

THE
NEW TESTAMENT

OF OUR

LORD AND SAVIOUR

JESUS CHRIST.

TRANSLATED FROM THE ORIGINAL GREEK, INTO PERSIAN,

BY THE

REV. HENRY MARTYN, B.D.

SIXTH EDITION.

LONDON:
PRINTED FOR THE BRITISH AND FOREIGN BIBLE SOCIETY.

1876.

کتاب المقدس

و هو

کُتِبَ الْعَهْدِ الْجَدِيدِ خَدَاوَنِدِ وَ رِهَانِنْدَدِه مَا

عِيسِيَّاه مَسِيحِ

كِه آنرا

افضلُ الفِضَلِ الْمَسِيحِيَّةِ هُنْرِي مَرْتِنِ قَسِيْسِ اِنْكَلِيْسِي

از اصلِ زبَانِ يُونَانِي بَزْبَانِ فَاَرْسِي

ترجمه نمود

اجرای ششم

بفرمانِ الْمَجْمَعِ الْمَشْهُورِ بِه بَرِيْطَشِ اَنْدِ فَرَنْ بِيْدِلِ سَسِيْتِي
در دارالسلطنه لندن المحروسه بدار الطباعة كلبوت و رونگتن مطبوع گردید

کتاب

پیمان تازه خداوند و رهاننده ما

عیسی مسیح

بدانکه

فهرست این نسخه عهد جدید مطابق ذیل است

کتاب انجیل متی از صفحه ۲ تا ۷۱ مشتمل است بر بیست و هشت باب
کتاب انجیل مرقس از صفحه ۷۲ تا ۱۱۵ مشتمل است بر شانزده باب
کتاب انجیل لوقا از صفحه ۱۱۵ تا ۱۸۷ مشتمل است بر بیست و چهار باب
کتاب انجیل یوحنا از صفحه ۱۸۷ تا ۲۴۳ مشتمل است بر بیست و یک باب
کتاب اعمال حواریان از صفحه ۲۴۳ تا ۳۱۲ مشتمل است بر بیست

و هشت باب

نامه پاولس حواری باهل روم از صفحه ۳۱۲ تا ۳۴۱ مشتمل است بر شانزده
باب

نامه اولی پاولس حواری باهل قرنتس از صفحه ۳۴۱ تا ۳۶۸ مشتمل است
بر شانزده باب

نامه دوم پاولس حواری باهل قرنتس از صفحه ۳۶۹ تا ۳۸۷ مشتمل است
بر سیزده باب

نامه پاولس حواری به گلتیان از صفحه ۳۸۷ تا ۳۹۶ مشتمل است بر شش
باب

نامه پاولس حواری به افسسیان از صفحه ۳۹۷ تا ۴۰۶ مشتمل است بر شش
باب

نامه پاولس حواری باهل فیلیپی از صفحه ۴۰۶ تا ۴۱۲ مشتمل است بر
چهار باب

نامه پاولس حواری به تلسیانیان از صفحه ۴۱۳ تا ۴۱۹ مشتمل است بر چهار
باب

نامه اول پوئس حواری به تِسْلِنْدِیْقِیَان از صفحه ۴۱۹ تا ۴۲۵ مشتمل است
بر پنج باب

نامه دوم پوئس حواری به تِسْلِنْدِیْقِیَان از صفحه ۴۲۵ تا ۴۲۸ مشتمل است
بر سه باب

نامه اول پوئس حواری به تِیْمُوْثِیُوس از صفحه ۴۲۹ تا ۴۳۶ مشتمل است
بر شش باب

نامه ثانی پوئس حواری به تِیْمُوْثِیُوس از صفحه ۴۳۶ تا ۴۴۱ مشتمل است
بر چهار باب

نامه پوئس حواری به نِیْنِس از صفحه ۴۴۲ تا ۴۴۵ مشتمل است بر سه باب

نامه پوئس حواری به فِلیْمون از صفحه ۴۴۵ تا ۴۴۶ مشتمل است بر یک باب

نامه پوئس حواری به عِبْرِیَان از صفحه ۴۴۷ تا ۴۶۷ مشتمل است بر سیزده باب

نامه عام یعقوب حواری از صفحه ۴۶۸ تا ۴۷۵ مشتمل است بر پنج باب

نامه عام اول پطرس حواری از صفحه ۴۷۵ تا ۴۸۲ مشتمل است بر پنج باب

نامه عام ثانی پطرس حواری از صفحه ۴۸۳ تا ۴۸۷ مشتمل است بر سه باب

نامه عام اول یوحنا حواری از صفحه ۴۸۸ تا ۴۹۵ مشتمل است بر پنج باب

نامه دومین یوحنا حواری از صفحه ۴۹۶ تا ۴۹۷ مشتمل است بر یک باب

نامه سیومین یوحنا حواری از صفحه ۴۹۷ تا ۴۹۸ مشتمل است بر یک باب

نامه عام یهودا حواری از صفحه ۴۹۸ تا ۵۰۰ مشتمل است بر یک باب

و کتاب مکاشفات یوحنا الهی از صفحه ۵۰۱ تا ۵۳۲ مشتمل است

بر بیست و دو باب

ڪتابِ انجيلِ مٿي

کتاب انجیل متی

مشمول بر

بیست و هشت باب

باب اول مشتمل بر بیست و پنج آیه

(۱) نَسَبِ نَامِهِ عِيسَى مَسِيحِ پسرِ دَاوُدِ پسرِ اِبْرَاهِيمِ * (۲) اِبْرَاهِيمِ پدَرِ اِسْحٰقِ و اِسْحٰقِ پدَرِ يَعْقُوبِ و يَعْقُوبِ پدَرِ يَهُوَدَاةٍ و يَهُوَدَاةٍ پدَرِ يَروَصَ و يَروَصَ پدَرِ حِصْرُونَ و حِصْرُونَ پدَرِ اَرَامَ (۳) و اَرَامَ پدَرِ عَمِيْنَاذَابِ و عَمِيْنَاذَابِ پدَرِ كَحْشُونَ و كَحْشُونَ پدَرِ سَلْمُونَ (۴) و سَلْمُونَ پدَرِ بوعز است از راحاب و بوعز پدَرِ عوبيد است از روث و عوبيد پدَرِ يَشِي (۵) و يَشِي پدَرِ دَاوُدِ مَلِكِ * و دَاوُدِ مَلِكِ پدَرِ سَلِيمَانَ از وي كه زنِ اُورِيَاةِ بود (۶) و سَلِيمَانَ پدَرِ رَحْبَعَامَ و رَحْبَعَامَ پدَرِ اَبِيَاةٍ و اَبِيَاةٍ پدَرِ اَسَا (۷) و اَسَا پدَرِ يَهُوشَافَاطِ و يَهُوشَافَاطِ پدَرِ يُوْرَامَ و يُوْرَامَ پدَرِ عَزْرِيَاةٍ (۸) و عَزْرِيَاةٍ پدَرِ يُوْنَامَ و يُوْنَامَ پدَرِ اَحَازَ و اَحَازَ پدَرِ حَزَقِيَاةٍ (۹) و حَزَقِيَاةٍ پدَرِ مَنَسَسَ و مَنَسَسَ پدَرِ اَمُونَ و اَمُونَ پدَرِ يُوْشِيَاةٍ (۱۰) و يُوْشِيَاةٍ پدَرِ يَكْنِيَاةٍ و يَكْنِيَاةٍ پدَرِ اَنَشِ در زمانِ اِنْتِقَالَ بَه بَابِلِ است * (۱۱) و پس از اِنْتِقَالَ بَه بَابِلِ يَكْنِيَاةٍ پدَرِ شَلْتِي مَيْلِ و شَلْتِي مَيْلِ پدَرِ زَرْبَابِلِ است (۱۲) و زَرْبَابِلِ پدَرِ اَبِيهُودِ و اَبِيهُودِ پدَرِ اِلْيَاقِيمِ و اِلْيَاقِيمِ پدَرِ عَازُورِ (۱۳) و عَازُورِ پدَرِ صَادُوقِ و صَادُوقِ پدَرِ اَكِيمِ و اَكِيمِ پدَرِ اِلْيَهُودِ (۱۴) و اِلْيَهُودِ پدَرِ اِلْعَازَارِ و اِلْعَازَارِ پدَرِ مَتَّانِ و مَتَّانِ پدَرِ يَعْقُوبِ (۱۵) و يَعْقُوبِ پدَرِ يُوْسُفِ شوهرِ مَرْيَمِ است كه عِيسَى اَلْمَوْسُومِ بَمَسِيحِ زَاوِ زَائِدَةِ شُد (۱۶) پس تمامِ طَبَقَاتِ از اِبْرَاهِيمِ تا دَاوُدِ چَهَارِدَه طَبَقَه بَاشَد و از دَاوُدِ تا بَنَوَانَ اِنْتِقَالَ بَبَابِلِ نَبِيزِ چَهَارِدَه طَبَقَه و از

زمان انتقال بیابِل تا بمسیح چهارده طبقه * (۱۸) و متولد شدن عیسیء مسیح باین طریق بوده است که چون مادر او مریم به یوسف منسوب شده بود قبل از آنکه با هم آمده باشند یافته شد که از واسطه روح القدس حامله بود (۱۹) و از آنجا که شوهر او یوسف مردی بود عادل و نخواست که او را عبرت نماید بخاطرش رسید که وی را به پنهانی رها کند (۲۰) و هم بر این اندیشه می بود که فرشته از جانب خداوند خود را در خواب بر او نمود و گفت که ای یوسف پسر داود از گرفتن زن خود مترس زیرا که آنچه در او موجود شده است از روح القدس است (۲۱) و او پسری خواهد زائید و تو اسمش را عیسی خواهی نهاد از آنجا که او قوم خود را از گناهان ایشان نجات خواهد داد (۲۲) و این همه برای آن واقع شد که کامل شود آنچه از خداوند بواسطه پیغمبر گفته شده بود که می گفت (۲۳) اینک دختر باکره آبتن خواهد شد و پسریا خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند که ترجمه اش این است که خدا با ماست (۲۴) پس یوسف از خواب بیدار شده آن چنان که فرشته خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن خود را نزد خویش خواند * (۲۵) و باو نزدیکی نکرد تا آنکه پسر نخستین خود را زائید پس او را عیسی نام نهاد *

(بابِ دوم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و عیسی چون در بیت لحم یهودیه در زمان هیرودیس شاه زائیده شد ناگاه مجوسی چند از ناحیه مشرق باورشلیم آمده (۲) گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زانکه ما ستاره ما ستاره او را در طرف مشرق دیده ایم و از بهر آنکه او را بیستیم آمده ایم (۳) چون که هیرودیس شاه این سخن را شنید خود و همه گویا اورشلیم با وی ترسان شدند (۴) پس همه کاهنان بزرگ و نویسندگان قوما با هم خواند و از آنها استفسار کرد که مسیح در کجا زائیده باید شد (۵) گفتندش در بیت لحم یهودیه از آنجا که از پیغمبر چنین

نوشته شده است (۹) و تو ای بَیتِ لَحْمِ سرزمینِ پِهَوْدَآه در میانِ بزرگانِ
 پِهَوْدَآه کوچک نیستی زیرا که از میانِ تو پیشوائی خواهد آمد که مرقوم
 من اِسْرَائِیلَ را رعایت خواهد نمود (۷) آنگاه هِیْرودیس^{۶۶} بپنهانی مجوسیان را
 نزد خویش خوانده زمانِ ظهورِ ستاره را از ایشان استفسار نمود (۸) پس ایشانرا
 به بَیتِ لَحْمِ فرستاده گفت بروید و از حالاتِ آن طفل اطلاع تمام بهم رسانید
 و چون او را در یافته باشید مرا مطلع سازید تا من نیز آمده او را پرستش
 کنم (۹) ایشان گفته پادشاه را شنیده رو براه نهادند و ناگاه ستاره که در ناحیه
 مشرق دیده بودند در پیشِ رویشان می رفت تا آنکه آمده برجائی که طفل
 بود ایستاده شد (۱۰) پس چون ستاره را دیده بودند در انتهای غایت خرسند
 گشتند (۱۱) و داخل در خانه شده طفل را با مادر وی سریم بافند پس
 [بنومین] افتاده او را سجود کردند و مخازنِ خود را کُشوده از طلا و کندر و مُرَبَّو
 پیشکش گذرانیدند (۱۲) و از آنجا که در خواب ملیم شده بودند که بنزد
 هِیْرودیس^{۶۶} باز گشت نکنند پس از راهِ دیگر بوطنِ خود برگشتند * (۱۳) و چون
 که باز گشت نموده بودند ناگاه فرشته خدایند خود را در خواب به یوسف^{۶۶}
 نمود و گفت برخیز و طفل و مادرش را بگیر و بمصر فرار نما و در آنجا باش
 تا تو را خبر دهم زیرا که هِیْرودیس^{۶۶} طفل را جستجو خواهد کرد تا او را بکشد
 (۱۴) پس برخاسته طفل و مادرش را شبانگاه برداشت و روانه بمصر شد
 (۱۵) و تا وفاتِ هِیْرودیس^{۶۶} در آنجا می بود تا کامل شود آنچه از خدایند
 بواسطه پیغمبر گفته شده بود که میگفت فرزندِ خود را از مصر طلب کرده
 ام * (۱۶) و چون هِیْرودیس^{۶۶} ملاحظه کرد که مجوسیان او را استهزا نموده
 بودند بشدت غضبناک شد پس فرستاده همه اطفالِ بَیتِ لَحْمِ و همه توابع
 آنرا از دو ساله و کمتر از آن مقارنِ زمانی که از مجوسیان بدقت آگاهی
 یافته بود بقتل رسانید (۱۷) آنگاه کامل شد آنچه از پِرمیاء پیغمبر گفته شده
 بود که می گفت (۱۸) در راه آوازی شنیده شد از زاری و گریه و فغان

بسیار که رَاحِلَ بر فرزندانِ خود می‌گریست و از تسلی‌کناره می‌جست چرا که پیدا نبودند * (۱۹) پس چون هیرودیس^{۱۹} وفات یافته بود ناگاه فرشته^{۲۰} خداوند در خواب خود را به یوسف^{۲۰} در مصر نمود (۲۰) و گفت برخیز و طفل و مادرش را بگیر و هم‌زبوم اسرائیل^{۲۱} روانه شو زیرا آنانی که دشمنِ جانِ طفل بودند وفات یافتند (۲۱) پس برخاست و طفل و مادرش را برداشت و هم‌زبوم اسرائیل^{۲۲} آمد (۲۲) و چون شنید که ارکلوس^{۲۳} در یهودیه تسلط یافته بر جای پدر خود هیرودیس^{۲۳} [نشسته است] از رفتنِ بائسو ترسان گشت و در خواب ملهم شده بنواحی^{۲۴} جلیل^{۲۴} انعطاف نمود (۲۳) و در بلدی که نام آن ناصره^{۲۵} است آمده ساکن شد تا آنچه بواسطه پیغمبران گفته شده بود کامل شود که به ناصری^{۲۵} موسوم خواهد شد *

(باب سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) اندر آن ایام یحیی^۱ تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر گشت و وعظ می نمود * و می گفت (۲) که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است (۳) زیرا که همین است آنکه بواسطه اشعیا^۳ پیغمبر مذکور شده بود که می گفت در بیابان آواز فریاد کننده ایست که طریق خداوند را مهیا سازید و راه‌هایش را درست گردانید (۴) و خود یحیی^۴ را لباس از پشم شتر بود و کمربند چرمی گرد کمرش می بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری میبود * (۵) آنگاه [سکنان] اورشلیم^۵ و جمیع یهودیه^۵ و تمام آن هم‌زبوم که حوالی^۵ اردن است بنزد وی آمدند (۶) و بگناهان خود اعتراف کرده در اردن غسل تعمید از او می یافتند (۷) و چون مشاهده کرد که جمعی از قریسیان^۷ و عاقرقیان^۷ از بهر غسل تعمید وی می آمدند ایشان گفت که ای انعی زاده‌ها کیست آنکه شما خبر داده است که از غضب آینده گزید (۸) حال ثمرت^۸ مناسب توبه بیآرد (۹) و در دل‌های خود اندیشه مکنید که ما را ابراهیم^۹ پدر است زیرا که من بشما میگویم که خدا قادر است که ابراهیم^۹

ازین سنگها فرزندان برانگیزاند (۱۰) و حال آنکه نیشه بر بیخ درختان گذاشته شده است پس هر درختی که ثمره نیکو ندارد بریده و در آتش افکنده شود (۱۱) من شمارا از بهر توبه بآب غسل میدهم اما آنکه پس از من می‌آید از من توانا تر است چنانکه من لائق برداشتن نعلین او نیستم او شمارا بروح اَلْقُدْس و آتش غسل خواهد داد (۱۲) اوست آنکه طبقی در دست خود می‌دارد و خرمن‌گاه خود را بر سبیل کمال پاك خواهد نمود و گندم خود را در انبار جمع خواهد نمود و گاه را در آتشی که اظفا یزیر نیست خواهد سوزانید * (۱۳) آنگاه عیسی از جَلِيل بَارَدَن نَزَد یَحْيٰی آمد تا آنکه از وی تمعید یابد (۱۴) و یَحْيٰی او را ممانعت نمود و گفت بر من لازم است که از تو تمعید یابم و تو نَزَد من می‌آئی (۱۵) عیسی در جواب وی گفت که الحال بگذار که مارا همین مناسب است تا آنکه همه راستی بسر حد کمال رسانیم پس او را بگذاشت (۱۶) و عیسی غسل تمعید یافته بی تامل از آب بیرون آمد که ناگاه آسمان از بهر وی شکافته شد و روح خدا را دید که مانند کبوتری نزول نمود و بر وی فرود آمد (۱۷) ناگاه آوازی از آسمان رسید باین مضمون که این است فرزند محبوب من که از او خوشنودم *

(باب چهارم مشتمل بر بیست و پنج آید)

(۱) آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا اِبْلِیس او را امتحان نماید (۲) پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبت الامر گرسنه گردید (۳) آنگاه امتحان کننده نَزَد وی آمده گفت که اگر فرزند خدائی بفرما تا این سنگها نان شود (۴) در جواب گفت نوشته شده است که انسان نه بمغض نان زنده خواهد بود بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر گردد * (۵) آنگاه اِبْلِیس ببلده مقدسه بُرَدَش و برکنگره هیكلش ایستاده نمود (۶) و باو گفت اگر فرزند خدا هستی خود را بزیر انداز از آنکه نوشته شده است که او ملائکه خود را از بهر تو فرمان می‌دهد که ایشان ترا بر دست‌هایی خود بر می‌دارند مبادا پایت را بر

سنگی بزنی (۷) عیسی باو گفت که نیز مکتوب است که آن خداوندگاری را که خدای نُسْت تجربه مکن * (۸) بار دیگر شیطان او را بکوه بسیار بلندی بُرد و تمامی ممالک دنیا و جلال آنها را بر وی نشان داد (۹) و به او گفت همه این اشیاء را بتو خواهم بخشید اگر [بزمین] افتاده مرا سجده نمائی (۱۰) آنگاه عیسی بوی گفت دور شو ای شیطان که مسطور است اینکه آن خداوندگاری را که خدای نُسْت پرستش بکن و غیر او را عبادت مکن (۱۱) پس اِبْلِیس او را بگذاشت که ناگاه ملکی چند آمده خدمتش کردند * (۱۲) و چون که عیسی استماع نمود که یحیی گرفتار شده جَلِیل باز گشت نمود (۱۳) و ناصره را رها کرده در کبرناحوم از کنار دریا بسمت زبولون و نَفثالی آمده ساکن شد (۱۴) تا کامل شود آنچه بواسطه اِشعیاء پیغمبر گفته شده بود که می گفت (۱۵) ارض زبولون و زمین نَفثالی از راه دریا آن طرف اردن که جَلِیل قبال است (۱۶) آن گروهی که در ظلمت نشسته بودند نور عظیمی را مشاهده نمودند و بر آنها که در نشیمن و ظلمت مرگ نشسته بودند روشنی درخشان گردید (۱۷) از آن روز عیسی شروع نمود به ندا کردن و گفتن که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است * (۱۸) و در آن حالتی که عیسی بر کنار دریای جَلِیل گردش می کرد دو برادر را یعنی شمعون مسمی بیطرس و برادر او اندریاس را دید که دام در دریا می اندازند از آنجا که ماهی گیر بودند (۱۹) پس بانها گفت در عقب من بیایید که من شمارا آدم گیر می کنم (۲۰) بی تأمل دامها را رها کردند و از پی او روان شدند (۲۱) و از آنجا پیش رفته دو برادر دیگر را یعنی یعقوب ابن زبیدی و برادر او یوحنا را دید که در کشتی با پدر خود زبیدی نشسته و دامهای خویش را اصلاح می کردند آنها را طلب نمود (۲۲) ایشان بسرعت سفینه و پدر خود را ترک نموده در عقب او روان شدند * (۲۳) و عیسی در همه جَلِیل گشته در مجامع آنها تعلیم می کرد و به بشارت ملکوت اعلم می نمود و از هر قسم مرضی و هر نوع زحی که در آن مردم

بود شفا می بخشید (۲۴) و آوازها و وی در تمام سرزمین صوریه پیچید و مجموع خداوندان امراض که به رنجها و دردهای مختلفه مبتلا بودند و مجانین و مصروعین و فالجین را نزد وی آوردند و آن‌ها را شفا بخشید (۲۵) و جماعت بسیاری از جلیل و مدائن تشر و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن به تعاقب وی روان شدند *

(باب پنجم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و چونکه آن طوائف را مشاهده نمود بر بالای کوهی بر آمد و چون نشسته بود شاگردان وی نزدش حاضر شدند (۲) پس لب خود را بنکم کشاده ایشانرا تعلیم نمود و گفت * (۳) خوشحال آنان که در روح مسکین اند زیرا که ملکوت آسمان از آن آنهاست (۴) خوشحال آنان که حزین هستند بجهت آنکه تسلی خواهند یافت (۵) خوشحال افتدگان از آنکه وارث زمین خواهند شد (۶) خوشحال آنان که گرسنه و تشنه راستی اند که سیر خواهند گردید (۷) خوشحال ترحم کنندهگان که ترحم کرده خواهند شد (۸) خوشحال پاك دلان که ایشان خدا را خواهند دید (۹) خوشحال صلح کنندهگان از آنجا که فرزندان خدا خوانده خواهند شد (۱۰) خوشحال آنان که از برای راستی زحمت می‌کنند بسبب آنکه مملکت آسمان از آن آنهاست (۱۱) خوشحال شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و کاذبانه هر قسم سخنان ناشایسته در حق شما از بهر من گویند (۱۲) شاد باشید و وجد نمائید که اجر شما بر آسمان عظیم است که بهمین طریق انبیا را که پیش از شما بودند زحمت دادند * (۱۳) شما نیکو نمایی زمین و هرگاه نمک فاسد شود بکدام چیز نمکین خواهد گردید بلکه مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده شود و پایمال مردم گردد (۱۴) شما نیکو روشنی عالم شهری که بر بالای کوه بنا شده باشد پنهان نمی‌تواند شد (۱۵) و هرگز چراغ انروخته را در زیر پیمانده نگذارند بلکه بالای چراغدان نهند آنگاه همه کسانی که در آن خانه

اند روشنی بخشد (۱۶) باید که روشنیء شما بر مردم چنان تجلی نماید تا آنکه اعمال حسنه شمارا به بینند و اسم پدر شمارا که در آسمان است تمجید نمایند * (۱۷) تصور مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از حیث ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام (۱۸) که راست بشما می گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود (۱۹) پس هر کسی که یک حکم از این احکام صغارا سست نماید و مردم را بهمان معنی تعلیم نماید در ملکوت آسمان صغیر شمرده خواهد شد اما هر کسیکه بعمل آورد و تعلیم نماید در مملکت آسمان کبیر خوانده خواهد شد (۲۰) زیرا که بشما می گویم تا آنقدری شما بر اتقای کاتبان و قریبیان نیفزاید بهیچ نحو داخل ملکوت آسمان نخواهید شد * (۲۱) شنیده اید که بمنقدمین گفته شده است که قتل مکن و هر کسی که قتل کند مستوجب قضا خواهد شد (۲۲) لیکن من بشما می گویم که هر کسی که بر برادر خود بی سبب غضب نماید مستلزم قضا خواهد گشت و هر کسی که بر برادر خود راکا گوید مستلزم شورا خواهد گردید اما هر کس که به برادر خود احمق بگوید مستحق آتش دوزخ خواهد بود (۲۳) پس اگر هدیهء خود را در قربانگاه بیآوری و در آنجا بخاطرت آید که برادر تو از تو گله مند است (۲۴) هدیهء خود را پیش قربانگاه رها کن و رفته اول با برادر خود صلح کن بعد از آن آمده هدیهء خود را بگذران (۲۵) با مدعیء خود تا با او در راه هستی بزودی صلح نما مبادا که آن مدعی تو را حوالهء قاضی نماید و قاضیت بسرنگ سپارد و در زندان افکنده شوی (۲۶) بتحقیق که با تو می گویم تا فلس آخر را ادا نمائی بهیچ وجه از آن مکان بیرون نخواهی رفت * (۲۷) شنیده اید که بارباب زمان سلف گفته شده است که زنا مکن (۲۸) لیکن من بشما می گویم هر کسی که بر زنی از روی خواهش نظر اندازد در هماندم در قلب خود با او زنا نموده

است (۲۹) پس اگر چشم راست تو مرتورا بلغزاند قلعهش کن و از خویشش بر افکن از این جهت که تورا سودمندتر آن است که یک عضوی از اعضای تو تباہ شود و تمام جسدت در دوزخ افکنده نشود (۳۰) و اگر که دست راست تو مرتورا بلغزاند قطعش کن و از خویشش برانداز زیرا که از برای تو فکدهمندتر آن است که یک جزوی از اجزای تو تباہ گردد و همگی بدنست در جهنم نداخته نشود * (۳۱) گفته شده است که هر کس که زن خود را مفارقت نماید خط طلاق را باو بدهد (۳۲) لیکن من بشما می گویم که هر کس که منکوحه خود را بغیر علت زنا جدا گرداند او را بزنا کردن برانگیزد و هر کس که آن مطلقه را در نکاح خود آورد مرتکب زنا می شود * (۳۳) باز شنیده اید که باهل ایام سابق گفته شده است که بکذب سوگند محجور بلکه سوگندهای خود را به خداوند وفا کن (۳۴) لیکن من بشما می گویم مطلقا قسم نباید خورد نه باسمان از آنکه کُرسی خداست (۳۵) و نه بزمین زیرا که مطرح قدم اوست و نه باورشلیم بنابر آنکه مدینه ملک عظیم است (۳۶) و نه بسر خود سوگند یاد کن زیرا که نمی توانی یک موی را سفید یا سیاه نمائی (۳۷) لیکن بگذارید که مکالمه شما به آری آری و نی نی واقع شود بجهت آنکه هرچه از آن زیاده تر است از شیر است * (۳۸) شنیده اید که گفته شده است که چشمی عوض چشمی و دندانی بدل دندانی (۳۹) لیکن من بشما می گویم که با شربر مقاومت نکنید بلکه هر کس که به رخساره راست تو طپانچه زند رخساره دیگر را بسوی او بگردان (۴۰) و اگر کسی بخواهد که بر تو اذعا نماید و خواهد که پیراهنت را اخذ نماید قبایلت را نیز از بهروی ترک کن (۴۱) و هر کس که تورا بوقتی یک میل راه مجبور نماید دو میل با وی ساعی باش (۴۲) هر کس که از تو سوال کند باو به بخشش و از آنکه قصد قرض از تو دارد بر مگرد * (۴۳) شنیده اید که گفته شده است دوست خویش را محبت کن و دشمن خویش را بغض نما (۴۴) لیکن من بشما می گویم که اعداء خود را دوست

بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنان که شما را عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شما را فحش می دهند و زحمت می نمایند دعا کنید (۴۵) تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید زیرا که او آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می نماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان می فرستد (۴۶) که اگر آنها را دوست دارید که شما را دوست می دارند چه اجر خواهید یافت آیا عشاران چنین نمیکنند * (۴۷) و اگر بر برادران خود فقط سلام می نمائید از دیگران چه افزون کرده اید آیا عشاران چنان نمی نمایند (۴۸) پس کامل باشید چنانچه پدر شما که در آسمان است کامل است *

(باب ششم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) احتیاط کنید تا صدقه خود را پیش روی مردم ندهید که آنرا ببینند و اگر نه بزد پدر خود که در آسمان است اجر خواهید داشت (۲) پس هرگاه که صدقه می دهی پیش خود در کرنا منواز چنانکه رباکاران در مجامع و بازارها می کنند تا آنکه در نزد مردم محترم گردند بشما راست می گویم که اجر خود را تمام تحصیل نموده اند (۳) بلکه چون صدقه می دهی باید که دست چپت از آنچه دست راست تو می کند خبردار نشود (۴) تا صدقه تو در خفا باشد و پدر تو که در خفا می بیند علانیه تو را جزا خواهد داد * (۵) و چون نماز گذاری همچو رباکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچه ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست می گویم که آنها اجر خود را یافتند (۶) لیکن تو چون نماز می کنی در حجره خود داخل شو و دروا محکم بسته پدر خود را که در خفاست نماز بگذار و پدر تو که نهانی می بیند تو را آشکارا جزا خواهد داد (۷) لیکن هرگاه که نماز کنی مانند مردم قبائل کلمات زائده مگوئید زیرا که آنها تصور مینمایند که بجهت زیاد گفتن ایشان مسموع خواهند شد (۸) پس مثل آنها مباشید

که پدرِ شما بآن چیزها که شمارا ضرور است عالم است پیش از آنکه از او سؤال نمائید (۹) پس بر این طریق دعا نمائید شما که 'ای پدرِ ما که در آسمانی نام تو مقدس باد (۱۰) ملکوتِ تو بیاید و ارادتِ تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد (۱۱) نانِ روزینهء ما را درین روز بما به بخش (۱۲) و آن چنان که قرضدارانِ خود را می بخشیم قرضهای ما را بما به بخش (۱۳) و ما را در معرض آزمائش میآورد بلکه از شریر خلاصی ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تو است آمین (۱۴) که هرگاه تقصیراتِ مردم را بایشان به بخشید پدرِ آسمانیء شما شمارا خواهد بخشید (۱۵) اما چنانچه جرائمِ مردم را نه بخشید پدرِ شما نیز جرائمِ شمارا نخواهد بخشید * (۱۶) چون روزه روید مانند رباکاران کشیده رو مباشید که صورتِ خویش را متعَبَس کنند تا در نظرِ مردم روزه دار نمایند بدرستی که من بشما می گویم که ایشان اجرِ خود را گرفته اند (۱۷) لیکن تو هرگاه روزه روی سرِ خود را چرب کن و روی خویش را بشوی (۱۸) تا در نظرِ مردم روزه دار نه نمایی بلکه در نظرِ پدرِ خود که در خفا میباید و پدرِ نماند تو مر تو را آشکارا جزا دهد * (۱۹) و در زمین برای خود گنج مگذارید جائی است که بید و زنگ زبان رساند و دزدان سوراخ کنند و ببرند (۲۰) بلکه بر آسمان برای خود گنج نهید جائیکه نه بید و نه زنگ زبان نرساند و دزدان سوراخ نه کنند و دزدی نه نمایند (۲۱) زیرا که جائیکه خزانهء شما باشد دلِ شما نیز در آنجا خواهد بود (۲۲) چشمِ روشنیء جسد است پس هرگاه چشمِ تو مجرد باشد همهء گیء جسمت روشن خواهد بود (۲۳) لیکن اگر دیدهء تو فاسد باشد تمامِ بدنت تاریک خواهد بود پس اگر آن روشنی که در تو هست ظلمت شود چه قدر تاریکیء عظیم خواهد بود (۲۴) هیچ کس دو آقرا خدمت نمی تواند کرد از آنکه با یکی عداوت خواهد کرد و دیگری را محبت و یا یکی خواهد چسبید و دیگری را حقیر خواهد شمرد پس خدا و مومنان را عبادت نمی

توانید کرد (۲۵) از این جاست که شمارا میگویم از بهر حیاتِ خود متفکر
 مباشید که آیا چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید و نه از بهر جسدِ
 خود که چه خواهید پوشید آیا که حیات از غذا و بدن از لباس بهتر
 نیست (۲۶) عرضان هوارا ملاحظه نمائید که نه زراعت می‌کنند و نه
 حصاد و نه در انبار جمع می‌کنند و پدر آسمانی * شما آنها را رزق میرساند
 آیا که چندین مرتبه افضل از آنها نیستید (۲۷) آن کیست از شما که بفکر
 تواند یک ذره بر قامتِ خود افزایش (۲۸) و دیگر بچه سبب از بهر لباس
 فکر می‌کند سوسنهای چمن را تصور نمائید که چگونه بخود می‌بالند
 با آنکه نه تعب میکشند و نه می‌ریسند (۲۹) و من بشما می‌گویم که
 سلیمان هم با همهء جلالِ خود مانند یکی از آنها متلبس نشده بود (۳۰) پس
 هرگاه که خدا علفِ صحرا را که امروز موجود است و فردا در تفور افکنده
 شود چنان مخلع میسازد ای کم اعتقادان آیا که بطریقِ اولی شمارا کسوت
 نخواهد داد (۳۱) پس در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم
 یا بکدام چیز پوشیده شویم (۳۲) از آنکه تمامی * این چیزها است که قبائل
 طلب می‌کنند و پدر آسمانی * شما خبر دارد که بهمهء این چیزها محتاج
 اید (۳۳) پس اول ملکوتِ خدا و عدلش را طلب نمائید که همهء این
 چیزها از برای شما زیاد خواهد شد (۳۴) پس از برای فردا فکر مکنید از
 آنکه فردا خود در بارهء خویش فکر خواهد نمود و امروز اذیتِ امروز کافی
 است *

(باب هفتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) حکم مکنید تا بر شما حکم نشود (۲) زیرا که بآن طریق که حکم می‌کنید
 حکم بر شما خواهد شد و بهمان پیمانته که می‌پیمائید از برای شما پیموده
 خواهد شد (۳) و چرا آن خس را که در چشمِ برادرِ تُست می‌بینی و آن
 شهنیری که در دیدهء خود داری نمی‌بینی (۴) و چون است که برادرِ خود را

میگویی که مرا رخصت ده تا خس را از چشم تو بیرون کنم و حال آنکه در دیده تو شهنیري هست (۵) ای مزور اول شهنیرا از چشم خود بیرون کن آنگاه بکمال بینائی آن خس که در چشم برادر توست توانی بیرون آورد *

(۱) آنچه مقدس است بسگان مدهید و مرواریدهای خود را در پیشی گزران میندازید مبادا که آنها را پایمال نمایند و باز گشته شمارا بدرند * (۷) سؤال نمائید که بشما داده خواهد شد تفحص کنید که خواهید یافت بگویند [دررا] که از برای شما گشاده خواهد شد (۸) زیرا هر کسی که سؤال نماید تحصیل نماید و کسی که جستجو نماید یابد و از برای آنکه [دررا] بگوید گشاده خواهد شد (۹) کیست از شما که اگر فرزندش از او نان طلبد او را سنگ دهد (۱۰) یا اگر ماهی خواهش کند ماری باو بخشد (۱۱) پس هرگاه شما که اشرار آید طریق بخشیدن چیزهای نیکورا باو داد خود بدانید پدر شما که در آسمان است چندین مرتبه افزون تر بکسانی که از او سؤال نمایند تطاهای نیکو خواهد نمود * (۱۲) پس هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نمائید که همین است شریعت و رسائل رسل * (۱۳) از در تنگ داخل شوید بجهت آنکه فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی بهلاکت باشد و داخل شوندگان آن بسیار اند (۱۴) زیرا که تنگ است آن در و صعب است آن راه که بنزنده گانی می رساند و یابنده گان آن کم اند * (۱۵) از انبیاء کاذب احتیاط نمائید که نزد شما بلباس میثی می آیند و حال آنکه در باطن گرگان درنده اند (۱۶) آنها را از ثمرات آنها خواهید شناخت آیا که انگور را از خار و انجیر را ز خسلک می چینند (۱۷) هم بر این قیاس هر درخت خوب میوه های نیکو دهد و درخت پست ثمرات فاسد می آورد (۱۸) هیچ درخت خوب نتواند که میوه های بد آورد و نه شجره پست تواند که ثمرات نیکو آرد (۱۹) هر درخت که ثمره نیکو ندهد بریده و در آتش افکنده شود (۲۰) غرض

آنکه از ثمرات آنها مر آنها را توانید شناخت * (۲۱) نه هر که مرا خداوند
 خداوند گوید در ملکوت آسمان داخل خواهد گشت بلکه آنکس که اراده
 پدرم که در آسمان است بعمل آورد (۲۲) و در آن روز بسا کسانی که بمن
 خواهند گفت خداوند خداوند آیا باسم تو نبوت نمودیم و بنام تو شیاطین را
 بیرون نکردیم و بنام تو خوارق عادات بسیار ظاهر ساختیم (۲۳) آنکه بایشان
 خواهم گفت که من شمارا هرگز نمی شناختم از من دور شوید ای بدکاران *
 (۲۴) بنابراین هر که این گفتهای مرا استماع نماید و آنها را بعمل آورد او را
 بمرک بدانایی تشبیه خواهم نمود که خانه خود را بر سنگ بنا کرده است
 (۲۵) پس باران ببارید و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه
 حمله نمودند و خراب نشد از جهت آنکه بر سنگ بنا شده بود (۲۶) و هر که
 این کلمات مرا گوش کند و بر آنها عمل نکند بمرک جاهلی مانند که خانه
 خود را بالای ریلک بنا کرده است (۲۷) پس باران ببارید و سیلابها روان شدند
 و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و منهدم شد و انهدام وی تعظیم
 بود * (۲۸) و چونکه عیسی این کلمات را تمام ساخت آن گروه از تعلیم او
 مبهوت شدند (۲۹) زیرا که ایشانرا از روی قدرت تعلیم میکرد نه مثل
 نویسندگان *

باب هشتم مشتمل بر سی و چهار آیه

(۱) و چون از کوه بزیر آمد طوائف بسیاری از عقب او روان شدند * (۲) و ناگاه
 ابرصی پیش آمده او را سجده نمود و گفت خداوند اگر اراده نمائی مرا ظاهر
 قرآنی ساخت (۳) عیسی دست خود را دراز نمود و او را لمس کرده گفت
 اراده کردم ظاهر باش که فوراً برص او زائل شد (۴) پس عیسی باو گفت
 احتیاط نما هیچ کس را مطلع مکن بلکه برگرد و خود را بکاهن نموده آن قرآنی را
 که موسی فرموده است بعمل آور تا شهادتی باشد بجهت آنها * (۵) و چونکه
 عیسی داخل کپرناتحوم گردید یوزباشی بخدمتش آمده از وی التماس نمود

(۶) و گفت خداوند! بدرستی که ملازم من بخانه خوابیده و بمرض رعشه
 بشدت آلم مبتلا است (۷) عیسی باو گفت من آمده ام شفا خواهم بخشید
 (۸) پس یوزباشی جواب گفت خداوند! [بتحقیق که] سزوار آن نیستم که
 در زیر سقف من آئی بلکه بکلمه تلفظ کن و بس که ملازم من صحت خواهد
 یافت (۹) از آنکه من مردی محکوم دیگری هستم و لشکریان در تحت خود
 دارم و هرگاه باین شخص میگویم برو میروند و بدیگری بیآ می آید و بملازم
 خود که این کار را بکن میکند (۱۰) و عیسی این مقوله را شنیده تعجب نمود
 و بآنها که همراه او بودند فرمود بدرستی که بشما میگویم که این چنین اعتقاد
 عظیمی را در اسرائیل هم نیافته ام (۱۱) و بشما میگویم که بسا کسانی که
 از مشرق و مغرب خواهند آمد و در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق
 و یعقوب خواهند نشست (۱۲) و اینانی ملکوت در ظلمت بیرونی افکنده
 خواهند شد که گریستن و فشار دندان در آنجا خواهد بود (۱۳) پس عیسی
 بیوزباشی فرمود که بر گرد که بر وفق اعتقاد تو بتو واقع شود در ساعت
 ملازم وی صحت یافت * (۱۴) و چون که عیسی بمسکن پطرس آمده
 مادرزنش را دید افزاده و بمرض تب مبتلا بود (۱۵) پس دستش را مس نموده
 تب او زایل شد آنگاه برخاسته بخدمت آنها مشغول گردید * (۱۶) و چون
 وقت شام شد دیوانه‌گان بسیار را بنزد وی آوردند و بمحض کلمه ارواح را از
 ایشان بیرون کرده همه‌گی را شفا بخشید (۱۷) تا کامل شود آنچه بواسطه اشعیاه
 پیغمبر گفته شده بود که میگفت او خود سستی‌های ما را گرفت و او بیماری‌ها را
 برداشت نمود * (۱۸) و چونکه عیسی ملاحظه نمود که جمع کثیری گرداگرد
 او هستند فرمان داد تا بجانپ دیگر روند (۱۹) که یک کاتبی پیش آمد
 و گفت ای استاد بهر جای که بروی تو را متابعت خواهم نمود (۲۰) پس
 عیسی باو گفت روباهان را سوراخها و مرغان هوا را نشیمنها است و فرزند
 انسان را جای سر نهادن نیست (۲۱) و دیگری از شاگردان او گفت خداوند!

مرا رخصت ده تا اول بروم و پدر خود را دفن نمایم (۲۲) عیسی باو گفت که متابعت من کن و بگذار تا مرده‌گان مرده‌گان خود را دفن نمایند * (۲۳) و چون که به کشتی سوار شد شاگردان او از پی * او روان شدند (۲۴) ناگاه تلاطم عظیمی در دریا پیدا شد بطریقی که آن کشتی در امواج پنهان شد و او خوابیده بود (۲۵) پس شاگردان او پیش آمده و او را بیدار نموده گفتند خداوند ما را دریاب که هلاک شدیم (۲۶) بآنها گفت ای مردم کم ایمان از برای چه خوف دارید پس برخاسته بادها و دریا را منع نموده آرام کامل پیدا شد (۲۷) و آن اشخاص تعجب کرده گفتند این چه نوع بشری است که بادها و امواج دریا او را اطاعت میکنند * (۲۸) چون که در آن طرف بسرحد گریسیان آمد دو دیوانه در نهایت شدت چنانچه هیچ کس از آن راه عبور نمی توانست کرد از مقابر بیرون آمده او را ملاقات نمودند (۲۹) ناگهان خروشان گفتند ما را با تو چه علقه است ای عیسی ابن الله مگر آمده که ما را قبل از زمان معین عذاب بنمائی (۳۰) و دور از آنها گله گراز بسیاری بود که میچرخیدند (۳۱) که آن دیوان از وی التماس نموده گفتند هرگاه ما را بیرون کنی اجازت ده تا در آن گله گراز برویم (۳۲) بآنها گفت بروید پس آنها بیرون آمده در گله گرازها رفتند که ناگاه مجموع آن گله گراز از کمر که بدریا جستند و در میان آب تباہ شدند (۳۳) و نگاهبانان آنها منہزم شده داخل شهر گشتند و تمام سرگذشت و ماجرای آن دو مجنون را ظاهر نمودند (۳۴) ناگاه تمام اهل شهر از برای ملاقات عیسی بیرون آمدند و او را مشاهده نموده از وی التماس می کردند که از حدود آنها بیرون رود *

(باب نهم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) پس در کشتی نشسته باین طرف عبور نموده بشهر خویش در آمد (۲) که ناگاه مفلوجی را که بر بستر خوابیده بود بفرد وی آوردند چون عیسی آنها را

ملاحظه نموده مفلوج را فرمود که ای فرزند خاطر جمع باش که گناهان تو آمرزیده گردید (۳) و وقتی چند از کاتبان با خود گفتند که این شخص کفر میگوید (۴) و عیسی تصورات آنها را درک نموده گفت از بهر چه این خیالات فاسد را در دل خود راه میدهید (۵) آیا که کدام اسهل است گفتن که گناهان تو آمرزیده شد یا که برخیز و روانه شو (۶) لیکن تا بدانید که فرزند انسان را در روی زمین استطاعت آمرزش گناهان هست پس مفلوج را فرمود که برخیز و فراش خود را برداشته بمکان خویش روان شو (۷) و او برخاسته بمکان خود روان گردید (۸) و چون جماعت آن عمل را ملاحظه نمودند تعجب کرده خدا را تعجب نمودند که این نوع اقتداری را بانسان عنایت فرموده است * (۱) چون عیسی از آن مکان گذشته بود شخصی را مسمی به متّی دید که بر باجگاه نشسته است وّی را گفت که مرا متابعت نما و او برخاسته بعقب وّی روان شد (۱۰) و چون عیسی در خانه وّی بجهت غذا خوردن قرار گرفت اتفاقاً بسیاری از باج گیران و گناهکاران آمده با عیسی وتلامذش نشستند (۱۱) چون فریسیان این را مشاهده نمودند تلامذ وّی را گفتند که چونست که معلّم شما با راهداران و گناهکاران طعام میخورد (۱۲) و عیسی آن سخن را شنیده ایشان را گفت آنانی که تن درست میباشند محتاج بطبیعی نیستند بلکه آنان که بیمارند محتاج اند (۱۳) لیکن شما رفته مضمون این کلام را بفهمید که رحمت میخوام نه قربانی زیرا که بجهت آن نیامده ام که عادلان را دعوت نمایم بلکه تا عاصیان را بسوی توبه بخوانم * (۱۴) در آن هنگام شاگردان یحیی نزد وّی آمده گفتندش که چون است که ما و فریسیان مکرر روزه می داریم و شاگردان تو روزه نمی گیرند (۱۵) عیسی ایشان را فرمود که آیا تواند شد که انبای بیت السورور شمکین شوند مادامی که داماد با ایشان است لیکن آن روزها آید که داماد از ایشان گرفته شود آنگاه صائم خواهند گردید (۱۶) هیچ کس بر پیراهن کهنه پارچه کرباس نورا پیوند

نمیگذارد زیرا که آنچه از بهر تکمیل باو ملحق می‌شود آن پیراهن را نقصان می‌نماید و دریده‌گی قبیح‌تر می‌گردد (۱۷) و نه باده نورا در مشکهای کهنه میریزند و الا آن مشکها دریده و باده ریخته شود و مشکها معدوم گردد بلکه شراب نورا در مشکهای نو میریزند و هر دو محفوظ میمانند * (۱۸) و از این متوجه با آنها سخن میراند که ناگاه رگیسی آمده و بی‌را سجود نموده گفت که در این وقت دختر من مرده است لیکن اگر تو آئی و دست خود را بر وی نهی زنده خواهد گردید (۱۹) پس عیسی برخاسته با شاگردان خود بعقب وی روان شد * (۲۰) ناگاه زنی که از دوازده سال بمرض جریان خون مبتلا میبود از پشت سر وی آمده دامن قبایش را لمس نمود (۲۱) زانرو که با خود اندیشیده بود که اگر همین قبایش را لمس نمایم شفا خواهم یافت (۲۲) پس عیسی متوجه گردیده و او را ملاحظه فرموده گفت ای دختر خاطر جمع باش که اعتقاد تو مر تو را نجات بخشید و از همان ساعت آن زن رستگار گردید * (۲۳) و چون عیسی بخانه رئیس در آمده نوحه سنجان و مردم را وحشت کنان مشاهده نمود (۲۴) ایشان را گفت راه دهید که دختر نمرده است بلکه خوابیده است و ایشان وی را تمسخر نمودند (۲۵) و چون آن جمعیت بیرون رده شد داخل گشته دست دختر را گرفته و او برخاست (۲۶) و آوازه آن در تمام آن مرزوبوم پیچید * (۲۷) در حینی که عیسی از آن مکان عبور مینمود که دو مرد نابینای بعقب وی روان شده فریاد کنان میگفتند که ای فرزند داؤد بر ما رحم کن (۲۸) چون بخانه رسید آن دو نابینا بخدمش آمده عیسی آنها را فرمود که آیا اعتقاد مینمایید که قابلیت کردن این عمل را دارم گفتند خداوند آری (۲۹) پس عیسی دیده‌های آنها را لمس نموده گفت برونی اعتقاد شما بشما کرده شود (۳۰) که چشمان آنها باز گشته و عیسی بتأکید فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس مطلع نگردد (۳۱) و ایشان بیرون رفته در تمامی آن مرزوبوم آن را مشهور گردانیدند * (۳۲) و چونکه

آنها بیرون رفتند ناگاه گنگ دیوانه‌ها بخدمتش آوردند (۳۳) و بعد از اخراج نمودن جن‌را گنگ گویا گردید و مجموع آن گروه تعجب نموده گفتند گاهی این چنین چیز در اسرائیل مشاهده نشده بود * (۳۴) لیکن فریسیان گفتند که جنیان را بوساطت بزرگ اجنه اخراج مینماید * (۳۵) عیسی در تمامی شهرها و قرآ سیر می نمود و در مجامع آنها تعلیم میداد و ندا بمزده ملکوت می نمود و از هر مرض و هر زنجی که در خلق میبود شفا می بخشید (۳۶) و آن طوائف را ملاحظه فرموده بر ایشان ترحم می نمود زانرو که مانند گوسفندان بیشبان ضعیف و پریشان بودند (۳۷) پس تلمیذ خویش را فرموده که زراعت بسیار است لیکن کارکننده گان کم اند (۳۸) پس خداوند کشت را استدعا نمائید تا کارکننده گان را در زراعت خود روانه نماید *

(باب دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) پس دوازده شاگرد خود را طلب فرموده ایشانرا بر ارواح پلیده قدرت داد تا آنکه ایشانرا اخراج نمایند و اینکه از هر مرضی و زنجی شفا بخشند * (۲) و ایفست اسماء آن دوازده حواری اول شمعون مسمی بطرس و برادرش آندریاس و یعقوب ابن زبدي و برادرش یوحنا (۳) فیلیپس و برتلما و توماس و متی که باج خواه بود و یعقوب ابن حلفا و لئی که به تدي ملقب است (۴) شمعون قنعی و یهوداه اسخریوطی که او را خیانت نمود * (۵) پس این دوازده نفر را عیسی روانه فرموده ایشانرا گفت که از راه قبائل مروید و در هیچ شهری از شهرهای سامریین داخل مشوید (۶) بلکه سزاوار است که نزد گوسفندان گم شده خانه اسرائیل رفته باشید (۷) و در اثناء راه اعلام داده بگوئید که ملکوت آسمان نزدیک است (۸) و بیماران را شفا بخشید و ابرص را طاهر سازید و مرده گانرا برخیزانید و جنیهارا اخراج نمائید چنانچه بی تکلف یافته اید بی تکلف بخشید (۹) و در کمر بند خود طلائی یا نقره یا نحاسی را نخیره نمائید (۱۰) و نه بجهت سفر توشه دانی و نه یک کس دو

پیراهن‌را و نه نعلیني و نه عصائی‌را زیرا که مزدور مستحقّ خوراکِ خود است (۱۱) و در هر شهر یا قریه که داخل شوید تفحص نمائید که در آنجا کیست که قابلیت داشته باشد و در همان مکان باشید تا بیرون روید (۱۲) و چون بخانه داخل شوید بر آن سلام نمائید (۱۳) پس اگر آخان‌ها قابلیت باشد سلام شما بر آن واقع شود و اگر استعداد ندارد سلام شما بسوی شما بازگشت نماید (۱۴) و چون کسی شمارا قبول نکند و سخن شمارا استماع ننماید چون از آخانه یا شهر بیرون روید غبارِ قدمهائی خود را بر انشانید (۱۵) که بدرستی که بشما میگویم که در روز جزا احوالِ سر زمینِ سدوم و عموره آسهل از این بلاد خواهد بود * (۱۶) اینک شمارا چون گوسفندان بمیانِ گرگان میفرستم پس چون ماران دانا و چون کبوتران بی‌خدعه باشید (۱۷) لیکن از مردم احتیاط نمائید که شمارا در شوراها خواهند کشید و در میانِ مجالس خود شمارا تازیانه خواهند زد (۱۸) و در حضورِ اُمراء و سلاطین بجهتِ خاطر من حاضر کرده خواهید شد تا بر آنها و بر قبائل شهادتی باشد (۱۹) چون شمارا حاضر نمایند متفکر مباشید که به چه نوع یا چه لفظ تکلم نمائید زیرا که آنچه خواهید گفتن در همان ساعت بشما اعلم کرده خواهد شد (۲۰) از آنرو که شما متکلم نیستید بلکه روحِ والدِ شماست که در شما تکلم می‌نماید (۲۱) پس برادر برادر را بمرگ خواهد کشانید و پدر فرزند را و فرزند بر والدین خود برخاسته ایشان را مقتول خواهد ساخت (۲۲) و بجهتِ اسم من دشمنی از همه خلق خواهید دید لیکن آنکه تا باآخر صبر نماید ناجی خواهد بود (۲۳) و چون در این شهر شمارا زحمت دهند بدیگری فرار نمائید بدرستی که شمارا میگویم که شهرهای اسرائیل را تمام نخواهید نمود که فرزند انسان خواهد آمد (۲۴) نه شاگرد از معلم خود افضل است و نه خادم از مخدوم خویش اعلی (۲۵) شاگرد را کافی است که چون معلم خود گردد و ملازم چون مولای خویش هرگاه که خداوند خانه را به بعزیزول مسمی

نمودند چندین مرتبه افزون اهل خانه‌اش را تسمیه خواهند نمود (۲۱) پس
 از آنها مترسید زیرا که هیچ پنهان نیست که آشکارا خواهد گشت و هیچ
 مخفی که ظاهر نخواهد گردید (۲۷) هر چه در تاریکی بشما تکلم می‌نمایم در
 روشنائی باز گوئید و آنچه را گوش داده بشنوید بر بامها ندا کنید (۲۸) و از آنها
 که جسم را تباہ می‌نمایند و بر هلاک روح قادر نیستند هراسان مباشید
 بلکه سزاوار است که از آنکس ترسید که قادر است بر هلاک نمودن روح
 و جسد در جهنم (۲۹) آیا که دو کنجشک به یک فلس فروخته نمی‌شود
 و حال آنکه بی‌ارزده پدر شما هیچ یک از آنها بر زمین نمی‌افتد
 (۳۰) و بدرستی که تمامی موی سر شما شمرده شده است (۳۱) پس مخوف
 مباشید که از کنجشک‌های بسیار افضل میباشد (۳۲) پس هر که در حضور
 مردم مرا اقرار نماید من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است او را
 اقرار خواهم نمود (۳۳) و هر کس که در حضور مردم مرا انکار نماید من نیز
 ویرا نزد پدر خود که در آسمان است انکار خواهم نمود (۳۴) تصور ننمائید
 که من بجهت نهادن صلح بر زمین آمده‌ام بجهت صلح نیامده‌ام بلکه بجهت
 نهادن شمشیر (۳۵) زیرا که بجهت تفرقه مرد از پدر و دختر از مادر و عروس
 از مادر شوهر خود آمده‌ام (۳۶) و دشمنان شخص اهل خانه اویند (۳۷) هر
 آنکو پدر یا مادر را زیاده از من دوست دارد مستحق من نیست و هر آنکو
 پسر یا دختر را از من مهرورز قابل من نباشد (۳۸) و آنکو صلیب
 خود را برداشته بعقب من نیاید قابل من نیست (۳۹) آنکو حیات خویش را
 تجصیل نموده آنرا هلاک خواهد نمود و هر آنکو زنده‌گویی خود را بجهت من بر
 باد داده است آنرا خواهد یافت (۴۰) و هر آنکو شمارا می‌پذیرد مرا بپذیرفته
 است و آنکه مرا بپذیرفته است آنکس را بپذیرفته است که مرا فرستاده است
 (۴۱) هر آنکس که نبی را باسم نبی قبول نماید اجر نبی را خواهد یافت و آنکه
 عادل را بنام عادل بپذیرد مرد عادل را خواهد گرفت (۴۲) بدرستی که هر آنکو

به یکی از این اطفال کاسه آب سردی بجهت آشامیدن عطا نماید باسم شاکردی من بشما میگویم که بهیچ وجه اجر خود را ضائع نخواهد ساخت *

(باب یازدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) در هنگامی که عیسی فرمایش خود را بدوازده شاگرد خود تمام نمود از آنجا بجهت تعلیم و موعظه نمودن در شهرهای ایشان روانه گشت * (۲) و چونکه یحیی در زندان اعمال مسیحا شنید دو شخص از شاگردان خود را بنزد وی فرستاد (۳) و سزا گفت آیا که توئی آنکس که آمدنش ضروری بود یا منتظر دیگری باشم (۴) عیسی آنها را جواب داده فرمود که بروید و از آنچه شنیده و دیده اید یحیی را مطلع گردانید (۵) که کوران روشن میگردند و شلها برنقار می آیند و مبروصین ظاهر می گردند و کران شنوا میگردند و مردهگان بر میخیزند و بی نوابان هژده انجیل می یابند (۶) و خوشا حال کسی که در باره من یا نکوبد * (۷) و چون آن دو نفر بیرون شتافتند عیسی در باره یحیی بآن جماعت آغاز سخن نموده گفت بسبب دیدن چه به بیابان رفته بودید آیا نعی را که از باد می جنبد (۸) و بجهت مشاهده چه بیرون شتافتید آیا مردی را که بلباس نرم ملبس بود اینک آنان که لباس فاخر پوشیده اند در خانه سلاطین اند (۹) پس بهر تماشای چه بیرون رفته اید آیا پیغمبر را بلی بشما میگویم بلکه از پیغمبر هم افضل (۱۰) زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود که اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم که راه تو را در پیش روی تو درست نماید (۱۱) بدرتیکه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی و تعمید دهنده برنخاسته است لیکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است بزرگتر است از وی (۱۲) و از ایام یحیی و تعمید دهنده تا حال مملکت آسمان مجبور است و ارباب جبرش بزور اخذ می نمایند (۱۳) ز آنچه همه گی انبیا و توریت نیز تا بظهور یحیی خبر میدادند (۱۴) و هرگاه که قبول نمائید این ایللیاه است که

آمدنِ وی ضروری بود (۱۵) و هر کس که گوشِ شنوا دارد بشنود (۱۶) پس مردم این طبقه را چه چیز تشبیه نمایم آن اطفال را مانند که در بازارها نشسته رفقای خویش را طلب نمایند (۱۷) و گویند که بجهتِ شما نواختیم و رقص نکردید و بجهتِ شما نوحه‌گری کردیم و سینه نزدیید (۱۸) زیرا بچگی که نه خورنده و نه آشامنده بود آمد گفتند که در او جفا هست (۱۹) و فرزند انسان که خورنده و آشامنده رسید گویند اینست مردی اکلِ بادِ پوست و دوستِ عشاران و گناهکاران لیکن حکمت از اولادِ خود مصقلی میشود *

(۲۰) پس بمقامت نمودنِ اهلِ آن شهرها که بسیاری از معجزاتِ وی در آنها صادر شده بود آغاز نمود زیرا که توبه نکرده بودند (۲۱) که ای بر تو ای خُوزَرین و آف بر تو ای بیّتِ صیدا زانرو که اگر آن اعمالِ قویه که در شما صادر گشت در صور و صیدون نمودار گشتی هر آینه از مدنی در پلاس و خاکستر توبه نمودندی (۲۲) لیکن بشما میگویم که بدرستی که در روز جزا بجهتِ صور و صیدون اسهل از آنچه بشما است خواهد بود (۲۳) تو ای کپرنائوم که تا بفلک سر کشیده بجهتِ فرو خواهی شد زیرا که اگر آن اعمالِ قویه که در میان تو هودا گردید در سدوم واقع میگشت هر آینه تا امروز اسقوار می ماندی (۲۴) لیکن بشما میگویم که در روز جزا از برای سدوم اسهل خواهد بود تا از برای تو * (۲۵) و عیسی در آن زمان توجه فرموده گفت والدا خداوند آسمان و زمینا تورا ستایش مینمایم از آنکه این چیزها را از حکما و صاحبانِ فهم مستور و بکودکان ظاهر گردانیدی (۲۶) و بلی والدا زیرا که همین منظورِ نظرِ تو شده بود (۲۷) همگی * چیزها از پدرِ خود بمن تسلیم شده است و غیر از پدر هیچ کس پسر را نمی شناسد و غیر از پسر یا آنکسی که میخواهد پسر که بسوی ظاهر گرداند هیچ کس پدر را نمی یابد (۲۸) ای همگی * زحمت‌کشان و گران‌باران نزد من آئید که من شمارا براحمت خواهم رسانید (۲۹) غلِ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید زانرو که حلیم میباشم و در

دل فروتنی که در نفوس خود آسوده‌گی را حاصل خواهید نمود (۳۰) زیرا که
غَلِّ مِنْ خَفِيفٍ اسْتِ وَ بَارِ مِنْ سَبْتِ *

(باب دوازدهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) در آن هنگام عیسی در روز سبتی از میان کشته‌ها عبور نمود و شاگردان وی گرسنه بودند پس شروع بمالیدن خوش‌ها و خوردن نمودند (۲) و چون فریسیان این عمل را مشاهده نمودند گفتندش اینک شاگردان تو عملی را می نمایند که کردن آن در روز سبت جائز نیست (۳) ایشان را گفت که آیا نخوانده اید آنچه را که داوود نموده بود چون گرسنه شد او و کسانی که با وی بودند (۴) که چه وضع در خانه خدا داخل گشته و نانهای تقدیمه را که خوردن آن را نه به وی و نه به رفیقان وی جز بگفته و بس جائز بود تناول نمود (۵) و یا آنکه در تورات نخوانده اید که روز سبت کاهنان در هیکل سبت را حرمت نمیدارند و مواخذ نیستند (۶) لیکن شما میگویید که در این مکان شخصی است که از هیکل عظیم تراست (۷) و هرگاه معنی این فقره را میدانستید که رحمت می‌خواهم نه قربانی بر بیگناهان حکم نمی نمودید (۸) زانرو که فرزند انسان خداوند یوم‌السبت نیز هست * (۹) و چون از آن مکان بیرون رفت به مجمع ایشان در آمد (۱۰) و شخص دست شلی در آنجا حاضر بود پس ایشان از وی سؤال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت شفا دادن جائز است تا بر وی ادعا نمایند (۱۱) ایشان را گفت که کیست در میان شما که یکتا گوسفند داشته باشد و هرگاه که در روز سبت در گردالی افتد او را نخواهد گرفت و برداشت (۱۲) و فضیلت انسانی بر میشی چه قدر است پس بنابراین اقدام بأمور خیر در ایام سبت جائز است (۱۳) آنگاه آن مرد را فرمود که دست خود را دراز کن و او آن را دراز کرده که مانند آن دست دیگرش درست شد (۱۴) آنگاه فریسیان شورائی از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک گردانند * (۱۵) و چون عیسی از این مقدمه

مطلع گشته از آنجا رحلت فرمود و جمع بسیاری بعقبِ وی آمده که همگی آنها را تن درست نموده (۱۶) و ایشان را تأکید فرمود که آن را اظهار ننمایند (۱۷) تا کامل کردن آنچه بوساطتِ اِشعیاه پیغمبر گفته شده بود که می گفت (۱۸) اینک ملازم من که او را برگزیده دارم و محبوب من که خاطرَم از وی خورسند است روح خود را بر وی خواهم نهاد و او بر قبائل انصاف خواهد فرمود (۱۹) او مجادله و فغان نخواهد نمود و هیچ کس آوازش را در کوچه نخواهد شنید (۲۰) نیء خورد شده را نخواهد شکست و فقیله نیم سوخته را خاموش نخواهد نمود تا آنکه بر آرد انصاف را با غلبه (۲۱) و قبائل بر اسم وی معتمد خواهند بود * (۲۲) آنگاه دیوانه کور و گنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید که آن کور و گنگ گویا و بینا گردید (۲۳) و مجموع آن گروه محو گردیده گفتند که آیا این فرزندِ داوود نیست (۲۴) لیکن چون فریبیان این مقدمه را شنیدند گفتند بدرستی که این کس جان را بیرون نمی نماید مگر باستظهارِ مَلِکِ جنّها بَعْلزَبول (۲۵) لیکن عیسی تصوّرات آنها را درک نموده فرمود که هر مملکتی که بر خلافِ خود منقسم میگردد یورانی کشد و هر شهری یا خانه که بر خلافِ خود منقسم گردد پایدار نخواهد ماند (۲۶) پس اگر شیطانی شیطانی را بیرون نماید بر خلافِ خود منقسم می گردد پس از چه رو سلطنتش ثابت خواهد بود (۲۷) و اگر من باستظهارِ بَعْلزَبول جنّها را اخراج مینمایم پس بمعاونتِ چه کس فرزندان شما آنها را اخراج مینمایند لهذا ایشان بر شما انصاف خواهند نمود (۲۸) لیکن اگر من جنّها را بمعاونتِ روحِ خدا بیرون نمایم یقین که ملکوتِ خدا نزد شما رسیده است (۲۹) و دیگر آنکه چه سان کسی در خانه شخصی بر زوری رفته و رختپایش را بگیرد جز آنکه اول آن مرد زبردست را ببندد و بعد از آن خانه اش را غارت نماید (۳۰) هر آنکس که از من نیست بر منست و هر آنکه با من جمع نمیکند پراکنده میسازد (۳۱) از اینجا است که شمارا میگویم

که مجموع گناهان و کفر گفتن از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس بجهت انسان عفو نخواهد گشت (۳۲) هر کسی که سخنی بر خلاف فرزند انسان گوید از وی عفو خواهد گشت اما هر کس بر خلاف روح القدس گوید نه در این جهان و نه در جهان آینده معاف نخواهد گردید (۳۳) یا آنکه درخت را نیکو و ثمرش را نیکو سازید یا آنکه درخت را فاسد و ثمرش را فاسد سازید زانرو که درخت از میوه خود شناخته میشود (۳۴) ای انبی زاده‌ها چگونه میتوانید خوب تکلم نمائید و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زبانیه دل تکلم مینماید (۳۵) مرد شایسته از خزانده شایسته دل خود اشیاء شایسته را بیرون می‌آرد و مرد ناشایسته از خزانده ناشایسته خود چیزهای ناشایسته را بیرون می‌آرد (۳۶) لیکن من بشما میگویم که هر کلمه ناشایسته را که مردم میگویند در روز جزا محاسبه‌اش را خواهند داد (۳۷) زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی گشت و از سخنان خود حکم بر تو خواهد شد * (۳۸) آنگاه تقي چند از نویسندگان و فریسیان پاسخ داده گفتند ای استاد از تو خواهش دیدن آیتی را داریم (۳۹) ایشان را جواب داده گفت که طبقه شری زناکار آیت را جستجو مینماید و جز آیت یوناه پیغمبر هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد (۴۰) چه بوضعی که یوناه سه شبانه روز در شکم ماهی ماند فرزند انسان همچنان سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند (۴۱) و مردان نینویه با این طبقه در محاکمه خواهند ایستاد و آن را ملزم خواهند نمود زانرو که آنها بمعظمه یوناه توبه نمودند اینک از یوناه بزرگتری در اینجا است (۴۲) ملکه جنوب در محاکمه با این طبقه خواهد برخاست و بر آن حکم خواهد نمود زیرا که او بجهت شنیدن حکمت سلیمان از اقصای زمین آمد و اینک از سلیمان بزرگتری در اینجا است * (۴۳) و چون روح خبیثه از آدمی بیرون می‌رود بجهت جستجوی آسایش در اماکن بی آب میگذرد و هیچ نمی‌یابد (۴۴) پس میگوید بخانه خود که از آن بیرون آمده ام مراجعت نمایم پس

آمده آن را خالی و جاروب کرده و مزین می یابد (۴۵) آنگاه رفته هفت روح شریتر از خود را با خود گرفته و در آنجا داخل گشته ساکن میگردد و انجم آن مرد از آغازش بدتر می گردد و همین نوع خواهد بود نسبت باین طبقه شریتر * (۴۶) و در آن حالتی که با جماعت تکلم می نمود مادر و برادران وی بیرون ایستاده خواهش گفتگوی با وی داشتند (۴۷) شاخصی وی را گفت اینک مادر و برادرانت بتمنای تکلم با تو در بیرون ایستاده اند (۴۸) پس با آن شخص که با وی این سخن را گفت جواب داده فرمود که مادر من کیست و برادران من کدام اند (۴۹) و دست خویش را بجانب شاگردان خود دراز نموده گفت اینک مادر و برادرانم (۵۰) چه هر آنکس که خواهش پدر من که در آسمان است بعمل می آورد اوست برادر و خواهر و مادر من *

(باب سیزدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آیه)

(۱) و در آن روز عیسی از خانه بیرون آمده بر کناره دریا نشست (۲) و جماعت بسیاری بر وی جمع شده بنوعی که در سفینه رفته نشست و تمامی آن گروه بر کناره ایستاده بودند (۳) و او معانی بسیاری را در مثالها بجهت ایشان آورده فرمود که * اینک بزرگری بجهت زراعت نمودن بیرون رفت (۴) و در حالت تخم پاشی بعضی بر کناره راه افتاده و مرغان آمده آنها خوردند (۵) و بعضی بر سنگلاخ افتاد جایی که خاک بسیاری را نیافت و زود سبز شد زیرا که زمین عمیق نداشت (۶) و چون آفتاب طالع گشت سوخته شد و از آنجا که ریشه نداشت خشک گردید (۷) و بعضی در میان خارها واقع گشت و خارها نمو نموده و آنها خفه نمودند (۸) و قدری در زمین نیکو کاشته گردید و بعضی صد چندان و بعضی شصت و بعضی سی تمر بر آورد (۹) هر کس که گوش شنوا دارد بشنود (۱۰) پس شاگردان وی آمده گفتند از چه رو با ایشان در مثالها تکلم میفرمائی (۱۱) گفت زیرا که دریافته اسرار ملکوت آسمان بشما داده شده و بابشان داده نشده است

(۱۲) بنابراین هر کس که دارد باو داده خواهد شد و زیاد خواهد گردید و اما هر کس که ندارد نیز آنچه دارد از وی گرفته خواهد شد (۱۳) پس بآنها در مثلها سخن میرانم زانرو که می نگرند و نمی بینند و گوش میدارند و نمی شنوند و نمی فهمند (۱۴) و اخبارِ اشعیاء در باره آنها کامل گردید که میگفت که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و پیوسته خواهید نگر بست و نخواهید دید (۱۵) زانرو که دل این قوم سنگین است و سخنهارا گران استماع می نمایند و چشمان خودرا برهم مینهند که مبادا گاهی بدیده‌ها نظر نمایند و بگوشها بشنوند و بدل در یابند و توبه نمایند و من آنها را شفا بخشم (۱۶) لیکن خوشا حال چشمان شما زانرو که می بینند و گوشهای شما از آنرو که می شنوند (۱۷) زیرا بدرستی که بشما میگویم که چندین پیغمبر و پرهیزگار که تمنای ملاحظه داشتند آنچه را که شما ملاحظه می نمائید و ندیدند و شنیدند آنچه را که شما می شنوید و نشنیدند * (۱۸) پس شما مثالِ بذرگرا گوش دهید (۱۹) چون کسی کلمه ملکوت را بشنود و نفهمد آن شریب آید و آنچه در دل او کاشته شده است میرباید اینست مثل آنکه تخم را در کناره راه تحصیل نموده بود (۲۰) و آنکه بذررا در زمین سنگلاخ یافت همان است که سخن را میشنود و بخوشنودی فی الفورش قبول می نماید (۲۱) لیکن چون ریشه در خود ندارد تا مدتی باقی است و چون سختی یا صدمه بسبب کلام عارض میشود فی الفور لغزش می یابد (۲۲) و آنکه دانها را در میان خارها یافت همان است که کلام را می شنود لیکن مهمات دنیوی و فریب دولت کلمه را خفه می نماید پس بی ثمر می گردد (۲۳) و آنکه دانها را در زمین نیکو می یابد همان است که کلمه را می شنود و میفهمد و ثمر آورده بعضی صد چندان و بعضی شصت و بعضی سی میدهد * (۲۴) پس مثلی دیگر بجهت آنها آورده گفتم ملکوت آسمان مردی را شباهت دارد که بذیر نیکوئی را در زمین خویش زراعت نمود (۲۵) و چون مردم

بجواب رفتند خصمِ وی آمده و در میان آن گندم گندم دیوانه کاشت و روان گردید (۲۶) و چون کشته نمو نمود و خوشه بر آورد آن گندم دیوانه نیز ظاهر گردید (۲۷) پس ملازمانِ رئیس نزد وی آمده گفتند مولانا آیا که تخمِ نیکو در مزرعه خویشتن کشتی این کالک را از کجا بهم رسانید (۲۸) بایشان گفت که خصمی این عمل را نموده است ملازمان ویرا گفتند که پس آیا می‌خواهی که رفته آنرا بر چینیم * (۲۹) گفت فی مبادا که چون خواهید که گندم دیوانه را جمع نمائید گندم را نیز با وی بر کنید (۳۰) بلکه هر دورا بگذارید که تا وقتِ حصاد نمو نمایند و هنگامِ حصاد درونده‌گانرا خواهم گفت که اول کالک را جمع نمائید و بجهتِ سوخت دستها بندید و گندم را در انبار من جمع نمائید * (۳۱) و باز مثلی دیگر بجهتِ ایشان آورده گفت که ملکوتِ آسمان دانه خردلی را ماند که شخصی آنرا گرفته در مزرعه خویشتن زرع نمود (۳۲) و آن در حقیقت از جمیع تخمها کوچکتر است و چون نمو نماید بزرگترین بقولات است بنوعی که درخت میشود چنانچه مرغانِ هوا آمده در شاخهایش سایه‌گزین میگردند * (۳۳) و باز مثلی دیگر بجهتِ آنها زده فرمود که ملکوتِ آسمان خمیر مایه‌ورا مشابهت دارد که ضعیفه آنرا گرفته در سه پیمانہ آرد گذارد که بالآخره مجموع آن محمّر گردد * (۳۴) خلاصه آنکه عیسی همه‌گی این مفهومات را در امثال بان جماعت توضیح نمود و بدون مثال هیچ نمی‌گفت آنها را (۳۵) تا کامل گردد آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود که میگفت لب خود را در مثالها خواهم کُشاد و باسراری که از ابنای عالم مخفی بودند تکلم خواهم نمود * (۳۶) آنکه عیسی جماعت را بر گردانیده بخانه رفت و شاگردان وی نزد وی آمده گفتند که مثل کالک کشت را بجهت ما شرح نما (۳۷) ایشانرا جواب داده گفت آنکه بذری نیکو کارد فرزند انسان است (۳۸) و مزرعه دنیا است و تخمهای نیک ابنای ملکوت و کالکها فرزندان شریر اند (۳۹) و دشمنی که آنها را

کاشته بود شیطان و موسمِ حصادِ انجامِ جهان و درونده‌گان ملائکه اند (۴۰) پس بر همان وضع که گندمِ تلخ جمع میشود و در آتش سوخته می‌گردد بهمان طریق در عاقبتِ این جهان خواهد بود (۴۱) که فرزندِ انسان فرشته‌های خود را خواهد فرستاد که جمیع چیزهای لغزش‌دهنده و بدکاران را از مملکتِ وی فراهم خواهند آورد (۴۲) و آنها را در تنورِ آتش خواهند افکند و در آنجا گریه و فشارِ دندان خواهد بود (۴۳) آنگاه عادلان مانند آفتاب در ملکوتِ پدرِ خود خواهند درخشید و هر کس که گوشه‌های سفوا دارد بشنود * (۴۴) و نیز ملکوتِ آسمان گنجی را ماند که در مزرعهٔ مخفی باشد و شخصی آنرا یافته پوشیده داشت و از خوشوقتی آن رفته هر چه داشت بفروخت و آن مزرعه را خرید * (۴۵) و باز ملکوتِ آسمان تاجریرا ماند که جوئی مروربدهای نیکو باشد (۴۶) و یک لؤلؤ گران بهار یافته رفته و جمیع آنچه را داشت فروخته و آنرا خرید * (۴۷) و نیز ملکوتِ آسمان دامی را ماند که در دریا افکنده شده و از تمامی اجناس فراهم آورده (۴۸) و چون بر گشت بر کفاره‌اش بر آوردند پس نشسته خوبه‌ها در ظرفها جمع نموده و بدهار بیرون انداختند (۴۹) و بهمین وضع در انتهای دنیا خواهد گردید که فرشته‌گان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند نمود (۵۰) و آنها را در تنورِ آتش خواهند افکند چنانکه گریه و فشارِ دندان در آنجا خواهد بود * (۵۱) عیسی فرمود که آیا شما جمیع این چیزها را درک نمودید گفتند بلی خداوندا (۵۲) پس بآنها فرمود که هر مَدْرَسِی که در ملکوتِ آسمان تربیت یافته است کدخدای خانه را ماند که از مخزنِ خود چیزهای نو و کهنه را بیرون می‌آورد * (۵۳) و چون عیسی این مثالها را کامل گردانید از آن مکان رحلت فرمود (۵۴) پس بوطنِ خویش آمده و آنها را در مجمع آنها بنوعی تعلیم نمود که تعجب نموده گفتند این مرد چنین حکمت و اعمالِ قوی را از کجا بهم رسانید (۵۵) و آیا که نه این

فرزند تَجَّار است و نه مَسْمَى بِمَرِّمَ مَادِرِ اوست و نه برادرانش بَعْقُوبَ و یُوشَا و شَمْعُونَ و یَهُودَاهُ اند (۵۶) و همه‌گی خواهران او نزد ما نمی باشند پس این مرد را جمیع این چیزها از کجا بهم رسید (۵۷) و در باره وی لغزش می یافتند که عیسی آنها را فرمود که هیچ پیغامبری بی حرمت نیست مگر در وطن و خانه خویش (۵۸) و بنا بر عدم اعتقاد ایشان در آنجا بسیاری از افعال قویّه صادر نمود *

(باب چهاردهم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و در آن ایام هیروُدیس رئیس ربح آوازه عیسی را شنیده (۲) ملازمان خویش را گفت که این شخص یحییٰ تعمید دهنده است که از مرده‌گان برخاسته است و از آنرو اعمال قویّه از وی صادر میگردد * (۳) زانرو که هیروُدیس بجهت خاطر هیروُدیا زن برادر خود فیلیپوس یحییٰ را گرفته بسته در زندان انداخت (۴) بجهت آنکه یحییٰ ویرا گفته بود که تو را داشتن آن زن حلال نیست (۵) و او اراده قتل ویرا نموده لیکن از خلق هراسان بود زیرا که چون پیغمبرش میدانستند (۶) و در اثنای عیش نمودن در روز تولد هیروُدیس دختر هیروُدیا در میان مجمع رقص نمود که هیروُدیس را شاد نمود (۷) بنابراین قسم خورده وی را وعده نمود که هر آنچه طلب نماید بوی عطا نماید (۸) و چون مادرش او را تحریک نموده بود گفت که سر یحییٰ تعمید دهنده را در طبقی در اینجا بمن عنایت فرما (۹) و پادشاه ازین اندوهناک گشته لیکن بجهت پاس قسم و وساطت هم نشینان بدان آن فرمان داد (۱۰) پس فرستاده سر یحییٰ را در زندان جدا نمودند (۱۱) و سر او را در طشتی حاضر نموده به آن دختر تسلیم نموده و او نزد مادر خود آورد (۱۲) و شاگردان وی آمده جسدش را برداشته دفن نمودند و آمده عیسی را اطلاع دادند * (۱۳) و عیسی آن مقدمه را شنیده در کشتی نشسته بقیهائی از آن مکان بجای ویرانی رفت و همه خلق این را شنیده از شهرها در خشکی

بعقبِ وی روان شدند * (۱۱۵) پس عیسی بیرون آمده جمع بسیاری را مشاهده نمود و بر آنها ترحم فرموده بیماران ایشانرا شفا بخشید (۱۱۵) و چون شام گردید شاگردانِ وی نزدِ وی آمده گفتند که این مکلفی است ویران و حال وقت هم منقضی شده است لهذا این جماعت را رخصتِ انصراف بفرما تا بقریهها رفته بجهتِ خویش غذایی خریده باشند (۱۱۶) و عیسی ایشانرا فرمود که احتیاج برفتن نیست شما ایشانرا خوراک دهید (۱۱۷) گفتند که ما در اینجا جز پنج نان و دو ماهی چیزی نداریم (۱۱۸) گفت آنها را در اینجا نزد من حاضر سازید (۱۱۹) پس آن گروه را فرمود که تا بر سبزه بنشینند و آن پنج قرص را با آن دو ماهی گرفته بسوی آسمان نگرست و برکت داده آن نانها را یاره نموده بشاگردانِ خویش داد و شاگردان بآن جماعت دادند (۱۲۰) و همدگی آنها خورده سیر گشته و از یاره هایش که باقی مانده دوازده طبق برداشتند (۱۲۱) و عدد خورنده گان سواي زنان و اطفال به پنج هزار میرسید * (۱۲۲) و عیسی بی تامل شاگردانِ خود را بسوار شدن بر کشتی و بآن طرف قبل از وی عبور نمودن مجبور نمود تا آن جماعت را رخصتِ انصراف دهد (۱۲۳) پس آن جماعت را مرخص نموده ببنهائی بر کوهی بجهتِ نماز گذاردن صعود نمود و در وقتِ غروب آفتاب در آن مکان تنها بود (۱۲۴) و کشتی در آن وقت در میان دریا بامواج گرفتار می بود زانرو که باد مخالف بود (۱۲۵) و عیسی در پاسِ چهارمِ شب بر دریا خرامان بسوی ایشان روان گردید (۱۲۶) و شاگردانِ وی او را بر دریا خرامان دیده مضطرب گشته گفتند که صورتِ وهمی است و از شدتِ اضطراب فریاد نمودند (۱۲۷) که عیسی بی تامل با آنها تکلم فرموده گفت خاطر جمع باشید که من هستم و هراسان مباشید (۱۲۸) پس بطرس او را جواب داده گفت که خداوندا هرگاه تو هستی مرا مرخص فرما تا بر آب نزد تو آیم (۱۲۹) گفت بیا و بطرس از کشتی پائین آمده بر بالای آب روان گردیده تا نزد عیسی برود (۱۳۰) لیکن چون شدتِ باد را مشاهده نموده

خائف گشت و مشرف بغرق گردیده فریاد زنان گفت خداوند مرا دریاب
 (۳۱) در آن لحظه عیسی دست افشاند و او را بر گرفت و با وی گفت ای
 کم اعتقاد از بهر چه شک آوردی (۳۲) و چون در کشتی آمدند باد ساکن
 گردید (۳۳) پس آنانی که در کشتی بودند آمده و برآ سجود نموده گفتند که در
 حقیقت فرزند خدا هستی * (۳۴) پس از آنجا عبور نموده بسر زمینی
 گنزیست آمدند (۳۵) و اهل آن قصبه از وی مطیع گشته بهمگی نواحی
 آن دیار فرستاده جمیع بیمارانش را نزد وی آوردند (۳۶) و از وی استدعا نمودند
 که همین دامن قبایش را مس نمایند و هر کس که مس نمود شفا یافت *

(باب یازدهم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) آنگاه چند کاتب و فریسی اورشلیمی نزد عیسی آمده گفتند (۲) چون
 است که شاگردان تو از رسوم قدما تجاوز می نمایند چه هرگاه که نان میخورند
 دستهای خود را نمی شویند (۳) ایشان را جواب داده فرمود که از بهر چه
 شما نیز بر قاعده خویش از حدود الهی تجاوز می نمائید (۴) زانو که خدا
 فرموده است که پدر و مادر خود را محترم بدار و هر کس که پدر یا مادرا
 فحش دهد البته هلاک گردد (۵) و شما میگوئید که هر کس که پدر یا مادر
 خود را بگوید که آنچه از مال من بتو نفع رسید قربانی است (۶) و پدر یا
 مادر خود را احترام ننماید معاقب نخواهد بود پس بجهت رسوم خود حکم
 خدا را باطل نموده آید (۷) ای مزوران در باره شما ایشعیاة خوب اخبار
 نموده است که گفت (۸) که این گروه بزبان خود با من نزدیکی میکنند
 و بدنها مرا عزیز میدارند و دل آنها از من دور است (۹) و بیپوده مرا عبادت
 مینمایند که احکام خلق را بمنزله فرائض تعلیم مینمایند * (۱۰) پس آن گروه را
 طلب نموده بایشان گفت که بشنوید و بفهمید (۱۱) که نه آنچه بدهان فرو
 میروند انسان را نجس میگرداند بلکه آنچه از دهن بیرون آید آن است که
 انسان را نجس می سازد * (۱۲) پس شاگردان وی آمده گفتندش که آیا در

یافته که فریسیان این مقدمه را شنیده مکدر گردیدند (۱۳) او جواب داده فرمود که هر نهالی را که پدر آسمانی من نکاشته است گنده خواهد شد (۱۴) ایشان را وا گذارید که کوران رهبران کوران اند پس هرگاه کوری کوری را هدایت نماید هر دو در گودی خواهند افتاد (۱۵) پس پطرس جوابش داده گفت که این مثل را بجهت ما شرح نما (۱۶) عیسی فرمود که آیا شما نیز تا حال بی ادراک هستید (۱۷) و هنوز نیاخته اید که هر چه بدان فرو میروند داخل شکم می گردد و در مبرز افکنده می شود (۱۸) لیکن آن چیزهایی که از دهن بیرون می آید از دل صدور می یابد و آنها انسان را نجس میسازد (۱۹) زیرا که مژگن های بد و قتل و فسق و زنا و دزدی و شهادت زور و کفر از درون دل بیرون می آید (۲۰) و این چیزها است که آدمی را ناپاک میگرداند و بدستهای ناشسته چیز خوردن انسان را نجس نمیگرداند * (۲۱) پس عیسی از آنجا بیرون رفته بنواحي صور و صیدون روان گردید (۲۲) که ناگاه ضعیفه کنعانی از آن حدود بیرون آمده فریادکنان وی را گفت خداوند! فرزند داود! بر من رحم فرما که دختر من سخت دیوانه شده است (۲۳) و او یک لفظ هم جواب نداده پس شاگردان وی آمده از وی استنعا نمودند که او را برگردان زیرا که در عقب ما غوغا می نماید (۲۴) لیکن او جواب داده فرمود که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خانه اسرائیل (۲۵) پس آن ضعیفه آمده وی را سجود نموده گفت خداوند! مرا دستگیری فرما (۲۶) جواب داده فرمود که نان اطفال را گرفتن و نزد سگان انداختن مناسب نیست (۲۷) گفت خداوند! چنین است لیکن سگان هم از پس مانده که از خوان موالهای خود می افتند اکل مینمایند (۲۸) پس عیسی او را جواب داده گفت ای زن بدرستی که ایمان تو عظیم است آن چنان که خواهش داری با تو کرده شود که دختر تو در همان ساعت صحیح گردید * (۲۹) پس عیسی از آنجا رفته در نزدیکی دریای جلیل بر

کوهی بر آمده در آنجا بنشست (۳۰) که جمع بسیاری که چندین لنگ و کوز و گنگ و شل و غیر اینها بسیار با خود داشتند نزد عیسی آمده آنها را بر پای وی افکندند و او ایشان را شفا بخشید (۳۱) چنانچه آن جماعت گنگها را متکلم و شلها را تن درست و لنگها را خرامان و کوران را بینا دیده تعجب نمودند و خدای اسرائیل را تعجید کردند * (۳۲) آنگاه عیسی شاگردان خود را طلب فرموده گفت که مرا بر این جماعت دل سوخت زانرو که الحال سه روز است که با من میباشند و چیزی بجهت خوردن ندارند و نمی خواهم که ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در عرض راه ضعف نمایند (۳۳) شاگردان وی را گفتند که ما را در بیابان این قدر نان از کجا بهم خواهد رسید که چندین جماعت بسیار را سیر نماید (۳۴) عیسی آنها را گفت که چند نان دارید گفتند هفت عدد و قدری از ماهیان خورد (۳۵) پس آن گروه را فرمود که بر زمین بنشینید (۳۶) و آن هفت قرص را با آن دو ماهی گرفته و شکر نموده و پاره نموده بشاگردان خویش داد و ایشان بآن گروه دادند (۳۷) و تمامی آن مردم خورده سیر گردیدند و از پاره‌های باقی مانده هفت زنبیل پر برداشتند (۳۸) و سواي زنان و اطفال چهار هزار نفر بودند که غذا را تناول نمودند * (۳۹) پس آن جماعت را رخصت انصراف داد و در کشتی داخل گشته به حدیث مکتله وارد گردید *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) پس فریسیان و صادوقیان پیش آمده بر سبیل امتحان از وی سؤال نمودند که آیت آسمانی بر آنها ظاهر سازد (۲) آنگاه ایشانرا جواب داده گفت چون شام شود گوئید که هوا خوش خواهد بود بجهت آنکه آسمان سرخ است (۳) و در صبحگاه امروز هوا ناخوش خواهد بود زانرو که آسمان سرخ و گرفته است ای ردکاران روی فلک را تمیز می توانید کرد و علامت این عصر را نمی توانید دانست (۴) طبقه شریب فاسق آیت را خواهش مینمایند و سواي آیت یوناه پیغمبر

هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد پس آنها را گذاشته روان گردید * (۵) و شاگردانش
 بآن طرف رسیده نان آوردن را فراموش کرده بودند (۶) عیسی آنها را فرموده
 که احتیاط نمائید و از خمیرمایه فریبیان و صادوقیان با حذر باشید
 (۷) و آنها در دل‌های خود تصور نموده گفتند زانست که نان نگرفته ایم
 (۸) و عیسی از آن مطلع گشته گفت ای مردم کم اعتقاد چرا در دل‌های خود
 تخیل مینمائید که از آن است که نان نگرفته اید (۹) آیا که هنوز آن
 پنج گرده و پنج هزار مرد را و چند طبق را که برداشتید نمی فهمید و یاد نمی آید
 (۱۰) و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر را و آن چند زنبیل را که برداشته
 بودید (۱۱) چرا تصور نمی نمائید که بجهت نان با شما تکلم نمودم که از
 خمیرمایه فریبیان و صادوقیان احتراز نمائید (۱۲) آنگاه یافتند که احتیاط
 از خمیرمایه نان فرموده بود بلکه از تعلیم فریبیان و صادوقیان * (۱۳) پس
 عیسی بسر حد قیصریه فیلیپوس رسیده از شاگردان خویش سؤال نموده
 فرمود که مرا که فرزند انسانم مردم چه شخص میگویند (۱۴) گفتند که بعضی
 یحیی‌ا عمید دهنده و بعضی ایلیا و بعضی یرمیا یا یکی از بیغمبران
 (۱۵) ایشان را فرمود که شما مرا چه شخص میگویند (۱۶) آنگاه شمعون پطرس
 جواب داده گفت که توئی مسیح پسر خدای حی (۱۷) و عیسی جواب
 داده فرمود که خوشحال تو ای شمعون بریونا زانو که جسم و خون این را
 بر تو ظاهر تساخت بلکه پدر من که در آسمان است ظاهر نمود (۱۸) و من
 نیز تو را میگویم که توئی پطرس و بر این سنگ کلیدیای خود را بنا خواهم
 نمود و درهای جهنم بروی استوار خواهد بود (۱۹) و کلیدهای مملکت آسمان را
 بتو خواهم بخشید و هر چیزی را که تو در زمین ببندی در آسمان نیز بسته
 خواهد گشت و هر چیزی را که تو در زمین بکشائی در آسمان نیز گشاده
 خواهد گشت (۲۰) آنگاه شاگردان خود را تأکید نمود تا هیچ کس را نگویند
 که او خود عیسی مسیح است * (۲۱) و عیسی از همان وقت به مطلع

گردانیدن شاگردانِ خویش آغاز نمود بآنکه ضرور است اورا باورِ شلیم رفتن و از دستِ رومسا و کاهنانِ بزرگ و نویسندگانِ متحمل چیزهای بسیار گشتن و کشته شدن و در روزِ سیوم برخاستن (۲۲) آنگاه پطرس^{۳۰} اورا گرفته آغازِ ملامت نموده گفت خداوندا از تو دور باد این بر تو واقع نخواهد گشت (۲۳) که او التفات نموده پطرس^{۳۱} را گفت ای شیطان از عقب من برو که موجب صدمه من هستی زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه از انسانیات است (۲۴) آنگاه عیسی شاگردانِ خویش را فرمود که اگر کسی خواهد که بعقب من آید باید که خویش را انکار نماید و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید (۲۵) از آنجا که هر کس که خواهد که نفس خویش را نجات دهد اورا هلاک خواهد نمود و هر که زنده گماند خرد را بجهتِ خاطر من تلف نماید آن را خواهد یافت (۲۶) زیرا که شخص را چه سود دارد هرگاه تعامی و دنیا را ببرد و نفس خویش را ببازد و یا آنکه چه چیز را آدمی بعضی جانِ خود خواهد داد (۲۷) زانرو که فرزندِ انسان در جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد و آنگاه هر کس را بر وفق عمل او جزا خواهد داد (۲۸) بدرستی که بشما میگویم که از ایستادهگان اینجا کسانی میباشند که تا فرزندِ انسان را در حالتی که در ملکوت خود می آید مشاهده نمایند ذایقه مرگ را نخواهند چشید *

(باب هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا برادرش را برداشته و پهنائی ایشانرا بکوه مرتفعی آورد (۲) و در حضور آنها صورتش متغیر گشته و چهره اش چون خورشید میدرخشید و لباس او چون نور سفید بود (۳) که ناگاه موسی و ایلیا با وی تکلم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند (۴) پس پطرس^{۳۲} به عیسی توجه نموده گفت خداوندا ما را نیکوست که در اینجا باشیم اگر خواهش داری سه سایبان در اینجا بسازیم یکی از برای تو و یکی بجهت موسی

و یکی بجهت ایلایه (۵) که در انجلی تکلم او ناگاه ابر درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائی از آن ابر می‌گفت اینست فرزند محبوب من که از وی خوشنودم سخنِ اورا بشنوید (۶) و شاگردانِ وی این را شنیده بر رویشان افتادند و بی نهایت ترسان گشتند (۷) پس عیسی آمده و آنها را مس فرموده گفت برخیزید و خائف مباشید (۸) پس چشمانِ خویش را کُشاده سواي عیسی و بس هیچ کس را ندیدند * (۹) و چون از آن کوه پائین می آمدند عیسی آنها را تأکید فرموده گفت که این رویارا با هیچ کس مگوئید تا آنکه فرزندِ انسان از میان مرده‌گان برخیزد (۱۰) پس شاگردانِ وی از او سؤال نمودند که پس چون است که نویسنده‌گان میگویند باید که ایلایه اول آید (۱۱) عیسی آنها را در جواب فرمود که فی الحقیقه اول ایلایه آید و همه چیزها را اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن شمارا میگویم که بدرستی که ایلایه هنوز آمده و اورا نشناختند و آنچه خواهش ایشان بود با وی نمودند و بهمان وضع نیز فرزندِ انسان را زحمت خواهند رسانید (۱۳) و شاگردانِ وی یافتند که در باره یحیی تعمید دهنده با ایشان تکلم می نماید * (۱۴) و چون نزد خلق آمدند یک مردی پیش او آمده و بوی زانو زده گفت (۱۵) خداوندا بر فرزند من ترحم فرما زانو که مصروع است و بشدت آلم گرفتار است چنانچه بارها در آتش و بارها در آب می افتد (۱۶) و من اورا نزد شاگردان تو آوردم نتوانستند که اورا علاج نمایند (۱۷) پس عیسی جواب داده فرمود که ای طبقه بی ایمان و کج تا کجا با شما خواهم بود تا بکنی شمارا تحمل خواهم نمود در همین جا نزد من آریدش (۱۸) و عیسی اورا [که جن باشد] نهیب نمود که جن از وی اخرج شد و در ساعت آن طفل شفا یافت (۱۹) پس شاگردان بپنهانی نزد عیسی آمده گفتند که چون است که ما نتوانستیم که اورا بیرون نمائیم (۲۰) عیسی آنها را فرمود که از عدم اعتقاد شما زیرا بدرستی که بشما میگویم که هرگاه بقدر دانه

خردلی اعتقاد داشته باشید و باین کوه بگوئید که از این مکان بآن مکان حرکت نما البتّه حرکت می نماید و هیچ چیز شمارا محال نخواهد بود (۲۱) لیکن این نوع بیرون نمیروند جز بدعا و روزه * (۲۲) و چون در مرزوبوم جلیل بسیر می‌رفتند عیسی ایشانرا فرمود که فرزند انسان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد (۲۳) و ایشان او را خواهند کشت و در روز سیوم خواهد برخاست و آنها بغایت غمگین بودند * (۲۴) و چون به کپرنائوم آمدند محصلان خراج نزد پطرس آمده گفتند که آیا معلم شما خراج را تسلیم نمی نماید (۲۵) گفت بلی و چون بخانه در آمد عیسی سبقت نموده گفت ای شمعون چه تصور مینمائی آیا که سلاطین زمین عشر و جزیره را از چه کس میگیرند از فرزندان خویش یا از بیگانهگان (۲۶) پطرس ویرا گفت که از بیگانهگان عیسی باز باو گفت پس بیقین که فرزندان آزاد اند (۲۷) لیکن از آنرو که ایشانرا عذاب ندهیم بدریا رفته قلبی را بینداز نخستین ماهی که بیرون آید گرفته دهانشرا بکشایک ریال خواهی یافت او را بر داشته بعوض من و خود بایشان تسلیم نما *

(باب هجدهم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام شاگردان عیسی نزد وی آمده گفتند که در ملکوت آسمان بزرگتر کیست (۲) پس عیسی طفلی را نزد خود طلب نموده و در میان ایشانش بر پا داشت (۳) و فرمود که بدرستی که بشما میگویم که مادامی که متبدل نگردید و چون اطفال صغیر نگرید داخل ملکوت آسمان نخواهید گشت (۴) پس هر که مانند این کودک خودرا حقیر دارد همان در مملکت آسمان بزرگتر است (۵) و هر که چنین طفلی را بنام من قبول نماید مرا قبول نموده است (۶) و هر گوی یکی از این اطفال صغار که معتقد من اند صدمه رساند او را بهتر است که سنگ آسیائی در گردن وی معلق باشد و در قعر دریا غرق گردد * (۷) وای بر اینجهان بسبب ناملایبها و حال آنکه

وجود آن اشیاء ناملايم ضروري است ليکن واي بر آن کس که آن اشیاء ناملايم بوساطتِ رَيِّ بظهور آيد (۸) پس هرگاه که دست يا ياي تو تورا بلغزند آنها را قطع نموده از خویش دور کن زیرا که تورا بهتر است که ننگت يا شل داخل حیاتِ گردی از آنکه دو دست يا دو پا داشته در آتش ابدی انداخته شوي (۹) و اگر که دیده تو مر تورا لغزش دهد او را کَنده از خود برانداز زانرو که بهتر است تورا که يک چشم وارد زنده گي گردی تا آنکه دو چشم داشته در آتش جهنم انداخته گردی * (۱۰) احتیاط نمائید که هیچ يک ازین اطفالِ صغار را حقیر ندانید زیرا که بشما ميگويم که پیوسته ملائکه ايشان در آسمان صورتِ پدرِ مرا که در آسمان است مشاهده مي نمایند (۱۱) زیرا که فرزندِ انسان آمده است که گم شده گانرا نجات دهد (۱۲) شمارا چگونه مي نمايد اگر کسی را صد گوسفند باشند و يکي از آنها گم گردد آیا که آن نود و نه را وا نميگذارد و بکوه ها رفته گم شده را جستجو نمي نمايد (۱۳) و اگر اتفاق افتد که آنرا بيابد بدرستي که بشما ميگويم از بهر آن بيش از آن نود و نه که گم نشده بود خورسند خواهد گشت (۱۴) هم چنين پدرِ شما که در آسمان است اراده ندارد که يکي ازین اطفال تباه شود * (۱۵) و هرگاه که برادرِ تو با تو خطايي نمايد برو و بنتهايي در ميانه خود و او ملزمش ساز که اگر سخني تورا بشنود هرآينه برادرِ خویش را يفتي (۱۶) و اگر که نشنود يک دو نفرا با خود بگير که از زبان دو يا سه شاهد هر مقدمه مستحکم گردد (۱۷) هرگاه که سخني آنها را نشنود کليسيار خالي نما و اگر که از شنيدن سخني کليسيا ابا نمايد بگذار که تا در نزد تو چون خارجي يا عشاري بشد * (۱۸) و بشما راست ميگويم که هر چه را بر زمين ببندید در آسمان بسته خواهد گشت و هر چه را بر زمين بکشائيد در آسمان کشاده خواهد گرديد (۱۹) و نيز شمارا ميگويم که هرگاه دو نفر بر زمين

از شما بجهت در خواست کردن امری اتفاق نمایند هر چه باشد از جانب پدر من که در آسمان است بجهت آنها کامل خواهد گردید (۲۰) زانرو که در هر جا که دو یا سه کس بنام من جمع شوند من در آنجا در وسط ایشان هستم * (۲۱) پس بطرس نزد وی آمده گفت خداوند تا چند مرتبه که برادر من بر من تعدی نماید از او درگذرم آیا که تا بهقت مرتبه (۲۲) پس عیسی ویرا گفت که تو را نمیگویم که تا هفت بلکه تا هفتاد هفت مرتبه (۲۳) زانرو که ملکوت آسمان سلطانی را مانند که با خدمتکاران خود اراده محاسبه داشت (۲۴) و چون شروع بمحاسبه نمود شخصی را نزد وی آوردند که مبلغ ده هزار قنطار بده کار بود (۲۵) و از آنجا که چیزی نداشت که ادا نماید مولای وی بفروش او و زن و فرزند و جمیع آنچه داشت فرمان داد که ادا کرده شود (۲۶) و آن ملازم بر زمین افتاده ویرا تعظیم نموده گفت خداوند مرا مهلت ده تا همه را بتو ادا نمایم (۲۷) و آقای آن ملازم ترحم فرموده و او را رها نموده و قرض او را بخشید (۲۸) چون آن ملازم بیرون شتافت از ملازمان همقطار خویش شخصی را که صد دینار بوی دادنی بود یافته دست انداخته گردن ویرا گرفته گفت قرض را بمن تسلیم نما (۲۹) و ملازم همقطار وی بر پایهای او افتاده التماس نمود و گفت که مرا مهلت ده تا تمامی را بتو ادا نمایم (۳۰) لیکن او قبول ننموده بلکه رفته او را در زندان انداخت تا که آن دین را ادا نماید (۳۱) و چون ملازمان همقطار وی این واقعه را ملاحظه نمودند بسیار غمگین گشته پس آمدند و مولای خود را از تمامی آنچه واقع شده بود مفصلاً اعلام نمودند (۳۲) پس مولای او او را خوانده گفت ای ملازم شریر از آنجا که تو از من سوال نمودی من مجموع آن قرض را بتو بخشیدم (۳۳) آیا نیکو نبود که تو نیز بر ملازم همقطار خود چنانچه من بر تو رحم نمودم رحم نمایی (۳۴) پس مولای وی را خشم گرفته بمحصلاتش سپرد تا همه آنچه بر او لازم بود که داده باشد ادا نماید

(۳۵) بهمین وضع پدر آسمانی من نیز با شما سلوک خواهد نمود چنانچه هر یکی از شما از صمیم قلب جرائم برادر خود را از وی معاف ننماید *

(باب نوزدهم مشتمل بر سی آیه)

(۱) و چون عیسی این مکالمه را بانجام رسانید چنان واقع گشت که از سرحد جلیل رفته و بکنار یهودیه آن طرف اردن آمد (۲) که جماعت بسیاری در قفای وی افتادند و آنها را در آن مکان شفا بخشید * (۳) و فریسیان بر سبیل امتحان نزد وی آمده وی را گفتند که آیا انسان را جائز است که زن خود را به هر جهتی طلاق دهد (۴) ایشان را جواب داده گفت مگر مطالعه نموده اید که آن کس که آنها را در ابتدا آفریده بود ایشان را زن و مرد خلقت نمود (۵) و گفت که انسان بدین جهت پدر و مادر را ترک نموده بچفت خود خواهد پیوست و هر دو یکت جسد خواهند بود (۶) پس ایشان فیما بعد دو نیستند بلکه یکت جسم اند پس آنچه را خدا پیوندد فرموده است هیچ کس آن را متفرق نسازد * (۷) وی را گفتند پس چون است که موسی بدادن طلاق نامه و بیرون کردن وی فرمان داد (۸) ایشان را گفت که بجهت سنگدلی شما شمارا موسی باطلاق زنان اجازت بخشید لیکن از ابتدای آفرینش چنین نبود (۹) و من شمارا میگویم که هر کس که زن خود را جز بعلت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح نماید زنا نموده است و هر کس که آن مطلقه را نکاح نماید نیز زنا نموده است * (۱۰) پس شاگردان او وی را گفتند که هرگاه مقدمه مرد با زن چنین است پس بهتر است که نکاح نکنند (۱۱) آنها فرمود که تمامی خلق این مقدمه را فرا نمی توانند گرفت جز آنان که بایشان عطا شده است (۱۲) زیرا که خصی چند هستند که از شکم مادر چنان تولد شده اند و خصی چند هستند که بدست دیگران خصی شده اند و خصی چند هستند که خود را بجهت ملکوت آسمان خصی نموده اند پس هر کس که قابلیت آن را دارد آن را قبول نماید * (۱۳) آنگاه

چند طفلی را بنزد وی آوردند تا آنکه دستهای خود را بر آنها گذاشته دعا فرماید و شاگردان وی آنها را نهیب نمودند (۱۴) لیکن عیسی فرمود که اطفال صغیر را اجازت دهید و از آمدن بنزد من منع ننمائید زانرو که ملکوت آسمان از آن چنین ها است (۱۵) پس دستهای خود را بر آنها گذاشته و از آن مکان روان گردید * (۱۶) که ناگاه شخصی آمده وی را گفت که ای استاد نیکو من چه فعل نیکورا بعمل آرم تا زنده‌گی جاوید را بیاوم (۱۷) وی را گفت از چه رو مرا خوب گفتی و حال آنکه هیچ کس خوب نیست جز یکی و آن خداست و اگر اراده آن داری که داخل حیات گردی فرائض را نگاه دار (۱۸) گفت کدام [فرائض] عیسی گفت همین که قتل مکن و زنا مکن و دزدی مکن و شهادت زور مگویی (۱۹) پدر و مادر خود را محترم دار و آشنای خود را چون خود دوست دار (۲۰) پس آن جوان وی را گفت که جمیع این گفتارها از ابتدای جوانی خود محفوظ داشته ام در چه چیز حال ناقص میداشتم (۲۱) عیسی وی را گفت که اگر قصد آن داری که کامل گردی برو و اشیای خود را فروخته به فقرا تسلیم نما که در آسمان گنجی خواهی یافت پس آمده مرا متابعت نما (۲۲) و چون آن جوان این کلمات را شنیده اندوهگین گشته روان گردید زانرو که املاک بسیار داشت * (۲۳) پس عیسی شاگردان خویش را فرمود که هر آینه بشما میگویم که شخص دولت‌مند در نهایت دشواری داخل ملکوت آسمان خواهد گشت (۲۴) و نیز شمارا میگویم که شتر را در سوراخ سوزن داخل شدن سهل است از داخل شدن دولت‌مند در ملکوت خدا (۲۵) چون شاگردانش این مقدمه را شنیده بی نهایت متحیر گشته گفتند پس کیست که نجات خواهد یافت (۲۶) و عیسی بآنها توجه فرموده ایشان را گفت این مقدمه نزد انسان محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است * (۲۷) آنگاه بطرس^س وی را جواب داده گفت اینک ما جمیع چیزها را ترک نموده تو را متابعت مینمائیم پس اجر ما

چه خواهد بود (۲۸) که عیسی بایشان فرمود بدرستی که بشما میگویم شما که مرا متابعت نمودید در تولد نو اندر آن زمان که فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازه تخت جلوس خواهید نمود و حکمرانی بر دوازه فرقه اسرائیل خواهید نمود (۲۹) و هر کس که خانها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را بجهت اسم من رها کرده است صد مانند آن را خواهد یافت و وارث حیات ابدی خواهد گردید (۳۰) لیکن بسا مقدمی که موخر خواهد گشت و موخری که مقدم خواهد گردید *

(باب بیستم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) از آنرو که ملکوت آسمان صاحب خانه‌ها ماند که بامدادان بجهت گرفتن عمه از برای تاکستان خود روان گردیده بود (۲) پس با عمه هر روز بدیناری قرار داد نموده ایشان را به تاکستان خود روان نمود (-) و در ساعت سیم بیرون رفته اشخاص دیگر را بی کار در بازار ایستاده دید (۴) ایشان را گفت که شما نیز به تاکستان بروید که آنچه باید بشما خواهم داد ایشان با آنجا رفتند (۵) و نیز در ساعت ششم و نهم بیرون رفته بهمان وضع بعمل آورد (۶) و نزدیک ساعت یازدهم نیز بیرون رفته بعضی دیگر را بی کار ایستاده دید ایشان را گفت چه سبب تمامی روز در اینجا بی کار ایستاده اید (۷) و بی آنها گفتند زانرو که کسی ما را نگرفته است ایشان را گفت که شما نیز بسوی تاکستان بروید که حق خود را خواهید یافت (۸) و چون شام گشت صاحب تاکستان وکیل خود را فرمود که مزدوران را طلب نما و از آخربها گرفته تا باولینها اجرت آنها را با آنها تفویض نما (۹) و چون آن یازده ساعتها آمدند هر نفری دیناری یافتند (۱۰) پس آن اولیان حاضر گشته گمان نمودند که زیاده‌تر خواهند یافت که ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند (۱۱) پس آن را گرفته با صاحب خانه گله نموده (۱۲) گفتند که تو این پسینیانرا

که يك ساعت کار کرده اند با ما که متحملِ صعوبت و حرارتِ روز گردیده ایم قرین نموده (۱۳) و او به يکي از آنها جواب داده گفت عزیز من من هیچ ظلمي بر تو ننموده ام آیا که تو بدیناری از من راضي نگشتی (۱۴) پس حتی خود را گرفته روانه شو که من این متاخراً چون اجرت تو خواهم داد (۱۵) آیا جائز نیست مرا که آنچه خواهم با مالِ خویش بعمل آرم و یا آنکه نيکي من موجبِ بدی چشم تو شده است (۱۶) و هم بر این قیاس پسینیان پیشینیان و اولیانِ آخریان خواهند بود زیرا که خوانده شده گان بسیار اند و برگزیده گان کم * (۱۷) در اثنایِ رفیقِ عیسی بَورِشَلِیم دوازده شاگردِ خود را خفیه در راه طلب نموده فرمود (۱۸) که اینک بَورِشَلِیم میرویم و فرزندِ انسان بروسای کهنه و نویسنده گان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتلِ وی خواهند نمود (۱۹) و بجهتِ استهزا و ضرب و صلب به قبائش خواهند سپرد و در روزِ سیوم خواهد برخاست * (۲۰) آنگاه مادرِ اولادِ زبدي با فرزندانی خویش او را سجده نموده استدعا کزدان نزدِ وی آمد (۲۱) و ی را گفت که چه میخواهی گفت مقرر فرما که این دو فرزند من در ملکوت تو يکي بر يمين و يکي بر يسارت بنشینند (۲۲) پس عیسی جواب داده فرمود که نمیدانید که چه چیز را سؤال مینمایید آیا که بر آشامیدنی قدحی که من از آن خواهم آشامید و یافتنِ آن غسلي را که من خواهم یافت قادر میباشد گفتندش بلي مي توانيم (۲۳) ایشان را فرمود که البته از قدح من خواهید آشامید و آن غسلي را که من مي يابم خواهید یافت لیکن نشستن بر دست راست و چپ من زان من نیست که بدهم جز آنانی را که از پدر من معین شده اند * (۲۴) چون آن ده نفر دیگر این سخن را شنیده بر آن دو برادرِ خشم گرفتند (۲۵) پس عیسی آنها را پیش خوانده فرمود که مطلع هستید که اُمراء قبائل بر آنها خداوندی مینمایند و بزرگان بر آنها سروري مینمایند (۲۶) لیکن در میان شما چنین نخواهد بود بلکه هر که خواهش این دارد که

در میان شما بزرگ گردد خادم شما گردد (۲۷) و هر کس که اراده آن دارد که در میان شما مقدم باشد ملازم شما باشد (۲۸) چنانچه فرزند انسان برای مخدومی نیامده است بلکه بجهت خادمی و از بهر آنکه جان خویش را فدای خلق بسیاری نماید * (۲۹) و چون از پیرجو بیرون میرفتند گروه بسیاری در قفای وی روان شدند (۳۰) که اینک دو مرد کور که بر کنار راه نشسته بودند چون شنیدند که عیسی در گذار است فریاد کنان گفتند خداوندا فرزند داؤدا بر ما ترحم فرما (۳۱) آن گروه آنها را نهیب نمودند تا خاموش گردند لیکن آنها بیشتر فریاد کرده گفتند عیسی این داؤدا بر ما ترحم فرما (۳۲) پس عیسی ایستاده و آنها را پیش خوانده فرمود چه خواهید تا با شما بعمل آورم (۳۳) گفتندش خداوندا که دیده‌های ما باز شود (۳۴) پس عیسی ترحم فرموده دیده‌های آنها را مس فرمود که فی‌القصور چشمان آنها بیفکائی خود را یافت و آنها بر قفای وی روان گردیدند *

(باب بیست و یکم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) چون نزدیک باور شلیم رسیدند و به بیت فاکمی بر دامن کوه زیتون آمدند عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده (۲) فرمود که در این قریه که مقابل شماست بروید که در ساعت ماده‌الاعفی را بسته و کوزه‌ها را با وی خواهید یافت پس آنها را باز نموده نزد من آید (۳) و هرگاه که کسی شمارا چیزی بگوید گوئید که خداوند با آنها احتیاج دارد که در ساعت آنها را روانه خواهد نمود (۴) و همگی این چیزها واقع گردید تا کامل گردد آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود که میگفت (۵) بگوئید دختر صیئون را که اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فورتلفی و سوار شده بر الاغی بر کوزه بارکشی (۶) پس آن شاگردان رفته چنانچه عیسی بایشان فرموده بود عمل نمودند (۷) و ماده‌الاعف و کوزه‌ها آوردند و رختهای خود را بر آن گسترده و او را بر آن نشانیدند (۸) و جمع بسیاری زحمت خود را در راه فرش مینمودند و بعضی شاخه‌ها را از

درختان بریده در راه می‌گسترند (۹) و آن گروه که پیش‌رو و آنان که در قفای وی بودند فریاد کنان می‌گفتند هُشَعْنَا هُشَعْنَا فرزند داوود را است فرخنده کسی که باسم خداوند می‌آید هُشَعْنَا در ملاء علی * (۱۰) و چون وارد اورشلیم گردید همه‌گی ساکنان آن شهر مضطرب گشته گفتند که این کیست (۱۱) و آن جماعت گفتند که این عیسی پینمیر ناصری * جلیلی است * (۱۲) پس عیسی باندرون هیکل خدا رفته و همه‌گی آنانی را که خرید و فروخت مینمودند بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت (۱۳) و ایشان را گفت که نوشته شده است که خانه من به بیت‌الدعا نامیده خواهد شد و شما مغازه دزدان‌ش ساخته اید (۱۴) پس کوران و شلها اندرون هیکل نزد وی آمده آنها را شفا بخشید (۱۵) و چون رؤسای کهنه و نویسندگان مشاهده نمودند آن عجایب را که بعمل می‌آورد و آن اطفال را که در درون هیکل با فریاد می‌گفتند که هُشَعْنَا فرزند داوود را است غضبناک گشته (۱۶) ویرا گفتند که آیا می‌شنوی آنچه را اینها می‌گویند عیسی آنها را گفت که آری آیا هرگز نخوانده‌اید که از دهی اطفال و کودکان ثنائی را خواهم ساخت (۱۷) پس آنها را گذاشته و از آن شهر بیرون رفته در بیت‌عفایا آمد و شب را در آنجا بسر برد * (۱۸) و بامدادان چون بشهر مراجعت مینمود گرسنه گشته (۱۹) که در اثنای راه درخت انجیری را مشاهده فرموده نزد آن آمده بجز برگ بر آن هیچ نیافت پس باو گفت که من بعد هیچ میوه بر تو نمو نکند که درخت انجیر در ساعت خشک گردید (۲۰) و چون شاگردان وی آنرا دیده تعجب نموده گفتند که چه بسیار زود درخت انجیر خشک گردید (۲۱) که عیسی آنها را جواب داده فرمود که بدرستی که بشما میگویم که اگر اعتقاد آرید و شک ننمائید نه همین‌را که بدرخت انجیر واقع گشت خواهید نمود بلکه هرگاه این کوه را بکوئید که بر داشته و بدریا افکنده شود چنین خواهد گشت (۲۲) و تمام چیزهایی را که بعداً بعقیده درست طلب

نمائید خواهید یافت * (۲۳) و چون در هیکل آمد در حالتی که وعظ مینمود
 رؤسای کهنه و بزرگان آن قوم نزد وی آمده گفتند بچه اقتدار این اعمال را
 می‌نمائی و کیست که این اقتدار را بتو داده است (۲۴) عیسی آنها را جواب
 داده فرمود که من نیز از شما یک سخن خواهم پرسید اگر از آن مرا مطلع
 سازید من نیز شمارا خواهم گفت که بکدام قدرت این اعمال را مینمایم
 (۲۵) غسلِ تمعید دادنِ یحیی از کجا میبرد آیا از آسمان یا از خلق و ایشان
 در دلهای خود گفتند که اگر گوئیم که از آسمان بود بما خواهد گفت پس
 چرا بوی اعتقاد نیآوردید (۲۶) و اگر گوئیم که از خلق بود از مردم خوف
 داریم زانرو که تمام خلق یحیی را پیغمبر میدانند (۲۷) پس عیسی را جواب
 داده گفتند که ما نمیدانیم فرمود که من هم شمارا نمیگویم که بچه اقتدار
 این اعمال را مینمایم * (۲۸) لیکن چه تصور مینمائید که یک شخص را دو
 پسر میبود نزد نخستین آمده گفت ای فرزند برو و در تاکستان من امروز
 بشغلی متوجه شو (۲۹) جواب داده گفت که نخواهم رفت و بعد از آن
 پشیمان گشته متوجه آن سمت گردید (۳۰) پس نزد دویمین آمده بهمان
 وضع تکلم نمود او جواب داده گفت خداوندا خواهم رفت و نرفت (۳۱) آیا
 از آن دو نفر کدام خواهش پدر خود را بعمل آورده است گفتند که نخستین
 پس عیسی بآنها گفت که بدرستی شما میگویم که باج‌گیران و زناکاران قبل
 از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند (۳۲) زانرو که یحیی از راه راستی نزد
 شما آمده بود بر او اعتقاد نیآوردید و باج‌گیران و فاحشه‌ها بوی ایمان آوردند
 و شما مشاهده نموده بالآخره پشیمان نشدید تا آنکه بوی اعتقاد آرید *
 (۳۳) و این مثل دیگر را بشنوید صاحب خانه تاکستانی را غرس نموده آنرا
 محصور نمود و شیره‌خانه در او کنده و برجی بنا گذارده و آنرا باغبانان
 سپرده بسوی مُلک دیگر شناسنت (۳۴) و چون موسم میوه‌ها نزدیک گشت
 ملازمان خود را بجهت تحصیل میوه‌های آن نزد باغبانان روانه نمود (۳۵) لیکن

باغبانان ملازمانش را گرفته بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بر بعضی رجم نمودند (۳۶) باز ملازمانِ دیگر را بیش از اوّل فرستاده بهمان وضع با آنها رفتار نمودند (۳۷) بالاخره فرزندِ خود را نزد ایشان فرستاده گفت که البته فرزندِ مرا حرمت خواهند داشت (۳۸) لیکن باغبانان چون فرزند را ملاحظه نموده با خود گفتند که این وارث است بیایید تا او را کُشته میرانش را بچنگ آریم (۳۹) پس او را گرفته و در خارجِ تاکستان برده مقتول نمودند (۴۰) آیا چون صاحبِ تاکستان آید با مزدوران چه خواهد کرد (۴۱) گفتند که یقین که زشت کاران را بزشتی هلاک خواهد نمود و تاکستان را باغبانانِ دیگر تسلیم خواهد نمود و آنها میوه‌ها را در فصل آنها بوی تسلیم خواهند نمود (۴۲) پس عیسی آنها را فرمود که آیا هرگز در کُتب مطالعه نکرده اید که آن سنگی را که معمارانش ردّ نمودند سر زویده واقع شد این مقدمه از جانبِ خدا واقع گردید و در نظر ما عجیب است (۴۳) از اینجا است که شمارا میگویم که ملکوتِ خدا از شما گرفته و بقبیله‌ء که نمرش را خواهند فرستاد سپرده خواهد گشت (۴۴) و هر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد نمرش خواهد ساخت * (۴۵) و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثالهایش را شنیدند در یافتند که در باره آنها تکلم مینماید (۴۶) قصد نمودند که بر وی دست اندازی نمایند لیکن از مردم می‌ترسیدند زانرو که پیغمبرش میدانستند *

(باب بیست و دوم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و دیگر بار عیسی آنها را در مثلها مخاطب فرموده گفت (۲) که ملکوتِ آسمان پادشاهی را ماند که بجهت فرزندِ خویش سوری ترتیب نمود (۳) و ملازمانِ خویش را بجهت خواندنِ خوانده شده‌گان بسور فرستاد لیکن ایشان نخواستند که بیآیند (۴) باز ملازمانِ دیگر را فرستاده گفت موعودین را خبر نمائید که اینک خوان خود را مهیا نموده‌ام و گوساله‌ها و پروارهای من

گشته کردیده و همه چیزها آماده گشته است بعیش آید (۵) و ایشان سهل انگاری نموده راه خویش گرفتند یکی بجانب مزرعه خویش و دیگری بتجارت خویش (۶) و بقیه آنها ملازمانش را گرفته خفت دادند و بقتل رسانیدند (۷) چون سلطان را از آن مقدمه آگاهی حاصل گردید خشم بر وی مستولی گشته لشکریان خود را فرستاده و آن قاتلان را مقتول ساخت و شهر آنها را سوخت (۸) پس ملازمان خویش را فرمود که بدرستی که اسباب عیش مهیا است لیکن طلبیدهگان مستحق نبودند (۹) لهذا بشوارع عالمه رفته هر کس را که بیابید بعیش دعوت نمائید (۱۰) و ملازمان در سر راهها رفته بد و خوب هر کس را که یافتند جمع نمودند چنانچه حجله عروسی از نشینندهگان مملو گردید (۱۱) و مَلِكٌ بَجِيَّةٍ تَفْرَجُ مَجْلِسِيانِ درون آمده شخصی را در آنجا ملاحظه فرمود که لباس عیش نپوشیده بود (۱۲) و پرا گفت ای مرد بچه سبب لباس عیش در بر نکرده به اینجا داخل گشته آن شخص خاموش گردید (۱۳) پس سلطان ملازمان را فرموده که دست و پایش را بسته برده در ظلمت خارجی اندازیدش که در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود (۱۴) زیرا که طلبیدهگان بسیار و برگزیدهگان کم اند * (۵) پس فریبسیان رفته شورا نمودند که او را در گفتگو گرفتار سازند (۱۶) پس شاگردان خویش را با هیرو دیان نزد وی فرستاده گفتند استاد ما را معلوم است که صدیق هستی و راه خدا را براستی تعلیم مینمائی و از کسی نمی اندیشی زانرو که بظاهر خلق نمی نگری (۱۷) پس ما را از آنچه بتو می نماید ارشاد فرما آیا که قیصر را جزیه دادن جائز است یا نه (۱۸) عیسی شرارت آنها را یافته فرمود ای رباکاران چرا خواهید که در تجربه آم اندازید (۱۹) زر جزیه را بمن نمائید آنها دیناری را بوی دادند (۲۰) پس آنها را فرمود که این صورت و رقم از کیست (۲۱) گفتندش که زان قیصر است پس آنها را فرمود که چیزهای قیصر را بقیصر و چیزهای خدائی را بخدا تسلیم نمائید (۲۲) و ایشان این سخن را شنیده تعجب نموده

اورا گذاشته روان شدند * (۲۳) و هم در آن روز تپی چند از صَادُوقِيَان که بقیامت قائل نیستند نزد وی آمده سوال نمودند (۲۴) و گفتند استادنا موسی فرموده است که هرگاه کسی بی فرزند فوت شود باید برادرِ وی زَنَش را بعدِ خویش در آورده نسلِ برادرِ خویش را جاری سازد (۲۵) و بودند در میان ما هفت برادر که نخستین ایشان زن گرفته و مُرد و از آنجا که فرزندی نداشت زن او به برادرش رسید (۲۶) و همچنین دویم و سیوم ایشان تا هفتم (۲۷) و بعد از همه آن زن نیز فوت گردید (۲۸) پس در روزِ قیامت آن زن کدام یکت از آن هفت نفر خواهد بود زیرا که تمامی آنها او را نگاه داشته بودند (۲۹) پس عیسی آنها را جواب فرمود که چون مضمون کُتُب و قدرتِ خدایا نیافته اید خطا می‌نمائید (۳۰) زیرا که در روزِ قیامت نه نکاح می‌کنند و نه بنکاح داده میشوند بلکه در آسمان چون ملائکه خدا میباشند (۳۱) و آیا که مطالعه نموده اید آنچه از خدا در باره بر خاستن مرده‌گان بشما گفته شده است (۳۲) که خدای اِبْرَاهِیْم و خدای اِسْحٰق و خدای یَعْقُوب مَمَم و خدا خدای مرده‌گان نیست بلکه خدای زنده‌گان است (۳۳) و مردم این سخن را شنیده از تعلیمِ وی تعجب نمودند * (۳۴) و چون فَرِیْسِیَان شنیدند که صَادُوقِيَان را ملثم ساخت با هم جمع گردیدند (۳۵) پس یکی از آنها که فقیه بود از وی بر سبیل امتحان سوال نموده گفت (۳۶) ای استاد حکمِ بزرگ در شریعت چیست (۳۷) عیسی و براگفت که آن خداوندی را که خدای توست بهمگی * دل و همهگی * جان و همهگی * اندیشه خرد دوست دار (۳۸) که نخستین و بزرگترین احکام این است (۳۹) و دویم چون آن است که آشنای خویش را چون خرد دوست دار (۴۰) و همهگی * توریست و رسائل رسل باین دو حکم معلق اند * (۴۱) و چون فَرِیْسِیَان جمع گردیدند عیسی از آنها سوال نموده (۴۲) فرمود در باره مسیح چه تصور مینمائید که او فرزند کیست گفتند که او فرزند داوود است (۴۳) با آنها فرمود که پس چگونه داوود در روح

وَرَا خَدَاوَنَدِ خَوَانَدَ كِهْ كُفْتَا (۴۴) خَدَاوَنَدِ خَدَاوَنَدِ مَرَا كُفْتَا كِهْ بَر دَسْتِ رَاسْتِ مَن بَنَشِيَن تَا دَشْمَنَانِ تَوْرَا قَدْمَكَاةِ پَاپَهَايِ تُو سَاوَم (۴۵) پَس هَر كَاةِ دَاوَدُ اَوْرَا بَخَدَاوَنَدِ مَلَقَبِ نَمُوَد چَكُوَنَدِ فَرْزَنَدِ اَو بَاشَد (۴۶) هِيچِ كَسِ قَدْرَتِ جَوَابِ وَيَّ بَهْ يَكِ كَلْمَهْ نَدَاشْتِ وَ اَز اَن رُوژ هِيچِ كَسِ بَارِ دِيكِرِ جَرَاتِ پَرَسِيْدِنِ اَز وَيَّ نَمُوَد *

(باب بیست و سیوم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) آنگاه عیسی با آن جماعت و شاگردان خود تکلم فرموده (۲) گفت که نویسنده‌گان و قریبان بر کرسی مرسلی نشسته اند (۳) پس هر چه شمارا امر کنند که فرا گیرید فرا گیرید و بکار برید لیکن چون اعمال آنها عمل ننمائید زانرو که میگویند و نمی‌کنند (۴) زیرا که باره‌ای گران عسرا لکمل را می‌بلدند و بر شانه‌های خلق میگذارند لیکن به یلک انگشتی از انگشتان خود آنها را حرکت نمیدهند (۵) و تمامی اعمال خود را بجهت آنکه منظور نظر خلق گردند بجا می‌آرند چه تعویذهای خویش را عریض مینمایند و دامنه‌های لباس خود را بزرگ می‌سازند (۶) و دوست میدارند در ضیافات بالای مجالس را و در مجالع صدر را (۷) و سلام را در بازارها و اینکه از زیاده‌های خلق به ربی ربی خوانده شوند (۸) لیکن شما به ربی مخاطب مشوید که پیشرو شما یکی است یعنی مسیح و همه‌گی شما برادران هستید (۹) و هیچ کس را بر زمین پدر مگوئید زانرو که پدر شما یکی است یعنی آنکه در آسمان است (۱۰) و نه به پیشوا مستقی شوید زانرو که پیشوای شما یکی است یعنی مسیح (۱۱) آنکه بزرگترین شما است خادم شما خواهد بود (۱۲) و هر کس که خویش را بلند گیرد پست خواهد گشت و هر که خود را پست می‌سازد بلند خواهد گشت * (۱۳) لیکن ای نویسنده‌گان و قریبان رباکار وای بر حال شما زانرو که دره‌های ملکوتی آسمان را بر روی خلق می‌بندید چنانچه نه خود داخل می‌شوید و نه داخل شونده‌گان را اذن دخول میدهید (۱۴) وای بر حال شما

ای نویسنده‌گان و قریسیان رباکار زانرو که ختنه‌های بیوه زنان را می‌بلعید و طول نمازرا بجهت رویوش بجا می‌آرید بنابراین شدیدترین عذابهارا خواهید یافت (۱۵) و وای بر حال شما ای نویسنده‌گان و قریسیان رباکار زانرو که بر و بجزرا بجهت آنکه یک شخص را در طریق داخل نمازید می‌گردید و چون داخل شود او را دو مرتبه پست‌تر از خود ابن‌الجهنم میسازید (۱۶) و وای بر حال شما ای راهبران نابینا که میگوئید که قسم شخصی که بهیکل قسم خورد اعتباری ندارد و لیکن کسی که بطای هیکل قسم خورد باید ادا کند (۱۷) ای احمقان و کوران آیا کدام بزرگتر است طلا یا هیکل که طلارا منزّه مینماید (۱۸) و اینکه قسم هر کس که بقربانگاه سوگند خورد معتبر نیست لیکن هر کس که بان هدیه که بر آن است سوگند خورد بایدش بجا آوردن (۱۹) ای ابلهان و کوران کدام بزرگتر است هدیه یا هدیه‌گاه که هدیهرا محترم میسازد (۲۰) پس هر کس که بقربانگاه سوگند خورد به آن و به هر چه بر آن است سوگند خورده است (۲۱) و هر کس که بهیکل سوگند خورد هم بان و هم بان که در آن ساکن است سوگند خورده است (۲۲) اما آنکه باسماں سوگند خورد هم بتخت خدا و هم به آنکه بر آن نشسته است قسم خورده است (۲۳) وای بر حال شما ای نویسنده‌گان و قریسیان رباکار که پودینه و شبت و زبره را عشر میدهید و بزرگترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و ایمان است ترک نموده اید بایست که اینهارا بجا آرید و آهارا ترک ننمائید (۲۴) ای راهبران کور که بجهت پشه صافی را بکار می‌برید و شتررا فرو می‌برید (۲۵) وای بر حال شما ای نویسنده‌گان و قریسیان رباکار زانرو که بیرون پیاله و بشقابرا ظاهر میسازید و حال آنکه باطن آنها از طمع و بی پرهیزی پر است (۲۶) ای قریسی کور اول باطن کاسه و بشقابرا ظاهر ساز تا ظاهر آنها نیز ظاهر گردد * (۲۷) وای بر حال شما ای نویسنده‌گان و قریسیان رباکار زآنکه چون گورهای گم کاری شده را می‌مانید که از بیرون نیکو مینماید

و از داخل از استخوانهای مرده‌گان و همه‌گیء نجاسات مملو است (۲۸) شما نیز در ظاهر بمردم عادل می‌نمائید و از ربا و گناه در باطن مملو هستید (۲۹) وای بر حالِ شما ای نویسنده‌گان و قریبیانِ رباکار زانرو که مقبرهء انبیا را عمارت می‌نمائید و مدفنِ عادلرا مزین می‌سازید (۳۰) و میگوئید که اگر در ایامِ پدرانِ خویش می‌بودیم یقین که با ایشان در خونِ انبیا مشارکت نمی‌نمودیم (۳۱) پس خود بر خود گواهی میدهید که فرزندِ گُشنده‌گان پیغمبران اید (۳۲) پس پیمانتهء پدرانِ خودرا لبریز کنید (۳۳) ای افعیها و مارزاده‌ها چه سان از عقوبتِ دوزخ خواهید گریخت (۳۴) و اینک من بجهتِ این رسولان و حکیمان و نویسندگانِ چندرا نزد شما میفرستم که بعضی‌را قتل خواهید نمود و بعضی‌را صلب و بعضی‌را در مجامعِ خود تازیانه خواهید زد و از شهر بشهر تعاتب خواهید نمود (۳۵) تا آنکه تمامیء خونِ صدیقان که بر زمین ریخته شده است از خونِ هابیلِ صدیق تا خونِ زکریاَه این برحیاء که در میانِ هیکل و قربانگه گشته بودید بر شما واقع گردد (۳۶) بدرستی که بشما میگویم که جمیعِ این چیزها بر این طبقه واقع خواهد گشت (۳۷) ای اُرشَلیم اُورشَلیم که کُشدهء پیغمبران و سنگسارکنندهء آنان که بتو فرستاده شده اند می‌باشی چند بار خواستم که فرزندانِ تو را چنانچه مرغ جوجهای خودرا در زیرِ بالِ خود جمع مینماید جمع نمایم و ابا نمودید (۳۸) اینک خندهء شما بجهتِ شما وبران گذاشته می‌شود (۳۹) زانرو که بشما میگویم که من بعد مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارک است آنکه باسمِ خداوند می‌آید *

(باب بیست و چهارم مشتمل بر پنجاه و یک آیه)

(۱) پس عیسی از هیکل بیرون آمده روان گردید و شاگردانِ وی بجهتِ آنکه عمارتِ هیکل را بوی نشان دهند پیش آمدند (۲) و عیسی ایشان را فرمود که آیا همهء این چیزها را نمی‌بینید بدرستی که بشما راست میگویم که در

اینجا هیچ سنگی بر سنگی گذاشته نخواهد شد مگر آنکه انداخته خواهد گردید * (۳) و چون بر کوه زیتون قرار گرفت شاگردان وی بینهایتی نزد وی آمده گفتند که ما را خبر ده که چه وقت این چیزها واقع خواهد گشت و علامت آمدن تو و انقضای عالم چیست (۴) عیسی در جواب آنها فرمود که احتیاط نمائید تا هیچ کس شمارا نفریبد (۵) زانرو که بسیاری باسم من آمده خواهند گفت که منم مسیح و گروهی را فریب خواهند داد (۶) یقین که جنگها و اخبار جنگهارا خواهید شنید لیکن احتیاط نمائید که مضطرب نگردید زانرو که وقوع جمیع اینها ضروری است اما انجام کار هنوز نزدیک نیست (۷) زیرا که طایفه بر طایفه و ملکی بر ملکی خواهند برخواست و در بعضی جایها تحطها و طاعونها و زلزلهها پدید خواهد گردید (۸) و همهگی این چیزها ابتدای دردها است (۹) آنگاه شمارا بمصیبت خواهند سپرد و شمارا خواهند کشت و بجهت اسم من همهگی قبال شمارا دشمن خواهند داشت (۱۰) و در آن ایام بسیاری لغزش خواهند یافت و یک دیگر را خواهند سپرد و هم دیگر را دشمن خواهند داشت (۱۱) و چندین پیغمبر دروغگو خروج خواهند نمود و بسیاری را فریب خواهند داد (۱۲) و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری افسرده خواهد گشت (۱۳) لیکن آنکه تا بانجام صبر کند ناجی خواهد بود (۱۴) و ندا باین مؤده ملکوتی در همهگی اقطار جهان خواهد شد بجهت شهادت بر همهگی قبال و آنگاه انجام کار پدید خواهد شد * (۱۵) پس چون کراهِت قرین ویرانی را که دانیال پیغمبر مذکور نموده است در مکان مقدس ایستاده خواهید دید هر خواننده در یابد (۱۶) آنگاه آنان که در یهودیه می باشند بکوهها بگریزند (۱۷) و آنکه بر بام است یائین نیاید بجهت برگرفتن چیزی از خانه (۱۸) و آنکه در میان زراعت است برنگردد تا آنکه لباس خویش را بردارد (۱۹) وای بر حال شما آبستنان و شیر دهندهگان در آن ایام (۲۰) و دعا نمائید که فرار شما در زمستان و در روز سبت واقع نشود (۲۱) زیرا

که در آن وقت مصیبتِ عظیمی خواهد بود که از ابتدای عالم تا حال مثل آن واقع نشده است و نخواهد شد (۲۲) و اگر آن روزها کوتاه نمی شد هیچ بشر نجات نمی یافت لیکن بجهتِ خاطرِ برگزیدهگان آن روزها کوتاه خواهد گردید (۲۳) پس اگر کسی شمارا گوید که اینک مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور نه نمائید (۲۴) زیرا که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علاماتِ عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بود برگزیدهگان را نیز اغوا خواهند نمود (۲۵) اینک من شمارا قبل از آن اخبار نمودم (۲۶) پس هرگاه شمارا گویند که اینک در صحرا است بیرون مروید یا آنکه در خلوتخانه است باور نمائید (۲۷) زیرا که چون برق که از مشرق بیرون می آید و تا مغرب ظاهر میگردد آمدنِ فرزند انسان نیز چنین خواهد بود (۲۸) زانرو که هر جا که مُرداری است کرسن در آنجا جمع خواهند شد * (۲۹) و بعد از رحمتِ آن ایام فی القور آفتاب تاریک خواهد گشت و ماه نورِ خود را نخواهد بخشید و ستارهگان از فلک خواهند افتاد و قوتبای آسمان متزلزل خواهد شد (۳۰) و در آن وقت علامتِ فرزند انسان بر فلک ظاهر خواهد گردید و آنگاه جمیع طوائف زمین سینه زنی خواهند نمود و خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می آید با قدرت و جلالِ عظیم (۳۱) و فرشتههای خود را خواهد فرستاد با صور بلند آواز و آنها برگزیدهگان را جمع خواهند نمود از اطراف اربعه از اقصای فلک تا بطرفِ دیگر * (۳۲) پس مثلی از درختِ انجیر فرا گردید که چون شاخ آن هنوز نازک است و برگ می آرد فصلِ تابستان را نزدیک میدانید (۳۳) همچنین چون شما تمامی این چیزها را مشاهده نمائید بدانید که نزدیک است بلکه بر در است (۳۴) بدرستی که بشما میگویم که تا جمیع این چیزها کامل نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۵) و هرآینه آسمان و زمین زائل خواهد گردید و کلام من زائل نخواهد گشت * (۳۶) و سواي پدر من

و بس هیچ کس حتی ملائکه آسمان هم از آن روز و ساعت مطلع نیستند (۳۷) و چنانچه در آوان^{۳۷} نوح می بود آمدن فرزند انسان نیز بهمان وضع خواهد بود (۳۸) زیرا که چنانکه در ایام قبل از طوفان میخوردند و می آشامیدند و نکاح میکردند و منکوح می گردیدند تا وقت داخل شدن نوح در کشتی (۳۹) و بی خبر بودند تا آمدن طوفان و فرو گرفتن همه گی * آنها را بر همان وضع خواهد بود آمدن فرزند انسان (۴۰) آنگاه دو نفر که در مزرعه باشند یکی گرفته خواهد شد و دیگری را خواهد گردید (۴۱) و دو زن که آس کنند یکی گرفته و دیگری را خواهد گشت * (۴۲) پس بیدار باشید زیرا که آگاه نیستید که خداوند شما در چه ساعت وارد خواهد گردید (۴۳) و این سخن را دریانت مینمائید که اگر صاحب خانه مخبر بودی که نرد در چه ساعت خواهد آمد هر آینه بیدار میبودی و نمیگذاشتی که خانه وی کُنده شود (۴۴) بنابراین شما نیز آماده باشید زیرا که فرزند انسان در ساعتی که شما مغلّه نمی نمائید خواهد آمد (۴۵) کیست آن ملازم مندی و دانا که خداوندش بر عیال خویش گماشته باشد که غذا را در زمان معین بآنها رساند (۴۶) پس چه فرخنده است حال آن ملازمی که آقایی وی آمده او را در عمل خود چنین مشغول بیند (۴۷) بشما راست میگویم که بر مجموع اموال خویش گماشته خواهد گردانید (۴۸) و هرگاه آن ملازم شریر با خود تصور نماید که خداوند من در آمدن تأخیر مینماید (۴۹) پس شروع نماید بزدن ملازمان همقطار خویش و اکل و شرب نمودن با باده خواران (۵۰) هر آینه مولای آن ملازم در روزی که منتظر آن نباشد و در ساعتی که نداند وارد خواهد شد (۵۱) و او را دو حصه خواهد نمود و رسد او را با ریکاران مقرر خواهد نمود که گریه و فشار دندان در آنجا خواهد بود *

(باب بیست و پنجم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) آنگاه ملکوت آسمان ده باکورا ماند که مشعلهای خود را برداشته به

استقبال داماد بیرون رفتند (۲) و از آنها پنج نفر دانا و پنج نفر احمق میبودند (۳) و آنان که ابله بودند مشعلهای خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند (۴) و دانشمندان روغن را در ظرف خود با مشعلهای خود برداشتند (۵) و از آنجا که داماد تأخیر نمود تمامی آنها پینکی زده خوابیدند (۶) و در نصف شب خروشی برخاسته که اینک داماد می آید بجهت استقبال وی بیرون شتابید (۷) پس تمامی دوشیزگان برخاسته مشعلهای خود را آراسته ساختند (۸) و آن بی خردان خردمندان را گفتند از روغن خود قدری بمانده بدهید زانرو که مشعلهای ما خاموش میشوند (۹) لیکن آن خردمندان ایشان را جواب داده گفتند که شاید بقدر کفایت ما و شما نباشد بهتر آن است که نزد فروشندهگان رفته بجهت خویش خریده باشید (۱۰) و در حین که ایشان بجهت خرید رفته بودند داماد داخل شده و آنان که آماده بودند با وی در عروسی داخل گشتند و دروازه بسته گردید (۱۱) که دختران دیگر بعد از آن آمده گفتند خداوندا خداوندا برای ما باز کن (۱۲) جواب گفت که بدرستی که بشما میگویم که شمارا نمی شناسم (۱۳) پس بیدار باشید زیرا که از آن روز و از آن ساعتی که در آن فرزند انسان می آید مطلع نیستید * (۱۴) که او چون مردی است که اراده سفر نموده ملازمان خویش را طلب نمود و اموال خویش را بایشان سپرد (۱۵) یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سیومی را یکی هر یک را هروقتی استعداد سپرد و بی درنگ بسفر خود روان گردید (۱۶) پس آن که پنج قنطار گرفته بود رفته آنرا معامله نموده پنج قنطار دیگر تحصیل نمود (۱۷) و همچنین آن دو قنطاری دو تری دیگر انتفاع نمود (۱۸) لیکن آن که یک قنطار گرفته بود رفته زمین را شکافت و سیم مولای خود را پنهان نمود (۱۹) و پس از مدتی مدیدی خداوند آن ملازمان رسیده با ایشان حساب نمود (۲۰) پس آن که پنج قنطار گرفته بود پیش آمده پنج قنطار دیگر را آورده گفت خداوندا پنج قنطار بمن دانی اینک جز آن پنج

قنطارِ ديگر سوډ يافته ام (٢١) پس خداوندِ وي ويرا گفت که اي ملازمِ نيک‌نهادِ منديين آفرين بر تو که بر چيزهاي اندک امين بودي پس بر چيزهاي بسيارت خواهم گماشت در خوشنودي خداوندِ خود داخل شو (٢٢) پس آن که دو قنطار گرفته بود پيش آمده گفت خداوند! دو قنطار بمن دادي اينک جز آنها دو قنطارِ ديگر تحصيل نموده ام (٢٣) پس خداوندِ وي ويرا گفت اي ملازمِ نيک‌نهادِ منديين آفرين بر تو که بر چيزهاي اندک امين بودي پس بر چيزهاي بسيارت خواهم گماشت در خوشنودي خداوندِ خود داخل شو (٢٤) پس آن که يک قنطار گرفته بود پيش آمده گفت اي آقاي من چون تورا مي‌شناختم که مرد زشت‌نهادي که جائي که نکاشته مي‌دروي و از آجبا که نه افشاده جمع مينمائي (٢٥) پس خوف نموده رفته و قنطارِ تورا در زمين پنهان نموده ام اينک مالِ تو حاضر است (٢٦) پس آفايش ويرا جواب داده گفت که اي ملازمِ شرير و بي‌کاره تو ميدانستي که مي‌دروم از آجبا که نکاشته ام و جمع مي‌نمايم از آجبا که نپاشيده ام (٢٧) پس مي‌بايست که تو زير مرا نزد صرّان مي گذاشتي که من آمده مالِ خوش‌را با سوډ يافتم (٢٨) بفايرين آن قنطار را از وي گرفته به آن که ده قنطار دارد تسليم نماييد (٢٩) چه به هر کس که دارد داده خواهد شد و زياد خواهد گشت و آن کس که ندارد آنچه داشته باشد نيز از وي گرفته خواهد شد (٣٠) و آن ملازمِ بي‌منفعه را در ظلمتِ خارجي اندازيد که در آجبا گريستن و فشارِ دندان خواهد بود * (٣١) و چون فرزندانِ انسان در جلالِ خود خواهد آمد با جميع ملائکه مقدسه بر کُسي بزرگي خدا قرار خواهد گرفت (٣٢) همه گي قبائل نرد وي جمع خواهند گشت و آنها را از همدیگر جدا خواهد نمود چنانکه شباني ميشهارا از بزها جدا نمايد (٣٣) پس ميشهارا بر راست و بزهارا بر چپ خود ايستاده خواهد نمود * (٣٤) آنگاه مَلِک به اصحابِ يمِين خواهد گفت اي برکت يافتگان پدر من بياييد

و آن مملکت را که از ابتدای عالم بجهت شما مهیا شده بود تصرف نمائید (۳۵) زیرا که من گرسنه بودم طعامم دادید و تشنه بودم سیرابم نمودید و بی کس بودم پناهم دادید (۳۶) و برهنه بودم مرا پوشانیدید و رنجور بودم عیادتم نمودید و در زندان بودم نزد من آمدید (۳۷) آنکه آن عادلان اورا در جواب خواهند گفت خداوندا کجی گرسنه‌ات دیدیم و طعامت دادیم یا تشنه و سیرابت نمودیم (۳۸) و کجی تورا بی کس دیدیم و پناه دادیم یا عریان بودی و پوشانیدیم (۳۹) یا کجی تورا مریض و محبوس دیدیم و نزد تو آمدیم (۴۰) پس مَلِک آنها را جواب خواهد گفت که بدرستی که بشما میگویم که هر چه با یکی از کوچکترین این برادران من بعمل آوردید آن را بمن کردید * (۴۱) پس به اصحاب شمال خواهد گفت که ای مَلِکین از نزد من بروید در آتش ابدی که بجهت شیطان و سپاه وی مهیا شده است (۴۲) زیرا که گرسنه بودم تغذیه‌ام نمودید و تشنه بودم سیرابم نکردید (۴۳) و بی کس بودم پناهم ندادید و برهنه بودم نه پوشانیدید و بیمار و محبوس بودم عیادتم نکردید (۴۴) پس آنها نیز جوابش خواهند داد که خداوندا کجی تورا گرسنه یا تشنه یا بی کس یا برهنه یا بیمار یا محبوس مشاهده نمودیم که تورا خدمت نکردیم (۴۵) پس آنها را جواب خواهد داد که بدرستی که بشما میگویم که آنچه نسبت به یکی از این کوچکترینها بعمل نیاوردید با من نیز عمل نیاوردید (۴۶) و آنها در عذاب ابدی خواهند رفت و عادلان در حیات ابدی *

(باب بیست و ششم مشتمل بر هفتاد و پنج آیه)

(۱) چون عیسی مجموع این سخنان را بانجام رسانید پس شاگردان خویش را فرمود (۲) آنگاه اید که بعد از دو روز عید فصح است و فرزند انسان بجهت مصلوب گشتن تسلیم خواهد گشت * (۳) و در آن ایوان رموسی کهنه و نویسنده‌گان و مشائخ آن قوم در دیوان‌خانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع گردیدند (۴) و مشورت کردند که عیسی را بحیله بچنگ آورده بقتل

رسانند (۵) لیکن گفتند نه در ایام عید نشود مبادا که شورشی در میان خلق بر پا گردد * (۶) و هنگامی که عیسی در بَیْتِ تَنبَیْآه در خانه شِعْمُونِ ابرص میبود (۷) ضعیفه با شیشه عطر گرانها در حالتی که نشسته بود نزد وی آمده بر سر وی ریخت (۸) و شاگردان وی این را دیده مکرر شده گفتند چرا چنین اصراف نموده شد (۹) ممکن بود که این عطر را بمبلغ خطیری فروخته و بقرا بخشیده شود (۱۰) عیسی این معنی را در یافتند ایشان فرمود که چرا این ضعیفه را مضطرب میدارید و حال آنکه عمل نیکویی با من بجا آورده است (۱۱) بدرستی که فقرا همیشه با خود دارند لیکن مرا همیشه با خود ندارید (۱۲) و این زن این عطر را که بر بدنم مالیده است بجهت دهنم نموده است (۱۳) بدرستی که بشما میگویم که در تمام جهان در هر جایی که ندا باین مژده کرده خواهد شد این عمل این ضعیفه نیز بجهت یادداشت او مذکور خواهد شد * (۱۴) آنگاه یکی زن دوازده نفر که به یهوداه اسکریوطی مسعی بود نزد رئیس کهنه رفته (۱۵) گفت مرا چه خواهید دان که او را بشما تسلیم نمایم ایشان سی پاره نقره بجهت وی مقرر نمودند (۱۶) و از همان وقت در جستجوی فرصت میبود که او را بآنها سپارد * (۱۷) و روز اول از عید فطیر شاگردان عیسی نزد وی آمده گفتند در کجا اراده داری که فصح را مهیا سازیم که تناول نمائی (۱۸) گفت بشهر رفته فلان شخصی را بگوئید که استاد میگوید که زمان من نزدیک است و فصح را با شاگردان خود نزد تو صرف خواهم نمود (۱۹) و آن شاگردان چنانچه عیسی ایشان را فرموده بود عمل آوردند و فصح را مهیا نمودند * (۲۰) و چون شبانگاه رسید با آن دوازده شاگرد خود بنشست (۲۱) و در اثنای خوردن آنها ایشان را فرمود که بدرستی که بشما میگویم که یکی از شما مرا خیانت خواهد نمود (۲۲) پس بغایت مهموم گشته هر یک از آنها با وی شروع بسخن نموده گفت خداوند آیا من باشم (۲۳) در جواب فرمود آن که دست را با من در قاب فرو میکند

او مرا تسلیم خواهد نمود (۲۴) بدرستی که فرزند انسان چنانچه بجهتِ وِی مقرر شده است می‌رود لیکن وای بر آن کس که فرزند انسان بواسطه وِی تسلیم کرده شود که بجهتِ وِی اسهل بودی که زائیده نمی شدی (۲۵) پس تسلیم نمایند وِی یهود اَه جواب داده گفت ربی آبا من باشم فرمود که تو خود گفتی * (۲۶) و در آن ساعت که می‌خورند عیسی نانی را گرفته شکر نموده پاره کرد و بان شاگردان داده فرمود که بگیرید و بخورید که این بدن من است (۲۷) پس جام را برداشته شکر نموده بانها داد و فرمود که همه از این بیآشامید (۲۸) که خون من است این یعنی خون پیمان تو که بجهتِ آموزشِ گداهان بسیاری ریخته میشود (۲۹) لیکن بدرستی که بشما می‌گویم که بعد از این از دخترِ رز نخواهم نوشید تا آن روز که در ملکوت پدر خود آنرا با شما تازه بیآشام * (۳۰) و بعد از قرنم تسمیح بیرون شتافتند بسوی کوه زبتون (۳۱) آنگاه عیسی ایشانرا فرمود که شما در این شب تمامی نسبت بمن لغزش خواهید یافت زانرو که نوشته شده است که شبانرا خواهم زد و گوسفندان گنه متفوق خواهند گشت (۳۲) و پس از برخاستن خود پیش از شما بمرزوبوم جدیل خواهم رفت (۳۳) که پطرس او را در جواب گفت که چنانچه همه در باره تو لغزش یابند من هرگز لغزش نخواهم یافت (۳۴) عیسی ویرا فرمود بدرستی که بتو می‌گویم که در این شب قبل از بانگ نمودنِ خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود (۳۵) پطرس ویرا گفت که اگرچه مرگ من با تو ضروری گردد لیکن هرگزت انکار نخواهم نمود و تمامی شاگردان نیز چنین گفتند * (۳۶) آنگاه عیسی بموضعی که به گئسمان مستقی بود آمده شاگردان را فرمود که شما در اینجا بنشینید تا من در آنجا رفته نماز گذارم (۳۷) و پطرس و دو فرزند زبیدی را با خود برداشته شروع نمود بمتالم شدن و بی حال گشتن (۳۸) آنگاه ایشانرا فرمود که جان من تا بهرگز بی‌غایت مجزون است در اینجا بوده با من بیدار باشید (۳۹) و اندکی

پیش رفته بر رو افتاده و در دعا گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این جام از من بگردد لیکن نه چنانچه خواهش من است بلکه چنانچه خواهش توست (۴۰). پس نرد شاگردان آمد و ایشانرا در خواب ملاحظه نموده بطرس فرمود که آیا نمی توانستید که يك ساعت با من پاس نماييد (۴۱) پاسبان شويد و دعا نماييد تا در تجربه نيفتيد بدرستي که روح راغب است لیکن جسم ضعيف است (۴۲) و باز مرتبه دويم رفته دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نيست که این جام از من بگردد مگر آنرا بياشام بر حسب اراده تو بشود (۴۳) و پس آمده باز آنها را در خواب يافت زانرو که چشمان ایشان از خواب گران بود (۴۴) پس آنها را رها نموده بار سيوم رفته دعا نمود و گویا شد به همان کلمات (۴۵) آنگاه نرد شاگردان خود آمده آنها را فرمود که نکال باقی وقت را بخوابيد و استراحت نماييد زیرا که آن ساعت نزديک است که فرزند انسان بدست عاصيان تسليم گردد (۴۶) برخيزيد برويم اينک آن که مرا تسليم مي نمايد نزديک است * (۴۷) و هنوز در گفتگو مي بود که ناگاه يهوداه يکي زن دوازده نفر با جمع بسياري از جانب رؤساي کهنه و مشايخ آن قوم با شمشيرها و چوبها آمدند (۴۸) و تسليم کننده او ایشانرا نشانی داده گفته بود آن کس را که ببوسم همان است محکم بگيريدش (۴۹) و در ساعت نرد عيسي آمده گفت سلام ربی و اورا بوسيد (۵۰) پس عيسي اورا فرمود ای عزيز بچه سبب آمده آنگاه آنها آمده دست بر عيسي افکنده اورا بگرفتند (۵۱) که اينک يکي از آنان که با عيسي بودند دست کُشاده شمشير خود را کشيده و غلام رئيس کهنه را زده گوش اورا برید (۵۲) آنگاه عيسي اورا فرمود که شمشير خود را در غلانش نما زانرو که تعامی آنانی که شمشير گيرند بشمشير کُشته خواهند گشت (۵۳) آیا تصور مينمائي که الحال استطاعت آن ندارم که بيدر خود استغاثه نمايم که زيادتر از دوازده جوق از ملائکه حاضر گردانند (۵۴) لیکن در این صورت بچه نهيم آن

نوشتها که میگوید چنین واقع شدن ضروری است کامل خواهد گشت * (۵۵) و در آن وقت عیسی بآن گروه فرمود که گویا بجهت دزدی با تیغها و چوبها برای گرفتن من آمده اید و هر روز در هیكل وعظ کفان با شما می نشستم و مرا نگرفتید * (۵۶) لیکن همه گوی * اینها واقع گشت تا که کامل گردد کتب انبیاء آنگاه همه گوی * شاگردانش او را رها نموده فرار نمودند * (۵۷) و آنان که عیسی را گرفته بودند او را نزد قیافاه رئیس کهنه در آنجا که نویسنده گان و مشائخ جمع بودند رسانیدند (۵۸) و پطرس دورادور از عقب وی بمنزل رئیس کهنه رفته و داخل گشته نزد ملازمان بنشست بجهت ملاحظه عاقبت امر (۵۹) پس رؤسای کهنه و مشائخ و همه گوی * اهل شورا استفسار شهادت دروغ بر عیسی میدهند تا او را بقتل رسانند (۶۰) لیکن نمی یافتند اگرچه چندین شاهد زور آمدند اما هیچ حاصل نگردید بالآخره دو شاهد کاذب آمده (۶۱) گفتند که این شخص گفته است که استطاعت دارم که هیكل خدا را منهدم نموده در سه روزش بر یا نمایم (۶۲) پس رئیس کهنه برخاسته و برا گفت هیچ جواب نمی دهی این چه شهادت است که اینها بر تو میدهند (۶۳) لیکن عیسی خاموش میبود پس رئیس کهنه جواب داده و برا گفت که من تو را بخدای زنده سوگند میدهم که مارا مطلع نمائی اگر مسیح پسر خدا تویی (۶۴) پس عیسی بوی گفت که تو خود میگوئی لیکن من بشما میگویم که فرزند انسانرا بعد از این بردست راست اقتدار نشسته و در ابرهای آسمان خواهید دید که می آید (۶۵) آنگاه رئیس کهنه لباس خود را چاک زده گفت بکفر تکلم نمود دیگر چه احتیاج بشاهد داریم اکتال کفرش را شنیدید (۶۶) آیا چه مصلحت می بینید جواب دادند که مستوحش هلاک است (۶۷) آنگاه بر رویش آب دهن انداختند و سیلی میزدندش و لطمه آس میدادند (۶۸) و گفتند ای مسیح از راه نبوت مارا خبر ده که کیست آن که تو را زده است * (۶۹) پطرس در ایوان در بیرون نشسته بود

که کنيزکي نزد وي آمده گفت که تو نيز با عيسی جليلی بودی (٧٠) و او در حضور همه انکار نموده گفت نمیدانم که چه میگوئی (٧١) و چون بسوی کرباس بیرون رفت کنيزکي دیگر او را دیده به آنانی که در آنجا بودند گفت که این هم با عيسی ناصری بود (٧٢) که باز سوگند خورده گفت که آن مرد را نمی شناسم (٧٣) و بعد از لحظه کسانی که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند که البته تو هم از آنها میدیسی زیرا که لهجه تو مر تورا ظاهر می نماید (٧٤) که شروع بلعن خود و بقسم خوردن نموده گفت که آن مرد را نمی شناسم که بی تأمل خروس بانگ زد (٧٥) آنگاه پطرس سخنی عيسی را که بوي گفته بود که سه مرتبه ام قبل از بانگ خروس انکار خواهی کرد بیدار آورد و بیرون شتافته زار زار گریست *

(باب بیست و هفتم مشتمل بر شصت و شش آیه)

(١) و چون صبح گردیده جمیع رؤسای کهنه و مشائخ آن قوم در باره عيسی مشورت کردند که او را بقتل رسانند (٢) پس او را بسته بیرون کشیدند و به پَنطِلِیُوسِ پِیلاطُسِ حاکم تسلیم نمودند * (٣) و چون یهوداَه تسلیم کننده وي ملاحظه نمود که بر او حکم نمودند پشیمان گشته آن سي پاره نقره را به رئیس کهنه و مشائخ رد نمود (٤) و گفت که خطا کرده ام زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام گفتند که ما را چه کار است خود دانی (٥) پس آن پاره های نقره را در هیکل افکنده برگشت و رفته خود را خفه نمود (٦) و رؤسای کهنه آن پاره های نقره را برداشته گفتند که نهادن آنها را در بیت المال جائز نیست زانرو که بهای خون است (٧) پس شورا نموده مزرعه کوزه گری را بجهت مدفن غربا از آنها خریدند (٨) و از آن جهت آن مزرعه تا امروز بکشت خون خوانده میشود (٩) آنگاه کامل گردید آنچه بوساطت بر میاء پیغمبر گفته شده بود که می گفت پس آن سي پاره نقره بهای آن شخص قیمت کرده شده را که بعضی از بنی اسرائیلش قیمت نمودند بگرفتند (١٠) و آنها را در

عوضِ مزرت^{۱۱} کوزه‌گر دادند چنانچه خداوند بمن ارشاد کرده است * (۱۱) و عیسی در حضورِ حاکم ایستاده حاکم از وی سؤال نموده گفت که آیا تو پادشاهِ یهود میباشی عیسی ویرا گفت که تو خود میگوئی (۱۲) و در حینِ که رؤسای کهنه و مشائخ ویرا متهم می نمودند او مطلقا جواب نمیداد (۱۳) آنگاه پیلاتس گفتش که نمی شنوی که بچه مقدر چیزها بر تو شهادت میدهند (۱۴) او را مطلقا تا به یک لفظ پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار تعجب نمود * (۱۵) و حاکم را قاعده بود که در هر عید یک زندانی هر کرا ایشان خواهش می نمودند آزاد می کرد (۱۶) و در آن زمان محبوس^{۱۷} مشهور که به براباس^{۱۸} مسمی بود داشتند (۱۷) بنابراین چون جمع گشتند پیلاتس ایشانرا گفت که کرا می خواهید که بجهت شما رها نمایم براباس یا عیسی را که بمسیح مشهور است (۱۸) زانرو که یافته بود که از راه حسدش تسلیم نموده اند * (۱۹) و چون بر کرسی حکومت نشست زنش نزد وی فرستاده گفت که تو را با آن مرد عادل هیچ کار نباشد زیرا که امروز بخواب در باره او بسیار زحمت کشیده ام * (۲۰) لیکن رؤسای کهنه و مشائخ خلق را بر استخلاص براباس و هلاک عیسی تحریص نمودند (۲۱) و حاکم جواب داده ایشانرا گفت که از این دو کدامرا خواهش دارید که بجهت شما رها نمایم گفتند که براباس را (۲۲) پیلاتس ایشانرا گفت پس با عیسی که مسمی بمسیح است چه کنم تمامی آنها گفتند که مصلوب شود (۲۳) حاکم گفت چه تقصیر کرده است لیکن ایشان با غوغای زیاد گفتند که باید مصلوب شود (۲۴) و چون پیلاتس ملاحظه نمود که هیچ فائده حاصل نمیشود بلکه آشوب میشود آبی را برداشته و پیش روی آن جمعیت دستهای خود را شسته گفت که از خون این مرد عادل مبرا میباشم شما خود به ببینید (۲۵) که تمامی خلق جواب داده گفتند خون او بر ما و بر فرزندان ما باک (۲۶) پس براباس را برای آنها آزاد نمود و عیسی را تازیانه زده بجهت مصلوب

شدنش تسلیم نمود * (۲۷) پس سپاهیانِ حاکم عیسی را در دیوان‌خانه آورده جمیع سپاه را بر وی جمع نمودند (۲۸) و او را برهنه نموده جامه سرخس پوشانیدند (۲۹) و تاجی از خار بافته بر سرش نهادند و فی بدست راننش دادند و پیش روی وی زانو زده استهزاکنان می‌گفتند سلام ای پادشاه یهود (۳۰) و آب دهن بر وی افکنده آن فورا گرفته بر سر او زدند (۳۱) و بعد از آن که استهزایش نمودند جامه را از برش در آورده بلباس خودش او را پوشانیدند و بجهت صلبش بردند * (۳۲) و در اثناء بیرون رفتن ایشان شخص قورئنی را که مسعی بشمعون بود یافته او را بجهت برداشتن صلیبش مجبور ساختند (۳۳) و بمکالی که به گلگنا مسعی بود یعنی محل کاسه سر رسیدند (۳۴) و سرکه مزوج بمر بجهت آشامیدن بوی دادند و او چشیده نخواست که بیاشامد (۳۵) پس او را مصلوب نموده بر لباس وی قرعه افکنده تقسیم نمودند تا آنچه بوساطت پیغمبر گفته شده بود کامل گردد که بدرستی که لباس را با خود تقسیم نمودند و بر پیراهنم قرعه افکندند (۳۶) و در آن مکان نشسته حراستش می نمودند (۳۷) و مضمون ادعایش را نوشته بالای سرش آویختند که این است عیسی پادشاه یهود (۳۸) و در آن هنگام دو دزد نیز با وی مصلوب شدند یکی بر یمین و دیگری بر شمالش * (۳۹) و گذرنده گنش فحش داده سوهی خود را جنبانیده (۴۰) میگفتند ای آن که هیکل را ویران میکردی و در سه روز عمارتش می ساختی خود را نجات ده و چون فرزند خدا میباشی از این صلیب فرود آی (۴۱) و همچنین روسای گنهه با نویسندگان و مشائخ نیز تمسخرکنان میگفتند (۴۲) دیگران را نجات داده است و خود را نمی تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائیل است از صلیب الحال فرود آید که ما بروی اعتقاد خواهیم آورد (۴۳) او که توکل بر خدا می نمود چنانچه از او راضی است الحال نجاتش دهد از آنکه میگفت فرزند خدا میباشم (۴۴) و همچنین آن دزدان که با وی مصلوب شدند بر وی فحش میدادند * (۴۵) و از ساعت ششم تا ساعت

نهم ظلمتی تمامی * آن زمین را فرو گرفت (۴۶) و نزدیک ساعت نهم عیسی باواز بلند فریاد نموده گفت ایللی ایللی لَمَا شَبَقْتَانِي یعنی الهی الهی از بهر چه مرا وا گذاشتی (۴۷) و بعضی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند گفتند که او به ایللیاه استدعا می نماید (۴۸) و در ساعت یکی از آن میان دیوان رفته اسفنجی را گرفته و از سرکه مخلوط نموده بر سر نگی گذاشته بجهت آشامیدنش حواله نمود (۴۹) دیگران گفتند بگذار تا بنگریم که ایللیاه [یعنی ایللیاس] بجهت خلاص نمودن وی صاید یا نه * (۵۰) و عیسی باز بار از بلند فریادی نموده روح را تسلیم نمود * (۵۱) که ناگاه پرده هیکل از بالا تا پائین دو پارچه شده و زمین متزلزل گشته و سنگها شکافتند (۵۲) و قبرها باز شدند و بسیاری از جسدهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند (۵۳) و بعد از برخاستن وی از میان قبرها بیرون آمده در شهر مقدس داخل گشته و بر بسیاری ظاهر گردیدند * (۵۴) و چون یوزباشی و کسانی که با او بوده عیسی را یاس میداشتند زلزله و آن چیزهایی که بوقوع رسید مشاهده نمودند بی نهایت ترسیده گفتند فی الحقیقه این شخص فرزند خدا بود * (۵۵) در آنجا زنان بسیاری که از جلیل عیسی را خدمت کرده متابعت می نمودند از دور در مشاهده بودند (۵۶) و مریم مگدلیه و مریم مادر یعقوب و یوشا و مادر فرزندان زبیدی در آن میان بودند * (۵۷) و چون شام گردید توانگری * یوسف نام از ارسطیه که او نیز شاگرد عیسی بود آمده (۵۸) و آن شخص نزد پیلاتس رفته جسد عیسی را خواش نمود و پیلاتس فرمان داد که جسد باو داده شود (۵۹) پس یوسف جسدر را گرفته بپارچه کتان پاک پیچیدش (۶۰) و در قبر خویش که از سنگ تراشیده بود گذاشت و سنگ بزرگی را بر سر قبر غلطانیده رفت (۶۱) و مریم مگدلیه و مریم دیگر در آنجا مقابل قبر نشستند بودند * (۶۲) و در روز دوم که بعد از روز تهیه است روسای کهنه و فریسیان بانفاق نزد پیلاتس آمده (۶۳) گفتند مخدوما یان داریم که آن گمراه کننده

در حالتِ حیاتِ خود میگفت که بعد از سه روز خواهم برخاست (۲۴) بدین جهت بفرما که تا روزِ سیوم آن قبر را محافظت نمایند که مبادا شاگردانِ وی در شب آمده آن را بزدند و بمردم بگویند که از مرده‌گان برخاسته است و گمراهی. آخر از اول افزون تر گردد (۱۵) پیلاتس آنها را گفت که شما خود کشیکچیان دارید رفته بان نحو که میدانید محافظت نمائید (۱۶) و ایشان رفته قبر را بقرار دادن کشیکچیان و مهر نمودن سنگ محافظت نمودند *

(باب بیست و هشتم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در آخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مگدلیه و مریم دیگر بجهت مشاهده قبر آمدند (۲) که ناگاه زلزله عظیمی واقع گشته از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ را از سر قبر غلطانید و بر آن بنشست (۳) که جبهه او مانند برق و لباس وی چون برف سفید بود (۴) و نگاهبانان از هیبتش مبهوت شده چون مرده‌گان گردیدند (۵) پس آن فرشته توجه بان زنان نموده گفت شما خوف نمائید زانرو که میدانم در تفحص عیسی مصلوب می باشید (۶) و او در اینجا نیست زیرا که چنانچه گفته بود برخاست بیدارید و جایی که خداوند خوابیده بود ملاحظه نمائید (۷) و بسرعت رفته شاگردانش را اعلام کنید که از مرده‌گان برخاسته است و اینک او پیش از شما به جلیل میروند و در آنجا او را خواهید دید و اینک شمارا من مطلع نمودم (۸) و ایشان بسرعت از قبر بترس و خرمی عظیم بیرون آمده بجهت اخبار شاگردان او روان گردیدند * (۹) و هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او میرفتند ناگاه عیسی با ایشان بر خورده سلام داد و ایشان پیش آمده پایهایش را گرفته او را سجود نمودند (۱۰) آنگاه عیسی ایشان را فرمود که مترسید و رفته برادران مرا خیر نمائید که بذاحیه جلیل روند که مرا در آنجا خواهند دید * (۱۱) و در آن وقت که می رفتند اینک چند نفر از کشیکچیان در شهر آمده از جمیع چیزهایی که واقع شده بود

روسای کهننرا مطلع نمودند (۱۲) و ایشان با مشایخ جمع شده و شورا نموده مبلغ متعددی بآن سپاهیان دادند (۱۳) و گفتند که بگوئید که شاگردانش در شب در وقتی که ما در خواب بودیم آمده اورا نزدیجند (۱۴) و هرگاه که این مقدمه بگوش حاکم رسد اورا مجاب و شمارا فارغ خواهیم نمود (۱۵) و ایشان آن مبلغرا گرفته چنانچه تعلیم یافته بودند بعمل آوردند و این سخن تا امروز در میان یهود مشهور است * (۱۶) و آن یازده شاگرد بسوی جلیل بان کوهی که عیسی بآنها اشاره فرموده بود شتافتند (۱۷) و اورا مشاهده کرده و برا سجود نمودند لیکن بعضی شک کردند (۱۸) پس عیسی پیش آمده و بآنها تکلم فرموده گفت که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است (۱۹) لهذا بروید و تمامی قبائل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنها را باسم اب و ابن و روح القدس (۲۰) و آنها را بمحافظت کردن هر آنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضای جهان با شما میباشم * آمین *

تمام شد کتاب انجیل متی

کتاب انجیل مرقس

مشمول

بر شانزده باب

(باب اول مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(۱) آغاز بشارت عیسیٰ مسیح فرزند خدا (۲) چنانچه در رسائل رسل نوشته شده است که اینک من رسول خود را در پیش روی تو میفرستم که راه تو را در پیش تو آراسته گرداند (۳) صدای فریادکننده ایست در بیابان که طوبی خداوند را مهیا سازید و راه هایش را مستقیم نمائید (۴) چون یحیی در بیابان غسل تعمید میداد و بغسل توبه بجهت آمرزش گناهان امر مینمود (۵) و تمامی سکنه مرزوبوم یهودیه و اورشلیم نزد وی بیرون رفته معترف بخطایای خویش گشته همه بوساطت غسل تعمید در رود اردن می یافتند (۶) و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند گرد کمرش از چرم و خوراک از ملح و غسل بری میبود (۷) و اعلام مینمود و میگفت که می آید شخصی بعد از من که از من تواناتر است و من لائق آن نیستم که خم شده دوال نعلینش را کُشایم (۸) و بدرستی که تعمید من شمارا باب است لیکن او شمارا بروح القدس تعمید خواهد داد * (۹) و در این ایام واقع شد که عیسی از ناصره جلیل آمده بوساطت یحیی در رود اردن غسل تعمید یافت (۱۰) و فی الفور از آب بر آمده دید که افلاک شکافته و روح چون کبوتری بر وی نزول نمود (۱۱) و هاتفی از عالم علو میگفت که توئی فرزند محبوب من که از او خوشنودم * (۱۲) و در لحظه روح به بیابانش اخراج نمود (۱۳) و در آن بیابان مدت چهل روز از شیطان امتحان می یافت و در میان وحوش بسر برده ملائکه اش پرستاری

مینمودند * (۱۴) و بعد از گرفتاری عیسی بناحیه جلیل آمده بشارت بملکوت خدا میداد (۱۵) و می گفت بدرستی که وقت کامل شده است و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه نمائید و باین بشارت خجسته اعتقاد آرید * (۱۶) و در اثنای عبور بر کنار دریای جلیل شمعون و برادرش اندریاس را دید که دام در دریا می انداختند از آنجا که ماهی گیر میبودند (۱۷) عیسی آنها را گفت که بعقب من آئید که من شمارا مردم گیر خواهم گردانید (۱۸) پس بی تعلل دامهای خود را گذاشته ویرا تعاقب نمودند (۱۹) و اندکی از آنجا پیشتر رفته یعقوب ابن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می نمودند (۲۰) ایشان را نیز فی الفور دعوت نموده آنها پدر خود زبدي را با مزدوران در کشتی گذاشته بعقب وی روان گردیدند * (۲۱) و داخل کبرئاحوم گشته در روز سبت بی تامل داخل مجمع گشته و عطا کردن گرفت (۲۲) و از تعلیم وی متحیر میبودند زیرا که مقتدرانه ایشان را تعلیم مینمود نه بر سیاق نویسنده گان (۲۳) بود در مجمع ایشان شخصی که به روح خبیثه بود او فریاد نموده گفت (۲۴) ای عیسی ناصري بگذار مارا با توجه کار است آیا که بجهت پامال نمودن ما آمده من تو را می شناسم که کیستی ای برگزیده خدا (۲۵) پس عیسی نهیب نموده گفت ساکت باش و از وی بیرون آی (۲۶) که آن روح خبیث او را مرتعش کرده و با آواز درشتی فریاد نموده از وی بیرون آمد (۲۷) و همه گی بطوری متعجب گشته که از یکدیگر سوال مینمودند و میگفتند که این چیست و این چه تعیم نر است که بر ارواح خبیثه باقتدار حکم میکند و آنها اطاعتش مینمایند (۲۸) و از آن وقت آوازه وی در همه گی اطراف جلیل پیچید * (۲۹) و در آن وقت از مجمع بیرون آمده با یعقوب و یوحنا بخانه شمعون و اندریاس در آمدند (۳۰) و مادر زین شمعون تسب نموده خوابیده بود همان دم ویرا در باره او خیر دادند (۳۱) و او آمده دست او را گرفته بر خیزانیدش که

فِي الْفُورِ تَبِ او زائل شد و بخدمتشان مشغول گردید * (۳۲) و چون شبانگاه که آفتاب غروب نمود جمیع بیماران و دیوانگان را نَزَدِ وِي حاضر کردند (۳۳) و همهگی ساکنانِ آن بلاد بر در جمع آمدند (۳۴) و بسیاری از آنها را که بامراضِ مختلفه گرفتار میبودند شفا بخشیده و دیوانِ بسیاری را اخراج نمود لیکن دیوان را اجازت نداد که از شناسائیِ وِي تَكَلَّم نمایند * (۳۵) و سرگهان قبل از صُبح بر خاسته بیرون شتافت و در ویرانه بنماز مشغول گشت (۳۶) و شَمْعُون و کسانی که با وِي بودند بعقب او روان گردیدند (۳۷) پس وِیرا یافته گفتندش که تمامی خلق در جستجوی تو میباشند (۳۸) و ایشانرا گفت که باید به قُراء قریبه رفته ایشانرا نیز اعلام نمائیم زیرا که بجهتِ این کار بیرون آمده ام (۳۹) و پیوسته در همهگی جَلِيل در مجامع آنها اعلام مینمود و دیوان را اخراج میکرد * (۴۰) که ناگاه مبروصی نَزَدِ وِي آمده و از او استدعا نموده پیشش بزانو در آمده گفت چنانچه خواهی توانی که مرا طاهر سازی (۴۱) عیسی ترحم فرموده دست دراز کرد و او را لمس نموده گفت میخواهم طاهر شو (۴۲) که دفعتا بعد از تَكَلَّم وِي برص زائل گشته طاهر گردید (۴۳) پس فِي الْفُورِ او را سفارش نموده روانه گردانید (۴۴) وِیرا گفت که زینهار هیچ کس را مطلع نساخته بلکه شتافته خود را بکاهن بنما و آنچه موسی مقرر کرده است بجهتِ تطهیر خویش بتقدیم رسان تا آنکه شهادتی باشد بر ایشان (۴۵) لیکن او بیرون شتافته شروع نمود بندا کردن بسیار و بمشهور نمودن آن مقدمه بنهیجی که آشکارا نمی توانست بعد از آن داخل آن شهر شود پس در اماکن غیر مسکونه بسر میبرد و مردم از هر طرف بنزد وِي می آمدند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) بعد از چند روزی بار در کَبْرِنَا حَوْم داخل گشته و چون بودنش در خانه بسمعِ خلق رسید (۲) فِي الْفُورِ خلقِ بسیاری جمع آمدند بحیثیتی که

اماکن قریبه بدر نیز بآئمه گنجایش ایشانرا نداشت و او با ایشان بکلم تکلم مینمود (۴) پس مرتعی را که چهار کس اورا برداشته بودند بنزد وی آوردند (۴) و چون از کثرت انبوه ممکن نبود که اورا بنزد وی آورند پس سقف مکانی را که در آن نشسته بود برداشته و شکافته تختی را که مرتعی بر آن خوابیده بود بریز آوردند (۵) و عیسی اعتقاد آنها را مشاهده نموده آن مرتعی را گفت ای فرزند گناهان تو آموزیده شد (۶) و در آنجا تفری چند از نویسندهگان نشسته بودند که در دل خود می اندیشیدند (۷) که چرا این شخص چنین بکفر تکلم می نماید کیست که تواند آموزید گناهان را جز خدا و بس (۸) که فی الفور عیسی در روح خود یافت که آنها چنین تصور نموده اند ایشانرا گفت چرا اینچنین تصورات مینمائید (۹) آیا گفتی کدام یک بمرتعی اسهل است گناهان تو آموزیده شد یا آن که گفتن برخیز و تخت خود را برداشته روان شو (۱۰) لکن تا بدانید که فرزند انسانرا بر زمین قدرت عفو گناهان هست پس مرتعی را فرمود (۱۱) که تورا میگویم برخیز و تخت خود را برداشته بخانه خود روان شو (۱۲) در ساعت برخاسته و تخت را برداشته در پیش روی همه بیرون شتافت چنانکه همگی تعجب نموده و خدرا تمجید کرده می گفتند که هرگز چنین امری را مشاهده ننموده بودیم * (۱۳) و باز بگذاره دریا بیرون رفته و تمامی خلقت بنزد وی آمده او ایشانرا تعلیم میفرمود (۱۴) و در اثنای راه لیوی این حلفارا دید که در گمرکخانه نشسته است و برا گفت متابعت نما او برخاسته بعقب وی روان گردید (۱۵) و در هنگامی که عیسی بجهت تناول غذا در خانه وی نشسته بود اتفاقاً تفری چند از باج گیران و معصیت کاران با عیسی و شاگردان وی نشسته بودند زانرو که هر چند بسیار بودند پیروی مینمودند (۱۶) و چون نویسندهگان و فریسیان اورا دیدند که با باج گیران و گناه کاران تناول مینماید تلامذ و برا گفتند که چه جبه با عشاران و تباہ کاران اکل و شرب مینماید (۱۷) و عیسی این سخن را

استماع نموده ایشانرا گفت آنان که صحیح اند احتیاج بطیب ندارند بلکه آنان که مریض اند و من نیامده ام که راستانرا دعوت نمایم بلکه تا گناهکارانرا بسوی توبه بخوانم * (۱۸) و شاگردانِ یحیی و فریسیان پیوسته صائم می بودند پس نزد وی آمده گفتند چون است که شاگردانِ یحیی و فریسیان روزه میدارند و شاگردانِ تو صائم نمی شوند (۱۹) عیسی آنها را فرمود که آیا ابنای بیت السورورا ممکن است مادامی که داماد با آنها است روزه دارند بدرستی که هنگامی که داماد را با خود دارند روزه نمی توانند گرفت (۲۰) لیکن ایام خواهد آمد که داماد از میان آنها برداشته شود آنگاه در آن ایام روزه خواهند داشت (۲۱) و هیچ کس از کرباس درشت وصله بر پیراهن کهنه نمی گذارد و الا آن نو کامل کننده کهنه از او فرا می گیرد و آن در دیده گی اقیق تر می گردد (۲۲) و هیچ کس باده نورا در خیکهای کهنه نمی گذارد و الا آن شراب نو آن مشکها را بدرک و شراب بریزد و مشکها ضایع گردد بلکه می تازه را در خیکهای نو باید ریخت * (۲۳) اتفاقاً در روز سبتی از میان کشتزاری عبور میکرد و شاگردانِ وی در اثنای راه شروع بخوشه چینی نمودند (۲۴) پس فریسیان ویرا گفتند که ملاحظه نما که بچه قسم عمل غیر شایسته را در روز سبت بجا می آورند (۲۵) و او ایشانرا گفت که آیا گاهی مطالعه نموده اید آنچه دأرد بعمل آورد چون محتاج گشت و گرسنه گردید او و کسانی که با وی بودند (۲۶) که چگونه در خانه خدا در زمان آبیانار کاهی بزرگ در آمده و نانهای تقدّمه را که بر غیر کهنه تبادل آن جائز نیست خورد و به آنها پی که با وی بودند نیز داد (۲۷) پس ایشانرا گفت که سبت بجهت انسان مقرر شده است نه انسان بجهت سبت (۲۸) پس فرزند انسان خداوند یوم سبت هم میباشد *

(باب سیوم مستعمل برسی و پنج آیه)

(۱) پس باز در مجمع داخل گشت و بود در آنجا مردی که دست او خشک

شده بود (۲) و آنها مترصد میبودند که شاید او را در سبت شفا بخشد تا بر وی ادعا نمایند (۳) پس آن مرد شل دست را گفت که در میانه به ایست (۴) و آنها را فرمود که در روز سبت آیا عمل نیکو نمودن جائز است یا عمل زشت نفسی را نجات بخشیدن یا هلاک نمودن آنها خاموش گردیدند (۵) و باطراف چشم بر آنها نظر افکنده زانو که از سنگ دلی آنها غمگین شده بان مرد گفت که دست خود را دراز کن و او آن را دراز نموده که دست او چون دست دیگرش درست گردید (۶) و فریبیان بیرون شتافته بی تامل با هیروندان در باره وی شوری نموده که چه سانش هلاک نمایند *

(۷) و عیسی با شاگردان خویش بدریا متواری گشته و جمع بسیاری از جلیل و پیهودی در قفای وی روان شدند (۸) و از اورشلیم و لدمیه و آن طرف اردن و از سکنه اطراف صور و صیدون جماعت بسیاری بسبب استماع امور عظیمه که از او صادر میگشت بروی جمع آمدند (۹) پس شاگردان خود را فرمود که کشتی کوچکی از جهت وی نگاه دارند که مبادا از کثرت جمعیت بر وی صدمه واقعه گردد (۱۰) زانو که چون جمعی را شفا بخشید بسیاری که بمرضا مبتلا بودند بر وی هجوم نمودند که او را مس نمایند (۱۱) و چون ارواح پلیده مشاهده اش می نمودند نزد وی افتاده فریاد میکردند که توئی فرزند خدا (۱۲) و او آنها را بسیار تأکید مینمود که او را شهرت ندهند *

(۱۳) پس بر فراز کوهی رفته و هر کس را که میخواست طلبیده و آنها نزد وی آمدند (۱۴) و دوازده نفر را مقرر فرمود که با وی باشند که آنها را روانه نماید هم بجهت وعظ نمودن (۱۵) و هم بجهت قادر گردانیدن بر شفای مرضها و اخراج اجنه (۱۶) و شمعون بیطرسش ملقب نمود (۱۷) و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب که آنها را به بنی رگس یعنی فرزندان رعد ملقب ساخته بود (۱۸) و اندریاس و فیلیپوس و برتلمئا و متی و توماس و یعقوب ابن حلفا و تدي و شمعون قنعني (۱۹) و یهوذا اسکریوطی که او را تسلیم نمود * پس در خانه

داخل گشتند (۲۰) و مردم باز با اتفاق می آمدند چنانچه فرصت نان خوردن هم نداشتند (۲۱) و صاحبانِ وی شنیده بجهت باز داشتن او بیرون شتافتند زانرو که میگفتند بتحقیق که بیهوش است (۲۲) و نویسندگان که از اورشلیم آمده بودند گفتند که او بعینِ بول دارد و دیوان را بوساطت رئیس دیوان بیرون می نماید (۲۳) پس آنها را خوانده و در مثالها با ایشان سخن رانده فرمود که چگونه شیطانی شیطانی را اخراج نماید (۲۴) چه هرگاه مملکتی بر خلاف خود منقسم گردد آن مملکت پایدار نخواهد بود (۲۵) و هرگاه خانه بر خلاف خود منقسم گردد آن خانه نیز پایدار نتواند بود * (۲۶) پس هرگاه شیطانی بر خلاف خود برخیزد و جدا گردد پایدار نخواهد ماند بلکه تمام خواهد گشت (۲۷) و هیچ کس در خانه مرد قوی داخل گشته نتواند که اموالش را غارت نماید جز آنکه آن مرد توانا را ببندد آنگاه خانه اش را غارت نماید (۲۸) و بدرستی که بشما میگویم که تمامی گناهان بنی آدم آمرزیده خواهد شد حتی کفر چندانکه کفر ورزند (۲۹) مگر آن که بروح القدس کفر گوید که هرگز آمرزیده نخواهد شد بلکه مستوجب عذاب ابدی است (۳۰) زیرا که آنها گفته بودند که در وی روح خبیث میباشد * (۳۱) آنگاه برادران و مادر وی آمده و بیرون ایستاده نزد وی فرستاده او را طلب نمودند (۳۲) و جماعتی که بر اطراف وی نشسته بودند او را گفتند اینک مادر و برادرانت تورا در بیرون طلب مینمایند (۳۳) که ایشان را جواب داده گفت که مادر من کیست و برادرانم کدام اند (۳۴) پس بر آنانی که بر اطراف وی نشسته بودند نظر افکنده گفت این است مادر و برادرانم (۳۵) زانرو که هر کس که خواهش خدا را بعمل آورد برادر و خواهر و مادر من است *

(باب چهارم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) و باز بر کناره دریا آغاز تعلیم نمود و جماعت بسیاری بروی جمع گشته بنهجی که در کشتی داخل گشته بر دریا قرار گرفت و تمامی آن

جماعت نزدیک بدریا در خشکی میبودند (۲) در چیزهای بسیاری آنها را در مثالها تعلیم نمود و در اثناي تعلیم نمودن ایشان را فرمود (۳) که بشنوبد بذرگري بجهت زراعت نمودن بیرون رفت (۴) اتفاقاً در اثناي زرع نمودن بعضي بر کناره راه ریخته و مرغان هوا آمده آنها را خوردند (۵) و بعضي بر سنگلاخ افتاده چنانچه خاك بسیاری نداشت و چون در خاك عمق نداشت في الفور نمو نمود (۶) لیکن چون آفتاب طالع گشت [جهت حرارت] پزمرده گشت و چون ریشه نداشت خشك گردید (۷) و بعضي در میان خارها کاشته گردید و همان خار نمو نموده خفه اش نمود و هیچ ثمر نیاورد (۸) و بعضي در زمین نیکو کاشته گردید و رسید بثمری که نمو نموده و زیاد شده بعضی و بعضی شصت و بعضی صد چندان ثمر آورد (۹) پس آنها را فرمود که هر کس گوش شنوا دارد بشنود * (۱۰) و چون تنها گردید آنانی که نزدیک وی بودند با آن دوازده نفر معنی * مثل را از وی استفسار نمودند (۱۱) و ایشان را فرمود که در بیانت نمودن رموز ملکوت خدا بشما داده شده است اما بآنانی که خارجي هستند تمامی * چیزها در امثال بیان میشود (۱۲) تا پیوسته بنگرند و نه بینند و پیوسته گوش دهند و نه فهمند مبادا که گاهی پشیمان شوند و گناهان ایشان آمرزیده شود (۱۳) پس آنها را فرمود که آیا این مثل را نمی‌باید پس تمامی * مثالها را چگونه خواهید یافت (۱۴) بذرگر آن است که کلمه را می‌کارد (۱۵) و آنانی که بر کناره راه اند آنجا است که کلمه در آن کاشته میشود و چون کلمه را می‌شنوند في الفور شیطان می‌آید و آن کلمه را که در دلهای آنها کاشته شده است می‌رباید (۱۶) بهمین وضع آنها که بر زمین سنگلاخ کاشته شده بودند آنان اند که چون کلمه را می‌شنوند بخوشنودی في الفورش قبول می‌نمایند (۱۷) و در خود ریشه ندارند بلکه چندی مانده چون زحمتی یا تصدیی بجهت آن کلمه واقع گردد بی درنگ لغزش می‌یابند (۱۸) و آنها که در میان خارها کاشته شده بودند آنان اند که کلمه را می‌شنوند (۱۹) لیکن افکار دنیوی

و فریبِ توانگری و هوسِ چیزهای دیگر داخل گشته کلمه‌را خفه مینماید و بی‌شمر می‌گردد (۲۰) و آنهایی که بر زمین نیکو افتاده بودند آنان اند که کلمه‌را شنیده قبول می‌نمایند و بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد مانند ثمر می‌آرند * (۲۱) و آنها را فرمود که آیا چراغ می‌آید بجهتِ گذارده شدن در زیر پیمانۀ یا بزیرِ تختِ نئی بلکه بجهتِ گذاشته شدن بر چراغدان (۲۲) زانرو که هیچ پنهانی نیست که ظاهر نخواهد گشت و هیچ پوشیده‌ای نیست جز آنکه آشکارا گردد (۲۳) هر کس که گوش شنوا دارد بشنود (۲۴) و ایشان را فرمود بنگرید که چه می‌شنوید از هر پیمانۀ که می‌پیمائید بجهتِ شما پیموده خواهد شد و بشما که می‌شنوید زبان خواهد گشت (۲۵) چه بان کس که دارد داده خواهد شد و آن کس که ندارد نیز آنچه دارد از او گرفته خواهد گشت * (۲۶) و باز فرمود که ملکوتِ خدا چنین است که مردی تخم را در زمین می‌افشاند (۲۷) و بخواب رود پس شب و روز برخیزد و آن تخم نمو و نشو می‌کند و او مطلع نیست که چون میشود (۲۸) زانرو که زمین از خویش می‌رویاند اول علف بعد از آن سنبله پس دانه کامل در آن سنبله (۲۹) و چون ثمر خویش را ظاهر سازد فی‌الغور داس را بکار میبرد زیرا که هنگامِ درو رسیده است * (۳۰) و باز فرمود که ملکوتِ خدا را بجهتِ چیز شبیه سازیم یا بجهتِ مثال تمثیلس نمائیم (۳۱) دانه خردلی را مانند که چون بر زمین کاشته می‌گردد از همه گیاه دانه‌هایی که بر زمین است کوچکتر است (۳۲) و چون کاشته گشت نمو مینماید و بزرگترین همه بقلوات می‌شود پس شاخه‌های بزرگ می‌افزاید چنانچه مرغان هوا در زیر سایه آن قرار میتوانند گرفت * (۳۳) و مانند این مثالها به امثال بسیاری بجهتِ آنها برحسب استعدادشان کلمه‌را بیان می‌فرمود (۳۴) و بجز مثل بانها نگویم نمی‌فرمود و همه چیزها را بشاگردان خویش در خفیه خالی مینمود * (۳۵) و در همان روز چون شام گشت ایشان را گفت بیایید تا بان طرف تهور کنیم

(۳۶) و آن جماعت را رخصت برگشتن داده و چنانچه در کشتی بود بر نندش و چند کشتی^۳ کوچک نیز با او بودند (۳۷) و طوفان عظیمی از هوا پدید آمد چنانچه موج کشتی را صدمه زد که بالأخره مشرف بغرق شد (۳۸) و او در دنبال کشتی بر بلش خفتند پس او را بیدار نموده باو گفتند ای استاد هیچ نمی اندیشی که هلاک شویم (۳۹) پس بر خاسته هوارا نهیب فرمود و دربارا فرمود که ساکن شو و آرام گیر که هوا ساکن گشته آرام کاملی پدید آمد (۴۰) و آنها را فرمود که بچه سبب چنین مضطرب میباشید چرا اعتقاد ندارید (۴۱) و ایشان بسیار مخوف گشته با هم می گفتند که این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت مینمایند *

باب پنجم مشتمل بر چهل و سه آیه

(۱) پس بآن کناره دریا بسوزمینی گذرئین آمدند (۲) و چون از کشتی بیرون آمد فی القور شخصی از قبرستان با دیو یلید یوی دو چار گشته (۳) که در میان قبرستان ساکن بود هیچ کس به زنجیر هم او را نمی توانست بند نمود (۴) زیرا که بارها بکندها و زنجیرها بسته شده بود و زنجیرها را گسیخته و کُندهها را می شکست و هیچ کس او را رام نمی توانست نمود (۵) و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد مینمود و خود را بسنگ میجروح میکرد (۶) چون عیسی را از دور مشاهده نمود دوان آمده ویرا سجد نمود (۷) و باواز بلند فریاد نموده گفت که ای عیسی فرزند خدای تعالی مرا با تو چه کار است تو را بخدا سوگند میدهم که عذابم ندهی (۸) زانرو که ویرا گفته بود که ای دیو یلید از این شخص بیرون آی (۹) پس از وی سؤال نمود که چه نام داری گفت که نام من لغیبون است زانرو که بسیار هستیم (۱۰) و از وی استدعای بسیار نمودند که ایشان را از آن مرزوبوم اخراج نماید (۱۱) و در آنجا نزدیک بکوه گله بزرگی از گراز میچریدند (۱۲) و همه دیدها از وی خواهش نمودند که ما را بآن گرازها بفرست تا در آنها داخل گردیم (۱۳) و فی القور عیسی آنها را

اجازت داد و آن روحهای خبیثه بیرون رفته در آن خوکان داخل گشتند که آن گله از کمر کوه بدریا جستند و قریب بدو هزار بودند که در دریا خفه شدند (۱۴) و خوکبازان گریخته مردم آن شهر و نواحی را آگاه نمودند و ایشان بجهت تماشای آن سرگذشت بیرون شتافتند (۱۵) و نزد عیسی آمده دیوانه‌ها را که انجیرون [یعنی فوج] در وی بود مشاهده نمودند که نشسته و لباس پوشیده و هوشیار گشته است پس خائف گردیدند (۱۶) و کسانی که آن مقدّم را مشاهده نموده بودند بجهت ایشان سرگذشت دیوانه و گرازها را نقل نمودند (۱۷) پس آنها شروع بالتماس نمودند که از حدود ایشان رحلت نماید (۱۸) و چون در کشتی در آمد شخصی که دیوانه بود استدعا نمود که با وی باشد (۱۹) و عیسی اجازتش نقرموده بلکه ویرا فرمود که بخانه خویش بسوی خودشان خود بر و ایشان را مطلع گردان که خداوند چه امور عظیمه بجهت تو بظهور آورد و چگونه تورا ترحم فرمود (۲۰) و از آنجا رفته در مدائن عشر شروع به بیان آن امور که عیسی بجهت وی نموده بود کرد که تمامی خلق متعجب گردیدند *

(۲۱) و چون عیسی باز بآن طرف در کشتی عبور نمود مردم بسیاری بر وی جمع گشتند و او هنوز نزدیک بدریا بود (۲۲) که ناگاه شخصی یائروس نام از روسای مجمع آمده و او را ملاحظه نمود و بر قدمهایش افتاد (۲۳) و او را بسیار التماس نموده گفت که دختر کوچک من مشرف بمرگ است بیا و بر او دست بگذار که شفا یافته زنده ماند (۲۴) پس با او روان گشته و خلق بسیاری از قفایش روان گشتند و او را مزاحم میشدند * (۲۵) [از اتفاقات]

آنکه ضعیفه که دوازده سال بمرض سیلان خون گرفتار بود (۲۶) معالجات بسیار از اطباء متعدده دیده و هر چه داشته صرف نموده بجای نرسید بلکه شدت نموده بود (۲۷) چون خبر عیسی را شنیده در آن کثرت از عقب وی آمده لباسش را مس نمود (۲۸) زانرو که با خود اندیشیده بود که اگر همین لباسش را مس کنم نجات خواهم یافت (۲۹) که در ساعت جریان خون

وَيَ اِسْتَادَه و از خود دریافت نمود که از آن مرض صحت یافته است (۳۰) و در همان دم عیسی ادراک نمود که قوتی از وی بیرون رفت پس بآن کثرت توجه نموده فرمود که کیست آنکه رخت مرا مس کرد (۳۱) و شاگردان وی گفتندش که می نگری که این کثرت بر تو هجوم می آرند و میفرمائی کیست که مرا مس نمود (۳۲) پس باطراف جبهه مشاهده آن زن که این عمل را نموده بود نگریست (۳۳) لیکن زن ترسان و هراسان و آنچه از وی صادر شده بود دانسته آمد و نزد وی افتاده تمامی حقیقت را بوی ظاهر ساخت (۳۴) و برا فرمود که ای دختر عقیده تو مرا نجات داد برو سلامت و از مرض خویش رستگار باش * (۳۵) و در این گفتگو بود که از منسوبان رئیس مجمع چندی آمده گفتندش که دخترت وفات نمود از برای چه استاد را بیدار از این رحمت میدهی (۳۶) و عیسی آن مقدمه را می شنید در ساعت بر رئیس مجمع گفت که خائف مباش همین اعتقاد نما و بس (۳۷) و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب هیچ کس را رخصت متابعت فرمود (۳۸) و در خانه رئیس مجمع داخل گشته غوغائی را با آنان که گریه و نوحه بسیار مینمودند مشاهده کرد (۳۹) پس داخل گشته بانها فرمود که بچه جبهه غوغا و گریه می کنید و حال آنکه این دختر نمرد بلکه خوابیده است (۴۰) و ایشان بر وی خندیدند پس همه گوی ایشانرا بیرون کرده پدر و مادر دختر و آنانرا که با وی بودند بهمراه خود برداشت و در آنجا که دختر خوابیده بود رفت (۴۱) و دست دختر را گرفته فرمود طایفنا قومی که ترجمه اش این است بتو میگویم ای دختر بر خیز (۴۲) که در ساعت دختر برخاسته خرامان گردید که دوازده ساله بود و ایشان بی نهایت تعجب نمودند (۴۳) پس ایشانرا بسیار تأکید فرمود که احدی از این مقدمه مطلع نگردد و فرمود که چیزی بجهت خوردن بار ندهند *

(بابِ ششم مشتمل بر پانجاه و شش آیه)

(۱) پس از آنجا روان گشته بوطنِ خویش آمد و شاگردانش وی را تبعیت نمودند (۲) چون روزِ سبت رسید در مجمع آغازِ تعلیم دادن نموده و بسیاری که کلامِ وی را شنیده تعجب کردند و گفتند که این شخص را این چیزها از کجا بهم رسید و این چه حکمت است که بوی داده شده است که چنین امورِ قویّه از دستهایِ وی صادر میشود (۳) مگر این نه آن تجارِ فرزندِ مریم است برادرِ یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون و مگر نه خواهانِ او در اینجا نزد ما میباشند و در حق او لغزش می یافتند (۴) لیکن عیسی آنها را فرمود که هیچ پیغمبری بی احترام نیست جز در وطن خود و در میان اقربان و خاندان خویش (۵) و در آنجا هیچ امرِ قوی نتوانست نمود جز آنکه بر چند مریض دست نهاده شفا بخشید (۶) و از عدم اعتقاد آنها تعجب کرد و باطرافِ قرا بتعلیم دادن روان گردید * (۷) پس دوازده نفر را نزد خود خوانده و در روانه نمودن آنها جفت جفت شروع نمود و آنها را بر روحهایِ پلیده قدرت بخشید (۸) و ایشان را فرمود که بجهتِ سفر با خود توشه دانی نئی یا نخاسی در میان همیان بر ندارید جز عصا و بس (۹) لیکن گفتن پوشید و دو قبا مپوشید (۱۰) و ایشان را فرمود که در هر جا که بخانه داخل شوید در همانجا بمانید تا از آنجا روانه شوید (۱۱) و اشخاصی که شمارا نپذیرند و کلام شمارا نشنوند چون از آنجا بیرون آید گرد قدمهایِ خود را بر افشانید تا شهادتی بر آنها باشد بدرستی که بشما میگویم که در روز جزا بر سر زمینِ سدوم یا عموراّه اسهل خواهد بود از این شهر (۱۲) پس آنها بیرون رفته ندای می نمودند که توبه نمایند (۱۳) و دیوانِ بسیار را اخراج نمودند و بیمارانِ متعدد را بروغن چرب نموده شفا بخشیدند * (۱۴) و از آنجا که اسمِ وی شهرت یافته بود هیرودیسِ مَلِک آوازهاش را شنیده گفت که یحییاء غسل دهنده است که از مردهگان برخاسته و بدین جهتِ امورِ عجیبه از وی صادر میگردد (۱۵) و دیگران

گفتند که ایللیاه است و بعضی گفتند پیغمبری یا مانند یکی از پیغمبران (۱۶) اما هیروودیس شنیده گفت که این یحییاست که گردش را زده بودم و الحال از مردگان برخاسته است (۱۷) زیرا که همین هیروودیس جهت خاطر هیروودیا زن برادرش فیلیپوس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در محبس حبس نمود زانو که آن زن را در عهده نکاح آورده بود (۱۸) و یحیی به هیروودیس گفته بود که نگاه داشتن زن برادرت بر تو جائز نیست (۱۹) از این جهت هیروودیا در همین وی می بود که او را بقتل رساند لیکن نمی توانست (۲۰) زیرا که هیروودیس از یحیی خوف مینمود از آنجا که او را مرد صدیق و مقدس میدانست و رعایتش نموده کلماتش را شنیده اعمال بسیار بجا می آورد و سخنش را بخوشی می شنید (۲۱) و چون هنگام فرصت رسید که هیروودیس در روز تولد خرد جهت امراء خود و مین باشی ها و بزرگان جلیل ضیافتی نموده بود (۲۲) که دختر هیروودیا مذکوره داخل گشت و رقصی نمود که هیروودیس را با هم نشینان مسرور نموده ملک آن دختر را گفت که هر آنچه خواهش داری از من بطلب که من بگو خواهم بخشید (۲۳) و جهت وی سوگند خورده [گفت] هر آنچه از من سوال نمائی اگرچه نصف ملک من باشد بگو ارزانی خواهم فرود (۲۴) و او بیرون رفته از مادر خود سوال نمود که چه طلب نمایم گفت سر یحیی و غسل دهنده را (۲۵) پس بسرعت تمام نزد ملک اندرون آمده سوال نموده گفت که خواهش آن دارم که در این دم سر یحیی و غسل دهنده را در طشتی بمن عذابت فرمائی (۲۶) و ملک بغایت دلگیر گشته لیکن بجهت پاس سوگند و خاطر جرئی مجلسیان نخواست که مایوسش نماید (۲۷) فی انقور پادشاه جلائی را فرستاده به آوردن سر وی فرمان داد و او رفته سرش را در زندان جدا ساخت (۲۸) و سرش را در طشت آورده به دختر سپرد و دختر آن را بمادر خویش رسانید (۲۹) و شاگردان وی شنیده آمدند و جسدش را برداشته در قبری نهادند * (۳۰) و حواریان نزد

عیسی جمع گشته همگی * مقدمات را از آنچه بعمل آوردند و از آنچه تعلیم نمودند بوی بیان کردند (۳۱) پس ایشان را گفت که بندهائی در مکان خلوتی رفته اندکی آرام بگیرد زیرا که مترددین چندان بودند که مجال تناولِ طعام هم نداشتند (۳۲) پس بندهائی در کشتی بمان و برانی رفتند * (۳۳) و در اثنای رفتن آنها مردم او را دیده بسیاری شناختندش و از تمامی * شهرها پیاده در عقب وی به آنجا شتافتند و بر آنها سبقت بسته با هم نزد وی آمدند (۳۴) و عیسی بیرون آمده خلق بسیاری را مشاهده نمود که چون گوسفندان بی‌شیان بودند پس برایشان ترحم فرمود و شروع نموده ایشان را چیزهایی بسیار تعلیم کرد * (۳۵) و چون مدت کثیری از روز گذشت شاگردان وی نزدش آمده گفتند این مکان ویران است و وقت منقضی شده است (۳۶) ایشان را رخصت فرما تا مگر به آبادی و دهات این نواحی رفته نانی بجهت خویش خریده باشند زانو که چیزی بجهت خوراک خود ندارند (۳۷) ایشان را جواب فرمود که شما آنها را خوراک دهید ویرا گفتند آیا برویم و دو صد دینار نان خریده ایشان را طعام دهیم (۳۸) آنها را فرمود بروید و ملاحظه نمائید که چند نان دارید و ایشان ملاحظه نموده گفتند که پنج نان و دو ماهی (۳۹) ایشان را فرمود که همگی * مردم را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانید (۴۰) که ایشان صف صف صد و پنجاه پنجاه بنشستند (۴۱) پس آن پنج گرده و دو ماهی را گرفته بسوی آسمان نظر نموده و آنها را برکت داده گرده‌ها را بشکست و بشاگردان خود داده تا پیش ایشان بگذارند و دو ماهی را نیز بر مجموع آنها تقسیم نمود (۴۲) و تمامی خورده سیر گشتند (۴۳) و دوازده سبد مملو از پارچه‌های نان و از ماهیان نیز برداشتند (۴۴) و خورنده‌گان آن نانها قریب پنج هزار مرد بودند * (۴۵) و فی‌القرن شاگردان خود را به سوار شدن بر کشتی و باطرف در بیت صیدا رفتن قبل از خود مجبور فرمود مادامی که خود مردم را رخصت میفرمود (۴۶) پس آنها را رخصت داده بجهت نماز گذاردن

بر کوهی صعود فرمود * (۴۷) و چون شام گشت کشتی در میان دریا و او بر خشکی تنها میبود (۴۸) و آنها را در پارو کشیدن خسته دیده زانرو که بد مخالف آنها بود پس نزدیک به پاس چهارم شب بر دریا خرامان گشته نزد ایشان آمد و قصد گذشتن از آنها داشت (۴۹) و ایشان او را بر دریا خرامان دیده صورت وهمی تصور نموده فریاد کردند (۵۰) زیرا که تمامی چون او را دیده مضطرب گردیدند و در ساعت ایشان را مخاطب فرموده گفت خاطر جمع باشید که من هستم خائف مباشید (۵۱) پس در کشتی نزد ایشان رفت و باد ساکن گردید و آنها بی نهایت بیبوش شدند و متحیر گشتند (۵۲) که معجزه زان را تصور نمودند از آنجا که دل ایشان سخت بود * (۵۳) پس عبور نموده بر زمین گنبدسرت آمده و در آنجا لنگر افکندند (۵۴) و چون از کشتی بیرون آمدند فی الفور مردم او را شناختند (۵۵) و بهمه گی نواحی * آن مُلک دوبده در هر جا که شنیدند که او در آنجاست شروع به آوردن بیماران بر تختها نمودند (۵۶) و در دهات و شهرها و ممالک هر جا که داخل میگشت بیماران را در بازارها گذاشته و از وی اسئدا می نمودند که همین دامن قبایش را مس نمایند و هر کس که او را مس نمود شفا می یافت *

(بابِ هفتم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) آنگاه فریبیان و بعضی از نویسندهگان از اُرشلیم آمده نزد وی جمع گردیدند (۲) و بعضی از شاگردان او را دیدند که بدستهای دلمطهر یعنی بدستهای ناشسته چیز میخورند پس آنها را ملامت نمودند (۳) زیرا که فریبیان و تمامی * بیرون ستم سلف را قائم گرفته تا دستها را پیوسته نشویند اکل نمایند (۴) و هرگاه که از بازار آید تا شستشو نمایند نمیخورند و بسیار رسوم دیگر میباشد که یافته اند که باید نگاه داشت چون شستن پیاپاها و قدحها و ظرفهای برنجی و کرسیها (۵) پس فریبیان و نویسندهگان از وی پرسیدند که چون است که شاگردان تو بر وفق رسم قدما عمل نمی نمایند که بدستهای ناشسته نان

میخورند (۱) در جواب آنها فرمود که ای ربکاران بدرستی که اِشعیاه در باره شما خوب اخبار فرموده است چنانچه نوشته شده است که این گروه مرا بلبها محترم میدارند و دل ایشان از من دور است (۷) و مرا بباطل عبادت مینمایند که احکام خلق را چون فرائض تعلیم می نمایند (۸) زانرو که حکم خدا را ترک نموده بقواعد خلق متمسک میگردد مانند شستن قدحها و پیالهها و چنین چیزهای دیگر بسیار که بعمل می آورید (۹) و به آنها فرمود که حکم خدا را بخوبی باطل می نمائید تا آنکه سنت خویش را محکم دارید (۱۰) چنانچه موسی فرموده است که پدر و مادر خود را محترم دار و هر کس که پدر یا مادر را دشنام نماید البته هلاک شود (۱۱) و شما میگوئید که هرگاه شخصی پدر یا مادر را بگوید که آنچه تو از مال من بآن منتفع خواهی شد قربان یعنی هدیه است معاقب نخواهد بود (۱۲) و بعد از آن هرخص نمی نمائید که بجبهه پدر یا مادر خود چیزی بعمل آرد (۱۳) و کلام خدا را بسنت خویش که بدعت نهاده اید باطل میکنید و چنین کارها بسیار می نمائید * (۱۴) پس تمامی آن گروه را خوانده فرمود که بشنوید از من همدگی و بدانید (۱۵) که چیزی نیست که از خارج در انسان داخل گشته تواند که نجسش نماید بلکه آنچه از وی بیرون می آید آن است که او را نجس مینماید (۱۶) کسی که گوش شنوا دارد بشنود * (۱۷) و چون از پیش خلق بدرون خانه رفت شاگردانش از آن مثال از وی سؤال نمودند (۱۸) و ایشان را فرمود که مگر شما هم بهمان قسم بیفهم هستیید و نمی فهمید که هر چه از بیرون در انسان داخل می شود قادر بر نجس نمودن وی نیست (۱۹) زانرو که بدرون دل وی داخل نمیشود بلکه در درون شکم رفته و بمرزله میرود آنچه همدگی غذا را پاک میسازد (۲۰) و باز فرمود که آنچه از انسان بیرون می آید آن است که انسان را نجس میسازد (۲۱) که از درون دل انسانی خیالات بد بیرون می آید و فسق و زنا و قتل (۲۲) و دزدی

و طمع و شرارت و تغلب و بی مباله‌تی و چشم بد و کفر و تکبر و بی تمیزی (۲۳) تمامی این چیزهای بد از درون می‌آید و انسان را نجس می‌سازد * (۲۴) پس از آنجا برخاسته بسرحد صور و صیدون رفته در خانه داخل گشت و میخواست که هیچ کس مطلع نگردد لیکن مخفی نمی توانست شد (۲۵) زانرو که ضعیفه که دختر کوچک وی روح پلید داشت خبرش را شنید و آمده بر رویهای وی افتاد (۲۶) و آن زن یونانی برد از اهل صور و بیتی و از وی استدعا نمود که جتی را از دخترش بیرون نماید (۲۷) لیکن عیسی ویرا فرمود که نخست بگذار که فرزندان سیر شوند زانرو که گرفتن نای فرزندان و نزد سگان گذاشتن نیکو نیست (۲۸) و از جواب داد که چندین است خداوند! لیکن سگان زیر مژده هم از خورده نانهایی فرزندان اکل می‌نمایند (۲۹) ویرا فرمود که بجهت این سخن روانه شو که جن از دختر تو بیرون رفته است (۳۰) پس بخانه خویش آمده یافت که آن دیو بیرون رفته است و دختر را بر بستری خفته یافت * (۳۱) و باز از نوحی صور و صیدون روان گشته بوسط مرزوبوم صدائین عشر بسوی دریای جلیل آمد (۳۲) پس کبری را که زبانش می‌گرفت نزد وی آورده استدعا نمودند که او را دست گذارد (۳۳) و او او را از آن جمعیت برکناره برده انگشتهای خود را در گوشش کرد و آب دهن تر نموده زبانش را مس فرمود (۳۴) و باسما نگر بسته آهی کشید و ویرا گفت اَنْتَح یعنی باز شو (۳۵) که در هماندم گوشهای وی باز گشته و نفده زبانش کُشاده شد و بدستی تکلم فرمود (۳۶) و آنها را قدغن فرود که هیچ کس را مطلع نسازند و ایشان بیش از آنچه او تأکید فرموده بود او را مشهور نمودند (۳۷) و بی نهایت تعجب کرده گفتند که جمیع کارها را بخوبی نموده است چنانچه گرها را شنوا و گنگهارا گویا ساخته *

(باب هشتم مستمل بر سی و هشت آیه)

(۱) و در آن اوان هنگامی که بسیار جمعیت بود و مطلقا چیزی بجهت

خوردن نداشتند عیسی شاکردان خود را خوانده بآنها فرمود (۲) که مرا بر این گروه رحم می‌آید زانرو که الحال سه روز است با من می‌باشند و چیزی بجهت خوراک نیافته اند (۳) و اگر آنها را مرخص نمایم که گرسنه بخانه‌های خود روند در عرض راه ضعف خواهند نمود زانرو که بعضی از آنها از اماکن بعیده آمده اند (۴) و شاکردان وی او را جواب دادند که چه سان کسی در این مکان ویران این مردم را از نان سیر تواند نمود (۵) از آنها پرسید که چند نان دارید گفتند هفت (۶) پس خلق را فرمود که بر زمین بنشینید و آن هفت نان را گرفته و شکر بجا آورده پاره کرد و بشاکردان خود داد تا پیش ایشان بزند و آنها پیش روی خلق نهادند (۷) و قدری از ماهیان کوچک داشتند پس او برکت داده فرمود تا آنها نیز پیش گذارند (۸) پس آنها خورده سیر گشتند و از پاره‌های که زیاد آمد هفت طبق برداشتند (۹) و اشخاصی که خوردند قریب چهار هزار مرد بودند پس آنها را مرخص فرمود * (۱۰) و در ساعت در کشتی در آمده با شاکردان خود بنواحی دَلْمَوْتَا آمد (۱۱) و قریباً بیرون شتافته با وی آغاز ملاحظه نمودند و بر سبیل امتحان آیت سماوی از وی خواستند (۱۲) که دامگیر گشته فرمود که از هر چه این طبقه آیت را طلب می‌نمایند بدرستی که بشما می‌گویم که هیچ آیت باین طبقه داده نخواهد شد (۱۳) و آنها را ترک فرموده باز در کشتی سوار شده بطرف دیگر روانه گشت * (۱۴) و ایشان نان گرفتن را فراموش کرده جزیک گرده در کشتی با خود نداشتند (۱۵) و او ایشان را ندان فرمود که با خبر بوده از خمیر مایه قریباً و خمیر مایه هیرو دیس احتیاط نمائید (۱۶) و ایشان با خود اندیشیده گفتند زان است که نان نداریم (۱۷) و عیسی از آن مطلع شده بایشان فرمود که بچه سبب قیاس می‌نمائید که از آنجاست که نان نداریم آیا هنوز درک نمی‌نمائید و نمی‌فهمید و تا حال دل‌های خود را سخت دارید (۱۸) آیا که چشم دارید و نمی‌بینید و گوش دارید

ونمی شنوید و یاد نمی آید (۱۱) آن وقت که پنج گرده را بر پنج هزار تقسیم نمودم چند طبق مملو از پاره ها برداشدید و برا گفتند دوازده (۲۰) و آن وقت که هفت را بر چهار هزار چند سبد مملو از پاره ها برداشدید گفتند هفت (۲۱) ایشان فرمود پس چرا دریافت نمی نمائید * (۲۲) و به بیت صیدا آمد که کوری را مردم نزد وی آوردند و التماس نمودند که او را مس نماید (۲۳) و اودست کور را گرفته از قریبش بیرون برد و آب دهن بر چشمهای وی افکنده و دستهای خود را بر وی گذاشته از او سوال نمود که چیزی میتوانی دید (۲۴) و او بالا نگریسته گفت مردمان را چون در حمت روان می بینم (۲۵) بعد از آن دست بر چشمهای وی نهاده بدلا نگرانش ساخت و او صحیح گشته هر کس را آشکارا میدید (۲۶) پس او را بخانه اش فرستاده گفت که نه داخل فریه شو و نه در آنجا بکسی بگو * (۲۷) و عیسی و شاگردان به دهات قیصریه فیلیپوس رفتند و در اثنای راه از شاگردان خویش سوال نموده گفت که مردم مرا چه کس میگویند (۲۸) ایشان جواب دادند که یحیی غسل دهنده و بعضی ایلایه و بعضی یکی از انبیا (۲۹) ایشانرا فرمود که شما مرا چه کس میدانید که پطرس جواب داده گفت تو مسیح هستی (۳۰) پس آنها را قدغن فرمود که هیچ کس را از او مطلع نسازند * (۳۱) و شروع در تعلیم آنها فرموده بان که فرزند انسانرا ضروری است متحمل چیزهای بمبار شدن و از مشائخ و رؤسای کهنه و نویسنده گان مردود شدن و گشته گشتن و بعد از سه روز برخاستن (۳۲) و آن مقدمه را آشکارا فرمود چنانچه پطرس او را گرفته شروع بلامتنش نمود (۳۳) و او برگشته بر شاگردان خود نظر افکنده پطرس را نهیب داده فرمود که ای شیطان از عقب من برو زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه از انسانیات است * (۳۴) پس مردم را با شاگردان خویش خوانده آنها را فرمود که هر که خواهش آمدن در عقب من دارد خود را انکار نموده و صلیب خود را برداشته مرا پیروی نماید

(۳۵) زانرو که هر کس که خواهد که نفسِ خود را نجات دهد هلاکتش خواهد نمود لیکن هر کس که بجهتِ من و انجیلِ نفسِ خود را تلف نماید نجاتش خواهد داد (۳۶) چه اگر انسان تمامی دنیا را جمع نماید و نفسِ خود را هلاک سازد چه فائده بجهتِ وی خواهد داشت (۳۷) یا آنکه انسان چه چیز بعوضِ جانِ خود خواهد داد (۳۸) لهذا هر کس که در این طبقه زنی گناهکار از من و از کلام من شرمندة شود فرزند انسان نیز هنگامی که در جلال پدرِ خود با ملائکه مقدسه خواهد آمد از وی شرمندة خواهد بود

(بابِ نهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) پس آنها را فرمود بدرستی که بشما میگویم در این ایستادهگان کسانی میباشدند که ذائقه مرگ را نخواهند چشید مادامی که مشاهده نمایند که ملکوتِ خدا با قدرت می آید * (۲) و بعد از شش روز عیسی بطرس و یعقوب و یوحنا برداشته بنهائی بر فراز کوه بلندی بُرد و چهره اش در نظر آنها متغیر گشت (۳) چنانچه لباسِ وی درخشان و چون برف باغایت سفید گردید که هیچ گازی در روی زمین چنان سفید نمی تواند نمود (۴) و ایلایاه با موسی بر آنها ظاهر گردیدند که با عیسی تکلم مینمودند (۵) پس بطرس توجه نموده به عیسی گفت رَبِّی ما را نیکو است که در اینجا مانده و سه سایبان یکی بجهتِ تو و یکی بجهتِ موسی و یکی بجهتِ ایلایاه آراسته کنیم (۶) زانرو که نمی فهمید که چه میگوید از آنجا که هر سان شده بودند (۷) که ناگاه ابری بر آنها سایه انداخته و صدائی از آن ابر گفت اینست پسرِ محبوب من اورا بشنوید (۸) و در ساعت بهر طرف نظر انداخته جز عیسی و بس هیچ کسی را با خود ندیدند * (۹) و هنگامی که از کوه بشیب می آمدند ایشان را تأکید فرمود که از آنچه مشاهده نموده بودند هیچ کسی را مطلق نسازند تا آنکه فرزند انسان از مردهگان برخیزد (۱۰) و آن سخن را گرفته با یکدیگر مباحثه می نمودند که آیا برخاستن از میان مردهگان چه خواهد

بود (۱۱) پس از وی سؤال نمودند که پس چرا نویسنده‌گان میگویند که آمدنِ ایلِیَّاهُ نخست ضروری است (۱۲) آنها را در جواب فرمود بدرستی که ایلِیَّاهُ پیش می‌آید و همه چیزها را درست مینماید و بنوعی که نوشته شده است بجهتِ فرزندِ انسان که زحمت‌های بسیار کشد و او را ناچیز انگارند واقع خواهد شد (۱۳) لیکن من بشما میگویم بدرستی که چنانچه بجهتِ ایلِیَّاهُ نوشته شده بود آمد و آنچه خواستند بر وی جاری ساختند * (۱۴) پس نزد شاگردان خود آمده جماعتِ بسیاری را بدور آنها دید و نویسنده‌گان را که با آنها مباحثه مینمودند (۱۵) و فی‌الغور تمامی * خلق بمجرّد دیدنش متحیر گشته و دوان پیش آمده بر وی ملالم نمودند (۱۶) پس نویسنده‌گان را پرسید که با اینها چه مباحثه مینمائید (۱۷) که یک نفر از آن جماعت جواب داده گفت که ای استاد فرزندِ خود را که روحِ گنگ در اوست نزد تو آورده ام (۱۸) که هر جا او را میگرد بر زمینش می‌اندازد چنانکه کف مینماید و دندانهای خود را بر هم میزند و پیوسته لاف می‌شود شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند لیکن نتوانستند (۱۹) او را جواب داده فرمود ای طبقه بی‌ایمان تا کجا با شما بایست باشم و تا کی متحمل شما گردم نزد منش آرید (۲۰) پس او را نزد وی آوردند و چون او را دید در ساعت روح ویرا گرفته بر زمین افتاد و کف نموده می‌شلطید (۲۱) از پدر وی پرسید که چند وقت است که باین مرض مبتلا است گفت از طفولیت (۲۲) و بارها او را هم در آتش هم در آب افکنده است که هلاکش نماید خلاصه چنانچه کاری نمیتوانی نمود بر ما ترحم فرموده ما را انداز نما (۲۳) عیسی ویرا فرمود که اگر میتوانی ایمان آورد هر چیزی بجهتِ مؤمن ممکن است (۲۴) که در ساعت پدر طفل فریاد نموده گریه کنان گفت ای آقا ایمان دارم سستی * ایمانم را یاری نما (۲۵) و چون عیسی ملاحظه فرمود که گروهی دوان می‌آیند آن روح پلید را نهیب داده باو فرمود که ای روحِ گنگ و گرترا میگویم که از وی بیرون

آی و بعد از این در وی داخل مشو (۲۶) پس فریاد بر آورده و بسیاری مرتعشش نموده از وی بیرون رفت و طفل مانند مرده گشت چنانچه بسیاری گفتند که مرده است (۲۷) لیکن عیسی دست او را گرفته بلندش نمود که بر پا ایستاد * (۲۸) و چون بخانه آمد در خفیه شاگردانش از او پرسیدند چون است که ما او را بیرون نتوانستیم نمود (۲۹) آنها را فرمود که این نوع بهیج وجه بیرون نمی‌شود مگر بدعا و روزه * (۳۰) پس از آنجا روانه شده بر جلیل گذشتند لیکن نجواست که کسی مطلع گردد (۳۱) زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده گفت که فرزند انسان بدست مردم تسلیم میشود و او را خواهند کُشت و بعد از کشته شدن وی در روز سیوم خواهد برخاست (۳۲) و آنها این سخن را نفهمیده و بی‌رسیدن از وی نیز جرأت نمی نمودند *

(۳۳) پس به کپرنائوم در آمده و بخانه رفته از آنها سؤال نمود که در عرض راه در میان خود چه تصور مینمودید (۳۴) ایشان خلوش ماندند از آنجا که در میان راه با یکدیگر گفتگو مینمودند که کدام یلک بزرگتر است (۳۵) پس نشسته و آن دوازده نفر را خوانده بآنها فرمود که اگر کسی خواهش آن دارد که مقدم باشد موخر همه و خاتم همه باشد (۳۶) و طفلی را گرفته در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده بآنها گفت (۳۷) هر کس که یکی از این اطفال صغیرا باسم من قبول نماید مرا قبول نموده است و هر کس که مرا قبول کرد نه مرا قبول کرده است بلکه آن را که مرا فرستاده است *

(۳۸) پس بوحنا و بربا گفت که ای استاد شخصی را دیدیم که دیوها را باسم تو بیرون میکرد و لیکن ما را متابعت نمی نمود و چون پیروی ما نمیکرد منعش نمودیم (۳۹) عیسی فرمود که منعش مکند زیرا که هیچ کس نیست که معجزه را باسم من بظهور رساند و در ساعت مرا سب تواند نمود (۴۰) زانجا که کسی که بر ما فیست از ماست (۴۱) زانرو که هرگاه کسی شمارا کاسه آبی از برای آشامیدن بجهت اسم من بدهد از آنجا که از مسیح هستید بدرستی که بشما میگویم

که اجرِ خود را بهیچ وجه ضائع نخواهد نمود * (۴۲) و هر کس که یکی از این حقیران را که معتقد می‌اند بلغزاند ویرا بهتر است که سنگ آسیایی در گردن او انداخته شود و در دریا افکنده گردد (۴۳) پس هرگاه که دست تو تورا بلغزاند قطعش نما که بجهت تو بهتر است که بی دست داخل حیات شوی از آنکه دو دست داشته وارد شوی در جهنم در آتشی که خاموشی نپذیرد (۴۴) جایی که کرم ایشان نمی‌میرد و آتش خاموش نگردد (۴۵) و هرگاه که پای تو تورا بلغزاند ببرش که بجهت تو بهتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه دو پا داشته افکنده شوی در جهنم در آتشی که خاموشی نپذیرد (۴۶) آنجا که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموش نمی‌گردد (۴۷) و هرگاه که چشم تو تورا بلغزاند بیرونش آر که تورا بهتر است که یک چشم داخل ملکوت خدا گردی از آنکه دو چشم داشته در آتش جهنم افکنده شوی (۴۸) آنجا که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموش نمیشود (۴۹) زانرو که هر کس با آتش نمکین خواهد شد و هر قربانی بنمک نمکین خواهد گردید * (۵۰) بدرستی که نمک نیکوست لیکن هرگاه که نمک فاسد شود بجهت چیزش اصلاح خواهید نمود در خود نمک دارید و با هم صلح نمائید *

(باب دهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) پس از آنجا برخاسته و از آن طرف رود آرند بنواحی * یهودیه آمد که دیگر بار جماعتی بر وی جمع آمدند و او بر حسب عادت باز ایشان تعلیم می‌داد * (۲) که فریسیان پیش آمده از روی امتحان از وی سؤال نمودند که آیا مرد را طلاق دادن زن جائز است (۳) در جواب ایشان گفت که موسی شمارا چه فرموده است (۴) گفتند که موسی بنوشتن طلاق نامه و بیرون نمودن وی حکم داده است (۵) و عیسی در جواب فرمود که بجهت سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشته است (۶) لیکن از آغاز آفرینش خدا انسان نر و ماده آفریده است (۷) و از آن است که انسان پدر و مادر

خود را گذاشته بجهتِ خویش می پیوندند (۸) و ایشان هر دو یک تن خواهند بود چنانچه بعد از آن دو نمی باشند بلکه یک جسم اند (۹) و از این جهت آنچه را که خدا پیوند نموده است هیچ کس جدا نکند * (۱۰) و نیز شاگردان در خانه از این مقدمه استفسار نمودند (۱۱) و آنها را فرمود که هر کس که زن خود را طلاق دهد و دیگری را در سلتِ ازدواج کُشد نسبت بآن زن زنا نموده است (۱۲) و اگر زنی از شوهر خود طلاق گیرد و در نکاح دیگری در آید مرتکب زنا شده است * (۱۳) و در آن هنگام طفلی چندی را نزد وی آوردند که آنها را مسّ نماید و شاگردانش آورنده گان را نهیب نمودند (۱۴) و عیسی ملاحظه فرموده او را ناخوش آمد و آنها را فرمود که کودکان را اجازت دهید که نزد من آیند و ایشان را نهیب نماندند زیرا که ملکوتِ خدا امثال ایشانرا است (۱۵) و بدروستی که بشما میگویم که هر کس که ملکوتِ خدا را چون طفلی نپذیرد هرگز در آن داخل نخواهد گشت (۱۶) پس آنها را در آغوش کشید و دست بر آنها نهاده در حق ایشان دعا فرمود * (۱۷) و هنگامی که براه میرفت شخصی دیده و پیشش بزانو در آمده گفت ای استادِ نیکو چه فعل را نمایم تا وارثِ حیاتِ جاوید گردم (۱۸) عیسی ویرا فرمود که چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه هیچ کس خوب نیست جز یکی یعنی خدا (۱۹) احکام را میدانی که زنا مکن قتل مکن دزدی مکن شهادت زور مگو فریب مده پدر و مادر خود را محترم دار (۲۰) او در جواب گفت ای استاد تمامی این احکام را از ابتدای جوانی خود محافظت نموده ام (۲۱) آنگاه عیسی بر وی ملتفت شد و بروی رحم نموده گفت که تو را یک چیز باقی است برو و هر چه داری بفروش و بفقرا ده که در آسمان گنجی خواهی یافت پس بیآ و صلیب را برداشته متابعت نما (۲۲) لیکن او از این سخن ترس شده و غمگین روان گردید زانو که اموال بسیار داشت * (۲۳) و عیسی باطراف نگر بسته بشاگردان خود گفت که صاحب دولتان چه

دشوار داخل ملکوت خدا می‌گردند (۲۴) و شاگردان از سخن او متحیر گشتند که عیسی باز التذات فرموده؛ بایشان گفت ای فرزندان من چه دشوار است داخل ملکوت خدا گردیدن آنرا که اعتهادشان بر اسباب دنیوی است (۲۵) بتحقیق که شتر را از سوراخ سوزن گذشتن اسهل است از آنکه دولت‌مندی داخل ملکوت خدا گردد (۲۶) که ایشان بغایت متحیر گشته با یکدیگر گفتند پس کیست که ناجی تواند بود (۲۷) عیسی بر آنها نظر افکنده فرمود که نزد انسان محال است لیکن بیش خدا نیست زیرا که جمیع چیزها نزد خدا ممکن است * (۲۸) آنگاه بطرس آغاز نموده و برا گفت اینک ما همرا ترک نموده تو را متابعت نمودیم (۲۹) عیسی در جواب فرمود بدرستی که بشما می‌گویم هیچ کس نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا اموال را بجهت من و بجهت انجیل ترک نموده باشد (۳۰) جز آنکه صد چندان از خانها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و ملکا در این زمان آتایی با عقوبت و در جهان آینده حیات ابدی را یابد (۳۱) و بسا زولی که آخر گردد و آخری که اول * (۳۲) و در اثنای راه که بسوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی پیش روی آنها می‌رفت متحیر گشتند و در حالی که پیروی او می‌نمودند خائف گردیدند پس آن دوازده نفر را بکناره برده بخبر دادن بانها از آنچه بروی وارد شدنی بود شروع نمود (۳۳) که ایفک بسوی اورشلیم می‌رویم و فرزند انسان بر روی کهنه و نویسنده‌گان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتل وی خواهند نمود و بدست قباثلش خواهند سپرد (۳۴) و آنها بر وی استهزا خواهند کرد و او را خواهند زد و آبی دهن بر او خواهند افکند و او را خواهند کشت و در روز سیوم خواهد برخاست * (۳۵) پس بعقوب و بوحنا فرزندان زیدی نزد وی آمده گفتند ای استاد استدعا داریم که آنچه از تو سؤال نمائیم بجهت ما بعمل آری (۳۶) ایشان را فرمود چه

خواهش دارید که بجهت شما بعمل آرم (۳۷) ویرا گفتند بما عطا فرما اینکه در عالم جلال تو یکی بر راست تو و دیگری بر چپ تو بنشینیم (۳۸) که عیسی ایشان را فرمود که نمیدانید که چه خواهش مینمائید آیا که استعداد نوشیدن از آن ساغر که مینوشم و غسل نمودن از آن غسلی که من مغسول میشوم دارید (۳۹) ویرا گفتند بلی استطاعت داریم پس عیسی بایشان گفت که البته از آن ساغری که من مینوشم خواهید نوشید و از آن غسلی که من مغسول میشوم غسل خواهید یافت (۴۰) لیکن نشستن بر راست من و چپ من زان من نیست که بدهم مگر آنان را که بجهت آنها مهیا شده است * (۴۱) و آن ده شاگرد این را شنیده از یعقوب و یوحنا خشم گرفتند (۴۲) پس عیسی آنها را خوانده گفت مطلع میباشید که بزرگان قبائل بر ایشان تحکم مینمایند و مشغول بر آنها سلطنت میرانند (۴۳) لیکن در میان شما چنین نباشد بلکه هر که خواهش دارد که در میان شما بزرگ گردد خادم شما گردد (۴۴) و هر که خواهش دارد که در میان شما مقدم گردد ملازم همه گردد (۴۵) زیرا که فرزند انسان نیز بجهت مخدوم گردیدن نیامده است بلکه بجهت خادم بودن و تا آنکه نفس خود را بجهت فدای بسیاری بذل نماید * (۴۶) پس به یوحنا آمدند و هنگامی که از یوحنا شاگردان خود و گروه بسیاری از مردم بیرون میرفت برطیمی و کور فرزند طیمی بر طرف راه بجهت سؤال نشسته بود (۴۷) و چون شنید که عیسی ناصری است شروع بفریاد نموده گفت که ای عیسی ابن داؤد بر من ترحم فرما (۴۸) و بسیاری از خلق او را تهدید نمودند که خاموش گردد که او بسیار زیاد بر آن فریاد نموده گفت ای فرزند داؤد بر من ترحم فرما (۴۹) که عیسی ایستاده فرمود که بخوانیدش و ایشان آن کور را آواز نموده گفتند خاطر جمع دار و برخیز که تو را طلب مینماید (۵۰) و او بجای خود را نهاده برخاسته نزد عیسی آمد (۵۱) و عیسی بوی توجه فروده گفت چه خواهش داری که بجهت تو بعمل

آرم آن کورگفت ربی همین که بیذئی * خودرا ببالم (۵۲) و عیسی اورا فرمود که برو که اعتقاد تو تورا تجارت داده است او در همان دم بیجا گشته و در راه در پی عیسی روان گردید *

(باب یازدهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) چون به بَیْتِ فَاکِی و بَیْتِ عَنیَاةَ بر کوه زیتون بنزدیکی * اُورشلیم آمدند از شاگردان خود دو نفر را روانه فرمود (۲) و ایشانرا گفت که باین فرقه که مواجعه شماسست رفته و در ساعت که داخل آن میشوید خواهید یافت کوه را بسته که هیچ کس بر آن سوار نشده است پس باز کرده بیاریدش (۳) و هرگاه که کسی شمارا گوید که چرا چنین میکنید بگوئید که خداوند بآن احتیاج دارد که در ساعت اورا به اینجا خواهد فرستاد (۴) و ایشان رفته آن کوه را بر سر دو راه در بیرون در بسته یافتند پس آنرا کُشادند (۵) و بعضی از آنان که در آنجا ایستاده بودند آنها را گفتند که این کوه را باز میفمائید چه کنید (۶) و آنها ایشانرا چنانکه عیسی فرموده بود گفتند که ایشان آنها را رها نمودند (۷) پس آن کوه را نزد عیسی آورده لباس خویش را بر آن نهادند و او بر آن سوار شده (۸) و خلق بسیاری لباس خود را در راه گسترانیده و بعضی شاخی چند از درختان بریده در راه فرش نمودند (۹) و آنان که پیش و عقب میرفتند فریاد نموده میگفتند هُوشَعْنَا مَبَارکُ بَکَ آن کسی که باسم خداوند می آید (۱۰) و مَبَارکُ بَکَ مَلکُوتِ پَدَرِ ما دَاوُدَ که بنام آن خداوند می آید هُوشَعْنَا در عالمِ اعلیٰ * (۱۱) و عیسی در اُورشلیم و هیکل داخل گشته به اطراف جمیع چیزها نظر نموده از آنجا که شام گشته بود با آن دوازده شاگرد به بَیْتِ عَنیَاةَ رفت * (۱۲) و در روز دیگر هنگامی که از بَیْتِ عَنیَاةَ می آمدند گرسنه بود (۱۳) که درختِ انجیرِ سبز را از دور مشاهده نموده آمد که شاید چیزی بر آن یابد و چون نزدیکش رسید جز برگ چیزی نیافت زانرو که موسم انجیر نبود (۱۴) پس عیسی توجه فرموده بآن گفت که بعد از این تا بابد هیچ کس از تو میوه نخورد و شاگردانش

این سخن را شنیدند * (۱۵) پس باورشَلیم آمدند و عیسی در هیکل داخل گردیده شروع به بیرون کردن آنان که در هیکل خرید و فروخت مینمودند نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشانرا واژگون ساخت (۱۶) و هیچ کس را اجازت نمیداد که ظرفی را از میان هیکل بیرون ببرد (۱۷) و آنها را تعلیم داده میفرمود که آیا نوشته نشده است که خانه من به بیت آلدعاء تمامی * قبائل نامیده خواهد شد و شما آنرا مغاره، دزدان ساخته اید (۱۸) و نویسندگان و رؤسای کهنه آنمقدمه را شنیده در جستجو می بودند که او را بچه بهانه هلاک سازند که از وی مخوف بودند از آنجا که تمامی مردم از تبلیغش متحیر میبودند (۱۹) و چون شام گردید از شهر بیرون رفته * (۲۰) و صبح هنگام گذشتن ایشان از آن راه آن درخت انجیر را از بیخ خشک یافتند (۲۱) که بطرس متذکر گردیده و برا گفت که ربي اينك درخت انجيري که نرفتنش نمودي خشک گردیده است (۲۲) عیسی در جواب ایشان فرمود که بخدا ایمان دارید (۲۳) بدرستی که بشما میگویم هر کس که باین کوه بگوید بر خاسته در دریا افکنده شو و در دل خود شک ندارد بلکه اعتقاد داشته باشد که آنچه میگوید واقع میگردد هر چه گوید بجهت وی واقع خواهد شد (۲۴) و نیز شمارا میگویم که هر چه را در آئذای دعا طلب نمائید اعتقاد دارید که آنرا خواهید یافت که بجهت شما واقع خواهد گشت (۲۵) و هنگامی که بدعا نمودن به ایستید اگر از کسی شکایتی دارید عفو نمائید تا آنکه پدر شما که در آسمان است نیز خطاهای شما را بجهت شما بیاموزد (۲۶) و هرگاه که نبخشید پدر شما که در آسمان است نیز گناهان شما را نخواهد بخشید * (۲۷) و باز باورشَلیم آمدند و در حین خرامیدن او در هیکل رؤسای کهنه و نویسندگان و مشائخ نزد وی آمده (۲۸) و برا گفتند که بچه اقتدار این کارها مینمائی کیست که این قدرت را بتو داده است که این کارها مینمائی (۲۹) عیسی در جواب ایشان فرمود من نیز از شما يك سؤال دارم مرا جواب دهید که من نیز شمارا خواهم گفت که بچه اقتدار

این کارها را میکنم (۳۰) آیا غسل تعمید یحیی از آسمان بود یا از خلق مرا جواب دهید (۳۱) و ایشان با خود اندیشیده گفتند اگر گوئیم از آسمان است خواهد گفت چرا ایمان نیاوردید باو (۳۲) و اگر گوئیم از خلق است از مردم خائف هستیم از آنجا که یحیی را همه پیغمبر بر حق میدانستند (۳۳) پس عیسی را در جواب گفتند که نمی دانیم عیسی نیز بایشان جواب داده گفت که من نیز نمی گویم که این کارها را بچه اقتدار مینمایم *

(باب دوازدهم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) پس در مثال با آنها شروع بتکلم نموده فرمود که شخصی تاکستانی را غرس نمود و اطراف آنرا محصور گردنیده و شیره خانه کنده و منظری عمارت نموده بباغبانانش سپرده روانه مملکت دیگر گشت (۲) و در موسم ملازمتی را نزد آن کارکنان فرستاده که چیزی از میوهء تاکستان از آن کارکنان یابد (۳) و ایشان او را گرفته زدند و تہی دست برگردانیدندش (۴) که باز ملازم دیگری را نزد ایشان فرستاده که سنگ بر وی افکنده سرش را شکستند و خفیش نموده برگردانیدندش (۵) و دیگر بار دیگر را روانه نموده که ایشان کُشتندش و بسیاری دیگر را که ایشان بعضی را زدند و بعضی را کُشتند (۶) و فرزندی باقی داشت که محبوب وی بود عاقبت او را نیز نزد ایشان فرستاده گفت یقین که از فرزند من خجیل خواهند گشت (۷) لیک آن باغبانان با خود گفتند که این است وارث بیائید تا او را بکشیم که میراث از ما گردد (۸) پس او را گرفته کُشتند و در خارج تاکستان افکندند (۹) آیا صاحب تاکستان چه خواهد کرد بلی خواهد آمد و باغبانانرا هلاک خواهد نمود و تاکستانرا بدیگران خواهد سپرد (۱۰) آیا این نوشته را مطالعه نموده اید که سنگی را که بذاتش حقیر نمودند بر سر زویه واقع شد (۱۱) از جانب خداوند این مقدمه واقع گردید و در نظر ما عجیب است * (۱۲) و ایشان اراده گرفتن وی کردند از آنجا که چنین دانستند که این مثل را بجهت آنها زد

لیکن از خلق نرسیده اورا گذاشته رفتند * (۱۳) و تَمَنِي چند از فَرِيسِيَّان و هِيرُودِيَّان را نَزِد وَي فرستادند که شاید در تَكْمَش بدم آرند (۱۴) و آنها آمده ويرا گفتند اي استاد مارا يقين است که راست گويي و از هيچ کس نمي انديشي زيرا که در ظاهر خلق نمي نگري بلکه راه خدا را برستي تعليم مينمائي آيا که جزيره دان بَقِيصَر جاز است يا نه (۱۵) بدهيم يا نه و او نيرنگ آنها را يافته گفت از چه رو مرا امتحان مينمائيد ديناري را نَزِد من آرید تا ملاحظه نمايم (۱۶) پس ايشان آوردند و او ايشان را گفت که اين تصوير و خط زان کيست ويرا گفتند از قِيسَر (۱۷) پس عيسی در جواب ايشان گفت که چيزهاي قِيسَر بَر بَقِيسَر دهيد و چيزهاي خدائي را بخدا و ايشان از وي تعجب نمودند * (۱۸) آنگاه مَأدُوقِيَّان که منکر قيامت اند نَزِد وَي آمده سوال نموده گفتند (۱۹) اي استاد موسي بجهت ما نوشته است که اگر شخصي بميرد و زني را باز گذارد و فرزندی از او نماند برادر وي زَنَس را گرفته نسلي بجهت برادر خود جاري سازد (۲۰) و بودند هفت برادر که نَحَسْتين آنها زني گرفته و مُرد و از وي نسلي نماند (۲۱) و دويمي اورا گرفته و مُرد و او نيز هيچ اولاد نگذاشت و هم چنين سيمي (۲۲) و بهمين نهم آن هفت نفر اورا گرفته و هيچ اولاد نگذاشتند و بعد از همه آن ضعيفه نيز فوت گرديد (۲۳) پس آن زن در روز قيامت هنگامي که بر ميخيزند زن کدام يک از آنها خواهد بود زانجا که آن هفت نفر اورا بسزي گرفته بودند (۲۴) عيسی ايشان را در جواب فرمود که آيا گمراه نيسيد زانرو که نه نوشتهها و نه قدرت خدا را درک مينمائيد (۲۵) چه هنگام برخاستن مردهگان نه نکاح ميکنند و نه نکاح کرده ميشوند بلکه چون ملائکه در آسمان هستند (۲۶) و آيا بخصوص مردهگان و برخاستن ايشان در صعيقه موسي مطالعه نکرده ايد که چگونه خدا در بوته با وي تَكَم فرمود که مَنم خدای اِبْرَاهِيم و خدای اِسْحَق و خدای يعقوب (۲۷) و بتحقيق که او خدای مردهگان نيست بلکه

خدای زنده‌گان است پس شما بسیار خبط نموده اید * (۲۸) و یکی از نویسندگان که مباحثه ایشانرا شنید و یافت که آنها را جواب صحیح داد پس آمده از وی سؤال نمود که سر همه احکام کدام است (۲۹) عیسی در جواب وی فرمود سر همه احکام این است ای اسرائیلی بشنو خداوندی که خدای ماست یک خداوند است (۳۰) پس آن خداوند را که خدای تست بهمگی دل خود و همگی جان خود و همگی خیال خود و همگی توانائی خود دوست دار حکم نخستین اینست (۳۱) و حکم دوم که مثل آنست اینست که آشنای خود را چون خود دوست دار و بزرگتر از اینها فرمانی دیگر نیست (۳۲) پس آن نویسنده ویرا گفت خوب است ای استاد سخن حقی گفتم زیرا که یک خداست و جز او دیگری نیست (۳۳) و اینکه او را بهمگی دل و همگی فهم و همگی جان و همگی توانائی دوست داشتن و آشنای خود را چون خود دوست داشتن از همگی قربانیهای تمام سوخته و هدیه افضل است (۳۴) و عیسی در او نگریست که عاقلانه جواب داده ویرا گفت که از ملکوت خدا دور نیستی و بعد از آن هیچ کس جرأت پرسیدن از وی نمود * (۳۵) و عیسی در هیکل در اثنای تعلیم نمودن توجه نموده فرمود که چگونه نویسندگان میگویند که مسیح فرزند داؤد است (۳۶) با وجود آنکه خود داؤد بوساطت روح القدس گفته است بدرستی که خداوند بخداوند من گفته است که بنشین بر دست راست من تا دشمنان تو را در محل اقدامت گذارم (۳۷) و چون داؤد خود او را خداوند خوانده است چه سان او فرزند وی باشد * و عوام الناس سخنش را بخوشنودی می شنیدند (۳۸) و در وعظ خود گفت آنها را از نویسندگان احتیاط کنید که ایشان راه رفتن را در لباس بلند و سلام را در بازارها دوست میدارند (۳۹) و در مجمع صدر امکنه را در ضیافتها جایهای اعلی را (۴۰) اینان که ختّهای بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریا طول میدهند عقوبت

عظیمی خواهند یافت * (۴۱) و عیسی در مقابل بیت‌آمال نشسته خلق را ملاحظه مینمود که بجهت وضع درم را در خزینه می‌انداختند و گروهی از توانگران بسیار می‌انداختند (۴۲) که بیوه زن مسکینی آمده دو فلس را که مبلغ یک شاهی باشد انداخت (۴۳) پس شاگردان خود را نزد خود خوانده گفت بدرستی که بشما میگویم که این بیوه زن مسکین زیاده‌تر از همه‌گی * آنها که در خزینه انداختند انداخت (۴۴) زانرو که تمامی آنها از زیادتیه خود افکندند و این ضعیفه از فقر خود جمیع آنچه داشت یعنی تمام معیشت خود را افکند *

(باب سیزدهم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) در حین بیرون رفتن وی از هیکل یکی از شاگردانش او را گفت ای استاد ملاحظه فرما که چه نوع سنگها و چه نوع عمارتهاست (۲) عیسی ویرا جواب داده گفت این عمارت رفیع را که می‌بینی بدرستی که هیچ سنگی بر سنگی گذاشته نمی‌شود مگر آنکه افتاده خواهد شد * (۳) چون بر کوه زیتون مقابل هیکل بنشست پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس در خفا از وی سوال نمودند (۴) که ما را مطلع ساز که گوی این چیزها واقع خواهد گشت و چیست علامت هنگامی که جمیع این چیزها خواهد بسر آمد (۵) پس عیسی در جواب آنها شروع نموده فرمود که با حذر بشنید که کسی شمارا گمراه ننماید (۶) زیرا که بسیاری باسم من آمده خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود (۷) و چون رزمها و اخبار جنگها را بشنوید مضطرب مشوید زیرا که وقوع آن چیزها ضروری است اما انجام کار هنوز نرسیده است (۸) که قبیله بر قبیله و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و در بعضی از امکنه زلزله‌ها واقع خواهد گشت و قحط و اضطراب پدید خواهد آمد * و این چیزها اول دردها است (۹) لیکن شما از برای خود احتیاط نمائید زانرو که شمارا در شوراها و محفلها خواهند کشید و زده

خواهید شد و در نزد بزرگان و سلاطین بجهتِ خاطرِ من حاضر خواهید گشت تا بر آنها شهادتی باشد (۱۰) و نخست اعلام به انجیل در تمام قبائل ضروری است (۱۱) و چون شمارا پیش انداخته تسلیم نمایند میندیشید که چه خواهید گفت و متفکر مپاشید بلکه آنچه در آن ساعت بشما داده میشود همانرا بگوئید؛ انجا که شما نیستید که سخن میگوئید بلکه روح القدس است (۱۲) آنگاه برادر برادررا بهکمت خواهد داد و پدر پسررا و فرزندان بر ولدین خود خواهند برخاست و ایشانرا بقتل خواهند رسانید (۱۳) و بجهتِ اسمِ من تمامی خلق شمارا دشمن خواهند داشت لیکن آن که تا انجام کار صبر نماید نجات خواهد یافت * (۱۴) و هرگاه که کراهتِ قرین ویرانی را که دانیدال رسول گفته است در جایی که نمی بایست ایستاد بنگرید (هرآئینه هر کس که میخواند بداند) آنگاه آنان که در یهودیه اند بکوهستان فرار نمایند (۱۵) و آن که بر بام خانه است پائین نیاید بخته خود و بجهتِ بر داشتن چیزی از خانه خود داخلش نگردد (۱۶) و آن که در زراعت است بجهتِ برداشتن لباس خود باز نگردد (۱۷) لیکن وای بر احوال آبدستان و شیردهندگان در آن ایام (۱۸) و دعا کنید که فرار شما در زمستان واقع نگردد (۱۹) زیرا که چنان زحمتی در آن ایام واقع خواهد گشت که از آغاز آفرینش که خدا خلق نموده است تا این زمان نبوده است و نخواهد بود (۲۰) و اگر خداوند آن روزها را کوتاه ننمودی هیچ بشری نجات نمی یابد لیکن بجهتِ خاطرِ برگزیدهگانی که خود برگزیده است آن ایام را کوتاه ساخت (۲۱) پس در آن وقت اگر کسی شمارا گوید که ایفلک مسیح در اینجا است یا در آنجا است باور مکنید (۲۲) زانرو که مسیحان کاذب و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و چیزهایی عجیب و غریب را نشان خواهند داد که اگر ممکن میبود برگزیدهگانرا هم همراه می نمودند (۲۳) لیکن شما احتیاط نمائید که الحال همه چیزها را قبل از وقوع بشما گفته ام * (۲۴) و در آن روزها بعد از آن رحمت خورشید

تاریک خواهد شد و ماه بوی خود را باز خواهد گرفت (۲۵) و ستاره‌های آسمان خواهند افتاد و قوت‌های فلکی مضطرب خواهد گردید (۲۶) آنگاه فرزند انسان را در ابر بقوت عظیم و جلال خواهند دید که می‌آید (۲۷) پس ملائکه خود را خواهد فرستاد که برگزیده‌گان خویش را از باد‌های اربعه از اقصای زمین تا به اقصای آسمان خواهند فراهم آورد * (۲۸) الحال مثلی از درخت انجیر بی‌آموزید که هنگامی که شاخه‌ی نازک آن نمو مینماید و برگ می‌رویاند فصل تابستان را نزدیک میدانید (۲۹) شما هم باین نهج چون این چیزها را واقع بینید بدانید که نزدیک است بلکه برتر است (۳۰) بدرستی که شما می‌گویم که تا تمامی این چیزها واقع نگردد این طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۱) آسمان و زمین زائل خواهد گشت و سحری من زائل نخواهد گردید * (۳۲) و بر حقیقت آن روز و آن ساعت سواي پدر نه ملائکه آسمان و نه فرزند هیچ کس مطلع نیست * (۳۳) احتیاط نمائید که با حذر باشید و دعا نمائید زیرا که از هنگام رسیدن آن زمان مطلع نیستید (۳۴) چنانچه شخصی بسفر بعیدی رفته و خانه خود را گذاشته و ملازمان خود را قدرت داده و هر کس را بشعلی خاص مقرر فرموده و دربان را به بیدار بودن امر فرمود (۳۵) پس بیدار باشید از آنجا که نمیدانید که بزرگ خانه چه وقت خواهد آمد در شام یا نصف شب یا وقت بانگ خروس یا صبح (۳۶) مبادا که نگاه آمده شمارا در خواب یابد (۳۷) و آنچه من بشما می‌گویم همه می‌گویم بیدار باشید *

(باب چهاردهم مشتمل بر هفتاد و دو آیه)

(۱) و بعد از دو روز عید فصیح و فطیر رسیده بزرگان کهنه و نویسنده‌گان در جستجو می‌بودند که چگونه‌اش بمکر دستگیری کرده بقتل رسانند (۲) لیکن میگفتند نه در عید مبادا که در میان خلق شورش پدید آید * (۳) و در حینی که در بیت عنیاه در خانه شمعون ابرص بجهت تداول نشسته می‌بود ضعیفه با حقه پر از عطری سنبلی خالص گران بها آمده و آن حقه را شکسته بر

سَرَّوَيَّ بَرِيحَتَا (۴) و بعضی بودند که در خود غضب آلود گشته گفتند چرا این عطر چندین تلف گردید (۵) چه ممکن بود که بزبان از سیصد دینار فروخته شده بفقرا داده میشد و از آن ضعیفه اعراض نمودند (۶) که عیسی فرمود او را بگذارید بچه جهت او را مکدر مینماید که با من کاری نیکو نموده است (۷) که فقرا همیشه با خود دارند و هر گاه که خواهید ایشان را احسان می‌توانید نمود لیکن مرا همیشه با خود ندارید (۸) و او آنچه قدرت داشت بعمل آورد زیرا که سبقت جسته بدنم را بجهت دهن معطر نموده است (۹) و بدرستی که بشما میگویم در تمام عالم هر جا که باین مژده ندا خواهد شد آنچه این ضعیفه بعمل آورد بجهت یادگاری و ی گفته خواهد شد * (۱۰) پس پِهَوْدَاهِ اسْکَرِيوْطِي که یکی از آن دوازده نفر بود نزد بزرگان گهنة رفت تا آنکه او را بایشان سپارد (۱۱) و آنها این مقدمه را شنیده خوشنود گردیده وعده دادن درم نمودند و او در جستجو بود که چگونه او را در وقت مناسبی تسلیم نماید * (۱۲) و در روز اول عید فطیر هنگامی که فصرا ذبح مینمودند شاگردان او گفتندش کجا اراده داری تا برویم و آماده نمائیم فصرا که تناول نمائی (۱۳) پس دو شخص از شاگردان خود را فرستاده بآنها فرمود که باین شهر بروید و مردی که سبوی آبی را برداشته است بشما دو چار خواهد شد از تقب و ی بروید (۱۴) و در هر خانه که او داخل شود بصاحب خانه بگوئید استاد میگوید که اوطاق کجاست تا فصرا با شاگردان خود در آنجا صرف نمائیم (۱۵) و او ایوان وسیع مفروشی و آماده شده را بشما نشان خواهد داد در آنجا بجهت ما مهیا سازید (۱۶) و شاگردان او بیرون رفته در شهر آمده چنانچه بآنها گفته بود یافته فصرا آماده نمودند * (۱۷) و چون شام گشت با آن دوازده نفر آمد (۱۸) و هنگامی که ایشان نشسته به تناول طعام مشغول گشتند عیسی فرمود بدرستی که بشما میگویم یکی از شما که با من اکل مینماید مرا تسلیم خواهد نمود (۱۹) پس آنها غمناک شده و یکت یکت از

وَيَسْأَلُ نُمُودًا أَنْ تَبْرَأَ مِنْهُمَا كَمَا أَنَّكَ تَبْرَأُ مِنْهُمَا هَسْتُمْ
 (۲۰) در جواب آنها فرمود یکی از این دوازده است که دست خود را با من
 در قاب فرو مینماید (۲۱) بدرستی که فرزند انسان با کسی که بجهت وی نوشته
 شده است میبرد لیکن وای بر آن کس که فرزند انسان بوساطت وی تسلیم
 شود بجهت آن شخص بهتر میبود اگر هرگز موجود نمیگردید * (۲۲) و در حالتی
 که تناول مینمودند عیسی نانی را گرفته و برکت داده پاره پاره نمود و بایشان
 داده گفت بگیرید و بخورید که این جسم من است (۲۳) پس جامی را گرفته
 و شکر بجا آورده بآنها داد و همه از آن آشامیدند (۲۴) و ایشان را فرمود که
 این خون من است یعنی خون پیمان تازه که بجهت بسیاری ریخته میشود
 (۲۵) و بدرستی که بشما میگویم که من بعد از دختر رز نخواهم نوشید تا
 آن روز که در ملکوت خدا تازه اش را بنوشم * (۲۶) و پس از سرود تسبیحات
 بسوی کوه زیتون بیرون رفتند (۲۷) آنگاه عیسی ایشان را گفت که شما همه
 در این شب نسبت بمن لغزش خواهید یافت از آنجا که نوشته شده
 است که شبان را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند گردید (۲۸) لیکن
 بعد از برخاستن من پیش از شما بناحیه جلیل خواهم رفت (۲۹) پطرس
 بوی گفت که اگر همه لغزش یابند من نخواهم یافت (۳۰) عیسی ویرا فرمود
 بدرستی که بتو میگویم که در این روز بلکه در این شب قبل از آنکه خروس
 دو بار بانگ زند تو سه بار مرا انکار خواهی نمود (۳۱) او بیشتر مبالغه نموده
 گفت اگرچه مرگ من هم با تو ضرور شود هرگزت انکار نخواهم کرد و تعالی
 آنها نیز چنین گفتند * (۳۲) پس نمکایی که به گئسیمان مسمی بود آمدند
 و شاگردان خود را فرمود که در اینجا بنشینید تا دعا کنم (۳۳) و پطرس
 و یعقوب و یوحنا با خود برداشته شروع بمتغیر گشتن و بیپوش شدن نمود
 (۳۴) پس بایشان فرمود که نفسی من تا بمرگ سخن است در اینجا
 درنگ نموده بیدار باشید (۳۵) پس اندکی پیش رفتند بر زمین افتاده

نمود که اگر ممکن باشد آن ساعت از وی در گذرد (۳۶) و گفت ابا پدر
 تمامی چیزها نزد تو ممکن است این ساغر را از من بگردان لیکن نه چنانچه
 من خواهم بلکه چنانچه تو میخواهی (۳۷) پس آمده ایشانرا در خواب یافت
 پطرس را فرمود ای شمعون میخواهی آیا که بالقوه پاسباتی یک ساعت نداشتی
 (۳۸) بیدار باشید و دعا نمائید تا در تجربه گرفتار نشوید بدرستی که روح
 مهیاست لیکن جسم ضعیف است (۳۹) و بازرفته دعا نمود و بهمان کلمات
 تکلم نمود (۴۰) و برگشته ایشانرا باز خوابیده یافت (زئرو که چشمان ایشان
 خواب آلوده بود) و نمیدانستند که او را چه جواب دهند (۴۱) پس مرتبه
 سیوم آمد و ایشانرا گفت اکنون باقی وقت را بخوابید و آرام نمائید بس
 است که آن ساعت رسیده است که فرزند انسان در دستهای گناهکاران
 تسلیم گردد (۴۲) بر خیزید تا برویم اینک آن کس که مرا تسلیم مینماید
 نزدیک است * (۴۳) که در ساعت در اثنای تکلم وی بهبود آه که یکی از آن
 دوازده نفر بود آمد و جماعت بسیاری با شمشیرها و چوبدستیها از جانب
 روسای کهنه و نویسندهگان و مشائخ با وی بودند (۴۴) و آن که او را تسلیم
 نمود نشانه بایشان داده بود که هر کس را که بدو همسان است بگیردش
 و سلامت ببرد (۴۵) و معجز رسیدن نزد وی رفته گفت ربی ربی و او را
 بوسید (۴۶) پس آنها دستهای خود را بر وی انداخته گرفتندش * (۴۷) پس
 از آنان که نزدیک ایستاده بودند یک نفر شمشیر کشیده زد بملام بزرگ
 کهنه و گوش او را قطع نمود (۴۸) پس عیسی بآنها توجه فرموده گفت که
 بجهت گرفتن من چون بجهت دزد با شمشیرها و چوبدستیها بیرون آمدید
 (۴۹) و حال آنکه هر روز در هیكل وعظ کنان با شما میبودم و مرا نگرفتید
 لیکن بایست که نوشتهها کامل گردد (۵۰) و همهگی او را گذاشته فرار نمودند
 (۵۱) مگر یک جوانی که پاره کتانی بر بدن برهنه افکنده بعقب وی روان
 گردید و جوانان او را گرفتند (۵۲) که آن پارچه کتانرا هم انداخته برهنه از

ایشان فرار نمود * (۵۰) پس عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و همه گمی بزرگان کهنه و مشایخ و نویسندگان نزد وی جمع بودند (۵۱) و بطرس از دور تا در خانه رئیس کهنه از بی او روان گشته و با سرهنگان نشسته باآتش گرم میشد (۵۲) و بزرگان کهنه و جمیع اهل شوری در جستجوی شهادتی بر عیسی میبودند تا آنکه او را هلاک نمایند لیکن نمی یافتند (۵۳) هر چند بسیاری شهادت دروغ در باره وی دادند لیکن شهادت آنها متفق نبود (۵۴) پس چند نفر برخاسته شهادت دروغی در باره وی داده گفتند (۵۵) که ما از وی شنیدیم که میگفت من این هیكل را که به دست ساخته شده است خراب خواهم نمود و در سه روز دیگر برآ که بی دست مهیا شده است عمارت خواهم نمود (۵۶) و با وجود این شهادت ایشان متفق نبودند (۶۰) پس رئیس کهنه در میان ایستاده از عیسی پرسیده گفت که هیچ جواب نمیدهی که این خلق بر تو چه سان گواهی میدهند (۶۱) و او خاموش مانده هیچ جواب نمیداد که باز رئیس کهنه از وی سؤال نموده گفت آیا تویی مسیح فرزند آن که متبرک است (۶۲) عیسی گفت آری منم و فرزند انسان را بر یهین اقتدار نشسته و با ابرهای آسمان خواهید دید که می آید (۶۳) آنکه رئیس کهنه لباس خود را چات زده گفت دیگر ما را چه احتیاج بگواه است (۶۴) کفر را شنیدید الحال چه خیال دارید که تمامی آنها فتوای استحقاق قتل ویرا دادند * (۶۵) و بعضی شروع نموده آب دهن بر وی افکندند و رویش را پوشانیدند و او را مشت زده گفتندی اخبار نما و سرهنگانش سیلی میزدند * (۶۶) و هنگامی که بطرس در ایوان پائین میبود یکی از کدیزران رئیس کهنه آمده (۶۷) چون بطرس را دید که خود را گرم مینمود در او نگرسته گفت تو نیز با عیسی ناصری بودی (۶۸) لیکن او انکار نموده گفت من نمیدانم و نمی یابم که چه میگوئی و بسوی کرباس بیرون رفت که خروس بانگ زد (۶۹) و کدیز باز او را دیده بآذان که در آنجا ایستاده بودند آغاز سخن نموده

که این شخص از آنهاست (۷۰) او باز انکار نمود و پس از اندکی کسانی که
 ایستاده بودند باز پطرس^ع را گفتند به تحقیق که تو! آنها میباشی زانجا که
 جلیلی هستی و لهجه تو قرینه است * (۷۱) و او شروع بلعن و سوگند نموده
 که من این مرد را که در باره او سخن میگوئید نمی شناسم (۷۲) که دیگر بار
 خروس بانگ زد و پطرس آن سخن را که عیسی بوی فرموده بود که قبل از
 آنکه خروس دو بار بانگ زند سه بار انکارم خواهی نمود یاد آورد و زرزار
 بگریست *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) بمجرد صبح شدن رؤسای کهنه با مشائخ و نویسندهگان و همه اهل شوری
 مشورت کردند و عیسی را بسته برده به پیلاتس تسلیم نمودند (۲) پس
 پیلاتس از وی سؤال نمود که آیا پادشاه یهود تویی و برآ جواب داده گفت
 که تو خود میگوئی (-) و رؤسای کهنه ادعای بسیاری بر او نمودند هیچ
 جواب نداد (۴) که باز پیلاتس و برآ سؤال نموده گفت هیچ جواب نمیدهی
 بگر که بچه مقدار چیزها بر تو گواهی میدهند (۵) که با وجود این عیسی
 هیچ پاسخ نداد چنانچه پیلاتس تعجب نمود * (۶) و قاعده وی این بود که
 در هر تیدی یک زندانی را که ایشان خواهش کنند بجهت آنها آزاد مینمود
 (۷) و بود براباس نامی که با هم مقتنان خود که در فتنه قتل نموده بودند
 بسته شده بود (۸) که آن گروه فریاد بر آورده آغاز خواستن آنچه همیشه با
 ایشان سلوک مینمود نمودند (۹) پیلاتس آنها را جواب داده گفت آیا
 میخواهید که پادشاه یهود را بجهت شما مرخص نمایم (۱۰) زانجا که یافته بود
 که رؤسای کهنه از حسد او را تسلیم نمودند (۱۱) لیکن رؤسای کهنه مردم را
 اغوا مینمودند که بلکه براباس را بجهت ایشان مستخلص نمایند (۱۲) که پیلاتس
 باز بابشان در جواب گفت که پس چه اراده دارید تا با اینکه پادشاه یهودش
 میخواهید بعمل آرم (۱۳) باز فریاد نمودند که او را مصلوب ساز (۱۴) آنگاه

پیدائٹس بایشن گنت که چه بد کرده است اما آنها زیاد از پیش فریاد
 نمودند که اورا صلیب نما (۱۴) پیدائٹس چون خواست که آن قومرا خوشنود
 نماید برآئس را آزاد نموده و عیسی را تازیانه زده بجهت صلیب کردنش تسلیم
 نمود * (۱۶) و سپاهیانش در پربتربون یعنی دیوان خانه برده و جمیع سپاهرا
 فراهم آوردند (۱۷) پس اورا جامه سرخی پوشانیدند و تاج خاری بافته بر
 سرش گذاشتند (۱۸) و بجهت او شروع بسلام نموده گفتندی السلام ای پادشاه
 یهود (۱۹) پس نیگی بر سرش زدند و آب دهن بر او انداخته و بزانو در آمده
 اورا سجود مینمودند (۲۰) و چون اورا استهزا نمودند جامه سرخرا از وی کذده
 لباس خودشرا پوشانیدند و اورا بیرون کشیدند تا آنکه صلیبش نمایند *
 (۲۱) و شمعون تورثنی که پدر اسکندر و رؤس است در اثنای مراجعت از
 کشتزار از آنجا عبور نمودی که ایشان اورا بجهت بر داشتن صلیب وی
 مجبور نمودند (۲۲) پس اورا بمکان گنگنا که ترجمه اش محل کاسه سراسر است
 آوردند (۲۳) و باده مزوج بمر بجهت آشامیدن بری دادند لیکن او قبول نه
 نمود (۲۴) و اورا صلیب کرده لباسشرا بنا بر افکندن قرعه که بهر کس چه
 رسد تقسیم نمودندی (۲۵) و چون اورا صلیب نمودند ساعت سیوم بود (۲۶) و
 نوشته ادعی وی در آنجا نوشته شده بود که پادشاه یهود این است
 (۲۷) و دو دزدرا با او یکی بر یمین و دیگری بر یسار وی صلیب نمودند
 (۲۸) آنگاه کامل گردید نوشته که میگوید در زمره گناهکاران شمرده گشت
 (۲۹) و راه گذران سر جنبان بوی فحش داده میگفتند ای ویران کننده هیکل
 و عمارت کننده آن در سه روز (۳۰) خودرا نجات ده و از صلیب فرود آی
 (۳۱) و بهمین وضع رؤسای گهنه نیز نزد خود بر سبیل استهزا با نویسندگان
 می گفتند دیگرانرا نجات داد و خودرا نجات نمی تواند داد (۳۲) بگذار که
 الحال مسیح پادشاه اسرائیل از صلیب فرود آید تا به بینیم و اعتقاد نمائیم
 و آنان که با وی مصلوب شده بودند فحشش میدادند * (۳۳) و چون ساعت

ششم رسید تا ساعت نهم ظلمتی تمام آن مُلک را فرو گرفت (۳۴) و در ساعت نهم عیسی با آواز بلند فریاد بر آورده گفت ایلوی ایلوی لَمَّا شَبَقْنَا نِيَّی یعنی الهی الهی از بهر چه مرا بگذاشتی (۳۵) پس بعضی از آنان که نزدیک ایستاده بودند این سخن را شنیده گفتند اینک ایلویا را می طلبد (۳۶) و یکی از آن میان دوان گشته اسفنجی را از سرکه پُر نموده بر نئی گذاشته بجهت آشامیدن وی باز داشت . گفت بگذارید که مشاهده نمائیم آیا ایلویا بجهت فرود آوردن وی می آید * (۳۷) و عیسی آواز بلندی بر آورده روح را تسلیم نمود (۳۸) و پرده هیکل از بالا تا پایین بدو پاره گردید (۳۹) و چون یوزباشی که مقابل وی نزدیک ایستاده بود او را دید که چنان فریاد بر آورده روح را تسلیم نمود گفت بدرستی که این مرد فرزند خدا بود (۴۰) و زنی چند نیز بودند که از دور نگاه میکردند که مریم مَکْدَلِیَّة و مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا و سلومی در میان آنها بودند (۴۱) که چون در حلیل بود پیروی و خدمت می نمودند و دیگر زنان بسیار که با وی باورشلیم آمده بودند * (۴۲) چون شام گردید از آنجا که روز تهیه بود یعنی آن وقت که پیش از سبت است (۴۳) یوسف ارمثی که یکی از اهل شوری و متشخص بود که خود نیز منتظر ملکوت خدا بود عازم شده گستاخانه نزد پیلاتس رفته بدن عیسی را خواهش نمود (۴۴) و پیلاتس از اینکه باین زودی فوت شده باشد تعجب نموده یوزباشی را طلبید و از وی پرسید که مگر دیری است که وفات نموده است (۴۵) چون از یوزباشی آن مقدمه را شنیده تن را به یوسف ارزانی داشت (۴۶) و او پارچه نازکی را خریده و او را فرود آورده در آن پارچه پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده شده بود گذاشت و سنگی را بر سر قبر غلطانید (۴۷) و مریم مَکْدَلِیَّة و مریم مادر یوشا ملاحظه می نمودند که در کجا گذاشته شد *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) چون روز سبت گذشت مریم مَکْدَلِیَّه و مریمِ مادرِ یعقوب و سلومی بوی خوش خریده تا آنکه آمده اورا مدهون نمایند (۲) و روز یکشنبه صبح بسیار زودی هنگام بر آمدن آفتاب نزد قبر آمدند (۳) و با یکدیگر میگفتند که چه کس سنگ را از سر قبر بجهت ما خواهد گردانید (۴) زانرو که بسیار بزرگ بود پس نگریسته سنگ را غلطیده دیدند (۵) و بدرون قبر داخل گشته جوانی را بر طرف راست نشسته و لباس سفید پوشیده دیدند و خائف گردیدند (۶) که بایشان گفت مترسید عیسی ناصری را که مصلوب شده بود تفحص مینمائید او برخاست و در اینجا نیست اینک مکانی که در آنجا گذاشته بودندش (۷) لیکن شما بروید و بشاگردان او و پطرس بگوئید که او قبل از شما به جلیلی می رود و چنانچه بشما گفته بود اورا در آنجا خواهید دید (۸) و آنها بنزدی بیرون رفته از نزد قبر فرار نمودند از آنکه اضطراب و تحیر بر آنها استیلا یافته بود و بهیچ کس هیچ نگفتند زانرو که ترسیده بودند *

(۹) و در صبح گاه اول هفته برخاسته نخست به مریم مَکْدَلِیَّه که هفت جتی از وی بیرون نموده بود ظاهر گشت (۱۰) و او رفته مصاحبانش را که نوحه و زاری مینمودند خبر نمود (۱۱) چون شنیدند که زنده است و این ضعیفه اورا دیده است قبول نمودند * (۱۲) و بعد از آن در صورت دیگر بدو نفر از آنها در حالتی که بسوی دهانت میرفتند جلوه گر شد (۱۳) و ایشان رفته بقیه آنها خبر دادند و آنها را هم تصدیق نه نمودند * (۱۴) و بعد از آن بآن یازده نفر در حالتی که نشسته بودند ظاهر گردید و آنها را به سبب عدم اعتقاد و تساوت قلب ملامت نمود زانرو که اشخاصی را که اورا برخاسته دیده بودند قبول نمودند * (۱۵) پس بایشان فرمود که بهمه گوی جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده ندا نمائید (۱۶) که هر آنکو ایمان می آرد و غسل تعمید می نماید ناجی خواهد شد لیکن آن که ایمان نمی آرد بر او حکم

خواهد شد (۱۷) و اشخاصی که باین چیزها اعتقاد آرند با آیتی چند مقرون خواهند گشت که با سم من دیوها را بیرون خواهند نمود و بزبانهای تازه تکلم خواهند نمود (۱۸) و مارها را خواهند گرفت و اگر چیز کُشنده را بیآشاهند هرگز مقادّی نخواهند گشت و بر بیماران دست خواهند نهاد و ایشان تن درست خواهند گردید * (۱۹) و بعد از تکلم خداوند با ایشان به آسمان صعود نموده بر دست راست خدا بنشست * (۲۰) و ایشان بیرون رفته در هر مکان اعلام نموده و خداوند با ایشان عمل مینمود و با آیات پیوسته آن کلام را ثابت میگردانید * آمین *

تاما شد کتابِ انجیلِ مرقس

کتابِ انجیلِ لوقا

مشمول

بر بیست و چهار باب

(بابِ اوّل مشتمل بر هشتاد آیه)

(۱) از آنجا که جمعی شروع نموده که آن وقایعی را که در میانه ما بیقین پیوسته است تبیین نمایند (۲) به نهجی که آنان که زآغاز بچشم خود میدیدند و خدایان کلام بوده بما رسانیده اند (۳) من نیز مصلحت چنان دیدم که آن وقایع را تماماً من البدایت کمال تبعیت نموده بر حسب اتّصالشان تحریر نمایم برای تو ای تیروفلس کرامی (۴) تا حقیقت سخنانی که تو آنها را تعلیم یافته در بابی * (۵) در اوان هیرودیس سلطان یهودیه زکریا

نام کاهنی بود که از دسته آبپاه بود و زنی داشت از دختران هارون که او را نام ایلیصابات بود (۶) و ایشان هر دو در نزد خدا ثواب کار می‌بودند و در تمامی فرائض و سنن خداوند بی‌دغدغه رفتار می‌نمودند (۷) و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایلیصابات یائسه بود و هر دو بر عمر سبقت جسته بودند * (۸) چنین بوقوع پیوست که در اوانی که نوبت دسته خود در نزد خداوندگار بادای لوازم کهنات می‌پرداخت (۹) بر حسب آئین کهنات نوبت او شد که در هیکل خداوند در آمده بخور نماید (۱۰) و تمامی گروه خلق در هنگام سوزانیدن بخور در بیرون نماز می‌کردند (۱۱) که یکی از فرشته‌گان خداوندگار بر او هیدایا گشته چنانکه بر طرف راست مجمر ایستاده بود (۱۲) زکریاه از ملاحظه او مضطرب گردیده خوف بر وی استیلا یافت (۱۳) آن ملک ویرا گفت مترس ای زکریاه زیرا که دعای تو مستجاب شده زوجه‌ات ایلیصابات پسری برای تو خواهد آورد و تو او را یحیی خواهی نامید (۱۴) و ترا خواهد بود خوش‌وقتی و خرمی و از تولد آن بسیاری شادمان خواهند گردید (۱۵) زیرا که او در نزد خداوندگار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و هم از شکم مادر خون بروح القدس مملو خواهد گردید (۱۶) و او بسیاری از بنی اسرائیل را بسوی خداوند خدای آنها بر خواهد گردانید (۱۷) و او در پیش روی وی بروح و قوت ایلیاه خواهد رفت تا که مائل گرداند قلوب پدران را بجانب فرزندان و نافرمانان را بفهم عاقلان تا که قوم کاملی را برای خداوند مهیا نماید (۱۸) زکریاه ملک را گفت که چه سان من این را بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زن من کهن سال است (۱۹) ملک ویرا جواب داده گفت که منم گبرئیل که نزد خدا حاضر میباشم و برای همین فرستاده شده‌ام که با تو سخن گفته‌ام این مژده را بتو سپارم (۲۰) و اینکه تو خاموش خواهی بود بلکه یارای تکلم نخواهی داشت تا روزی که اینها واقع شود زیرا که تو سخن‌های مرا باور نکردی و حال آنکه آنها در وقت خود بوقوع

خواهد پیوست (۲۱) و مردم منتظر زکریا بودند و از بسیاری توقّفش در هیکل متعجب میبوند (۲۲) و او بیرون آمده یارای تکلم با آنها نداشت پس در یافتند که در درون هیکل او امر غریبی را مشاهده نموده است که بآنها اشارت میکند و گنگ مانده است * (۲۳) و چون ایام خدمتش منقضی گشته بخانه خویش رفت (۲۴) و بعد از آن ایام زوجه اش اِلِیْصَابَاتِ آبستن شده خود را پنج ماه پنهان داشته و گفت (۲۵) که در این اوان که خداوندگار خود منظور میداشت به این نهج با من عمل نموده تا ننگی که مرا در میان انسان میباشد بر دارد * (۲۶) و در ماه ششم فرشته کبریئیل از خدا بسوی شهری از جلیل که ناصره نام داشت (۲۷) بزن دختری دوشیزه مریم نام که منسوب بود به یوسف نام مردی از دوستان داود فرستاده شد * (۲۸) و ملکت بزدی وی آمده گفت که السلام ای شرف یافته خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارکی (۲۹) و او چون این را دید از سخی او مضطرب شده و در شبهه افتاد که این چه نوع سلام است (۳۰) و ملکت ویرا گفت که مترس ای مریم زیرا که تو یافته نعمت خدا دادرا (۳۱) و اینک تو آبستن خواهی شد و خواهی زائید پسری و او را عیسی خواهی نامید (۳۲) و او شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خدای تعالی خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داود را به وی خواهد داد (۳۳) و بر دوستان یعقوبی تا ابد سلطنت رانده سلطنتش را نهایت نخواهد بود (۳۴) مریم ملکت را گفت که چگونه این تواند شد و حال آنکه من مردی را نیافته ام (۳۵) و ملکت ویرا جواب داده گفت که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوت خدای تعالی بر تو سایه افکند از آنجاست که آن مولود مقدس فرزند خدا خوانده خواهد شد (۳۶) و اینک اِلِیْصَابَاتِ خویش تو نیز در پیریش پسری بارور است و این ماه آنکس را که یائسه میدانند ماه ششم است (۳۷) زیرا که نزن خدا هیچ امری محال نیست (۳۸) مریم گفت اینک کنیزک خداوند

بشود بر من بر وفق کلام تو پس فرشته از نزد وی جدا گشت * (۳۹) و مریم
 برخاسته در آن اوان بسوی کوهستان بجانب شهر یهودا بسرعت شتافت
 (۴۰) و در خانه زکریا در آمده ایصابت را سلام نمود (۴۱) و چون ایصابت
 سلام کردن مریم را استماع نموده طفل در رحم او جست و ایصابت بروح القدس
 مملو گشت (۴۲) و باواز بلند تکلم نموده گفت که در میان زنان مبارکی
 و مبارک است نمره رحم تو (۴۳) و کجا سزااست مرا که مادر خداوندم
 بنزد من آید (۴۴) اینک چون آواز سلام تو بگوشایم رسید طفل در شکم من
 از خرمی بحرکت آمد (۴۵) و خوشحال زنی که ایمان آورده است زیرا
 سخنانی را که از جانب خداوندگار است بوی کمالی مییابد (۴۶) و مریم
 گفت که * جان من خداوندگار را ثنا میگوید (۴۷) و خوشنود میشود روح من
 بسبب خدا تجارت دهنده من (۴۸) زیرا که نظر مرحمت بر حقارت کنیزک
 خود انداخته و اینک از این وقت تمامی طبقات انام مرا مبارک خواهند
 دانست (۴۹) زیرا که نموده است آن قادر کارهای بزرگ برای من پس منزّه
 باد اسم او (۵۰) و رحمت او بر کسانی که از او می ترسند پشت در پشت
 (۵۱) و بباروی خود قوت را پدیدار نموده آنانی را که بخیالات خود برتری
 داشتند پریشان نمود (۵۲) و بزیر آورد مقتدران را از تختها و خلك نشینان را
 برداشت نمود (۵۳) و سیر گردانید گرسنه گان را از خوبیها و روانه نمود
 متهولین را تهنی دست (۵۴) و بنده خود اسرائیل را مساعدت نموده تا رحمت
 خود را یان آرد (۵۵) که بر ابراهیم و ذریتش تا باید خواهد بود چنانچه
 به پدران ما فرموده است * (۵۶) و مریم قریب به سه ماه با وی بوده
 پس برگشت بخانه خود * (۵۷) و ایصابت را وقت وضع حمل رسیده
 پس زائید پسری را (۵۸) و شنیدند همسایگان و خویشانش که خداوند
 بر وی بسیار رحمت نموده پس ایشان نیز با وی خرمی نمودند *
 (۵۹) و در روز هشتم بجهت خننده طفل آمده او را باسم پدرش زکریا

میخواندند (۱۰) مادرش جواب داده گفت نه بلکه خوانده شود به یحیی
 (۱۱) ویرا گفتند که نیست از خوبشان تو شخصی که خوانده شود به این
 اسم (۱۲) پس پدرش را اشارت نمودند که به چیست خواهشت که نامیده
 شود (۱۳) و او تخته را خواسته بر آن نوشته گفت که اسم اوست یحیی
 و همگی متحیر گردیدند (۱۴) و در همان لحظه دهن و زبان وی باز شده
 بحمد خدا تکلم فرمود (۱۵) و بر همه گوی * آنان که در اطراف ایشان ساکن
 می بودند خوف عارض گشت و در همه کوهستان یهودیه از این وقایع
 گفتارگو میرفت (۱۶) و آنان که شنیدند همه گوی در دل خود متفکر
 شده می گفتند که آخر این طفل چه خواهد بود و با وی بود دست
 خداوند * (۱۷) و پدرش زکریا بروج القدس مبتلی گشته بالهام گفت *
 (۱۸) خداوند خدای اسرائیل مبارک باد زیرا که نظر مرحمت انداخته برای
 قوم خود فدیه مقرر فرمود (۱۹) و در خانه بنده خود داود شاخ نجاتی برای
 ما بر پا داشت (۲۰) چنانچه بر زبان انبیای مقدس خود از اوان سلف فرموده
 است (۲۱) یعنی نجات از دشمنان ما و از دست همه آذانی که کینه
 میورزند با ما (۲۲) تا آنکه بجای آرند رحمت خود را بر پدران ما و تا آنکه
 یاد آرند عهد مقدس خود را (۲۳) یعنی سوگندی که به ابراهیم پدر ما خورده
 است (۲۴) که بما این بخشش را خواهد فرمود تا آنکه ما از چنگ دشمنان
 خود مستخلص شده بی خوف او را بنده گوی نمائیم (۲۵) و تا همه زنده گانی *
 خود را بپاکیزگی و صواب کاری در نزد او باشیم (۲۶) و تو ای کودک رسول
 خداوند تعالی خوانده خواهی شد زیرا که تو پیش روی خداوند خواهی
 رفت تا آنکه راهی او آماده نمائی (۲۷) و تا آنکه عطا شود بقوم او شناسائی *
 راه نجات که با آموزش گناهان است (۲۸) از غایت ترحم خدای ما که
 بجهت آن روشنی * صبح از عالم علو بر ما هویدا گشت (۲۹) تا آنرا که در
 تاریکی و سایه مرگ نشسته بودند روشن گرداند و قدمهای ما را برآزاد

راهنمائی نماید * (۸۰) و بزرگ میشد آن طفل و در روح قوت می‌یافت و تا اوایی که بر بنی اسرائیل ظهور نمود در اطراف بیابانها میزیست *

(بابِ دوم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) و در آن اوان چندین اتفاق افتاد که از جانب قیصر اوگوستس حکم شد که در همه ولایات اسم‌نویسی نمایند (۲) و این نخستین اسم‌نویسی بود که در اوایی که کُرنیدیوس حاکم شام بود واقع شد (۳) بجهت آنکه اسامی نوشته شود هر کسی بشهر خود رفتندی (۴) و یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره به یهودیه بشهر داؤد که به بیت‌لحم مسمی است رفت زانرو که او از دودمان و قبیله داؤد میبود (۵) تا نوشته شود اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبستن بود * (۶) و در آن اوان که ایشان در آنجا بودند ایام وضع حملش رسید (۷) پس زائید نخستین پسر خود را و او را در قنذاقه پیچیده در آخر خوابانید زیرا که نبود در اندرون کاروانسرا مکانی برای آنها * (۸) و در آن زمین شبانان میبودند که گله خود را حراست نموده در شب بنوبت کشیک می‌کشیدند (۹) ناگاه فرشته خداوند بر آنها نزول نموده نور خداوند باطراف آنها درخشید و آنها بغایت مخوف گردیدند (۱۰) آن ملک ایشان را گفت مترسید که اینک مزدهء سروری بیغایت که خواهد بود برای تمامی قبائل شما آورده ام (۱۱) زیرا که نجات دهنده از برای شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داؤد متولد شد (۱۲) و این است برای شما نشانی که یابید طفلی را که بقنذاقه پیچیده در آخر گذاشته شده است (۱۳) ناگاه نوجی از لشکر آسمانی با آن ملک خدا را ستایش کنان نمودار شده میگفتند (۱۴) که خدایا است در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و در میان انسان رضامندی (۱۵) و چون آن فرشته‌گان از نزد آنها بسوی آسمان رفتند شبانان گفتند با یکدیگر که تا به بیت‌لحم رفته این واقعه را که خداوند بما نمودار گردانیده است ملاحظه نمائیم (۱۶) پس بزودی روان شده یافتند مریم و یوسف را و آن

طفل را در حالتی که در آخر خوابیده بود (۱۷) پس ایشان ملاحظه نموده
 سخنی را که در باره آن طفل بآنها گفته شده بود بدرستی دریافتند (۱۸) و هر
 آن کس که آن سخنان را از شبانان شنیده متعجب میشد (۱۹) و مریم
 تعالیٰ این سخنان را در دل جای میداد و نگاه میداشت (۲۰) و شبانان
 خدا را حمد و ثنا گوید بر گشتند زیرا که مطابق همه آنچه بآنها گفته شده
 بود دیدند و شنیدند * (۲۱) و چون هشت روز ایام خفته طفل با تمام
 رسید او را عیسی نامیدند و همان نام است که قبل از تقررش در رحم
 مَلَك بآن نامش خواند * (۲۲) و چون ایام تطهیرش رسید بر حسب آئین
 موسی او را باورشلیم آوردند تا نزد خداوندش بر پا دارند (۲۳) چنانچه نوشته
 شده است در آئین خداوند که هر آن ذکوری که نخست باز کند رحم را
 برای خداوند منزه خوانده شود (۲۴) و تا قربانی گذرانند چنانچه در آئین
 خداوند مقرر است یا جنتِ حمام یا دو جوجه کبوتر (۲۵) و اینک کسی
 بود در اورشلیم مسعی بشمعون که مرد عادل و متقی بود و منتظر تسلی
 اسرائیل میبود و روح القدس بر او بود (۲۶) از روح القدس الهام یافته که
 پیش از آنکه مسح کرده خداوند را نه بیند مرگ را نخواهد دید (۲۷) پس
 براه نمایی روح در هیکل در آمده در هنگامی که والدین عیسی طفل را
 باندرون می آوردند تا کرده شود او آنچه موافق رسم آئین است (۲۸) او
 بر وی دست خود گذاشت و خدا را حمد گفت * (۲۹) که خداوند حالا
 تو بنده خود را بر وفق سخن خود سلامت رخصت میدهی (۳۰) زیرا که
 دیده است چشمان من نجات تو را (۳۱) که در پیش روی همه گی قبال
 مهیا کرده * (۳۲) نوری برای روشنی قبال و جلال قوم خود اسرائیل *
 (۳۳) و یوسف و مادرش از سخنانی که در باره او گفته میشد متحیر میبودند
 (۳۴) و شمعون ایشانرا دعای خیر کرده بعاورش مریم گفت که اینک این
 کسی است که برای افتادن و برخاستن بسیاری در اسرائیل و برای هدب

مخالفان شدن گذاشته میشود (۳۵) و در دلِ تو نیز نیزه فرو خواهد رفت تا تصوراتِ دل‌های بسیاری آشکارا شود * (۳۶) و بود زنی نبیّه حنّاً نامِ دخترِ نائزول از طائفه عَشیرِ بسیار کهن سال و هفت سال از اوّل بکریتِ خود با شوهر بسر برده (۳۷) و قریب بهشتاد و چهار سال بود که او بیوه بود و از هیگل جدا نشده با روزه‌ها و دعاها روز و شب عبادت میکرد (۳۸) آن زن در آن ساعت حاضر شده خداوند را شکر مینمود و در باره او با همه‌گی منتظرانِ نجات در اُورشَلیمِ تکلم مینمود * (۳۹) چون جمیع رسوم را بحسب آئینِ خداوند بجا آوردند بجانِبِ جَلیل و شهرِ خود ناصره برگشتند (۴۰) و آن طفل بزرگ شده در روحِ قوت پیدا کرده بعقل مملو میشد و با وی بود توفیقِ خدا * (۴۱) و والدین او هر سال در عیدِ فصِحِ باورشَلیم میرفتند (۴۲) و چون دوازده ساله شد ایشان موافقِ رسمِ عیدِ باورشَلیم رفتند (۴۳) و چون ایامِ عید را تمام کرده در اوانی که مراجعت مینمودند آن طفل عیسی در اُورشَلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند (۴۴) بلکه زانجائی که گمان میداشتند که او در کاروان است یک منزل آمده در میانِ خویشان و آشنایانش جستجو مینمودند (۴۵) و او را نیافته در تفحص او باورشَلیم برگشتند * (۴۶) و بعد از سه روز او را یافتند که در وسطِ معلمان در هیگل نشسته است و از آنها می‌شنود و پرسش مینماید (۴۷) و همه‌گی از او می‌شنیدند از ذهن و جوابهایش متحیر مینمودند (۴۸) او را دیده تعجب نمودند مادرش و برآ گفت ای کودک چرا چنین بما نمودی اینک پدر تو و من اندوهناک گشته در جستجوی تو میبودیم (۴۹) ایشانرا گفت که چرا مرا می‌جستید آیا ندانسته بودید که مرا میبایست در خانه پدر خود باشم (۵۰) و ایشان این سخن را که بایشان گفت نیافتند (۵۱) و با آنها روان شده بناصره آمد و مطیح آنها بوده مادرش تمامی این واقعات را در دلِ خود نگه میداشت * (۵۰) و عیسی در عقل و قامت و مهربانی نزد خدا و خلق ترقی میکند *

(باب سیوم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) در سال پانزدهم از سلطنت تیرئوس قیصر که پنتئوس پیلاتس حاکم یهودیه و هیروُدیس رئیس ربح جلیل و فیلیپس برادرش رئیس ربح انوریه و مرزوبوم تراخونی و لیسیناس رئیس ربح آبیلینی (۲) و حنا و قیافا کاهنان بزرگ می بودند کلام خدا نازل شد به یحیی ابن زکریا در بیابان * (۳) و آمده همه گوی * مرزوبوم اطراف رود اردن را برای آموزش گناهان بغسل توبه ندا میکرد (۴) چنانچه در صحیفه اخبار اشعیا پیغمبر نگارش یافته است که می گفت در بیابان آواز فریاد کننده ایست که راه خداوند را مستعد کنید و طرق او را مستقیم سازید (۵) هر گودی انباشته و هر کوه و تلی پست خواهد گردید و کجیها راست و راه های درشت هموار خواهد شد (۶) و خواهد دید مجموع بشر نجات خدا را (۷) و طوائفی را که برای غسل تعمیدش بیرون رفتندی می گفت ای انعی زاده گان که شمارا راه نمود که بگریزید از غضب آینده (۸) پس بیآید ثمراتی که شایسته توبه باشد و در دل خود شروع بگفتن ننمائید که ما را پدر ابراهیم است زیرا که بشما میگویم که خدا قادر است بر آنکه برخیزاند از این سنگها فرزندان از برای ابراهیم (۹) و الحال تبر بر بیخ درختان گذاشته شده است و هر درختی که ثمر نیکو نیارد بریده و بآنش افکنده خواهد شد * (۱۰) و طوائف پرسیدندش و گفتند که پس ما را چه باید کرد (۱۱) آنها را جواب داده گفت کسی که دو جامه دارد آن کس را که ندارد شریک سازد و آن کس که نان دارد هم چنین بایدش کردن (۱۲) و باج خواهان نیز بجهت غسل تعمید آمده گفتندش که ای استاد ما را چه بایست کردن (۱۳) آنها را فرمود که شما بیش از آنچه بر شما مقرر است طلب مکنید (۱۴) سپاهیانش نیز پرسیدند که ما را چه باید کرد آنها را فرمود که هیچ کس را جبر ننمائید و بر کسی انقرا ننموده و بمواجب خود اکتفا نمائید * (۱۵) و در اثنائی که مردم در انتظار میبودند و هر یک در دلهای

خود تصور مینمودند در بارهٔ یحیی که آیا این مسیح باشد (۱۶) یحیی همه‌گی را
 باین خطاب مخاطب نموده که من شمارا غسل بآب میدهم اما آید کسی
 که توی‌تر است از من و من نیستم قابل آنکه بند نعلینش را کُشایم آن
 است که شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد (۱۷) که طبقش در
 دست اوست و خرمن خود را خوب پاک نموده گندم را در انبار خود جمع
 خواهد نمود و کاه را در آتشی که افسرده‌گی نپذیرد خواهد سوزانید (۱۸) و
 باندرزهای بسیار دیگر آن گروه را نصیحت فرمود * (۱۹) و رئیس ربع هیرودیس
 که بسبب هیرودیای زین برادر خود فیلیپوس و بسبب قبایح دیگر که هیرودیس
 متوجه آن میبود از او ملامت یافته بود (۲۰) این را نیز بر آنها مزید کرد که
 یحیی را در زندان محبوس گردانید * (۲۱) و چونکه تمامی مردم غسل یافته‌اند
 و عیسی نیز غسل یافته دعا مینمود چنین توقع پیوست که آسمان بار
 شده (۲۲) و بصورت جسمانی روح القدس چون کبوتری بر او نازل شده و آوازی
 از آسمان بر آمد که گفت توئی پسر محبوب من و بنو رضامند میباشم *
 (۲۳) و عمر عیسی تخمیناً آغاز به سی سال بود و چنانچه گمان میداشتند
 بود پسر یوسف پسر هیللی (۲۴) پسر متئات پسر ابوی پسر منخی * پسر یثاء
 پسر یوسف (۲۵) پسر مطائیا پسر عاموس پسر ناحوم پسر اسلی * پسر نگی
 (۲۶) پسر مائث پسر مطائیا پسر شمعی * پسر یوسف پسر یهوداه (۲۷) پسر
 یوحنا پسر ریضاء پسر زربابل پسر شلتی تیل پسر نیری (۲۸) پسر منخی *
 پسر آدی * پسر قوصام پسر المودام پسر آئیر (۲۹) پسر یوسی * پسر ایلعازر پسر
 یوریه پسر متئات پسر لیوی (۳۰) پسر شمعون پسر یهوداه پسر یوسف پسر
 یونان پسر ایلیا قیم (۳۱) پسر میلیاء پسر متان پسر مطائیا پسر ناتان پسر
 داود (۳۲) پسر یشی پسر عوبید پسر بوعز پسر سلمون پسر نخشون (۳۳) پسر
 عمیناداب پسر آرام پسر حصرون پسر برص پسر یهوداه (۳۴) پسر یعقوب پسر
 اسحق پسر ابراهیم پسر ترخ پسر ناخور (۳۵) پسر سروگ پسر رعو پسر یلگ

پسرِ عیدرِ پسرِ شَلح (۳۱) پسرِ قَفَّانِ پسرِ اَرَفْکَشِدِ پسرِ سَامِ پسرِ نُوحِ پسرِ لَمِکِ
 (۳۷) پسرِ مَثُوشَلحِ پسرِ اَخْنُوخِ پسرِ یَرِدِ پسرِ مَهَلْئائیلِ پسرِ قَیْنانِ (۳۸) پسرِ اِنُوشِ
 پسرِ شَیثِ پسرِ اَدَمِ پسرِ اَللهِ *

(باب چهارم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و عیسی از روح القدس مملو بوده از رود اردن مراجعت فرموده بقوت روح در بیابان روان گشت (۲) و مدت چهل روز اِبلیسِ او را امتحان میساخت و در آن اوان مطلقا نمی خورد و چون آن ایام باتمام رسید در آخر گرسنه گشت (۳) اِبلیسِ او را گفت چنانچه تو پسر خدا هستی بفرما این سنگ را تا نان شود (۴) و عیسی در جواب با وی گفت که نوشته شده است که انسان نه همین بمجرب نان خواهد زیست بلکه بهر [نوع] فرموده خدا (۵) اِبلیسِ او را بر کوه بلندی آورده تمامی ممالک ربع مسکون را در آنی بوی نمودار کرد (۶) گفت وبرا اِبلیسِ که من جمیع این قدرت و شان آنها را بتو خواهم داد زیرا که وا گذاشته شده است بمن و هر آن کس را که خواهم دهم (۷) و چنانچه در پیش من سجده نمائی این همه تورا خواهد بود (۸) عیسی در جواب باو فرمود که بعقب من برو ای شیطان زیرا که نوشته شده است که تو خدای خود خداوند را ستایش کن و او را بتنهائی بنده گی نما (۹) پس او را به اورشلیم آورده بر کنگره هیکلش ایستاده نمود و گفتش چنانچه تو پسر خدا هستی خود را از اینجا بیائین انداز (۱۰) زانو که نوشته شده است که او بفرشته گان خود در باره تو حکم خواهد فرمود که تورا حراست نمایند (۱۱) و اینکه تورا بردستها خواهند برداشت که مبادا پلای تو از سنگ کوفت یابد (۱۲) عیسی در جواب با وی گفت که گفته شده است که تو امتحان منما خداوند خدای خود را (۱۳) و اِبلیسِ تمامی امتحانات را تمام نموده مدتی از وی جدا گشت * (۱۴) و عیسی بقوت روح بسوی جلیل برگشت و آوازه او بتمامی مرزوم اطراف پیچید (۱۵) و از

در مجمع آنها تعلیم میداد و همه‌گی او را تحسین مینمودند * (۱۶) و او تا ناصراً محلی که تربیت یافته بود آمده و در روز سبت بر حسب رسم خرد در مجمع در آمده برای تلاوت برخاست (۱۷) و کتاب اِشعیاة پیغمبر باو داده شد و او وی را باز نموده مقامی را یافت که در آنجا مرقوم است (۱۸) که بر من است روح خداوند برای کاری که مرا برای آن مسح فرموده و فرستاد مرا که بفقیران مژده آرم و دل شکسته‌گان را شفا بخشم و دهم خبرِ رستگاری به اسیران و بینائی بکوران و آزاد سازم جراحات دیده‌گان را (۱۹) و ندا کنم بسال مقبول خداوند (۲۰) پس کتابرا بسته برهنه داده بفشست و همه‌گیء مجمع چشمهای خودرا بر او دوختند (۲۱) و بآنها آغاز تکلم فرموده که امروز این کتاب تکمیل یافته است در گوشه‌ای شما (۲۲) و همه برای وی شهادت داده و از سخنان مهرآمیزی که از دهنش بیرون می‌آمد تعجب کرده میگفتند که آیا نیست این پسر یوسف (۲۳) و بآنها گفت که بی شبهه این مثل را بمن خواهید آورد که ای طبیب خودرا شفا بخش و آنچه‌را که در کپرتان حوم شنیدیم که واقع شده است در اینجا نیز که وطن توست کرده باش (۲۴) و باز گفت که من بدرستی گویم شمارا که هیچ پیغمبری در وطن خود قبول کرده نمی‌شود (۲۵) و من به تحقیق شمارا گویم که در ایام ایلایة [که ایلایس باشد] در اوانی که از آسمان مدت سه سال و شش ماه باران منقطع گردید بنوعی که گرانی عظیمی در تمامیء زمین هودا گشت بودند بیوه‌های بسیار در اسرائیل (۲۶) لیکن ایلایة فرستاده نشد بنزد هیچ یک از آنها مگر به صاریتهء صیدونی بنزد زن بیوه (۲۷) و در زمان ایلشاع پیغمبر بودند مبروص بسیاری در اسرائیل و نشد هیچ کس از آنها مصفی مگر نعمان صوری * (۲۸) و چون شنیدند این سخنان را تمامیء اهل مجمع غضبناک گشته (۲۹) برخاسته از شهرش بیرون نموده بدامن کوهی که شهر ایشان بر آن بنا شده بود آورده که از کوه سرزیرش نمایند (۳۰) لیکن او از میان آنها

گذشته روان گردید * (۳۱) و بکیرناحوم که شهری است از شهرهای جلیل آمده در روز سبت ایشانرا تعلیم مینمود (۳۲) و از تعلیم کردنش متحیر میبودند زیرا که کلامش با قوت میبود (۳۳) و در آن مجمع بود کسی که در آن بود روح دیو پلید که باواز بلند فریاد کرده (۳۴) گفت که واگذار مارا چه کار است تو را ای عیسی ناصری گویا که آمده که مارا هلاک گردانی می شناسم که کیستی تو ای مقدس الله (۳۵) عیسی او را نهیب کرده گفت که خاموش باش و بیرون آی از او پس آن دیو او را در میان انداخته از او بیرون شد و او را مطلقا ضرری نه رسانید (۳۶) و همهگی از آن بشکفت آمده با یکدیگر متکلم شده میگفتند که این چه نوع کلامی است که بقدرت و توانایی به ارواح پلیده فرمان داده بیرون می آیند (۳۷) و صیت او به اطراف همه مرزوبوم پیچید * (۳۸) و او از مجمع برخاسته بخانه شمعون در آمد و مادرین شمعون بتب شدیدی مبتلا بوده او را در باره او التماس نمودند (۳۹) و بنزد وی ایستاده تبارا نهیب نمود که از او زائل شده او فی الفور برخاسته ایشانرا خدمت کردن گرفت * (۴۰) و در غروب آفتاب همه آنانگی که کسان ایشان گرفتار بودند بباخوشیهای گوناگون ایشانرا بنزدش آوردند و او دستهای خویش بر هر یک از آنها نهاده ایشانرا شفا می بخشید (۴۱) و از [داخل] اکثر مردم دیوان بیرون رفته فریاد مینمودند که تویی مسیح پسر خدا و او ایشانرا نهیب کرده اجازت بگفتن اینکه دانسته بودند که او مسیح است نفرمود * (۴۲) چونکه هنگام روز آمد بیرون رفته به ویرانه رسید و طوائف جستجویش نموده باو رسیده چنگ در وی زدند که مبادا از میان ایشان بدر رود (۴۳) ایشانرا گفت که بایست مرا که مژده ملکوت خدا را بشهرهای دیگر برسانم زیرا که فرستاده شده ام برای همین کار (۴۴) پس در مجامع جلیل پیوسته وعظ مینمود *

(باب پنجم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) و چون بر کناره دریاچه گنیسرت ایستاده بود و گروهی بروی هجوم نمودند که کلام خدا را بشنوند (۲) دید دو کشتی را که کناره دریاچه ایستاده بود و ماهیگیران از آنها برآمده دامهارا می‌شستند (۳) بر یکی زان کشتیان که زان شمعون بود سوار شده از او درخواست نمود که کشتی را از کناره اندکی دور نماید پس در آن نشست مردم را از کشتی تعلیم می‌فرمود * (۴) و چون تکلم با تمام رسید شمعون را فرمود که برانید بعمق بحر و بیندازید دامهای خود را برای شکار (۵) شمعون ویرا جواب داده گفت ای مولا ما تمام شب زحمت کشیده هیچ صید ننموده ایم لیکن بفرموده تو دام را خواهم انداخت (۶) چون چنین کردند بقدر انبوهی از ماهیان احاطه نموده که دام ایشان می‌گسیخت (۷) به رفقائی که در کشتی دیگر بودند اشاره کردند که آنها آمده کومک نمایند پس ایشان آمده هر دو کشتی را بنهجی انباشتند که مشرف بفرق میبودند (۸) چون شمعون پطرس این را دیده بر زانوهی عیسی افتاده عرض کرد که ای مولا از من جدا شو زیرا که من مردی هستم گناهکار (۹) زیرا که بسبب شکار ماهیانی که بچنگ آورده بودند حیرت اورا وهمه رفیقانش را فرو گرفته بود (۱۰) و بهمان قسم پسران زیدی را یوحنا و یعقوب که شمعون را شریک میبودند و عیسی شمعون را فرمود که مترس که از این هنگام تو مردم شکار خواهی بود (۱۱) آنگاه کشتیانرا بساحل کشیده همهگی چیزهاری را گذاشته از عقبش روان شدند * (۱۲) و در هنگامی که در یکی از شهرها بود ناگاه مردی که پر بود از برص عیسی را دیده و بر رو افتاده استدعا نموده گفت مولانا اگر خواهی توانی که پالت نعمتی مرا (۱۳) پس دست را دراز نموده و اورا لمس نموده فرمود که خواهم مصلی شو و در زمان برص او رقع شده (۱۴) اورا فرمود که بهیچ کس مگو بلکه از آنجا رفته خود را بکاهی بنما و چنانچه موسی حکم نموده است هدیه برای طهارت خود بگذران تا

برای آنها شهادتی باشد (۱۵) لیک آوازه او بیشتر از پیشتر روان شده گروهی انبوه با اتفاق آمده تا که کلامش را شنیده و شفای بیماران خود را از او دریابند (۱۶) و لیک او در صحاری متواری بوده بدعا اشتغال مینمود * (۱۷) و یک روز چنین وقوع یافت که او تعلیم میداد و بعضی از فریسیان و فقها که از تعمای قراء جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده بودند نشسته و حاضر بود قوت شفا بخش خداوند (۱۸) و ناگاه کسانی چند شخصی را که مفلوج بود بر تختی آورده خواستند که او را باندرون آورده بنزدش گذارند (۱۹) چون بسبب ازدهام خلق راه نمیتدند که او را باندرون داخل نمایند بر بام رفته او را از میان سفالها با تخت در پیش روی عیسی در وسط نهادند (۲۰) چون او ایمان آنها را ملاحظه نمود ویرا گفت که ای شخص گناهان تو آمرزیده شده است (۲۱) و نویسنده گان و فریسیان در فکر افتاده گفتند که این کیست که کفر میگوید کیست که تواند گناهان را آمرزید جز خدا و بس (۲۲) و عیسی تصورات آنها را دریافت نموده ایشانرا جواب داده فرمود که در دلهاي خود چه تصور میکنید (۲۳) کدام است اسهل گفتن که گناهانت آمرزیده شد یا گفتن که برخیز و بخرام (۲۴) و لیکن تا بدانید که فرزند انسان بر زمین اختیار دارد که بیامرزد گناهانرا بمفلوج گفت که تو را گویم که برخاسته و تخت خود را برداشته بخانه خود روان شو (۲۵) و او فی الفور در نزد ایشان تختی را که بر آن خوابیده بود برداشته و خدا را حمدگوین بخانه خویش روان شد (۲۶) و تحیر همگی را فرو گزفته و خدا را سپاس نمودند و ترسناک گشته میگفتند که ما امروز امور غریبه مشاهده نموده ایم * (۲۷) و بعد از آن بیرون رفت و باج خواهی را که لیوی نام داشت دید که بر باج گاه نشسته است ویرا فرمود از عقب من آی (۲۸) و او همه چیزها را ترک نموده برخاسته از عقب او روان شد (۲۹) و لیوی ضیانت عظیمی برای او در خانه خود مهیا نموده و در آنجا گروهی بسیار بودند از باج خواهان و دیگران که از هم نشینان

بودند (۳۰) و نویسنده‌گان ایشان و قریسیان غوغا نموده بشاگردان او گفتند که چرا میخورید و می نوشید شما با باج خواهان و گناه کاران (۳۱) عیسی ایشان را جواب داده فرمود که تن درستان را احتیاجی بطدیب نیست بلکه بیمارانرا است (۳۲) و نیامده ام من که نیکان را بتوبه صلا دهم بلکه گناه کاران را * (۳۳) آنها گفتندش که چون است تلامیذ یحیی دائم روزه دارند و دعا نمایند و بهمان دستور تلامیذ قریسیان نیز اما شاگردان تو دائم میخورند و می آشامند (۳۴) ایشان را فرمود آیا شما سرریان را مادامی که داماد با ایشان است توانید روزه دار نمود (۳۵) و لیک آید ایامی که داماد از پیش آنها برداشته خواهد شد و در آن ایام روزه خواهند داشت (۳۶) و او مثلی برای آنها آورد که نمی دوزد هیچ کس به رخت کهنه پارچه رخت نورا و الا رخت نو نیز از آن شکافد و پارچه نو با کهن موافقت ننماید (۳۷) و هیچ کس شراب نورا در مشکهای کهنه ننماید و الا شراب نو مشکها را پاره نموده و خود ریخته میشود و مشکها تباه خواهد گشت (۳۸) و لیکن شراب نورا در مشکهای نو باید گذاشت تا هر دو باقی ماند (۳۹) و هیچ کس نیست که شراب کهنه را آشامیده نورا فی الفور خواهش نماید زیرا که گوید کهنه نیکوتر است *

(باب ششم مشتمل بر چهل و نه آیه)

(۱) و در آن روز شبه که بعد از شنبه بزرگ است چنین اتفاق افتاد که چون از میان زراعتها عبور مینمود شاگردانش خوشه‌ها را چیده بدستها مالیده میخورند (۲) و بعضی از قریسیان ایشان گفتند که چرا میکنید چنین کاری را که در سبت کردن آن جائز نیست (۳) عیسی ایشانرا جواب فرمود که آیا نخوانده اید آنچه را کرد داؤن و رفقای او در وقتی که گرسنه بود (۴) که چه سان او در خانه خدا در آمده نانهایی تقدیمرا که خوردن آنها جائز نیست هیچ کس را جز کاهنان و بس برداشت و خود تناول نمود و رفقای خویش را نیز داد (۵) و نیز آنها را فرمود که فرزند انسان خداوند

سَبْت نیز میباشد * (۱) و در سَبْت دیگر اتفاق افتاد که او در مجمع در آمده تعلیم مینمود و شخصی در آنجا حاضر بود که دست راستش خشک میبود (۷) و نویسنده‌گان و فَرِیْسِیَّانْ او را مَقْرَعِد میبودند که شاید او را در سَبْت شفا دهد تا جای شکایت بر او یابند (۸) و خود تصورات آنها را دریافته بآن شل دست فرمود که برخیز و در میانه به ایست پس او برخاسته و ایستاد (۹) عیسی ایشانرا گفت که چیزی شمارا بپرسم آیا نیکوئی نمودن در روز سبت جائز است یا بدی نمودن رهانیدن نفسی را یا هلاک نمودن (۱۰) پس به اطراف بهمه‌گی آنها نگاه نموده آن شخص را فرمود که دراز کن دست خود را و او چنان نموده آن دست چون دیگر دستش درست گردید (۱۱) و آنها چون دیوانه‌گان شده با هم میگفتند چه کنیم عیسی را * (۱۲) و در آن ایام چنین اتفاق افتاد که بسوی کوه بقصد نماز بیرون رفت و در دعای خدا شب را بسر برده (۱۳) چون روز برآمد شاگردان خویش را پیش خوانده و دوازده نفر را از آنها اختیار فرموده بخوازی مسعی نمود (۱۴) یعنی شمعون را که بَطْرُس مَلَقَب فرمود و برادرش اَنْدَرِیَاس و یَعْقُوب و یُوحَنَّا و فِیلِپُّوس و بَرْتَلْمَا (۱۵) و مَتَّى و تِومَا و یَعْقُوبِ پسر حَلْفی و شِمْعون که بَنیور مَلَقَب است (۱۶) و یَهُودَاهِ برادر یَعْقُوب و یَهُودَاهِ اِسْکَرِیُوطِی که خاکن گردید (۱۷) و بآنها پانزده آمده بر میدان ایستاد و جماعت شاگردانش و گروهی وافر از تمامی یهودیه و اورشلیم و اطراف دریای صُور و صِیدُون که از برای استماع کلامش و شفا یافتن از امراض خود آمده بودند (۱۸) و اشخاصی که از ارواح پلیده صدمه می‌یافتند نیز شفا می‌یافتند (۱۹) و تمامی آن گروه میخواستند که او را مس نمایند از آنجا که قوت از او نشر مینمود و هم‌را تن درست مینمود * (۲۰) و چشمان خویشرا بشاگردانش انداخته فرمود خوشا حال شما ای مسکینان زیرا که ملکوت خدا زان شماست (۲۱) و خوشا حال کسانی که الحال گرسنه میباشید زیرا که شیر خواهید گردید و خوشا به احوال شما که الحال گریان اید زیرا

که خواهید خندید (۲۲) و خوشا حالِ شما که مردم برای فرزندِ انسان شمارا دشمن دارند و جدا سازند و رسوا کنند و بیرون نمایند نامِ شمارا چون نامِ بد (۲۳) و در آن وقت خوش وقت باشید و فرح نمائید زیرا که بسیار است در آسمان مزدِ شما که کردند پدرانِ آنها به پیغمبران مثلِ اینها (۲۴) لیکن وای بر شما ای کسانی که صاحبِ دولت میباشید زیرا که شما تسلی * خودرا [تمام] یافته اید (۲۵) و وای بر شما ای سیر شدهگان زیرا که گرسنه خواهید گشت وای بر شما که الحال میخندید زیرا که خواهید نمود گریه و زاری (۲۶) وای بر شما وقتی که تمامی * خلق شمارا تحسین نمایند زیرا که اجدادِ ایشان چنین کردند مر پیغمبران کاذب را * (۲۷) و شمارا که می شنوید میگویم که دشمنانِ خودرا دوست دارید و نیکی کنید کسانی را که عداوت کنند شمارا (۲۸) و تبرک گوئید اشخاصی را که لعنت کنند شمارا و دعای خیر نمائید آنان را که با شما بد رفتاری نمایند (۲۹) و آن کس که تورا بر رخِ زند رُخِ دیگر را پیش آر و آن کس که می گیرد قبای تورا از گرفتن پیراهنش منع نما (۳۰) و هر کس که سؤال نماید تورا بده و از آن کس که گیرد چیزهای تورا باز مخواه (۳۱) و چنان که میخواهید مردم بشما عمل کنند شما نیز بهمان طور بایشان عمل نمائید (۳۲) چه اگر دوست دارید آنان را که دوست دارند شمارا پس چیست فضیلت شما زیرا که بدکاران نیز دوست دارند کسانی را که دوست دارند ایشان را (۳۳) و اگر نیکی کنید کسانی را که نیکی نکنند شمارا چه چیز است فضیلت شما زیرا که گناهکاران نیز ایچنین کنند (۳۴) و اگر عاریت دهید ایشان را که امید باز یافتن از ایشان دارید پس چیست شرافتِ شما زیرا که گناهکاران بگناهکاران نیز عاریت دهند که عوض یابند (۳۵) اما دشمنانِ خودرا دوست دارید و نیکی نمائید و عاریت دهید بدون امید عوض و مزدِ شما بسیار خواهد بود و فرزندانِ خدای تعالی خواهید بود زیرا که او بر ناشکران

و بدکاران نیز مهربان است (۳۶) پس رحیم شوید آنچنان که پدر شما رحیم است (۳۷) و عیب جوئی ننمائید که بر شما عیب نخوانند جُست و تحکم بر کسی ننمائید که بر شما تحکم نخواهد شد بیآمرزید تا آمرزیده شوید (۳۸) بدهید تا داده شود شمارا و پیمانده خوب تپانیده، جنبانیده و لباریز شده را بدامن شما خواهند ریخت که پیموده خواهد شد برای شما به پیمانده که می پیمائید * (۳۹) و با آنها این مثل را آورد که آیا تواند کوری که رهنمائی نماید کور دیگر را آیا که نخوانند افتاد هر دو در خندق (۴۰) و شاگرد را تقوی بر استاد خود نیست بلکه هر کس که کامل شود مثل استادش خواهد بود * (۴۱) و چون است که تو آن خاشاک را که در چشم برادر تُست می بینی و آن شاه تیر را که در چشم تُست نمی نگری (۴۲) چگونه است که برادر خود را توانی گفت ای برادر بگذار مرا که این خاشاک را که در چشم تُست بیرون کنم و آن شاه تیر را که در چشم تُست ملتفت نیستی ای حیلہ باز نخستین شاه تیر را از چشم خود بیرون آر آنگاه خوب خواهی دید که از چشم برادرت خاشاک را بیرون کنی (۴۳) زیرا که نیست هیچ درخت نیکویی که نمرد بار آرد و نه درخت زشتی که میوه نیکو آرد (۴۴) هم چنانکه شناخته میشود هر درخت از میوه خود نه از درخت خار یابند انجیر را و نچینند از بوته خار خوشه های انگور را (۴۵) و بیرون آرد مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود چیز نیکو را و بیرون آرد مرد بد از خزانه بد دلس چیز بد را زیرا که تکلم کند دهانش از لبارتزی آنچه وی را در دل است * (۴۶) و چون است که شما مرا آقا آقا می نامید و آنچه میفرمایم بعمل نمی آید (۴۷) هر کس که بنزد من آید و کلام مرا شنیده بجا آرد گویم شمارا که چه کس را ماند او (۴۸) آن کس را ماند که خانه را میساخت و گنده و عمق داده بُنیادش را بر سنگ نهاده چون طوفان آمد سیل بر آن خانه صدمه زد نتوانست که آن را از جای کند زیرا که بُنیادش بر سنگ بود

(۴۹) و آن کس که شنود و بجا نیآورد آن کس را مانند که خانه بی بُنیادی بر زمین ساخته باشد که چون سیل صدمه زد فی القور افتاد و شکسته گیء آن خانه عظیم بود *

(باب هفتم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) و چون تمامیء سخنهای خود را بسمع خلق رسانیده داخل بکیرنا حرم گردید (۲) و یکی از یوزباشیان را غلامی بود که نزدیک وی بسیار عزیز میبود و از مرض قریب بهلاکت میبود (۳) چون خبر عیسی را شنیده جمعی از مشایخ یهودا نزدش روان نمود که از او استنعا نمایند که آمده غلام او را نجات بخشد (۴) پس ایشان بنزد عیسی حاضر شده التماس به ابرام نموده گفتند که این لائق است آن را که بر آن احسان نمائی (۵) زیرا که او دوست دارد قوم ما را و خود نیز مجمع برای ما ساخته است (۶) پس عیسی باتفاق ایشان روان گردیده * و در حوالیء خانه آن یوزباشی رسیده بود که جمعی از دوستان را بنزدش فرستاده گفت که ای خداوند خود را زحمت مده زیرا که من شایسته آن نیستم که در زیر بام من در آئی (۷) و هم از این سبب خود را قابل آن ندیدم که بخدمت آمده باشم لیک یک کلمه بفرما که غلام من شفا خواهد یافت (۸) که من مردی هستم محکوم در تحت دیگری و میدارم در تحت خود سپاهیان را هرگاه به یکی بگویم برو رود و بدیگری بیا آید و با غلام خود که بکن این را کند (۹) عیسی این سخنان را شنیده تعجب فرموده و برگشته جمعی که بعقب او میبودند فرمود که شمارا میگویم که من اینچنین ایمانی در اسرائیل هم ندیدم (۱۰) چون کسانی که فرستاده شده بودند برگشتند بخانه غلام بیمار را تن درست یافتند * (۱۱) و در روز دوم آنچه اتفاق افتاد که بسوی شهری که نائن نام دارد راه میرفت جمعی که شاگردانش میبودند و گروهی انبوه با وی میرفتند (۱۲) و چون بدروازه شهر نزدیک شد ایفک مرده را بیرون می آوردند که مادرش را همان

يك فرزند بود و او زنِ بيوه بود و گروهی از اهلِ شهر با آن زن بودند (۱۳) و خداوند او را دیده برویِ ترحم فرمود و او را گفت گریه مکن (۱۴) و نزد يك آمده تابوت را مس کرده تا حاملانش ایستادند فرمود ای جوان تو را گویم برخیز (۱۵) پس آن مُرده راست نشسته آغاز سخن گفتن نمود پس او را بمانش تسليم کرد (۱۶) پس خوف همرا فر گرفته خدا را سپاس مینمودند و میگفتند پیغمبری گلن در میان ما مبعوث شده است و اینکه نظر کرده است خدا بر قوم خود (۱۷) پس این شهرت در باره وی در همه گوی و بیودیه و مرزوبوم اطراف پیچید * (۱۸) و یحیی را شاگردانش بتمامی این چیزها مخبر نمودند (۱۹) پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلب فرموده بنزد عیسی روان نمود و گفت آیا تو آبی که آمدنش ضرور میبود یا دیگری را منتظر باشیم (۲۰) و آن مردان نزد وی آمده گفتند که یحیی غسل دهنده ما را بنزد تو فرستاده گفته است که آیا آن کس که آمدنش ضرور بود تویی یا ما منتظر باشیم دیگری را (۲۱) و در آن ساعت بسیاری را از بیماریها و دردها و روحهای شریر شفا داده و بکوران بسیار بینائی بخشید (۲۲) عیسی ایشان را جواب داده فرمود که بروید به آنچه دیدید و شنیدید یحیی را خبر دهید که کوران بینا و لنگان روان و مبروصین پالت و گران شنوا و مُرده گان برخاسته میگردند و بفقیران مژده داده میشود (۲۳) و خوشحال آن کس که در باره من لغزش نیابد * (۲۴) چون فرستاده گان یحیی رفتند بطوائف آغاز نگم در باره یحیی فرموده که برای دیدن چه چیز شما در دشت رفتید آیا نسی را که بهوا می جنبد (۲۵) و برای دیدن چه چیز بیرون شتافتید آیا کسی که بلباس نرم ملبس است اینک کسی که لباس فاخر دارند و عیش و عشرت کنند در دولت خانهای پادشاهان اند (۲۶) و بقصد دیدن چه چیز بیرون رفتید آیا پیغمبری بلی شمارا میگویم بلکه بیش از پیغمبری (۲۷) این است که در شأن او نوشته شده است اینک من قاصد خود را پیش روی تو میفرستم که راه تو را در

پیش روی تو مهیا خواهد گردانید (۲۸) و میگویم شمارا که در میانۀ انبای نسا پیغمبری بزرگتر از یحییٰ غسل دهنده نیست لیکن آن کس که در ملکوت خدا کوچکتر است اوست بزرگتر از او * (۲۹) تمامی خلقت چون اینرا شنیدند و باج خواهان نیز تصدیق کردند خدا را که بغسل یحییٰ غسل یافته بودند (۳۰) و فریسیان و فقیهان خواهش خدا را در شأن خود ضائع کردند زیرا که از او غسل نیافتند * (۳۱) خداوند فرمود که من اشخاص این طبقه را بچه تشبیه کنم و آنها کرامانند (۳۲) آن اطفال را مانند که در بازار نشسته هم دیگر را خوانند و گویند که ما برای شما بی زدییم و شما رقص نکردید و نوحه برای شما نمودیم نه گریستید (۳۳) زیرا که یحییٰ غسل دهنده آمده است که نه نان میخورد و نه شراب می آشامد شما گوئید که دیو دارن (۳۴) و فرزند انسان که آمده است خورنده و آشامنده گوئیدش مرد اکول می پرست و هواخواه باج خواهان و گناه کاران (۳۵) و لیکن حکمت تصدیق می یابد از همه فرزندان خود * (۳۶) یکی از فریسیان ویرا سوال نمود که با وی خورده باشد چیزی را پس بخانه فریسی در آمده بنشست * (۳۷) ناگاه زنی از آن شهر که گناه کار میبود چون یافت که او در خانه فریسی نشسته است حقه عطری پیدا نموده (۳۸) پس بعقب سر او گویان نزد یک پایبایش ایستاده شروع بتر کردن پایبای او داشت خود نموده و بمویبای سر خود خشک نموده و پایبایش را می بوسید و عطری مالید (۳۹) آن فریسی که او را خوانده بود این مقدمه را ملاحظه کرده با خود میگفت چنانچه این کس پیغمبر بودی هر آئینه یافتی که این زن که او را مس میکند کیست و چه قسم زنی است زیرا که گناه کار است * (۴۰) عیسی تکلم فرموده ویرا گفت ای شمعون چیزی دارم که بتو اظهار میکنم گفت ای استاد بفرما (۴۱) گفت طاب کاری را دو بده کار بودند که یکی پانصد دینار بده داشت و دیگری پنجاه دینار (۴۲) چون چیزی نداشتند که ادا نمایند هر دورا بخشید پس بگو که

کدام يك از آنها اورا بیش دوست خواهد داشت (۴۳) شمعون در جواب عرض کرد که گمان دارم که آن کس که باو بیشتر بخشیده است فرمود برآستي جواب داده (۴۴) و بآن زن اشارت نموده شمعون را گفت این زن را می بینی من در خانه تو در آمده آب برای پایهای من نیآوردم اما او پایهای مرا به اشکها شسته بمویهای سر خود خشک نمود (۴۵) تو مرا نبوسیدی و او از وقت آمدنم از بوسیدن پایهای من باز نه ایستاده است (۴۶) و تو سر مرا برون چرب ننمودی او پایهای مرا عطر مالید (۴۷) و بجهت این بتو میگویم که گناهان بسیار او آمرزیده شد زیرا که بسیار دوست داشت و آن کس که اندک دوست دارد برای او اندک آمرزیده شود (۴۸) و آن زن را گفت که گناهان تو آمرزیده شد (۴۹) و همنشینان آغاز تکلم به یکدیگر نمودند که کیست این که گناهان را نیز آمرزد (۵۰) زن را فرمود که ایمان تو تورا نجات داده است برو بسلامت *

(باب هشتم مشتمل بر پنججاه و شش آیه)

(۱) و بعد از این بوقوع پیوست که او شهر بشهر و ده بده رفته ندا می کرد و مزده ملکوت خدا را میداد و آن دوازده نفر اورا همراه میبودند (۲) و بودند چند زن نیز که از ارواح پلیده و بیماریها شفا یافنده یعنی مریم که بمکدلیه مسمی بود که از او هفت دیو اخراج شده بود (۳) و یوحنا زوجه خوزا خزانه دار هیرودیس و سوسن و زنان بسیار دیگر که اورا خدمت می نمودند از مال خود * (۴) و چون جمعیتی وانر و کسانی که از هر شهر بنزدش آمده بودند مجتمع گردیدند مثالی را نقل نمود (۵) که بزرگری برای پاشیدن تخم خود بیرون شتافت و چونکه تخم را می پاشید قدری بر کناره راه ریخته و پایمال گشته و پرنده گان هوا آن را بر چیدند (۶) قدری دیگر بر سنگ ریخته روئید و پزرنده شد زیرا که رطوبت نداشت (۷) و قدری در میان خارها ریخته خارها با آن بهم بر آمده آن را خفه نمودند (۸) و قدری بر زمین نیکو افتاده

روئید و صد چندان ثمر داد چون این را فرمود پس فریاد نمود که هر کس که گوش شنوا دارد بشنود * (۹) شاگردانِ وی متکلم گردیده پرسیدندش که چه چیز است این مثل (۱۰) گفت که معرفتِ اسرارِ ملکوتِ خدا سپرده شده است بشما و دیگران را بمثلاً که چون بینند نه بینند و چون شنوند نفهمند (۱۱) و مثل این است که آن تخم کلامِ خداست (۱۲) آنچه بر سر راه است آنانی هستند که می شنوند و ابلیس آمده کلام را از دل ایشان می رباید که مبادا ایمان آورده نجات یابند (۱۳) و اصحابِ سنگ آنان اند که چون بشنوند کلام را بخوشی پذیرند لیکن بیخیز ندارند بلکه مدّتی ایمان آورده در زمان امتحان بر میگردند (۱۴) و آنچه در میانِ خاها افتاد آنان اند که شنیده اند و رفته بتفکرات و دولت و لذاتِ دنیوی مخنوق گردیده و ثمره را بکمال نرسانند (۱۵) و آنچه بر زمینِ نیکو افتاد آنان اند که بدلِ خوب و نیکو کلام را شنیده در میگیرند و ثمره بدوام می آرند * (۱۶) هیچ کس چراغی را روشن نموده که آن را در ظرفی پنهان نماید یا زیرِ تخت گذارد بلکه بر چراغدان گذارد تا داخل شونده گان نور آن را ادراک کنند (۱۷) زیرا که هیچ پنهان نیست که آشکار نخواهد گشت و نه هیچ مجهول که معلوم و روشن نخواهد گشت (۱۸) پس توجه نمائید که چگونه می شنوید زیرا که کسی که دارد باو داده خواهد شد و کسی که ندارد آنچه را هم که گمان دارد که دارد از او گرفته خواهد شد * (۱۹) و مادر و برادرانش بنزدیکِ وی آمده بسببِ کثرتِ خلق فرصتِ ملاقاتش نمی یافتند (۲۰) و او را خبر داده گفتند که مادر و برادرانت بیرون ایستاده خواهند که تو را ملاقات نمایند (۲۱) ایشان را جواب داده گفت که مادر و برادران من آنان اند که کلامِ خدا را شنیده بر آن عمل نمایند * (۲۲) و اینچنین اتفاق افتاد که روزی او و شاگردانش در کشتی در آمدند و ایشان را فرمود که به آن طرف دریاچه روان شویم پس ایشان روان شدند (۲۳) و وقتی که آنها بر دریاچه میرفتند او را خواب رُبوده طوفان بر

دریاچه فرود آمد پس کشتی آنها پر میشد و در خطر میبودند (۲۴) پس ایشان پیش آمده اورا بیدار نموده میگفتند مخدوما مخدوما هلاک میشویم و او برخاسته باد و تلاطم آبر را نهیب کرده پس باز ایستاده ساکن شدند (۲۵) و ایشان را فرمود که کجاست ایمان شما آنها خائف شده و متعجب گشتند و میگفتند با یکدیگر که کیست این شخص که نیز به بادها و آب حکم مینماید و اورا اطاعت مینمایند * (۲۶) و ایشان تا مرز بوم گذرئین که مقابل جلیل است رسیدند (۲۷) چون بر ساحل فرود آمد شخصی از شهر که مدتی مدیدی بود که دیوان در او بودند و لباس نبوشیده و در خانه نمانده بلکه در مقبره بسر میبرد و برآ دوچار شد (۲۸) و چون عیسی را دیده فریاد نموده به پیش او افتاده به آواز بلند گفت که ای عیسی و پسر خدای متعال مرا چه کار است با تو از تو استدعا مینمایم که مرا عذاب ندهی (۲۹) چه او روح پلید را حکم نموده بود که از درون آن شخص بیرون آید زیرا که بارها میگرفتش با وجود آنکه اورا بزنجیرها و کُنده‌ها حبس نموده محافطتس مینمودند کُنده‌ها را شکسته و از رانند دیو بسوی بیابانها میرفت (۳۰) عیسی پرسیدش که نامت چیست گفت فوج زیرا که دیوان بسیار در او در آمده بودند (۳۱) و از او استدعا نمودند که آنها را نفرماید که به ژرف روند * (۳۲) و بودند در آنجا گله خوک بسیاری که بر کوه میچریدند از او خواهش نمودند که ایشان را اجازت دهد که در آنها در آیند پس ایشان را اجازت داد (۳۳) آنگاه دیوان از آن کس بیرون شده به اندرون خوکان در آمده و گله از قله کوه در دریاچه افتاده خفه شدند (۳۴) و شبانان این ما جررا ملاحظه نموده گریخته آمدند و شهر و دهات خبر دادند (۳۵) پس ایشان برای دیدن آن مقدمه عازم شده بنزد عیسی رسیده دیدند آن کس را که دیوان از او اخراج شده بودند که رخت پوشیده و هوشیار نزدیک پایهای عیسی نشسته است پس ترسیدند (۳۶) و آنانی که دیده بودند ایشان را خبر دادند آن دیوانه

چگونه نجات یافت * (۳۷) پس تمامیء خلقِ مرزوبوم گذرندین که در آن حوالی بودند از وی خواهش نمودند که از نزد آنها برود زیرا که در خرفِ عظیم گرفتار شده بودند پس او در کشتی سوار شده مراجعت نمود (۳۸) و آن مرد که دیوان از میانش بدر رفته بودند از او التماس نمود که با وی باشد اما عیسی او را از خود جدا نموده فرمود (۳۹) برگرد بخانه خود و آنچه خدا با تو نموده است بیان کن پس روان گردیده و در تمامیء شهر به آنچه عیسی با وی کرده بود منادی مینمود * (۴۰) چون عیسی برگشت تمامیء خلق او را استقبال نمودند زیرا که همه انتظارش را می کشیدند (۴۱) و ناگاه مردی که یائیرس نام داشت و خود بزرگ جمعی بود آمده بر پایهای عیسی افتاده از او استدعا نمود که بخانه وی درآید (۴۲) زیرا که بود او را دختر یگانه قریب دوازده سال که می مُرد و در وقت رفتن خلق او را مزاحم میشدند * (۴۳) و زنی بود که مدت دوازده سال بود که خون از وی جاری بود و همه گیء معیشت خود را بر اطباء خرج نموده هیچ کس او را علاج نمی توانست نمود (۴۴) او بعقبش در آمده دامن رختش را مس نمود فی الفور جریانِ خونش ایستاد (۴۵) عیسی فرمود کیست که مرا مس نمود چون همه گی انکار نمودند پطرس و رفیقانش عرض کردند که مخدوما خلق هجوم آورده زحمت میدهند تو میفرمائی کیست که مرا مس کرد (۴۶) عیسی فرمود مرا کسی مس کرده است زیرا یافتم که قوتی از من بیرون آمد (۴۷) چون آن زن دید که او پنهان نماند پس لرزان آمده او را سجده نمود و نزد تمامیء خلق بیان نمود که بچه علت او را مس کرده بود و چگونه فی الفور شفا یافت (۴۸) ویرا گفت ای دختر خاطر جمع باش که ایمانت تو را نجات داده است برو بسلامت * (۴۹) و او هنوز تکلم مینمود که کسی از ملازمان رئیس مجمع آمده او را گفت که دخترت مرد استوارا تکلیف مکن (۵۰) چون عیسی این را شنیده ویرا در جواب گفت مترس ایمان بیآر

و پس که نجات خواهد یافت (۵۱) چون بخانه در آمد هیچ کس را رخصت دخول نفرمود مگر پطرس و یعقوب و یوحنا و پدر دختر و مادرش را (۵۲) و بودند همه‌گی بجهت او گریه‌کنان و سینه‌زنان گفت مگر کنید که او نمرده است بلکه خوابیده است (۵۳) او را استهزا می نمودند بعلت آنکه میدانستند که فوت شده است (۵۴) و او تمامی را بیرون نموده دستش را گرفت و فریاد نمود که ای دختر برخیز (۵۵) پس روحش برگشته او فی الفور برخاست پس فرمود که او را چیزی خوردنی داده باشند (۵۶) و والدینش متحیر شدند آنها را حکم فرمود که این واقعه را به هیچ کس مگوئید *

(باب نهم مشتمل بر شست و دو آیه)

(۱) پس او دوازده شاگرد خود را طلب فرموده بخشید ایشان را قدرت و اختیار بر تمامی دیوان و شفا بخشیدن بر بیماران (-) و آنها را ارسال نمود که بملکوت خدا ندا نموده بیماران را شفا بخشند (۳) و ایشان را فرمود که هیچ چیز بجهت سفر همراه خود بر مدارید نه چوب دستی و نه توبره و نه نان و نه زرو نه یک نفر دو جامه را (۴) و هر خانه که داخل شوید در آنجا توقف نمائید تا از آنجا بیرون آئید (۵) و اشخاصی که قبول ننمایند شمار چون از آن شهر بیرون آئید غبار پاپوش خود را بتکانید تا که بر آنها شهادتی باشد (۶) پس آنها بیرون رفته گذشتند ده بده را تماماً و در هر جا مژده میدانند و شفا می بخشیدند * (۷) و هر آنچه از وی صادر میشود هیرودیسی رئیس ربح شنیده در تحیر میبود زیرا که بعضی گفتندی که یحیی از میان مرده‌گان برخاسته است (۸) و بعضی که [یلیا] یعنی [الیاس] ظاهر گردیده است و دیگران که یکی از پیغمبران سابق برخاسته است (۹) هیرودیسی گفت که یحیی را من سر بریدم این کیست که اینها در باره او می شنوم پس منتقص میبود که او را ملاقات نماید * (۱۰) و چون حواریان باز آمده آنچه کرده بودند با وی بیان نمودند ایشان را برداشته خفیناً در مکانی و بران

از شهری که بیتِ صَیداً نام دارد متواری گشت (۱۱) و خلق یافته بعقبتش رفتند پس ایشان را پذیرفته از ملکوتِ خدا با ایشان سخن میراند و آنانی را که بعلاج محتاج بودند شفا بخشید * (۱۲) و چون روز آغازِ زوال نمود آن دوازده نفر پیش آمده گفتندش که مردم را مرخص فرما که در دهانتِ حوالمی و بلوکات رفته راحتی نمایند و خورشی یابند زیرا که این مقام ویران است که ما میباشیم (۱۳) بآنها گفت که شما ایشان را خورش بدهید گفتند که ما بیش از پنج نان و دو ماهی نداریم جز آنکه رفته خورش بجهتِ تمامی * این خلق بخیرم (۱۴) بجهتِ آنکه قریب پنج هزار خلق می بودند پس شاگردانش را فرمود که مردم را صف بصف صفی پنجاه نفر بنشانید (۱۵) پس باین طور کرده تمامی را نشانیدند (۱۶) آنگاه پنج نان و دو ماهی را گرفته در آسمان نگرسته آنها را برکت داد و شکسته بشاگردان داد که پیش آن گروه بگذارند (۱۷) پس همهگی خورده سیر شدند و آن پاره‌هایی که از آنها زیاد آمد برداشته شد مساوی * دوازده طبق میبود * (۱۸) و چون بتنهائی بدعا مشغول بود و شاگردان با وی بودند از ایشان پرسید که مردم مرا چه کس میگویند (۱۹) ایشان جواب داده گفتند که یحیی * شسل دهنده و بعضی ایلایه * و بعضی یکی از پیغمبران سابق که برخاسته است (۲۰) بایشان فرمود شما مرا که میدانید بطرس جواب داد که مسیح الله (۲۱) او ایشان را حکم محکم فرموده که این را بهیچ کس مگوئید (۲۲) و فرمود که باید فرزند انسان را که بسیار زحمت کشیده از مشائخ و کاهنان بزرگ و نویسنده‌گان رد کرده و کشته شود و برخیزد در روز سیوم * (۲۳) و همرا گفت که اگر کسی خواهد که در پی من آید باید نفس خود را مخالفت نموده صلیب خود را هر روز برداشته پیروی من نماید (۲۴) زیرا که هر کس که خواهد که نجات دهد جان خود را آن را تلف خواهد نمود اما هر کس که جان خود را برای خاطر من تلف کند آنرا نجات خواهد داد (۲۵) که چه سود دهد کسی را که تمامی *

جهان را حاصل نموده نفس خود را ضایع کند یا آنکه بجزیمه از وی گرفته شود (۲۱) زیرا که هر کس که خجل باشد از من و از کلام من فرزند انسان نیز چون جلالِ خویش و جلالِ پدرِ خویش و فرشتگانِ مقدّس رسد از او خجالت خواهد کشید (۲۷) و من بشما راست میگویم که هستند بعضی از این کسانی که در اینجا ایستاده اند که مرگ را نخواهند چشید مگر آنکه ملکوتِ خدا را به بینند * (۲۸) و چنین شد که قریب به هشت روز بعد از این سخنِ پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بکوهی برای دعا کردن روان شد (۲۹) و هنگامی که دعا مینمود ظاهر صورتش دیگرگون و لباس او سفید و درخشان گردید (۳۰) و نگاه دو مرد که موسی و ایلیا بودند با وی تکلم مینمودند (۳۱) که در جلال نمودار شده ذکرِ وفاتش را که در اورشلیم نزدیک بود که واقع شود مینمودند (۳۲) و پطرس و رفیقانش در خوابِ گران میبودند و چون بیدار شده جلالش را و آن دو مرد که با وی ایستاده بودند دیدند (۳۳) و چون ایشان از آن جدا میشدند پطرس به عیسی گفت که مخدوما خوب است که ما در اینجا توقف نمائیم پس سه مسکن بسازیم یکی برای تو و یکی بجهت موسی و یکی برای ایلیا و نمیدانست که چه میگوید (۳۴) و هنگامی که او این سخنان را می گفت ابر شد و بر آنها سایه افکند و چون ایشان داخل ابر میشدند ترسیدند (۳۵) و آوازی از ابر برآمد که میگفت اینست پسرِ محبوبِ من از او استماع بکنید (۳۶) و بعد از این آواز عیسی را تنها یافتند و ایشان سکوت نموده ذکر این چیزها را که دیدند در آن ایام بهیچ کس ننمودند * (۳۷) چون روز دیگر آنها از کوه پائین آمدند گروه بسیاری او را استقبال نمودند (۳۸) ناگاه مردی از آن گروه فریاد نمود که ای استادِ تورا التماس می نمایم که بر پسر من بنگری زیرا که یگانه من است (۳۹) و ناگاه روحی او را می گیرد و فی الفور او فریاد میکند و مضطرب گردیده کف می نماید و او را خسته کرده بدشواری از او

جدا می‌شود (۵۰). شاگردانِ تو را در خواست نمودم که او را بیرون نمایند
 نتوانستند (۵۱) و عیسی جواب داده گفت که ای قومِ بی‌ایمانِ کج‌رو تا کجی
 من با شما خواهم بود و از شما تحمل خواهم نمود بی‌آوردِ پسرِ خود را به اینجا
 (۵۲) و هنوز می‌آمد که روح او را انداخته پاره پاره می‌کرد و عیسی روح
 پلید را نهیب کرده پسر را شفا بخشید و او را بیدارش سپرد (۵۳) و همه‌گی از
 بزرگواریِ خدا متحیر شدند * و چون تمامی از همه آن چیزها که عیسی
 میکرد تعجب مینمودند شاگردانِ خود را گفت (۵۴) که در گوشه‌های خود این
 کلام را نگاه دارید که نزدیک است که فرزندِ انسان بدست‌های مردم تسلیم
 کرده شود (۵۵) و آنها این کلام را نفهمیدند و از آنها مخفی ماند تا آن‌را
 نیابند و از پرسیدنش بخصوص آن سخن ترسیدند * (۵۶) و در میان ایشان
 مباحثه شد که کدام یک از آنها بزرگتر است (۵۷) و عیسی تصورِ قلوب
 آنها را یافته طفلی را گرفت و نزد خویش بر پا نمود (۵۸) و ایشان را گفت که
 هر کس که قبول کند این طفل را باسم من مرا قبول کند و آن کس که قبول
 کند مرا قبول کند آن کس را که مرا فرستاده است و آن کس که در میانه
 تمامی شما کوچک‌تر است همان است بزرگتر * (۵۹) و یوحنا آغازِ تکلم
 نموده گفت که ای مخدوم دیدیم کسی را که باسم تو بیرون میکند دیوها را
 و ما او را منع کردیم زیرا که با ما پیروی نمی‌نماید (۶۰) عیسی ویرا گفت
 که منع نکنید زیرا که آن کس که بر ما نیست از ماست * (۶۱) و چون
 ایامِ برخاستنش نزدیک رسید عزم خود را بسفرِ اورشلیم استوار نمود (۶۲) و
 پیش از خود قاصدان را فرستاده آنها رفته به یکی از دهاتِ شومرون داخل
 شدند که برای او آماده نمایند (۶۳) آنها او را قبول نکردند زیرا که رأی او
 برفتنِ اورشلیم بود (۶۴) چون شاگردانش یعقوب و یوحنا این‌را دیدند گفتند
 که ای خداوند آیا رأی تو هست که حکم کنیم که آتش از آسمان آمده
 آنها را فرو گیرد چنانچه ایلیا کرد (۶۵) و او رورا گردانیده ایشان را نهیب

کرده گفت که نمیدانید که شما از چه قسمِ روح سرشته شده اید (۵۱) زیرا که فرزند انسان نیامد که جانهای مردم را هلاک کند بلکه نجات دهد و رفتند بده دیگر * (۵۷) و هنگامی که راه میرفتند اتفاقاً کسی ویرا گفت ای خداوند هر جا که تو میروی من بعقب تو خواهم آمد (۵۸) پس ویرا گفت عیسی که رویاهای سوراخها دارند و پرندهگان هوا نشیمنها و لیکن فرزند انسان برای نهادن سر جایی ندارد (۵۹) و دیگری گفت از بی من بیا گفت خداوندا مرا اجازت ده که نخستین بروم و پدر خود را دفن نمایم (۶۰) عیسی ویرا گفت بگذار که مردهگان مردهگان خود را دفن نمایند اما تو برو و بملکوت خدا خیر ده (۶۱) دیگری نیز گفت ای خداوند من تورا پیروی خواهم نمود لیکن نخست اجازت ده که تا اهل خانه خود را وداع نمایم (۶۲) عیسی ویرا گفت که آن کس که دست خود را بر خویش گذاشته پس نگرده قابل ملکوت خدا نباشد *

(باب دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و بعد از این خداوند هفتاد نفر دیگر را انتخاب نموده بهر شهری و مقامی که خود قصد آن داشت آنها را دو بدو پیش روی خود روان میفرمود (۲) و ایشان را فرمود که * حصاد بسیار است و حصادکن قلیل پس از خداوند حصاد بخواهید تا کارکنان را برای حصاد خود بیرون نماید (۳) بروید اینک من شمارا چون گوسفندان در میان گرگان میفرستم (۴) بهمراه مگیرید نه کیسه و نه توبره و نه نعلین و هیچ کس را در راه سلام ننمائید (۵) و بهر خانه که در آن در آئید نخستین گوئید که سلام باد این خانه را (۶) و اگر فرزند سلامت در آنجا باشد سلام شما بر آن قرار خواهد گرفت و الا بسوی شما باز گشت خواهد نمود (۷) و در همان خانه توقف نموده آنچه داشته باشند بخورید و بیآشامید زیرا که کارکن مستحق است مزد خویش را و از خانه بخانه دیگر بروید (۸) و هر شهری که در آن آئید و آنها شمارا بپذیرند

چیزهایی را که پیش شما بگذارند بخورید (۹) و به بیمارانی که در آنجا باشند شفا بخشید و بگوئید ایشان را که آمده است ملکوت خدا بر شما (۱۰) و به هر شهری که در آغید و نپذیرند شمارا بمیدانهای آن شهر در آمده بگوئید (۱۱) که حتی غباری را که از شهر شما بر ما می نشیند بر شما می تکانیم لیک این را دانسته باشید که ملکوت خدا نزدیک شما آمده است (۱۲) و شمارا میگویم که در آن روز بر سدوم آسان تر خواهد بود که بر آن شهر (۱۳) وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت صیدا زیرا که اگر آن معجزاتی که در شما بوقوع پیوست در صور و صیدون میشد آنها مدتهای مدید در پلاسی و خاکستر نشسته توبه مینمودند (۱۴) ولیکن برای صور و صیدون در روز جزا اسهل خواهد بود که برای شما (۱۵) و تو ای کبرناحوم که تا آسمان سر کشیده بجهنم فرو خواهی شد (۱۶) و آن کس که قبول کند شمارا مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس را که مرا فرستاده است * (۱۷) پس آن هفتاد نفر با خرمی مراجعت نموده گفتند ای خداوند دیوان هم باسم تو اطاعت می کنند ما را (۱۸) پس ایشان را گفت که من شیطان را دیدم که چون برقی از آسمان افتاد (۱۹) و اینک قدرت میدهم شمارا که ماران و عقارب را پایمال کنید و تمامی قدرت دشمن را و از هیچ چیز متضرر نخواهید شد (۲۰) و ایکن از این مسرور مشوید که ارواح اطاعت شمارا مینمایند بلکه اولی این است که خوش وقت باشید بجهت آنکه نامهای شما در آسمان نقش شده است * (۲۱) و در آن وقت عیسی در دل خوش وقت گشته گفت والدا خداوند آسمان و زمینا سپاس میکنم تو را که این چیزها را از ارباب عقل و اصحاب کیاست مخفی داشته و بر اطفال نمودار کرده آری والدا زیرا که همین نزد تو رضا بود (۲۲) تمامی چیزها از پدر من بمن تفویض شده است و هیچ کس نمیداند که کیست پسر مگر پدر و پدر کیست مگر پسر و آن کس که

پسر خواسته باشد که بر او هیبتا نماید * (۲۳) و بسوی شاگردان بنفهایی نگریسته گفت خوشحال چشمائی که می بینند آنچه می بینید (۲۴) زیرا که من میگویم شمارا بسیاری از پیغمبران و پادشاهان خواستند که آنچه شما می بینید به بینند و ندیدند و آنچه می شنوید بشنوند و نشنیدند * (۲۵) ناگاه یکی از فقیهان بجهت امتحاننش برخاسته گفت که ای استاد مرا چه باید نمود که حیات جاوید را یابم (۲۶) ویرا گفت که در آئین چگونه نوشته شده است و چگونه مطالعه مینمائی (۲۷) او جواب داده گفت تو خدا خدایند خود را بهمه دل و همه جان و همه توانائی و همه اندیشه خود دوست مدار و آشنای خود را نیز چون خود (۲۸) ویرا گفت که جواب نیکو گفתי چنین کن و خواهی زیست (۲۹) و او قصد ترکیه خود نموده عیسی را گفت که کیست آشنای من * (۳۰) عیسی سواش را یافته گفت کسی که از اورشلیم بسوی یریکو میرفت در میان دزدان افتاد و آنها برهنه اش نموده چوبش زده رفتند و او را نیم کشته شده گذاشتند (۳۱) تضارا کاهنی از آن راه رفته او را دید و از مقابلش گذشت (۳۲) و لیویئی نیز بحالی آن مکان رسیده نزدیک آمده او را دیده از او کفاره جسته روان شد (۳۳) و شومرونی که در سفر بود بجائی که او بود رسیده او را دیده رحم نمود (۳۴) و نزد وی آمده زخمهایش را روغن زیتون و شراب ریخته بر بسته و بر مرکب خویشش نشاند و بکاروانسرایش برده از وی با خبر می بود (۳۵) روز دیگر خرد بیرون آمد و دو دینار گرفته بسرادار داده ویرا گفت که از او با خبر بوده هر چه از این بیش خرجش کنی چون آیم بتو ادا خواهم نمود (۳۶) کدام از این سه نفر تو را معلوم میشود که آشنای آن کس باشد که در میان دزدان افتاده بود (۳۷) گفت آن کس که بروی رحمت نموده عیسی ویرا گفت برو و بهمان قسم عمل کن * (۳۸) و هنگامی که در راه میبودند اتفاقاً در یکی از دهانت در آمده زنی مرثا نام او را بخانه خود برد (۳۹) و او را

خواهري بود مريم نام که نزدیک پايهاي عيسي نشسته کلامش را استماع مينمود (۴۰) و مرثا از کثرت خدمت در تردد ميبود و پيش آمده گفت اي خداوند ملاحظه نمي نمائي که خواهرم مرا تنها در خدمت گذاشته است بفرما او را که مرا مدد کند (۴۱) و عيسي ويرا جواب داده گفت اي مرثا اي مرثا تو از براي اشياي گذيره در تردد و اضطراب ميباشي (۴۲) ليکن آنچه ضروري است يك چيز است و مريم حصه خوب را برگزيده است و آن از او گرفته نخواهد شد *

(باب يازدهم مشتمل بر پنجاه و چهار آيه)

(۱) هنگامی که او در مکاني از امکنه نماز ميگذارد چون تمام شد يکي از شاگردانش ويرا گفت که اي خداوند بيا آموز مارا نمازي چنانکه يحيي آموزت شاگردان خويش را (۲) ايشان را گفت چون نماز گذاريد بگوئيد اي پدر ما که در آسماني مقدس باد اسم تو و آياک پادشاهي تو و کرده شود خواهش تو در زمين چنانچه در آسمان است (-) نان کفاف مارا روز بروز بما ببخش (۴) و بيا آموز گناهان مارا که ما نيز هر يك وامدار خود را مي آرزيم و ميآور مارا در مقام امتحان بلکه رسنگاري ده مارا از شرب * (۵) و ايشان را گفت چنانچه کسي از شما دوستي داشته باشد و نصف شب بزند وي رفته بگويد اي دوست سه نان بمن عاريت ده (۶) که يکي از دوستانم از راه بزند من آمده امست و من ندارم چيزي که به پيشش گذارم (۷) و او از درون جواب داده گوید که زحمت مده مرا زيرا که الحال در بسته امست و فرزندان با من در رخت خواب خوابيده اند نمي توانم برخاست که تو را نان دهم (۸) من ميگويم شمارا که اگرچه آن شخص نخواهد برخاست که او را نان بدهد بعلت دوستي ليک بعلت بي شرمي او خواهد برخاست و آنچه را بدان محتاج است باو خواهد داد (۹) و من نيز شمارا ميگويم که بخوايد که بشما داده خواهد شد و بگوئيد که خواهيد يافت و بگويد که

برای شما کُشاده خواهد شد (۱۰) زیرا که هر آن کس که میخواهد میگردد و آن کس که میجوید مییابد و برای آن که کوبد کُشاده خواهد شد * (۱۱) و کیست از شما که پدر باشد و پسرش نان خواهد سنگی باو خواهد داد و یا اگر ماهی خواهد بعضی ماهی ماری بوی دهد (۱۲) یا اگر تخم مرغی خواهد ویرا عقربی خواهد داد (۱۳) پس چون شما با وجود آنکه بد هستید بخششهای نیکورا بفرزندان خود توانید نمود پس بچند مرتبه آریذ پدر آسمانی روح القدس را بطالبان خود خواهد داد * (۱۴) و او بیرون میگرد دیوی را که گنگ میبود و چون دیو بیرون شد آن گنگ حرف زد و مردم تعجب نمودند (۱۵) و میگفتند بعضی از آنها که او بمدد بعزیزول رئیس دیوان دیوان را اخراج میکند (۱۶) و دیگران در مقام امتحان از وی آیت سماوی را مطالبه نمودند (۱۷) او خیالات ایشان را دریافته ایشان را گفت که هر مملکت که بر خلاف خود منقسم شود ویران شود و هر خانه که بخلاف خانه منقسم باشد منهدم گردد (۱۸) پس اگر شیطان بر خلاف خود منقسم شود سلطنتش چگونه پایدار باشد زیرا که شما میگوئید من دیوان را به بعزیزول اخراج مینمایم (۱۹) و اگر من بیرون کنم دیوان را به بعزیزول پس انبای شما بمدد که اخراج مینمایند و بجهت این ایشان بشما انصاف خواهد نمود (۲۰) و اگر به انگشت خدا دیوان را اخراج میکنم هر آینه ملکوت خدا بشما رسیده است * (۲۱) چون مرد نیرومندی سلاح پوشیده خانه خورد را پاس دارد اموال او بسلامت است (۲۲) چون مردی نیرومند تر از او آمده او را زبون سازد همهء سلاحی را که بر آن اعتماد داشت از او میگردد و اموال او را قسمت نماید (۲۳) آن کس که نیست با من بر من است و آن کس که جمع نمیکند با من پراکنده مینماید * (۲۴) چون روح پلید از شخص بیرون آید بطلب استراحت از میان اراضی * بی آب گذرد و چون نیابد گوید که بسوی خانه خود که از آنجا بیرون شده ام باز خواهم گشت (۲۵) و آمده آنرا یابد که جاروب شده و آراسته

است (۲۶) آنگاه رَوَد و هفت رُوحِ دیگر که از خود شریکتر اند با خود گرفته داخل میشود و در آنجا مسکن مینماید و اواخرِ آن شخص بدتر از اوائل میشود * (۲۷) و هنگامی که او این سخنان را تکلم مینمود زنی از آن گروه به آواز بلند ویرا گفت خوشا حالِ آن رحم که تورا پرورد و آن پستانها که تو مکیدی (۲۸) و گفت بیشتر خوشا به احوالِ آنها که کلامِ خدا را شنیدند و آنرا نگاه دارند * (۲۹) چون مردم جمع میشدند شروع بنکلم فرمود که بد طبقه هستند این طبقه چه طالب هستند آیتی را و هیچ آیتی به آنها داده نخواهد شد مگر آیتِ یُونَاةَ [یعنی یُونَسَ] پیغمبر (۳۰) زیرا چنانکه یُونَاةَ بجهتِ نینویان آیت شد همان قسم فرزندِ انسان برای این طبقه خواهد بود (۳۱) و خواهد برخاست مَلَکَهُ جنوب در محاکمه با مردم این طبقه و حکم خواهد نمود بر آنها زیرا که از اقصای زمین آمد که حکمتِ سُلیمان را بشنود و اینک بیشتر از سُلیمان در اینجا است (۳۲) و خواهند برخاست مردانِ نینویه در محاکمه با این طبقه و بر آنها حکم خواهند کرد زیرا که ایشان توبه کردند از وعظِ یُونَاةَ و اینک بیش از یُونَاةَ در اینجا است * (۳۳) و هیچ کس نیست که افروزد چراغی را و در پنهانی نهد یا زیر پیمانه بلکه بر چراغدان نهد تا آنان که داخل شوند به بینند روشنی و آنرا (۳۴) و چراغِ بدن چشم است مادامی که چشمت مصقلی است تمامی بدن تو پُر نور است و چون مکدر باشد بدن تو نیز تاریک است (۳۵) پس با حذر باش مبادا آن نور که در تُستِ ظلمت شود (۳۶) چنانچه اگر بدن تو تماماً روشن باشد و هیچ جزء تاریک ندارد همه اش مُنور خواهد بود چون چراغی که به روشنی خود تورا مُنور کند * (۳۷) و هنگامی که او تکلم مینمود یکی از قریبیان از وی سؤال نمود که با وی چاشت خورد پس در آمده بنشست (۳۸) و قریبی چون دید که او پیش از چاشت سُشنو نمی نماید حیران شد (۳۹) خداوند ویرا گفت که شما قریبیانِ بیرون کاسه

و بشقاب‌را پاک مینمائید و درون شما پُر از ظلم و شرارت است (۴۰) ای بی‌وقفان آن کس که ساخت بیرون را آیا او نساخت اندرون را (۴۱) لیکن از ما مَلَكٌ خود بخیرات دهید که اینک همه چیزها از برای شما پاک گردد (۴۲) لیکن وای بر شما ای فَرِیسیان که شما ده یک از پودینه و سداب و انواع سبزه‌ها را میدهید و انصاف و محبتِ خدا را میگذارید بایست که اینها را بجا آرید و آنها را نیز ترک ننمائید (۴۳) وای بر شما ای فَرِیسیان زیرا که دوست میدارید شما بالا نشستنِ مجلس‌ها و سلام نمودن در بازارها (۴۴) و وای بر شما ای نویسنده‌گان و فَرِیسیان رباکار زیرا که شما مانند قبرهای پنهان هستید که مردم بر آنها میروند و ندانند * (۴۵) یکی از فقیهان تکلم نموده ویرا گفت ای استاد از این سخنانی که تو میگوئی ما را نیز سب مینمائی (۴۶) گفت وای بر شما نیز ای فقیهان زیرا که شما بارهای گران را بر مردم می‌نهدید و خود یک انگشت از انگشتان خود بآن بارها نمیگذارید (۴۷) و وای بر شما زیرا که خود میسازید قُبور پیغمبران را و حال آنکه کُشتند آنها را پدران شما (۴۸) پس شهادت میدهید و راضی هستید بکارهای پدران خود زیرا که ایشان کُشتند آنها را و شما تبرهای ایشان را میسازید (۴۹) و از آنجاست که حکمتِ خدا فرموده است که من پیغمبران و رسولان را بنزد ایشان خواهم فرستاد بعضی را خواهند کُشت و بعضی را زجر خواهند نمود (۵۰) تا از این طبقه باز خواست شود خونِ تملی * پیغمبران که از آفرینش جهان ریخته شده است (۵۱) از خونِ هابیل تا خونِ زکریا که در میانه قربانگاه و خانه هلاک شد هرآنکه بشما میگویم که از همین طبقه باز خواست خواهد شد (۵۲) وای بر شما ای فقیهان زیرا که گرفته اید کلیدِ معرفت را نه خود در می‌آیدید و درآینده‌گان را نیز باز میگردانید * (۵۳) هنگامی که او این سخنان را بایشان میگفت نویسنده‌گان و فَرِیسیان شروع نمودند باینکه در او به ابرام آویخته او را در بارهٔ مقدماتِ بسیاری متکلم گردانند (۵۴) و در کمین

و جویای این می‌بودند که چیزی از دهانش بچنگ آرند تا جای شکایت از او یابند *

(باب دوازدهم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) در هنگامی که هزاران هزار خلق جمع آمده بودند بنوعی که یکدیگر را پامال مینمودند بشاگردان آغاز تکلم نموده که بیش از هر چیز از خمیر فرسیان با حذر باشید که این ربا است (۲) زیرا که نیست چیزی نهفته که آشکارا نخواهد گردید و نه پنهانی که فاش نخواهد گشت (۳) بجهت آنکه هر آنچه در تاریکی گفته اید در روشنی شنیده خواهد شد و هر آنچه در خلوت خانه‌ها در گوش گفته اید در باصفا منادا خواهد بود * (۴) و بشما دوستان خود میگویم که نترسید از آنانی که چون بدن را بقتل رسانند زیاده بر آن کاری با کس نتوانند کرد (۵) و شمارا نشان دهم که از چه کس بترسید از آن کس بترسید که بعد از گشتن قدرت آن دارد که در جهنم اندازه آری میگویم که از او بترسید (۶) آیا نیست که پنج کُنجشک بدر فلس فروخته میشود و حال آنکه هیچ یک از آنها در نزد خدا فراموش نمیشود (۷) و تا بموبهای سر شما تمامی شمرده شده است پس نترسید زیرا که از بسیاری کُنجشکان افضل اید * (۸) و میگویم شمارا که هر آن کس که تصدیق کند مرا در حضور مردم فرزند انسان نیز تصدیق کند و برادر در حضور فرشته‌گان خدا (۹) و آن کس که مرا انکار کرد نزد مردم انکار کرده خواهد شد در حضور فرشته‌گان خدا (۱۰) و هر آن کس که حرفی بخلاف فرزند انسان بزند آمرزیده خواهد شد اما آن کس که نسبت بروح القدس ناسزا گوید آمرزیده نخواهد شد (۱۱) چون شمارا در آرند در مجامع و نزد ارباب حکم و اقتدار میندیشید که بچه نوع یا بچه دلیل ایشان را جواب دهید یا تکلم نمائید (۱۲) زیرا که روح القدس همان لحظه خواهد آموخت شمارا که چه باید گفت * (۱۳) و شخصی از میانه آن گروه گفت ای استاد مقرر فرما که برادر

من میرثارا با من قسمت نماید (۱۴) ویرا گفت ای مرد کیست که مرا قاضی یا قاسم بر شما تعیین نموده است (۱۵) و ایشان را فرمود که زهار از طمع با حذر باشید زیرا که حیانت کسی بفرزوانی * اموالش تعلق ندارد * (۱۶) و از جهت آنها مثلی را ایراد کرده فرمود که مرد صاحب دولتی را زراعش بسیار نیکو گردید (۱۷) او با خود اندیشیده گفت که چون کنم که جانی را که محصول خود را در آن انبار نمایم ندارم (۱۸) و گفت که چنین خواهم نمود که انباران خود را خراب نموده بزرگتر سازم و همه گی * حاصل و مال خود را در آنجا انبار نمایم (۱۹) و با دل خود خواهم گفت که ای دل تو مال کثیر برای سلطه‌ای بسیار فراهم آورده * حال آرام گرفته بخور و بی‌آشام و خوش‌وقتی کن (۲۰) لیکن خدا ویرا گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو باز خواهند گرفت و آنچه انداخته * گرا خواهد بود (۲۱) همچنین است آن کس که می‌اندوزد خزانه برای خود و آنچه دولت است نزد خدا پیدا نمی‌نماید * (۲۲) و شاگردان خویش را فرمود که هم از این سبب است که شمارا میگویم که بجهت نفس خود میندیشید که چه خورید و برای تن که چه پوشید (۲۳) که جان بیش از خوراک است و تن بیش از پوشاک (۲۴) و بنگرید کلاغان را که نه تخم کارند و نه درو نمایند و نه مخزن و نه انبار است آنها را و خدا رزق میدهد آنها را شما بچند مرتبه از مرغان افضل اید (۲۵) کیست از شما که به اندیشه تواند یلک ذراع بر قامت خویش بیفزاید (۲۶) پس اگر چیزی باین حقارت را نتوانید کرد چون است که در باقی چیزها تفکر مینمائید (۲۷) بنگرید سوسنهارا که چگونه میرویند و حال آنکه نه تعب میکشند و نه میریسند و من بشما میگویم که سلیمان هم با مجموع بزرگی * خود مانند یکی از اینها نپوشیده شد (۲۸) پس اگر آن گیاهی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده میشود خدا باین طور پوشاند پس چه قدر بیشتر شمارا ای کم اعتقادان * (۲۹) و شما در تفحص مبادید

که چه خورد و چه آشامید و متحیر مَباشید (۳۰) که خلقِ جهان تمامی * این چیزها را می‌چوبند لیکن پدرِ شما میدانند که شما محتاجِ باین چیزها هستید (۳۱) لیکن بچوئید ملکوتِ خدا را که تمامی * این چیزها نیز برای شما زیاده خواهد گشت (۳۲) مَتَرسید ای گلهء کوچکِ زیرا که خواهشِ پدرِ شما اینست که ملکوت را بشما بدهد (۳۳) آنچه دارید فروخته بخیرات بدهید و کیسه‌هایی که کهنه نمی‌شوند و خزنده که زائل نمی‌شود در آسمان بجهتِ خود پیدا کنید آن جائی که نه دزد نزدیک آید و نه بید خراب کند (۳۴) زیرا که هر جا که خزانه شماست دلِ شما نیز خواهد بود * (۳۵) پس بایست که بسته باشد کمره‌های شما و افروخته باشد چراغ‌های شما (۳۶) و خود باشید مانند آن کسانی که انتظار می‌کشند آقای خود را که گوی از عروسی باز آید که چون آید و در زندۀ دفعۀاً در را کُشایند (۳۷) خوشحالِ آن نوکران که چون آقا آید بیدار یابد آنها را و من بشما میگویم که بدرستی که کمرِ خود را بسته آنها را خواهد نشانید و نزدشان آمده آنها را خدمت خواهد نمود (۳۸) و اگر آید در پسِ دریم یا درِ پاسِ سیوم و چنین یابد پس خوشحالِ آن نوکران (۳۹) و خود میدانید این را که چنانچه صاحبِ خانه دانستی که دزد در کدام ساعت آمده هر آینه بیدار بوده نگذاشتی که خانه او را نقب زند (۴۰) پس شما نیز مهیا شوید زیرا که در ساعتی که گمان ندارید فرزند انسان خواهد آمد * (۴۱) پطرس گفت ای آقا تو این مثل را تنها بما میگوئی یا آنکه بهمه (۴۲) خداوند گفت کیست ناظرِ امینِ دانشمندی که آقای او بر سائر نوکرانش مقرر کرده که حصهٔ نان آنها را در وقت داده باشد (۴۳) و خوشحالِ آن نوکری که چون مولایش آید یابد که چنین میکند (۴۴) بشما میگویم بدرستی که او را به تمامی * احوالِ خود مختار خواهد ساخت (۴۵) و چنانچه آن نوکر با خرد اندیشد که آقای من در آمدن تأخیر مینماید و آغازِ زدنِ غلمان و کدیزان و خوردن و آشامیدن و مست شدن نماید

(۴۹) آقاي آن نوکر در روزي که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند خواهد آمد و او را دو نیمه ساخته قسمت او را با بی دینان مقرر خواهد ساخت (۴۷) پس نوکری که خواهش مولای خود را دانسته بر وفق خواهش آماده نمود و بجا نیآورده باشد بسیار تازیانه خواهد خورد (۴۸) و آن کس که ندانسته کرد آموزی را که قابل تازیانه باشد قلیلی تازیانه خواهد خورد و هر کس که ویرا بسیار داده اند از او بسیار خواهند طلبید و آن کس که بسیار باو سپرده اند زیاده مطالبه خواهند نمود * (۴۹) و من آمده ام که آتش را بر زمین فرود آورم و چه بسیار میخواهم که حال افروخته شود (۵۰) و میباشد برای من غسلی که باید بیابم آن را و چه بسیار در تنگی هستم که تا وقت آن بسر آید (۵۱) آیا گمان دارید که من آمده ام که صلح را بر زمین آورم فَبَلْکَهِ مِیْکُوبِمَ شَمَارًا که مفارقت را (۵۲) زیرا که از این وقت پنج نفر از یکت خانه دو از سه و سه از دو مفارقت خواهند نمود (۵۳) و پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و مادر شوهر از عروس و عروس از مادر شوهر خود مفارقت خواهد نمود * (۵۴) و هم بخلق گفت که چون ابری را می بینید که میتخیزد از مغرب فی الفور کوفتید باران آید و چنین شود (۵۵) و چون ببینید که باد جنوب می وزد گرفتید که گرم شود و میشود (۵۶) ای ریاکاران روی زمین و آسمان را توانید یافت چگونه این زبان را نمی شناسید * (۵۷) و چرا از خود نیز انصاف بحق نمی نمائید (۵۸) و هنگامی که با خصم خود نزاع حاکم روی در راه جهد کن که تورا عفو نماید که مبادا تورا بنزد قاضی کشیده قاضی تورا بسرهنگ سپارد که سرهنگ تورا در زندان اندازد (۵۹) میگویم تورا که از آنجا بیرون نخواهی آمد مگر آنکه فلسی آخرین را داده باشی *

(باب سیزدهم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) و در آن هنگام تنی چند حاضر بودند که او را خبر میدادند از جَلِيلِيَّانَ که

پیدائشِ خونِ ایشان را با قربانیهای ایشان آمیخته بود (۲) و عیسی ایشان را جواب داده فرمود که آیا گمان دارید که این جلیلیان بیش از همه جلیلیان دیگر گناهکار بودند که چنین عذابی را دریافتند (۳) من بشما میگویم که نئی لیکن اگر شما توبه نکنید تمامی باین طور هلاک خواهید شد (۴) و یا آن هجده نفر که بُرج در سیلوحاً بر آنها فرو آمده آنها را هلاک نمود گمان دارید که بیش از همه ساکنان اورشلیم بدکار میبودند (۵) من بشما میگویم که نئی لیکن اگر شما توبه نکنید بهمین طور همه هلاک خواهید شد * (۶) و این مثل را فرمود که شخصی را درخت انجیری بود که در تاستانثس غرس نموده بودند و آمده ثمر آنها جستجو کرده نمی یافت (۷) تاکنون نشان را گفت که حال سه سال است که می آیم و ثمر این نهال انجیر را جستجو نمی یابم آنها بپر چرا بار این زمین باشد (۸) در جواب گفت ای آقا امسال دیگر آنها گذار که اطراف آنها بکنم و گوید اندازم (۹) آن هنگام اگر ثمر آورد هو اطلب و الا آنها بعداً بپر * (۱۰) و در روز سبت در یکی از مجامع وعظ می نمود (۱۱) و ناگاه زنی بود که از مدت هجده سال روح مضعف داشت و خم شده مطلقاً نمی توانست که راست نشیند (۱۲) عیسی او را ملاحظه فرموده او را خوانده گفت ای زن از ضعف خود بیرون آی (۱۳) و دستهای خود را بر او نهاده دفعی راست شد و خدا را سپاس می نمود * (۱۴) پس بزرگ جمع بهم برآمده زیرا که عیسی او را در سبت شفا بخشید و مردم را گفت که شش روز میباشد که در آنها باید بکار پرداخت پس در آنها آکید و شفا یابید نه آنکه در روز سبت (۱۵) خداوند ویرا جواب فرمود که ای مکار آیا هیچ یک از شما در سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نمی نماید که بوده آب دهد (۱۶) آیا این شخصه که دختر ابراهیم است و شیطان او را حال هجده سال است که بند نموده است نبایدست او را در روز سبت از این بند رها نمود (۱۷) و چون این سخنان را میفرمود همه گی مخالفان او خجل گشتند و تمامی *

خلق بجهت کارهایی عظیمی که از او صادر می‌شد خوش‌وقت می‌بودند * (۱۸) و فرمود که ملکوت خدا چه چیز را ماند و من آنرا بچه چیز تشبیه نمایم (۱۹) دانه خردل را ماند که شخصی گرفته در کشت خود انداخت پس روئید و درخت بزرگ شد و پرنده‌گان هوا در شاخه‌های آن مسکن نمودند * (۲۰) و باز فرمود که ملکوت خدا را بچه چیز تشبیه نمایم (۲۱) خمیری را ماند که زنی گرفته در سه پیمانته آرد پنهان نماید تا هنگامی که همه‌اش مضمحل شود * (۲۲) و شهر بشهر و ده بده میگشت و وعظ مینمود و باورشلیم توجه مینمود * (۲۳) شخصی ویرا گفت ای آقا آیا قلیلی میباشند که نجات می‌یابند او در جواب ایشان را فرمود (۲۴) جهد کنید که از در تنگ داخل شوید زیرا که بشما میگویم که بسیاری بر داخل شدن طالب میباشند و نخواهند توانست (۲۵) و بعد از آنکه صاحب خانه برخاسته در را بسته باشد هر قدر شما از بیرون زیاده در را بکوبید و آقا آقا نمائید که از برای ما در را باز کن در جواب خواهد گفت که من شمارا نمی شناسم که از کجا میباشید (۲۶) و آنگاه خواهید گفت که پیش روی تو خورده ایم و آشامیده ایم و تو در کوچهای ما وعظ کرده (۲۷) و او خواهد گفت که من شمارا میگویم که شمارا نمی شناسم که از کجا میباشید دور شوید از من ای همه کندنده‌گان کارهای ناصواب (۲۸) در آنجا که گریه و فشار دندان خواهد بود چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و همه‌گی پیغمبران را بینید که در ملکوت خدا میباشند و اینکه شمارا بیرون مینمایند (۲۹) و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در ملکوت خدا خواهند نشست (۳۰) و هرآینه کسانی که در آخر هستند اول خواهند بود و کسانی که اول هستند آخر خواهند بود * (۳۱) و در آن روز فریسی چند آمده ویرا گفتند که از اینجا بیرون آمده برو زیرا که هیرودیس میخواهد که تورا بقتل رساند (۳۲) ایشان را فرمود که شما بروید و بان روبا بگوفید که حال من دیوان را بیرون مینمایم

و امروز و فردا شفاها را با تمام میرسانم و روز سیوم کامل میشوم (۳۳) و اما بایست که من امروز و فردا و پس فردا در راه باشم زیرا که ممکن نیست که هیچ پیغمبری بیرون از اورشلیم کشته شود (۳۴) ای اورشلیم اورشلیم که پیغمبران را بقتل میرسانی و سنگسار مینمایی کسانی را که بتو فرستاده شده اند چند دفعه خواستم که فرزندان تو را جمع نمایم چنانچه ماده مرغ بجهای خود را زیر پرهایی خود جمع کند و شما نخواستید (۳۵) ای ذلت خاتمه شما ویران کرده گذاشته میشود از برای شما و میگویم شمارا که بدرستی که مرا نخواهید دید تا آن روزی که گوئید میمون آن کس است که باسم خداوند می آید *

(باب چهاردهم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) اتفاقاً در خانه یکی از بزرگان فریسیان در روز سبت بجهت تناول طعام داخل گردید و ایشان مراقب او میبودند (۲) و شخصی نزد وی بود که مستسقی میبود (۳) عیسی فقها و فریسیان را مخاطب فرموده گفت که آیا شفا بخشیدن در سبت روا است (۴) ایشان خاموش ماندند پس او را گرفته شفا بخشیده رها نمود (۵) و بایشان جواب داده فرمود که کیست از شما که اگر حمار یا گاو او در چاه افتد در روز سبت فی الفور آنرا بر نخواهد کشید (۶) و آنها در این مقدمات از جوابش عاجز میبودند * (۷) و از جهت مهمانان مثالی را ایراد فرمود چون ملاحظه فرمود که چگونه ایشان صدر مجلس را اختیار کردند پس فرمود ایشان را (۸) که چون کسی تو را در زفافی بخواند در صدر مجلس نشین که مبادا شخصی معززتر از تو را هم خوانده باشند (۹) آن کس که هر دورا خوانده است آمده بتو گوید که جای را باین کس بده آن وقت تو با نهایت خجالت پائین تر را اختیار کنی (۱۰) بلکه چون بخواند تو را رفته در جائی پائین تر بنشین تا چون آن کس که تو را خوانده است آید بتو گوید ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در میان

همنشینان عزت خواهد بود (۱۱) زیرا که هر کس که خود را عزیز میدارد ذلیل خواهد شد و هر که خود را ذلیل میدارد عزیز خواهد شد * (۱۲) و آن شخص که او را خوانده بود فرمود که چون چاشت یا شامی مهیا سازی دوستان خود یا برادران یا خویشان یا آشنایان دولتتند خود را بخوان مبادا که آنها نیز تو را بنوبت خوانده تو را عوض داده شود (۱۳) بلکه چون ضیافت نمائی فقیران و شلّان و لنگان و کوران را بخوان (۱۴) و خوش خواهد بود حال تو زیرا که ایشان نمی توانند تو را عوض دهند پس در قیامت راستان تو را عوض داده خواهد شد * (۱۵) و شخصی از همنشینان که این سخن را شنید ویرا گفت خوشا حال آن کس که نان را در ملکوت خدا خورده باشد (۱۶) او ویرا گفت که شخصی ضیافت عظمی نموده بسیاری را خواند (۱۷) و در ساعت موعود ملازم خود را فرستاده که طلبیده‌گان را بگوید که بیا کنید زیرا که حال همه چیز آماده است (۱۸) و همه باتفاق شروع در عذرخواهی نمودند نخستین باو گفت که من قطعه زمینی را خریده ام و ضرور است که رفته آنرا به بینم از تو خواهش مینمایم که مرا معذور داری (۱۹) دیگری گفت که من پنج جفت گاو خریده ام میروم که آنها را آزمایش کنم از تو سؤال مینمایم که از من در گذری (۲۰) دیگری گفت که من زنی گرفته ام از آن سبب نمی توانم آمد (۲۱) پس آن نوکر آمده و ولای خود را از این نقلها خبر داد آنگاه صاحب خاندها خشم گرفته و نوکر خود را گفت در میدانها و کوچه‌های شهر بتعمیل برو و فقیران و شلّان و لنگان و کوران را بانجا حاضر کن (۲۲) و ملازم گفت ای آقا آنچنان که تو حکم فرمودی شد و هنوز مکان خالی است (۲۳) آقا ملازم را گفت براه و خیابانها برو و بابرام داخل بگردان تا که خانه من پر شود (۲۴) زیرا میگویم شمارا که هیچ کس از آن مردان که خوانده شده بودند شام مرا نخواهد چشید * (۲۵) و جمع کثیری همراه ری میبودند رو گردانیده بایشان فرمود (۲۶) که

اگر کسی بفرزند من آید که پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران بلکه جان خود را دشمن ندارد شاگرد من نمی تواند شد (۲۷) و هر کس که صلیب خود را بر ندارد و بعقب من نمی آید او نیز شاگرد من نمی تواند بود (۲۸) کیست از شما که هرگاه خواهش آن نماید که بر جری را بسازد اول ننشیند و مظنه خرجش را ننماید که آیا برای اتمامش کفایت دارد یا نه (۲۹) که مبادا بعد از آنکه بنیانش را نهاده باشد بر اتمامش قادر نباشد و آنان که بینند شروع در تمسخر نمایند (۳۰) و گویند که این شخص شروع در ساختن نمود که بر اتمامش قادر نبود (۳۱) یا کدام سلطان رود که با سلطان دیگر در آویزد که نخستین نشسته قائل ننماید که آیا با ده هزار نفر میتواند بآن کس که با بیست هزار نفر می آید مقابله نماید یا نه (۳۲) و اگر نه چون او هنوز دور است رسولی را فرستاده خواهش میکند چیزی را که مناسب صلح باشد (۳۳) و همچنین هر یک از شما که خود را از همه گوی مال خود آزاد نسازد شاگرد من نمی تواند بود * (۳۴) نمک خود خوب است و لیکن اگر بگندد بکدام چیز اصلاح خواهد شد (۳۵) نه از برای زمین و نه بجهت مزبله مصرف دارد بر درش میریزند هر کس که گوش شنوا دارد بشنود *

(باب پانزدهم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) چون تمامی باج گیران و خطاکاران بفرزش می آمدند که کلامش را استماع نمایند (۲) قریبیان و نوبسندگان غوغا می نمودند و میگفتند که این شخص گناه کاران را می پذیرد و با آنها می خورد (۳) و او از برای ایشان این مثل را ایراد کرده فرمود * (۴) که کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها را گم کند آن نبرد و نهرا در صحرا ترک نکند و بعقب گم شده نرود تا وقتی که او را بیابد (۵) پس یافته بر شانه های خود بخوشنودی گذارد (۶) و بخانه رسیده دوستان و همسایه گان را طلب نماید و گوید که با من در خوش وقتی شریک باشید زیرا که من گوسفند گم شده خود را یافته ام (۷) و من

شمارا میگویم که بهمین طور آن خوشنودی که در آسمان برای یک خطاکار توبه‌کننده است بیش از آن است که برای نود و نه از راستان که احتیاج توبه ندارند * (۸) و کدام زن است که ده درم داشته باشد اگر یک درم را گم کند چراغ را نیفزود و خانه را جاروب ننماید و بسعی تفحص نکند تا وقتی که بیابد (۹) و چون یابد دوستان و همسایه‌گان را فراهم آورده میگوید که با من در خورسندی شریک باشید زیرا که درم گم شده خود را یافتم (۱۰) و من بشما میگویم که همچنین است خوشی از برای فرشته‌گان خدا برای یک گناهکار توبه‌کننده * (۱۱) و گفت شخصی دو پسر داشت (۱۲) جوانتر از آنها پدر را گفت ای پدر رسد مالی که بمن افتد بده پس مال را در میانه آنها قسمت کرد (۱۳) بعد از ایام چندی پسر کوچک اموال خود را جمع نموده بمملکت بعیدی سفر نموده و در آنجا بگدران بی محابا اموال خود را صرف نمود (۱۴) و چون همراه خرج کرد گزانی سخمت از آن ملک پیدا شد و او را با احتیاج آورد (۱۵) پس رفته به یکی از اهل آن ملک خود را بسته آن شخص او را بکشتهای خود میفرستاد که خوگان را چراند (۱۶) و آرزو داشت که زان سوسپهائی که خوگان میخورند شکم خود را سیر نماید هیچ کس ویرا نمیداد (۱۷) و آخر با خود آمده گفت چند مزدوری پدر من نان فراوان دارند و من بگرسته‌گی هلاک میشوم (۱۸) پس من برخاسته بنزد پدر خود خواهم رفت و ویرا خواهم گفت که ای پدر من در آسمان و نزد تو گناهکارم (۱۹) و شایسته آن فی‌ام که بعد از این فرزند تو خوانده شوم مرا چون یکی از مزدوران خود محسوب دار (۲۰) پس برخاسته نزد پدر خود رفت و او هنوز دور بود که پدرش او را دیده ترحم نموده و دویده ویرا در بغل گرفت و او را بوسید (۲۱) پسر ویرا گفت که ای پدر من در آسمان و نزد تو گناهکارم و شایسته آن نیستم که بعد از این فرزند تو خوانده شوم (۲۲) پدر ملزومانی خود را فرمود که بهترین خلعتی آورده او را ببوشانید و انگشترین در

دستش نمائید و پاهایش نعلین را (۲۳) و گوساله پرواری را آورده ذبح نمائید که خورده و شادی نمائیم (۲۴) زیرا که این پسر من مرده بود و زنده شده است و گم شده بود و یافت شده است پس شروع بخوش وقتی نمودند (۲۵) و پسر بزرگین در کشتزار میبود چون آمده بخانه نزدیک شد صدای سازها و رقص را استماع نمود (۲۶) یکی از غلامان را پیش خوانده پرسیدش که این چیست (۲۷) و پرا گفت برادرت آمده است و پدر تو گوساله فریهر ذبح نموده است زیرا که او را صحیح باز یافته است (۲۸) و او خشم نموده نخواست که به اندرون در آید پس پدرش بیرون شتافتند از وی درخواست کرد (۲۹) و او پدر را جواب داده گفت که حال این قدر سالهاست که بنده گی تورا میکنم و گاهی از حکم تو تجاوز نموده ام و تو گاهی بزغاله بمن نداده که با دوستان خود بشادی بگذرانم (۳۰) و چون این پسر تو که معاش تورا بر فاحشهگان صرف نموده است آمد گوساله فریهر را برایش ذبح نمودی (۳۱) و پرا گفت ای فرزند تو همیشه با منی و هر آنچه از آن من است زان تست (۳۲) بایست شادمانی کرد و خوش وقت بود زیرا که برادر تو مرده بود و زیست و گم شده بود یافت شد *

(باب شانزدهم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) و دیگر شاگردانی خویش را فرمود که شخصی بود توانگر و ناظری داشت که در حق او بنزد وی شکایت میبردند که این اموال تورا برانگنده میسازد (۲) پس او را طلب نموده و پرا گفت چیست این سخنانی که در باره تو می شنوم محاسبه نظارت خود را باز ده که ممکن نیست که من بعد امر نظارت بتو تفویض شود (۳) آن ناظر با خویش اندیشید که چه سازم چون مولای من نظارت را از من گیرد نه کار کردن گل را توانم کرد و نه از خجالت سؤال نمودن را (۴) و بدرستی یافتم که چون کنم تا هنگامی که از نظارت معزول شوم مرا در خانه های خویش راه دهند * (۵) پس هر یک از وام داران مولای

خریش را پیش خوانده نخستین را پرسید که بمولای من چند بده کاری (۶) او گفت که صد پیمانۀ روغن گفتش حجت خود را گرفته بنشین بروی پنجاه مرقوم کن (۷) بعد از این بدیگری گفت تو را چند باید داد گفت صد پیمانۀ گندم با وی گفت بگیر سِنَدِ خود را و هشتاد نویس (۸) و آن جناب ناظرِ خائن را بسببِ کارِ عاقلانه اش ستوده فرود که ابنای روزگار در طبقه خویش دانایتر اند از ابنای نور * (۹) و من شمارا گویم که از دولتِ ناصوابِ خویش دوستان برای خویش مهیا کنید که تا چون ذلیل شوید شمارا در آوکنده جاودای جا دهند (۱۰) و آن کس که در شیءِ قلیل معتمد است نیز در چیزِ کثیر معتمد است و خائن در قلیل نیز در کثیر خائن است (۱۱) چون شما دولتِ ناصواب را امین نبودید کیست آن که دولتِ باصواب را بشما سپارد (۱۲) و چون شما در مالِ دیگری امانت بجا نیآوردید کیست که مال شمارا بشما گذارد (۱۳) و نشاید که ملازمی دو مولی را خدمت کند زیرا که یا یکی را دشمن دارد و دیگری را دوست یا آنکه یکی را صاحب باشد و تقبیرِ دیگری نماید پس نمی توانید که هم خدا و هم مومنانا بنده کی نمرد * (۱۴) و قریبانی که زر دوست بودند تمام این سخنان را شنیدند و او را تمسخر مینمودند (۱۵) و ایشان را گفت که آنان هستید که در نزد خلق خود را مصفی مینمائید لیکن از دلهای شما خدا آگاه است که آنچه نزد خلق مطلوب است آن نزد خدا مبعوض است (۱۶) و شریعت و پیغمبری بود تا یحیی را و الحال بشارت داده میشود بملکوتِ خدا و هر کس بسعی در آن درمی آید (۱۷) و آسانتر است آسمان و زمین را زائل شدن از جا تا آنکه نقطه از شریعت زائل شود (۱۸) و هر کس که طلاق دهد زنی را که زانی است و گیرد دیگری را زانی است و هر آن کس که آن زنی مطلقه را گیرد نیز زانی است * (۱۹) و صاحب مکنفی بود که پیوسته سرخ و حویر پوشیدی و هر روز سرور و عیشِ منعمانه نمودی (۲۰) و مغلسی بود لعاضر نام که با بدین

مقروح بر آستانش افتاده بود (۲۱) و پیوسته نیامند بود که سیر شود از لقمه‌هایی که از خوارن صاحب دولت می‌افتاد و سگان آمده زبان بر زخم‌هایی او می‌مالیدند (۲۲) و چنین شد که آن فقیر را مرگ دریافت و ملائکه او را تا به بلوی ابراهیم بردند و آن غنی نیز مرد و بخاکش سپردند (۲۳) و در جهنم چون بعقوبت گرفتار میبود چشم‌های خود را کشوده ابراهیم را از دور دید و در پهلویش لعاصراً (۲۴) و خروش بر آورده گفت که ای پدر من ابراهیم بر من رحم نما و بفرست لعاصراً که سر انگشت خود را در آب نموده زبانت را خنک گرداند زیرا که در این شعله معدبم (۲۵) پس ابراهیم گفتش که ای فرزند یاد آر از آنکه تو در ایام حیانت چیزهای نیک را بخود تصرف نمودی و چنین بود مر لعاصراً بلاها پس اوست حال در تسلی و تو در عذاب (۲۶) و علاوه بر این همه میانه ما و شما دره عظیم است که تا کسانی که خواهند از اینجا عبور نموده بنزد شما آیند نتوانند و نه آن کسانی که اینجا هستند توانند بنزد ما آیند (۲۷) گفت پس ای پدر از تو استدعا مینمایم که تو او را بخانه پدرم فرستی (۲۸) زیرا که مرا پنج برادر هست تا که آنها را آگاه سازد که مبادا آنها نیز باین مکان عذاب در آیند (۲۹) ابراهیم او را فرمود که موسی و پیغمبران را دارند از آنها بشنوند (۳۰) گفت نی ای پدر من ابراهیم بدرستی که در صورتی که یکی از مرده‌گان بر ایشان در آید نایب شوند (۳۱) باز فرمود در صورتی که موسی و پیغمبران را نگرند چنانچه از مرده‌گان هم کسی برخیزد نخواهند میل نمود *

(باب هفدهم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و فرمود شاگردان را که لابد است از آمدن چیزهایی ناملایم و ای بر آن کس که بواسطتش بوجود آید (۲) و بهتر است او را که سنگ آس بگردن او آویخته بدریانش در اندازند از آنکه یکی از این اطفال را به لبغزش در آرد (۳) از خود احتراز نما و چون برادرت با تو خطا نماید متذنبه‌اش ساز و چون

توبه نماید به بخشش او را (۴) و چنانچه در روزی هفت مرتبه نسبت بتو تقصیر نموده و روزی هفت گرت بسوی تو آمده گوید که توبه میکنم هرآینه تورا است آمرزیدنش * (۵) و حواریان بخداوند عرض کردند که زیاده گردان ایمان ما را (۶) خداوند فرموده چنانچه شما ایمان را بقدر دانه خردلی میداشتید هرآینه هرگاه باین درخت افزای می گفتید کنده و در دریا نشانده شو اطاعت میکرد * (۷) و از شما کیست که داشته باشد غلامی که خویش نماید یا بچراند و چون از کشت باز آید آن گویدش که بیآ بنشین (۸) و نگویدش که چیزی برای آشام آماده کن و کمر در خدمت بستم تا آنکه بخورم و بیآشام و بعد از آن تو خود بخور و بیآشام (۹) آیا که معنون شود از غلام که آنچه فرموده است بجا آرد عظمه ندارم (۱۰) و همچنین است شمارا چون آنکه مقرر شده است کزید بگوئید که ما بنده گان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود کردنش همان را کردیم * (۱۱) و هنگامی که در راه اورشلیم سیر مینمودند چنین شد که از میانه شوهر و حلیل عبور نمود (۱۲) و چون در قریه از قراه در آمده ده نفر مبروص او را استقبال نموده از دور ایستادند (۱۳) و ایشان صدارا بلند کرده گفتند که ای عیسی مخدم ما بر ما ترحم فرما (۱۴) پس نظر انداخته فرمود که رفته خود را بکاهان نشان دهید و بوقوع رسید که در هنگام رفتن ایشان پاك گردیدند (۱۵) و یکی از آنها چون دید که شفا یافت باواز بلذل خدارا حمد کزان برگشت (۱۶) و او را ثنا گوین در پیش پاهایش بر روز افتاد و آن کس شوهری بود (۱۷) و عیسی جواب داده فرمود که آیا پاك نشدند ده تن پس کجایند آن نه تن دیگر (۱۸) آیا یافت نشدند کسی که برگردند و حمد کنند خدارا جز آن غریب (۱۹) پس او را گفت که برخیز و رو که ایمانت تورا رها ناید * (۲۰) و چون قریب آتش پرسیدند که کی در آید ملکوت خدا ایشان را جواب داده فرمود که ملکوت خدا با نگاهبانی نیاید (۲۱) و نخرهند گفت که اینک اینجا و همانا

آنجاست زیرا که ملکوتِ خدا شمارا در درون است * (۲۲) و فرمود شاگردان را که ایلمی آید که آرزو کنید که ببینید روزی از روزهای فرزندِ انسان را و نشاید که ببینید (۲۳) و بشما خواهند گفت که اینک اینجا و اینک آنجاست بیرون نروید و نیفتید در عقبِ او (۲۴) زیرا چون برق که از طرفِ آسمان نمودار شده تا طرفِ دیگر درخشان شود چنین خواهد بود فرزندِ انسان نیز در روزِ خود (۲۵) لیکن بایدش اول که بسیار عذاب کشیده و از این طبقه خوار یابد (۲۶) و چنانچه در ایامِ نوح شد همان قسم نیز در ایامِ فرزندِ انسان خواهد بسود (۲۷) میخورند می‌آشامیدند زن میبردند شوهر میکردند تا آن روزی که نوح بکشتی در آمد و طوفان آمده همراه فرو گرفت (۲۸) و چنانچه در ایامِ لوط خوردند و آشامیدند و خریدند و فروختند و نشانند و ساختند (۲۹) در روزی که لوط از سدوم در آمده آتش و گوگرد از آسمان باریدن گرفته تمامی را در گرفت (۳۰) چنین خواهد بود در روزی که فرزندِ انسان آشکارا شود (۳۱) در آن روز کسی که بر بام باشد و اسبابش در خانه برای گرفتنش نزول نکند و آن کس که در کشت است نیز رجعت نماند (۳۲) یاد آرید زین لوطاً (۳۳) و هر آن کس که خواهد نگاه بدارد جانِ خود را هلاکش کند و آن کس که هلاک کند آن را حیاتش دهد (۳۴) و من شمارا میگویم که در آن شب دو نفر که بر یکت سر بر باشند یکی گرفته و دیگری گذاشته شود (۳۵) و خواهند بود دو زن که آس نمایند که یکی گرفته و دیگری گذاشته خواهد شد (۳۶) و دو نفر در کشت خواهند بود که یکی زانها دستگیر و دیگری رستگار خواهد شد (۳۷) ایشان گفتندش کجاست ای خداوند او فرمود که هر جا که مُردار افتاد کرکسها جمع گردند *

(بابِ هجدهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و بر ایشان مثلی آورد باین مضمون که سزاوار است که همیشه دعا کنید و کلال نیابید (۲) و گفت که قاضی در شهری میبود نه از خدا ترس و نه

از مردم شرم میکرد (۳) و بود بیوه در آن شهر که پیوسته بفرزندش آمده میگفت که انتقام مرا از خصم من بگیر (۴) و مدتی نخواست لیک بعد بخود اندیشید که هرچند نه از خدا ترس و نه از خلق شرم دارم (۵) لیک چون این بیوه مرا بر مصدع است بدادش رسم که از کثرت آمدنش مبادا دماغ عاقبت پریشان شود (۶) خداوند فرمود که بشنوید آنچه آن قاضی نا راست گفت (۷) آیا نیست خدا که برای بر گزیدهگان که شب و روز او را خوانند انتقام کند هرچند در حق ایشان تأخیر کند (۸) و من شمارا میگویم که بزودی از برای آنها انتقام خواهد کشید و آیا چنین است که چون فرزند انسان آید ایمان را بر زمین خواهد یافت * (۹) و بر کسائی که بر خود اعتماد میداشتند که نیکوکاران اند و دیگران را بحقارت می نگرند این مثل را زد (۱۰) که بقصد نماز گذاردن دو نفر یکی فریسی و دیگری باج خواه بهیکل روان شدند (۱۱) و فریسی ایستاده اینگونه در ضمیرش دعا مینمود که خدایا تو را حمد میکنم که نیستم چون دیگران ظالم و ناراست و زناکار و یا چون این باج گیر (۱۲) و در هفته دو روز روزه دارم و عشر از همهء مال خود را ایثار میکنم (۱۳) و آن عشر دور ایستاده نمیتخواست که چشمان را هم بسوی آسمان کند لیکن بر سینۀ خود زده می گفت خدایا بر من به بخش که گناهکارم (۱۴) و من شمارا میگویم که این کس مصفی بخانه رفت نسبت بدیگری زبرا که پست شود هر آن کس که خود را بلند بیند و بلند شود هر که خود را پست بیند * (۱۵) و طفل چندی را به پیشش آوردند که مس نماید چون تلامذش آنها را دیدند ملامت نمودند (۱۶) اما عیسی آنها را خوانده فرمود که گذارید اطفال را که بنزدکم آیند و مانع نشوید زانرو که ملکوت خدا زان اینچنین کسان است (۱۷) و به تحقیق که شما میگویم که هر که نه پذیرد ملکوت خدا را چون طفل داخل آن نخواهد شد * (۱۸) و رئیس پرسیدش که ای استاد نیکو چون سازم که حیانت جاودان را در بزم (۱۹) عیسی گفتش

چرا نیکو خوانی مرا نیکو نیست جز یکی که او خدا است (۲۰) و تو خود شناسی احکام را زنا مکن و قتل مکن و دزدی مکن و گواهی دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار (۲۱) او دیگر گفت این همه را از جوانی خود نگاه داشته ام (۲۲) عیسی چون که این سخن را شنیده با او گفت که یک چیز تو را باقی است هر آنچه داری بفروش و بمسکینان ده که در آسمان خواهد بود برای تو گنجی و بپا و مرا متابعت نما (۲۳) و چون این سخن را شنیده بسیار غمگین گشت زیرا که اموال فراوان داشت * (۲۴) چون عیسی اندوهناکش ملاحظه نمود فرمود چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولت اند در آمدن در ملکوت خدا (۲۵) زیرا آسانتر است شتر را که در چشمه سوزن در آید از اینکه صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود (۲۶) و گفتندش کسانی که شنیدند پس چه کس تواند که یابد نجات را (۲۷) فرمود که چیزهایی که نزد خلق محال است نزد خدا ممکن است * (۲۸) پطرس گفت که اینک ما تمامی چیزها را گذاشته تو را پیروان ایم (۲۹) آنها را فرمود که من شمارا می گویم بدرستی که نیست کسی که خانه یا والدین یا برادران یا زن یا فرزندان را بجهت ملکوت خدا وا گذارد (۳۰) و بچندین مرتبه زیاده تر از آن را نیابد در این جهان و نیز در آن جهان حیات جاوید را * (۳۱) و آن داورده تن را برداشته ایشان را فرمود که اینک بسوی اورشلیم روان ایم و هر آنچه در کتب پیغمبران مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل میگردد (۳۲) زیرا که بقبائل سپرده شود و تمسخر و ظلم یابد و بر او آب دهن خواهند انداخت (۳۳) و او را چوب زده خواهندش گشت و روز سیوم برخاسته خواهد شد (۳۴) و آنها این سخنان را عطفی درک نکرده و این کلام بر ایشان مخفی ماند و آنچه میفرمود نیافتند * (۳۵) و در زمانی که نزدیک بدیه بود کوری بر سر راه نشسته سؤال می نمود (۳۶) در یافت که جمعی در گذارند پرسید که چیست این (۳۷) گفتندش که عیسی ناصری

در گذاراست (۳۸) با فغان گفت که ای عیسیٰ ابنِ داؤدِ رحم کن بر من (۳۹) و آن کسان که در پیش می‌رفتند او را منع کردند که خاموش باش لیلیک او بیش از پیش فریاد کرد که ای پسرِ داؤدِ رحم کن بر من (۴۰) عیسیٰ توقف نموده امر فرمود که او را بسزدیکش آورند چون نزدیک شد پرسیدش (۴۱) تو را چیست خواهش که برای تو کنم عرض کرد که خداوندگار! خواهم که بی‌نا شوم (۴۲) و عیسیٰ فرمود که بی‌نا شو که ایمانت تو را رستگار ساخت (۴۳) در حال بی‌نا شده خدا را حمد گوین در عقبش در آمد و جمیع مردمش دیدند و خدا را ستایش کردند *

(باب نوزدهم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و چون داخل شد بِرَحُوراً عبوراً (۲) اینک بود مردی که به زکّی نامیده شده بود و بود از بزرگانی باج‌خواهان و صاحب دولت بود (۳) و خواهشمند بود که عیسیٰ را دیده ببیند که او چگونه است و از کثرت خلق مقذورش نبود زیرا که بود تصیرالغنامت (۴) پس پیش دوید و بر درخت افرغی برآمد تا نظاره‌اش نماید زیرا که او اراده داشت که از آن راه عبور نماید (۵) و چون عیسیٰ بآن مکان رسید بالا نگریست و او را دیده گفت ای زکّی بشتاب و پائین آ که باید مرا که امروز در خانه‌ات بسر آرم (۶) پس بسرعت نزول نموده او را بخرمی پذیرفت (۷) پس چون همه‌گی نگریستند آن مقدمه‌را همه در آنها افتاده گفتند که با مردی گناه‌کار بر آمده خوش نشسته است (۸) و زکّی بر پا ایستاده با خداوند عرض کرد که الحال خداوند! نصف مال خود را بمساکین میدهم و چنانچه کسی را در مال معیون کرده باشم چهار مقابله‌اش بزردهم (۹) عیسیٰ باو فرمود که امروز رستگاری باین دودمان رسید زانرو که این نیز از اولادِ اِبْرَاهِیم است (۱۰) که فرزند انسان آمده است که گم‌شده‌گان را طلب نموده رستگار نماید * (۱۱) و هنگامی که ایشان می‌شنیدند این سخنان را بر آن افزوده مثلی آورد چونکه نزدیکت بُوْرَشَلِیم بود و ایشان را

گمان این بود که الآن ملکوتِ خدا آشکارا خواهد شد (۱۲) پس فرمود که *
 شخصِ شریفی بقصدِ مَرزِ دوری روان شد که تا مملکت برای خود تحصیل
 نموده عود نماید (۱۳) پس ده تن از بنده‌گانِ خود را خوانده و ده قنطار بآنها
 داد و آنها را گفت که تا باز گشتنم معامله کنید (۱۴) و اما مردمانِ شهرش
 براو عداوت داشتند و پس از او پیغام فرستاده گفتند که ما این کس را نخواهیم
 که بر ما امیر باشد (۱۵) و چون آن مملکت را یافته رجعت نمود و نه احضارِ
 غلامانِ خویش که زور را بآنها سپرده بود فرمان داد که دربابِ هر یک چه
 نفع نموده است (۱۶) پس اول آمده گفت ای آقا یک قنطارِ تو ده قنطار
 نفع نموده است (۱۷) پس او را گفت مرحبا ای غلامِ نیکو از آنجا که تو
 امین بودی این قلیل را پس تو را بر ده شهر امارت است (۱۸) و دیگری آمده
 گفت ای آقا یک قنطارِ تو پیدا نموده است پنج قنطار را (۱۹) باو نیز گفت
 که تو را نیز بر پنج شهر امارت است (۲۰) دیگری آمده گفت ای آقا یک
 قنطارِ تو اینک موجود است آن را در ملفوفی نگاه داشته ام (۲۱) زیرا که
 تو مردی بغایت تندمزاج و من از تو مخوف بودم بعلمتِ اینکه آنچه خود
 نگذاشته بر میداری و آنچه زرع نکرده میدروی (۲۲) با وی گفت که تو را
 بحرفِ خودت الزام دهم ای غلامِ نا شایسته تو چون دانستی که مردی
 تندمزاج ام که نگذاشته بر میدارم و نکرده میدروم (۲۳) پس چون است
 که زر مرا بر تختِ صرافِی نهاده که چون من آیم آن را با نفعش بگیرم
 (۲۴) و گفت حاضران را که قنطار را از او گرفته تسلیم آن دیگری که ده قنطار
 زان اوست نمایند (۲۵) پس او را گفتند ای آقا اینست صاحبِ ده قنطار
 (۲۶) و من شمارا میگویم که بهر کس که دارد داده خواهد شد و آن کس
 که ندارد از او گرفته خواهد شد چیزی که دارد (۲۷) و آنانی که از عداوت
 نمیخواستند که من برایشان امارت نمایم در این جا حاضر نمائید و در
 برابرم بقتل رسانید (۲۸) و چون این را گفت پیشتر بسوی اورشلیم روان شد *

(۲۹) و چون بنزدیکی * بیتِ فاگی و بیتِ عنیاء بنزدیکی * کوه مسملی بزیترن رسید دو تن از شاگردان خود را فرستاد (۳۰) و فرمود بقرینه برابر درآئید و در درآمدن در آن کوه خرابی می‌باید بسته که هیچ کس گاهی بر او ننشسته است باز نموده آریدش (۳۱) و اگر کسی شمارا پرسد که چرا این را باز میکنید او را باین قسم جواب دهید که خداوندگار بآن محتاج است * (۳۲) و ایشان که فرستاده شدند رفته آنچنان یافتند که او بآنها فرموده بود (۳۳) و هنگامی که کوه را باز می‌کردند مالکانش ایشان را گفتند که چرا این را باز می‌کنید (۳۴) گفتند که خداوندگار بآن احتیاج دارد (۳۵) پس آن را بنزد عیسی آوردند و رخت خود را بر او افکنده عیسی را بر آن سوار نمودند (۳۶) و هنگام رفتن رخت خود را در راهش گسترانیدند (۳۷) چون نزدیک بدامن کوه زیتون رسید همه گئی جماعت شاگردانش شروع نموده بخوش و قتی خدا را حمد میکردند با آواز بلند بعلت آن معجزه‌هایی که دیده بودند (۳۸) و میگفتند که خجسته باد پادشاهی که باسم خداوند می‌آید و آرام در آسمان و جلال در عالم بالا (۳۹) و چندی از فریسیان از آن جمع گفتندش که ای استاد شاگردان خود را منع نما (۴۰) پس ایشان را جواب داده گفت که من شمارا میگویم که اگر اینان خاموش باشند سنگها فریاد خواهند نمود * (۴۱) و چون نزدیک رسید و شهر را دید بر آن گریست (۴۲) و گفت تو بلی تو گاش آنچه‌هایی که تو را موجب آرام بودند در این روزهایی که مالکش هستی می‌شناختی و حال دیگر از چشمان تو نهان اند (۴۳) زیرا که می‌آید ایامی بر تو که اندای تو بر گرد تو احاطه نموده بخندق و تورا محصور خواهند ساخت و از همه اطراف تورا بتنگی خواهند در آورد (۴۴) و تورا و فرزندان ترا در تو بر زمین خواهند انداخت و سنگی بر سنگی در تو قرار خواهند داشت زیرا که شناختی ایام توجه خود را * (۴۵) و در هیکل در آمده به بیرون نمودن کسانی که در آن می‌فروختند و می‌خردند آغاز فرمود (۴۶) و بآنها گفت که

موقوف شده است که خانه من عبادت خانه است شما آن را مغاره دزدان نموده اید * (۴۷) و هر روز در هیكل تعليم میداد و بزرگان کاهنان و نویسندگان و پیشوایان مردم خواستند که هلاکش نمایند (۴۸) و ندانستند که چون کنند زیرا که همهگی مردم به رشته استماع خود را باو در آویخته بودند *

(باب بیستم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و در يك روزي از آن روزها اتفاق افتاد که در زمانی که او درین هیكل بود و مر خلتی را تعليم میداد و بشارت میفرمود رؤسای کهنه و نویسندگان با بزرگان آمده (۲) بدین مضمون گفتندش که بکوي مارا که تو بچه اقتدار این را میکني و آن کیست که داده است این اقتدار را بتر (۳) او در جواب فرمود که من نیز از شما يك سخن می پرسم بمن بگوئيد (۴) که آیا غسل یحیی از آسمان و یا از خلق بود (۵) آنها با خود اندیشیدند که اگر گوئیم از آسمان بود خواهد گفت که چرا بوي اعتقاد نداشتید (۶) و اگر گوئیم که از مردم بود همه خلق مارا سنگسار کنند زیرا که یحیی را بي شبهه پیغمبر دانند (۷) پس جواب گفتند که ندانیمش که از کجا بود (۸) و عیسی ایشان را گفت که من بشما نیز نگویم که این کارها را بچه اقتدار کنم * (۹) و شروع نموده این مثل را برای مردم آورد که شخصی تاکستانی را غرس نموده دهقانانش سپرده خود مدتی مسافرت اختیار نمود (۱۰) و در موسم ملازمی را بنزد دهقانان فرستاد تا ثمره آن تاکستان را بوي تسلیم نماید لیکن دهقانانش زده تهي دست باز گردانیدند (۱۱) دیگر بار ملازم دیگر را فرستاد ایشان او را نیز زده خفیفش نموده تهي دست پس فرستادند (۱۲) او نیز ثالثاً ملازمی را فرستاده ایشان او را زخم زده بیرونش نمودند (۱۳) صاحب تاکستان گفت که چين کنم میفرستم فرزند محبوب خود را که شاید چون بیندش خجل شوند (۱۴) چون دهقانان وبرا دیده با خود تصور نموده گفتند که این وارث است بیابکيد که تا او را بکشیم و میراث از آن ما شود (۱۵) پس از تاکستانش بیرون برده بکشتند

حال مالکِ تاکستان با ایشان چه خواهد نمود (۱۶) او خود آید و آن دهقانانرا هلاک نموده تاکستانرا بدیگران خواهد سپرد * آنها شنیده گفتند این خود مبدا (۱۷) او در آنها نگریسته فرمود چیست آنچه نوشته شده است که سنگی که معمارانش ردّ نموده اند سر زاویه واقع شده است (۱۸) هر کس که بر آن سنگ افتد خورد میشود و آن کس که بر او افتد نرم خواهد شد (۱۹) پس قصد نمودند کاهنان بزرگ و نویسندگان که در همان ساعت دستها بر او اندازند و از مردم ترسیدند زیرا که دانستند که قصدش از این مثل ایشان بود * (۲۰) پس فرصت جسته فرستادند جوایس چندرا که خودرا صالح مینمودند تا که سخنی از وی بچنگ آرند که او را باقتدار و قدرت حاکم سپارند (۲۱) پس ایشان پرسیدندش که ای استاد دانیم که تو آنچه گوئی و تعلیم دهی محض صواب است و نظر در ظاهر نمیکنی بلکه راه خدارا براستی مینمائی (۲۲) آیا جائز است که ما قیصر را جزیه دهیم یا نه (۲۳) و چون مکر ایشانرا دانست گفت ایشانرا چرا تجربه آم می کنید (۲۴) نشان دهید بمن دیناری را که نقش و سکه کرا دارد پس جواب داده گفتندش که قیصر را (۲۵) آنها را گفت که پس آنچه زان قیصر است بقیصر وا گذارید و آنچه از خداست بخدا (۲۶) و نتوانستند بسختش در نزد مردم چنگ زنند پس از جوابش حیران مانده ساکت شدند * (۲۷) تلی چند از صادوقیان که منکر قیامت اند پیش آمده پرسیدندش (۲۸) و گفتند ای استاد موسی برای ما نوشته است که اگر برادر کسی بمیرد که زنی داشته و در هنگام مردن بی فرزند باشد باید برادرش زن او را گرفته نسلی بجهت برادر خود جاری سازد (۲۹) و بودند هفت برادر و نخستین زنی را گرفته بی فرزند وفات یافت (۳۰) و دومی آن زن را گرفته او نیز لاولد فوت شد (۳۱) سیومین او را گرفته و همچنین آن هفت نفر نماند آنها را فرزندی و مردند (۳۲) و در آخر همه آن زن نیز وفات یافت (۳۳) پس او در قیامت

زیرا کدام يك از ایشان خواهد بود زیرا که هر هفت او را گرفتند * (۳۴) و عیسی ایشان را در جواب فرمود که ابغای این روزگار است نکاح نمودن و نکاح کرده شدن (۳۵) و اما کسانی را که سزاوار است که بدست آرند آتجهان را و قیامت را از مردهگان نه تزویج میکنند و نه تزویج کرده میشوند (۳۶) و نیز نمیتوانند که باز بمیرند زیرا که ایشان مَلَك را مانند و ایشان اند فرزندانِ خدا زیرا که فرزندانِ قیامت هستند (۳۷) و باینکه مردهگان بر میخیزند موسی نیز اشارت فرمود در حدیث برته چون گوید خداوند را خدای اِبْرَاهِيمَ و خدای اسحاق و خدای یعقوب (۳۸) خدا نیست زانِ مردهگان بل زانِ زندهگان است زیرا که نسبت باو همه زنده اند (۳۹) پس بعضی از نویسندگان جواب دادند که ای استاد نیکو گفتم (۴۰) و بعد از آن جرأت ننمودند که هیچ چیز را از او سؤال نمایند * (۴۱) و آنها را فرمود که چه گونه گویند که مسیح پسر داوود است (۴۲) و حال آنکه داوود خود میگوید در کتابِ مزامیر که خداوند بخداوند من گفت بنشین بر دستِ راستِ من (۴۳) تا آنکه بنهم اعدایِ تو را در محلِّ اقدامِ تو داوود او را خداوند گفت پس چگونه پسرِ اوست * (۴۴) هنگامی که مردم تمامی می شنیدند شاگردانش را گفت (۴۵) که به پرهیزید از نویسنده گانی که خواهند خرامیدن در رختِ بلند و دوست دارند سلام کردن را در بازارها و صدرِ مجالس را در مجامع و صدرِ سرایر در ضیافتات (۴۶) و خورند خاتهای بیوه زنان را و طول میدهند نمازها را برپا پس ایشان اند که می یابند عذابِ عظیم را *

(باب بیست و یکم مشتمل بر سی و هشت آیه)

- (۱) و نظر کرده دید اغنیارا که می انداختند نذوراتِ خود را در مخزن
- (۲) و دید نیز بیوه مقلسی را که دو فلس در آن می انداخت (۳) و گفت بدرستی که راست گویم شمارا که این بیوه مقلس بیش از همه گي انداخت
- (۴) زیرا که انداختند تمامی * آنها در نذوراتِ خدا چیز را که زائد میداشتند

و انداخت این بیهوده چیزها را که ناقص بود یعنی تمامی * معاش خود را *
 (۵) و جمعاً را که می‌گفتند از تزیین هیكل بسنگهای نیکو و عطایا گفت
 (۱) می‌بینید این چیزها را و آید زمانی که گذاشته نشود در آن سنگی برسنگی
 مگر آنکه خراب شود (۷) پس ایشان او را پرسیده گفتند که استاد این کی
 خواهد بود و چه نشان است در پیوستن اینها (۸) گفت آگاه باشید که
 فریفته نشوید زیرا که بسیاری با اسم من خواهند آمد که گویند من هستم
 و وقت قریب است پس نیفتید بعقب ایشان (۹) و چون شنوید اخبار
 جنگها و هنگامه‌ها را مضطرب مشوید زیرا که بایست که اینها همه اولاً بجا
 آید لیکن هنوز وقت باتمام نرسیده است (۱۰) و در آن هنگام ایشان را گفت
 که بر خواهند خاست قومی بر قومی و مملکتی بر مملکتی (۱۱) و در اماکن
 خواهد بود زلزله‌های عظیم و گرانیها و باها و خواهد بود تهرهات و نشانه‌های
 عظیم از آسمان * (۱۲) و قبل از این همه می‌اندازند دستهای خود را در شما
 و معاقب نموده بسبب اسم من در مجامع و زندانها خواهند برد و نزد
 سلاطین و حکام خواهند کشید (۱۳) این همه شهادتی خواهد بود از برای شما
 (۱۴) پس در دل‌های خود عزم کنید که بیشتر اندیشه از برای معذرت جواب
 آنها نکنید (۱۵) زیرا که میدهم شمارا زبانی و عقلی که قادر نباشند تمامی *
 مخاصمین شما که مخالفت یا مقاومت نمایند (۱۶) و بدرستی که تسلیم
 کنند شمارا والدین و برادران و خویشان و دوستان و بکشند بعضی از شمارا
 (۱۷) و بجهت اسم من همه‌گی مردم با شما کینه خواهند ورزید (۱۸) و موئی
 از سر شما کم نخواهد شد (۱۹) و شما خود نفوس خود را بصبر نگاه دارید *
 (۲۰) و چون یابید اورشلم را که محصور شده است بخیم سپاه آنگاه در یابید
 که نزدیک است ویرانی * آن (۲۱) در آن هنگام کسانی که در بیرون هستند
 بگریزند بسوی کوهستان و کسانی که داخل آن هستند به بلوکات روند و کسانی
 که هستند در بلوکات باندروین آن در نیایند (۲۲) زیرا که آنروزها است

روزهای انتقام و تکمیل هر آنچه نوشته شده است (۲۳) و وای بر آبستنها و شیردهنده‌گان در آن ایام زیرا که گرفتاری عظیم بر زمین خواهد بود و این طاقمرا سخط (۲۴) و بدم شمشیر خواهند افتاد و در همه‌گی و فباگل اسپر خواهند شد و پامال طوائف خواهد بود اورشلیم تا زمانی که زمان طوائف تمام شود * (۲۵) و خواهد بود علامات در آفتاب و ماه و ستاره‌ها و بر زمین گرفتاری طوائف بتکثیر و صدای دریا و امواج (۲۶) و خلق از وهم و انتظار آن قضایا که بر ریح مسکون می‌آید بیجان خواهند شد زیرا که خواهد شد توانائی‌های آسمان متزلزل (۲۷) و آن وقت خواهند دید فرزند انسا را که بر ابر نشسته با قوت و جلال عظیم می‌آید (۲۸) و چون شروع باین چیزها میشود راست نشسته سرهای خود را بالا نمائید زیرا که خلاصی شما نزدیک شده است * (۲۹) و بانها مثلی را آورد که درخت انجیر و سائر درختهارا ملاحظه نمائید (۳۰) که چون بمجرد بینید که شکوفه‌ها میریزند خود دریابید که الحال تابستان نزدیک شده است (۳۱) همچین شما نیز چون بینید که آنها واقع میشوند دریابید که ملکوت خدا نزدیک شده است (۳۲) و من بشما راست میگویم که نخواهد گذشت این طبقه تا همه‌گی اینها بوقوع انجامد (۳۳) و آسمان و زمین خواهد گذشت و لیکن نخواهد گذشت سخنان من * (۳۴) و با حذر باشید که مبدا دل‌های شما به پر خوری و می پرستی و افکار معیشت گران گردد و ناگاه دریابد آنروز شمارا (۳۵) زیرا که چون نام بر تمامی نشیننده‌گان بر روی کل زمین خواهد آمد (۳۶) پس بیدار بوده دعا کنید در تمامی اوقات تا آنکه شایسته باشید که توانید رستگار شد از تمامی اینها که بوقوع می‌انجامد و به ایستید پیش روی فرزند انسان * (۳۷) و روزها در هیكل تعلیم میفرمود و شب‌ها بیرون رفته در کوه مسعیل بزیقون توقف مینمود (۳۸) و تمامی خلق برای شنیدن کلامش در هیكل پیش جمع میشدند *

(باب بیست و دوم مشتمل بر هفتاد و یک آیه)

(۱) و چون نزدیک بود عیدِ فطیر که مسَمَّی است بفتح (۲) کاهنانِ بزرگ و نویسنده‌گان در جستجو میبودند که او را بچه طریق مَقْتول نمایند زیرا که از خلقِ واهمه می نمودند (۳) و شیطان در یهودان که ملقب به اِسْکَرِیوطی و یکی از درازده نفر بود در آمده * (۴) پس آمده بروسای کهنه و سپاه گفتگو مینمود که او را چگونه بایشان سپارد (۵) و خوشنود بودند و با وی عهد بستند که او را زر خواهند داد (۶) و او راضی شده در انتظار فرصت می بود که او را بپنهانی از خلق بایشان سپارد * (۷) چون روز فطیر که در آن ذبحِ فصیح بایست نمودن آمد (۸) او بِطَرَس و یوحنا را فرستاده گفت بروید و فصیح را از برای ما آماده سازید که تناول نمائیم (۹) آنها ویرا گفتند کجا میخواستی که آماده کنیم (۱۰) ایشان را گفت چون بشهر در آئید کسی را برخوردارید که سبویی از آب میبرد او را پیروی نمائید بخانده که در آید (۱۱) و بگوئید صاحب خانه را که استاد ترا میفرماید که کجاست مکانی که در آن با شاگردان خود فصیح را خورده باشم (۱۲) و او حجره وسیع مفروشی را بشما خواهد نمود در آنجا آماده سازید (۱۳) و ایشان رفته چنانکه بایشان فرموده بود یافتند و فصیح را مهیا ساختند * (۱۴) چون وقت رسید بنشست و دوازده حواری نیز با او (۱۵) ایشان را فرمود که من بسیار خواهشمند بودم که قبل از وفات خود این فصیح را با شما خورده باشم (۱۶) که بشما میگویم که من بعد از این نخواهم خورد تا اینکه در ملکوت خدا کامل گردم (۱۷) و کاسه را گرفته شکر بجا آورد و فرمود که بگیری این را و در میان خود قسمت نمائید (۱۸) زیرا که من شمارا میگویم که نخواهم آشامید از میوه رز تا وقتی که بیاید ملکوت خدا * (۱۹) و نانی را گرفته شکر نمود و شکسته بایشان داد و فرمود که این تن من است که در راه شما داده میشود این را بیک من بجا آرید (۲۰) و کاسه را نیز بهمان طرز بعد از خوردن شام گرفته فرمود که این کاسه پیمان نوی

است که بسته میشود بخونِ من که ریخته میشود در راهِ شما * (۲۱) و الحال دستِ آن کس که مرا خیانت می‌نماید با من در میانِ سفره است (۲۲) و فرزندِ انسان بر حسبِ تقدیر میرود لیکن وای بر آن کس که او را تسلیم می‌نماید (۲۳) پس آنها از همدیگر شروع بتفحص می‌نمودند که آیا کدام یک باشد که این عمل را نماید * (۲۴) و بود در میانِ ایشان نزاعی که آیا کدام یک از آنها بزرگتر میباشد (۲۵) او ایشان را فرمود که سلاطینِ قبائل خداوندی بر ایشان مینمایند و خوانده میشوند ولی * نعمت کسانی که در میانِ آنها صاحبِ اقتدار هستند (۲۶) لیکن مباشید شما اینچنین بلکه بزرگتر از شما چون کوچکتر بوده باشد و پیشوا چون ملازم (۲۷) کیست بزرگتر آیا آن کس که نشسته است یا آن که خدمت مینماید آیا نیست آن کس که نشسته است لیکن من در میانِ شما چون خادم هستم (۲۸) و شما آنان هستید که صبر نموده اید در امتحان‌هایی من با من (۲۹) و من برای شما مهیا مینمایم ملکوتی را چنانچه پدرم برای من نموده است (۳۰) تا که شما بر خونِ من بخورید و بیآشامید در ملکوتِ من و بنشینید بر تختها و حکم نمایید بر دوازده سبطِ اسرائیل * (۳۱) پس خداوند فرمود که ای شمعون شمعون اینک شیطان میخواهد که شما را به بیزد چون گندم (۳۲) و اما من خواسته ام برای تو که ناقص نشود ایمانِ تو و چون تو تائب شده برادرانِ خود را نیز استوار نما (۳۳) و او از برایش عرض کرد که ای خداوند من مستعد می‌باشم که بوده باشم با تو در زندان و در مرگ (۳۴) پس گفت او را ای پطرس می‌گویم تو را امروز بانگِ نخواهد زد خروس مگر آنکه پیش از آن تو سه بار انکار کرده باشی مرا که من او را نمی‌شناسم (۳۵) و ایشان را فرمود که چون فرستادم شما را بی کیسه و خورجین و نعلین آیا در هیچ چیز کم رسی یافتید گفتند که در هیچ چیز نیافتیم (۳۶) و ایشان را فرمود که حال آن کس که کیسه با اوست بر دارد و همچنین کسی که خورجین را

دارد و کسی که ندارد بفروشد جامه، خود را و بخرد شمشیری (۳۷) و میگویم شمارا که آنچه نوشته شده است باید که در من کامل گردد که شمرده میشود با بدکاران بجهت اینکه آنچه نوشته شده است در باره من کمالی دارد (۳۸) پس ایشان گفتند ای خداوند اینک دو شمشیر در اینجا هست گفت ایشان را که بس است * (۳۹) و بحسب عادت برآمده بسوی کوه زیتون روان شد و شاگردانش او را متابعت نمودند (۴۰) چون رسید بآن مکان شاگردان را فرمود دعا کنید تا آنکه در امتحان در نیائید (۴۱) و او خود بمقدار سنگ پرتابی دور رفته بزانو در آمده دعا کرد (۴۲) و گفت ای پدر اگر خواهی که این پداله از من بگذرد بگذرد لیکن نه بجوازش من بلکه بجوازش تو (۴۳) و فرشته از آسمان او را نمودار شد تا قوت دهد او را (۴۴) و او در اضطراب افتاده بسعی شدید دعا مینمود و عرقش چون قطرهها از خون بود که بر زمین میچکید (۴۵) و از دعا برخاسته بنزد شاگردانش آمد یافت ایشان را که از حزن خواب رفته اند (۴۶) و ایشان را گفت چرا میخوابید برخیزید و دعا نمائید تا آنکه داخل نشوید در تجربه * (۴۷) و هنوز تکلم میفرمود که ناگاه گروهی که آن کس که به پوداه مسملی بود و یکی از آن دوازده نفر بود ایشان را پیشوا شده بنزد عیسی آمد تا او را ببوسد (۴۸) عیسی ویرا فرمود ای پوداه آیا تو ببوسه خیانت میکنی فرزند انسان را (۴۹) آنگاه مصاحبانش چون دیدند که چه خواهد شد ویرا گفتند ای خداوند آیا شمشیر بزنیم (۵۰) و یکی از آنها زد و گوش راست خادم کاهن بزرگ را ببرد (۵۱) عیسی جواب داده فرمود که همین بس است و گوش او را مس نموده او را درست نمود (۵۲) و عیسی بآن کسانی که بنزد وی آمده بودند از کاهنان بزرگ و سرداران هیکل و مشائخ فرمود که آیا چون برای دزد بر من آمدید با شمشیرها و چوبدستها (۵۳) و من هر روز در هیکل با شما میبودم و شما دست بر من دراز نکردید لیکن این ساعت شماست و قوت ظلمت

(۱۴) پس ایشان او را گرفته و برده بخانه کاهن بزرگ رسانیدندش * و دورانور پطرس^{۱۵} بعقبش روان شد (۱۵) و ایشان آتشی در وسط خانه افروخته با هم نشستند و پطرس^{۱۶} نیز با ایشان نشست (۱۶) کذیرکی او را دیده که نزدیک آتش نشسته است در وی تیزنگریسته گفت که این نیز با وی بود (۱۷) و انکار او نموده گفت که ای زن من او را نمی شناسم (۱۸) بعد از آنکه شخصی دیگر او را دیده گفت که تو نیز از آنها هستی پطرس^{۱۹} گفت ای مرد نیستم (۱۹) و چون تخمیناً ساعتی گذشت دیگر بار شخصی مبالغه نموده که این کس بی شبهه با او بوده است زیرا که جلیلی است (۲۰) پطرس^{۲۱} گفت ای مرد نمی یابم که تو چه میگوئی و هنوز در تکلم میبود که فی الفور خروس بانگ زد (۲۱) و خداوند گشته به پطرس^{۲۲} نگریست و او سخن خداوندرا که باو فرموده بود که پیش از آنکه خروس بانگ زند تو مرا سه بار انکار خواهی نمود یاد آورد (۲۲) و پطرس^{۲۳} بیرون آمده زار زار بگریست * (۲۳) و آنانی که عیسی را نگاه میداشتند او را تازیانه زده تمسخر مینمودند (۲۴) و رویش را پوشانیده طپانچه بر وی زدند و پرسیدندش و گفتند از راه نبوت بگو که کیست که تو را طپانچه زد (۲۵) و دیگر سخنان رزل بسیار باو گفتند * (۲۶) و چون روز ظاهر شد جمع شدند رؤسای قوم و بزرگان کهنه و نویسندگان و او را در مجمع خود داخل نمودند (۲۷) پس گفتند که چنانچه تو مسیح هستی ما را اطلاع ده ایشان را گفت اگر شمارا بگویم باور نخواهید نمود (۲۸) و اگر سؤال نمایم جواب نخواهید داد و مرخص نخواهید نمود (۲۹) و بعد از این زمان فرزند انسان بر دست راستِ قوت خدا نشسته خواهد بود (۳۰) همه گفتند پس تو پسر خدا هستی گفت ایشان را که شما میگویند که من آنم (۳۱) پس ایشان گفتند که ما را چه احتیاج بشهادت است زیرا که خود از دهن او

(باب بیست و سیوم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) پس تمامی آن جماعت برخاسته اورا بنزد پیلطس آوردند (۲) و آغاز شکایت بر او نموده گفتند که یافتیم این شخص را که متکبر میکند قوم را و از دادن جزیه بقیصر منع میکند و میگوید که او خود مسیح پادشاه است (۳) پیلطس از وی سؤال نموده گفت که تو پادشاه یهود هستی او در جواب داده گفت که تو میگوئی (۴) و پیلطس کاهنان بزرگ و جمعیت را گفت که من در این شخص عیبی نمی بینم (۵) و ایشان تأکید نموده گفتند که او از جلیل آغاز نموده در تمام یهودیه تا اینجا تعلیم میداد و در میان مردم فننه می انگیزد (۶) و پیلطس چون جلیل را شنیده پرسید که آیا این شخص از جلیل است (۷) و چون یافت که از اعمال هیرودیس است اورا بنزد هیرودیس فرستاد زیرا که او نیز در آن ایام در اورشلیم بود * (۸) و چون هیرودیس عیسی را دیده بسیار خوش وقت شد زیرا که مدتها بود که خواهان دیدارش بود بعثت آنکه بسیار از او نقلها شنیده بود و امیدوار بود که از او معجزه دیده باشد (۹) پس از او سؤالات چند نمود و او مطلقا جوابش نداد (۱۰) پس ایستادند روسای کهنه و نویسنده گان و بشدت تمام بر وی شکایت مینمودند (۱۱) هیرودیس با لشکر خود اورا استکبار و استهزا مینمود و کسوت فاخری بوی پوشانیده اورا بنزد پیلطس باز فرستاد (۱۲) و آن روز پیلطس و هیرودیس با هم آشتی نمودند زیرا که با هم از پیش در مقام عداوت بودند * (۱۳) و پیلطس بزرگان کاهنان و روسای قوم را خوانده (۱۴) ایشان را گفت که این کس را که شما بنزد من آوردید که مردم را متکبر میسازد الحال پیش روی شما من اورا امتحان نمودم هیچ عیبی از آنها که شما ویرا بان منسوب مینمائید در او نمی یابم (۱۵) بلکه نه هیرودیس نیز زیرا که من خود شمارا بنزدش فرستادم و الحال هیچ چیز که لائق قتل باشد در وی بعمل نیآورده است (۱۶) پس اورا تذبیه نموده رها خواهم نمود (۱۷) چون

بر او در آن عید واجب بود که کسی را بجهت آنها آزاد نماید (۱۸) همه به یک بار فریاد کرده گفتند که این را ببر و برآبأس را بجهت ما آزاد ساز (۱۹) و آن کسی بود که بسبب شورش و تمثلی که در شهر واقع شده بود در محبس گرفتار شده بود (۲۰) پس پیناطس دیگر بار ایشان را مخاطب ساخت و خواهش داشت که عیسی را آزاد کند (۲۱) و آنها فریاد کرده گفتند که او را صلیب کن صلیب کن (۲۲) باز سیوم مرتبه ایشان را گفت که این کس چه بدی کرده است علت قتل را از وی نیافتند ام او را تنبیه نموده رها خواهم نمود (۲۳) و ایشان با آواز بلند مبالغه بسیار نمودند و خواهش کردند که او صلیب شود و آواز ایشان و کاهنان بزرگ او را مغلوب نمود (۲۴) پس پیناطس حکم نمود که مطلوب ایشان را بعمل آرند (۲۵) و برای ایشان شخصی را که بعلت هنگامه و قتل در زندان بود و او را خواستند رها نمود و عیسی را بخواهش ایشان سپرد * (۲۶) و چون او را می بردند شخصی شمعون نام قورنتی که از خارج شهر می آمد گرفتار کرده صلیب را بر دوشش گذاشتند که از پس عیسی برود (۲۷) و گروهی بسیار از مردم و از زنانی که بجهت او سینه زنان و گریه کنان بودند در عقب او روان شدند (۲۸) عیسی بسوی ایشان برگشته گفت ای دختران اورشلیم بر من مگرنید بلکه بر خود و فرزندان خود بگریید (۲۹) زیرا اینک می آید ایامی که در آن خواهند گفت که خوشحال عقیما و رحمهای که نژادند و پستانهای که شیر ندادند (۳۰) و آنگاه شروع تکلم بکوهها خواهند کرد که بر ما بیفتید و بتلها که ما را پنهان نمائید (۳۱) زیرا که چون کرده میشود این اعمال با چوب قر با چوب خشک چه خواهد شد * (۳۲) و دو نفر دیگر که بدکار بودند آوردند که با او گشته شوند (۳۳) و چون بجایی که آنرا کاسه سر میگویند رسیدند او را در آنجا صلیب نمودند و بدکاران را نیز یک از راست و یک از چپ (۳۴) و عیسی گفت که ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمیدانند که چه کار می کنند و آنها رختهای او را قسمت کرده قرعه

زدند (۳۵) و مردم نگران ایستاده بودند و بزرگان بمسخر بآنها گفتند که دیگران را نجات داد خود را نجات دهد اگر این است مسیح برگزیده خدا (۳۶) و سپاهیان نیز او را استهزا می نمودند که پیش او آمده سرکه گذاشتند (۳۷) و گفتند که اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده (۳۸) و نامه بر او نوشته بود بخط یونانی و رومی و عبری که این پادشاه یهود است * (۳۹) و یکی از آن بدکاران که بصلیب آویخته شده بود او را منکرانه گفت که اگر تو می مسیح خود را و ما را نجات ده (۴۰) و دیگری او را نهیب داده در جواب گفت آیا تو از خدا نمی ترسی زیرا که تو در همان عذاب گرفتاری (۴۱) و ما بحق زیرا که مکافات اعمال خود را می یابیم و این کس هیچ عمل نا شایسته نکرده است (۴۲) و به عیسی گفت ای خداوند مرا یاد آر چون بملکوت خود رسی (۴۳) عیسی وی را گفت که من ترا راست میگویم که تو امروز در فردوس با من خواهی بود * (۴۴) و قریب بساعت ششم بود که همه مرزوبوم را ظلمتی فرو گرفت و تا بساعت نهم باقی بود (۴۵) و آفتاب تاریک شد و پرده هیکل از میان شکافت (۴۶) و عیسی با آواز بلند فریاد نموده گفت ای پدر من روح خود را بدستهای تو میسپارم و این را گفته وفات نمود * (۴۷) و یوزیاسی این واقعه را دیده خدا را تمجید نمود و گفت بدرستی که این شخص بر راستی بود (۴۸) و همه گی طرائف که بجهت این تماشا حاضر بودند چون این واقعات را ملاحظه نمودند سینه زنان برگشتند (۴۹) و همه گی آشنایان او و زنانی که از جلیل او را پیروی نموده بودند از دور ایستاده این واقعات را ملاحظه نمودند * (۵۰) و ناگاه مرد مشیر یوسف نام که راست و نیکوکار بود (۵۱) و در مشورت و عمل آنها شریک نبود و خود نیز منتظر ملکوت خدا میدود از ارمییه که شهری است از شهرهای یهود (۵۲) او نزد پیلطس آمده بدن عیسی را خواش نمود (۵۳) و آنرا پائین آورده در پارچه کتان پیچیده در مقبره که از سنگ کنده شده بود جانی

که هیچ کس گذارده نشده بود او را گذاشت (۵۴) و آنروز روز تهنیتی و ابتدای سبّت بود * (۵۵) و آن زنایی که از جلیل با وی آمده بودند نزدیک آمده در قبر می‌نگریستند که چه سان تنش را گذارند (۵۶) و برگشته بویهای خوش و عطرها آماده ساخته و در روز سبت بحسب حکم آرام گرفتند *

(باب بیست و چهارم مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) و در روز یکشنبه صبح بسیار زودی آن عطرهایی را که مهیا ساخته بودند برداشته بسر قبر آمدند و با آنها تفریحی چند نیز بودند (۲) و یافتند که سنگ از سر قبر غلطیده شده است (۳) چون باندرون رفتند تن خداوند عیسی را نیافتند (۴) از این واقعه در حیرت میبودند که ناگاه دو مرد با لباسهای درخشان بر ایشان پدید آمدند (۵) چون که ایشان ترسان شده سرها را بزیر انداختند ایشان را گفتند چرا شما زنده‌ها در مرده‌گان میجوئید (۶) در اینجا نیست بلکه برخاسته است یاد آرید که چه گفت شمارا هنگامی که هنوز در جلیل بود (۷) که فرزند انسان باید که بدستهای مردم گناهکار تسلیم کرده شود و صلیب شود و در روز سوم برخیزد * (۸) و سخنان را یاد آوردند (۹) و از سر قبر برگشته بالتمام این واقعات را بآن یازده نفر و باقی مردم خبر دادند (۱۰) و مریم مگدلیه و یوحنا و مریم مادر یعقوب و زنان دیگر که همراه بودند ایشان بودند که حواریان را باین واقعه خبر دادند (۱۱) و سخن ایشان نزد آنها مانند افسانه آمده ایشان را تکذیب نمودند (۱۲) بطرس برخاسته بر سر قبر دوید و خم شده کفن را دید که گذاشته شده است بتنهائی و در نفس خود از آن واقعه تعجب نموده برگشت * (۱۳) و اینک در آن روز دو نفر از ایشان بسوی قریه که شصت تیر پرتاب از اورشلیم دور بود و اسمش ایماوس بود میرفتند (۱۴) و آنها در باره همه این واقعات با یکدیگر گفتگو مینمودند (۱۵) و در آن وقت که گفتگو و جستجو مینمودند تیسری خرد پیش آمده با ایشان روان شد (۱۶) اما چشمهای ایشان پوشیده شده بود

که اورا نشناختند (۱۷) ایشان را گفت که این چه سخن است که در راه با یکدیگر میگوئید و مکدر هستید (۱۸) و یکی که کلیویاس نام داشت وی را در جواب گفت که آیا تو در اورشلیم خوش نشین هستی و بس و آنچه در این اوان در میان آن واقع شد ندانسته (۱۹) ایشان را گفت که چه واقعه وی را گفتند که نقل عیسی ناصری است که پیغمبر بود و پسر خدا و همه گیء خلق در فعل و قول قادر بود (۲۰) و کاهنان بزرگ و رؤسای ما چگونه اورا بقضای مرگ سپردند و صلیبش نمودند (۲۱) و ما امیدوار بودیم که همین باشد که اسرائیل را فدیه خواهد بود و علاوه بر این واقعات که حال سه روز است که این واقع شده است (۲۲) زنی چند از طائفه ما مارا حیران نموده اند که صبحی بر سر قبر رفته اند (۲۳) و تنش را نیافتند آمده میگفتند که فرشته چند را رویت نموده اند که گفته بودند که او زنده است (۲۴) و بعضی از رفقای ما بر سر قبر آمده آنچنان که زنان گفته بودند ملاحظه نمودند و اورا نیافتند (۲۵) و او ایشان را گفت که ای ناهمان و در باور کردن همه آنچه پیغمبران گفته اند سست اعتقادان (۲۶) آیا نبایست که مسیح این چیزها کشیده بجلال خود برسد (۲۷) پس نقل خود را از همه گیء کتابها از موسی آغاز نموده و سائر پیغمبران برای ایشان تفسیر نمود (۲۸) چون نزدیک شدند بقریه که بسوی آن میرفتند او اراده نمود که بیشتر رود (۲۹) ایشان چنگ در او زده گفتند که باما باش زیرا که نزدیک بشام است و آفتاب در زوال است پس داخل شد که با ایشان باشد (۳۰) و چون با ایشان نشسته بود زانی را برداشته و شکر بجا آورده و شکسته به ایشان داد (۳۱) که چشمهای ایشان گشاده شد و اورا شناختند و او از ایشان ناپدید گشت (۳۲) و با یکدیگر میگفتند که آیا جان ما مشتعل نبود در هنگامی که در راه با ما تکلم مینمود و کتابها را بجهت ما تفسیر مینمود * (۳۳) و در همان ساعت برخاسته

به اورشَلِیْم مراجعت نمودند و آن یازده نفر و رفقای ایشان را یافتند که باهم جمع شده اند (۳۴) و میگفتند که خداوند فی الحقیقت برخاسته است و بر شَمْعُون نمودار شده است (۳۵) پس بایشان نقلِ راهِ سفر را نمودند که چه سان در وقتِ شکستِ نان بایشان نمودار شد * (۳۶) و ایشان در این گفتگو بودند که عیسی خود در میان ایشان ایستاده ایشان را گفت سلام بر شما باد (۳۷) و ایشان حیران و محرف شده می پنداشتند که روح را رویت مینمایند (۳۸) و آنها را فرمود که چرا شما مضطرب میباشید و چرا در دل‌های خود شبهه را میدهید (۳۹) دستها و پایهای مرا ملاحظه نمائید که من خود هستم و مرا لمس نمائید و به بینید زیرا که روح جسم و استخوان ندارد آنچنانکه ملاحظه میکنید که در من است (۴۰) و این را گفته دستها و پایها را بایشان نمود (۴۱) و چون هنوز از خوش‌وقتی در شبهه و حیران بودند ایشان را فرمود که آیا چیز خوراکی در اینجا دارید (۴۲) ایشان قدری از ماهی * برون و از شان عسل بوی دادند (۴۳) و او گرفته پیش روی ایشان تناول نمود * (۴۴) و بایشان فرمود که این همان مقدمات است که شمارا میگفتم در وقتی که هنوز با شما بودم که هر آنچه در آئین موسی و رسالِ پیغمبران و مزامیر در باره من نوشته شده است باید کامل گردد (۴۵) آنکه فهم آنها را وسعت داده که کتابها را توانند فهمید (۴۶) و ایشان را گفت که باین طور نوشته شده است و باین قسم لازم بود که مسیح کشته شود و در روز سیوم از میان اموات برخیزد (۴۷) و باید از اورشَلِیْم آغاز شده ندا بقوبه و آموزش گناهان در همه قبائل باسَمَس کرده شود (۴۸) و شما شاهدان این چیزها هستید (۴۹) و اینک من وعده پدر خود را بشما میفرستم و شما در شهر اورشَلِیْم توقف نمائید تا وقتی که از عالم بالا بقوتِ ملبس شوید * (۵۰) پس ایشان را بیرون آورد تا بیست‌غنایه و دستهای خود را بلند کرده آنها را برکت میداد (۵۱) و او هنوز

ایشان را برکت میداد که از ایشان جدا گشته بسوی آسمان بلند شد (۵۲) و آنها اورا سجده نموده با فرح بسیار بسوی او رَشَلِیْم برگشتند (۵۳) و پیوسته در هیكل مانده خدا را حمد و سپاس مینمودند * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ لُوقَا

کتابِ انجیلِ یوحنا

مشمول بر

بیست و یک باب

ربابِ اول مشتمل بر پنجاه و یک آیه)

(۱) بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود (۲) و همان در ابتدا نزد خدا بود (۳) و هر چیز بوساطتِ او موجود شد و بغیر از او هیچ چیز از چیزهایی که موجود شده است وجود نیافت (۴) در او حیات بود و آن حیات روشنائی * انسان بود (۵) و آن روشنائی در تاریکی بدرخشید و تاریکی در نمی‌باتش * (۶) شخصی بود که از جانبِ خدا فرستاده شده که اسمش یحیی بود (۷) و او برای شهادت آمد تا آنکه شهادت بر آن نور دهد تا آنکه همه بوساطتِ او ایمان آورند (۸) و او خود روشنائی نبود بلکه آمده بود که بر آن روشنائی شهادت بدهد * (۹) و روشنائی * حقیقی آن است که هر کس را که بجهان در می‌آید منور میگرداند (۱۰) و این در جهان بود و جهان بوساطتِ او پدید گشت و جهانش نمی‌شناخت (۱۱) و بسوی خاصان

خویش آمد و ایشان نپذیرفتندش (۱۲) و چندی که پذیرفتندش ایشان را رتبه داد که فرزندان خدا بشوند و ایشان بودند که باسَمِش ایمان آوردند (۱۳) و تولّد ایشان از اخلاط و از خواهش جسمانی و خواهش نفسانی نبود بلکه مجرد از خدا بود (۱۴) و آن کلمه مجسم شده در میان ما قرار گرفت و تجلّی و تجلّی و تجلّی و تجلّی بود که شایسته یگانه پدر بود و پراز مهربانی و راستی بود * (۱۵) و یحیی در حقّ او گواهی داد و باواز بلند گفت که این همان کس است که ذکرش را کردم که پس از من می آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بود (۱۶) و از تمایّز او نعمتهای پی در پی بمجموع ما رسید (۱۷) زیرا که هرچند بوساطت موسی آئین قرار داده بود و لیکن نعمت و راستی بوساطت عیسی مسیح رسید (۱۸) و خدا را هیچ کس گاهی ندید اما فرزند یگانه که در آغوش پدر بود او را نمودار کرد * (۱۹) و گواهی یحیی این است که چون پیوند کاهنان و لوئیانرا از اورشلیم فرستادند تا از او پرسند که تو کیستی (۲۰) اقرار کرد و انکار نکرد بلکه فاش کرد که من مسیح نیستم (۲۱) پس پرسیدند از او که چگونه است آیا تو ایلیا هستی گفت نیستم گفتند آیا تو آن پیغمبر هستی بیاسخ گفت نه (۲۲) پس گفتند باو که تو کیستی که به آنان که ما را فرستادند جواب بدهیم و تو در حقّ خود چه میگوئی (۲۳) گفت من آواز آن کس هستم که در بیابان فریاد میکند که راه خداوندرا درست کنید چنانچه اِشَعِیَا پیغمبر گفته است (۲۴) و آنکسانی که فرستاده شده بودند از فریسیان بودند (۲۵) پرسیدند از او و گفتند که هرگاه تو مسیح نیستی و ایلیا و آن پیغمبر نیستی پس چرا غسل میدهی (۲۶) یحیی بابشان در جواب گفت که من بآب غسل میدهم اما شخصی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی شناسید (۲۷) همان است که پس از من می آید و پیش از من است و من شایسته آن نیستم که دولّ نعلینش را باز کنم (۲۸) این گذارش در بیت عبره در آن طرف رود اردن در جایی که

یحییٰ غسل میداد واقع شد * (۲۱) روزِ دیگر یحییٰ دید عیسی را که بطرفِ خود می آمد گفت اینک برده خدا که گناه خلق جهان را رنج میکند (۳۰) این است آن که در حق او گفتم که شخصی پس از من می آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است (۳۱) و من خود او را نشناختم لیکن جهت آنکه او بر اسرائیل ظاهر گردد آمده ام و بآب غسل میدهم (۳۲) و یحییٰ شهادت داد که من روح را دیدم که از آسمان پائین می آمد مانند کبوتر و بر او می نشست (۳۳) و من او را نشناخته بودم لیکن آن کس که مرا فرستاده است که بآب غسل دهم مرا گفت که هر کس را که به بینی که روح بر او نازل میشود و بر او می نشیند همان کس است که بروح القدس غسل میدهد (۳۴) و من همان را دیدم و شهادت دادم که این است پسر خدا * (۳۵) روزِ دیگر باز یحییٰ و دو نفر از شاگردانش ایستادند (۳۶) و عیسی را که میخرامید نگاه کرده گفت اینک برده خدا (۳۷) و آن دو شاگرد سخن او را شنیدند و در دنبال عیسی افتادند * (۳۸) عیسی برگردیده ایشانرا دید که بعقبش می آیند آنها را گفت که چه ازاده دارید شما آنها گفتند ربی که ترجمه اش آن است که ای استاد کجا میباشی (۳۹) بایشان گفت بیآئید و به بینید و ایشان آمدند و دیدند که در کجا میباشد و آن روز نزد او درنگ کردند و آن ساعت تخمیناً ساعتِ دهم از روز بود (۴۰) و یکی از آن دو نفر که سخن یحییٰ را شنیده بعقب او افتادند اندریاس برادرِ شمعون پطرس بود (۴۱) و نخست برادرِ خود شمعون را دیده او را گفت که ما مسیح را که ترجمه اش آن کرسطوس میباشد یافتیم (۴۲) پس او را بنزد عیسی برده عیسی در او نگریست و گفت تو شمعون پسر یونا هستی و تو را به کیفاس که ترجمه اش آن سنگ است ندا خواهند کرد * (۴۳) روزِ دیگر عیسی خواهش نمود که بقصد جلیل بیرون رود فیلیپوس را یافت و او را گفت که از عقب من آمده باش (۴۴) و فیلیپوس از بیت صیدا که شهر اندریاس و پطرس است بود (۴۵) فیلیپوس نائانائیل را

یافته باو گفت کسی را که موسی از وی در توریت و پیغمبران نوشته اند ما یافته ایم و او عیسی^۱ پسر یوسف است که از ناصره است (۳۶) و نائانائیل باو گفت که آیا ممکن است که بیرون آید چیز خوبی از ناصره فیلیپوس اورا گفت بیا و ببین (۳۷) عیسی نائانائیل را دید که بنزد خود می آید در حق او گفت این است کسی که در حقیقت اسرائیلی است و در او غشه نیست (۳۸) نائانائیل باو گفت که تو مرا از کجا می شناسی عیسی در جواب وی گفت نه پیش از آنکه فیلیپوس تورا بخواند در وقتی که در زیر درخت انجیر بودی من تورا دیدم (۳۹) نائانائیل ویرا در جواب گفت ربه توئی پسر خدا و توئی پادشاه اسرائیل (۴۰) عیسی باو جواب داده گفت که تو بعلت آنکه من گفتم که تورا در زیر درخت انجیر دیدم ایمان می آری و حال آنکه از اینها کارهای عظیم تر خواهی دید (۴۱) پس باو گفت که هر آینه من بشما راست میگویم که بعد از این شما آسمان را کشاده و فرشتهگان خدا را که بر فرزند انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید *

(باب دوم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) در روز سیوم در قانا جلیل سوری واقع شد و مادر عیسی در آنجا بود (۲) و هم عیسی و شاگردانش را در آن عیش خوانده بودند (۳) و چونکه شراب کم شد مادر عیسی ویرا گفت که شراب ندارند (۴) و عیسی باو گفت که ای زن مرا با تو چه کار است هنوز وقت من نرسیده است (۵) و مادرش بخادمان گفت که هر چه بشما بفرماید عمل نمائید (۶) و در آن خانه شش کوزه سنگی بود که برای طهارت یهودیان گذارده بودند هر یک از آن کوزهها دو سه من میگرفت (۷) و عیسی آنها را گفت که کوزهها را از آب پر کنید پس آن کوزهها را از آب مملو کردند (۸) بایشان گفت که حالا قدری از این بردارید بنزد میر مجلس بیدید پس بردند (۹) و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید خود ندانست که آن شراب

از کجا آمد مگر خادمان که آب را برداشته بودند دانستند پس آن میر
 مجلس داماد را مخاطب ساخته (۱۰) و باو گفت که همه مردم شرابِ خوب را
 اول حاضر میسازند و بعد از آنکه بسیار خورده باشند شرابِ بد را لیکن
 تو شرابِ خوب را تا حال نگاه داشتی (۱۱) این معجزه را که نخستین معجزه اش
 بود عیسی در قانای جلیل نمود و جلالِ خود را جلوه داد و شاگردانش بر او
 ایمان آوردند * (۱۲) و بعد از آن خود و مادرش و برادرانش و شاگردانش به
 کپرنائوم آمدند و در آنجا مدتِ قلیل درنگ کردند * (۱۳) و از آنجا که
 عیدِ فصحِ یهودِ نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت (۱۴) و کسانی که گاو
 و گوسفند و کبوتر میفروختند و صرافان را در هیكل نشسته یافت (۱۵) پس
 تازیانه از زه ساخته و همه مردم را با گوسفندان و گولان از هیكل بیرون
 دوانید و زرهای صرافان را بریخت و تختها را زیر و زبر کرد (۱۶) و کبوتر فروشان را
 گفت که این چیزها را بیرون برید و خانه پدرم را تجارت خانه مسازید
 (۱۷) شاگردانش را بیاد آمد که چنین نوشته بود که غیرتِ خانه تو مرا فرا
 گرفته است * (۱۸) آنگاه یهودیان آغاز نموده باو گفتند تو که این امور را
 مرتکب میشوی چه علامت بما نشان میدهی (۱۹) عیسی در جواب
 ایشان را گفت که این هیكل را خراب کنید که من آنرا بعد از سه روز بلند
 خواهم ساخت (۲۰) یهودیان گفتند که این هیكل در چهل و شش سال ساخته
 شده است و تو آنرا در سه روز میسازی (۲۱) اما او در باره هیكلِ بدنِ خود
 گفتگو می نمود (۲۲) پس چون از میان مردهگان برخاست شاگردانش را
 بیاد آمد که او آنها را همین گفته بود پس کتاب را و سخنی که عیسی فرموده
 بود باور کردند * (۲۳) و در اوایی که در اورشلیم بود و عیدِ فصح بود بسیاری
 از مردم چون معجزه هائی که مینمود دیده بر نامش ایمان آوردند (۲۴) اما
 عیسی از آنها مطمئن نشد زیرا که تعامی مردم را می شناخت (۲۵) و احتیاج

آنکه کسی معرفی مردم، نماید نداشت زیرا که خود میدانست که در مردمان چیست *

(باب سلیم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) و شخصی از قریبانیان بود که نیکودیمس نام داشت و او یکی از بزرگان یهود بود (۳) آن شخص در شب نزد عیسی آمده و براگفت ربی ما میدانیم که تو از جانب خدا از برای تعلیم آمده؛ زیرا که هیچ کس این معجزات را که تو می‌نمائی نمی‌تواند نمود جز اینکه خدا با وی باشد * (۴) عیسی او را جواب داده گفت که هرآینه بتو راست میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمی‌تواند دید * (۵) نیکودیمس باو گفت که شخصی که پیر باشد چگونه متولد میشود آیا می‌تواند شد که بار دیگر در شکم مادر خویش در آمده متولد بشود * (۶) عیسی جواب داد که بتحقیق که من بتو راست میگویم که تا کس از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمی‌تواند آمد (۷) و آنچه از جسم متولد شده جسم است و آنچه از روح متولد شده روح است (۸) حیران مباش که تو را گفتم که باید شما تولد تازه بیابید (۹) و باد هر جا که می‌خواهد میوزد تو آوازش را میشنوی لیکن نمیدانی که از کجا می‌آید و بکجا می‌رود همچنین است هر کسی که از روح متولد شده است * (۱۰) نیکودیمس او را جواب داد و گفت که این چیزها چگونه می‌تواند شد * (۱۱) عیسی در جواب ویرا گفت آیا تو اسرائیلی را معلم هستی و این چیزها را نمی‌یابی (۱۲) هرآینه من بتو راست میگویم که ما آنچه میدانیم حرف میزنیم و آنچه دیده ایم شهادت میدهیم و شما شهادت ما را نمی‌پذیرید (۱۳) چون من شمارا آن چیزهایی که زمینی است گفتم و شما باور نمیکنید چگونه اگر بشما چیزهایی که آسمانی است بگویم باور خواهید کرد (۱۴) و هیچ کس با آسمان بالا نرفته است مگر آن کس که از

آسمان یاقین آمده است یعنی فرزند آدم که در آسمان هست (۱۳) و چنانکه موسی ماری را در دشت بلند کرد فرزند انسان نیز باید که برداشته شود (۱۴) تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زنده‌گردد * جاوید یابد (۱۵) زیرا که خدا آن قدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را ارزانی فرمود که تا هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زنده‌گردد * جاوید یابد (۱۶) چه خدا فرزند خود را بجهان نفرستاد که با جهانیان داوری نماید بلکه تا جهانیان بواسطه او نجات یابند (۱۸) و آن کس که بر او ایمان آورد بر وی حکم نمی‌شود و آن کس که ایمان نیآورد هنوز بر او حکم شد زیرا که بر اسم فرزند یگانه خدا ایمان نیآورد است (۱۹) و حکم این است که روشنی در جهان در آمده است و مردمان تاریکی را بیش از روشنی دوست دارند زیرا که افعال ایشان بد بوده است (۲۰) زیرا که هر کس که بکارهای ناشایسته مشغول است روشنی را دشمن دارد و نزد روشنی نمی‌آید مبادا که افعالتش آشکارا گردد (۲۱) و اما آن کس که راست‌گردد است بنزد روشنی می‌آید تا ظاهر گردد که افعالتش را با خدا کرده است * (۲۲) و بعد از این مقدمه عیسی و شاگردانش در صرزم بیهوده آمدند و با آنها در آنجا اوقاف صرف میکرد و غسل تعمید میداد (۲۳) و یحیی نیز در عینون نزد سائیم غسل میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و خلق در آنجا حاضر شده غسل می‌یافتند (۲۴) زیرا که یحیی هنوز در زندان نیفتاده بود * (۲۵) و در میان شاگردان یحیی و بیهودیان بخصوص تطهیر نزاعی شده (۲۶) و بنزد یحیی آمده باو گفتند ربی آن کس که با تو در آن طرف رود اردن ^{سازد} بود که تو از برای او شهادت دادی اینک غسل میدهد و همه‌گی بنزد او می‌آیند * (۲۷) یحیی در جواب گفت که انسان خود هیچ چیز را نمی‌تواند یافت مگر آنکه از آسمان باو داده شود (۲۸) و شما خود شاهدان برای من هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه فرستاده شده‌ام که پیشرو

او باشم (۲۹) داماد کسی است که عروس را دارد و دوست داماد کسی است که می‌ایستد و آوازش را می‌شنود و بشنیدن صدای داماد بسیار خوش‌وقت است پس این خوش‌وقتی من باتمام رسیده است (۳۰) و او را باید ترقی نماید و مرا باید که تحلیل روم (۳۱) آن کس که از بالا می‌آید از همه کس بلندتر است و آن کس که از زمین است زمینی است و از زمین حرف می‌زند و آن کس که از آسمان می‌آید از همه بالاتر است (۳۲) و او بر آنچه دید و شنید خبر میدهد و هیچ کس حرفش را قبول نمی‌کند (۳۳) و آن کس که حرفش را قبول کند مهر کرده است که خدا راست‌گو است (۳۴) زیرا که آن کس را که خدا فرستاد بکلام خدا حرف می‌زند که خدا روح را به پیمانۀ بوی نمی‌دهد (۳۵) پدر پسر را دوست دارد و بدستش همه چیزها را داده است (۳۶) و آن کس که به پسر ایمان آورده است زنده‌گانی جاودان دارد و آن کس که سخن پسر را نمی‌شنود زنده‌گانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی میماند *

(باب چهارم مشتمل بر پنجاه و چهار آیه)

(۱) و چون خداوند را خالی شد که فریسیان شنیده اند که عیسی بپیش از یحیی شاکردان پیدا کرده و غسل میدهد (۲) و حال آنکه عیسی خود غسل نمیداد بلکه شاکردانش میدادند (۳) پس یهودی‌ها گذاشت باز بسوی جلیل برگردید (۴) و او را می‌بایست که به شومرون عبور کند (۵) پس بشهری از شومرون که سوخار نام داشت بنزدیک آن مقام که یعقوب بیسرش یوسف داده بود آمد (۶) و چاه یعقوب در آنجا بود چون عیسی از رنج راه مشقت کشیده بود بی‌درنگ نزد آن چاه بنشست و تخمیناً ساعت ششم بود * (۷) که زن شومرونی جهت برداشتن آب آمد عیسی وی را فرمود که مرا آب خوردن بده (۸) زیرا که شاکردانش بشهر برای خریدن خورش رفته بودند (۹) زن شومرونی گفت که تو یهودی هستی پس چگونه از من آب خوردن

میطلبی و حال آنکه من زن شوهری هستم و یهودیان با شوهرنویان آمیزش ندارند * (۱۰) عیسی در جواب ویرا گفت که اگر تو بخشش خدارا میدانستی و کیست که بتو میگوید مرا آب خوردن بده هرآینه تو اورا میخواستی و او بتو آب زنده‌گی میداد (۱۱) زن باو گفت ای خداوند تو دلو نداری و چاه عمق دارد پس تو آب زنده‌گی را از کجا داری (۱۲) آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که او چاه را بجا داد و خود و فرزندانش و بهائمش از آن می‌آشامیدند * (۱۳) عیسی باو جواب داده گفت هر کس که از این آب میخورد باز تشنه خواهد شد (۱۴) و هر کس که از آبی که من باو خواهم داد میخورد گاهی تشنه نخواهد شد بلکه آن آب که من ویرا خواهم داد چشمه آبی در میانش خواهد بود که تا بزنده‌گانی جاودانی میجهد (۱۵) زن باو گفت ای خداوند این آب را بمن ده تا تشنه نشوم و در اینجا برای آب برداشتن نیایم * (۱۶) عیسی باو گفت برو شوهر خود را بخوان و اینجا بیآ (۱۷) زن جواب داده گفت که شوهری ندارم * عیسی باو گفت تو خوب گفتی که شوهری ندارم (۱۸) زیرا که پنج مرد داشته و آن کس که حال داری شوهرت نیست این را راست گفته (۱۹) زن باو گفت خداوند! فهمیدم که تو پیغمبری (۲۰) پدران ما در این کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید که در اورشلیم مقامی است که در آنجا باید پرستش نمایند * (۲۱) عیسی باو گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقت است که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید (۲۲) شما آنچه نمیدانید می‌پرستید و ما آنچه میدانیم می‌پرستیم که نجات از میان یهود است (۲۳) بتحقیق که نزدیک است بلکه رسید آن وقتی که پرستنده‌گان حقیقی پدر را بروح و راستی خواهند پرستید و پدر آنچنان پرستنده‌گان را میخواهد (۲۴) خدا روح است و آن کسانی که اورا می‌پرستند باید که بروح و راستی بپرستند (۲۵) زن باو گفت میدانم که مسیح یعنی کرسطوس می‌آید او چون بیاید مارا بهر چیز خبر خواهد

داد * (۲۶) عيسی باو گفت من که بتو سخن مي گويم آنم (۲۷) و در هماندم
 شاگردانش آمدند و حيران شدند که بآن زن حرف ميزد ليکن هيچ کس
 نگفت که چه چيز مي طلبي يا چرا باو حرف ميزي (۲۸) پس آن زن کوزه
 خود را بگذاشت و بشهر رفته مردم را گفت (۲۹) که بياييد و شخصی را به بينيد
 که هر آنچه کردم بمن گفته است آيا اين مسيح نيست (۳۰) پس از شهر
 بيرون آمدند و بنزدش رسيدند * (۳۱) و در اين ميانه شاگردانش از او در
 خواسته گفتند که ربي چيزي بخور (۳۲) بآنها گفت که من خوراكي براي
 خوردن دارم که شما آن را نميدانيد (۳۳) پس شاگردانش به يکديگر گفتند
 آيا کسی چيز خوردني به پيشش آورده است (۳۴) عيسی بآنها گفت که
 خورش من اين است که خواهش آن کسی که مرا فرستاده بجا آورم و کارش را
 تمام کنم (۳۵) آيا که شما نميگوئيد که بعد از چهار ماه ديگر وقت درو کردن
 است اينک شمارا ميگويم که چشمهاي خود را باز کنيد و در کشتهها نگاه
 کنيد که الحال براي درو سفيد شده است (۳۶) و دروکننده مزد خود را
 مي يابد و ثمره را بقصد حيات جاوداني جمع ميکند تا که تخم ريزنده و
 دروکننده با هم شادمان گردند (۳۷) پس در اين امر اين مثل راست ميشود
 که تخم ريزنده ديگر و دروکننده ديگر است (۳۸) من شمارا فرستادم که آنچه
 شما بر آن مشقت نکشيديد دروکنيد که ديگران مشقت کشيدند و شما
 در مشقت آنها در آمده ايد * (۳۹) و شومرونيان بسياري از اهلي آن شهر
 که بعثت سخنر آن زن که شهادت ميداد که هر چه کردم بمن گفت بر او
 ايمان آوردند (۴۰) چون شومرونيان بنزد وي آمدند او را در خواستند که
 نزد ايشان بماند پس در آنجا دو روز بماند (۴۱) بعثت سخن او اکثري بيشتر
 از اول، ايمان آوردند (۴۲) و بآن زن گفتند که حالا ما نه بعثت گفتم تو
 ايمان مي آوريد زيرا که ما خود شنيديم و دانستيم که في الحقيقت همين
 است مسيح نجات دهنده جهان * (۴۳) و بعد از دو روز از آنجا بيرون

آمد و به جلیل رفت (۴۴) زیرا که عیسی خود شهادت داد که پیغمبر در وطن خود عزت ندارد (۴۵) پس چون به جلیل آمد جلیلیان او را قبول کردند زیرا که آنها هر چه در اورشلیم در عید کرد دیده بودند چه آنها نیز به عید آمده بودند (۴۶) پس عیسی به قانای جلیل جایی که آبرای شراب ساخت باز آمد * و در آنجا امیری بود که پسرش در کبرناحوم بیمار بود (۴۷) آن کس چون شنید که عیسی از یهوویه به جلیل آمده است بنزد وی آمد و از او درخواست نمود که آمده پسرش را شفا بدهد زیرا که نزدیک بود که بمیرد (۴۸) عیسی باو گفت شما اگر علامات غرائب و عجائب نمی بینید ایمان نخواهید آورد (۴۹) آن امیر باو گفت که ای خداوند پیس از آنکه طفل من بمیرد آمده باش (۵۰) عیسی باو گفت برو پسرت زنده است آن کس آن سخن را که عیسی با وی گفت تصدیق نمود و رفت (۵۱) و او هنوز در راه بود که خالمانش از پیش در آمدند و خبر داده گفتند که پسرت زنده است (۵۲) و از آنها ساعتی را که در آن بهتر شده بود تحقیق نمود ویرا گفتند که دبروز در ساعت هفتم تب شکست (۵۳) پدر در یافت که در همان ساعت بوده که عیسی باو گفت که پسرت زنده است پس او خود و تمام خاندان او ایمان آوردند (۵۴) و این معجزه دوم را عیسی چون از یهوویه به جلیل آمده بود ظاهر ساخت *

(باب پنجم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

- (۱) بعد از این مقدمه یکی از عیدهای یهوویه بود و عیسی به اورشلیم رفت
- (۲) و در اورشلیم در بازار گوسفند حوضی است که به عبرانی بیت حسدا خوانند که پنج روان دارد (۳) در آن روانها جمعی بسیاری از بیماران و گوران و سگان و خشکان گذاشته شده بودند که برای جنبش آب انتظار میکشیدند
- (۴) زیرا که فرشته گاه گاه در آن حوض پائین می آمد آبرای میجنبتانید پس نخستین کسی که بعد از جنبش آب در آن می آمد از هر مرضی که

داشت شفا می‌یافت (۵) در آنجا شخصی بود که سی و هشت سال بود که در حالت ناتوانی می‌بود (۶) عیسی او را خوانبیده دید و دریاقت نمود که مدتی است که در آنجا می‌باشد با وی گفت که میخواهی شفا یابی (۷) مرد ناتوان ویرا جواب داد که ای آقای من کسی را ندارم که چون آب جنابانیده شود مرا در حوض بیندازد و مادامی که من خود آیم کسی دیگر پیش از من بآن در می‌آید (۸) عیسی باو گفت برخیز و چهارپایه خود را بردار و بخرام (۹) که فی الفور آن کس شفا یافت و چهارپایه خود را برداشت و خرامید و آن روز سبت بود * (۱۰) پس یهودیان آن کس را که شفا یافته بود گفتند که سبت است و تو را روا نیست که چهارپایه خود را برداری (۱۱) بآنها جواب داد که آن که مرا شفا بخشید همان بمن گفت که چهارپایه خود را بردار و بخرام (۱۲) پس او را پرسیدند که کیست آن شخص که این را بتو گفته است که چهارپایه خود را بردار و بخرام (۱۳) آن مرد که شفا یافته بود نمی‌دانست که کیست زیرا که عیسی پنهانی رفته بود بعلمت آنکه جمعی در آنجا بودند (۱۴) بعد از این عیسی او را در هیکل یافت و باو گفت که الحال که شفا یافته‌ای بعد از این گناه مکن مبادا که چیز بدتر بر تو واقع شود (۱۵) آن کس رفت و به یهودیان خبر داد که عیسی است آن کس که بمن شفا بخشید (۱۶) و از برای این یهودیان عیسی را زحمت دادند و خواستند که او را بکشند زیرا که این کارها را در روز سبت کرده بود * (۱۷) عیسی بایشان گفت که پدرم تا حال کار میکند و من نیز کار میکنم (۱۸) و بجهت این یهودیان بیش از اول اراده کردند که او را بکشند زیرا که او نه همین روز سبت را شکست بلکه خدا را پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت * (۱۹) پس عیسی بآنها جواب داده گفت که هرآینه من بشما راست میگویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه می‌بیند که پدر میکند و هر آنچه او میکند پسر نیز همان را می‌کند (۲۰) زیرا که پدر

پسر را دوست دارد و بهر آنچه خود میکند او را نشان میدهد و کارهای بزرگتر از این نشان خواهد داد تا شما حیران بشوید (۲۱) زیرا که همچنانکه پدر مرده‌گان را بر میخیزاند و زنده میکند بهمان طور پسر نیز هر کس را میخواند زنده میکند (۲۲) و پدر بر هیچ کس حکم نمی‌کند بلکه تمامی حکم‌رانی را به پسر داده است (۲۳) تا آنکه همه مردم پسر را عزت کنند چنانکه پدر را عزت میکنند آن کس که پسر را عزت نمی‌کند پدری را که او فرستاده است عزت نمی‌کند (۲۴) هر آینه من بشما راست میگویم که آن کس که سختم را می‌شنود و بر آن کس که مرا فرستاد ایمان آورد زنده‌گانی جلودانی دارد و از برای او مواخذه نیست بلکه از مرگ نقل بنده‌گی کرده است (۲۵) هر آینه من بشما راست میگویم آن ساعت نزدیک است بلکه رسیده است که مرده‌گان آواز پسر خدا را بشنوند و ششونده‌گان زنده خواهند شد (۲۶) زیرا که چنانچه پدر در ذات خود زنده‌گانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زنده‌گانی داشته باشد (۲۷) و قدرت باو داده است که هم حکم‌رانی بکند بعلمت آنکه فرزند انسان است (۲۸) از این تعجب مکنید زیرا که آن ساعت می‌آید که همه آنان که در قبرها هستند آوازش را بشنوند (۲۹) و بیرون خواهند آمد آنانی که نیکوئی کرده باشند از برای قیامت حیات و آن کسانی که بد کرده باشند برای قیامت جزا (۳۰) من از خود هیچ نمی‌توانم کرد موافق آنچه می‌شنوم حکم میکنم و حکم من بر حق است زیرا که من خواهش خود را نمی‌خواهم بلکه خواهش پدرم که مرا فرستاده است می‌خواهم (۳۱) اگر من در حقی خود شهادت بدهم شهادت من راست نیست (۳۲) دیگری هست که در حقی من شهادت میدهد و میداند که آن شهادت که در حقی من میدهد راست است * (۳۳) شما بنزد یحیی فرستادید و او بر راستی شهادت داد (۳۴) لیکن من از انسان شهادت نمی‌خواهم لیکن آنچه‌ها را میگویم تا شما نجات یابید (۳۵) و از چراغ سوزان و درخشان بود

و شما يك مدّت مي‌خواستيد كه در روشنائي^{۳۶} او خوش‌وقت باشيد (۳۱) و من شهادتي دارم كه بزرگتر از شهادتِ يَحْيَى است چه اين كارها كه پدر بمن داده است كه آنها را تمام كنم يعني همين كارها كه ميكنم براي من شهادت ميدهند كه پدر مرا فرستاده است (۳۷) و پدري كه مرا فرستاد خود در حقّ من شهادت داده است و شما گاهي آوازش را نشنیده بوديد و صورتش را ندیده بوديد (۳۸) و شما سخنش را در دل جا نداديد زيرا كه بر آن كس كه فرستاده است ايمان نياورديد (۳۹) كتهلها تفتيش كنيد چه شما خود گمان داريد كه در آنها براي شما زنده‌گي^{۳۷} جاويد باشد و اينها هستند كه در حقّ من شهادت ميدهند (۴۰) ليكن شما نمي‌خواهيد بنزد من بياييد تا زنده‌گاني بياييد (۴۱) من عزّت از جانب انسان نمي‌خواهم (۴۲) و شما را مي‌شناسم كه محبّت خدا در دل نداريد (۴۳) من باسم پدر خود آمده‌ام و شما مرا قبول نميكنيد اگر ديگري باسم خود بيايد او را قبول خواهيد كرد (۴۴) شما كه عزّت از يكديگر قبول ميكنيد و آن عزّت كه محض از خدا مي‌باشد نمي‌طلبيد چگونه ايمان مي‌توانيد آورد (۴۵) مپنداريد كه من شكايّت شما را پيش پدر ميكنم هست كه شكايّت ميكند يعني موسي كه باو يژه مي‌جوئيد (۴۶) اگر موسي را باور مي‌كرد بد هرآينه مرا باور مي‌كرديد زيرا كه او در حقّ من نوشت (۴۷) ليكن چون نوشته‌هاي او را باور نمي‌كنيد چگونه سخنان مرا باور خواهيد كرد *

(باب ششم مشتمل بر هفتاد و يك آيه)

(۱) بعد از اين عيسي بآن طرفِ دريائي جليل يعني دريائي تيرانس رفت
(۲) و گروهي بسيار از عقب او رفتند زيرا كه آن معجزه‌اي كه او با بيماران مي‌نمود ميديدند (۳) و عيسي بر بالاي كوهي رفت و در آنجا با شاگردان خود بنشست (۴) و عيدِ فصِحِ يهود نزد يك بود (۵) و عيسي چونكه نگاه كرد گروهي بسيارديد كه نزد او مي‌آيند فيلپوس را گفت ما از كجا نان بخورم

تا اینها بخورند (۶) و این را برای امتحان کردن او فرمود زیرا که خود میدانست چه خواهد کرد (۷) فیلدیس باو جواب داد که دوست دینار نان برای آنها کافی نیست تا هر کس از آنها قلیلی بخورد (۸) یکی از شاگردانش یعنی اندریاس برادر شمعون پطرس باو گفت (۹) در اینجا جوانی است که پنج نان جوین و دو ماهی کوچک دارد لیکن این قلیل برای این جمعیت چه میشود (۱۰) عیسی فرمود آدم‌ها را بنشانید و در آن مقام گیاه بسیار بود و مردم تخمیناً پنج هزار نفر بودند که نشستند (۱۱) عیسی آن نان‌ها را گرفت و شکر بجا آورد و بشاگردان قسمت کرد و شاگردان بنشسته‌گان و بهمان طور از ماهیان آنچه می‌خواستند داد (۱۲) چون سیر شدند بشاگردان خود فرمود که پاراهائی که زیاد آمده است جمع کنید تا هیچ چیز از آن ضایع نشود (۱۳) پس جمع کردند و از پاراهای جوین که آن پنج نان از پیش آنها که خورده بودند زیاد آمده بود دوازده طبق را پر کردند * (۱۴) آن مردم چون معجزه را که عیسی نمود دیدند گفتند بتکلیف همان است آن پیغمبر که لازم بود که بجهان بیاید (۱۵) عیسی در یافت که خواهند آمد و اورا خواهند گرفت تا اورا پادشاه سازند پس باز بنهائی بکوهی رفت * (۱۶) چون وقت شام رسید شاگردانش بکنار دریا آمدند (۱۷) و در کشتی سوار شده بآن طرف دریا بسوی کپرناتحوم میرفتند و وقت تاریک شده بود و عیسی هنوز بایشان نرسیده بود (۱۸) و دریا بعظمت وزیدن باد شدید به آشوب در آمد (۱۹) و چون که آنها بقدر بیست و پنج یا آنکه سی پرتاب تیر کشیدند عیسی را دیدند که بر روی دریا راه می‌رود و بزود کشتی می‌آید پس ترسیدند (۲۰) اما بآنها گفت که منم مترسید (۲۱) پس آنها بجوازش اورا بکشتی در آوردند و فی‌الوقت کشتی بزیمینی که بسوی آن میرفتند رسید * (۲۲) روز دیگر گروهی که بر آن طرف دریا مانده بودند دیدند که کشتی دیگر در آنجا نیست مگر کشتی که شاگردانش بر آن سوار بودند و اینکه عیسی با شاگردان خود در کشتی داخل

نشده بود بلکه شاگردانش تنها رفته بودند (۲۳) اما کشتیهای دیگر از تَدْرِبَاسْ نزدیکِ آنجائی که ببرکتِ خداوند نان را خورده بودند آمده بود (۲۴) پس چون آن گروه ملاحظه کردند که نه عیسی و نه شاگردانش در آنجا هستند آنها نیز بر کشتیها سوار شدند و در تَفْصِصِ عیسی به کَبْرِنَا حَوْمِ رسیدند (۲۵) و او را در طرفِ دیگر دریا یافته باو گفتند رَبِّي تُو كَيِّ در اینجا آمده‌ی * (۲۶) عیسی بآنها جواب داد و گفت که هرآینه من بشما راست میگویم که شما در تَفْصِصِ من هستید نه از آنجا که شما معجزه‌ها را دیدید بلکه از آن سبب که نان‌ها را خوردید و سیر گردیدید (۲۷) برای خوراکِ فانی تصدیح مکنید بلکه برای آن خوراک که در زنده‌گی جاوید باقی می‌ماند و آن را فرزند انسان بشما خواهد داد زیرا که خدای پدر او را مهر کرده است (۲۸) باو گفتند چه کنیم تا کارهای خدایا بجا آریم (۲۹) عیسی بآنها جواب داده گفت که کارِ خدا این است که بر آن کس که او فرستاده است ایمان آورید (۳۰) باو گفتند پس چه معجزه می‌کنی تا ما به بینیم و تو را باور کنیم تو چه کار می‌کنی (۳۱) پدران ما در دشت من خورده اند چنانکه نگارش یافته که نان برای خوردن از آسمان بآنها داد * (۳۲) عیسی بآنها گفت هرآینه من بشما راست میگویم که موسی بشما نانِ آسمانی نداده است بلکه پدرم نانِ آسمانی حقیقی بشما میدهد (۳۳) که نانِ خدا آن است که از آسمان پائین می‌آید و بجهان زنده‌گی می‌بخشد (۳۴) باو گفتند ای آقا همیشه این نان را بما بده (۳۵) عیسی بآنها گفت مَنم نانِ حیاتِ آن کس که بنزد من می‌آید هرگز گرسنه نخواهد شد و آن کس که بر من ایمان آورد گاهی تشنه نخواهد شد (۳۶) لیکن بشما گفتم که مرا دیدید و باور نکردید (۳۷) هر چه پدر بمن میدهد بنزد من خواهد آمد و آن کس که بنزد من می‌آید من هرگز او را بیرون نخواهم کرد (۳۸) زیرا که من از آسمان پائین آمدم نه برای آنکه خواهش خود را بجا آورم بلکه خواهشِ آن کس که مرا فرستاده است

(۳۹) و خواهش پدر که مرا فرستاد این است که هر چه بمن بخشید من هیچ چیز آن را ضایع نکنم بلکه در روزِ باز پسینش برخیزانم (۴۰) و خواهش آن کس که مرا فرستاد این است که هر کس که پسر را به بیند و بر او ایمان بیاورد مالکِ زنده‌گانی^۱ جاودانی شود و من او را در روزِ باز پسن خواهم برخیزانید * (۴۱) آنگاه یهودیان در باره^۲ او مهمه کردند زیرا که گفت من آن نانم که از آسمان پائین آمد (۴۲) گفتند که آیا این شخص عیسی^۳ پسرِ یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم پس او چگونه میگوید که از آسمان پائین آمده ام (۴۳) پس عیسی بآنها جواب داده گفت که شما با یکدیگر مهمه مکنید (۴۴) هیچ کسی بنزد من نمیتواند آمد مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را بکشد و من او را در روزِ باز پسن خواهم برخیزانید (۴۵) در کتابهای پیغمبران اینچنین نگارش یافته که خدا همه آنها را خواهد آموخت پس هر کس که از پدر شنیده است و آموخته است بنزد من می‌آید (۴۶) این نیست که کسی پدر را دیده باشد مگر آن کس که از جانبِ خدا هست آن است که پدر را دیده است (۴۷) بدرستی که بشما راست میگویم که آن کس که بر من ایمان آورد زنده‌گانی^۱ جاودانی می‌یابد (۴۸) مَمَّ نانِ حیات (۴۹) پدران شما در دشت من خوردند و مردند (۵۰) آن نان که از آسمان پائین آمده آنچنان است که اگر کسی از آن بخورد نمی‌میرد (۵۱) مَمَّ آن نانِ زنده‌گمی که از آسمان پائین آمده است اگر کسی از این نان بخورد نسا بابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم من است که مَنَش برای زنده‌گی^۲ جهان خواهم داد * (۵۲) آنگاه یهودیان با همدیگر نزاع کردند و گفتند که این کس جسم خود را چگونه برای خوردن بما میتواند داد (۵۳) پس عیسی بآنها گفت بدرستی که من بشما راست میگویم که اگر شما جسم فرزند انسان را نخورید و خونس را نیاشامید زنده‌گی در شما نخواهد بود (۵۴) آن کس که جسم مرا میخورد و خون مرا

میآشامد حیات ابدی دارد و من او را در روزِ باز پستین خواهم برخیزانید
 (۵۵) زیرا که جسم من فِ الْحَقِيقَةِ خوردنی است و خون من فِ الْحَقِيقَةِ
 آشامیدنی است (۵۶) و آن کس که جسم مرا میخورد و خون مرا میآشامد
 در من میماند و من در وی (۵۷) آنچه آن که پدر زنده مرا فرستاد و من
 بسبب پدر زنده هستم آن کس نیز که مرا میخورد بسبب من خواهد زیست
 (۵۸) پس آن نان که از آسمان پائین آمده است این است و این مثل آن
 من نیست که پدران شما آن را خورده مُردند چه آن کس که این نان را
 میخورد تا بابد خواهد زیست (۵۹) این چیزها را در مجمع وقتی که در
 کَبْرَتَا حَوْهٍ وعظ می کرد گفت * (۶۰) پس بسیاری از شاگردانش شنیده گفتند
 که این کلام سخت دشوار است کیست که آن را بتواند شنید (۶۱) عیسی
 بخود دانست که شاگردانش در باره آن غوغا می کنند پس بآنها گفت آیا
 این سخن شمارا مزاحم می گردد (۶۲) پس چگونه اگر شما فرزندان انسان
 به بینید که بآنجا که پیشتر در آن بود بالا میروند (۶۳) روح است آنچه نده
 میکند و جسم هیچ فائده نداد سخنهای که من بشما میگویم روح است
 و حیات است (۶۴) لیکن بعضی از شما هستند که ایمان نه آورند که
 عیسی از آغاز دانسته بود که کیان اند آنان که ایمان نمی آورند و آن کس
 کیست که او را بگرفتاری خواهد انداخت (۶۵) و گفت هم از این جهت بشما
 گفتم که هیچ کسی بنزد من نمیتواند آمد مگر آنکه از جانب پدرم باو
 داده شود (۶۶) از آن وقت بسیاری از شاگردانش عقب رفتند و دیگر با وی
 راه نمی رفتند (۶۷) عیسی با آن دوازده نفر گفت آیا شما نیز میخواهید بروید
 (۶۸) شَمْعُونُ پطرس باو جواب داد ای خداوند بنزد کدام کس برویم آن کلام
 که زنده گانی جاوید دارن نزد توست (۶۹) و ما باور کرده ایم و دانسته ایم که
 تو مسیح پسر خدای زنده هستی (۷۰) عیسی بآنها جواب داد که آیا من
 شما دوازده نفر را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما خائن است (۷۱) و قصد

او یهودا را اسکرِبوطی * پسرِ شِمعون بود زیرا که این کس بود که بعد او را تسلیم کرد و یکی از آن دوازده نفر بود *

(بَابِ هفتم مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) بعد از این عیسی در جلیل سیر میکرد زیرا که نمیخواست در یهودیه سیر نماید بعلت آنکه یهودیان اراده داشتند که او را بکشند * (۲) و عید خیمه‌بندان یهود قریب بود (۳) آنکه برادرانش باو گفتند از اینجا نقل مکان کن و در یهودیه برو تا شاگردانت کارهایی که میکنی به بینند (۴) زیرا که هیچ کس کاری پنهان نمیکند و میخواهد که خودش نمودار باشد چونکه تو این کارها میکنی خودرا بجهانیان نمودار ساز (۵) چه برادرانت نیز بر او ایمان نیآورده بودند (۶) عیسی بآنها گفت که وقت من هنوز نیآمده است و اما وقت شما همیشه حاضر است (۷) جهان با شما کینه نمی تواند ورزید اما با من کینه می ورزد زیرا که من در باره ایشان شهادت میدهم که افعالشان قبیح است (۸) شما بجهت این عید بروید و من برای عید انحال نمیروم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است (۹) این سخنهارا با آنها گفته در جلیل ماند (۱۰) و چون برادرانش رفته بودند آنگاه خودش نه در ظاهر بلکه گویا که پنهانی برای عید رفت * (۱۱) پس یهودیان او را در عید نتحص کردند و گفتند او کجا است (۱۲) و مهمه عظیم در باره او در میان خلق برخاست چه بعضی گفتند که خوب شخصی است و دیگران گفتند نه بلکه مردم را فریب میدهد (۱۳) لیکن بعلت آنکه از یهود ترسیدند هیچ کس در باره او ظاهراً گفتگویی نمیکرد * (۱۴) آخر در وسط عید عیسی بهیكل رفت و تعلیم کردن گرفت (۱۵) و یهودیان حیران شدند و گفتند این کس چگونه علم دارد با وجود آنکه تعلیم نگرفته است (۱۶) عیسی بآنها جواب داده گفت که تعلیم کردنم از آن من نیست بلکه از آن کس است که مرا فرستاده است (۱۷) و کسی که میخواهد خواهش او را بجا آورد او این

تعلیم مرا خواهد دریافت که آیا از خدا هست یا آنکه من از پیش خود میگیرم (۱۸) آن کس که از پیش خود میگوید عزت خود را می طلبد و اما آن کس که عزت آن که او را فرستاده است طلب میکند راست است و در او غشی نیست (۱۹) آیا موسی نیست که شمارا شربت داده است لیکن هیچ کس از شما آنرا بجا نمی آورد چرا میخواهید مرا بکشید (۲۰) آن گروه در جواب گفتند که با تو دیوی هست کیست که میخواهد تو را بکشد (۲۱) عیسی جواب داده ایشان را گفت که من یک کار کرده ام و شما همه حیران هستید (۲۲) که موسی شما امر بختنه کرده و حال آنکه از موسی نیست بلکه از آبا است و شما در روز سبت هم آدم را ختنه می کنید (۲۳) پس چون کسی در سبت ختنه می یابد مه ادا که آئین موسی شکسته شود پس چرا شما بر من خشم میگیرید از آنکه من شخصی را بالتام در سبت شفا بخشیدم (۲۴) موافق ظاهر حکم مکنید بلکه حکم بعدل بکنید *

(۲۵) بعضی از اورشلیمیان گفتند که آیا این آن کسی نیست که در پی قتلش هستند (۲۶) و اینک در ظاهر نگم میکند بوی هیچ چیز نمیگویند شاید که بزرگان برآستی دریافتند که این است فی الحقیقت مسیح (۲۷) لیکن این کس را میدانیم از کجا هست و مسیح چون بیاید هیچ کس نمیداند که از کجا هست * (۲۸) عیسی در هیکل در تعلیم خود فریاد کرد و گفت شما مرا می شناسید و میدانید که من از کجا هستم من از پیش خود نیآمده ام اما آن کسی که مرا فرستاده است حق است و شما او را نمی شناسید (۲۹) لیکن من او را می شناسم زیرا که من از جانب او هستم و او مرا فرستاده است (۳۰) پس او را خواستند گرفتار نمایند لیکن هیچ کس بر او دست نینداخت زیرا که وقتش هنوز نرسیده بود (۳۱) و بسیاری از خلق برار ایمان آوردند و گفتند آیا چون مسیح بیاید معجزه های بیش از معجزه هایی که این کس نموده است خواهد نمود * (۳۲) و فریسیان می شنیدند این

همه‌مرا که خلق در باره او می‌کردند پس فرستادند فریسیان و کاهنان بزرگ سرهنگان را تا او را بگیرند (۳۳) عیسی گفت من مدتی فلیلی دیگر با شما هتسم بعد از آن بنزد آن کس که مرا فرستاده است می‌روم (۳۴) شما مرا جستجو خواهید نمود و نخواهید یافت زیرا که آنجائی که من هستم شما نمی‌توانید آمد (۳۵) یهوودیان با یکدیگر گفتند که او بجای خواهد رفت که ما او را نیابیم مگر بنزد پراکنده‌گان یونانی خواهد رفت و یونانیان را تعلیم خواهد داد (۳۶) این چه سخن است که گفته است که شما مرا جستجو خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد * (۳۷) در روز آخر که روزی بزرگ است از آن عید عیسی بایستاد و فریاد کرده گفت که هر کس که تشنه است بنزد من آمده بیآشامد (۳۸) و آن کس که بر من ایمان بیاورد از درون او چنانکه کتاب گفته است رودهایی آب زنده‌گی خواهد ریخت (۳۹) این سخن را در باره روح گفت که آنهایی که بر او ایمان آورده باشند مقرر بود که بیابندش و هنوز روح القدس نیامده بود زیرا که عیسی هنوز بجلال نرسیده بود (۴۰) و بسیاری از آن جماعت سخنش را شنیده گفتند که بدرستی که این همان پیغمبر است (۴۱) و بعضی گفتند که این مسیح است و بعضی گفتند که آیا مسیح از جلیل می‌آید (۴۲) آیا که کتاب نگفته است که از نسل داوود از بیت لیم از آن دهه که در آنجا داوود بود مسیح می‌آید (۴۳) پس بسبب وی در میان آن جماعت اختلاف افتاد (۴۴) بعضی از آنها خواستند که او را بگیرند لیکن هیچ کس دست بر او نینداخت * (۴۵) پس سرهنگها به پیش کاهنان بزرگ و فریسیان برگشته بایشان گفتند که چرا او را نیآوردید (۴۶) سرهنگان جواب دادند که گاهی آدمی حرف نزده است آنچنانکه این شخص میزند (۴۷) فریسیان بانها جواب داده گفتند که آیا شما نیز فریفته شده اید (۴۸) آیا که هیچ کس از بزرگان یا از فریسیان بر او ایمان آورده است (۴۹) و این جماعت که

شریعت را نمیدانند مورد لعنت هستند (۵۰) نِیْفُودِیْمُسْ آن که در شب به پیشش آمده بود و یکی از آنها بود بآنها گفت (۵۱) آیا که آگین ما بر شخصی پیش از آنکه از او بشنود و دریابد که چه میکند حکم میکند (۵۲) باو در جواب گفتند که آیا تو نیز از جلیل هستی نغشیش کن و ببین که پیغمبری از جلیل گاهی مبعوث نشده است (۵۳) و هر کس بسوی خانه خرد راه گرفت *

(باب هشتم مشتمل بر پنجاه و نه آیه)

(۱) و عیسی بطرف کوه زیتون رفت (۲) و صبح باز در هیکل حاضر شد و همه گوی مردم بنزدش آمده پس نشست و آنها را تعلیم داد (۳) و نویسندگان و فریسیان زفرا که در زنا گرفته شده بود به پیشش آوردند و او را در میان بر پا داشته (۴) باو گفتند که ای استاد این زن در وقت فعل زنا گرفته شده است (۵) و در توریست موسی بما فرموده است که اینچنین زنها سنگسار بشوند پس تو چه میگوئی (۶) و آنها این سخن را بر سبیل امتحان میگفتند تا جای شکایت کردن بر او بیابند اما عیسی خم شده بر زمین بانگشت خود نوشت (۷) چونکه در پرسیدن اصرار کردند راست نشست بآنها گفت که آن کس که از شما بی گناه باشد بر او نخستین سنگ بیفدازد (۸) باز دیگر خم شده بر زمین نوشت (۹) آنها این سخن را شنیده از شناخت خود ملزم شدند و ابتدا از بزرگان شده تا آخرین یک یک همه بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند و آن زن در میان ایستاده بود (۱۰) عیسی راست نشست هیچ کس را سواي آن زن ندید باو گفت ای زن آت مدتیان تو کجا رفتند آیا که هیچ کس بر تو حکم نکرده است (۱۱) گفت که ای آقا هیچ کس پس عیسی باو گفت که من نیز بر تو حکم نمیکنم برو و دیگر گناه مکن * (۱۲) و باز عیسی بایشان فرموده گفت که من نور جهانم و آن کس که مرا پیروی نماید در تاریکی راه نخواهد رفت بلکه نور زنده گی را خواهد

داشت (۱۳) پس فریسیان باو گفتند که تو در باره خود شهادت میدهی پس شهادت تو درست نیست (۱۴) عیسی بآنها جواب داده گفت که با وجودی که من در باره خود شهادت میدهم شهادتم درست است زیرا که میدانم از کجا آمده‌ام و بکجا میروم و شما نمیدانید که من از کجا آمده‌ام و بکجا میروم (۱۵) و شما بر حسب جسم حکم میکنید و من بر هیچ کس حکم نمیکنم (۱۶) و هرگاه که من حکم بکنم حکم من راست است زیرا که من تنها نیستم بلکه منم و پدر که مرا فرستاده است (۱۷) و در آئین شما نیز نوشته شده است که شهادت دو کس درست است (۱۸) من یگ هشتم که در باره خود شهادت میدهم و پدر که مرا فرستاد نیز در باره من شهادت میدهد (۱۹) باو گفتند که پدرت کجاست عیسی جواب داد که شما نه مرا میشناسید و نه پدر مرا اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید * (۲۰) این سخنهارا عیسی در خانه خزانه وقتی که در هیكل تعلیم میداد گفت و هیچ کس او را گرفتار نکرد زیرا که وقتش هنوز نرسیده بود * (۲۱) و عیسی باز ایشان را فرمود که من میروم و شما مرا جستجو خواهید نمود و در گناه خود خواهید مرد و جایی که من میروم شما نمی توانید آمد (۲۲) بیودیان گفتند که آیا خود را خواهد کشت که میگوید جایی که من میروم شما نمی توانید آمد (۲۳) و بآنها فرمود شما از کتانی هستید و من از فوقانی هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم (۲۴) و من از آن سبب گفتم بشما که در گناه‌های خود خواهید مرد زیرا که اگر شما ایمان نیاورید که منم در گناه‌های خود خواهید مرد (۲۵) باو گفتند که تو کیستی عیسی بآنها گفت که من آن کسم که بشما در ابتدا گفتم (۲۶) بسیار چیزها در باره شما دارم که بگویم و شمارا حکم کنم لیکن او که مرا فرستاده است راست است و من هر آنچه از او شنیدم بجهانیدان میگویم (۲۷) و آنها ندانستند که قصد او از این حرفها پدر بود * (۲۸) عیسی بآنها فرمود که چو

شما فرزند انسان را بلند کردید آنگاه خواهید یافت که من هستم و از پیش خود هیچ نمیکنم بلکه موافق آنچه پدرم بمن تعلیم کرده است حرف میزنم (۲۱) و آن کس که مرا فرستاد با من است مرا پدر تنها نگذاشته است زیرا که هر چه رضای اوست من علی‌الدوام بجا می آورم * (۳۰) وقتی که او این سخنهارا میگفت بسیاری بر او ایمان آوردند (۳۱) پس عیسی بآن یهودیان که او را باور کرده بودند گفت که اگر شما در کلام من استوار بمانید شما شاگردان حقیقی من هستید (۳۲) و راستی را خواهید فهمید و راستی شمارا آزاده‌گی خواهد بخشید (۳۳) باو جواب دادند که ما نسل ابراهیم هستیم و گاهی بنده‌گان کسی نبوده ایم پس چگونه میگوئی که آزاد خواهید گردید * (۳۴) عیسی بآنها در جواب فرمود هرآینه من بشما راست میگویم که هر کس که گناه میکند بنده گناه است (۳۵) بنده در خانه همیشه نمی ماند اما پسر همیشه میماند (۳۶) پس اگر پسر شمارا آزاد بسازد شما فی‌الحقیقت آزاد خواهید بود (۳۷) من میدانم که شما نسل ابراهیم هستید لیکن میخواهید مرا بکشید زیرا که کلام در دل شما جا نمیگیرد (۳۸) من آنچه از جانب پدرم دیده ام میگویم و شما آنچه از پدر خود دیده اید می‌کنید (۳۹) باو جواب داده گفتند که پدر ما ابراهیم است * عیسی بآنها گفت که اگر شما فرزند ابراهیم میبودید هرآینه کارهای ابراهیم را بجا می‌آوردید (۴۰) اکنون شما در پی قتل من هستید و حال آنکه من کسی هستم که این راستی را که از جانب خدا شنیده ام بشما گفتم ابراهیم اینچنین نمیکرد (۴۱) شما کارهای پدر خود را می‌کنید باو گفتند که ما از زنا متولد نشده ایم بلك پدر داریم که خداست * (۴۲) عیسی ایشان را گفت که اگر خدا پدر شما میبود مرا دوست داشقید زیرا که من از خدا بیرون شدم و آمدم زیرا که من نه از خود آمده ام بلکه او مرا فرستاده است (۴۳) چرا شما گفتگوی مرا در نمی‌یابید سبب این که شما قابلیت ندارید که سخن مرا بشنوید (۴۴) شمارا

شیطان پدر است و خواهشهای پدرِ خود را میخواهید بجا آرید او از آغاز مردم‌کش بود و در راستی نماند زیرا که راستی در او نیست چون دروغ میگوید از چیزهایی مختصّ بخود میگوید زیرا که او دروغ گو است و پدرِ دروغها است (۴۵) و من از آنجا که راست میگویم مرا باور نمی‌کنید (۴۶) کیست از شما که مرا بگناه ملثم کند و در صورتی که راست میگویم شما چرا مرا باور نمی‌کنید (۴۷) آن کس که از خداست سخن خدا را می‌شنود از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید (۴۸) **یهودیان** ویرا در جواب گفتند آیا که ما خوب نمی‌گوئیم که تو **شومرونی** هستی و در تو دیوی میباشد * (۴۹) عیسی جواب داد که در من دیوی نیست بلکه پدرِ خود را عزّت میکنم و شما مرا بی حرمتی میکنید (۵۰) و من حرمتِ خود را نمی‌طلبم و هست کسی که می‌طلبد و حکم می‌کند (۵۱) هرآینه من بشما راست می‌گویم که اگر کسی کلام مرا حفظ کند هرگز تا بابد مرگ را نخواهد دید (۵۲) پس **یهودیان** باو گفتند که حالا در یافقیم که دیوی در تو میباشد **ابراهیم** مرده است و پیغمبران نیز مرده اند تو میگوئی که اگر کسی کلام مرا حفظ دارد او هرگز مرگ را نخواهد چشید (۵۳) آیا که تو بزرگتر از پدرِ ما **ابراهیم** هستی او مرده است و پیغمبران مرده اند تو خویش را چه کس می‌پنداری * (۵۴) عیسی جواب داد که اگر من خود را ستایش میکنم **شان** من هیچ نیست پدر من است که مرا عزّت میدهد که شما میگوئید او خدای شماست (۵۵) لیکن شما او را نمی‌شناسید من او را می‌شناسم و اگر بگویم که من او را نمی‌شناسم مثل شما دروغ گو میباشم لیکن من او را می‌شناسم و کلامش را یاد دارم (۵۶) **ابراهیم** پدرِ شما بسیار خواهشمند بود که روزی مرا به بینه پس دید و خوش وقتی کرد (۵۷) پس **یهودیان** باو گفتند که تو هنوز پانجاه سال نداری و **ابراهیم** را دیده‌ای * (۵۸) عیسی با آنها گفت که بدرستی که من بشما راست میگویم که پیشتر از آنکه **ابراهیم** شد من هشتم

(۵۱) آنگاه سنگها را برداشتنند تا بر او بیندازند لیکن عیسی پنهان گشت و از وسط آنها آمده از هیکل بیرون رفت و همچنین گذشت *

(باب نهم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) و در بین راه رفیق مردی را دید که کور مادر زاد بود (۲) و شاگردانش او را پرسیده که رَبِّي کدّام کس گناه کرده است این کس یا والدینش که کور متولد شده است (۳) عیسی جواب داد که نه این کس گناه کرد و نه والدین او لیکن تا کارهای خدا در او آشکارا گردد چندین شد (۴) سزاوار است مرا که تا وقتی که روز است بکارهای آن کسی که مرا فرستاده است مشغول باشم که شب می آید و در آن هیچ کسی نمی تواند بشغلی پرداخت (۵) چند وقتی که در جهان میباشم نور جهانم (۶) ایس سخنها گفته بر زمین آب دهن افکنده از آن آب گل ساخت و بر چشمهای آن کور گل را مالید (۷) باو گفت برو و در حوض سیلوحا که ترجمه آن است فرستاده شده غسل کن پس رفت و غسل کرد و بینا پس آمد * (۸) پس همسایگان و آنان که او را بیشتر دیده بودند که کور بود گفتند آیا این آن کس نیست که می نشست و سوال میکرد (۹) بعضی گفتند همین است و دیگران گفتند که مثل اوست او گفت من همانم (۱۰) باو گفتند که چشمهای تو چگونه کُشاده شده است (۱۱) او جواب داده گفت شخصی که عیسی نام دارد گل ساخت و بر چشمهای من مالیده بمن گفت بحوض سیلوحا برو و غسل بکن پس رفته غسل کرده بینا شدم (۱۲) پس باو گفتند که او در کجا است گفت نمیدانم * (۱۳) پس او را که کور بود بنزد فریسیان آوردند (۱۴) و سبت بود آن روزی که عیسی گل را ساخته چشمهای او را روشن کرد (۱۵) باز فریسیان او را پرسیدند که چگونه بینا شدی بآنها گفت که گل بر چشمهای من گذاشت و من غسل کرده بینا شدم (۱۶) بعضی از فریسیان گفتند که این شخص از جانب خدا نیست زیرا که روز سبت را نگاه نمیدارد دیگران گفتند که مرد گناهکار

ایچنین معجزات را چگونه می‌تواند نمود پس در میان آنها اختلاف افتاد (۱۷) باز آن کور گفتند که تو در باره او چه می‌گوئی که چشمهای تو را کُشاده است او گفت که او پیغمبر است (۱۸) یهودیان در حق او باور نکردند که کور بود و بی‌نا شد تا والدین آن بی‌نا شده را خواندند (۱۹) و آنها را بدین مضمون پرسیدند آیا این پسر شما است که می‌گوئید که او کور متولد شد پس حال چگونه می‌بیند (۲۰) والدین او جواب داده ایشان را گفتند که ما میدانیم این پسر ما هست و کور متولد شده است (۲۱) لیکن حال چگونه می‌بیند نمیدانیم و کیست که چشمهای او را باز کرد هم نمیدانیم او خود بالغ است او را پرسش کنید او خود در باره خود حرف خواهد زد (۲۲) والدین او این را گفتند بعثت آنکه از یهود ترسیدند زیرا که یهودیان پیش از آن عهد با یکدیگر کرده بودند که اگر کسی اقرار کند که او مسیح است او از مجمع بیرون کرده شود (۲۳) بهمین علت والدین او گفتند که خود بالغ است او را پرسش کنید * (۲۴) پس بار دیگر آن کس را که کور بود خواندند و باو گفتند سپاس کن خدا را که ما میدانیم که این کس گناه‌کار است (۲۵) او جواب داده گفت که اگر گناه‌کار است یا نیست نمیدانم این را میدانم که کور بودم و حالا بی‌نا هستم (۲۶) باز باو گفتند که او تو را چه کرد چگونه چشمهای تو را کُشاد (۲۷) بآنها جواب داد که من شمارا يك بار گفتم و شما نشنیدید چرا بار دیگر میخواهید بشنوید آیا شما نیز میخواهید که شاگردان او بشوید (۲۸) او را دشنام دادند و گفتند تو شاگرد او هستی و ما شاگردان موسی هستیم (۲۹) و میدانیم که خدا با موسی تکلم کرد و این کس را نمیدانیم که از کجا است (۳۰) آن کس جواب داده ایشان را گفت که بدرستی که این عجب است که شما نمیدانید که او از کجا هست با وجود اینکه چشمهای مرا کُشاده است (۳۱) و میدانیم که خدا حرف گناه‌کاران را نمی‌شنود اما در صورتی که کسی خداپرست باشد و خواهشش را بجا آورد خواهش او را

می‌شود (۳۲) و از ابتدای عالم نشنیده شد که چشم‌های کسی را که کور متولد شد کسی کُشاده باشد (۳۳) پس اگر این شخص از طرف خدا نمی‌بود هیچ نمی‌توانست کرد (۳۴) باو جواب داده گفتند که تو بالتمام در گناه متولد شده‌ای پس تو ما را تعلیم می‌دهی آنگاه او را بیرون کردند * (۳۵) و عیسی شنید که او را بیرون کردند او را بر خورد و باو گفت آیا تو بر یسر خدا ایمان می‌آوری (۳۶) جواب داده گفت که ای آقا او کیست که من بر او ایمان آورم (۳۷) عیسی ویرا گفت تو او را دیده‌ای و آن کس که با تو گفتگو میکند همان است (۳۸) باو گفت خداوند ايمان آوردم و او را پرستید (۳۹) عیسی گفت که من برای قضا در این جهان آمده‌ام تا آن کسان که نمی‌بینند به بینند و آن کسان که می‌بینند کور شوند * (۴۰) و بعضی از فریسیان که با وی بودند این چیزها را شنیدند و باو گفتند آیا ما نیز کور هستیم (۴۱) عیسی بآنها گفت اگر شما کور می‌بودید گناه نمی‌داشتید و حالا که می‌گوئید که می‌بینید پس گناه شما ثابت است

(باب دهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) بدرستی که من بشما راست می‌گویم که هر کس که در صحت گوسفندان از در نمی‌آید بلکه از طرف دیگر بالا می‌رود او دزد و راهزن است (۲) و اما آن کس که از دروازه در می‌آید پاسبان گوسفندان است (۳) و دربان برای او در را میکشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و او گوسفندان خود را بنام می‌خواند و آنها را بیرون می‌آورد (۴) و چونکه گوسفندان خود را بیرون می‌آورد پیش آنها می‌رود و گوسفندان در پی او می‌افتند زیرا که آواز او را می‌شناسند (۵) اما در عقب غیر او نخواهند رفت بلکه از او خواهند گریخت زیرا که آواز غیر او را نمی‌شناسند (۶) عیسی آن مثل را بآنها گفت لیکن آنها ندانستند که چه چیز بود که بایشان می‌گفت * (۷) باز عیسی بآنها گفت بدرستی که من بشما راست می‌گویم که من دروازه گوسفندانم

(۹) و همه آن کسان که پیش از من آمدند دُرزها و راه‌زنها هستند لیکن گوسفندان سخن آنها را نشنیدند (۱) و من دروازه هشتم که هر کس که از من بدرون بیاید ناچسب خواهد شد و او بدرون خواهد آمد و بدر خواهد رفت و عیش خواهد یافت (۱۰) دُرز نمی‌آید مگر برای آنکه دُرزی کند و ذبح نماید و هلاک گرداند و من آمده‌ام تا که حیات از برای آنها بوده باشد و آن را افزون دارند (۱۱) من شبانِ خوب هشتم شبانِ خوب جانِ خود را در راه گوسفندان می‌نهد (۱۲) اما مزدور و آن کس که شبان نیست و گوسفندان از آن او نیست چون گرگ را می‌بیند که می‌آید گوسفندها را ترک میکند و میگریزد پس گرگ گوسفندان را بچنگ می‌آرد و آنها را پراکنده میکند (۱۳) و مزدور میگریزد زیرا که مزدور ست و برای گوسفندان نمی‌اندیشد (۱۴) و من شبانِ خوب هشتم و خاصه خویش را می‌شناسم و خاصه من مرا می‌شناسند (۱۵) آنچه را که پدر مرا می‌شناسد من نیز پدر را می‌شناسم و من جانِ خود را بره گوسفندان می‌نهم (۱۶) گوسفندان دیگر دارم که از این گله نیست مرا بایست که آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید پس یک گله خواهند بود و یک گله‌بان (۱۷) از این جهت پدر مرا دوست دارد که من جانِ خود را میدهم تا آن را باز گیرم (۱۸) هیچ کس آن را از من نمیگیرد بلکه من خود جان را میدهم و من بر گذاشتنش اختیار دارم و اختیار دارم که آن را باز گیرم و این حکم را از پدر خود یافتم * (۱۹) پس بار دیگر در میان یهودیان بجهت این سخنها اختلاف افتاد (۲۰) بسیاری از آنها گفتند که او دیو دارد و دیوانه هست چرا سخن او را می‌شنوید (۲۱) بعضی گفتند که این سخنها سخنها دیوانه نیست آیا که دیوی میتواند که چشمهای کوران را بینا کند * (۲۲) آنگاه عید تجدید در اورشلیم بود و زمستان بود (۲۳) و عیسی در هیکل در رواق سلیمان تردد میکرد * (۲۴) یهودیان برگرد او در آمدند و باو گفتند تا کی تو ما را در معرض شک گرفتار میکنی اگر تو مسیح هستی

بما روشن بگو (۲۵) عیسی بآنها جواب داد که من شمارا گفتم و شما باور
 نکردید آن کارهایی که من باسم پدر خود میکنم بسوی من شهادت میدهد
 (۲۶) لیکن شما باور نمی کنید بعلمت اینکه شما از گوسفندان من نیستید
 چنانچه بشما گفتم (۲۷) و گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را
 می شناسم و آنها در عقب من می آیند (۲۸) و من بآنها زنده گی جاودانی
 میدهم و آنها هرگز تا بابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست
 من نخواهد کشید (۲۹) و پدر من که آنها را بمن داده است بزرگتر از همه
 هست و هیچ کس نمی تواند که از دست پدر بیرون کند (۳۰) من و پدر یک
 هستیم * (۳۱) و یهودیان سنگهارا باز برداشتند تا او را سنگسار کنند (۳۲) عیسی
 بآنها جواب داد که من بسیار کارهای خوب را از جانب پدر خود بشما
 نموده ام بجهت کدام از آنها است که شما مرا سنگسار میکنید (۳۳) یهودیان
 باو جواب داده گفتند برای کار خوب تو را سنگسار نمیکنیم بلکه بجهت کفر
 و بجهت اینکه تو انسان هستی و خود را خدا میگردانی (۳۴) عیسی بآنها جواب
 داد آیا در آئین شما نگارش نیافته است که من گفتم شما خداها هستید
 (۳۵) پس چون آنها را که کلام خدا نزد آنها آمد خداها گفت و کتاب قابل
 نقصان نیست (۳۶) آیا شما بآن کس که پدر او را منزّه کرده و بجهان فرستاده
 میگوئید که تو کفر میگویی از آنجا که گفتم من پسر خدا هستم (۳۷) اگر من
 کارهای پدر خود را بجا نمی آرم مرا باور نکنید (۳۸) و اگر بجا آرم هر چند
 که مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید تا شما بدانید و باور کنید که پدر در
 من است و من در وی * (۳۹) و باز خواستند که او را بگیرند و لیکن از دست
 آنها بیرون رفت (۴۰) باز بآن طرف رود اردن با آنجا که یحیی اول غسل
 میداد برگشت و در آنجا بماند (۴۱) بسیاری بنزدکش آمدند و گفتند بدرستی
 که یحیی هیچ معجزه نه نمود اما همه سخنها که یحیی در باره او گفت
 راست بود (۴۲) و بسیاری در آنجا بر او ایمان آوردند *

(باب یازدهم مشتمل بر پنجاه و هفت آیه)

(۱) و کسی که لعازر نام داشت و از بیت عذیابه قریبه مریم و خواهرش مرثا بود بیمار بود (۲) مریم آن زن بود که خداوندرا بعطر معطر ساخت و پایهای او را بمویهای خود خشک کرد برادر همان زن لعازر بیمار بود (۳) پس آن خواهران بنزد او فرستادند و گفتند خداوند اینک آن کس که تو دوست داری بیمار است * (۴) عیسی شنیده گفت که این بیماری تا بموت نیست بلکه برای بزرگیء خدا است تا پسر خدا بوسیله آن بزرگی یابد (۵) عیسی مرثا و خواهرش و لعازر را دوست میداشت (۶) پس چون شنید که بیمار است در جائی که می بود دو روز ماند (۷) بعد از این بشاگردان خود گفت که باز بیهودیه میرویم (۸) شاگردان باو گفتند که رسی یهودیان الحال خواستند که تو را سنگسار کنند آیا که تو بآنجا باز میگردی (۹) عیسی جواب داد که آیا در روز دوازده ساعت نیست اگر کسی در روز بخرامد لغزش نمیکند زیرا که نور این جهان را می بیند (۱۰) اما کسی که در شب بخرامد لغزش می یابد زیرا که روشنی در او نیست (۱۱) اینچنین فرمود و بعد از آن بانها گفت که دوست ما لعازر خوابیده است اما میروم تا آنکه او را بیدار کنم (۱۲) شاگردانش گفتند ای آقا اگر خوابیده است رستگار خواهد شد (۱۳) عیسی در باره مرگش حرف میزد و آنها گمان میداشتند که در باره آرام خواب میفرمود (۱۴) آنکه عیسی بانها روشن فرمود که لعازر مرده است (۱۵) و بعثت شما یعنی تا آنکه ایمان آورید من خوش هستم که در آنجا نبودم و حال نزدی برویم (۱۶) نوما که دلمس را میگوبند بیم پیشه گان خود گفت که ما هم برویم که تا با وی بمیریم * (۱۷) و عیسی آمده یافت که او حال چهار روز است که در قبر است (۱۸) و بیت عذیابه نزدیک باورشلیم قریب بیانزده تیررتاب بود (۱۹) و بسیاری از یهود بنزد مرثا و مریم آمده بودند تا آنها را در باره برادر آنها تسلی دهند (۲۰) مرثا چون شنید که عیسی می آید او را

استقبال کرد و مریم در خانه نشسته ماند (۲۱) مرثا به عیسی گفت که ای آقا اگر تو در اینجا میبودی برادر من نمیمرد (۲۲) لیکن الحال میدانم که هر چه تو از خدا بخواهی خدا بنده خواهد داد (۲۳) عیسی باو گفت که برادر تو خواهد برخاست (۲۴) مرثا باو گفت میدانم که در قیامت در روز باز پسین خواهد برخاست (۲۵) عیسی باو فرمود که من قیامت و حیاتم آن کس که بر من ایمان می آورد با وجود اینکه بمیرد زنده خواهد بود (۲۶) و هر آن کس که زنده است و بر من ایمان می آورد تا بابد نخواهد مرد آیا که تو این را باور میکنی (۲۷) باو گفت بلی خداوند من باور کرده ام که تو مسیح هستی پسر خدا که آمدی او در جهان لازم بود * (۲۸) و این سخنها را گفته بازگشت و خواهر خود مریم را بپنهانی خواند و گفت استاد آمده است تورا میخواند (۲۹) و او چون شنید بزودی برخاسته بخدمتش رسید (۳۰) عیسی بآن قریه هنوز نرسیده بود بلکه در آنجا بود که مرثا او را استقبال کرد (۳۱) یهودیان که با وی در خانه بودند و او را تسلی می دادند چون دیدند که مریم بزودی برخاست و بیرون رفت در پی او آمدند و گفتند که بر سر قبر میروند تا در آنجا بگیرند (۳۲) پس مریم چون به آنجا که عیسی بود آمد و او را دید بر پایهای او افتاد و باو گفت ای خداوند اگر تو در اینجا میبودی برادر من نمی مرد (۳۳) عیسی چون او را دید که میگردد و یهودیان را که همراه او بودند دید که میگریزند آه سردی کشیده متالم گردید (۳۴) و گفت شما او را کجا گذاشته اید باو گفتند ای آقا بیا و ببین (۳۵) و عیسی بگریست (۳۶) و یهودیان گفتند که ببین چه قدر او را دوست میداشته است (۳۷) بعضی از آنها گفتند که آیا این کس که چشمهای آن کور را روشن کرد قدرت نداشت که باعث شود که این کس نمیرد (۳۸) عیسی بار دیگر آه سردی کشیده بقبر آمد غاری بود و سنگی بر آن گذارده بودند (۳۹) عیسی فرمود سنگ را بردارید مرثا خواهر آن مرده باو گفت ای خداوند این حالا بد بو

است که چهار روز است که مرده است (۴۰) عیسی بوی فرمود که آیا من تورا نگفتم که اگر باور کنی بزرگی خدا را خواهی دید (۴۱) پس آن سنگ را از جایی که مرده در آن گذاشته شده بود برداشتند و عیسی چشمها را بالا کرد و گفت ای پدر تورا شکر میکنم که تو خواهش مرا شنیده‌ای (۴۲) و من دانسته‌ام که تو خواهش مرا همیشه میشنوی لیکن بعثت این گروه که بدو ایستاده اند گفتم تا آنکه باور کنند که تو مرا فرستاده‌ای (۴۳) و این سخنها را گفته باواز بلند بانگ زد ای لعازر بیرون بیا (۴۴) و آن مرده بیرون آمده پایها و دستهای او بگشاید و چهره‌اش به رومال ملفوف بود عیسی بآنها گفت اورا گشایید و اورا بگذارید بروند * (۴۵) پس بسیاری از یهودیان که بنزد مریم آمده بودند و آنچه عیسی کرده بود دیدند بر او ایمان آوردند (۴۶) و بعضی از آنها بنزد فریسیان آمدند و آنها را آنچه عیسی کرده بود اطلاع دادند * (۴۷) پس کاهنان بزرگ و فریسیان در مجلسی با هم جمع گردیدند و گفتند که ما چه کنیم زیرا که این شخص معجزه‌های بسیار مینماید (۴۸) اگر ما باین قسم اورا وا گذاریم همه معتقد او خواهند شد و رومیان خواهند آمد و مقام و قوم ما را خواهند برگزید (۴۹) و یکی از آنها که قیافا نام داشت و کاهن بزرگ آن سال بود بآنها گفت شما هیچ نمیدانید (۵۰) و تصور نمیکنید که برای ما مفید است که یک کس برای قوم بمیرد و تمام قوم هلاک نشود (۵۱) و این را از خود نگفتم بلکه بجهت آنکه کاهن بزرگ آن سال بود خبر داده که عیسی برای آن قوم خواهد مرد (۵۲) و نه برای آن قوم بنهایی بلکه تا آنکه فرزندان پراکنده خدا را به یک جا جمع کند * (۵۳) پس آنها از آن روز مشورت کردند تا اورا بکشند (۵۴) از آن سبب عیسی دیگر در میان یهود ظاهر سیر نمیکرد بلکه از آنجا بجایی که نزدیک بدشت بود شهری که افریم نام داشت رفته در آنجا با شاگردان خود بسر میبرد * (۵۵) و فصل یهود نزدیک بود پس بسیاری از آن زمین

پیش از فصح باورشلیم رفتند تا خود را طاهر سازند (۵۱) و عیسی را تفحص میکردند و در هیکل ایستاده با یکدیگر میگفتند که شما چه گمان دارید که به عید نخواهد آمد (۵۲) کاهنان بزرگ و قریبسیان حکم داده بودند که اگر کسی بداند که او در کجاست نشان بدهند تا او را گرفتار کنند *

(باب دوازدهم مشتمل بر پنجاه آیه)

(۱) شش روز قبل از عید فصح عیسی به بیت عنیا بمکان لعازر مرده که از میان مردهگان او را برخیزانیده بود آمد (۲) و در آنجا برای او طعام آماده کردند و مرتباً خدمت میکرد و لعازر یکی از همنشینان بود * (۳) مریم رطلِ عطرِ سنبلِ خاصِ گران قیمت را گرفته بپایهای عیسی مالید و پایهای او را بمویهای خود خشک کرد و خانه به بوی آن عطر پر شد (۴) آنگاه یکی از شاگردانش یعنی یهوذا اسکریوطی * پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد گفت (۵) که این عطر چرا به سید دینار فروخته نشد که بفقیران داده شود (۶) و گفتن او این را نه از آنجا بود که برای فقیران می اندیشید بلکه از این سبب بود که دزد بود و کیسه میداشت و آنچه را که در آن می افتاد می برد (۷) عیسی فرمود که او را بگذار که این را برای دفن من نگاه داشته است (۸) زیرا که فقراً همیشه با شما هستند و من همیشه با شما نیستم * (۹) گروهی * بسیار از یهود یافتند که او در آنجا هست پس آمدند نه برای عیسی و نه بلکه تا لعازر را که او را از مردهگان برخیزانیده بود نیز به ببینند (۱۰) پس کاهنان بزرگ مشورت کردند که لعازر را نیز بقتل برسانند (۱۱) زیرا که بسیاری از یهود بسبب او برگشتند و بر عیسی ایمان آوردند * (۱۲) روز دیگر گروه انبوه که به عید آمده بودند چون شنیدند که عیسی باورشلیم می آید (۱۳) شاخه های نخل را گرفتند و برای استقبال او بیرون آمده فریاد کردند که هوشعنا مبارک باد آن کس را که باسم خداوند می آید و پادشاه اسرائیل است (۱۴) و عیسی خری را یافته بر او نشست چنانکه نوشته شده است

(۱۵) که ای دخترِ صیونِ مترس اینک پادشاه تو بر کوه خری نشسته بنزد تو می آید (۱۶) شاگردان او این چیزها را نخستین نفهمیدند لیکن چون عیسی بجلال خود آمد آنها را یاد آمد که این سخنها برای او نوشته شده بود و اینکه آن کارها را برای او کرده بودند * (۱۷) و گروهی که با وی بودند شهادت میدادند که لعازر را از قبر خواند و او را از میان مردهگان بر خیزانید (۱۸) از این جهت گروهی او را استقبال کردند زیرا که شنیده بودند که این معجزه‌ها را نموده بود (۱۹) و فریسیان بیکدیگر گفتند آیا می بینید که هیچ نفعی ندیده اید اینک جهان در عقب او رفته است * (۲۰) و از آنان که آمده بودند که در عید پرستش کنند بعضی یونانی بودند (۲۱) اینها بنزد فیلیپوس که از بیست صیدای جلیل بود آمدند او را سؤال کرده گفتند که ای آقا ما میخواهیم که عیسی را دیده باشیم (۲۲) فیلیپوس آمد و به اندریاس گفت باز اندریاس و فیلیپوس به عیسی گفتند (۲۳) عیسی بآنها جواب داده گفت که وقت رسیده است که فرزند انسان بجلال خود آید (۲۴) و بدرستی که من بشما راست میگویم که دانته گندم اگر در زمین نیفتد و نمیرد همان می ماند و اگر بمیرد بسیار میوه بار می آورد (۲۵) آن کس که جان خود را دوست دارد آن را ضایع خواهد کرد و آن کس که جان خود را در این جهان دشمن دارد آن را تا بحیات جاودانی نگاه خواهد داشت (۲۶) اگر کسی مرا خدمت کند مرا پیروی بنماید و در آنجایی که من هستم خادم من نیز خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر او را عزت خواهد داد * (۲۷) اکنون جان من مضطرب گردیده است و من چه بگویم ای پدر مرا از این ساعت رهائی ده لیکن برای همین تا با این ساعت رسیده ام (۲۸) ای پدر اسم خود را بجلال ده آنگاه آوازی از آسمان آمد که جلال داده ام و هم خواهم داد (۲۹) و گروهی که ایستاده بودند شنیده گفتند که رعد شد دیگران گفتند که فرشته باو حرف زد (۳۰) عیسی جواب داده گفت که این آواز برای من

نشده است بلکه برای شما است (۳۱) اکنون بر این جهان حکم میشود و اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد شد (۳۲) و من چون از زمین بلند شوم هم‌را بنزد خود خواهم کشید (۳۳) او این سخن را گفت تا اشارتی کرده باشد که بچه قسم خواهد مُرد * (۳۴) گروهی در جواب او گفتند از شریعت ما شنیده ایم که مسیح تا بابد می‌ماند و تو چگونه می‌گویی که فرزند انسان می‌یابد که بلند کرده بشود کیست این فرزند انسان (۳۵) عیسی بآنها فرمود که مدتی قلیلی دیگر نور با شما هست پس راه روید مادامی که نور دارید مبدا که تاریکی شمارا گیرد و آن کس که در تاریکی می‌خرامد نمیداند بکجا می‌رود (۳۶) مادامی که نور دارید بر نور ایمان آرید تا آنکه ابزاری نور شوید عیسی این سخنهارا گفته رفت و از آنها پنهان گردید * (۳۷) اما با وجودی که او اینقدر معجزه‌را در پیش آنها نموده بود بر او ایمان نیآوردند (۳۸) تا آن سخن اشعیاء پیغمبر مکمل گردد که گفت خداونداندا کیست که گفته ما را باور کرده است و بازوی خداوند بر که هویدا شده است (۳۹) هم از این علت باور نتوانستند کرد که اشعیاء باز گفته است (۴۰) که او چشم‌های آنها را کور کرده است و دل‌های آنها را سخت مبدا که بچشمها به بینند و بدل بفهمند و بر گردند و من آنها را شفا بخشم (۴۱) اشعیاء این سخنهارا گفت در آن هنگام که جلالش را مشاهده نمود که در باره او حرف زد (۴۲) هرچند بسیاری از بزرگان نیز بر او ایمان آوردند لیکن بعثت فریسیان اقرار نمی‌کردند که مبدا خارج از مجلس شوند (۴۳) زیرا که آنها عزت مردم را بیشتر از عزت خدا دوست میداشتند * (۴۴) عیسی فریاد کرد و گفت که آن کس که بر من ایمان آورد بر من ایمان نیآورده است بلکه بر آن کس که مرا فرستاده است (۴۵) و آن کس که مرا بیند آن کس را که مرا فرستاده می‌بیند (۴۶) من در جهان نوری آمدم تا که هر کس که بر من ایمان آورد در تاریکی نماند (۴۷) و اگر کسی سخنهای مرا بشنود و باور نکند من بر او

حکم نمیکنم زیرا که من آمده‌ام نه از برای اینکه بر جهان حکم کنم بلکه برای آنکه جهان را نجات دهم (۴۸) و آن کس که مرا خوار می‌کند و سخنهای مرا نمی‌پذیرد حکم‌کننده دارد آن سخنی که من گفتم همان او را در روز باز پسین حکم خواهد کرد (۴۹) زیرا که من از خود حرف نزده‌ام بلکه پدر که مرا فرستاده است بمن فرمان داد که من چه گویم و بچه حرف بزنم (۵۰) و من میدانم که فرمان او حیاتِ جاوید است پس هر آنچه من می‌گویم همان را موافق آنچه پدر بمن گفته است می‌گویم *

(باب سیزدهم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) قبل از عیدِ فصح عیسی چونکه دانست که وقتِ انتقالِ او از این جهان بیدر آمده است آنچنان که خویشانِ خود را در جهان دوست داشته بود همان طور تا به انتها آنها را دوست داشت (۲) پس چون شام خوردند اِبْلِیس در دلِ بُه‌بُدهِ اسکرِیوطی و پسرِ شَمْعُونِ انداخته بود که به او خیانت کند (۳) عیسی از آنجا که دانست که پدر همه چیزها بدستِ او داده است و آنکه از نزدِ خدا آمده است و بسوی خدا بر میگردد (۴) از نانِ شام برخاست و رختها را گذاشت و دست‌ها را گرفته کمرِ خود را بست (۵) بعد از آن آبر را در لگنِ ریخت و بشستنِ پایهای شاگردان و خشک کردنِ بآن دست‌ها که بر کمر داشت آغاز نمود (۶) پس بنزدِ شَمْعُونِ پطرس آمده او بوی گفت ای خداوند آیا تو پایهای مرا می‌شوئی (۷) عیسی باو جواب داد گفت که آنچه میکنم تو بالفعل نمیدانی لیکن بعد از این خواهی دانست (۸) پطرس باو گفت که تو هرگز گدایی پایهای مرا نخواهی شستن عیسی باو جواب داد که اگر من تو را نشویم از برای تو با من هیچ نصیبتی نخواهد بود (۹) شَمْعُونِ پطرس باو گفت ای خداوند نه پایهای مرا و نه دستها و سر را نیز (۱۰) عیسی باو گفت آن کس که غسل کرده است احتیاج ندارد الا پایها بشوید بلکه بالکل پاک است و شما پاک هستیید لیکن نه همه

(۱۱) زیرا که تسلیم کننده خود را می شناخت و از همین جهت گفت که شما همه پاک نیستید * (۱۲) پس چون پایهای آنها را شست رختهای خود را گرفته باز بنشست و بآنها گفت بفهمید که من بشما چه کرده ام (۱۳) شما مرا به استکان و آقا مخاطب میسازید و خوب میگوئید زیرا که هستم (۱۴) پس چون من که آقا و استادم پایهای شما را شسته ام شمارا نیز باید که پایهای یکدیگر را بشوئید (۱۵) که من بشما نمونه دادم تا آنچه آنچه من بشما کردم شما نیز بکنید (۱۶) بدرستی که من بشما راست میگویم که بنده از آقایی خود بزرگتر نیست و نه رسول از آن کسی که او را فرستاده است بزرگتر است (۱۷) در صورتی که شما این چیزها را میدانید خوشحال شما اگر آنها را بجا آورید (۱۸) من در باب همه گی شما حرف نمی زنم و من میدانم کسانی را که برگزیده ام لیکن تا آنکه کتاب کامل گردد آن کس که با من نان میخورد یا شنده پای خود را بر من بلند کرده است (۱۹) من شمارا الحال قبل از وقوع خبر می دهم تا که چون واقع شده باشد باور کنید که من هستم (۲۰) بدرستی که من بشما راست میگویم که هر کس که قبول کند کسی را که من میفرستم مرا قبول کرده است و هر کس که مرا قبول کرده است قبول کرده است کسی را که مرا فرستاده است * (۲۱) چون عیسی اینچنین گفت در دل مضطرب گردید و شهادت داد و گفت بدرستی که من بشما راست میگویم که یکی از شما مرا خیانت خواهد نمود (۲۲) آنگاه شاگردان یکدیگر نگاه کردند و در تردید بودند که آیا قصدش کدام خواهد بود (۲۳) و یکی از شاگردان بود که در پهلوی عیسی می نشست و او را عیسی دوست میداشت (۲۴) پس شمعون پطرس باو اشارت کرد که تا بپرسد آیا کدام یک را قصد کرده است (۲۵) پس او بر سینه عیسی افتاده باو گفت خداوند ا کدام است (۲۶) عیسی جواب داد همان است که من لقمه را تر کرده باو بدهم پس لقمه را تر کرده به یهو ا اسکرپوطی پسر شمعون داد (۲۷) بعد از لقمه شیطان در او

داخل شد پس عیسی باو گفت آنچه میکنی زود بکن (۲۸) لیکن هیچ یک از حاضران ندانستند که این را از چه سبب باو فرموده بود (۲۹) بعضی گمان داشتند که از آنجا که یهودا کیسرا داشت عیسی باو گفت که چیزی از آن چیزها که ما برای عید محتاج هستیم بخر یا آنکه بفقرا چیزی بدهد (۳۰) پس او لقمه را گرفته فی الفور بیرون رفت و شب بود * (۳۱) چون بیرون رفت عیسی گفت فرزند انسان اکنون جلال یافت و خدا نیز بوی جلال یافت (۳۲) چونکه خدا بوی جلال یافت خدا نیز او را بخود جلال خواهد داد و او را بزودی جلال خواهد داد (۳۳) ای طفلان هنوز دمی دیگر با شما هستم مرا تقصص خواهید کرد و آنچنان که من به یهودیان گفتم جایی که من میروم شما نمی توانید آمد بشما نیز حال میگویم (۳۴) و من بشما حکم تازه میکنم که شما یکدیگر را دوست دارید آنچنان که من شما را دوست داشته ام زینهار که شما نیز یکدیگر را دوست دارید (۳۵) و بهمین تمامی خواهند دانست که شما مرا شاگردان هستید اگر در شما دوستی * یکدیگر باشد * (۳۶) شمعون پطرس باو گفت ای خداوند تو کجا میروی عیسی باو جواب داد که جایی که میروم تو اکنون در عقب من نمی توانی آمد لیکن بعد تو در عقب من خواهی آمد (۳۷) پطرس باو گفت ای خداوند من چرا نمی توانم که اکنون در عقب تو بیایم من جان خود را در راه تو خواهم نهاد (۳۸) عیسی باو جواب داد تو جان خود را برای من خواهی نهاد بدرستی که من بتو راست میگویم که خروس بانگ نخواهد زد تا وقتی که تو مرا سه بار انکار کرده باشی *

(باب چهاردهم مشتمل بر سی و یک آیه)

- (۱) دل شما مضطرب نشود شما بر خدا ایمان می آرید بر من نیز ایمان آرید
- (۲) در خانه پدر من آبدی بسیار است و اگر نه بشما میگویم میروم تا جایی برای شما آمده کنم (۳) و من چون رفته باشم و جایی برای شما

مهمی کرده باشم باز می آیم و شمارا بنزد خود خواهم بُرد تا در جایی که من هستم شما نیز باشید (۴) و شما جایی که میروم میدانید و راه را می شناسید * (۵) توما بوی گفت ای خداوند ما نمیدانیم تو بکجا میروی پس راه را چگونه می توانیم دانست (۶) عیسی باو گفت که من راه و راستی و حیاطم هیچ کسی بنزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید (۷) اگر شما مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید و از این بعد او را می شناسید و او را دیده اید * (۸) فیلیپس باو گفت ای خداوند پدر را بما نشان بده که برای ما کافی است (۹) عیسی باو گفت ای فیلیپس من ایفقد مدّت با شما هستم تو مرا نشناخته آن کس که مرا دیده است پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را بما نشان بده (۱۰) آیا تو باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من سخنهایی که من بشما میگویم از خود نمیگویم بلکه پدر که در من است همان این کارها را میکند (۱۱) مرا باور کنید که من در پدر هستم و پدر در من و الا بعلمت این کارها مرا باور کنید (۱۲) هر آینه من بشما راست میگویم که آن کس که بر من ایمان آورد این کارها که من میکنم او نیز خواهد کرد بلکه بزرگتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من بنزد پدر خود میروم (۱۳) و هر آنچه باسم من در خواهید خواست آنرا من خواهم کرد تا آنکه پدر بسبب پسر جلال یابد (۱۴) اگر چیزی را باسم من بخواهید بدهم (۱۵) اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید (۱۶) و من از پدر خواهم خواست و او تسلّی دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا باید با شما خواهد ماند (۱۷) روح راستی که او را جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد اما شما او را می شناسید زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود (۱۸) شمارا یتیم نخواهم گذاشت بنزد شما خواهم آمد (۱۹) اندکی دیگر هست که جهان دیگر مرا نمی بیند اما شما مرا می بینید از آنجا که من زنده ام شما نیز زنده خواهید بود (۲۰) و در آن روز شما خواهید

دانست که من در پدر خود هستم و شما در من و من در شما (۲۱) آن کس که احکام مرا دارد و آنها را نگاه دارد آن است که مرا دوست دارد و آن که مرا دوست دارد محبوب پدرم خواهد شد و من او را دوست خواهم داشت و خود را بر او نمودار خواهم نمود * (۲۲) *يَهْدِيكَ اللَّهُ نَهْ أَنْ اسْكُرُ بِوَطِي بَوِي* گفت ای خداوند چگونه هست که تو خود را بر ما نمودار خواهی کرد نه بر جهانیان (۲۳) عیسی با جواب داده گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما بنزدش خواهیم آمد و با وی قرار خواهیم کرد (۲۴) آن کسی که مرا دوست ندارد کلام مرا نگاه نخواهد داشت و حال آنکه کلامی که می شنوید از آن من نیست بلکه از آن پدری است که مرا فرستاده است * (۲۵) من این سخنهارا چونکه نزدیک شما بودم بشما گفته ام (۲۶) لیکن آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا گفتم بیا که شما خواهد آورد (۲۷) آرام برای شما میگذارم بل آرام خود را بشما میدهم نه چنانکه جهان میدهد من بشما میدهم دل شما مضرب نشود و ترسان نباشد (۲۸) شنیدید که من بشما گفتم که میروم و بنزد شما می آیم اگر شما مرا دوست میداشتید خوش میشدید از آنجا که گفتم من بنزد پدر میروم زیرا که پدر من از من بزرگتر است (۲۹) و حالا قبل از وقوع بشما خبر دادم تا که چون وقوع یابد باور کنید * (۳۰) دیگر بسیار با شما گفتگو خواهم نمود زیرا که رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد (۳۱) لیکن تا آنکه جهان بداند که من پدر را دوست میدارم من آنچه آنکه پدر فرموده است بهمان طور میکنم برخیزید تا از اینجا برویم *

(باب پانزدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) من ذلک حقیقی هستم و پدر من باغبان است (۲) هر شاخی که در من میوه نیارد آن را بر میدارد و هر شاخی که میوه آرد آن را صاف میکند

تا آنکه میوه بیشتر بیآرد (۳) الحامل شما بعثت آن سخن که من بشما گفته ام صاف هستید (۴) شما در من بمانید و من در شما زیرا که آنچنان که شاخ میوه از خود نمی تواند آورد مگر آنکه در تگ بماند بهمان طور شما نیز اگر در من نمی مانید بی ثمر خواهید بود (۵) و من آن تگ هستم و شما شاخها و آن کس که در من می ماند و من در وی او میوه بسیار می آرد زیرا که شما جدا از من هیچ نمی توانید کرد (۶) اگر کسی در من نمی ماند او مثل شاخ بیرون انداخته می شود که خشک می شود و آنها را جمع می کنند و در آتش می اندازند و سوخته می شود (۷) اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند هر چه خواهید در خواهید خواست و برای شما خواهد شد (۸) و پدر من بهمین جلال می یابد که شما میوه بسیار بیآورید و مرا شاگردان خواهید بود * (۹) آنچنانکه پدر مرا دوست دارد من شمارا دوست دارم و در دوستی من ثابت باشید (۱۰) اگر شما احکام مرا نگاه دارید در دوستی من خواهید ماند چنانچه من فرمانهای پدر مرا نگاه داشته ام و در دوستی او ثابت هستم * (۱۱) این سخنها را من بشما گفته ام تا که خوشوقتی من در شما بماند و خوشوقتی شما کامل شود (۱۲) فرمان من این است که شما یکدیگر را دوست دارید چنانچه من شمارا دوست داشته ام (۱۳) دوستی را بیشتر از این هیچ کس ندارد که کسی جان خود را برای محبوبین خود بنهد (۱۴) شما دوستان من هستید اگر هر چه بشما میفرمایم بجا آرید (۱۵) دیگر شمارا بنده گان نمیگویم زیرا که بنده نمیداند که آقایی او چه میکند و شمارا دوستان گفته ام زیرا که هر چه از پدر خود شنیده ام شمارا اطلاع بر آن داده ام (۱۶) شما مرا برنگزیدید بلکه من شمارا برگزیدم و شمارا مقدر کردم تا بروید و میوه بیآورید و میوه شما بماند تا آنکه هر چه از پدر با من در خواهید خواست بشما به بخشد (۱۷) این سفارش را بشما میفرمایم که شما یکدیگر را دوست دارید * (۱۸) اگر جهان با شما تداوت کند شما

میدانید که پیش از شما با من عداوت کرده است (۱۱) اگر شما از جهان می بودید جهان خویش خود را دوست میداشت اما از آنجا که شما از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیدم بهمین علت جهان شما را دشمن میدارد (۲۰) آن سخن را که من بشما گفتم بیداد آورید که بنده از آقاي خود بزرگتر نیست اگر مرا زحمت دادنده شما را نیز زحمت خواهند داد اگر کلام مرا نگاه داشتند کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت (۲۱) لیکن ایشان همه گویء این چیزها را بعلمت اسم من بشما خواهند کرد زیرا که آن کس را که مرا فرستاده است نمی شناسند (۲۲) اگر من نیآمده بودم و بایشان حرف نزده بودم ایشان گناهی نمیداشتند اما حال عذری برای گناه خود ندارند (۲۳) آن کس که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد (۲۴) اگر من در میان ایشان آن کارهایی که هیچ کس دیگر نکرده است نکرده بودم گناهی نمی داشتند و حال که دیدند هم مرا و هم پدر مرا دشمن داشتند (۲۵) و اینچنین میشود تا که آن سخن که در آئین آنها نوشته شده است کامل گردد که مرا بی سبب دشمن کرده اند * (۲۶) و چون آن تسلی دهنده بیآید که من از جانب پدر بشما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او در باره من شهادت خواهد داد (۲۷) و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما با من بوده اید *

(باب شانزدهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) من این سخنهارا بشما گفتم که مبادا شما بلغزید (۲) شما را از مجامع خارج خواهند کرد بلکه وقت می آید که هر کس که شما را می کشد گمان دارد که خدا را بنده گوی میکند (۳) و این چیزها را بشما خواهند کرد بعلمت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا (۴) اما این چیزها را بشما گفتم تا که چون وقت بیآید بیداد آرید که من بشما گفتم و این چیزها را از آغاز بشما نگفتم زیرا که من خود با شما بودم (۵) لیکن حالا بنزد آن کسی که مرا

فرستاده است میروم و هیچ کس از شما مرا نمی پرسد که تو بکجا میروی (۶) بلکه از آنجا که این چیزها را بشما گفتم اندوه دل شمارا پر کرده است *

(۷) لیکن بشما راست میگویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا بنزد شما خواهم فرستاد (۸) و او چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت (۹) بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند (۱۰) بصدق زیرا که بنزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید (۱۱) به انصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است * (۱۲) و دیگر چیزهایی بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمی توانید متحمل شد (۱۳) اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شمارا بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد (۱۴) و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را زان من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد (۱۵) هر آنچه پدر دارد از آن من است از همین سبب گفتم که آنچه از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد (۱۶) اندک مدتی شما مرا نمی بینید و باز اندکی دیگر مرا خواهید دید زیرا که بنزد پدر میروم * (۱۷) بعضی از شاگردانش بیکدیگر گفتند که آیا این چه خبر است که بما میدهد که اندک مدتی شما مرا نخواهید دید و باز اندکی دیگر مرا خواهید دید و نیز اینکه از آنجا که بنزد پدر میروم (۱۸) پس گفتند این چه چیز است که بما میگوید که اندکی نمیدانیم چه میگوید (۱۹) و عیسی دریافت که خواستند که اورا به پرسند بآنها گفت آیا که در باره این سخن بیکدیگر تفحص میکنید که من گفتم اندکی دیگر شما مرا نمی بینید و باز اندکی مرا خواهید دید (۲۰) بدرستی که من بشما راست میگویم که شما خواهید گریست و ناله خواهید کرد اما جهانیان خوش حال خواهند بود و شما اندوهناک خواهید

بود لیکن اندر شما بخوشی مبدل خواهد شد (۲۱) و زنی چون در زه دارد اندوه دارد از آنجا که وقت او رسیده است و چون طفل را زائید دیگر آنم را یاد نیآرد بعثت فرحی که انسانی بجهان آمده است (۲۲) شما نیز حالا اندوه دارید لیکن من شمارا باز خواهم دید و دل شما خوش خواهد شد و خوشتردیء شمارا از شما هیچ کس بر نمی دارد (۲۳) و در آن روز از من هیچ سؤال نخواهید کرد هرآینه من بشما راست میگویم که هر آنچه پدر را باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید (۲۴) تا حال شما هیچ چیز باسم من نخواستید بخواید که خواهید یافت تا که خوشیء شما کامل باشد * (۲۵) من این چیزها را بشما در مثلاً گفتم اما آن وقت می آید که دیگر در مثلاً بشما حرف نخواهم زد بلکه در باره پدر در ظاهر خبر بشما خواهم داد (۲۶) و در آن روز شما باسم من در خواهید خواست و شمارا نمیگویم که من در باره شما از پدر سؤال خواهم کرد زیرا که پدر خود شمارا دوست دارد بعثت آنکه شما مرا دوست داشته اید و باور کرده اید که من از جانب خدا آمده ام (۲۷) از نزد پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز جهان را میگذارم و بنزد پدر میروم * (۲۸) شاگردانش باو گفتند اینک حالا در ظاهر حرف میزنی و تو هیچ مثل نمیگویی (۲۹) حالا دانستیم که همه چیزها میدانی و احتیاج نداری که کس تو را بپرسد و بهمین ما باور میکنیم که توار خدا بیرون آمدی (۳۰) عیسی بآنها گفت که آیا حالا باور می کنید (۳۱) اینک وقت نزدیک است بلکه رسیده است که هر یک از شما نزد خویشان پراکنده خواهید شد و مرا تنها خواهید گذاشت و من تنها نیستم زیرا که پدر با من است (۳۲) این سخنها را بشما گفته ام تا که در من آرام بگیرید و در جهان تصدیع خواهید کشید لیکن خاطر جمع باشید من جهان را زبون کرده ام *

(باب هفدهم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) عیسی این سخنان را گفت و چشمهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت ای پدر وقت رسیده است پسر خود را جلال بده تا آنکه پسر نیز تورا جلال بدهد (۲) چنانچه تو او را بر همه بشر قدرت داده تا هر آنچه را تو بوی داده او بآنها حیات ابدی به بخشد (۳) و حیات ابدی این است که از تو که خدای واحد حقیقی و از عیسی مسیح که تو او را فرستاده واقف باشند (۴) من تورا بر زمین جلال داده ام و آن کاری که بمن داده بودی تا بکنم تمام کردم (۵) و حالا ای پدر بآن جلالی که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم مرا در نزد خویش مزیّن کن * (۶) من اسم تورا بر مردمانی که مرا از جهان داده بودی آشکارا کرده ام و تورا بودند و آنها را بمن بخشیده و کلام تورا نگاه داشتند (۷) حالا دانسته اند که همه گویی چیزهایی که تو بمن داده از جانب تو است (۸) زیرا که کلامی که تو بمن داده من بآنها داده ام و آنها نیز پذیرفته اند و براسستی دانستند که از جانب تو آمده ام و باور کردند که تو مرا فرستادی (۹) و من برای آنها سؤال میکنم و سؤال برای جهان نمیکنم بلکه برای آنهايي که بمن بخشیده بعلمت آنکه تورا هستند (۱۰) و هر آنچه مراست تورا است و آنچه تورا است مراست و من در آنها جلال یافته ام (۱۱) و من دیگر در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من بنزد تو می آیم ای والد مقدس آنهايي که بمن بخشیده با اسم خود نگاه دار تا یک باشند چنانچه ما یک هستیم (۱۲) و هنگامی که من با آنها در جهان بودم من آنها را با اسم تو نگاه داشتم و آن کسانی که بمن بخشیده حفظ کرده ام و هیچ کس از آنها هلاک نشده است مگر فرزندی هلاکت که تا کتاب کامل گردد (۱۳) و حالا من بنزد تو می آیم و این سخنها را در جهان میگویم تا سرور مرا در خود کامل دارند * (۱۴) و من کلام تورا بآنها داده ام و جهان آنها را عداوت کرد زیرا که چنانچه من از جهان نیستم

آنها نیز از جهان نیستند (۱۵) من طالب آن نیستم که تو آنها را از جهان برداری بلکه آنها را از شر نگاه داری (۱۶) آنچه آن که من از جهان نیستم آنها نیز از جهان نیستند (۱۷) تو آنها را براستی * خود مقدس سار و کلام تو راستی است (۱۸) آنچه آن که تو مرا بجهان فرستاده * من نیز آنها را در جهان فرستادم (۱۹) و من برای آنها خود را منزه میکنم تا آنکه آنها نیز براستی منزه باشند * (۲۰) و من در باره اینها وبس سؤال نمیکنم بلکه برای آنها میگویم که بجهت کلام اینها بر من ایمان خواهند آورد (۲۱) تا آنکه همه یک باشند آنچه آن که تو ای پدر در من هستی و من در تو آنها نیز در ما یک باشند تا آنکه جهان باور کند که تو مرا فرستادی (۲۲) و آن جلای را که تو بمن داده * من با آنها داده ام تا آنچه آن که ما یک هستیم آنها نیز یک باشند (۲۳) من در آنها و تو در من تا آنکه با اتحاد کامل برسند و تا آنکه جهان بداند که تو مرا فرستادی و اینکه دوست داشتنی ایشان را آنچه آن که مرا دوست داشتی * (۲۴) والد کسان که بمن بخشیده * میخواهم جایی که من هستم آنها نیز با من باشند تا جلال مرا که تو بمن داده * به بینند زیرا که تو مرا قبل از بنای عالم دوست داشتی (۲۵) ای پدر عادل حال آنکه جهان تو را نشناخت من تو را شناخته ام و اینها دانستند که تو مرا فرستادی (۲۶) و من معرفت اسم تو را بر آنها نمودار ساختم و خواهم ساخت تا آنکه دوستی که با من کرده در آنها باشد و من در آنها باشم *

(باب هجدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و عیسی این سخنان را گفته با شاگردان خود بآن طرف رود قدرون رفت آنجا باغی بود که او و شاگردانش در آن در آمدند (۲) یهودا نیز که او را خیانت کرد آن مقام را دانسته بود چه عیسی بارها در آنجا با شاگردان خود جمع شده بود (۳) یس یهودا دستها و سرهنگان کاهنان بزرگ و فریسیان را با خود برداشته با فانوس و مشعل و یزاق در آنجا آمدند *

(۴) و عیسی از آنجا که هر آنچه بروی واقع میشد مہدانست بیرون آمده بآنها گفت که شما کرا جستجو میکنید (۵) باو جواب دادند که عیسی ناصری را عیسی بآنها گفت که من هستم یہوداہ نیز کہ اورا خائن بود با آنها ایستاده بود (۶) پس چون بآنها گفت کہ من هستم بعقب رفتند و بر زمین افتادند (۷) باز آنها را پرسید کہ شما کرا جستجو میکنید گفتند عیسی ناصری را (۸) عیسی فرمود من بشما گفتم کہ من هستم پس اگر شما مرا جستجو میکنید اینهارا بگذارید کہ بروند (۹) تا آنکہ آن سخن کہ گفته بود کامل گردد کہ از آنهائی کہ بمن بخشیده من هیچ کس را ضایع نکردم * (۱۰) آنگاه شمعون پطرس کہ شمشیری داشت آنرا کشید و خادم کاهن بزرگ را زد و گوش راستش را بُرید اسم آن خادم مَلخس بود (۱۱) عیسی بہ پطرس گفت شمشیر خود را در غلاف کن آیا پدالہ کہ پدر بمن داده است من آن را نیاشام * (۱۲) آنگاه آن دستہ سپاہی و مہین باشی و سرہنگان یہود عیسی را گرفته بستند (۱۳) و اورا نخستین بنزد حناس کہ کاهن بزرگ آن سال قیافارا پدرزن بود آوردند (۱۴) قیافا آن کسی بود کہ بہ یہود مشورت کرد کہ ہلاک شدی یکت کس برای قوم مفید است * (۱۵) شمعون پطرس و شاگرد دیگری در عقب عیسی رفتند و آن شاگرد بنزد کاهن بزرگ معروف بود پس با عیسی در ایوان کاهن بزرگ آمد (۱۶) اما پطرس نزد در بیرون ایستاده بود و آن شاگرد دیگر کہ در پیش کاهن بزرگ معروف بود بیرون آمد و بدربان سخن گفته پطرس را باندرون آورد (۱۷) و آن کنیز کہ دربان بود بہ پطرس گفت آیا کہ تو نیز یکی از شاگردان این کس هستی او گفت من نیستم (۱۸) آنگاه خادمان و سرہنگان آتش کردہ ایستادہ بودند زیرا کہ ہوا سرد بود و خود را گرم می کردند پطرس نیز با آنها ایستاد و خود را گرم میکرد * (۱۹) پس کاهن بزرگ عیسی را در بارہ شاگردانش و تعلیمش پرسش کرد (۲۰) عیسی باو جواب داد کہ من جهان را در ظاہر گفتم من ہمیشہ در

مجمع و در هیکل که یهودیان همیشه در آنجا جمع میشوند تعلیم میدادم و در پنهان هیچ نگفتم (۲۱) تو مرا چرا پرسش میکنی آنها را که شنیدند پرسش کن که من بآنها چه چیز گفتم اینک اینها میدانند که من چه گفتم (۲۲) چون این سخنهارا گفت یکی از سرهنگان که نزدیک ایستاده بود عیسی را طپانچه زد و گفت آیا که تو باین طور کاهن بزرگ را جواب میدهی (۲۳) عیسی ویرا گفت اگر من بد گفتم در باره آن بدی شهادت بده و اگر خوب گفتم چرا مرا میزنی (۲۴) آنگاه حناُس اورا بسته بنزد کاهن بزرگ قیافا فرستاد * (۲۵) شه عورن پطرس ایستاد و خودرا گرم میکرد پس باو گفتند که تو نیز از شاگردانش هستی انکار کرد و گفت من نیستم (۲۶) یکی از خادمان کاهن بزرگ که یکی از خوبشای آن کس بود که پطرس گوش اورا برید گفت که آیا من تورا با او در باغ ندیدم (۲۷) بار دیگر پطرس انکار کرد که دفعتا خروس بانگ زد * (۲۸) پس عیسی را از جانب قیافا بدیوان خانه آوردند و صبح بود پس آنها خود در دیوان خانه در نیا آمدند تا آنکه آلوده نشوند بلکه قابل خوردن فصیح باشند (۲۹) پس پیلاطس بنزد آنها آمد و گفت چه شکایت بر این شخص میکنید (۳۰) باو جواب دادند و گفتند که اگر این کس بدکار نمی بود اورا بتو تسلیم نمی کردیم (۳۱) پیلاطس بآنها گفت شما خود اورا بگیرید و بر حسب آئین خود بر او حکم کنید یهودیان ویرا گفتند مارا جائز نیست که کسی را بکشیم (۳۲) این بوقوع رسید تا سخن عیسی که اشارتا بکیفیت مرگ خود تکلم نموده بود کامل گردد (۳۳) با پیلاطس در دیوان خانه آمد و عیسی را خوانده باو گفت آیا تو پادشاه یهود هستی (۳۴) عیسی باو جواب داد که آیا تو این را از خود میگوئی یا دیگران در باره من تورا گفتند (۳۵) پیلاطس گفت که آیا من یهودی هستم قوم تو و کاهنان بزرگ تورا بمن تسلیم کردند تو چه کار کرده‌ای (۳۶) عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست و اگر پادشاهی من از این جهان

می بود خاندان من ستیزه می کردند تا من به یهو تسلیم کرده نشوم و حالا پادشاهی من از این طرف نیست (۳۷) پیلاتس باو گفت پس تو پادشاه هستی عیسی جواب داد که تو خود میگوئی من پادشاه هستم من برای این متولد شدم و برای همین بجهان آمدم که برآستی شهادت بدهم و هر کس که صاحب راستی هست سخن مرا می شنود (۳۸) پیلاتس باو گفت که راستی چه چیز است * و این را گفته باز بفرز یهودیان بیرون رفت و بآنها گفت که من هیچ عیب در او نمی یابم (۳۹) شما را رسمی است که یک کس برای شما در نصح رهایی دهم پس می خواهید که من برای شما پادشاه یهود را رهایی دهم (۴۰) آنها همه فریاد کردند و گفتند نه این را بلکه برآباس را و این برآباس دزد بود *

(باب نوزدهم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) پس پیلاتس عیسی را گرفته تازیانه زد (۲) و سپاهیان تاجی را از خارها بافته بر سرش نهادند و لباس سرخی را در او پوشانیدند (۳) و گفتند السلام ای پادشاه یهو و اورا طپانچه می زدند (۴) پیلاتس باز بیرون آمده بآنها گفت اینک من اورا بفرز شما بیرون می آرم تا دریابید که من در او هیچ علت نمی یابم (۵) پس عیسی تاج خار و لباس سرخ در برش بوده بیرون آمد و [پیلاتس] بآنها گفت اینک آن مرد (۶) پس چون گاهان بزرگ و سرهنگان اورا دیدند فریاد کردند و گفتند صلیب کن صلیب کن پیلاتس بآنها گفت شما خود اورا بگیرید و صلیب کنید من در او علتی نمی یابم (۷) یهودیان باو گفتند که ما آگینی داریم و بر حسب آگین ما باید که بمیرد زیرا که خود را پسر خدا خوانده است * (۸) پس چون پیلاتس این سخن را شنید بیشتر از اول ترسید (۹) و باز در دیوان خانه درآمده به عیسی گفت تو از کجا هستی عیسی باو جواب نداد (۱۰) پیلاتس باو گفت آیا تو با من حرف نمی زنی نمی دانی که من قدرت دارم که تو را صلیب

کنم و قدرت دارم که تو را رهایی دهم (۱۱) عیسی جواب داد که تو بر من هیچ قدرت نمی‌داشتی اگر بتو از بالا داده نمی‌شد از این سبب آن کس که مرا بتو تسلیم کرد بیشتر گناه دارد * (۱۲) از این وقت پیدائش تفتحص میکند که او را رهایی بدهد لیکن یهودیان فریاد کردند و گفتند اگر تو این را رهایی دهی تو قیصر را دوست نیستی هر کس که خود را پادشاه می‌نامد مخالف قیصر است (۱۳) پس پیدائش این سخن را شنیده عیسی را بیرون آورده بر محکمه در جایی که صفا نام داشت و در عبری کبته گویند نشست (۱۴) و وقت تهیه صبح و قریب ساعت ششم بود پس به یهود گفت اینک پادشاه شما (۱۵) آنها فریاد کردند که ببر ببر و او را صلیب کن پیدائش بآنها گفت پادشاه شما را صلیب کنم کاهنان بزرگ جواب دادند که دیگر پادشاهی نداریم مگر قیصر (۱۶) آنکه او را بآنها تسلیم کرد تا که صلیب کرده بشود * عیسی را گرفتند و بردند (۱۷) و او صلیب خود را برده بجایی آمد که آنجا کاسه سر و در عبری گلگنا میگویند (۱۸) در آنجا او را صلیب کردند و با او دو نفر دیگر را در این طرف و آن طرف و عیسی در میان می‌بود * (۱۹) پیدائش خطی نوشته بر صلیب چسپانید چنین نوشته شده بود که عیسی ناصری پادشاه یهود (۲۰) و این نامه را بسیاری از یهود مطالعه کردند زیرا جایی که عیسی صلیب کرده شد بشهر نزدیک بود و به عبری و یونانی و رومی نوشته شده بود (۲۱) و کاهنان بزرگ یهود به پیدائش گفتند که پادشاه یهود متوبس بلکه بنویس که این کس گفت که پادشاه یهودم (۲۲) پیدائش جواب داد که آنچه نوشته نوشتم * (۲۳) پس سوادیهان چون عیسی را صلیب کردند رختهای او گرفتند و چهار پارچه کردند برای هر یک سپاهی یک پارچه پیراهن را نیز گرفتند و پیراهن یک پارچه بی درز بود که از بالا سراسر بافته شده بود (۲۴) پس ببیکدیگر گفتند که آنرا پارچه نکنیم بلکه برای آن قرعه افکنیم که از آن که خواهد شد این بوقوع آمد تا آن کتاب که میگوید رختهای مرا در

میان خود قسمت کردند و بر پیراهن من قرعه افکندند کامل کرده و سپاهیان چنین کردند * (۲۵) و نزد صلیب عیسی مادرش و خواهر مادرش و مریم زین کلیویا و مریم مگدلیه ایستاده بودند (۲۶) و عیسی مادر و آن شاگردی را که دوست میداشت ایستاده دید بمادر خود گفت ای زن اینک پسر توست (۲۷) و بعد بشاگرد گفت اینک مادر تو و همان ساعت آن شاگرد او را بنزد خویش آورد * (۲۸) بعد از این عیسی دانست که حالا همه تمام شده است برای آنکه کتاب کامل کرده گفت که من تشنه هستم (۲۹) ظرفی پر از سرکه آنجا بود و آنها اسفنج را بسرکه مخلوط کرده و بر زوفا گذاشته تا بدھانش رسانیدند (۳۰) چون عیسی سرکه را چشید گفت که تمام شد پس سررا بریز انداخته روح را تسلیم نمود * (۳۱) و یہودیان بجهت آنکه بدنهای کشتها در صلیب نمانند زیرا که وقت تهیه عید بود که آن روز سبت روز بزرگ بود از پیلاتس در خواستند که ساقهای آنها را شکسته و آنها بر داشته شود (۳۲) پس سپاهیان آمده ساقهای نخستین را شکستند و آن یک نفر دیگر را نیز که با او صلیب شده بود شکستند (۳۳) چون نزد عیسی آمدند از آنجا که او مرده دیدند ساقهای او را نشکستند (۳۴) لیکن یکی از سپاهیان نیزه بپهلوی او فرو کرد فی الفور خون و آب بیرون آمد * (۳۵) آن کس که دید شهادت داده است و شهادتش درست است و او میدانند که راست میگوید تا که شما باور کنید (۳۶) که این چیزها واقع شد تا آنکه کتاب کامل گردد که یکی از استخوانهای او شکسته نخواهد شد (۳۷) و باز کتاب دیگر میگوید که در آن کس که او را فرو کردند نگاه خواهند کرد * (۳۸) بعد از این یوسف که از آریمئیه بود و یکی از شاگردان عیسی و لیکن از ترس یہود مخفی بود از پیلاتس اجازت خواست تا تن عیسی را بردارد پیلاتس اجازت داد پس آمد و بدن عیسی را برداشت (۳۹) و ندقديمس همان که بنزد عیسی نخستین در شب آمد دوائی که مرکب از مر و صبر بود قریب

بصد رطل با خود گرفته آمد (۴۰) پس تن عیسی را برداشتند و با بوهایی خوش بکفن آنچنان که رسم دفن کردن یهود است بستند (۴۱) و در جائی که صلیب کرده شد باغی بود و در آن باغ قبری نو بود که در آن هیچ کسی را هنوز نگذاشته بودند (۴۲) پس آنجا بسبب تهیه یهود عیسی را گذاشتند که قبر نزدیک بود *

(باب بیستم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) و در روز یکشنبه مریم مگدلیه صبح وقتی که هنوز تاریک بود بقبر آمد و دید که سنگ از سر قبر برداشته شده است (۲) پس دوید و بنزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست داشت آمد و بآنها گفت که آقارا از میان قبر برداشته اند و نمیدانیم او را کجا گذاشته اند (۳) پس پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون آمدند و بسوی قبر روان شدند (۴) و آن دو نفر باهم دویدند و آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده و اول بقبر رسید (۵) و خم شده دید که کفن هست لیکن بدون نرفت (۶) و شمعون پطرس پس از او رسید و بقبر درآمده دید که لفافه‌های کفن گذاشته است (۷) و رومال که بر سرش بود با کفن نبود بلکه در جای دیگر پیچیده گذارده شده بود (۸) آنکاه آن شاگرد دیگر که نخستین بقبر آمده بود در آمد و دید و باور کرد (۹) چه هنوز کتابرا ندانسته بودند که او را لازم بود که از مرده‌گان برخیزد (۱۰) پس آن شاگردان بنزد خویشان باز گشتند * (۱۱) اما مریم در پیش قبر گریان ایستاد پس چون میگریست بسوی قبر خم شد (۱۲) دو فرشته سفیدپوش دید که جائی که تن عیسی گذاشته شده بود نشسته اند یک نزد سر او و یک نزد پای او (۱۳) آنها باو گفتند ای زن تو چرا میگری بآنها گفت زیرا که آقایی مرا برداشته اند و نمیدانم که او را کجا گذاشته اند (۱۴) و اینرا گفته بعقب نگریست عیسی را ایستاده دید و ندانست که عیسی است (۱۵) عیسی باو گفت ای زن تو چرا میگری تو کرا میجویی او

از آنجا که گمان داشت که باغبان است باو گفت ای آفا اگر تو او را برداشته بمن بگو که او را کجا گذاشته که من او را خواهم برداشتم (۱۶) عیسی باو گفت مریم او برگشته باو گفت ربوونی که عبارت از استاد است (۱۷) عیسی باو گفت که مرا دست مگذار زیرا که هنوز بنزد پدر خود بالا نرفته ام بلکه بنزد برادران من برو و بآنها بگو که من بفرز پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا میروم (۱۸) پس مریم مگدالیه آمد و شاگردان را خبر داد که او خداوند را دیده بود و آنکه او باو چنین گفت *

(۱۹) در همان روز که روز یکشنبه بود وقت شام هنگامی که دروازه‌های آنجا که شاگردان بهم نشسته بودند از ترس بیهوش شده بود عیسی آمد و در میان ایستاده بآنها گفت که سلام علیکم (۲۰) و این را گفته دست و پهلوی خود را بآنها نمود پس شاگردان خداوند را دیده خوش وقت گردیدند (۲۱) عیسی بار بآنها گفت که در امان باشید آنچه‌ان که پدر مرا فرستاده است من نیز شما را میفرستم (۲۲) این را گفته دمید و بآنها گفت روح القدس را بیایید (۲۳) هر کس را که گداهان او را می‌آموزید از برای او آموخته شد و هر کسی که آنها را بگناهانشان میگیرید گرفته شد * (۲۴) توما که یکی از آن دوازده نفر بود همان است که دیمس نام دارد وقتی که عیسی آمد با آنها نبود (۲۵) پس شاگردان دیگر باو گفتند که ما خداوند را دیده ایم او بآنها گفت تا من نشان میخوارا در دستش نه بینم و انگشت خود را در نشان میخوارا نیندازم و دست خود را در پهلوی او نگذارم باور نخواهم کرد * (۲۶) و بعد از هشت روز شاگردانش باز اندرون بودند و توما با آنها بود وقتی که در بسته شده بود عیسی آمد و در میان ایستاده گفت سلام علیکم (۲۷) بعد از آن به توما گفت انگشت خود را باینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و در پهلوی من بگذار و بی ایمان مشو بلکه ایمان دار (۲۸) توما باو جواب داد که خداوند من و خدای من (۲۹) عیسی باو گفت ای توما

از این جا که تو مرا دیده‌ای ایمان آورده‌ای خوشا حالِ آنان که ندیده باشند و ایمان آورده باشند * (۳۰) و عیسی در پیش شاگردان خود بسیار معجزه‌هایی دیگر نمود که در این کتاب نوشته نشده است (۳۱) لیکن این چیزها نگارش یافته است تا که باور کنید که عیسی بدورستی مسیح پسر خداست و تا آنکه ایمان آورده با اسم او حیات یابید *

(باب بیست و یکم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) بعد از این عیسی بار دیگر خود را بشاگردان بر لب دریای تیریاَس نمودار کرد و باین نطق نمایان گشت (۲) که شَمْعُونِ پِطْرُس و تومًا که همان دِدِمَس است و ناثانائیل که از قانای جلیل بود و پسران زبدي و دو نفر دیگر از شاگردانش باهم بودند (۳) شَمْعُونِ پِطْرُس بآنها گفت که من برای شکار ماهی میروم باو گفتند که ما نیز با تو می آئیم پس بیرون رفتند و فی الفور بر کشتی سوار شدند و در آن شب هیچ چیز چنگ نیاوردند * (۴) و صبح شده بود که عیسی در ساحل ایستاده بود لیکن شاگردانش ندانستند که عیسی هست (۵) عیسی بآنها گفت ای اطفال چیزی برای خوردن دارید جواب دادند که نه (۶) بآنها گفت که دام را در طرف راست کشتی ببندارید که خواهید یافت پس انداختند و از کثرت ماهیان آنرا نمی توانستند کشید (۷) آن شاگرد که عیسی او را دوست داشت بیطرس گفت که خداوند هست شَمْعُونِ پِطْرُس چون شنید که خداوند هست لنگ را بر بست زیرا که برهنه بود و خود را در دریا انداخت (۸) و شاگردان دیگر در کشتی (نشسته بخشکی) آمدند و دام ماهی را کشیدند زیرا که از زمین دور نبودند بلکه بقدر دویست ذرع (۹) پس چون بخشکی آمدند دیدند که آتشی است و ماهی بر آن و نان است (۱۰) عیسی بآنها گفت که از ماهیهایی که حال چنگ آورده اید بیآرید (۱۱) شَمْعُونِ پِطْرُس رفت و دام را بر زمین کشیده و آن از دویست و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر شده بود و با وجودی که این

قدر بود نام پاره نشد * (۱۲) عیسی بآنها گفت بیآکید چاشت بخورید
 لیکن هیچ یلک از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی زیرا که
 دانسته بودند که خداوند هست (۱۳) عیسی آمد و نان را گرفت و بآنها داد
 و بهمان طور ماهی را (۱۴) این مرتبه سیوم است که عیسی از مردهگان
 برخاسته بشاگردان خود نمودار شد * (۱۵) و بعد از چاشت عیسی بشمعون
 پطرس گفت که ای شمعون پسر یونا آیا تو مرا بیشتر از اینها دوست
 میداری ویرا گفت آری ای خداوند تو میدانی که من تو را دوست دارم باو
 گفت برهه‌های مرا بچران (۱۶) باز بار دیگر باو گفت شمعون پسر یونا مرا
 دوست میداری باو گفت آری ای خداوند تو میدانی که من تو را دوست
 میدارم باو گفت گوسفندان مرا شبانی کن (۱۷) بار سیوم باو گفت شمعون
 پسر یونا تو مرا دوست میداری پطرس اندوهناک بود که او را بار سیوم گفت
 آیا تو مرا دوست میداری پس باو گفت ای خداوند تو از همه چیز آگاه
 هستی تو میدانی که من تو را دوست میدارم عیسی باو گفت گوسفندهای
 مرا بچران (۱۸) بدرستی که من بتو راست میگویم که چون تو جوانتر بودی
 تو کمر خود را می‌بستی و جایی که میخواستی میخرامیدی و چون پیر
 خواهی شد دستهای خود را باز خواهی کرد و دیگری تو را خواهد بست
 و جایی که تو نمی‌خواهی خواهد برد (۱۹) باین سخن نشان میداد که بچه
 قسم از مرگ خدا را جلال خواهد داد و چون چنین گفته باو فرمود که
 پیروی من بکن * (۲۰) پطرس رو گردانیده دید آن شاگردی را که از عقب
 می‌آید و که عیسی او را دوست داشت و در وقت شام خوردن در پهلو
 او می‌نشست گفت ای خداوند کیست آن کس که تو را خیانت میکند
 (۲۱) پطرس این کس را دیده بعیسی گفت که ای خداوند این کس را چه
 میشود (۲۲) عیسی باو گفت که اگر خواهش داشته باشم که او تا آمدن من
 بماند تو را چه کار تو در عقب من بیا (۲۳) پس این خبر در میان برادران

مشهور شد که آن شاگرد نمی‌میرد و حال اینکه عیسی باو نگفت که نمی‌میرد بلکه اگر خواهش من باشد که او تا آمدن من بماند تو را چه کار * (۲۴) این همان شاگرد است که در بارهٔ این چیزها شهادت میدهد و این سخنهارا نوشت و ما میدانیم که شهادتش درست است (۲۵) و دیگر کارهایی بسیار است که عیسی کرد که اگر یک یک نوشته شود گمان دارم که آن صُحُف در همهٔ جهان نتواند گنجید * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ یوحنا

کتابِ اعمالِ حواریان

مشمول بر

بسیست و هشتت باب

(بابِ اولِ مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) ای ثیوفلس کتابِ نخستین تصنیف کردم در بارهٔ آن همه چیزهایی که عیسی شروع بعمل نمودن و تعلیم دادن کرد (۲) تا آن روز که به حواریان برگزیده بروح القدس فرمان داده صعود نمود (۳) و او بهمان کسان خود را بعد از وفاتش زنده بنشانیدهای بسیار نمود که تا مدتِ چهل روز بر ایشان هوریدا بود و بملکوتِ خدا تکلم میفرمود (۴) و بآنها ملاقات نموده قدغن کرد که از اورشلیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدر را که خبرش از من شنیدید منتظر باشید (۵) بدرستی که یحیی با آب غسل میداد اما شما چند روز بعد از این بروح القدس غسل خواهید یافت * (۶) پس ایشان با هم جمع

شده و از او پرسیده گفتند ای آقا همین وقت است که تو ملکوت را بر
 إِسْرَائِيلَ مَعِينِ میکنی (۷) بآنها گفت که از شما نیست که زمانها یا وقتها را
 که پدر در اختیار خود نگاه داشته است بدانید (۸) ایکن بلزول روح القدس
 بر شما توانائی خواهید یافت و هم در أُورِشَلِيمَ و در همدگی بهودیه و شومرون
 و تا اقصای زمین شاهدان من خواهید بود * (۹) و او اینها را گفته در پیش
 نظر آنها صعود نمود و ابر او را فرو گرفته از چشم آنها پنهان کرد (۱۰) و هنگامی
 که در هوا می نگر بستند و او میرفت ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد آنها ایستاده
 بودند (۱۱) که گفتند ای مردان جلیلی چرا شما ایستاده در آسمان نگران اید
 همین عیسی که از پیش شما با آسمان صعود نمود خواهد آمد بهمان طور
 که او را دیدید که رفت با آسمان * (۱۲) آنگاه ایشان برگشتند به أُورِشَلِيمَ از
 کوه مسعی یزبتون که نزدیک به أُورِشَلِيمَ است و مسافت راه یک روز سبت
 دارد (۱۳) چون درآمدند بر بالا خانه رفتند و آنجا مستقر بودند پطرس
 و یعقوب و یوحنا و اندریاس و فیلیپوس و توما و برنلما و متی و یعقوب
 پسر حلفی و شمعون غیور و یهوداه پسر یعقوب (۱۴) و همه آنها با زنان
 و مریم مادر عیسی و برادرانش در نماز و دعا متفقاً پیوسته می بودند *
 (۱۵) و در آن ایام پطرس در میان شاگردان برخاسته حرف زد و مجموع آنها
 تخمیناً یکصد و بیست نفر بودند (۱۶) و گفت ای برادران بایست کامل گرد
 آن کتاب که روح القدس بزبان داوود گفت در باره یهوداه که گیرنده گان
 عیسی را زانما شد (۱۷) که او با ما شمرده شده بود و قسمت در این خدمت
 یافت (۱۸) و آن کس از اجرت عمل ناشایسته زمین را خرید و بر رو افتاده
 شکمش درید و تمامی اموالش ریخته شد (۱۹) و این مقدمه بهمگی ساکنان
 أُورِشَلِيمَ معلوم شد بجهتی که آن زمین در دست آنها آگده یعنی زمین
 خور خوانده شد (۲۰) که در کتاب مزامیر نوشته شده است که مسکن او
 ویران شود و در آن هیچ کس ساکن نباشد و منصب نظارتش را دیگری بگیرد

(۲۱) پس باید از آن اشخاص که مصاحبان ما بوده اند در هر وقت که خداوند عیسی با ما آمد و رفت مینمود (۲۲) از آغاز غسل دادنِ یَحْيَى تا آن روزی که از نزد ما صعود نمود یکی از ایشان با ما شاهد باشد به برخاستن او * (۲۳) پس دو نفر را یعنی یُوسُفَ که برَسَبَّاسَ نام داشت و به یُوسُطُسَ مَلَقَب بود و مَتِّیَّاسَ را تعیین کردند (۲۴) و دعا کردند و گفتند خداوند! تو عارفِ دل‌های همه نشان ده که از این دو نفر کدام را برگزیده‌ای (۲۵) تا قسمت این خدمت و رسالت که بهبوداه بتجاوز منحرف گشت تا آنکه بمقام خود برود (۲۶) پس قرعهای خود را دادند و قرعه بنام مَتِّیَّاسَ بیرون آمد و او در سَلَكِ یازده حواری منظم گشت *

(بابِ دَوِیم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و چون روز پنج‌گام رسید همه‌گی باتفاق يك جا بودند (۲) ناگاه صدائی چون صدای باد شدید که می‌وزید از آسمان آمد و همه آن خانه‌ها که در آنجا نشسته بودند پُر کرد (۳) و زبانهای شکافته شده چون زبانه‌های آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکی از آنها بنشست (۴) و همه‌گی ایشان بروح‌القدس مملو گشتند و بزبانهای مختلف بنوعی که روح بآنها قدرت تکلم بخشیده بود آغاز گفتن کردند * (۵) و در آن وقت مردانِ صالح از یهودیان که از ربیع مسکون آمده بودند در اورشَلِیم ساکن می‌بودند (۶) و چون این مقدمه شیع یافت گروه با هم جمع شده تعجب می‌نمودند چه هر کس لغتِ خود را از ایشان می‌شنید (۷) و همه محو شده تعجب می‌نمودند و بیکدیگر گفتند که ایذا همه‌گی این کسانی که حرف می‌زنند حَلِیلِی نیستند (۸) پس چگونه است که ما هر یکی لغتی را که در آن متولد شده ایم از ایشان می‌شنویم (۹) ما که یَاسِیَّانَ و مَادِیَّانَ و عِلَامِیَّانَ و ساکنانِ جَزِیرَه و یَهُودِیَه و قِبَدِیَه و بِنَطُسَ و آسیه (۱۰) و فِرْگِیَه و مَقُولِیَه و مَصْر و نواحی لَبِیدِیا که متصل به قِیْرُوان هست و مسافران از رومیها و یهود و یهود جدید

(۱۱) و کِریتی و عربّ میباشیم ایشان را در زیاتهای خودمان می شنوبم که به کبرایای خدا تکلم می نمایند (۱۲) و همه در تحیر و تردّد بودند و با یکدیگر میگفتند که غایت این بکجا انجامد (۱۳) و بعضی استهزاکنان میگفتند که ایشان از شراب تازه مملو شده اند * (۱۴) آنگاه پطرس با آن یازده نفر راست ایستاده آنها را با آواز بلند مخاطب نموده فرمود که ای مردم بیهوده و ای همه گمی ساکنان اورشلیم این مقدمه را بیابید و کلام مرا بگوش خود جا دهید (۱۵) که نیست چنین که شما پنداشته اید که اینان مست اند زیرا که سه ساعت از روز گذشته است و بس (۱۶) بلکه این است آنچه بوساطت یوئیل پیغمبر گفته شده است (۱۷) که حکم خداست که در ایام آخر چنین خواهد بود که من از روح خود بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما اخبار بغیب خواهند نمود و جوانان شما را مکاشفه خواهد بود و پیران را روایا (۱۸) بلکه در آن ایام بر غلمان و کنیزان خود از روح خود خواهم ریخت و اخبار بغیب خواهند نمود (۱۹) و خواهم نمود بالا در آسمان عجائب و پائین بر زمین غرائب را از خون و آتش و بخار دود (۲۰) و آفتاب بتاریکی و ماه بخون مبدّل خواهد شد پیش از آمدن روز عظیم و نامدار خداوند (۲۱) و چنین خواهد شد که هر کس که اسم خداوند را خواند نجات خواهد یافت * (۲۲) ای مردان اسرائیلی این سخن را بشنوید که عیسی ناصری مردی که هویدا کرد او را خدا بر شما بوساطت امور قوی و معجزات غریب و علامات عجیب که خدا بوساطتش در میان شما بظهور آورد چنانچه شما خود میدانید (۲۳) آن کس را که به اراده قدیم و تقدیر خدا تسلیم شده بود شما گرفته بدستهای ناراست خود میزدید قتل نمودید (۲۴) آن کس را خدا برخیزانید که بندهای مرگ را کُشاد زیرا که ممکن نبود که او در چنگش بماند (۲۵) که داؤد در باره وی میگوید که من خداوند را علی الدوام در پیش روی خود دیده ام که بر دست

راست من است که مبادا که من مضطرب شوم (۲۶) و بجهت آن دلم خوشنود
است و زبان من به وجد آمده است و علاوه بر آن جسم من نیز باستراحت
خواهد آرماید (۲۷) که تو نفس مرا در قبر نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی
داد که برگزیده^۴ تو فساد را ببیند (۲۸) و راههای زنده‌گی را بمن نشان داده
و مرا از رژیست خود پُر از سرور خواهی کرد * (۲۹) ای برادران در حق بزرگ
اجداد دأؤد بی محابا بشما میتوانم گفت که هم وفات کرد و هم دفن شد
و قبرش هم تا امروز در میان ما هست (۳۰) پس از این جا که پیغمبر بود
و یاد داشت که خدا بجهت او سوگند خورده بود که از نسلش از حیثیت
جسم مسیح را بیرون آرد تا که بر تختش بنشیند (۳۱) او سبقت کرده از
برخاستن مسیح سخن میگردد که نفس او در قبر وا گذاشته نشده است
و فساد را جسمش ندیده است (۳۲) و این عیسی را خدا برخیزانید و ما همه
بر این مطلب شاهد هستیم (۳۳) پس صعود بدست راست خدا نموده
و روح القدس معبود را از پدر یافته ریخته است این را که شما حال می بینید
و می شنوید (۳۴) چه دأؤد خود بسوی آسمان صعود نه نمود بلکه گفت که
خداوند بخداوند من گفته است که بنشین بر دست راست من (۳۵) مادامی
که دشمنان تو را لگد کوب پایهای تو گردانم (۳۶) پس همه قوم اسرائیل
یقین بدانند که خدا خداوند و مسیح نموده است همین عیسی را که شما
اورا صلیب نمودید * (۳۷) و ایشان این کلام را شنیده بر دلشان فرو رفت
و پطرس و باقی حواریان را گفتند چه کنیم ای برادران * (۳۸) پطرس بایشان
گفت که توبه کنید و هر يك از شما باسم عیسی مسیح بجهت آموزش
گناهان غسل بیاورید که روح القدس را بانعام خواهید یافت (۳۹) که وعده شده
است برای شما و فرزندان شما و همه آنان که دور میباشند و هر کس را که
خداوند خدای ما بخواند (۴۰) و بکلام بسیار دیگر دلیل آورده و نصیحت
می نمود بقصد آنکه شما از این طبقه کج رو نجات یابید * (۴۱) پس ایشان

سخنش را بخوشنودی قبول نموده غسل یافتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفر ملحق گردیدند (۴۲) و در تعلیم گرفتن از حواریان و خیرات نمودن و شکستن نان و دعاها دائم مشغول بودند (۴۳) و هر یک را خوف فرو گرفته که بسیار عجائب و غرائب از حواریان صادر میشد (۴۴) و جمیع ایمان داران باهم وده همه چیز را باهم مشترک داشتند (۴۵) و مال و اسبابی را که میفروختند بهر یک بقدری که احتیاج داشتند قسمت می نمودند (۴۶) و پیوسته باتفاق هر روزه در هیکل می بودند و با خوش دلی و پاک دلی خانه بخانه نان شکنان خوراکی را با یکدیگر تناول می نمودند (۴۷) و خدا را حمد میگفتند و نزه تمامی خلق عزیز می بودند و خداوند ناجیان را هر روز بر کلیسیا مزید می نمود *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و در روزی در ساعت نهم که هنگام دعا است پطرس و یوحنا باتفاق بسوی هیکل می شتافتند (۲) مردی را که شل مادر زاد بود میبردند او را هر روز بر در هیکل که مسی به وجیه است می گذاشتند که تا از خلق که بهیکل در می آمدند سؤال صدقه نماید (۳) آن کس چون پطرس و یوحنا دید که می خواهند که داخل هیکل شوند بگرفتند صدقه سؤال نمود (۴) پطرس با یوحنا بر او نگریسته و پرا گفتند که بسوی ما بنگر (۵) و او ایشان را التفات نموده منتظر بود که چیزی از آنها یابد (۶) پطرس گفت که نقره و طلائی مرا نیست لیکن آنچه دارم بگو میدهم که باسم عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام (۷) و او را بدست راست گرفته برخیزانید فی الفور قدمها و کعبهای او استوار شد (۸) و از جا جسته ایستاد و خرامید و با آنها در هیکل درآمد خرامان و رقص کنان و خدا را حمد کنان (۹) و تمامی مردم او را خرامان و خدا را حمدگویان ملاحظه نمودند (۱۰) و او را شناختند که این همان است که بر در وجیه هیکل بجهت سؤال صدقه می نشست و از آنچه باو واقع شده بود ممتو از تعجب و تعجب شدند * (۱۱) و هنگامی که آن شل که شفا یافته بود هنوز

مَتَمَسِّکَ بِیَطْرُسَ و یُوْحَنَّا بُوْد تَمَامِیۃ مَرْدَمِ اَز حَیْرَتِ بَسُوِی طَاقِی کَه
 سَلِیْمَانِی نَام دَارَد مِیْدَوِیْدَنَد (۱۲) چَوْنِ یَطْرُسَ اِیْن رَا مَلاَحِظَه نَمُوْد بَا خَاقِ
 تَکَلَّمَ نَمُوْد کَه اِی مَرْدَانِ اِسْرَائِیْلِی چِرَا اَز اِیْن تَعْجَب مِیْکَنِیْد و چِرَا دَر مَا
 مِی نَکْرِیْد گُویَا کَه مَا بَقُوْتِ یَا صَلاَحِیْتِ خُوْد اَوْرَا خُرَامَانِ سَاخْتِیْم (۱۳) خُدَایِ
 اِبْرَاهِیْمَ و اِسْحَقَّ و یَعْقُوْبَ خُدَایِ پَدْرَانِ مَا بِسَرِ خُوْدِ عِیْسِی رَا جَلالِ دَاد
 هِمَانِ کَس رَا کَه شَمَا تَسْلِیْم کَرْدِیْد و دَر پِیْشِ یِیْلَاطُسَ اِنْکَارِ نَمُوْدِیْد و حَالِ
 اَنکَه اَوْ قَصْدِ رَهائِیْشِ نَمُوْدَه بُوْد (۱۴) و شَمَا اَنْ مَقْدَسِ عَادِلِ رَا اِنْکَارِ کَرْدِیْد
 و خَوَاسْتِیْد کَه مَرَدِ قَدَالِی بَشَمَا بَخْشِیْدَه شُوْد (۱۵) و پِیْشَوَایِ زَنْدَه گِی رَا کُشْتِیْد
 اَمَّا خُدا اَوْرَا اَز مِیْانِ مَرْدَه گانِ بَرخِیْزَانِیْد و مَا بَر اِیْن مَطْلَبِ شَاهِدَانِ هَسْتِیْم
 (۱۶) و اِسْمِ اَوْ بُوْسِیْلَهٗ اِیْمَانِ بَاسْمِ اَوْ اِیْنِ کَس رَا کَه شَمَا مِی بَیْنِیْد مِی شَنَاسِیْد
 اِسْتَوَارِ نَمُوْدَه اِسْتِ و اِیْمَانِ بَر اَوْ اِیْنِ شَفَایِ کَامِلِ رَا دَر نَزْدِ هَمَه گِیۃ شَمَا بُوِی
 دَادَه اِسْت * (۱۷) اِی بَرادْرانِ مِیْدَانَمِ کَه اَنهَارا اَز جَهالْتِ کَرْدِیْد و هَمچِیْنِ
 بَزْرگانِ شَمَا (۱۸) لَیْکِنِ خُدا اَنْ چِیْزَهَارا کَه خَبْرِ دَادَه بُوْد دَر بارَهٗ و فَاوَاتِ
 مَسِیْحِ بَزْرگانِ هَمَه گِیۃ پِیْغَمْبَرانِ خُوْد بَایْنِ طُورِ کَامِلِ کَرْد (۱۹) پَس تُوْبَه نَمائِیْد
 و بَازِ گُشْتِ کَنِیْد تَا کَه گُناهايِ شَمَا مَحُو شُوْد و تَا کَه زَمَانِ تازَه گِی رَا اَز حَضُورِ
 خُداوَنْد بِیابِیْد (۲۰) و عِیْسِیۃ مَسِیْحِ رَا کَه قَبْلِ اَز اِیْنِ بَشَمَا نِدا کَرْدَه شُدَه بُوْد
 بَازِ بَفْرَسْتَد (۲۱) زَیْرا کَه بَایْدَه کَه آسْمَانِ اَوْرَا نِگَاهِ دَارَد تَا وَقْتِ ثَبُوْتِ هَر اَنْچَه
 خُداوَنْد بَزْرگانِ کَلِّ پِیْغَمْبَرانِ مَقْدَسِ خُوْد اَز اِیْامِ قَدِیْمِ فَرْمُوْدَه اِسْت * (۲۲) کَه
 مُوسِی پَدْرانِ مَا گُفْت کَه خُدَایِ شَمَا خُداوَنْد پِیْغَمْبَرِی رَا مِثْلِ مَنِ اَز بَرایِ
 شَمَا اَز مِیْانِ بَرادْرانِ شَمَا مَبْعُوْتِ خَواهِدِ نَمُوْد و هَر چَه اَوْ بَشَمَا گَرِیْدِ شَمَا رَا
 اِسْت کَه اطاعْتِ نَمائِیْد (۲۳) و اِیْنچِیْنِ خَواهِدِ بُوْد کَه هَر کَس کَه سَخِنِ
 اَنْ پِیْغَمْبَرِا نَشُوْد اَز قَوْمِ بُرِیْدَهٗ خَواهِدِ شُد (۲۴) و هَمَه گِیۃ پِیْغَمْبَرانِ اَز
 شِمُوْغِیْلِ و مَتَعاقِبانِ اَوْ هَر کَس کَه چِیْزِی تَکَلَّمَ نَمُوْدَه اِسْت خَبْرِ اَز اِیْامِ
 دَادَه اِسْت (۲۵) و شَمَا پَسْرانِ اَنْ پِیْغَمْبَرانِ هَسْتِیْد و پَسْرانِ اَنْ وَثِیْقَه کَه

خدا با پدران ما موثق کرد چون به ابراهیم گفت که همه‌گی و قبائل زمین بنسل تو مبارک خواهد شد (۲۱) پس نخستین خدا پسر خود عیسی را بر خیزانیده بنزد شما فرستاد که برکت دهد شمارا به برگردانیدن هر کس را از اعمال زشت خود *

(باب چهارم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و هنوز ایشان با مردم تکلم می نمودند که کاهنان و سردار هیکل و صادوقیان بر آنها فرود آمدند (۲) زیرا که در تشریش بودند از آنکه ایشان مردم را تعلیم می کردند و خبر میدادند که قیامت مرده‌گان بعیسی است (۳) پس ایشان را گرفتار نمودند و چون آن روز عصر میبود تا فردا ایشان را محبوس نمودند (۴) و بسیاری از آنان که کلام را شنیده بودند ایمان آوردند و عدد مردان تخمیناً پنج هزار نفر میشد * (۵) و شد که روز دومی رؤسای ایشان و بزرگان و نویسندگان در اورشلیم جمع آمدند (۶) و کاهن بزرگ حنا و قیافا و یوحنا و سکندر و همه خوبشان کاهن بزرگ [نیز جمع آمدند] (۷) پس ایشان را در میان بر پا داشتند و سوال نمودند که شما بچه توانائی و بچه اسم این عمل را نمودید (۸) آنکه پطرس بر از روح القدس بایشان گفت که ای رؤسای قوم و بزرگان بنی اسرائیل (۹) اگر امروز سوال میشود از ما در باره احسان این مرد ضعیف که بواسطت چه کس نجات یافت (۱۰) همه‌گی و شما و تمامی قوم اسرائیل بدانید که باسم عیسی و مسیح ناصری که شما او را صلیب نمودید و خدا از میان مرده‌گانش برخیزانید بواسطت همان این شخص در پیش روی شما صحیحاً ایستاده است (۱۱) این است آن سنگ که شما معماران آن را رد نمودید و حال سر گوشه شده است (۱۲) و هیچ کس دیگر نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نامی دیگر نیست که به انسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانیم یافت * (۱۳) و ایشان در پی بردائی پطرس و یوحنا در تکلم نظر نمودند و از عدم سواد و تعلم آنها مخبر شده تعجب

نمودند و یافتند که ایشان با عیسی بوده اند (۱۴) و از آنجا که آن شخص
 شفا یافترا با ایشان ایستاده میدیدند مطلقا ندانستند جواب داد (۱۵) چون
 حکم نمودند که آنها را از مجلس بیرون نمایند با یکدیگر مشورت نمودند
 (۱۶) که چه کنیم با این اشخاص که همه ساکنان اورشلیم مطلع شدند
 که معجزه نمایانی از آنها بظهور رسید و انکارش را نمی توان نمود (۱۷) لیکن
 باید ایشان را سخت ترسانید که دیگر با هیچ کس باین اسم تکلم ننمایند که
 مبدا در میان مردم بیش از این شهرت نماید (۱۸) پس ایشان را خوانده
 قدغن نمودند که دیگر باسم عیسی مطلقا تکلم ننمایند و تعلیم ندهند *
 (۱۹) پطرس و یوحنا ایشان را جواب دادند که آیا درست است نزد خدا که
 بشنویم سخن شمارا بیش از سخن خدا انصاف دهید (۲۰) زیرا که ما را ممکن
 نیست که نگوئیم آنچه را که دیده و شنیده ایم (۲۱) پس ایشانرا مکرر تهدید
 نموده رخصت کردند زیرا که بسبب خلق بهانه نیافتند که ایشان را عذاب
 نمایند که همه گویء خلق بجهت وقوع این امر خدا را حمد می نمودند (۲۲) چونکه
 آن شخص که با اعجاز شفا یافته بود بیش از چهل سال داشت * (۲۳) و
 ایشان مرخص شده بنزد دوستان خود آمدند و ایشان را با آنچه کاهنان بزرگ
 و مشایخ گفته بودند خبر دادند (۲۴) و آنها چون این خبر را استماع نمودند
 همه به یکتا بار آواز را بخدا بلند نموده گفتند که خداوند تو آن خدائی
 که آسمان و زمین و دریا و همه گویء آنچه در آنهاست آفریده (۲۵) و تو
 بزبان بنده خود داود گفتی که چرا قبائل هنگامه می کنند و مردم خیال
 باطل می نمایند (۲۶) و پادشاهان زمین باهم آمدند و حکام باهم مجتمع
 گردیدند بر خلاف خداوند و خلاف مسیحش (۲۷) و فی الواقع بر خلاف فرزند
 مقدس تو عیسی که تو او را مسیح نمودی هیرودیس و پنطیوس پیلاتس با
 قبائل و قوم اسرائیل باهم جمع شدند (۲۸) تا هر آنچه را دست تو و اراده
 تو بآن تعلق گرفته بود بوقوع آرند (۲۹) خداوند الجال بر تهدیدات آنها نظر

فرما و بنده‌گانِ خود را مرحمتی عطا کن که بکمالِ جرأتِ کلامِ تورا گویند باشند (۳۰) به اینکه دستِ خود را برای شفا دراز کن تا آنکه باسمِ فرزندِ مقدسِ تو عیسی اهورِ عجیب و غریب رو نماید * (۳۱) و چون این دعا را نمودند آن مقامی که در آن مجتمع بودند بجنبش درآمده و همه‌گی بروحِ اَلْقَدَسِ مملو گشتند و کلامِ خدا را بجرأت می‌گفتند * (۳۲) و گروهِ ایمان داران یک‌دل و یک‌جان بودند بحیثیتی که هیچ یک چیزی را از مالِ خود نگفت که زان من است بلکه همه‌گی در آن شریک بودند (۳۳) و پیوسته حواریان بر برخاستنِ خداوند عیسی بقوتِ قوی شهادت دادند و توفیقی عظیم با همه آنها بود (۳۴) و هیچ کس در میان آنها احتیاج نبود زیرا که کسانی که مالکانِ زمینها بودند آنها را فروخته قیمت آنها را می‌آوردند (۳۵) و پیش پایهای حواریان میگذاشتند و بقدر احتیاج به هر کس قسمت میشد (۳۶) و یوشا که از حواریان به برناباس ملقب شده بود که ترجمه آن فرزند تسلی است و از لوی بُیْن بود و نسب او قیری بود (۳۷) زمینی را که مالک آن بود فروخته قیمتش را آورده پیش پایهای حواریان ریخت *

(باب پنجم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و حَنَانِیَاسُ مردی باتفاقِ زنِ خود صَفِیرَةُ مُلْکِی را فروخت (۲) و قدری از قیمتِ آن را باطلاعِ زنش پنهان نمود و پاره‌ها آورد و پیش پای حواریان گذاشت (۳) پَطْرُسُ گفت ای حَنَانِیَاسُ چرا شیطانِ دِلّت را قوی نموده است که نسبت بروحِ اَلْقَدَسِ دروغ گفتی و از قیمتِ زمین چیزی را پنهان نمودی (۴) آیا چون آن مُلْک از تو بود مختصّ تو نبود و چون فروختی نه در اختیارِ تو بود چرا این عمل را بقلبِ خود جا دادی و حال آنکه با خلقِ دروغ نگفتی بلکه با خدا (۵) و حَنَانِیَاسُ بمحرد استماعِ این کلام افتاده و جان را سپرد و بر تمامی آن کسانی که این را شنیدند خورب عظیم استیلا یافت (۶) و چند از جوانان برخاسته او را پیچیدند و بیرون برده دفن

نمودند * (۷) و تخمیناً سه ساعت از این گذشت که زَنَس این مقدمه را ندانسته داخل شد (۸) پِطْرُس باو گفت باز گو که آیا زمین را بفلان قیمت فروختید یا نه گفت بلی بآن قیمت (۹) پس پِطْرُس ویرا گفت که بچه جهة اتفاق نمودید که روح خداوندرا امکان نمائید اینک آن کسان که شوهرِ تورا دفن نمودند بر آستان ایستاده تورا هم خواهند بُرد (۱۰) که فی الْفُور نزد پاهای او افتاده مُرد و جوانان درآمده اوزا بی جان یافتند پس بیرونش کشیده نزد شوهرش دفن نمودند (۱۱) و بر مجموعِ کلیسیا و همه آناهی که اینهارا شنیدند ترس مستولی شد * (۱۲) و اُمورِ غریب و عجیب بسیار در میان خلق بدستِ حواریان جاری شد و ایشان مجموع متفقاً در طاقِ سُلیمان می بودند (۱۳) و از سائر خلق هیچ کس را جرأت نبود که بایشان ملحق شود و مردم ایشان را تعظیم می نمودند (۱۴) و بیش از اول بر خداوند ایمان آورده فوج مردان و زنان ملحق می شدند (۱۵) بمرتبّه که بیماران را بر تختها و چهارپایها در میدانها آوردندی که گاه هست که سایه پِطْرُس هنگام عبور بر یکی از آنها افتد (۱۶) و مردم بسیار از بلدانِ حوالی باورِ شلیم آمده بیماران را و کسانی را که از ارواحِ پلیده رنج دیده با خود آورده همهگی شفا می یافتند * (۱۷) در این وقت کاهن بزرگ و همهگی رفقای او که طائفه صَادُوقِیَان اند از غیرت پُر شده و برخاسته (۱۸) حواریان را دستگیر نموده در محبسِ عام انداختند (۱۹) و یکی از ملائکه خداوند در شب دروازه زندان را کُشاده ایشان را بیرون آورده گفت (۲۰) بروید و در هیکل ایستاده همهگی سخنهاي این راه حیات را ب مردم تکلم نمائید (۲۱) ایشان این را شنیده هنگام صبح بهیکل درآمده تعلیم دادن گرفتند و کاهن بزرگ و مصاحبانش آمده اصحابِ شور و تمامی مشائخِ بني إِسْرَائِيل را طلب نموده فرستادند بزندان که آنها را بیآرند (۲۲) سرهنگان بزندان درآمده ایشان را نیافتند برگشته ایشانرا خبر دادند (۲۳) و گفتند که یافتیم زندان را که باحتیاط کُلی بسته بود

و کشیکچیان بیرون درها ایستاده بودند لیکن دررا باز کرده هیچ کس را در درون نیافتیم (۲۴) چون کاهن و سردار هیکل و کاهنان بزرگ این سخن را شنیده در باره آنها در حیرت افتادند که آیا این چه باشد (۲۵) که شخصی آمده ایشان را خبر داده گفت که اینک آن اشخاصی را که شما در زندان نمودید در هیکل ایستاده مردم را تعلیم میدهند * (۲۶) در آن وقت سردار هیکل با سرهنگان رفته آنها را آوردند لیکن نه بجبر زیرا که می ترسیدند از خلق که مبادا ایشان را سنگسار نمایند (۲۷) پس ایشان را در مجلس آورده بر پا داشتند و کاهن بزرگ از ایشان پرسیده (۲۸) گفت که آیا ما شما را قدغن بلیغ ننمودیم که باین اسم دیگر تعلیم ندهید و اینک از تعلیم دادن خود اورشلیم را بر نموده اید و می خواهید که خون آن شخص را بگردن ما ثابت نمائید * (۲۹) پطرس و حواریان جواب داده گفتند که اطاعتِ خدا را بیش از اطاعتِ خلق باید نمود (۳۰) و خدای پدران ما عیسی را برخیزانید آن کس که شما او را بر دار آویخته قتل نمودید (۳۱) همان را خدا پیشوا و نجات دهنده بر دست راست خود بلند کرده است که تا توبه و آمرزش گناهان را به اسرائیل عطا نماید (۳۲) و ما بر این سخنان گواهان هستیم و روح القدس نیز که خدا او را به آنانی که اطاعت او را می نمایند کرامت کرده است * (۳۳) و چون آنها این را شنیدند دل ایشان خراشیده شد و در باره قتل آنها مشورت نمودند (۳۴) و شخصی از طائفه فریسیان که مسمی به گملی تیل بود و از علمای دین و نزد خلق عزیز بود در مجلس برخاسته حکم نمود که ساعتی حواریان را از مجلس بیرون برند (۳۵) و گفت آنها را که ای مردان اسرائیلی با حذر باشید که در حق ایشان چه اراده دارید که نمائید (۳۶) زیرا که قبل از این اوان نژودا خروج نمود و خود را شخصی می پنداشت و گروهی نزدیک چهار صد نفر بر او گرویدند او خود کشته شد و آنهایی که اطاعتش مینمودند همه پراکنده و بر طرف شدند (۳۷) و بعد

از آن *بِهَوَادَه جَلِيلِي* در ایلام اسم نویسی برخاست و چندی خلق را بمتابعیت خود منحرف گردانیده او نیز هلاک شد و همه متابعانش پراکنده شدند (۳۸) الحال شمارا میگویم که از ایشان دست بردارید و آنها را گذارید زانرو که اگر این اراده و اعمال از جانب خلق باشد برطرف خواهد شد (۳۹) و اگر از خدا باشد شما آن را برطرف نمی‌توانید نمود و شاید که با خدا معارضه نموده باشید * (۴۰) پس آنها با او متفق شده حواریان را پیش طلبیده تازیانه زده حکم نمودند که دیگر باسم عیسی تکلم ننمایند و آنها را مرخص نمودند (۴۱) و ایشان از پیش آن عجاج با خورسندی روان شدند از آنرو که شایسته آن شمرده شده بودند که برای اسم او رسوائی گشند (۴۲) و هر روز در هیکل و خانها از تعلیم و مژده دادن به عیسی که مسیح است باز نه ایستادند *

(باب ششم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و چون در آن ایام شاگردان زبده شدند *بِهَوَدِيَانِ يُونَانِي* از عبرانی شکایت نمودند زانرو که بیوه‌هایی آنها از ایشان در قسمت روزینه گرفتن بی‌اعتنا گردیدند (۲) پس آن دوازده نفر گروه شاگردان طلب نموده گفتند که شایسته نیست که ما کلام خدارا ترک کرده خدمت خان را نمائیم (۳) پس ای برادران شما هفت مرد معتبر بر از روح القدس و عقل را از میان خود اختیار نموده که ما آنها را بر این شغل مقرر خواهیم ساخت (۴) و ما خود بدعا و رسانیدن کلام خواهیم پرداخت (۵) و این سخن همه‌گی آن جمعی را خوش آمده پس *اِسْتَقَانُ* مردی بر از ایمان و *رُوحُ الْقُدُسِ* و *فِيلِبُّوسُ* و *پِرْكِرِسُ* و *نِيقَانُورُ* و *تِيْمُونُ* و *پَرْمَنَاسُ* و *نِيقَانُوسُ* جدید آنها را اختیار کردند (۶) پس اینهارا نزد حواریان بر پا داشته آنها دعا نموده دستهارا بر ایشان گذاشتند * (۷) و کلام خدا وسعت بهم رسانیده و در اورشلیم عدد شاگردان بغایت می‌افزود و گروه بسیاری از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند * (۸) و *اِسْتَقَانُ* معلم از ایمان و قوت شده امور عجیبه و علامت عظیمه در میان خلق

بظهور مهربانید (۹) و تنی چند از مجمع مسعی به لیبِ تینان و اهل قیروان و سکندریان و اهل قلقلیا و آسیه برخاسته با استیفان مباحثه نمودند (۱۰) آنها را با عقل و روحی که در سخنش بود امکان مقاومت نبود (۱۱) پس تنی چند را پیدا نمودند که گویند که ما از وی شنیدیم که نسبت موسی و خدا کلام کفرآمیزی گفت (۱۲) پس خلق و بزرگان و نویسندگان را برانگیخته تا آمده او را گرفتار نمودند و بمجلس درآوردند (۱۳) و شاهدان دروغگورا بر پا داشته گفتند که این شخص از گفتن سخنهاي کفرآمیز بر این مکان مقدس و آئین دست بر نمیدارد (۱۴) که ما شنیدیم از وی که می گفت این عیسی و ناصری این مکان را خراب خواهد نمود و رسمی که موسی بها سپرده است تغییر خواهد داد (۱۵) و همه حضار مجلس چشم بسراو درخته صورتش را ملاحظه مینمودند که چون صورت مَلَك می بود *

باب هفتم مشتمل بر شصت ایه)

(۱) و کاهن بزرگ سوال کرد که آیا راست است اینها (۲) او گفت که ای برادران و پدران بشنوید که خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم در وقتی که در مُلک جزیره بود قبل از سکنايش در خران هبدا گشت (۳) و ویرا گفت که از زمین خود و از میان خوبشان خود بیرون آیی و بزیمینی که من تو را نشان میدهم بیا (۴) پس از زمین کلدانیان بیرون آمده در خران ساکن شد و بعد از وفات پدرش او را از اینجا باین محل که حال شما ساکن هستید کوچانید (۵) و بقدر نقش پای او را از اینجا بملکیت نداد و وعده کرد که آن را بتصرف او و بعد از او بنسل او در آورد باوجودی که او را فرزندی نبود (۶) و خدا باین قسم فرمود که اولادش در زمین غریب بیگانه خواهند بود و اهل آنجا آنها را مدت چهار صد سال به بندهگی خواهند گرفت و بد سلوکی خواهند نمود (۷) و فرمان خداست که من بآن طائفه که ایشان را بعلامی گرفته اند حکم خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده در این مقام

بنده‌گی مرا خواهند نمود (۸) و پیمان خُتَنه را بوی داد و اسحق از او در آن حالت بوجد آمد و در روز هشتم او را خُتَنه نمود و از اسحق یعقوب بوجد آمد و از یعقوب دوازده پدر اسباط * (۹) و پدران اسباط از یوسف حسد برده در مُلکِ مِصر فروختندش لیکن خدا با وی می بود (۱۰) و او را از تمامی زحمتهایش رستگار نمود و توفیق و عقل را در حضورِ فرعون پادشاهِ مِصر بوی داده که او وی را بر عِصْر و بر همه‌گی خاندانِ خود بوکالت مقرر فرمود (۱۱) و گرانی و زحمت بسیار در مجموعِ مُلکِ مِصر و کنعان پدید شد و نیافتند پدران ما قوتی را بجهتِ خود (۱۲) و چون یعقوب شنید که در مِصر غله یاقوت می شود نخست پدران ما را فرستاد (۱۳) و در گرتِ دیگر یوسف خود را به برادرانِ خود ظاهر نمود و قومِ یوسف بر فرعون آشکارا گردیدند (۱۴) و یوسف فرستاده پدرِ خود یعقوب و سایر خویشتانِ خود را که هفتاد و پنج نفر بودند از آنجا آورد (۱۵) پس یعقوب به مِصر فرو رفت و در آنجا او و پدران ما وفات نمودند (۱۶) و آنها را به شِکَم برده در مقبره که ابراهیم از بنی عمور پدرِ شِکَم بزر خریدده بود گذاشتند * (۱۷) و چون هنگامِ وعده که خدا بسوگند با ابراهیم داده بود نزدیک میشد آن قوم در عِصْر زیاد شده می افزودند (۱۸) تا وقتی که پادشاهِ دیگر بعرضه آمد که یوسف را نشناخت (۱۹) و آن کس با قوم ما غدر نموده با پدران ما بدسلوکی نمود بحدی که اطفالِ ذکورِ خود را بیرون مینمودند که زنده نمانند * (۲۰) و در همان ایام موسی تولد یافت و بغایت وجیه بود و سه ماه در خانه پدرِ خود پرورش یافت (۲۱) و چون بیرون افکنده شد دخترِ فرعون او را برداشته بجهتِ خودش بفرزند پرورش مینمود (۲۲) و موسی در مجموعِ حکمتِ مِصریان تربیت یافته در فعل و قولِ قادر گردید (۲۳) و چونکه سالِ چهلش بانجام رسید بخاطرش رسید که برادرانِ خود بنی اسرائیل را در یابُد (۲۴) چون دید شخصی را که باو تعدی مینمایند بر حمایتش مِصری را زده انتقام آن بیچاره را از او کشید (۲۵) و گمان

می‌برد که برادران او یافته اند که خدا نجات ایشان را بدست او مینماید لیکن آنها نفهمیده بودند (۲۶) و روز دیگر وقتی که نزاع مینمودند نزد آنها آمده ایشان را بصلح دعوت مینمود و میگفت ای مردان شما برادران میباشید چرا بر یکدیگر ظلم مینمائید (۲۷) آن کس که بر همسایه خود تعدی می‌نمود او را دور کرده گفت که چه کس تو را بر ما حاکم و قاضی قرار داد (۲۸) آیا میخواهی که مرا نیز بقتل آوری چنانچه دیروز مصری را بقتل رسانیدی (۲۹) و از استماع این سخن موسی فرار نموده در زمین مدیان آواره شد و در آنجا دو پسر از وی بوجود آمدند * (۳۰) و چون چهل سال گذشت در بیابان کوه سینایی فرشته خداوند بشعله آتش در بوته بر او نمودار گشت (۳۱) و موسی از رویت آن حیران شده چون نزدیک شد که در وی نظر کند کلام خداوند بوی نازل شد (۳۲) که من خدای پدرانت هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب و موسی مرتعش شده جرأت نظاره کردن نداشت (۳۳) و خداوند وی را فرمود که بکش بند نعلینت را از پایهای خود زیرا که این مقامی که ایستاده زمین مقدس است (۳۴) البته دیده ام بدسلوکی را با قوم من در مصر و فغان آنها را شنیده ام و بجهت رهانیدن آنها فرود آمده ام و الحال بیا که تو را بمصر خواهم فرستاد * (۳۵) و آن موسی را که دورش کرده گفتند که کیست که تو را حاکمی و قاضی قرار داد همان کس را خدا بدست فرشته که بر او در بوته ظاهر گردید بمنصب حکومت ورهانیدن فرستاد (۳۶) آن کس آنها را بیرون آورده و امور عجیب و غریب را در زمین مصر و در دریای سرخ و در دشت مدینا چهل سال بعمل آورد (۳۷) و این همان موسی است که بنی اسرائیل را گفت که خدای شما خداوند پیغمبری را از میان برادران شما مانند من مبعوث خواهد نمود آنچه گوید بشنود (۳۸) همین است آن کس که بود در دشت در کلیسیا با فرشته که در کوه سینایی با او تکلم فرمود و بود با پدران ما و یافت کلم

زنده‌گانی‌را که نما رساند (۳۹) و پدرانِ ما نخواستند که او را اطاعت نمایند بلکه دور کردند او را و بود دل‌های ایشان بسوی مِصْر (۴۰) و هَارُونَ را گفتند که بساز بجهت ما خدایانی که پیش ما روان گردند زیرا که این موسی که ما را از زمینِ مِصْر بیرون آورد نمیدانیم که او را چه پیش آمد (۴۱) و ساختند در آن ایام گوساله‌را بجهت خود و قربانی بجهت آن بت نمودند و بصنعت‌های دست‌های خود خوش‌وقت می‌بودند (۴۲) پس خدا از ایشان اعراض نمود و او گذاشت تا فوج آسمانی‌را پرستش نمودند چنانچه در صُحُفِ انبیا نگارش یافته است که آیا آن مدت چهل سال که در دشت بودید قربانی و هدیه برای من آوردید ای قومِ إِسْرَائِيلَ (۴۳) بلکه نقل می‌کردید خیمهٔ مُوَلِّکَ را و ستارهٔ رِمَّانَ خدای خود را یعنی این نقش‌هایی که آنها را برای سجده نمودن خود ساختید برداشتید پس من شمارا بآن طرفِ بَابِلْ خواهم کوچانید * (۴۴) و خیمهٔ شهادت در دشت در میانِ پدرانِ ما بود چنانچه نگفتم کذب به موسی فرمود که موافق نمونه که دیده‌ام بساز (۴۵) و آن را پدرانِ ما باتفاقِ یُوشَعَ از وی یافتند و بملکِ قِبَالِ آوردند که خدا آنها را از پیش پدرانِ ما میراند تا هَنکَمَ دَاوُدَ (۴۶) که او از خدا توفیق یافته سوال نمود که محلی برای خدای یعقوب بساز (۴۷) و اَمَّا سُلَيْمَانَ بجهت او خانه ساخت (۴۸) لیکن نیست چنین که مُتَعَالٌ در مسجدهائی که بدست‌ها ساخته میشود ساکن باشد چنانچه پیغمبر میگوید (۴۹) که مرا آسمان تخت است و زمین لکدکوبِ پدیهائی من است کدام مکان را بجهت من خواهید ساخت خداوند میفرماید کجا محل آرام من است (۵۰) آیا که دست من نساخته است همهٔ این چیزها را * (۵۱) ای گردن‌کشان که در دل و گوش نامختون اید شما همیشه معارضه با روح‌القدس مینمائید آنچنان که پدرانِ شما می‌کردند می‌کنید (۵۲) و کدام است از پیغمبران که پدرانِ شما زحمتش ندادند و کُشتند آن اشخاصی‌را که از پیش خبر میدادند از آمدنِ آن عادلے که شما

بالفعل به او خیانت ورزیده مقتول نمودید (۵۳) شما آکین را بتوسط فرشته گان یافته اید و نگاه نه داشته اید * (۵۴) پس بمجرد استماع این سخنان در دل آنها پیچیده شده دندان های خود را بهم می افشردند (۵۵) و او پیر از روح القدس در آسمان نگر بست و جلال خدارا مشاهده نمود و عیسی را در دست راست خدا ایستاده یافت (۵۶) گفت اینک می بینم آسمان را که کُشاده است و فرزند انسان را که بدست راست خدا ایستاده است (۵۷) پس آنها باواز بلند بر او بانگ زده و گوشه های خود را گرفته همه باتفاق بر او حمله نمودند (۵۸) و او را از شهر بیرون کشیده سنگسار نمودند و شاهدان رختهای خود را نزد پاهای جوانی که سولس نام داشت گذاشتند (۵۹) و چون استغفار را سنگسار میکردند دعا نموده می گفت که عیسی خداوند روح مرا به پذیر (۶۰) و زانو زده باواز بلند فریاد کرد که خداوندا این گذار را بر ایشان مگیر و این را گفته خوابید *

(باب هشتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و سولس در قتل با آنها متفق میبود و در آن روز شکستی فاحش بر کلیسیای اورشلیم واقع شد و همه جز حواریان بمرزوم یهودیه و شومرون متفرق شدند (۲) و پارسانی چند استغفار را برداشته گریه و نوحه بسیار بر او نمودند (۳) و سولس کلیسیارا بسیار عذاب میداد که خانه بخانه می گشت و مردان و زنان را بیرون کشیده بنزدان می سپرد (۴) و آنها متفرق شده بهر جا میروفتند و مژده کلام را میدادند * (۵) و فیلیپوس بشهر شومرون در آمده پیش آنها ندا بمسیح میدمود (۶) و مردم بگفتهای فیلیپوس به یک دل گرویدند چون معجزاتی که مینمود می شنیدند و میدیدند (۷) که از بسیاری که روحهای پلید داشتند فریادکنان بیرون می آمدند و مفلوج و سلسه های بسیار شفا می یافتند (۸) پس در آن شهر فرحی عظیم پدید شد * (۹) و بود مردی شمعون نام که پیش در آن شهر جادوگری مینمود و مردم شومرون را

حیران مینمود و خود را شخصی مینخواند (۱۰) و آن شخص از کوچک تا بزرگ می‌گرویدند و میگفتند که این قوتِ بزرگِ خداست (۱۱) و از این جهت باو می‌گرویدند که از مدّت‌های مدید از جادوگرهای او حیران بودند (۱۲) و چون مزدهء فیلیپس را که در شانِ ملکوتِ خدا و اسمِ عیسیء مسیح میداده قبول کردند مرد و زن غسلِ تعمید می‌یافتند (۱۳) شمعون نیز گرویده غسلِ تعمید یافت و از فیلیپس جدائی نمی‌نمود و از دیدنِ معجزات و علامتِ بزرگ که از او سر میزد متعجب می‌بود * (۱۴) و چون حواریان را که در اورشلیم می‌دیدند معلوم شد که شومرون کلامِ خدا را قبول کرده است پطرس و یوحنا بنا بر اینشان روان نمودند (۱۵) و ایشان آمده بجهتِ آنها دعا نمودند که روح‌القدس را بیابد (۱۶) که هنوز بر هیچ یک از آنها نازل نشده بود و باسمِ خداوند عیسی تعمید یافته بودند پس (۱۷) پس آنها دست‌ها را بر ایشان گذاشتند و ایشان روح‌القدس را یافتند * (۱۸) و چون شمعون ملاحظه نمود که بنیانِ دست‌های حواریان روح‌القدس داده میشود زر بنزد آنها آورده (۱۹) گفت مرا نیز این قدرت دهید که هر کس را که دست بر او گذارم روح‌القدس را بیابد (۲۰) پطرس و پرا گفت که زرت در هلاکت باد با تو چون پنداشتی که انعامِ خدا را برر حاصل می‌توان کرد (۲۱) تو را از این امر نه رسد و نه قسمت است زیرا که دلت با خدا راست نیست (۲۲) پس از این شرارتِ خود توبه نما و از خدا درخواه تا بلکه این تصورِ دلِ تو آمرزیده شود (۲۳) زانو که می‌بینم تو را که در صخرای تلخ و بئدهای شرارت گرفتاری (۲۴) شمعون جواب داده گفت که شما بجهتِ من از خداوند بخواهید تا چیزی از آنچه گفتید بر من واقع نشود * (۲۵) و آنها ارشاد نموده و بکلامِ خداوند تکلم نموده باورشلیم برگشتند و به بسیاری از قراء شومرون مزده دادند * (۲۶) و فرشتهء خداوند فیلیپس را گفت که برخیز بسوی جنوب و براهی که از اورشلیم بسمتِ عَزْرَاة که آن ویران است روان

شو (۲۷) پس برخاسته روان شد ناگاه مرد حبشی که خواجه و یکی از ندماي قنذاتی * ملکه حبشه می بود و بر همه خزانه اش ناظر می بود و به اورشليم جهت عبادت آمده بود (۲۸) مراجعت می نمود و بر تخت روان خود نشسته کتاب اشعیاه پیغمبر را میخواند (۲۹) روح فیلیپس را گفت نزدیک رو و به تخت روان ملحق شو (۳۰) پس فیلیپس پیش دریده شنید که کتاب اشعیاه پیغمبر را میخواند و بیژ گفت آیا از آنچه میخوانی مطلع هستی (۳۱) گفت چگونه دانم مگر کسی مرا راه نماید پس از فیلیپس سوال نمود که بالا آمده با او بنشیند (۳۲) و فقره که از کتاب میخواند این بود که او چون گوسفند بذبح آورده میشود چنانکه بره در نزن چینه در پشم خود بی صداست بهمان قسم او نیز دهان خود را نمی کشاید (۳۳) و در فروتنی اش انصاف از او منقطع شد و طبقه اش را که تقریر تواند کرد که زنده گیش هم از زمین مرتفع میشود (۳۴) خواجه فیلیپس را گفت که از تو سوال میکنم که این را پیغمبر در باره که میگوید در باره خود یا در شان کسی دیگر (۳۵) فیلیپس زبان را گشاده و از همان جای کتاب آغاز کرده مژده عیسی را بوی رسانید * (۳۶) و در عرض راه به آبی رسیدند خواجه گفت اینک آب از تعمید یافتنم چه چیز مانع است (۳۷) فیلیپس گفت اگر تو بهمه گی * دل ایمان آوری جائز است جواب داد و گفت که قبول می کنم که عیسی * مسیح پسر خداست (۳۸) پس حکم نمود که تخت روان به ایستد و خواجه و فیلیپس هر دو در آب رفته اورا تعمید داد (۳۹) و چون از آب بر آمدند فیلیپس را روح خداوند گرفته خواجه اورا دیگر نیافت و راه خود را به خوش وقتی پیش گرفت (۴۰) و فیلیپس در ازوتس پیدا شده و در همه گی * شهرها تا رسیدنش بقیصره عبوراً مژده میداد *

(باب نهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و سولس در تهدید و قتل شاگردان خداوند هنوز دمان بوده نزد کاهن بزرگ

آمد (۲) و از او خواهش نمود کتابتی چندرا بمجامع در دَمِشَقْ که اگر بیابد در آن مذهب کسی را خراه مرد و خراه زن او را بسته بَأُورِشَلِیْمْ کشاند (۳) و هنگامی که در راه می بود و به دَمِشَقْ نزدیک بود ناگاه نوری از آسمان باطرف او درخشید (۴) و بر زمین افتاده آوازی شنید که ویرا گفت که ای سولس ای سولس تو چرا عقوبت میدهی مرا (۵) او گفت که تو کیستی خداوندا خداوند گفت که من عیسی هستم آن کس که تو او را عقوبت میدهی تو را مشکل است برمیخ لکد زدن (۶) که او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی که من کنم خداوند ویرا فرمود که برخاسته بشهر داخل شو که تو را گفته خواهد شد که چه باید کردن (۷) و همراهانش گنگ ایستادند که می شنیدند آن آواز را و هیچ کس را نمیدیدند (۸) و سولس از زمین برخاسته چشمهای خود را گشاده هیچ کس را نمیدید پس او را دست گرفته به دَمِشَقْ آوردند (۹) و سه روز نابینا بود و نخورد و نیاشامید * (۱۰) و بود در دَمِشَقْ شاگردی حَنَانِیَّاسْ نام که خداوند در عالم رویا وی را گفت ای حَنَانِیَّاسْ گفت اینک منم خداوندا (۱۱) خداوند وی را گفت برخیز و بگوچه که آن را راست میخوانند برو و در خانه یهوداه سولس نام ترسی را بگو که اینک بدعا مشغول است (۱۲) و در عالم رویت حَنَانِیَّاسْ نام مردی را دیده است که در آمده بر او دست نهاده تا روشن گردد (۱۳) حَنَانِیَّاسْ عرض کرد که خداوندا در باره این شخص از مردم بسیار شنیده ام که بسیار مشفقها در اُورِشَلِیْمْ بمقدسان تو داده است (۱۴) و نیز در اینجا از قبل کاهنان بزرگ قدرت دارد که همه خواننده گان باسَمِ تورا به بندد (۱۵) خداوند ویرا گفت که برو که این ظرف مختار من است که اسم مرا نزد قبائل و سلاطین و بنی اسرائیل بره (۱۶) و من ویرا نشان خواهم داد که چه مقدار زحمتها که ویرا باید کشیدن بجهت اسم من * (۱۷) حَنَانِیَّاسْ روان شده و بان خانه رسیده دست بر وی نهاد و گفت سولس برادر خداوند مرا فرستد یعنی عیسی

که بر تو در راه که می آمدی پدیدار گشت تا که تو روشن گردیده بروح القدس
مملو گردی (۱۸) که فی القور از چشمه‌های او چون پوست چیزی افتاد و در
ساعت بیضا گردیده و برخاسته تعمید یافت (۱۹) و چیزی خورده توانا گردید *
و سولس نزد شاگردان دمیثقی روزی چند توقف نمود (۲۰) و بی نگاهل در
مجامع ندا کردن گرفت که مسیح پسر خداست (۲۱) و همه شنونده‌گان
حیران شده گفتندی که آیا نیست این آن کسی که خواننده‌گان این اسم را
در اورشلیم پریشان نموده و بابجا نیز بجهت این آمد که آنها را بسته نزد
کاهنان بزرگ کشاند (۲۲) و سولس را تربت بیشتر شده بهودیان ساکن دمیثق را
مجاب ساخته زانرو که دلیلی می‌آورد که همین شخص مسیح است
(۲۳) و بعد از اتمام ایام چندی بهودیان بر کشتنش مشورت کردند
(۲۴) و سولس را از مشورت آنها معلوم شد که در دروازه‌ها شب و روز بجهت
کشتنش پاسبانی میکردند (۲۵) پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذاشته
از حصار شهر فرو هشتند * (۲۶) و سولس به اورشلیم رسیده اراده نمود که با
شاگردان ملحق شود و همگی از او ترسیدند زیرا که باور نکردند که او یکی
از شاگردان است (۲۷) و برناباس او را برداشته بنزد حواریان برده بدیشان
حکایت نمود که چگونه او خداوند در راه ملاقات نمود و اینکه او بوی گفته
بود و اینکه او چه سان در دمیثق باسم عیسی فاش ندا میکرد (۲۸) پس او
در اورشلیم با آنها تردد مینمود (۲۹) و باسم خداوند عیسی فاش دعوت
مینمود و با بهودیان یونانی نیز گفتگو و مباحثه مینمود و آنها سعی مینموردند
که او را کشته باشند (۳۰) پس برادران آگاه شده او را بردند به قیصریه و از
آنجا به ترس روانه نمودند (۳۱) اما کلیسیاها در تمامی بهودییه و جلیل
و شومرون آرام داشتند و رفعت بهم میرسانیدند و در ترس خداوند و تسلی
روح القدس رفتار کرده می‌افزودند * (۳۲) و اتفاق افتاد که بطرس از میان
تمامی عبور نموده تا بمقدسین که در شهر لده ساکن اند رسیده (۳۳) و در

آنجا ایندیس نام شخصی را یافت که مدت هشت سال بود که از مرضِ فالج بر تخت خوابیده بود (۳۴) پطرس وی را گفت که ای ایندیس عیسی و مسیح تورا شفا داده برخیز و بجهت خود بگستران و او در ساعت برخاست (۳۵) و همگی و ساکنان لُدّه و سرونّه این را دیده بسوی خداوند بازگشت نمودند * (۳۶) و در شهر یوبّه زنی از جمله شاگردان بود که نامش طَبِیئَه که ترجمه اش آهو است بود و بود مملوّ از اعمالِ شایسته و نذورات که می نمود (۳۷) اتفاقاً در آن ایام او بیمار شده مُرد پس او را سُسته در بالا خانه نهادند (۳۸) و از آنجا که لُدّه نزدیک به یوبّه بود چون شاگردان شنیدند که پطرس در آنجاست دو نفر را بنزدش روانه نمودند و استدعا نمودند که در آمدن بایشان تاخیر ننماید * (۳۹) پس پطرس برخاسته باتفاق آنها روان شد چون با آنجا رسید او را ببالا خانه بردند و همگی و بیوه گان بخدمت او ایستاده گریه کنان نشان میدادند لباس و جامه هائی را که آهو در ایام حیات همیا می نمود (۴۰) پس پطرس همرا بیرون فرستاده زانو زد و دعا نمود و بسوی نعش گردیده گفت طَبِیئَه برخیز او چشمان خرد را کُشاده پطرس را ملاحظه نمود راست نشست (۴۱) و او آن را دست گرفته برخیزانید و همگی و مقدّسان و عجززان را خوانده او را زنده بایشان سپرد (۴۲) و این واقعه در تمامه شهر یوبّه شهرت یافته بسیاری بر خداوند ایمان آوردند (۴۳) و چنین شد که او چند روزی نزد شمعون نام دَبّاغی در یوبّه توقف نمود *

(باب دهم هشتم بر چهل و هشت آیه)

(۱) و بود در قیصریه مردی گرنیدلیوس نام یوزدشی از دسته که آن را ایندییائی میگویند (۲) مرد متقی و خداترس میبود او و همگی و اهل خانه اش تصدقات بسیار بقوم مینمود و علی الدوام بذكر خدا اشتغال مینمودند (۳) روزی قریب بساعت نهم می بود که در عالم رؤیا آشکارا دید که فرشته خدا بنزدش آمده ویرا گفت گرنیدلیوس (۴) او در وی نگریسته هراسان شده گفت خداوند آنچه

چیز است ویرا گفت که دعاهای تو و نذورات تو برای یاد داشت نزد خدا صعود نموده است (۵) حالا چند شخص را به یوبه بفرست و شمعون را که به پطرس ملقب است طلب نما (۶) و او نزد شخصی دبانی شمعون نام که خانه اش در کنار دریا واقع است مهمان است او تو را خواهد گفت که چه باید کردن (۷) چون فرشته که با کرنیلیوس این گفتگورا نموده بود رفته او دو نفر از ملازمان خود و سپاهی متقی را از آنجا که همیشه با وی بودند خوانده (۸) و همه مقدمات را بایشان بیان نمود و آنها را بسوی یوبه روان نمود * (۹) روز دیگر در هنگامی که آنها در راه می بودند و بشهر نزدیک شدند پطرس بجهت دعا نمودن بر بام رفت و قریب بساعت ششم میبود (۱۰) که او گرسنه شده ازاده نمود که چیزی تبادل نماید هنگامی که آنرا مهیا می نمودند ویرا بیهوشی دست داد (۱۱) و دید که آسمان کشاده شد و ظرفی چون چادر بزرگی که چهار گوشه اش را بسته باشند بسوی زمین آویخته بر او نازل شد (۱۲) و مجموع بهائم زمین و حیوانات و حشرات ارض و پرندگان آسمان در وی بودند (۱۳) و آوازی بوی آمده که ای پطرس برخیز ذبح کن و بخور (۱۴) پطرس گفت خداوند! نخواهم گرد زیرا که من چیز حرام یا ناپاک را هرگز نخورده ام (۱۵) بار دیگر باز آوازی رسید که آنچه را خدا پاک نموده است تو آنرا ناپاک بخوان (۱۶) و این سه دفع مکرر شد و باز آن ظرف بسوی آسمان بلند شد * (۱۷) و پطرس در شبهه میبود که آیا این واقعه را که در رؤیا دیده بود چه باشد که ناگاه آنجا که کرنیلیوس ایشان را فرستاده بود خانه شمعون را تفحص نموده بر در خانه ایستاده بودند (۱۸) و احوال می گرفتند و می پرسیدند که آیا شمعون که به پطرس ملقب است در اینجا مهمان است (۱۹) و پطرس هنوز متفکر در باره آن واقعه بود که روح ویرا گفت که اینک سه کس تو را جستجو مینمایند (۲۰) پس برخیز و یاقین رو و با آنها روانه شو و شکر بخاطر راه مده که من آنها را فرستاده ام

(۲۱) آنگاه پطرس بنزد آنانی که از جانب کُرَنیلِیوس بوی آمده بودند آمده گفت ایذک منم آن کس که شما او را تفحص می‌نمائید سبب آمدن شما چه چیز است (۲۲) گفتندش که کُرَنیلِیوس یوزباشی را که مردی عادل و خداترس و نزد همه گوی * قوم یهود نیک نام است وی را از فرشته مقدس حکم شده است که تو را بخانه خود طلب نموده کلام را از تو استماع نماید (۲۳) پس او آنها را باندرون خوانده مهمانی نمود * و باهدادان پطرس با آنها روان شد و بعضی از برادران یوهی نیز با آنها روان شدند (۲۴) روز دیگر به قیصریه رسیدند و کُرَنیلِیوس خویشان خویش و یاران صدیق خود را جمع نموده انتظار ایشان را می‌کشید (۲۵) چون پطرس رسید کُرَنیلِیوس او را برخورد نموده بر پایهایش افتاده او را سجده نمود (۲۶) پطرس برخیزانیده گفت برخیز که من نیز چون تو انسانم (۲۷) پس باو نگم کنان باندرون در آمد و یافت جمع بسیاری را * (۲۸) پس بآنها گفت که شما میدانید که مرد یهودی را سزاوار نیست که با بیگانه‌گان معاشرت یا ملاقات نماید لیکن خدا مرا نموده است که هیچ کس را نجس و ناپاک نخوانم (۲۹) و از آن است که من به مجرد خواهش ممانعت نه نموده آمدم حال سؤال می‌نمایم که مرا بچه سبب احضار نمودید (۳۰) کُرَنیلِیوس گفت که چهار روز است قبل از این که تا این ساعت بود که روز را روزه ببردیم و در ساعت نهم روز بود که در خانه خود بدنا مشغول بودم که ناگاه مردی در لباس درخشان پیش من ایستاد (۳۱) و گفت ای کُرَنیلِیوس دعای تو به استجابت مقرون گردید و نیازهایی تو نزد خدا مقبول گشت (۳۲) پس بفرست به یوه و شمعون که به پطرس ملقب است و در خانه شمعون دباغ نزدیک دریا مهمان است طلب نما که او چون آید با تو سخن خواهد راند (۳۳) پس بی‌تامل بنزد تو فرستادم و تو نیز خوب کردی که آمدی و حال ما همه یکی در پیش خدا حاضر هستیم تا آنچه را که خدا بقو فرموده است بشنویم * (۳۴) پطرس

زبان گشاده گفت که بدزستی در یافته ام که خدا را چشم بظاهر نیست (۳۵) بلکه در هر قوم آن کس که از وی ترسد و عمل نیک کند وی را پسند می آید (۳۶) و کلامی را که به بنی اسرائیل فرستاد از مژده صلح بوساطت عیسی^ع مسیح که خداوند همه است [شما میدانید] (۳۷) یعنی آن مقدّمات را که از جلیل آغاز آن شده بعد از آن تعمید که یحیی^ع بوی ندا نمود در تمام یهودیه بظهور آمد میدانید (۳۸) که چگونه خدا عیسی^ع ناصری را بروح القدس و قوت مسیح نمود و چگونه احسان کنان سیر می نمود و همه گی^ع آنانی را که مقهور ابلیس بودند صحت می بخشید زیرا که خدا با وی بود (۳۹) و ما شاهدان بر همه آنچه در مرزوبوم یهودیان و اورشلیم کرد هستیم همان را بر دار آویخته قتل نمودند (۴۰) و خدا او را در روز سیم برخیزانیده آشکارا شدن را باو عطا فرمود (۴۱) لیکن نه بر همه خلق بلکه بر شاهدان که پیش بر این از خدا برگزیده شده بودند یعنی ما که بعد از برخاستنش از میان مردهگان با وی خوردیم و آشامیدیم (۴۲) و ما را مقرر فرمود که نزد خلق ندا کنیم و شهادت دهیم که او از جانب خدا منصوب شد که حاکم زندهگان و مردهگان باشد (۴۳) و همه گی^ع پیغمبران بر او شهادت دادند که هر کس که بر وی ایمان آورد آمرزش گناهانش را باسم وی خواهد یافت * (۴۴) و پطرس هنوز در این سخن می بود که روح القدس بر همه گی^ع مستمعان کلام افتاد (۴۵) و ایمان دارانی که از اهل ختنه با پطرس آمده بودند حیران گردیدند که بخشش روح القدس قبائل را نیز فرود گرفته است (۴۶) زیرا که شنیدند از آنها که بزبانهای مختلف تکلم مینمودند و خدا را سپس بجای می آوردند در آن وقت پطرس گفت (۴۷) که آیا کسی تواند که منع از آب نماید که اینان که مثل ما روح مقدس را یافته اند تعمید یابند (۴۸) پس حکم نمود که ایشان باسم خداوند تعمید یابند پس از او درخواستند که چند روزی با ایشان باشد *

باب یازدهم مشتمل بر سی آیه

(۱) پس حواریان و برادران که در یهو^۱یه میبودند شنیدند که قبائل نیز کلام خدا را پذیرفته اند (۲) چون پطرس به اورشلیم رسید اهل ختنه با وی معارضه نموده (۳) گفتند که تو با جماعت ناصحتونان بر آمدی و با آنها نان خوردی (۴) پطرس شروع نموده بر حسب ترتیب بیان فرموده گفت *

(۵) من در شهر یوه در دعا می بودم که در عالم رؤیت دیدم که قسم ظرفی چون چادر بزرگی که چهار گوشه اش از آسمان آویخته بود نازل شده تا آنکه بمن رسید (۶) چون نگرستم و ملاحظه نمودم بهائم زمین و حیوانات و حشرات ارض و پرنده گان هوا را دیدم (۷) و آوازی را شنیدم که گفت مرا ای پطرس برخیز ذبح کن و بخور (۸) من گفتم هرگز خداوند زانو که گاهی هیچ چیز حرام یا ناپاک بدهنم داخل نشد (۹) بار دیگر آوازی از آسمان آمد که آنچه را خدا پاک کرده است تو آنرا حرام مخوان (۱۰) این مقدمه سه بار واقع شد و باز همه بسوی آسمان کشیده شد (۱۱) که اینک در هماندم سه نفر که از قیصریه که بنزد من فرستاده شده بودند بخانه که من در آن بودم وارد شدند (۱۲) و روح مرا فرمود که بدون تشکیک بهمراه ایشان روانه شوم و این شش برادر نیز با من روان شدند تا بخانه آن شخص داخل شدیم (۱۳) و او ما را آگاهی بخشید که چه سان فرشته را در خانه خود دیده بود که ایستاده و برا^۱ گفت که آدمی چندرا به یوه بفرست و شمعون را که به پطرس ملقب است طلب نما (۱۴) و او سخنی چند بتو خواهد گفت که بسبب آنها تو و همده خاندان تو نجات خواهید یافت (۱۵) و چون شروع بنگم نمودم روح القدس بر آنها نازل شد چنانکه نخست بر ما (۱۶) و مرا کلام خداوند بخاطر رسید که چه سان فرمود که یحیی باب غسل داد و شما بروح القدس غسل خواهید یافت (۱۷) پس چون خدا این موهبت را چنان داد بایشان که بما که بر عیسی مسیح خداوند ایمان آوردیم من که بودم

که توانم خدا را منع نمود (۱۸) پس آنها این را شنیده مطمئن شدند و خدا را سپاس نموده گفتند که بی شک که خدا بقدرا دل نیز توبه حیات بخش را کرامت کرده است * (۱۹) و آنانی که بعثت ادیبتی که در هنگامه استنفاً بر پا شد پریشان شدند تا به فیلیقی و قهرس و اَنطاکیه عبور نمودند و به هیچ کس جز یهودیان بآن کلام گفتگو نمی نمودند (۲۰) و بعضی از آنها تپرسی و قیروانی بودند که به اَنطاکیه رسیده با یهودیان یونان گفتگو مینمودند و مزده خداوند عیسی را میدادند (۲۱) و دست خداوند با ایشان بوده جمع بسیاری ایمان آوردند و بسوی خداوند برگشت نمودند (۲۲) و این خبر بسمع کلیسیای اورشلیمی رسیده ایشان برناباس را مقرر کردند که تا به اَنطاکیه عبور نماید (۲۳) و او چون رسید و توفیق خدا را مشاهده نمود خوشترت شده همراه نصیحت کرد که به نیت دل با خداوند پابدار بماند (۲۴) زانرو که مرد نیک نهاد و پر از روح القدس و ایمان بود و چندی مردم نیز با ایمان بخداوند مزید شدند * (۲۵) و برناباس به ترس در جستجوی سولس رفته (۲۶) او را یافته به اَنطاکیه آورد و ایشان مدت یک سال در کلیسیا باهم میبودند و خلق بسیاری را می آموختند و نخست شاگردان در اَنطاکیه مسیحی خوانده میشدند * (۲۷) و در آن ایام اخبار دهنده چند از اورشلیم به اَنطاکیه آمدند (۲۸) و یکی از آنها که مسعی به اگبس بود برخاسته به اعلام روح بیان نمود که قحط عظیمی بر همه کی روی زمین خواهد شد و آن در زمان قلودیس قیصر بوقوع پیوست (۲۹) و شاگردان عزم بستند که هر یک بحسب مقدور خود هدیه بخدمت برادران ساکن یهودیه بفرستند (۳۰) پس این چنین نموده بدست برناباس و سولس فرستادند بآن بزرگان *

(باب دوازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در این اوقات هیرودیس سلطان دست تطاول گشوده تا بعضی از اهل کلیسیا را بیدارد (۲) و یعقوب برادر یوحنا را بشمشیر قتل نمود * (۳) و چون

یافت که این حرکت بیودرا پسند می‌افتد پس در آن مبالغه نموده پطرس را نیز چنگ آورد و آن ایام عید فطیر بود (۴) پس او را مقید نموده در حبس انداخته و چهار دسته سپاهی را مقرر فرمود که او را پاسبانی نمایند و می‌خواست که بعد از فصیح او را از جهت خلق بیرون آورد (۵) پطرس را در زندان نگاه داشتند و در کلیسیا جهت او نزد خدا دائم دعا می‌نمودند *

(۶) و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردنش داشت پطرس در میان دو سپاهی خفته بود و بدو زنجیر بسته شده بود و کشیکچیان در بیرون دروازه زندان بمحافظت مشغول بودند (۷) که ناگاه فرشته خداوند نازل شده که نوری در عمارت درخشید و به پهلوی پطرس زده او را بیدار نموده گفت زود برخیز و زنجیرها از دستهای او فرو ریخت (۸) و آن فرشته ویرا گفت که کمربند و نعلین را بپوش چون پوشید باز گفت که جامه خود را نیز بپوش و بعقب من بیا (۹) پس بیرون شناخته بعقب وی روان شد و نمیدانست که آنچه با فرشته می‌نماید واقعیت دارد زیرا که گمان داشت که در خواب می‌دید (۱۰) پس ایشان از کشیک اول و دوم گذشته تا بدروازه آهنی که طرف شهر است رسیدند و آن از پیش خود در پیش آنها باز شده بیرون رفتند و بقدر یک کوچه راه رفتند که آن فرشته در ساعت از وی نهان گردید (۱۱) پطرس با خود آمده گفت حالا بتحقیق یافتم که خداوند فرشته خود را فرستاد و مرا از دست هیرودیس و همه منتظرین قوم یهود رهانید * (۱۲) و چنان دید که بخانه مریم مادر یوحنائی که ملقب به مرفس است درآید و در آنجا بعضی جمع آمده دعاگدان می‌بودند (۱۳) چون پطرس در آن کوفت کنیزی که نام وی رودا بود آمده که در خفا بشنود (۱۴) چون آواز پطرس را شناخت بعالت خوشوقتی در آن نكشاده بدرون شناخته اخبار نمود که پطرس است که بر در ایستاده است (۱۵) ویرا گفتند که دیوانه پس او اصرار نموده که همین است گفتند شاید که فرشته

او باشد (۱۶) و پطرس مدتی دررا میگوید پس ایشان دررا باز کرده او را دیده
متحیر شدند (۱۷) و او بدست آنها را اشاره نمود که خاموش باشید و بیان
فرمود که چگونه خداوند او را از زندان نجات داد و گفت که یعقوب
و برداران را از این خبر آگاهی دهید و خود بیرون رفته بجای دیگر روان
شد * (۱۸) و چون صبح گردید اضطراب کثیری در میان سپاهیان پدید آمد که
آیا پطرس را چه شد (۱۹) و هیرودیس او را تفحص نموده نیافت و کشیکچیان را
مواخذة نموده حکم بر قتل ایشان نمود اما او از یهودیه بقیصریه آمده در
آنجا اوقات را بسر می برد * (۲۰) و چون هیرودیس بر اهل صور و صیدون
خشمناک بود پس ایشان یک دل شده نزد وی حاضر شده بودند و بلاستس را
که بر خوابگاه ملک معین بود بر اصلاح امر ترغیب می نمودند زیرا که ملک
ایشان از ملک او رونق می پذیرفت (۲۱) و در روز معینی هیرودیس لباس
شاهانه پوشیده و بر تخت سلطنت نشسته با ایشان تکلم می نمود (۲۲) و خلق
فریاد می نمودند که این آواز خدا است نه آواز انسان (۲۳) و در ساعت
فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نه نمود و شپش بدنش را
خورده تا مرد * (۲۴) و کلام خدا ترقی نموده و زیاد شد (۲۵) و برناباس و سولس
خدمت هدایارا تمام نموده از اورشلیم مراجعت نمودند و یوحنا را که
ملقب بمرقس بود به همراه خود گرفتند *

(باب سیزدهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) و بودند در کلیسیای انطاکیه اخبار دهنده و معلم چند چون برناباس
و شمعون که به دیگر مسعی بود و لوقیوس قیروانی و متانن برادر رضاعی
هیرودیس رئیس ربح و سولس (۲) و در اوانی که ایشان خداوند را خدمت
مینمودند و روزه می گرفتند روح القدس فرمود که جدا سازید برناباس و سولس را
بجهت من برای آن کاری که ایشان را برای آن خوانده ام (۳) پس ایشان روزه
گرفته و دعا نموده دستها را بر آنها نهاده آنها را مرخص ساختند * (۴) پس

چون فرستاد ایشان را روح القدس به سلوکیه رفتند و از آنجا تا به قیوس جزیره بر دریا رفتند (۵) و به سلمین رسیده در مجامع یهود بکلام خدا ندا میکردند و خادم می بود ایشان را یوحنا (۶) و در آن جزیره تا به یاقس رفتند یهودی را دیدند که ساحر و پیغمبر دروغ گو می بود و اسم او بریسوع بود (۷) با وزیر سرگیوس پولس که مردی صاحب فهم بود می بود همان شخص برتاباس و سولس را طلب نموده خواست که کلام خدا را استماع نماید (۸) و ایشان را مخالفت نمود ایماس آن ساحر که همین است ترجمه اسم آن و خواست که وزیر را از ایمان منحرف گرداند (۹) و سولس همان پولس که از روح القدس مملو بود در او نگریسته (۱۰) گفت ای که پری تو از همه غشها و هر نوع مکاری ای فرزند شیطان و دشمن هر نوع راستی آیا باز نخواهی ایستاد از منحرف کردن راه راست خداوند (۱۱) الحال به بین که دست خداوند بر توست و تو کور خواهی شد و تا مدتی آفتاب را نخواهی دید و در ساعت ظلمت و تاریکی بروی افتاده و دور میزد و دستگیری را می جست (۱۲) چون وزیر این مقدمه را ملاحظه نموده از تعلیم خداوند متکبر شده ایمان آورد * (۱۳) و پولس و مصاحبانش از یاقس روان شده تا به پرگه بمقولیه آمدند و یوحنا از آنها جدا شده بسوی اورشلیم مراجعت نمود * (۱۴) و آنها از پرگه عبور نموده به انطاکیه رسیدند و در روز سبت بمجمع درآمدند بنشستند (۱۵) و بعد از تلاوت توریه و کتب انبیا روسای مجمع نزد ایشان فرستاده گفتند ای برادران اگر سخن نصیحتی برای مردم دارید بیان کنید * (۱۶) پولس برخاسته و بدست خود اشاره نموده گفت ای مردان اسرائیلی و مردمان خداترس بشنوید (۱۷) خدای این قوم اسرائیل پدران ما را برگزید و این قوم را در غربت در زمین مصر بلند کرد و بدستهای بلند آنها را از آنجا بیرون آورد (۱۸) و قریب بمذنت چهل سال آنها را در دشت برداشت نمود (۱۹) و هفت طائفه را در زمین کنعان تباہ نموده زمین آنها را بایشان

قسمت نمود (۲۰) و بعد از این داد ایشان را حکام در مدت چهار صد و پنجاه سال تا زمانِ شموئیل پیغمبر (۲۱) در آن ایام خواستند پادشاهی را پس خدا شاول این تیش از طائفه بن یمین را بایشان داد که چهل سال پادشاهی نمود (۲۲) پس او را از ایشان گرفته داود را برایشان پادشاه نمود و برای او این شهادت را داد که یافته ام داود این بشی را مردی موافقِ طبعم که جمیع خواهشهای مرا بجا خواهد آورد (۲۳) و از نسل همین شخص خدا بر حسب وعده جبهه اسرائیل نجات دهنده را مبعوث نموده است یعنی عیسی (۲۴) بعد از آنکه یحیی پیش از آمدنش همه گی قوم اسرائیل را ندا بغسل توبه داده بود * (۲۵) و چون یحیی دور خود را بانجام رسانید گفت که شما در باره من چه مظهره می نمائید من آن نیستم بلکه اینک کسی بعد از من می آید که من لائق آن نیستم که دوال نعلینش را از پایهایش گشایم (۲۶) ای برادران و ای انبای دودمان ابراهیم و اشخاصی که در میان شما خدا ترسید کلام این نجات بشما فرستاده شده است (۲۷) زیرا که ساکنان اورشلیم و بزرگان شان از آنجا که نشناختند او را و نه اقوال پیغمبرانی را که هر سبت می خوانند حکم بقتلش نموده تمامی را کامل گردانیدند (۲۸) و با وجودی که هیچ سبب قتل در وی نیافتند از پیلطس خواستند که او را بکشد (۲۹) و چون تمامی آن چیزهایی را که در باره او نوشته شده بود کامل کردند او را از دار بریز آورده در قبر گذاشتند (۳۰) پس خدا او را از میان مردهگان برخیزانید (۳۱) و او در اکثری از روزها بر آنلی که از جلیل تا به اورشلیم همراهی او بودند ظاهر گشت و ایشان شاهدان او در پیش مردم می باشند (۳۲) و ما این مرده را بشما میدهیم که آن وعده را که بیداران ما کرده شده بود (۳۳) آن را خدا برای ما که فرزندان آنها هستیم کامل نموده است که عیسی را برخیزانیده است چنانچه در مزمور دوم مرقوم است که تو فرزند منی و من امروز تو را تولید نمودم (۳۴) و فرموده است در بیان

آنکه اورا از مرده‌گان برخیزانید تا آنکه بعد از آن بسوی فساد رو نه نماید که من بشما خواهم داد حقوقی ثابتۀ دَاوُدْرا (۳۵) و باین مضمون در مقام دیگر میگوید که تو برگزیده خود را نخواهی گذاشت که فساد را به بیند (۳۶) زیرا که دَاوُدْ در طبقه خود مشیتِ خدا را اطاعت فرمود و مُرد و به پدرانِ خود ملحق شد و دید فساد را (۳۷) و اما آن کس را که خدا برخیزانید فساد را ندید * (۳۸) پس ای برادرانِ معام باد شمارا که بوساطتِ این کس بشما به آموزشِ گناهان خبر داده می‌شود (۳۹) و هر چیز را که در شریعتِ موسیٰ شما از آن نخوانستید عادل شمرده شد بوساطتِ این شخص هر کس که ایمان آورد عادل شمرده خواهد گردید (۴۰) پس احتیاط کنید که مبادا آنچه در کُتُبِ پیغمبران مرقوم است بر شما واقع شود (۴۱) که ملاحظه نمائید ای تحقیر کننده‌گان و تعجب نمائید و نابود شوید زیرا که من در ایامِ شما کاری میکنم که شما باور نه نمائید هرگاه آنرا کسی از برای شما روایت نماید * (۴۲) چون یهودیان از مجمع بیرون رفتند قبالل از ایشان سؤال نمودند که این کلام در سبتِ دیگر نیز بآنها گفته شود (۴۳) و چون از مجمع برخاستند بسیاری از یهودیان و یهودیانِ جدید بعقبِ پوئس و برناباس رفتند و آنها با ایشان تکلم نموده آنها را پند میدادند که در توفیقِ خدا ثابت قدم باشند (۴۴) و در سبتِ دیگر قریب بقمامِ شهر جمع آمدند که کلامِ خدا را استماع نمایند (۴۵) چون یهودیان طوائفرا ملاحظه نمودند پُر از حسد گردیده اقوالِ پوئس را مخالفت کردند و بمخالفت ناسزا میگفتند (۴۶) و پوئس و برناباس با جرأت گفتند که واجب بود که کلامِ خدا نخستین بشما القا شود لیکن چون شما آنرا دیر میکنید و حکم می‌نمائید بر خود که شایسته حیاتِ ابدی نیستید الحال بسوی قبالل میگردیم (۴۷) زیرا که خداوند بهمین طور ما را فرمود که من تورا مقرر کردم که نورِ قبالل شوی و تا به اقصای زمین سببِ نجاتِ گری * (۴۸) و قبالل از شنیدنِ این

سخنان مسرور شده کلام خدا را تحسین کردند و چندی که مستعد حیات جاوید شده بودند ایمان آوردند (۴۹) و در تمامی آن مملکت کلام خداوند جاری شد (۵۰) و یهودیان زنان خداپرست متشخص و بزرگان شهر را ترغیب نموده ایشان را به معارضه با پولس و برناباس برانگیختند و آنها را از سرحدات خود بیرون راندند (۵۱) ایشان خالت پانهای خود را بر ایشان تکانیده به ایقونیون در آمدند (۵۲) و شاگردان پر از سرور و روح القدس بودند *

(باب چهاردهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و در ایقونیون چندین اتفاق افتاد که آنها بمجمع یهودیان با اتفاق در آمده بنوعی تکلم نمودند که جمیع کثیری از یهودیان و یونانیان ایمان آوردند (۲) اما یهودیانی که ایمان نمی پذیرفتند دلهای قبائل را اغوا نموده برانگیختند که بدی نمایند با برادران (۳) پس مدت مدیدی بدین منوال در آنجا ماندند و بی پروا در حق خداوند تکلم مینمودند و او بجهت فضل کلام خود شهادت میداد و بخشید ایشان را اینکه امور عجیبه و غریبه از دست ایشان بظهور رسد (۴) و مردم شهر دو فرقه شده بعضی با یهودیان بودند و بعضی با حواریان (۵) و چون قبائل و یهودیان با بزرگان ایشان هنگامه بر پا نمودند که ایشان را خفیف نموده سنگسار نمایند (۶) آنها از این مقدمه آگاه گشته بسوی شهرهای مرزوبوم لکارونیّه بشهر لسطره و شهر دریه و اطراف آنها فرار نمودند (۷) و در آنجاها پیوسته آن خبر خوش را رسانیدند * (۸) و بود در لسطره مردی که پایهای او ضعیف شده بود و دائم نشسته و از شک مادرش شل آمده که گاهی راه نرفته بود (۹) این کس کلام پولس را خود شنیده و او در وی نگریسته دریافت که در او است ایمان که رستگار شود (۱۰) پس باو از بلند گفت که بر پایهای خود راست برخیز پس او از جا جسته روان شد (۱۱) چون طوائف آنچه پولس نمود ملاحظه نمودند باو از بلند در لغت لکاروی گفتند که خدایان صورت انسان گرفته بنزد ما پائین آمدند

(۱۲) و بَرَنَابَاسَ را به مُشْتَرِي مَسْمِي نمودند و پوئس را به عَطَارَةَ زبیرا که او در کلام مقدم بود (۱۳) و چون مُشْتَرِي پیدشوی شهر آنها بود کاهنش گاوهای نر و شاخ بندها را بدروازه‌ها آورده با طوائف خواستند که ذبح نمایند (۱۴) چون بَرَنَابَاس و پوئس آن دو رسول این را شنیده رختهای خود را دریده در میان آنها افتاد فریاد می نمودند (۱۵) و گفتند که ای مردان شما چرا چنین می کنید ما هم چون شما انسان هستیم و حَسَّ داریم و نصیحت می نمائیم شما را که از این رای باطل برگردید بسوی خدای زنده که آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آنهاست آفرید (۱۶) و او در طبقات سلف او گذاشت همذگی و قبال را که در طُرُقِ خویشتن رفتار نمایند (۱۷) و با وجود این خود را نگذاشت بی شهادت زیرا که احسان مینمود که از آسمان باران بجهت ما می فرستد و فصل میوه آور میداد و دلهای ما را از غذا و خوشنودی مملو می نمود (۱۸) و باین مکالمات طوائف را از ذبح کردن نزد آنها بزحمت بسیار منع مینمودند * (۱۹) و پیروی چند از اَنطَاکِيَّة و اَيُقُونِيُون آمده طوائف را برانگیختند که پوئس را سنگسار نموده از شهرش بیرون کشیدند بجهت آنکه مظلّم میدانستند که مرده است (۲۰) و چون شاگردان بدو او جمع شدند برخاسته بشهر درآمد * و بآدادان با بَرَنَابَاس بشهر درید روان شد (۲۱) و در آن شهر مرده میدادند و شاگردان چند حاصل نموده به لِسَطْرَة و اَيُقُونِيُون و اَنطَاکِيَّة مراجعت نمودند (۲۲) و دلهای شاگردان را استوار می نمودند و بند میدادند که در ایمان مقاومت نمایند و اینکه از مصائب بی شمار سزاوار است که بملکوت خدا داخل شویم (۲۳) و چون کشیشان را بجهت آنها در هر کلیسیا مقرر کرده بودند و دعا و روزه نموده آنها را بخداوندی که بر او ایمان آورده بودند سپردند (۲۴) و از پسیده گذشته به پمفولیه آمدند (۲۵) و در پَرگه کلام را گفتند و به اَتَلِيَّة آمدند (۲۶) و از آنجا بر دریا به اَنطَاکِيَّة رفتند و آنجائی است که برای آن کار که کامل کردند بتوفیق خدا سپرده شدند *

(۲۷) چون داخل شدند اهلِ کلیسیا را طلب نموده بآنچه خدا با ایشان نموده بود خبر دادند و اینکه فتحِ بابِ ایمان را بجهتِ قبائل نمود (۲۸) و در آنجا مدتی مدیدی با شاگردان بسر بردند *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) تئی چند از یهودیه آمده برادران را تعلیم میدادند که هرگاه شما بر حسبِ آئینِ موسی ختنه نه نمائید ممکن نیست که نجات یابید (۲) پس چون نزاع و مباحثه بسیاری میانهُ پولس و برناباس با آنها واقع شد قرار دادند که پولس و برناباس و تئی چند از آنها برای تحقیقِ این مسئله نزد حواریان و کشیشان که در اورشلیم بودند بروند (۳) پس کلیسیا ایشان را بدرقه نموده از فینیقی و شومرون گذشتند و برگشتنِ قبائل را تبئین مینمودند و سرور وافر میدادند بهمهگی * برادران (۴) و چون به اورشلیم رسیدند پذیرفتند ایشان را کلیسیا و حواریان و کشیشان و آنها بآنچه خداوند بآنها کرده بود خبر دادند (۵) پس تئی چند از طائفه فریسیان که ایمان آورده بودند برخاسته گفتند که آنها را باید ختنه نمود و حکماً باید که شریعتِ موسی را نگاه دارند * (۶) پس حواریان و کشیشان جمع آمدند که در این خصوص فکری نمایند (۷) چون مباحثه بسیار واقع شد پطرس برخاسته گفت ای برادران شما میدانید که از آوان قبل خدا از میانهُ ما مرا برگزید که قبائل از زبان من کلامِ مزده را بشنوند و ایمان بیآورند (۸) و خدای عارفِ القلوب آنها را برهان داده است زآنرو که روح القدس را بآنها داده است چنانچه بما (۹) و در میان ما و آنها مطلقاً تفاوت نگذاشته است زآنرو که دلای آنها را بایمان مصقی نموده است (۱۰) پس حال چرا خدا را تجربه می نمائید که طوقی بر گردن شاگردان گذارید که نه پدران ما و نه ما متحمل توانستیم شد (۱۱) و حال آنکه اعتقاد داریم که بمحضِ فضلِ خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت چنانچه ایشان نیز * (۱۲) و همهگی * گروه خاموش بودند

و می شنیدند از پولس و برناباس که بیان میکردند از عجایب و غرائبی که خدا در میان قبائل بوساطت آنها بظهور رسانیده بود * (۱۳) چون ایشان خاموش شدند یعقوب آغاز سخن نمود که ای برادران بشنوید از من (۱۴) که شمعون بیان نمود که خدا نخست چه سان توجه فرموده است که بگیرد از قبائل قومی را منسوب با سمش (۱۵) و متفق است بر این کلام پیغمبران چنانچه نگارش یافته است (۱۶) که بعد از این برخوادم گردید و مسکنی ننهدم داؤد را خواهم ساخت و مکانهای ویران آنرا بنا خواهم کرد و او را درست خواهم نمود (۱۷) تا که ما بقیه مردم و همه قبائل که اسم من بر آنها خوانده شده است بچوبند خداوند را و این است فرمان خداوند که تمامی آن چیزها را بجا می آورد (۱۸) و از ایام قدیم معروف است خدا را مجموع انعالتس (۱۹) پس رأی من این است که آن کسانی را که از میان قبائل بخداوند برگزیده اند زحمت ندهیم (۲۰) مگر آنکه بگوئیم آنها را که از آلوه می بتهای زنا و خفه شده و خون بپرهیزند (۲۱) زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی را دارد که ندا باو میکنند زیرا که هر سبت می خوانند او را در مجامع (۲۲) آنگاه حواریان و کشیشان و مجموع کلیسایا پسند افتاد که چند نفر را از خود برگزیده با پولس و برناباس به انطاکیه روانه نمایند یعنی یهوداه که برسباس ملقب بود و سیلاس را که در میان برادران مردان مکرم بودند (۲۳) و نوشتند چیزی باین معنی بدست ایشان که از حواریان و کشیشان و برادران برادران را که در انطاکیه و شام و قلیقه از قبائل هستند سلام باد (۲۴) و چون شنیدیم که بعضی از قبل ما آمده و بسخنان چند شمارا مشوش و دلای شمارا مضطرب نموده اند بسبب تأکید ختنه و حفظ شریعت و حال آنکه ما نگفته ایم (۲۵) لهذا ما را کلا پسند افتاد که چند مرد را اختیار نموده با محبوبهای خود برناباس و پولس بر شما بگماریم (۲۶) این کسانی هستند که جانهای خود را در راه اسم خدیو ما عیسی مسیح

گذاشته اند (۲۷) خلاصه یهودا و سیلاس را فرستاده ایم و ایشان نیز باین چیزها خود خبر خواهند داد (۲۸) که روح القدس و ما را اختیار افتاد که دیگر باری بر شما نگذاریم مگر این ضرورت (۲۹) پرهیز نمودن از قربانیهای بت‌ها و خون و خفه شده و زنا چنانچه از اینها خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام * (۳۰) پس ایشان مرخص شده به آنطاکیه آمدند و همرا جمع نموده نامه را تسلیم نمودند (۳۱) و ایشان مطالعه نموده از این فرمایش مسرور شدند (۳۲) و یهودا و سیلاس چون ایشان نیز اخبار دهنده‌گان می بودند برادران را بسخنهای بسیار پند داده استوار نمودند (۳۳) و مدتی در آنجا بسر بردند و از برادران بسلامت مرخص شده بنزد حواریان مراجعت نمودند (۳۴) و سیلاس خواهش نمود که در آنجا توقف نماید (۳۵) و پولس و برناباس در آنطاکیه اوقات میگذرانیدند و با بسیاری دیگر تعلیم میدادند و موعظه کلام خداوند را میرسانیدند * (۳۶) و بعد از چندی پولس برناباس را گفت برگردیم و در هر شهری که در آنجا بکلام خداوند خبر دادیم به برادران خود بگذریم و به بیفیم که ایشان چون می باشند (۳۷) و برناباس چنان مصلحت دید که یوحنا را که مسیحی به مرقس بود با خود همراه گیرد (۳۸) و پولس را این اراده بود که شخصی که از یقولیه از ایشان جدا شد و بجهت آن کار به همراه آنها نیامد نباید با خود برداشت (۳۹) پس در میانه ناخوشی پیدا شده بنهجی که از یکدیگر جدا گردیدند پس برناباس مرقس را برداشته به قبرس روان گردید (۴۰) و پولس سیلاس را اختیار نموده و برادران او را بتوفیق خدا سپرده روان شد * (۴۱) و از میان شام و قلیقیه کلیسیاها را استوار گنان عبور نمود

(باب شانزدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و تا شهر دربه و لسطره رسیده در آنجا تیموثیوس نام شاگردی پسر زین یهودی * مؤمن که پدرش یونانی بود می بود (۲) که نزد برادران نسطرائی

و اِثْرُونِيَانِي نِيك نام مي بود (۳) اين كس را پولس اختيار نمود كه با او در راه باشد پس او را گرفته بعلت يهودياني كه در آن نواحى مي بودند ختنه نمود زيرا كه مي شناختند همگي پدرش را كه يُونَانِي بود (۴) و از شهري كه عبور مي نمودند آن احكامي را كه حواريان و كشيستان اورشليمي مقرر داشتند بايشان مي سپردند كه محافظت نمايند (۵) پس كليساها در ايمان استوار ميشدند و هر روز بر تعداد ايشان مي افزود * (۶) پس ايشان از فِرَكِيَه و مَرْزُوبُومِ كَلْتِيَه عبور نمودند و روح القدس آنها را منع كرد كه در آسيه اظهار كلام را نه نمايند (۷) پس به مُوسِيَه رسيدند و سعي نمودند كه به بَطِينِيَه بروند ليكن روح آنها را مرخص نفرمود (۸) پس از دامنه مُوسِيَه عبور نموده به تَرُوس آمدند (۹) و در شب در عالم روبا پولس را آشكارا شد كه مردى مَقْدُونِي ايستاده و از او استدعاى آن مىگفت كه تا بمَقْدُونِيَه گذر كن و ما را مدد كن (۱۰) چون اين رؤيا را ديد همان لحظه در تفحص بوديم كه بمَقْدُونِيَه بريم زيرا كه نتيجه گرفتيم كه خداوند ما را خوانده است كه مژده را بآنها برسانيم * (۱۱) پس از تَرُوس برداشته براه راست تا به سَمُرَاكِي رسيديم و روز ديگر به نِيَابُلِس در آمديم (۱۲) و از آنجا به فِيلِيَه كه اول شهر از آن مجال از مَقْدُونِيَه و مسكن مسافران است در آمده چند روزي در آنجا بسر برديم (۱۳) و در روز شنبه از شهر بيرون رفته بر لب رودخانه جائي كه رسم نماز بود نشستيم و با آن زناني كه با هم جمع آمده بودند تكلم مي نموديم (۱۴) كه زني لُودِيَه نام سرخاب فروش كه از شهر ناطيره و خداپرست بود مي شنيد و خداوند قلب او را كُشاده تا گفتهاي پولس را اعتقاد نمود (۱۵) و چون تعميد يافتند او و خاندان او نيز استدعا نمود و گفت كه اگر شمارا يقيني است كه من بخداوند ايمان آورده ام پس بخانه من در آمده قرار بگيريد پس ما را به اصرار بخانه اش برد * (۱۶) از اتفاقات در وقتي كه به نمازخانه ميرفتيم كذيركي كه روح خبر دهنده در او بود و از علم غيب بجهت مالكانش مبلغي

نفع پیدا مینمود مارا دو چار شده (۱۷) آن زن بعقبِ پولس و ما افتاده فریاد میکرد و میگفت که این اشخاص بنده گانِ خدای تعالی هستند و مارا برآه نجات آگاهی می بخشند (۱۸) و این عمل را روزهای بسیار مینمود پولس بهم برآمده برگشت و بروح گفت که من تورا میفرمایم باسمِ عیسیء مسیح که از او بیرون آئی و او در همان وقت بیرون شد * (۱۹) چون مالکانش ملاحظه نمودند که امیدگاهِ نفعِ ایشان رفته است پولس و سیپلاس را گرفته بیازار بنزد حکام بردند (۲۰) و آنها را بنزد سرداران برده گفتند که این کسان شهرِ مارا بسیار زحمت میدهند که یهودی هستند (۲۱) و ما را به رسومی تعلیم مینمایند که جائز نیست مارا پذیرفتن و بجا آوردن آنها از آنرو که رومی هستیم (۲۲) و خلق بر آنها جمع آمدند و سرداران رختهای ایشان را کَنده بچوب زدین ایشان امر فرمودند (۲۳) و چون چوب بسیاری بر آنها زدند آنها را بحبس در آوردند و حارس را امر فرمودند که آنها را با احتیاط تمام محافظت نماید (۲۴) آن شخص آن قدغن یافته ایشان را زندان اندرون رانده و پایهای آنها را در کُنده مضبوط نمود * (۲۵) و پولس و سیپلاس در نصف شب دعا و تسبیحِ خدایا می نمودند و زندانیان آنها را گوش میدادند (۲۶) که ناگاه زلزله عظیمی واقع شد بنهجی که اساسِ زندان بجنبش در آمد و تمامی درها دفعته باز شده و قیدهای همه گی فرو ریخت (۲۷) و زندان بان بیدار شده دید که درهای زندان باز شده است پس شمشیر را کشیده خواست که خود را بکشد زیرا که پنداشت که زندانیان فرار نموده اند (۲۸) پولس با آواز بلند بانگ زده گفت که خود را ضرر مرسا که ما همه در اینجا میباشیم (۲۹) پس روشنائی را طلب نموده باندرون جسته پیش پولس و سیپلاس لرزان بر زمین افتاد (۳۰) و آنها را بیرون آورده گفت ای خداوندان مرا چه بابت کردن که رستگار شوم (۳۱) گفتندش که بر عیسیء مسیح خداوند ایمان بیآزر تو و خاندانت که رستگاری خواهید یافت (۳۲) و کلام خداوند را باو و همه گی

کسانی که در خانه او بودند تلقین نمودند (۳۳) و او ایشان را گرفته در همان ساعت شب زخمهایی ایشان را شسته و او و اهل خانه او همهگی فی الفور تمعید یافتند (۳۴) و ایشان را به خانه خود آورده سفره را نزد ایشان کشاد و خود و همه خاندان او بایمان خدا خرمی میکردند * (۳۵) و چون روز گردید سرداران یساولان را فرستاده امر نمودند که آن اشخاص را رها نما (۳۶) پس زندان بان باین کلام پولس را خبر داده که سرداران فرستاده اند که آزاد باشید پس حالا بیرون آمده سلامت بروید (۳۷) پولس آنها را گفت که فی نشاید که بعد از آنکه ما را آشکارا زند با وجود آنکه حجتی بر ما تمام نکردند و مردمان رومی هستیم و بزندان انداختند حالا به پنجاهی ما را بیرون بیاورند بلکه خود آمده ما را بیرون بیاورند (۳۸) پس یساولان این خبر را بسرداران رسانیدند و ایشان چون شنیدند که رومی هستند ترسیدند (۳۹) پس آمدند و التماس نموده ایشان را بیرون آوردند و استدعا نمودند که از شهر بیرون روند (۴۰) پس ایشان از زندان بیرون آمده بنزد لودیّه آمده و برادران را ملاقات نموده آنها را پند داده روان شدند *

(باب هفدهم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) پس آنها از امفیلیس و ایلونیه عبور نموده به تسلونیکه که در آنجا مسجد یهودیان بود رسیدند (۲) آنچه که پولس را رسم بود بنزد ایشان آمده در سه سبت از کتاب با ایشان گفتگو نمود (۳) و شرح میکرد و دلیل می آورد که مسیح را ضرور بود که گشته گردد و از مردهگان برخیزد و این عیسائی که من خبرش را بشما میبرسم همان مسیح است (۴) و تنی چند از ایشان قبول نموده با پولس و سیلاس شریک شدند و بسیاری از یونانیان خداپرست و برخی از زنان نجیب نیز قبول نمودند * (۵) پس یهودیان بی ایمان حسد برده و او را با چند از اهل بازار با خود گرفته و فتنه برانگیخته شهر را مضطرب نمودند و بخانه یاسون آمده به اراده اینکه ایشان را بسوی خلق

کشانند (۶) و چون ایشان را نیافتند یأسون و تنی چند از برادران را بنزد
 روسای شهر فریادکنان کشیدند که این اشخاص که زمین را زیروزبر نموده
 اند حال باینجا رسیده اند (۷) و یأسون آنها را پذیرفته است و حال آنکه
 ایشان همه برخلاف احکامِ قیصر عمل می نمایند و قاتل اند بآنکه پادشاهی
 دیگر هست که عیسی باشد (۸) پس خلق و بزرگان شهر که این را استماع
 نمودند مضطرب گردیدند (۹) و از یأسون و باقی خلق گرو گرفته آنها را مرخص
 نمودند * (۱۰) و بدون تعلل در شب برادران پولس و سیلاس را بشهر برده
 فرستادند و ایشان چون رسیدند بمسجد یهودیان در آمدند (۱۱) و نجیب تر
 بودند خلق آتجا از مردم تسلونیکي و با کمال رضامندی کلام را پذیرفتند
 و کتابها را هر روز تفتیش نمودند که آیا چنین است یا نه (۱۲) پس بسیاری
 از آنها و جمعی از زنان یونانی نجیب و مردان نیز ایمان پذیرفتند
 (۱۳) و چون یهودیان تسلونیکي را معلوم شد که پولس در شهر برده نیز بکلام
 خدا ندا میکند به آتجا رفته خلق را برانگیختند (۱۴) پس بی تأمل برادران
 پولس را بسمت دریا روانه نمودند لیکن سیلاس و تیموثیوس در آتجا توقف
 نمودند (۱۵) و راه نمایان پولس او را تا شهر اثینیه آورده و حکمی بجهت سیلاس
 و تیموثیوس گرفته که زود بنزد وی روانه شوند و مراجعت نمودند *
 (۱۶) و وقتی که پولس در اثینیه در انتظار ایشان می بود چون ملاحظه نمود
 که شهر چه سان پر از بت پرستی است روح وی متغیر شده (۱۷) پس در
 مجمع با یهودیان و خداپرستان و هر روزه در بازار با اشخاصی که ملاقات
 اتفاق می افتاد گفتگو مینمود (۱۸) و تنی چند از اپکوریان و استوکیان
 فیلسوف او را بر خورده بعضی گفتند که این یلوه گو چه می خواهد بگوید
 و بعضی میگفتند که اخبار بخدایان بیگانه مینماید زیرا که مؤداه عیسی
 و قیامت را بایشان میداد (۱۹) پس او را برداشته بکوه صریخ آوردند و گفتند
 که آیا ما توانیم یافت که این تعلیم تازه را که میگوئی چه چیز است

(۲۰) زانرو که سخنهای غریب بگوش‌های ما می‌رسانی پس می‌خواهیم بباییم که از اینها چه چیز مدعا است (۲۱) زانرو که تمامی * خلقِ اَئِنْدِيَه و مسافران ساکنِ آنجا را جز از گفتن و شنیدن سخن تازه خوش نمی‌گذشت * (۲۲) پس پولس در میان کوه مَرَبَع ایستاده گفت که ای مردانِ اَئِنْدِيَه من شمارا چنان می‌بینم که در هر امر میل به تعبد مینمائید (۲۳) زیرا که چون می‌گشتم و معبدهای شمارا سیر میکردم قربان‌گاهی را یافتم که در آن خدای غیر معروف را مرقوم شده بود پس آنکس که شما لائن شعور اورا می‌پرستید من شمارا بهمان اِخبار مینمایم (۲۴) خدائی که عالم را و هر آنچه در آن است آفرید از آنجا که او خداوندگارِ آسمان و زمین است در مسکن از دست ساخته قرار نمی‌گیرد (۲۵) و نه بدست‌های مردم خدمت کرده می‌شود که محتاج باشد بچیزی زیرا که خود بهمه‌گی حیات و نفس و همه چیزها را داده است (۲۶) و از یک نوع خورن تمامی * اصنافِ خلق را آفرید تا بر جمیع روی زمین مسکن گیرند و اوقات معین و حدود مسکن ایشان را مقرر فرموده (۲۷) تا که خداوند را طلب نمایند که شاید اورا بچوبند و یابند و حال آنکه از هیچ کدام از ما دور نیست (۲۸) زیرا که در وی میزبیم و حرکت مینماییم و موجود ایم چنانچه چند نفر از شعرای شما نیز گفته اند که ما از نسلِ اولیم (۲۹) پس چون از نسلِ خدا هستیم نشاید که مظلّم کنیم که طلا یا نقره یا سنگ منقوشِ بصنعت و تخیلاتِ مردم شباغت با الهیت دارد (۳۰) خلاصهً الحال اوقاتِ جهالت را خدا وا گذاشته است و همه‌گی * مردم را در هر جا امر بتوبه میفرماید (۳۱) زیرا که مقرر فرموده است روزی را که در آن روز بر خلق عالم بعدالت حکم خواهد نمود بواسطه شخصی که اورا مقرر کرده است و اعتقاد باو این را قرار داده است که اورا از میان مرده‌گان برخیزانید * (۳۲) و چون نقلِ قیامت مرده‌گان را شنیدند بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند که مرتبه دیگر این سخنهارا از تو خواهیم

شنید (۳۲) و باین وضع پولس از میان ایشان بیرون رفت (۳۴) و چندی ایمان آورده باو ملحق شدند که بودند در آن میان دیونوسیوس مشیر و زنی که نامش نام داشت و با ایشان بعضی دیگر *

(باب هجدهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) بعد از آن پولس از ایتلیه برآمده به قرنتس آمد (۲) و یافت در آنجا مرد یهودی را اقلنا نام که مولدش پنطس بود و از ایتلیه با زنش پرسگله تازه وارد شده بود زیرا که قلودیوس فرمان داده بود که تمامی یهودیان از روم بیرون روند پس در نزد آنها آمد (۳) و از آنجا که با آنها هم‌بیشه بود که خیمه‌دوزی باشد بنزد آنها مانده مشغول بکار گردید (۴) و در مجمع هر سبت سخن میگفت و یهودیان و یونانیان را مائل می‌ساخت (۵) و چون سیلاس و تیموثیوس از مقدونیه رسیدند پولس جان‌فشانی نموده نزد یهودیان با استدلال گفتگو میکرد که عیسی مسیح است * (۶) و از آنجا که ایشان مخالفت می‌نمودند و کفر میگفتند او دامن‌را بر ایشان افشانده گفت که خون شما بگردن شما باد من از این پاکم بعد از این بنزد قبائل خواهم رفت (۷) و از آنجا نقل مکان نموده در خانه شخصی یوستس نام خداپرست که خانه‌اش متصل بمجمع بود رفت (۸) و رئیس مجمع که کریسپس نام داشت با همه‌گی خاندان خود بر خداوند ایمان آورد و بسیاری از قرنتیان که این‌را شنیدند ایمان آورده تعمیم یافتند (۹) و خداوند در شب در عالم رویا پولس را فرمود که مقرر بلکه حرف‌زنان باش و خاموش منشین (۱۰) زیرا که من با تو ام و هیچ کس را بر تو دستي نخواهد بود که با تو خصومت نماید زیرا که قوم من در این شهر بسیار اند (۱۱) پس مدت یک سال و شش ماه در میان آنها تعلیم‌دهان بکلام خدا توقف نمود * (۱۲) و هنگامی که کلیون وزیر ایتلیه بود یهودیان بهیأت اجتماعی بر پولس هجوم آورده اورا بمحکمه آوردند (۱۳) و گفتند که این شخص مردم را امر می‌نماید که خدا را

بر خلاف شرع پرستش نمایند (۱۴) چون پوئس اراده تکلم نموده گلیون
 یهودیان را گفت که اگر این مقدمه از ظلم یا خیانت چیزی می بود ای
 یهودیان شرط عقل بود که شمارا متحمل شوم (۱۵) لیکن چون این مسئله
 هست در خصوص حرف و اسماء و شریعتی که نزد شما است خود میدانید
 که من نمی خواهم که در چنین امری حاکم باشم (۱۶) پس آنها را از محکمه
 راند (۱۷) و همه گوی «یونانیان رئیس مجمع سوسندیس را گرفته نزدیک محکمه
 زدند و گلیون را از این مقدمه مطلقا اندیشه نبود * (۱۸) و پوئس بعد از چند
 روزی که توقف نمود و سر خود را نخست در کنگره تراشید زیرا که نذر
 کرده بود برادران را وداع نموده با پیرسکه و آقا بر دریا بسوی شام رفت
 (۱۹) و به افسس رسید و آنها را در آنجا گذاشته خود بمجمع در آمد و با
 یهودیان تکلم فرمود (۲۰) و ایشان خواستند که مدتی زیادتز نزد آنها توقف
 نماید راضی نشد (۲۱) و آنها را وداع نموده گفت که البته مرا بایست که عید
 آینده را در اورشلیم کنم لیکن انشاء الله نزد شما باز خواهم آمد و از افسس
 لنگر برداشت (۲۲) و به قیصریه رسیده رفت و کلیسیا را سلام نمود و به انطاکیه
 روان شد (۲۳) و مدتی در آنجا ماند و از آنجا رفته از میان ملک گلنیه
 و فرگیه بر حسب ترتیب شاگردان را استوارکنان گذر می نمود * (۲۴) و مرد
 یهودی مسعی به اپلوس که وطنش اسکندریه بود و فصیح و در علم کتاب ماهر
 بود به افسس آمد (۲۵) این شخص در راه خداوند تربیت یافته بود و با
 دل گرم گفتگو می نمود و در باره خداوند تعلیم درست می نمود و مطلع
 نبود مگر از غسل یحیی (۲۶) همان شخص بی پروایانه در مجمع آغاز سخن
 گفتن نمود چون آقا و پیرسکه این را شنیدند او را گرفته بطریق خدا درست تر
 بیان نمودند (۲۷) چون اراده نمود که به احنیه عبور نماید برادران پیش
 کاغذ نوشتند بشاگردان که او را بپذیرند و چون رسید بسیار کمک نمود آنانی را
 که بایمان موفق بودند (۲۸) زیرا که بر یهودیان با کمال استقلال آشکارا

حجت را تمام می نمود که از کُتب برهان می آورد که عیسی مسیح

است *

(باب نوزدهم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) و در اوانی که آپلوس در قرنتس می بود اتفاق افتاد که پولس از ممالک
بعیده گذشته به افسس رسید و شاگردان چندرا یافت (۲) ایشان را گفت آیا
که شما چون ایمان آوردید روح القدس را یافتید گفتندش که بلکه نیافتیم که
روح القدس هست یا نیست (۳) ایشانرا گفت که چه قسم تعمیم یافتید گفتند
تعمیم یحیی را (۴) پولس گفت بدرستی که یحیی که تعمیم توبه میداد خلق را
گفت که بر کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید یعنی بر مسیح عیسی
(۵) چون این را شنیدند باسم عیسی خداوند تعمیم یافتند (۶) و چون
پولس بر آنها دست نهاد روح القدس بر آنها آمده آغاز تکلم بزبانهای مختلفه
نمودند و به الهام بیان می نمودند (۷) و مجموع مردان تخمیناً دوازده نفر
بودند * (۸) پس در مجمع در آمده بی پروا تا مدت سه ماه در باره ملکوت
خدا به استدلال گفتگو مینمود (۹) و چون چند نفر سنگ دل می بودند
که فرمان نبردند و در پیش گروه بر آن طریق بدگویی می نمودند از آنها جدا
شد و شاگردان را جدا نموده هر روز در مکتب شخصی طرس نام گفتگو می
نمود (۱۰) و تا مدت دو سال بدین نوع گذشت بنهجی که تمامی ساکنان
آسیه چه یهودی و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند (۱۱) و خدا بر
دست پولس معجزات باهره ظاهر گردانید (۱۲) بعدی که دست مالها و دامن
رختهایی را که مس با جلد وی نموده بود آورده بر بیماران می نهادند
و امراض از ایشان دور می شد و روحهای شریر از آنها بیرون میرفت *
(۱۳) و تنی چند از یهودیان سیاح که عزائم می خواندند سعی نمودند که
باسم خداوند عیسی روحهای پلیده را از اشخاص بیرون نمایند و میگفتند
که شمارا قسم میدهم بان عیسائی که پولس بان ندا میکند (۱۴) و از جمله

شود و بزگرمی * آن کس که همگی * آسیه و خلقِ عالمِ او را می‌پرستند بر طرف
شود * (۲۸) چون ایشان این را شنیده غضب آلوده گشتند و شروع بفریاد
نموده گفتند که بزرگ است اَرْتَمِسِ اِنْسِيَّان (۲۹) و تمامی * شهر پرازا اضطراب
شده همگی مُتَّفَقاً بتماشگاهه دویدند و گایوس و اَرِسْتَرُخْسِ مردمِ مَقْدُونِي
همراهانِ پَرَسِ را کشیده با خود بردند (۳۰) و پَرَسِ اراده نمود که بمیان خلق
در آید شاگردان او را ممانعت نمودند (۳۱) و از رُجُوسايِ آسیه اشخاصی که با
وِي دوست بودند نزدِ وِي فرستاده سفارش نمودند که بتماشگاهه حاضر نشود
(۳۲) و دیگران فریاد کرده چیزی دیگر میگفتند زیرا که محفلی آشفته بود
و اکثری نمی‌دانستند که از برای چه آمده اند (۳۳) پس اِسْکَنْدَرُ از میان
گروه پیش طلبیدند و یهودیان او را پیش می‌بردند و اِسْکَنْدَرُ دست را حرکت
داده خواست که پیش مردم عذری خواسته باشد (۳۴) چون ایشان دریافته
که یهودی است صدائی از همه بلند شد که بعدتِ دو ساعت طول کشید
که بزرگ است اَرْتَمِسِ اِنْسِيَّان * (۳۵) و چون منشی * مملکت ایشان را
ساکن گردانید گفت ای مردم اِنْسِي کجاست که نمیدانند که شهر اِنْسِيَّان
امانت‌دارِ ماده‌خدایِ عظیمِ اَرْتَمِسِ نام و صَمِي که از مُشْتَرِي افتاده است
میباشد (۳۶) پس چون این نقل را ممکن نیست که انکار نمایند شمارا باید
که آرام گرفته بی تأمل هیچ کار را ننمائید (۳۷) زیرا که آورید شما این
اشخاص را که نه دُرُوانِ هیکل اند و نه کفرگوبنده‌گان بر ماده‌خدایِ شما
(۳۸) پس اگر دیمیطرُیوس و هم‌پیشه‌گان او ادعائی با کسی دارند حال وقت
عدالت میباشد و وُزرا نشسته اند با یکدیگر معارضه نمایند (۳۹) و در صورتی
که چیز دیگری را طالب هستید در محکمه شرعی فیصل خواهد یافت (۴۰) زیرا
که محلّ خطر است که مَتِّهم بقتلها شویم بسببِ مقدمه امروز چه عذری
نداریم که توانیم بر این هنگامه آورده باشیم (۴۱) پس این سخنهارا گفته
خلق را رخص نمود *

(باب بیستم مشتمل بر سی و هشت آیه)

(۱) و بعد از اتمام این هنگامه پُلُس شاکردان را طلب نمود و وداع نموده جدا شد تا بسوی مَقْدُونِيَّه برود (۲) و از میان آن نواحی گذشته آنها را بسخنهاي بسیار پند داد و به یونان آمد (۳) و سه ماه در آنجا بسر برده چون خواست که از راه دریا بسوی شام روانه شود بهودیان در باره او توطیه نمودند پس رایش قرار گرفت که از راه مَقْدُونِيَّه باز گردد (۴) و مصاحبانش تا به آسیه با او بودند سوپترس پری و از نسلونقیان ارسطرخس و سکوندس و گایوس از دریه و تیموثیوس و از اهل آسیه تکس و ترمس (۵) پس اینها پیش رفته در طرواس مارا انتظار می کشیدند (۶) و ما بعد از ایام فطیر از فیلی از راه دریا روانه شده در پنج روز در طرواس با آنها رسیدیم و مدت هفت روز در آنجا توقف نمودیم * (۷) و در روز یکشنبه چون شاکردان بجهت شکستن نان باهم جمع شده بودند و پُلُس اراده داشت که بامدادان رفته باشد با آنها تکلم مینمود و تا نصف شب کلام طول کشید (۸) و در آن بالاخانه که جمع شده بودند چند چراغ گذاشته شده بود (۹) و پسری بود اوتخس نام که نزدیک بدرجه نشسته بود و چون شدت خواب او را گرفته بود از آنجا که پُلُس کلام را طول داد او را خواب رفته از طبقه سیوم پائین افتاد چون او را برداشتند مرده بود (۱۰) پُلُس پدین آمده و بر روی او افتاده او را در آغوش کشید و گفت مضطرب مباشید که جان او در او هست (۱۱) پس بالا رفته و نان را شکسته و چشیده قدری گفتگو کرد تا صبح گشته در آن حالت روان گردید (۱۲) و پسر را زنده آوردند و بسیار مطمئن گردیدند * (۱۳) و ما بکشتی نشسته پیش به آس رفتیم و خواستیم که از آنجا پُلُس را با خود ببریم چنانچه او که اراده خشکی داشت همین نحو مقرر کرده بود (۱۴) پس چون در آس با ما ملاقات نمود او را برداشته به مطلینه آمدیم (۱۵) و از آنجا از راه دریا روز دوم بمقابل خپوس رسیدیم و از آنجا روز

دویم به سامس رسیدیم و در طُروکلین توقف نموده روز دویم وارد ملیطس گردیدیم (۱۶) زیرا که پولس اراده داشت که از مقابلِ اِفسُس بگذرد که مبادا ماندن در آسیه بر او لازم گردد زانرو که می‌شناسمت که اگر او را ممکن باشد روز پنجاهم در اُورشَلیم باشد * (۱۷) پس از ملیطس به اِفسُس فرستاده کشیشانِ کلیسیا را طلب نمود (۱۸) چون بنزدش حاضر شدند ایشان را گفت که شمارا معلوم است که از روز ازل که در آسیه رسیدیم چه سان همیشه اوقات با شما بوده ام (۱۹) و پیوسته در بنده‌گی خداوند بودم با تمامی خشوع و اشکهای بیشمار و آزمایشهای که از مشورتِ یهودیان بر من واقع شد (۲۰) و بجهت وضع من از آنچه مفید بود بشما از شما هیچ پنهان نداشتم بلکه خبر دادم بشما و علانیه و خانه بخانه شمارا تعلیم میدادم (۲۱) و پیوسته با یهودیان و یونانیان نیز در نداء توبه بسوی خدا و ایمان بر خداوند ما عیسی مسیح مشغول بودم (۲۲) و اکنون از روح مقید شده بسوی اُورشَلیم میروم و از آنچه در آنجا بر من واقع گردد مطلع نیستم (۲۳) مگر آنکه پیوسته روح القدس شهر بشهر این خبر را میدهد که بندها و زحمتهای بجهت من آماده میباشند (۲۴) لیکن من آنها را بهیچ نشمرده بلکه جان خود را نیز عزیز نمی دارم بجهت خود بشرطی که فرصت یافته دور خود را بسرور بجا آورم و آن خدمتی را که از جانب عیسی خداوند ما مورم که به بشارتِ فضلِ خدا ندا کنم (۲۵) و الحال این را میدانم که تمامی شما که در میان شما گذشته ام و بشارتِ بملکوتِ خدا داده ام بار دیگر صورت مرا نخواهید دید (۲۶) و بجهت این امروز من شمارا گواهی می‌گیرم که من منزه هستم از خونِ همه‌گی (۲۷) زیرا که من باز نه ایستاده ام از خبر دادن شمارا بهر آنچه مشیتِ خداست (۲۸) پس متوجه خود و تمامی آن گله که روح القدس شمارا بر آنها إسقوف قرار داده است بوده باشید تا که بچرانید کلیسیایِ خدا را که بخونِ خود تحصیل نموده است (۲۹) زیرا که من این را میدانم که بعد از جدائی من گران درنده بمیان شما خواهند

در آمد که برگه ترجم خواهند نمود (۳۰) بلکه از میان شما خود کسان چند خواهند برخاست و سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را بعقب خود در آورند (۳۱) پس هشیار باشید و یاد دارید که در مدت سه سال شب و روز باز نه ایستادم و پیوسته با اشکها هر یک را نصیحت می نمودم (۳۲) و الحال ای برادران من شمارا بخدا می سپارم و بکلام انعامش که قادر است بر آنکه شمارا مستعد نماید و میراث بخشد شمارا با همه گی * مقدسان (۳۳) و نقره یا زر یا لباس کسی را طمع نه نمودم (۳۴) و شما خود میدانید که این دستهای من بجهة احتیاجات خود و مصاحبانم خدمت نمودند (۳۵) و من این همرا بجهة شما بیان نمودم که شمارا نیز باید که بمشقت خود ضعیفتر نمائید و یاد آرید کلام خداوند عیسی را که فرمود دادن فرخنده تر است از گرفتن * (۳۶) و اینها را گفته بزانو در آمد و با همه گی * ایشان دعا کردن گرفت (۳۷) و تمامی را گریه بسیاری دست داده بر روی پوئس افتادند و او را می بوسیدند (۳۸) زیرا که بسیار متالم بودند خصوصاً از آن سخن که گفت دیگر بر صورت من نخواهید نگرست و تا کشتی او را بدرقه نمودند *

(باب بیست و یکم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) چون از برای روان شدن از ایشان جدا شده در دریا براه راست به کوس آمدیم و روز دوم به رودس و از آنجا به پطره (۲) و در آنجا یافتیم کشتی را که به فیدیقی عبور می نمود بر آن سوار شده روانه شدیم (۳) و قیصر ظاهر گشته آن را بردست چپ گذاشته بسوی شام رفتیم و به صور رسیدیم زیرا که کشتی بار خود را در آنجا فرود می آورد (۴) و یافتیم شاگردان را و در آنجا هفت روز ماندیم و ایشان پوئس را باهام روح گفتند که به اورشلیم نرو (۵) چون آن ایام را باتمام رسانیدیم بیرون آمده روانه شدیم و ایشان تمامی با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا بدرقه نمودند و بر ساحل بزانو در آمده

دعا نمودیم (۶) و یکدیگر را تحیت گفته ما هر کشتی سوار شدیم و ایشان برگشتند بخانه‌های خود * (۷) و راه دریا را با تمام رسانیده از صُور به طُلُمائِس رسیدیم و در آنجا برادران را سلام گفته یک روز با ایشان بودیم (۸) و با ممدان مصاحبانِ پوُلَس بیرون آمده به قِیصرِیَه رسیدند و بختَه فیلیپوس که رسول و یکی از آن هفت نفر بود در آمده نزد وی ما تدیم (۹) و بود این شخص را چهار دختر دوشیزه که باهام تَکَلَّم می نمودند (۱۰) چون چندی در آنجا توقّف نمودیم اخبار دهنده از یهودیه رسید که اسمش اَکَبَس بود (۱۱) چون نزد ما آمد کمربندِ پوُلَس را برداشته دستها و پایهای خود را بسته گفت که روح اَلقُدس میفرماید که شخصی را که این کمربند زان اوست در اُورشلیم بیودیان اورا باین طور خواهند بست و بدستِ قِدائش خواهند سپرد (۱۲) چون این را شنیده همه‌گی ما و کسانی که در آنجا بودند التماس نمودیم که به اُورشلیم نرو (۱۳) پوُلَس ایشان را جواب داد که چه کار می‌کنید شما که می‌گریید و دل‌م را می‌شکنید زیرا که من آماده هستم نه محض برای بسته شدن بلکه برای آنکه در راه اسمِ خداوند عیسی در اُورشلیم مرده بشم (۱۴) پس چون او نمی‌پذیرفت خاموش گردیده گفتیم که آنچه مشیتِ خدا است بشود * (۱۵) و بعد از آن ایام نذارک دیده روانه اُورشلیم گردیدیم (۱۶) و تفری چند از شاگردان از قِیصرِیَه به‌مراه ما آمدند تا ما را به برند نزد کسی که مهمان او باشیم یعنی مَناسون قُبری شاگرد قدیم * (۱۷) و چون با اُورشلیم در آمدیم بخوشنودی برادران ما را پذیرفتند (۱۸) و روز دوم پوُلَس با اتفاق ما بنزد یعقوب رفت و همه‌گی کشیشان حاضر بودند (۱۹) پس ایشان را سلام نموده مصلّا آن چیزهایی را که خدا در میانِ تَبائِل بوساطتِ خدمت‌ش نموده بود بیان نمود (۲۰) و چون ایشان اینها را شنیده خداوند را تعظیم نمودند و اورا گفتند که * ای برادر می‌بینی که چند هزار بیودیان ایمان‌دار میباشند که همه‌گی در شریعت تعصب دارند (۲۱) و در باره تو چنین

(۲۰) زانرو که سخنهای غریب بگوش‌های ما می‌رسانی پس می‌خواهیم بیاییم که از اینها چه چیز مدعا است (۲۱) زانرو که تمامی * خَلْقِ اَئِنِّيهِ و مسافران ساکنی آجارا جز از گفتن و شنیدن سخن تازه خوش نمی‌گذشت * (۲۲) پس پولس در میان کوه مَبِيحِ ایستاده گفت که ای مردانِ اَئِنِّيهِ من شمارا چنان می‌بینم که در هر امر میل به تَعَبِّدِ مینمائید (۲۳) زیرا که چون می‌گشتم و معبدهای شمارا سیر میکردم قربان‌گاهی‌را یافتم که در آن خدای غیر معروف‌را مرقوم شده بود پس آنکس که شما لَعْنِ شعورِ او را می‌پرسید من شمارا بهمان اِخبارِ مینمایم (۲۴) خدائی که عالم‌را و هر آنچه در آن است آفرید از آنجا که او خداوندگارِ آسمان و زمین است در مساکنِ از دست ساخته قرار نمی‌گیرد (۲۵) و نه بدستهای مردم خدمت کرده می‌شود که محتاج باشد بچیزی زیرا که خود بهمه‌گی حیات و نَفَس و همه چیزها را داده است (۲۶) و از یک نوع خون تمامی * اصنافِ خلقِ را آفرید تا بر جمیع روی زمین مسکن گیرند و اوقاتِ معین و حدودِ مساکنِ ایشان را مقرر فرموده (۲۷) تا که خداوند را طلب نمایند که شاید او را بجویند و یابند و حال آنکه از هیچ کدام از ما دور نیست (۲۸) زیرا که در وی می‌زیغیم و حرکت مینمائیم و موجود ایم چنانچه چند نفر از شعرای شما نیز گفته اند که ما از نسلِ اولیم (۲۹) پس چون از نسلِ خدا هستیم نشاید که مظلّم کنیم که طلا یا ذقره یا سنگِ منقوشِ بصنعت و تخیلاتِ مردم شباهت با الهیت دارد (۳۰) خلاصه‌الاحوالِ اوقاتِ جهالتِ را خدا را گذاشته است و همه‌گی * مردم‌را در هر جا امر بتوبه میفرماید (۳۱) زیرا که مقرر فرموده است روزی‌را که در آن روز بر خلق عالم بعدالت حکم خواهد نمود بواسطه شخصی که او را مقرر کرده است و اعتقاد با او این‌را قرار داده است که او را از میان مرده‌گان برخیزانید * (۳۲) و چون نقلِ قیامتِ مرده‌گان‌را شنیدند بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند که مرتبه دیگر این سخنها را از تو خواهیم

باز ایستادند (۳۳) چون مین‌باشی رسید اورا گرفت و فرمان داد که اورا بدو زنجیر بندند و پُرسش نمود که این کیست و چه کار کرده است (۳۴) و بعضی این سخن را و دیگران سخنی دیگر را در میان مردم فریاد میکردند پس چون حقیقت امر را توانست فهمید بسببِ اضطراب حکم نمود که اورا بقلعه در آورند (۳۵) چون به پله رسید اتفاق افتاد که سپاهیان بسببِ جبر گروه اورا برداشتند (۳۶) زیرا که انبوه خلق از عقبِ وی می‌آمدند و فریاد می‌زدند که اورا بکش * (۳۷) چون پوئس بدر قلعه رسید مین‌باشی را گفت که آیا جائز است مرا که سخنی با تو بگویم او گفت آیا تو زبان یونانی را آگاهی (۳۸) آیا تو نیستی آن مصری که چندی پیش از این قلعه انگیختی و چهار هزار مرد قتال را به بیابان بردی (۳۹) پوئس گفت که یهودی هستم از شهر ترسِ قلقیه ساکن شهری که بی نام و نشان نیست و خواهش من اینست که تو مرا رخصت دهی که پیش مردم تکلم نمایم (۴۰) چون رخصت یافت پوئس بر پله ایستاده مردم را بدست اشاره نمود و چون خوب خاموش گردیدند آنها را بلغتِ عبری مخاطب نموده گفت *

(باب بیست و دوم مشتمل بر سی آیه)

(۱) ای برادران و پدران الحال من جواب شمارا میدهم بشنوید (۲) و چون شنیدند که بلغتِ عبری با آنها تکلم میکند بیشتر خاموش می‌بودند و گفت (۳) من مردی یهودی هستم و در ترسِ شهر قلقیه متولد گشتم و در این شهر در خدمتِ گمبلی گیل تربیت یافته و بدقتی شریعتِ پدران پرورش یافته و از برای خدا غیور بودم چنانچه امروز همه‌گی * شما میباشید (۴) و این طریق را تا بهرگ دشمنی می‌نمودم من بنوعی که مردان و زنان را بند نموده بزدان می‌سپردم (۵) چنانچه کاهن بزرگ و مجموع مشائخ جبهه من شهادت میدهند و از ایشان کتابتها به برادران گرفته باین قصد به دسِش می‌رفتم که اشخاص آنچرا نیز بسته به اورشلیم کشانم تا که سزا یابند (۶) و هنگامی که

راهی شده نزدیک به دَمِشَقْ بودم چنین اتفاق افتاد که در ظهر نورِ عظیمی از آسمان بدور من درخشید (۷) و من بر زمین افتاده آوازی را شنیدم که گفتم که ای سَأُولُ ای سَأُولُ تو چرا مرا عقوبت مینمائی (۸) من گفتم که تو کیستی خداوندا جواب داد که من عیسیٰ ناصری هستم که تو عقوبت می‌نمائی (۹) و همراهان من آن نور را دیده هراسان گشتند و آواز آن کس را که با من حرف میزد نه فهمیدند (۱۰) پس گفتم خداوندا چه کنم خداوند بمن فرمود برخیز و به دَمِشَقْ برو که در آنجا آنچه در باره تو مقرر شده است که بجا آری تورا خبر خواهند داد (۱۱) و از آنجا که بعثت تابش آن نور نابینا بودم از همراهان دست‌گیری یافته به دَمِشَقْ رسیدم (۱۲) پس مرد مَشَرَعِي حَافِيَّاس نام که نزد مجموعِ یهود ساکن آنجا نیک‌نام بود (۱۳) به نزدیک من آمد و ایستاده بمن گفت که ای سَأُولُ برادر من بی‌بنا شو و من همان لحظه در وی نگریستم (۱۴) و گفتم خدای پدران ما تورا اختیار نموده است که اراده او را بیایی و آن عادل را به بینی و از دهان او سخن بشنوی (۱۵) زیرا که بر آنچه دیدی و شنیدی نزد همه خلق شاهد او خواهی بود (۱۶) و حال چنانچه تأخیر مینمائی برخاسته غسلِ تعمید نما و اسم خداوند را خوانده گناهان خود را محو گردان (۱۷) و چون به اُورَشَلِيم مراجعت نمودم هنگامی که در هیکل نماز میگذاردم چنین اتفاق افتاد که بیهوش گشتم (۱۸) و دیدم او را که مرا فرمود بشتاب و بروی از اُورَشَلِيم بیرون رو زیرا که شهادت تورا در باره من قبول نخواهند کرد (۱۹) من گفتم خداوندا ایشان میدانند که آنهایی را که بر تو ایمان آورده بودند پیوسته حبس مینمودم و در مجمع میزدم (۲۰) و چون خونِ شهید تو اِسْتَفَان را می‌ریختند من نیز ایستاده و بغفلت متفق بودم و رختهای فاذلانِ او را نگاهبانی مینمودم (۲۱) مرا فرمود که برو که من تورا بسوی قبائل بعیده میفرستم *

(۲۲) تا باین سخن از او شنیدند آنگاه صداهای خود را بلند نموده گفتند که

این چنین شخصی را از زمین بردار زیرا که مناسب نیست که زنده بماند (۲۳) و چون پیوسته فریاد مینمودند رختها را می انداختند و خاک را بهوا می ریختند (۲۴) همین باشی فرمان داد که او را بقلعه درآورند و گفت که باید او را بتازیانه زجر نمود تا که معلوم شود که بچه سبب این قدر در ضد او فریاد مینمودند (۲۵) و در وقتی که او را بتسمها می کشیدند پولس یوزباشی را که نزدیک ایستاده بود گفت آیا شمارا جائز است که رومی را خصوصاً بی حجتی زجر نمائید (۲۶) چون یوزباشی این را شنیده رفت و همین باشی را اخبار نمود که با خبر باش که چه می کنی زانو که این شخص رومی است (۲۷) و همین باشی بنزد وی آمده گفت مرا بگو که آیا تو رومی هستی گفت بلی (۲۸) پس همین باشی جواب داد که من این حق را بمبلغی خطیر اکتساب نمودم پولس گفت که من چنین متولد شدم (۲۹) پس بدون تامل کسانی که قصد آزارش داشتند دست از او برداشتند و همین باشی چون یافت که رومی است مخالف گردید از این جهت که او را بسته بود * (۳۰) و پادشاهان بقصد آنکه درست بیابد که چرا یهودیان بر او ادعا مینمایند او را از بند خلاص نمود و فرمان داد که کاهنان بزرگ و همهگی اهل شورا آنها حاضر شوند و پولس را پائین آورده در میان آنها بر پا داشت *

(باب بیست و سیوم مشتمل بر سی و پنج آیه)

(۱) و پولس در مجمع نگریست و گفت ای برادران من تا امروز با خدا به نیت نیکو زنده گی کرده ام (۲) و حنائیاس کاهن بزرگ کسانی را که نزدیک وی ایستاده بودند فرمود که بدهنش بزنند (۳) پولس بوی گفت که خدا تو را خواهد زد ای دیوار سفید کرده شده آیا تو نشسته که بر من بحسب شریعت حکم نمائی و حال آنکه بر خلاف شرع حکم می نمائی که مرا بزنند (۴) نزدیک ایستاده گان گفتندش که آیا تو کاهن بزرگ خدا را ناسزا میگوئی (۵) پولس گفت که ای برادران ندانستم که او کاهن بزرگ باشد زیرا که نوشته

شده است که تو حاکم قوم خود را بد مگو * (۶) چون پولس یافت که بعضی صَادُوقِيَان و بعضی فَرِيسِيَان میباشند در مجلس فریاد نمود که ای برادران من فَرِيسِي و پسر فَرِيسِي هستیم و بجهت امید و قیامت مردهگان بر من حکم مینمائید (۷) چون این سخن را گفت میان فَرِيسِيَان و صَادُوقِيَان نزاع بر پا شده خلق بدو فرقه شدند (۸) زیرا که صَادُوقِيَان قائل اند بآنکه نه قیامت است و نه فرشته و روح و فَرِيسِيَان قائل بهر دو هستند (۹) پس فریاد بسیار نمودند و نویسندهگان از طائفه فَرِيسِيَان بتعصب برخاسته گفتند که ما در این شخص هیچ بدی مشاهده نمینمائیم و مبادا که اگر روح یا فرشته با وی تکلم نموده است با خدا معارضه نمائیم (۱۰) و چون نزاع عظیمی بر پا شد بتوهم آنکه مبادا پولس را پاره پاره نمایند مین باشی سپاهیان خود را فرمود که باین آمده اورا از میان ایشان روده در قلعه آورند (۱۱) و شب دیگر خداوند بنزدش آمده گفت پولس خاطر جمع دار که بآن نحو که در اُورشلیم در باره من شهادت دادی بهمان قسم تو را باید که در روم نیز شهادت دهی * (۱۲) و چون روز شد چند تن از یهود با یکدیگر عهد بسته هم قسم شدند که نخورند و نیاشامند مادامی که پولس را نکشته باشند (۱۳) و کسانی که هم قسم گشتند بیش از چهل نفر بودند (۱۴) پس ایشان بنزد کاهنان بزرگ و بزرگان رفته گفتند که ما با خود سوگند خورده ایم که هیچ چیز نجشیم مادامی که پولس را نکشیم (۱۵) پس حال شما مین باشی را با اهل شور بگوئید که فردا اورا بنزد شما آورده باشد گویا باراده آنکه قصد دارید که در خصوص او زبانه تفتیش نموده باشید و ما بیش از آمدنش برقتلش مهیا هستیم * (۱۶) و خواهرزاده پولس این توطئه را یافته بقلعه درآمد و پولس را خبردار نمود (۱۷) پولس یکی از یوزباشی هارا طلب نموده گفت که این پسر را بهر بنزد مین باشی زیرا که خبری دارد که بوی بگوید (۱۸) پس اورا برداشته بنزد مین باشی برد و گفت که پولس مقید مرا خوانده

خواهش نمود که این پسر را بنزد تو آرم که خبری دارد که بتو گفته باشد (۱۹) و مین باشی دستِ او را گرفته بکناری بردش و گفتش چه داری که بمن باز گوئی (۲۰) گفت که پهلویان توطیه نموده اند که از تو سؤال نمایند که فردا پوئس را در مجلس در آوری که گویا قصد دارند که چیزی در حقیقتِ امرش بدقت پرسیده باشند (۲۱) لیکن از آنها قبول مکن زیرا که از چهل نفر بیشتر میباشند از آنها که در کمین اند و خود را بسوگند استوار نموده اند که نخورند و نیاشاهند تا او را نکشند و حال مستعد اند و منتظر وعده از تو میباشند (۲۲) پس مین باشی آن پسر را مرخص نمود و قدغن نمود که هیچ کس را مگو که مرا از این مقدمه مطلع گردانیدی * (۲۳) و دو نفر از یوزباشیان را طلب نموده گفت که دو بیست نفر از سپاهیان مستعد نمائید که به قیصریه رفته باشند و همچنین هفتاد سوار و دو بیست نیزه دار را در ساعت سیوم از شب (۲۴) و مرکبی را نیز حاضر سازید که پوئس را سوار نموده او را بسلامت بنزد فیلیکس حاکم برسانید (۲۵) و باین مضمون کاغذی نوشت (۲۶) که از قلودیس لیسسیاس حاکم کرامی فیلیکس را سلام باد (۲۷) که چون این مرد را پهلویان گرفته و قصد قتلش نموده بودند من با سپاه رفته او را رها نمودم چون یافته بودم که رومی می باشد (۲۸) و باین اراده که بیابم که بچه جبهه با او معارضه می نمایند او را بمجلس آنها در آوردم (۲۹) و یافته ام که در خصوص مسائل شرعیّه آنها معارضه می نمودند و هیچ اذعانیه بر او نه نموده اند که مستوجب قتل یا بند باشد (۳۰) و چون مخبر شدم که یهود در باره این شخص توطیه می بینند او را دفعتاً بنزد تو فرستادم و مدعیان را نیز امر نمودم که در حضور تو بر او اذعان نمایند و السلام * (۳۱) پس سپاهیان بآن قسم که مأمور شده بودند پوئس را برداشته در شب تا به آنتیپطرس آوردند (۳۲) و بامدادان سواران را گذاشتند که با او بروند و خود بسوی قلعه برگشتند (۳۳) پس ایشان به قیصریه در آمده نامه را بحکم داده پوئس را نیز بحضورش

در آوردند (۳۴) چون حاکم مطالعه فرمود و استفسار نمود که از چه محل است و آگه گردید که از قَلْقِیَه است (۳۵) فرمود که من تمامی را چون مدعیانت حاضر شوند از تو خواهم شنید و حکم نمود که او را در بارگاه هیروُدیس نگاه دارند *

(باب بیست و چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از پنج روز حَئانیاس کاهن بزرگ با بزرگان و تِرطلس نام خطیب رسیده نزد حاکم از پوئس شکایت نمودند (۲) و چون او را خواندند تِرطلس شروع سخن نموده گفت از آنجا که ما بواسطت بسیار قرار داده‌ای که تو از پیش بینی خود در این قوم نهاده بسیار آرام یافته ایم (۳) در هر جا و در هر وقت با کمال شکرگذاری اعتراف می‌کنیم ای فیلیکس کرامی (۴) لیکن از آنجا که مبادا تو را زیاده تصدیح دهم استدعا می‌نمایم که تو از راه نوازش خود مختصری از ما بشنوی (۵) که این مرد را یافتیم ما شریرو فتنه‌انگیز در میان تمامی پهلوانان که در عالم هستند و یکی از پیشوایان فرقه ناصریان است (۶) و نیز کوشید که هیکل را ملوث کند ما او را گرفته خواستیم که بر حسب شریعت خود بر او حکم کنیم (۷) که لیسئاس مین باشی آمده بجزیر بسیار از دست ما بیرونش نمود (۸) و حکم کرد که مدعیانش بزد تو آمده باشند که تو خود بعد از تحقیق این همه چیزه‌ای را که بر او ادعا مینماییم توانی در یافت نمود (۹) و پهلوان نیز متفقاً گفتند که این چنین میباشد *

(۱۰) و چون حاکم پوئس را اشارت نمود که تو نیز حرف خود را بزن او گفت از آنجا که عیدانم که تو سالهایی بسیار است که این قوم را حاکم میباشی بخوشنودی و اثر نقل خود را بیان می‌نمایم (۱۱) زیرا که تو میتوانی تحقیق نمود که بیش از دوازده روز نیست که من بجهت عبادت باورشلیم رفتم (۱۲) و ایشان نه مرا یافتند در هیکل با کسی گفتگوکنان و نه در میان مردم و نه در مجامع و نه در شهر فتنه‌انگیزان (۱۳) و نمی‌توانند که بآنچه مرا منم

مینمایند ثابت نمایند (۱۴) لیکن این را نزد تو اقرار مینمایم که در طریقی که
 آنرا بدست می‌نامند خدای بدران را بنده‌گی مینمایم و می‌پذیرم هر آنچه
 در شریعت و رسائل رسول نگرش یافته است (۱۵) و این امید را پیش خدا
 دارم که اینها نیز منتظر آن میباشند که قیامت مرده‌گان عادلان و ظالمان را
 هم خواهد بود (۱۶) و در این کوشش مینمایم که نزد خدا و خلق دائماً باطناً
 مطمئن باشم (۱۷) و بعد از سالهای چند با نیازها و هدیه‌ها بجهت قوم خود
 رسیدم (۱۸) و در آن ایام یهودی چند از اهل آسیه یافتند مرا در هیکل مطهر
 نه با هنگامه و نه با فتنه (۱۹) پس باید که آنها پیش تو آمده اگر چیزی
 از من دارند شکایت نمایند (۲۰) یا همین اشخاص بگویند اگر چیزی از
 ناراستی در من دیده اند در وقتی که در مجلس آنها ایستاده بودم (۲۱) مگر
 این یک سخن را که در آن میان ایستاده فریاد نمودم که شما بسبب اعتقاد
 در باره قیامت مرده‌گان بر من حکم مینمائید * (۲۲) چون فیلیکس این را
 شنید و آن طریقه را بهتر فهمیده بود پس بناخیر انداخته گفت چون
 لیبسیاس مین باشی بیاید حقیقت امر شمارا خواهم دریافت (۲۳) و
 بوزباشی را فرمود که پولس را نگاه دارد و او را در استراحت گذارد و هیچ یک
 از خویشانش را از خدمت یا ملاقات او منع ننماید * (۲۴) و بعد از چند
 روزی فیلیکس با زن خود دروسه که یهودی بود رسیده بطنب پولس فرستاده
 و سخنی چند در باره ایمان بر مسیح از او شنید (۲۵) و در وقتی که او در
 باره عدالت و پرهیزکاری و بازخواست آینده گفتگو می نمود فیلیکس ترسان
 شده گفت الحال برو که من فرصت جستجو تو را باز خواهم خواند (۲۶) و نیز
 امیدوار بود که پولس او را زر خواهد داد که او را رهائی بخشد از این جهت
 بارها او را می طلبید و با وی معاشرت مینمود (۲۷) و بعد از اتمام مدت
 دو سال فیلیکس پرقیوس فیسطس را قائم مقام خود یافته و بجهت آنکه یهود را
 ممنون سازد فیلیکس پولس را بسته گذاشت *

(باب بیست و پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) چون فیسطس در حکمرانی متمکن گردید بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم روان گردید (۲) و کاهن بزرگ و روسای یهود بر شکایت پولس اورا آگاه نمودند و باستدعا (۳) اینرا بجای انعام از او درخواستند که اورا به اورشلیم بطلبد و در کمین بودند که اورا در راه کشته باشند (۴) اما فیسطس جواب داد که پولس در قیصریه نگاه داشته شود که خود اراده دارم که بزودی رفته باشم (۵) پس آن اشخاصی که در میان شما قادر میباشند همراه بیایند اگر چیزی در این مرد میباشد آنرا براو اذعانمایند * (۶) پس بیش از ده روز با آنها بسر برده بقیصریه رفت و باهدادان بر محکمه نشسته به احضار پولس فرمان داد (۷) و چون حاضر شد یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند بدور او ایستاده شکایتهای بسیار و عظیم از پولس مینمودند که ثابت نمی توانستند کرد (۸) و او جواب میداد که من نه بشریعت یهود و نه بهیکل و نه بقیصر مطلقاً تقصیری نه نموده ام (۹) و فیسطس بذکر آنکه خواست یهودا ممنون سازد پولس را در جواب گفت که آیا خواهش داری که به اورشلیم روی و این قضیه در آنجا نزد من فیصل یابد (۱۰) پولس گفت که در محکمه قیصر ایستاده ام اینجا باید که در باره من حکم کرده شود و هیچ ظلم بر یهود نکرده ام چنانچه تو خود بهتر میدانی (۱۱) زیرا که اگر ظلم کرده ام و چیزی که قابل قتل باشد کرده باشم از مرگ سر نمی پیچم لیکن اگر هیچ چیز از آنها که مرا متهم میسازند اصل ندارد هیچ کس نمی تواند که مرا بایشان سپارد پس تظلم بقیصر میبرم (۱۲) و بعد از آنکه فیسطس با مشیران شمر نمود اورا گفت که چنانچه قیصر را خوانده الله نزد قیصر خواهی رفت * (۱۳) و روزی چند که گذشت آگریاس پادشاه و برنیقی بقیصریه آمدند که با فیسطس تحیت بجا آرند (۱۴) و چون ایام بسیاری در آنجا بسر بردند فیسطس نزد پادشاه مقدمه پولس را بیان نمود و گفت مردی است که

فیلکس اورا در بند گذاشته است (۱۵) و چون باورشلیم بروم کاهنان بزرگ و مشائخ یهود در خصوص او مرا آگاه گردانیده می‌خواستند که بر او حکم شود (۱۶) ایشان را جواب دادم که رومیان را رسم نیست که هیچ کس را بدون آنکه مدعیان را با مدعی علیه باهم جمع نمایند و اورا مجال تکلم نمودن در خصوص آن ادعای خود بدهند بهلاکت سپارند (۱۷) چون در اینجا باهم جمع آمدند بی تأخیر روز دومی در محکمه نشسته حکم نمودم که این مرد را بیاورند (۱۸) چون مدعیان ایستادند از آنچه من مظنه می‌کردم هیچ ادعائی بر وی نکردند (۱۹) بلکه در مسئله چند در خصوص دین خود با وی گفتگو مینمودند و بخصوص شخصی مرده عیسی نام که پولس پیوسته میگفت که او زنده است (۲۰) و من در این مسئله متحیر بودم پرسیدم اورا که میخواهی به اورشلیم رفته در آنجا این مقدمه فیصل یابد (۲۱) و چون پولس طلب نمود که خود را بگذارند تا خدیو عالی در امر او تفتیش نماید فرمان دادم که نگاه داشته شود تا وقتی که بنزد قیصرش بفرستم (۲۲) اگر پالس فیستس را گفت که من خود میخواهم که از این شخص چیزی بشنوم گفت که فردا از او خواهی شنید * (۲۳) چون بامدادان اگر پالس و برنیقی با حشمت تمام آمدند و در دیوان خانه نشستند با مین باشیها و شرفاء شهر فیستس فرمان داد تا پولس را آورند (۲۴) فیستس گفت ای اگر پالس پادشاه و تمامی مردان که با ما حاضر هستید این شخص را که می‌بینید همان است که همه‌گی گروه یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا در باره او بمن فریادکنان در آویختند که دیگر نه بایست که زنده باشد (۲۵) و من چون دریانتم که او عملی نکرده است که لائق قتل باشد و او خود هم خدیو عالی را طلب نمود لهذا عزم نموده ام که اورا بفرستم (۲۶) و چون چیزی در دست ندارم که به آقاي خود در باره او بنویسم از این جهت اورا نزد شما حاضر نمودم خصوصاً نزد تو ای سلطان اگر پالس تا که بعد از تحقیق چیزی داشته باشم

که بنویسم (۲۷) زیرا که بی جا مینمایند مرا که اسیری را بفرستم و ادعاهائی که بر اوست عرض نه نمایم *

(باب بیست و ششم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) اگر یاس یولس را گفت که مرخصی که نقل خود را نمائی آنگاه یولس دست را دراز نموده باین نوع جواب داد * (۲) که ای سلطان اگر یاس من این را سعادت خود میدانم که در باره همه آنچه یهود بر من ادعا مینمایند پیش تو امروز جواب داده باشم (۳) خصوصاً چون تو از همگی و رسوم و مسائل یهود آگاه هستی پس از تو سؤال مینمایم که بتکمیل از من بشنوی (۴) و چون اوقات من از ابتدای طفولیت در میان قوم خود در اورشلیم بسر رفت تمامی یهود از آن واقف هستند (۵) و احوال مرا من البدایت میدانند و اگر خواسته باشند شهادت می توانند داد که بحسب فرقه که پارسا ترین دین ما هستند زنده گانی میکردم یعنی فریسی بودم (۶) و حال بسبب امید وعده که خدا به پدران ما نموده است مرا در محکمه بر پا داشته اند (۷) آن امیدی که دوازده فرقه ما پیوسته شب و روز عبادت کنان امیدوار اند که بآن برسند در باره همان امید ای سلطان اگر یاس یهودیان با من مخاصمه مینمایند (۸) آیا نزد شما امکان ندارد که خدا مرده گان را برخیزاند (۹) اما مرا این خیال بود که باید اسم عیسی و ناصری را مخالفت بسیار نمود (۱۰) و نیز این چنین میکردم و در اورشلیم بسیاری از مقدسان را چون از کاهنان بزرگ قدرت یافتم در زندان بند نمودم و چون ایشان بقتل می رسیدند راضی بودم (۱۱) و در همگی و مجامع بارها ایشان را زحمت داده جبر بر آنها مینمودم تا کفر بگویند و زیاد از حد بر آنها شوریده تا بشهرهای بیرون آنها را تعاقب میکردم (۱۲) در این حال وقتی که بسوی دمشق می رفتم با قدرت و اجازت از کاهنان بزرگ (۱۳) در وسط روز در راه دیدم ای سلطان نوری را از آسمان که بیش از تابش آفتاب می درخشید بدور

من و آنانی که همراه من بودند (۱۴) و چون همه‌گی * ما بر زمین افتادیم آوازی را شنیدم که مرا مخاطب کرده بلمتِ عِبْرِي گفتم ساوُل ساوُل چرا تو مرا عقوبت مینمائی تو را دشوار است بر میخها لگد زدن (۱۵) من گفتم که خداوند! تو کیستی گفتم من عیسی هستم که تو مرا عقوبت مینمائی (۱۶) لیکن برخیز و بر پایهای خود به ایست که من بهمین جهت بر تو نمودار گردیدم که تو را خادم و شاهد بر آنچه دیده‌ام و آنچه بتو نشان خواهم داد قرار دهم (۱۷) و تو را از قوم و از قبائل آزاد می‌سازم و الحال تو را بنزد ایشان میفرستم (۱۸) تا که چشمهای آنها باز کرده شود و از تاریکی بنور گردانیده شوند و از قدرت شیطان بخدا و تا آنکه آموزش گناهان و میراث در میان مقدسان بسبب ایمان بر من یابند (۱۹) پس ای سلطان آگرپاس من رویت آسمانی را نافرمانی نه نمودم (۲۰) بلکه تاخت اهل دیشق را و اورشلیم را و در همهٔ مرزوبوم یهودیه و قبائل پدوسته خبر میدادم که توبه نمایند و بسوی خدا برگردند و کارهایی که شایسته توبه باشد بجا آورند (۲۱) و بعثت همین چیزها یهودیان مرا در هیکل گرفته سعی نمودند که بقتل رسانند (۲۲) اما من بیاری * خدا تا امروز ایستاده کوچک و بزرگ را شهادت میدهم و هیچ چیز نمی‌گویم جز آنچه موسی و پیغمبران گفتند که خواهد شد (۲۳) یعنی که مسیح باید که عقوبت کشد و چون از مرده‌گان اول برخیزد نوری بقوم و قبائل خواهد فرستاد * (۲۴) و چون این نوع تکلم نمود فیسطس باواز بلند گفت پولس دیوانه هستی کثرت درس تو را بدیوانگی کشانیده است (۲۵) گفت دیوانه نیستم ای فیسطس کرامی بلکه برستی و هشیاری باین سخنها حرف میزنم (۲۶) که سلطان از این چیزها آگاه هست و پیش او بی‌بروا حرف میزنم چون مرا یقین است که هیچ یک از این چیزها بر او مخفی نیست زیرا که اینها در خلوت نشده است (۲۷) ای سلطان آگرپاس آیا باور می‌کنی پیغمبران را میدانم که قبول می‌کنی (۲۸) آگرپاس گفت

پولس را که نزدیک است که تو مرا مائل گردانیده مسیحی کردم (۲۹) پولس گفت کاشکی هم نزدیک بود و هم تمامی نه همین تو بقتلهائی بلکه همه گئی * اینانی که امروز از من می شنوند آن چنانکه من هستم بشوند جز این بندها * (۳۰) چون این را گفت سلطان و حاکم و برنیقی و همگنان برخاستند (۳۱) و چون بخلوت رفتند بیکدیگر گفتند که این شخص هیچ عملی که لاقی قتل یا بند باشد نمی نماید (۳۲) اگر پائس فیستس را گفت که ممکن بود که این شخص آزاد شود اگر قیصر را طلب نه نموده بود *

(باب بیست و هفتم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و چون مقرر شد که از راه دریا به ایتلیه رفته باشیم پولس و چند قیدی دیگر را بیوزباشی * یولیوس نام از دسته سبستی سپردند (۲) و بر کشتی * ادرمتی سوار شده روانه شدیم باین اراده که از چند جای آسیه بگذریم و ارسطرخس مقدونی از تسلونیقی با اتفاق ما بود (۳) و روز دویم بصیدون رسیدیم و یولیوس با پولس بملاطمت سلوک می نمود و او را اجازت داد که بنزد دوستان خود رفته از ایشان تمتع یابد (۴) و از آنجا روانه شده از پناه قبرس گذشتیم از آنرو که باها مخالف می بود (۵) و از دریای قلیقیه و مقولیه گذشته بموره لقیه رسیدیم * (۶) آنجا یوزباشی کشتی * اسکندریه را یافته که اراده ایتلیه داشت ما را بر آن سوار نمود (۷) در روز چندی آهسته رفته بمشقت تا به قنیدس رسیدیم بجهت آنکه باد اجازت نمیداد و در پناه قریطی تا به سلمونی رسیدیم (۸) و بدشواری از آنجا گذشته بجائی که مسعی به بندر خوش است و نزدیک شهر لسیه است رسیدیم * (۹) و چون چندی گذشت و رفتن بر آب در آن وقت با خطر گردید زیرا که ایام روزه منقضی شده بود پولس سفارش نموده (۱۰) ایشان را گفت ای جماعت می بینم که این راه بدشواری و زبان بسیار نه مجرب برای بار کشتی بلکه برای جانهای ما را نیز خواهد بود (۱۱) لیکن یوزباشی ملاح و صاحب کشتی را بیش از گفته پولس اعتنا

نمود (۱۲) و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان در آن توقف نمایند اکثر مردم چنان صلاح دیدند که از آنجا رفته شاید که بفینیقی برسند و زمستان را در آنجا بسر برند و آن بندری است از قریبطی که مواجهه دارد با مغرب جنوبی و مغرب شمالی * (۱۳) چون بان جنوبی برخاست چنان پنداشتند که بمقصد خود رسیده اند پس لنگر برداشته از نزدیکی کذاره قریبطی گذشتیم (۱۴) بسی نگذشت که بان طوفانی که به اُورقلیدون مسمی است کشتی را فرو گرفت (۱۵) و از آنجا که اختیار کشتی را فرو گرفت و نتوانست که با بان مقاومت نماید بی اختیار روانه شدیم (۱۶) و ازینا جزیره که مسمی بقلوده بود عبور نموده بدشواری سفینه را دستگیر نمودیم (۱۷) و چون آن برداشته شد کشتی را به بستن کمر آن کُمت نمودند و از ترس آنکه مبدا بر ریگستان بیفتند اسباب کشتی را پائین آورده باین قسم رانده شدند (۱۸) و چون طوفان بر ما شدت نمود روز دوم کشتی را سبک نمودیم (۱۹) و در روز سیم اسباب کشتی را بدست خود بیرون ریختیم (۲۰) و چون ایام بسیار منقضي گشت که نه آفتاب و نه ستاره ها ظاهر گردیدند و پیوسته طوفان شدید میزد و بالآخره تمامی امید نجات ما منقطع گردید * (۲۱) و بعد از گرسنه گی بسیار یوس در میان آنها ایستاده گفت ای مردان بایست که سخن مرا شنیده از قریبطی روانه نشوید و این سختی و زیان را پیدا نه نمائید (۲۲) الحال من شمارا سفارش مینمایم که خاطر جمع باشید که مطلقا جان شمارا زیان نخواهد بود جز کشتی را (۲۳) زیرا که در این شب مرا فرشته آن خدائی که من زان آن هستم و عبادتش را مینمایم نمودار گردید (۲۴) و گفت ای یوس مترس که تورا باید نزد قیصر حاضر شوی و اینک خدا تمامی همسفران تورا بتو بخشیده است (۲۵) پس ای مردم خاطر جمع باشید زیرا که من باور می کنم خدا را که آنچه ان که بمن گفته است خواهد شد (۲۶) و باید که ما بجزیره افتاده شویم * (۲۷) و چونکه شب چهارم شد و ما هنوز در

دریای هدریا پیش و پس رانده میشدیم در نصف شب ملاحان مظنه مینمودند که ساحلی بایشان نزدیک است (۲۸) پس بلدرا انداخته بیست بغل یافتند و قدری دور رفته و باز بلدرا انداخته پانزده بغل یافتند (۲۹) و از آنجا که ترسیدند که مبادا در سنگلاخ بیفتند از پشت کشتی چهار لنگر انداخته و دعا مینمودند که روز شود * (۳۰) چون ملاحان خواستند که از کشتی بگریزند سفینه را بدریا پالین نمودند گویا بقصد آنکه لنگرها از پیش جواز بکشند (۳۱) پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت اگر این اشخاص در کشتی نمانند ممکن نیست که شما نجات یابید (۳۲) پس سپاهیان ریسمانهای سفینه را بریده گذاشتند که در دریا افتد * (۳۳) چون روز میشد پولس گفت که تمامی چیزهای بخورند و گفت که امروز روز چهاردهم است که انتظار میکشید و طعام تناول نکرده پیوسته گرسنگی کشیده اید (۳۴) پس سفارش من اینست که غذایی بخورید زیرا که این از برای عافیت شماست و موئی از سر هیچ کس از شما نخواهد افتاد (۳۵) این را گفته و نان را گرفته نزد همه گی خدا را شکر نمود و شکسته آغاز خوردن نمود (۳۶) و همه خاطر جمع شده ایشان نیز چیزی خوردند (۳۷) و همه گی نفوس در کشتی در بیست و هفتاد و شش نفر بودیم (۳۸) چون از خوراک سیر شدند گذدم را بدریا ریخته کشتی را سبک نمودند * (۳۹) و چون روز شد زمین را باز نشناختند و خلیجی را دیده که کناره داشت خواستند که اگر ممکن باشد کشتی را بر آن برانند (۴۰) پس لنگرها را بریده در دریا گذاشتند و در دم بندهای سگان را باز نموده و بادبان بزرگ را پیش باد کُشاده بسوی ساحل راه گرفتند (۴۱) و در جایی که در سمت دریا بود افتاده کشتی را بر خشکی راندند و پیشش محکم شده ساکن گردید و عقبش از شدت امواج شکست (۴۲) و سپاهیان را مشورت این بود که بندیان را بکشند که مبادا کسی شنا کرده بگریزد (۴۳) لیکن یوزباشی بجهت آنکه میخواست که پولس را رسنگار سازد آنها را از آن اراده باز داشت

و فرمان داد که هر کس که شنا میداند نخست خود را انداخته زمین برود (۴۴) و باقی بعضی بر تختها و بعضی بر پاره‌های شکسته چهار نشینند و چنین شد که تمامی سلامت بخشی رسیدند *

(باب بیست و هشتم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) و چون رستگار گردیدند یافتند که جزیرهٔ مِلْتَه نام دارد (۲) آن مردمان وحشی مارا بسیار ملاحظت نموده که آتشی افروختند و بسبب باران که می‌بارید و بعلت سرما تمامی ما را بنزد خود آوردند * (۳) چون پوئس قدری از هیمة جمع کرد و بر آتش گذاشت تیره‌ماری از گرمی بیرون آمده بر دستش چسبید (۴) چون که آن وحشیان جانورا دیدند که از دستش آویخته است با یکدیگر گفتند که بلا شک که این شخص قاتل است که با وجودی که از دریا رستگار شده است عدالت اقتضای زیستن او نمی‌کند (۵) اما او جانورا در آتش تکانیده مطلقا ضرری نیافت (۶) لیکن ایشان انتظار می‌کشیدند که اماس کرده یا ناگاه مرده فی‌الْقور خواهد افتاد و چون بسیار انتظار کشیدند و دیدند که مطلقا اثری باو نرسید از آن رأی برگشته گفتند که این خدائی است * (۷) و در اطراف آن مکان زمینی بود از پیلپوس نام مردهی که بزرگ آن جزیره بود آن شخص ما را پذیرفته سه روز بهمهربانی مهمانی نمود (۸) و چنین واقع گردید که پدر پیلپوس بتب و اسهال مبتلا گردیده بستری گردیده بود پوئس بنزد وی آمده دعا نمود و دست بر وی نهاد و اوشفا یافت (۹) و بعد از آن مقدمه اشخاصی که در جزیرهٔ بعرضها مبتلا بودند می‌آمدند و شفا می‌یافتند (۱۰) و ایشان ما را بسیار عزیز داشتند و چون اراده رفتن نمودیم هر آنچه ما یحتاج ما میبود بما گارسازی مینمودند * (۱۱) و بعد از سه ماه در کشتی سکندری که زمستان را در آن جزیره بسر برده بود و بر علمش شکل دو دیوچه بود روانه شدیم (۱۲) و به سُرَاکُوسه رسیده سه روز توقف نمودیم (۱۳) و از آنجا دَر گشته به رِبِکُوم

رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوب وزیده روزِ دویم به بتیولی رسیدیم (۱۴) در آنجا برادران چندرا یافته بنکلیف آنها هفت روز توقف نمودیم و باین نوع تا به روم آمدیم (۱۵) و در آنجا برادران احوال ما را شنیده باستقبال ما تا بازار آپتونوم و سه دکان آمدند و پولس آنها را دیده شکر خدا را بجا آورده خاطر جمع گردید * (۱۶) و چون به روم رسیدیم یوزباشی قیدیهارا بکشیکچی باشی سپرده و پولس را اجازت داد که تنها بماند با شخص سپاهی که او را پاس مینمود (۱۷) و اتفاقاً پولس بعد از سه روز بزرگان یهود را باهم خوانده چون جمع شدند ایشان را گفت ای برادران با وجودی که از من برخلاف قوم یا رسوم پدران هیچ صادر نگشته است مرا در اورشلیم بسته بدستهای رومیان سپردند (۱۸) و ایشان در باره من تقصص نموده اراده نمودند که مرا مرخص نمایند زیرا که هیچ علت قتل در من یافت نشد (۱۹) و چون یهود مخالفت نمودند پس بحکم ضرورت قیصر را طلب نمودم لیکن این چنین نیست که شکایت از قوم خود نمایم (۲۰) و بهمین سبب شمارا طلب نمودم تا شمارا دیده گفتگو نمایم زیرا که بسبب امید اسرائیل باین زنجیر بسته شدم (۲۱) ایشان ویرا گفتند که ما نه کاغذی را در خصوص تو از یهودیه یافتیم و نه شخصی از برادران رسیده است که خبر یا کلام بدی را در باره تو آورده باشد (۲۲) اما مناسب است که آنچه مقصود تو است از تو بشنوم زیرا که ما را معلوم شد که این فرقه را در هر جا بد میگویند * (۲۳) پس با وی روزی را مقرر کردند و بسیاری در خانه بنزدش آمدند و پیش آنها ملکوت خدا را بیان مدلل میفرمود و در حق عیسی حجت را بر آنها تمام مینمود از آئین موسی و رسائل رسل از صبح تا شام (۲۴) بعضی گفته‌های او را قبول نمودند و بعضی بی ایمان ماندند (۲۵) و چون با یکدیگر متفق نبودند مرخص گردیدند بعد از آنکه پولس این سخن را بایشان گفت که روح القدس بواسطت اشعیاه پیغمبر نیکو گفته است به پدران ما (۲۶) که

بنزد این گروه برو و بگو که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و پیوسته خواهید نگرست و نخواهید دید (۲۷) زیرا که دل این قوم سخت شد و گوشها گران گردید و چشمهای خود را بسته اند که مبادا بچشمان به بینند و بگوشها بشنوند و بدل بفهمند و برگردند و من ایشان را شفا بخشم (۲۸) پس شمارا معلوم باد که بقباکُل فرستاده شده است نجاتِ خدا و ایشان خواهند شنید (۲۹) و چون این را گفت یهودیان در رفتند و با یکدیگر بسیار مباحثه نمودند * (۳۰) و پولس در خانه کرایه خود دو سال تمام توقف نمود و همه کسانی را که بنزد وی می آمدند می پذیرفت (۳۱) و بملکوتِ خدا ندا می کرد و در باره خداوند عیسی مسیح در کمال بی پروائی تعلیم میداد و هیچ کس او را منع نمی نمود *

تمام شد کتابِ اعمالِ حواریان

نامهٔ پولسِ حواریِ باهلِ روم

مشمول بر

شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) پولس بندهٔ عیسی مسیحِ حواری خوانده شده و اختصاص یافته برساتیدنِ مژدهٔ خدائی (۲) که بوساطتِ پیغمبرانِ خود در کتبِ مقدسه بآن وعده کرده بود (۳) در بارهٔ فرزندِ خود که هرچند او به جسمیت از نسلِ داوود هودا گشت (۴) اما از مردهگان بر خاستنش مُبرهن کرد اینکه او پسرِ خداست با قوتِ روحِ اَلْقُدْسِ یعنی خداوندِ ما عیسی مسیح (۵) که از جانبِ ربِّ

توفیق و مرتبه رسالت یافتیم بهمه‌گی و قبائل باسم او تا آنکه آنها ایمان را طیح شوند (۶) و شما نیز در آن میان خوانده شده‌گانِ عیسی و مسیح هستید (۷) بتماهی و آنانی که در روم محبوبانِ خدا و خوانده شده‌گان و مقدسان هستند که از جانبِ پدرِ ما خدا و خداوندِ ما عیسی و مسیح توفیق و آرام بر شما باد * (۸) نخست شکر می‌نمایم خدای خود را بوساطتِ عیسی و مسیح در باره همه‌گی و شما که ایمانِ شما در تمامی عالم مذکور است (۹) و خدائی که من بروح خود او را در مژده پسرش بنده‌گی مینمایم شاهد است مرا که چگونه شما را پیوسته یاد می‌نمایم و همواره در دعاهاى خود (۱۰) استدعا مینمایم که اگر ممکن باشد الحال بعمشیتِ خدا سفرِ خیربت‌اثر نموده بنزدِ شما آمده باشم (۱۱) که بسیار آرزو دارم که با شما ملاقات نموده تا آنکه شما قدری در انعام‌های روحانی با خود شریک سازم که موجب استقامت شما گردد (۱۲) و مقصود اینست که از ایمان هر دو یعنی شما و من تسلی و طرفین حاصل شود * (۱۳) ای برادران من میخواهم که شما آگاه باشید که من بارها اراده آمدن نزد شما کرده ام هر چند که تا حال تعویق افتاده است که در میان شما ثمری حاصل نمایم چنانچه در قبائل دیگر حاصل نموده ام (۱۴) و من بده‌کارم یونانیان و غیر یونانیان و نادانان و نادانان را (۱۵) پس مستعد هستم که شما را که در روم میباشید نیز بقدر مقدور خود خبر بانجیل داده باشم * (۱۶) چه من مطلقاً شرمزده نیستم از مژده مسیح زیرا که آن قوتِ نجات‌بخشِ خداست هر کس را که ایمان آورد نخست بی‌بودی و یونانی‌را نیز (۱۷) زیرا که عدالتِ خدائی که از ایمان است در آن مژده برای آوردنِ ایمان ظاهر میشود چنانچه نگارش یافته است که عادل از ایمان حیات خواهد یافت * (۱۸) چه غضبِ الهی ظاهر است از آسمان بر مجموع بی‌دینی و ناراستی مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت دارند (۱۹) از آنجا که آنچه از خدا فهمیدنی است بر آنها ظاهر است چه

خدا خود بر آنها نمودار کرده است (۲۰) چه نامرئی‌هایی او یعنی قدرتِ نامتناهی و خداوندگاریش از خلقتِ عالم به تعقل در اشیاء مصنوعه بحیثیتی روشن میشود که ایشان را یارایِ عذر نیست (۲۱) که با وجود آنکه شناختند خدا را اورا بخدائی تمجید نمودند و شکرِ نعمتش ادا نکردند بلکه در خیالاتِ خود باطل گردیده و دل‌های جاهلِ ایشان را ظلمت گرفت (۲۲) و ادعای حکمت مینمودند و ابله بودند (۲۳) و تبدیل نمودند جلالِ خدای باقی را بشبیه صورتِ آدمِ فانی و تمثالِ پرنده‌گان و بهائم و حشراتِ ارض * (۲۴) و بجهتِ این خدا بجوازشِ دلِ ایشان آنها را در ناپاکی وا گذاشت تا بدنهای خود را با همدیگر تفضیح نمایند (۲۵) و چونکه آنها حقیقتِ خدا را بیاطل بدل نمودند و آفریده را ستایش و بده‌گی نمودند بیش از آفریننده سُبْحَانَهُ اَلِیَّ اَلْاَبَدِ اَمِیْن (۲۶) از آن جهت خدا آنها را بمیل‌های رسواکننده وا گذاشت بنوعی که زنانِ ایشان هم استعمالِ طبیعی را بغیرِ طبیعی تبدیل نمودند (۲۷) و بهمین قسم مردان استعمالِ طبیعی را زنان را گذاشته از خواهش با یکدیگر سوختند که مردان با مردان بکارهای روسیاهی پرداختند که سزای شایسته گمراهی و خود را در خود یافتند (۲۸) که چنانچه ایشان بنگاه داشتن معرفتِ خدا راضی نبودند خدا نیز آنها را با ادراکاتِ غیرِ مرضیه وا گذاشت تا امورِ ناشایسته بعمل آرند (۲۹) پس به انواعِ ناراستی و زنا و کینه و طمع و بدذاتی معمو ر شدند و از حسد و قتل و جنگِ جوئی و تقلب و تندخویی پُر گردیدند (۳۰) و غم‌آزان و غیبت‌کننده‌گان و دشمنانِ خدا و ستیزه‌کننده‌گان و متکبران و مغروران و مُبدعانِ بدیها و نافرمانانِ والدین (۳۱) بی‌فهم و بی‌صلح و بی‌الفت و بی‌دفا و بی‌رحم گردیدند (۳۲) و با وجود آنکه ایشان قضای الهی را میدانند که کفنده‌گان اینچنین کارها سزاوارِ هلاکت اند نه همین خود میکنند و بس بلکه خوشنود اند از آنانی که نیز میکنند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و بهمین جهت تو که تحکم مینمائی هر کس که باشی هیچ بهانه نداری که بآنچه بر دیگری حکم به بدی مینمائی بر خود فتوی میدهی زیرا که خود نیز بهمان شغل مشغولی ای کسی که حکم مینمائی (۲) و ما میدانیم که حکم الهی بر کفندگان این چنین کارها برآستی میباشد (۳) پس ای کسی که بر کفندگان این چنین کارها حکم مینمائی و خود آن کارها را مینمائی آیا گمان داری که تو از حکم الهی خواهی رست (۴) یا آنکه غایت مهر و تحمل و حلمِ او را ناچیز میشماری و تدبیر نمی‌نمائی که لطفهای خدائی تو را بتوبه میخواند (۵) بلکه بسختی و دلِ بی‌انفعالی خود غضب را ذخیره مینمائی بجهت خود در روز غضبِ خدا و اظهار انصافش (۶) و او خواهد داد بهر کس جزای اعمالِ او را (۷) آنانی را که به استقرار در اعمالِ شایسته طالبِ جلال و عزت و بقایند حیاتِ جاودانی (۸) و اهلِ لجاجت را که برآستی اطاعت نمی‌نمایند بلکه مطیع اند ناراستی را خشم و غضب (۹) و عذاب و عقوبت بر هر نفسِ بشری زیان‌کار مقرر است نخستین بریهود و بر یونانی نیز (۱۰) و جلال و عزت و آرام برای هر کس است که نیکوکار است نخست بریهود و یونانی را نیز * (۱۱) زیرا که نزد خدا ظاهرینی نیست (۱۲) زیرا که آنانی که بغیر شریعت گناه کرده اند بر غیرِ شرع هلاک خواهند شد و کسانی که با شریعت گناه کرده اند از آن شریعت حکم خواهند یافت (۱۳) و چنین نیست که شتونده‌گانِ شریعت نزد خدا راست باشند بلکه بجا آورنده‌گانِ شریعت راست شمرده خواهند شد (۱۴) و هرگاه قبالی که شریعتی ندارند احکامِ شریعت را از روی طبع می‌نمایند اینها از آنجا که شریعتی ندارند خود شریعت اند از برای خود (۱۵) چه ایشان ظاهر میکنند عملِ شریعت را که بر دل آنها ثبت شده است چه عقل آنها گواهی میدهد و خیالاتِ بعضی مستدل هستند و بعضی مانع (۱۶) در روزی که خدا بر

خفایای مردمان حکم خواهد نمود بر حَسَبِ پیغامِ من بوساطتِ عیسی *
 مسیح * (۱۷) ای که به یهودی ملقب هستی و بر شریعت تکیه مینمائی
 و بخدا فخر میکنی (۱۸) و اراده اش را میدانم و بشریعت تربیت یافته فضائل را
 تمیز میدهی (۱۹) و یقین داری که خود راه نمائی * کوران و نورِ ظلمت گرفته گان
 میباشی (۲۰) و استکادِ جُهال و معلّم اطفال هستی و معیارِ علم و راستی را از
 شریعت داری (۲۱) پس چون است که تو که بدیگران می آموزی خود
 نمی آموزی و تو که اندرز بدزدی نکردن می نمائی خود میدزدی (۲۲) تو که منع
 از زنا مینمائی خود زنا میکنی و تو که بت هارا نجس میدانم از مسجد دزدی
 مینمائی (۲۳) و تو که بشریعت فخر می نمائی بتجاوزِ شریعت خدازا
 بی حرمتی مینمائی (۲۴) زیرا که بجهت شما در قبائل باسَمِ خدا کفر گفته
 میشود چنانچه نوشته شده است * (۲۵) بدرستی که خُتنه فائده دارد اگر
 تو شریعت را نگاه داری اما چون تو تجاوزِ شریعت نمائی خُتنه تو ناهختونی
 است (۲۶) پس هرگاه ناهختون احکامِ شریعت را بجا آرد آیا ناهختونی * او
 خُتنه شمرده نخواهد شد (۲۷) و آن کس که از اصل ناهختون است اگر حانظِ
 شریعت باشد بر تو که با وجودِ نوشته و خُتنه متجاوزِ شریعت هستی آیا
 حکم نخواهد کرد (۲۸) زیرا که این چنین نیست که یهودی * ظهري یهودی
 باشد یا خُتنه ظهري و جسمی خُتنه باشد (۲۹) بلکه یهودی آن است که
 در باطن یهودی باشد و خُتنه خُتنه دل است در روح نه در کلام و تزیت
 آن از خداست نه از انسان *

(بابِ سیوم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) پس آیا فضلِ یهودی چیست و یا فائده مختون بودن چه باشد (۲) بلی
 بهر وجه بسیار است خصوصاً که معتمدانِ کلام های خدا ایشان اند (۳) چه
 شد هرگاه بعضی ایمان نیآوردند آیا که بی ایمانی * ایشان راستی * خدازا معدوم
 میسازد (۴) حاشا خدا راستگو میباشد و هرچند تعملي * انسان دروغگو

باشند چنانچه نوشته شده است تا آنکه تو در کلام خود صادق محقق شوی و در تحکم خود غالب آئی * (۵) و اگر ناراستی و ما راستی و خدا را ثابت مینماید پس چه گوئیم آیا که خدا ناراست است چون غضب مینماید (این را بطریقه مردم میگویم) (۶) حاشا زیرا که در این صورت خدا چگونه بر جهان حکم خواهد نمود (۷) و اگر راستی و خدا بدروغ من افزون شود بنهجی که جلال او ظاهر گردد پس چون است که حکم بر من می شود چنانچه برگناه کار (۸) و چرا نکنیم چنانچه این تهمت بر ما هست و چنانچه بعضی میگویند که ما میگوئیم که بد بکنیم تا که خوبی حاصل گردد حکم بر راستی بر آنها میشود * (۹) پس غرض چیست آیا که ما افضل هستیم نه مطلقا زیرا که پیش از این ما هم یهود و هم یونانیان را ادعا نمودیم که گناه کار اند (۱۰) چنانچه نوشته شده است که هیچ کس راست کار نیست یک کس هم نیست (۱۱) و هیچ کس نیست که بفهمد و هیچ کس نیست که طالب خدا باشد (۱۲) همه گمراه شدند و همه بی کار شدند هیچ کس نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست (۱۳) گوی آنها گورگشاده است و بزبانهای خود فریفتند و زهر مار بالشی در زیر لبهای ایشان است (۱۴) و دهانشان پر از فحش و تلخی است (۱۵) و پایهای ایشان بقصد خون ریختن دوان است (۱۶) و پایمالی و خرابی در روش آنهاست (۱۷) و راه آرام را نشناخته اند (۱۸) و در چشمان ایشان ترس خدا نیست * (۱۹) و ما را محقق است که هر چه در شریعت گفته میشود برای اهل شریعت گفته میشود تا هر دهنی بند شود و بر همه خلق جهان حجّت خدا تمام شود (۲۰) پس بسبب اعمال شرعی هیچ بشری در نزدش عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوت گناه میشود * (۲۱) اما حال عدالت خدائی در خارج از شریعت نمودار شده است و شریعت و پیغمبران شهادت بان میدهند (۲۲) آن عدالت خدائی که بوساطت ایمان بر عیسی و مسیح بر همه گوی و با همه گوی که ایمان می آورند میشود بنوعی که

توفیری نباشد (۲۳) بعلمت آنکه تمامی گناهکار اند و در ستایشِ خدائی قاصر اند (۲۴) پس مفت بگرم و بوسیلهٔ فدیهٔ عیسیٰ و مسیح عادل شمرده میشوند (۲۵) که خدا اورا در مقامِ کفارهٔ بوساطتِ اعتماد بر خویش قرار داده است تا که عدالتِ خودرا بظهور رساند بآمرزش بگناهانِ گذشته که بتعویق انداخت خدا آنرا (۲۶) نظر به اظهارِ عدالتش در حال تا آنکه خودش عادل باشد و عادل شمارد صاحبِ ایمان بعیسی را * (۲۷) پس کجا باقی ماند تفاخر اخراج کرده شد آن آیا بکدام شریعت بشریعتِ اعمالِ نبی بلکه بشریعتِ ایمان (۲۸) پس نتیجهٔ این است که شخص با ایمان خارج از اعمالِ شریعتِ عادل شمرده میشود (۲۹) آیا او خدایِ یهود است و بس آیا خدایِ قبائل نیز نیست آری خدایِ قبائل نیز هست (۳۰) چون یکی است خدائی که صاحبانِ ختنه را از ایمان عادل خواهد شمرد و اربابِ غلاف را نیز از راهِ ایمان (۳۱) آیا که ما شریعت را بایمان باطل میکنیم حاشا بلکه ثابت مینمائیم شریعت را *

(باب چهارم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس چه گوئیم که پدر ما از حیثیتِ جسمِ ابراهیم چه یافته است *
 (۲) زیرا که اگر ابراهیم از اعمالِ عادل شمرده شد گنجایشِ تفاخر دارد لیکن پیشِ خدا ندارد (۳) و کتاب چه میگوید میگوید که ابراهیم ایمان بخدا آورد و بدان جهت اورا بعدالت منسوب شد (۴) و منسوب نمیشود کارکننده را مزدش از راهِ کرم بلکه ادایِ دین است (۵) و آن کس که عمل بجا نمی آرد بلکه بر آن کس که بی دینان را بعدالت منسوب میکند ایمان می آرد همان است که ایمانش بعدالت منسوب میشود * (۶) چنانچه داود نیز ذکر میکند خوشی * آن کس را که خدا اورا بعدالت منسوب میکند بدونِ اعمال (۷) که خوشا حالِ آنان که ناراستی آنها آمرزیده شد و گناهانِ آنها پوشیده گشت (۸) و خوشا حالِ آن کس که خداوند گناه را بوی منسوب

نمی‌نماید * (۱) این تهذیب آيا بر اهلِ خُتَنه است و بس یا بر اهلِ غَلاف نیز هست زیرا می‌گوئیم که ایمان بمنزله عدالت شمرده شد برای اِبْرَاهِيم * (۱۰) پس در چه حالت منسوب شد وقتی که در خُتَنه بود یا در غَلاف نه در خُتَنه بلکه در غَلاف (۱۱) و مَهْرِ عدالتِ ایمانی را که در غَلاف داشت یافت بنشانِ خُتَنه تا که همه‌گی * آنانی را که در حالتِ ناصحتونی ایمان می‌آرند پدر بوده باشد که عدالت با آنها نیز منسوب گردد (۱۲) و اهلِ خُتَنه را نیز پدر بوده باشد لیکن نه آنانی را که اصحابِ خُتَنه باشند و بس بلکه آنانی را که بر آثارِ آن ایمانی که پدر ما اِبْرَاهِيم در ناصحتونی داشت رفتار مینمایند * (۱۳) و وعده که او وارث جهان خواهد بود اِبْرَاهِيم را و نسلش را نه شریعت بود بلکه بعدالتِ ایمانی (۱۴) زیرا که اگر اهلِ شریعت وارثان اند ایمان بی مصرف است و وعده بی‌جا (۱۵) زیرا که از شریعت خشم بر می‌خیزد و جائی که شریعت نیست تجاوز نیست (۱۶) از این جهت از راه ایمان شد تا که عطا باشد و تا آنکه وعده بهمه‌گی * ذریه ثابت باشد نه بر ذریه که اهلِ شریعت هستند و بس بلکه بر آن ذریه که اهلِ ایمان اِبْرَاهِيم هستند و او پدر همه‌گی * ما میباشد (۱۷) چنانچه نوشته شده است که من تورا پدرِ قبائل بسیار ساختم از این جهت که او کلامِ خدائی را که مرده‌گان را زنده میکند و معدومات را چون موجودات می‌خواند باور مینمود * (۱۸) چه در جائی که امید نبود با امید باور نمود که بسیار قبائل را پدر باشد چنانچه گفته شده است که نسل تو چنین خواهد بود (۱۹) و از آنجا که سست اعتقاد نبود نظر نکرد در بدن خود که پژمرده شده بود که تخمیناً صد سال داشت و نه در افسرده‌گی * رحم ساراه (۲۰) و در وعده خدا شگ نه نمود بسبب بی‌ایمانی بلکه قوی‌الایمان بود و خدا را شکر نمود (۲۱) و یقین گوی داشت که آنچه را باو وعده کرده است بر وفای آن قادر است (۲۲) و بجهت همین عدالت بوی منسوب گردید * (۲۳) و اینکه بوی منسوب گردید نوشته نشد

برای او و بس (۲۴) بلکه بجهت ما نیز که بما نیز منسوب خواهد گردید چه ما نیز قبول میکنیم که خداوند ما عیسیء مسیح را از مردهگان بر خیزانید (۲۵) و او بجهت گناهان ما وا گذاشته شد و برخاست تا که ما بعدالت منسوب شویم *

(باب پنجم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) چون بسبب ایمان عادل شمرده شدیم لهذا ما را بوسیله خداوند ما عیسیء مسیح با خدا صلح افتاد (۲) و بسبب او ما را از ایمان در این عنایت مدخلیت است و در آن پایدار هستیم و با امید جلال خدا فخر می نمائیم * (۳) نه بهمان و بس بلکه بعصیبتها نیز فخر می کنیم که میدانیم مصیبت صبر را پیدا میکند (۴) و صبر تجربه و تجربه امیدواری را (۵) و امید شرمندگی را باعث نیست زیرا که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبت خدا در دلها می ریخته شده است * (۶) که چون ما ضعیف بودیم مسیح در وقت خود در راه بی دینان وفات نمود (۷) زیرا که کم است که کسی در راه مرد عادل بمیرد و شاید که در راه شخصی مهربان کسی از سیرین خود را مرگ نترسد (۸) اما خدا محبت خود را بر ما ثابت مینماید به اینکه هنگامی که ما گناه کار بودیم مسیح در راه ما وفات نمود (۹) پس بطریق اولی حالا که بسبب خونش عادل شمرده شدیم بوساطتش از غضب نجات خواهیم یافت (۱۰) و چون از موت پرسش ما را با خدا صلح افتاد هنگامی که دشمن بودیم پس بطریق اولی چون صلح نمودیم از زنده گیش ناجی خواهیم بود * (۱۱) و نه همین و بس بلکه بوساطت خداوند خود عیسیء مسیح که بسبب او حال صلح یافتیم از خدا فخر مینمائیم * (۱۲) پس چنانچه گناه بوسیله یک شخص در جهان پدید شد و بگناه مرگ بهمین قسم مرگ بر همه گئی طاری گردید از آنجا که در وی همه گناه کار میبودند (۱۳) چه تا نزول شریعت گناه در جهان بود با وجودی که چون شریعت نباشد گناه

بکسی منسوب نمی‌شود (۱۴) لیکن از آدم تا موسی مرگ تسلط یافت بر آنهایی که بمشابهت تجاوز آدم گناه نوزیدند و او مثال آدم آینده بود (۱۵) اما اینچنین نیست که عطا چون خطا باشد چه هر چند بخطای یک کس بسی مردند لیکن بطریق اولی کرم خدا و آن انعامی که بکرامت یک شخص که عیسی مسیح باشد بر بسیاری افزود (۱۶) و نیست چنین که عطا در مقابل آن یک گناهکار باشد زیرا که از یک گناه انصاف به الزام شد اما حال عطا بگناهان بسیار است تا انتساب بعدالت (۱۷) که چون مرگ بوسیله یک شخص و از خطای یک کس تسلط یافت بطریق اولی آن کسانی که انضلیت فضل و بخشش عدالت را می‌بایند بوساطت یک شخص که عیسی مسیح است بر حیات تسلط خواهند یافت (۱۸) خلاصه چنانچه به یک خطا شد بر همه مردم تا حکم به الزام بهمین طور به یک راست‌کرداری همه مردم را فتوی شده است تا منسوب شدن بعدالت زنده‌گی (۱۹) که چنانچه بسبب معصیت یک شخص بسیار کسان گناهکار مقرر گردیدند بهمین طور بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد * (۲۰) اما شریعت بمیان آمد تا که خطا با زیاد گردد لیکن جائی که خطا زیاد گشت کرم بیش از آن افزون شده است (۲۱) که چنانچه گناه تا بعوت مسلط شده است بهمین وضع بوساطت عدالت عطا تا بحیات سرمدی مسلط شود بوسیله خداوند ما عیسی مسیح *

(باب ششم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پس چه بگوئیم آیا در گناه بمانیم تا که عطا افزون گردد * (۲) حاشا که چون ما از گناه ذاتی شدیم بعد از آن چگونه در آن زیست نماییم (۳) آیا مخبر نیستید از آنکه هر یک از ما که بغسل تمهید داخل مسیح عیسی گردیدیم داخل در قتلش نیز شدیم (۴) پس بغسل در مرگش داخل شده با او دفن شدیم تا آنچنان که مسیح از میان مرده‌گان با جلال پدر برخاست

ما نیز در زنده‌گی * تازه رفتار نمائیم (۵) زیرا که چون در مشابَهتِ مرگش
 غرس شدیم هر آئینه در مشابَهتِ برخاستنِ او هویدا خواهیم بود (۶) چه این‌را
 ما میدانیم که شخصِ کهنه ما با او صلیب شد تا که بدنِ گناه ما معدوم
 شود بنوعی که بنده‌گی * گناه را نکرده باشیم (۷) زیرا که شخصی که مرده است
 از گناه خلاصی یافته است (۸) و چون که با مسیح مردیم یقین میدانیم که
 با او نیز زنده خواهیم بود (۹) که میدانیم که مسیح از مرده‌گان برخاسته است و بعد
 نمی‌میرد و دیگر مرگ بر وی تسلط نخواهد یافت (۱۰) آن کس که مرد نسبت به گناه
 مرده است یک بار ویس و اکنون که زنده است زنده‌گی‌ش نسبت بخداست
 (۱۱) شما نیز خود را چنین بدانید که نسبت به گناه مرده اید و زنده اید نسبت
 بخدا در خداوند ما مسیح عیسی * (۱۲) پس گناه در بدن فانی * شما تسلط نیابد
 بنوعی که شما اطاعتِ او را نمائید بحسبِ خواهشهای او (۱۳) و مگذارید اعضای
 خود را تا که گناه را آلاتِ ناراستی شوند بلکه خود را پیشِ خدا وا گذارید چون
 کسانی که از مرگ زنده شده اند و اعضای شما آلاتِ راستی از برای خدا باشد
 (۱۴) که گناه بر شما خداوندی نیابد زیرا که شما نیستید تحتِ شریعت
 بلکه تحتِ گرم می‌باشید * (۱۵) پس چه باید کرد آیا گناه کنیم از آنجا
 که در تحتِ شریعت نیستیم بلکه موردِ گرم هستیم حاشا * (۱۶) آیا نمی
 دانید که شما خود را بخدمتِ هر کس می‌سپارید از بنده‌گانِ آن مخدوم
 هستید خواه آن گناه بمرگ و خواه اطاعتِ بعدالت باشد (۱۷) و شکر خدا را
 که اگرچه شما بنده‌گانِ گناه بودید لیکن آن نمونه تریبت را که بآن ملحق
 شدید از دل مطیع گشتید (۱۸) و از گناه خلاصی حاصل نموده در قیدِ
 عدالت می‌باشید (۱۹) بطورِ انسانیت سخن می‌گوییم بجهتِ ضعفِ جسمانی *
 شما که چنانچه اعضای خود را شما وا گذاشتید که بنده‌گانِ ناپاکی تا بمعصیت
 باشند بهمان وضع اعضای خود را حال باز گذارید تا که عدالت را منقاد
 باشند تا بمرحله تقدس (۲۰) و چون بنده‌گانِ گناه بودید مطلقا وابستگی

بعدالت نداشتید (۲۱) از آن چیزهایی که بالفعل از آنها پشیمان هستید چه حاصل نمودید بدرستی که انجام آن کارها مرگ است (۲۲) اما حال که از گناه خلاصی یافته و در بنده‌گی خدا راسخ شده اید حاصل خود را در تقدس که انجامش حیات جاوید است یافته اید (۲۳) زیرا که مزد گناه مرگ است و عطا خدا حیات جاوید است در خداوند ما عیسی مسیح * (بابِ هفتم مشتمل بر بیست و پنج آیه) .

(۱) ای برادران آیا شما مطلع نیستید [بکسانی که استحضار از شریعت دارند سخن میگویم] که شریعت بر مردم خداوندي مینماید مادامی که زیست مینماید (۲) زانرو که زن مَرُوجَه بَحَسَبِ شَرَع بشوهر خود بسته شده است هنگامی که زیست نماید اما اگر شوهر بمیرد از قید شوهر خلاصی یافته است (۳) پس مادامی که شوهرش زنده است اگر مرد دیگری بگیرد زانیه خواهد بود لیکن چون مرد بمیرد از قیدش خلاص شده است بنوعی که اگر مرد دیگری بگیرد زانیه نخواهد بود * (۴) پس ای برادران شما نیز از شریعت فانی شده اید بسبب بدن مسیح تا بعد از این شما از آن دیگری شوید یعنی آن کس که از مرده‌گان برخاست تا که بجهت خدا عمر آرید (۵) چه مادامی که جسمانی بودیم تمنای گناهان که بسبب شریعت میبود در انضالی ما اثر می نمود بنوعی که بجهت مرگ عمر آوردیم (۶) حالا از شریعت معدوم شدیم بسبب مرگ آنچه بآن وابسته بودیم بنهجی که بنده‌گی می‌نمائیم بقاره‌گی روح نه بکهنه‌گی نوشته * (۷) پس چه می‌گوئیم آیا که شریعت گناه است * حاشا لیکن گناه را نشناختمی جز بشریعت و طمع را نیافتمی جز آنکه در شریعت گفته شده است که طمع مکن (۸) لیکن بسبب حکم گناه فرصت یافته هر قسم طمع را در من پدید آورد زانرو که بدون شریعت گناه مرده است (۹) و من مدتی بیرون از شریعت زنده بودم لیکن چون حکم آمد باز گناه‌کاری زنده گردید و من خود مردم (۱۰) و

همان حکم که قصدش حیات بود مرا مرگ گشت (۱۱) زانرو که از حکم گناه فرصت یافته و مرا فریب داده باین نوع هلاک نمود (۱۲) حاحل آنکه شریعت منزّه است و حکم منزّه است و راست و نیکوست * (۱۳) پس آیا آنچه خوب است مرا مرگ شد * حاشا بلکه خود گناه تا ظاهر گردد که گناه است مرگ را بوسیله چیز نیکویی در من پیدا نمود تا آنکه گناه بوساطت حکم [شریعت] در معصیت اشدّ شود (۱۴) زیرا که محقق است ما را که شریعت روحانی است و من جسمانی و مقهور گناه (۱۵) زیرا که آنچه را میکنم خوب نمیدانم زانرو که نه آنچه را میخواهم میکنم بلکه آنچه را دشمن میدارم بجا می آرم (۱۶) پس چون آنچه را نمی خواهم بجا می آرم بشریعت معتقدم که نیکوست (۱۷) و من حال نیستم فاعلِ فعل بلکه آن گناه که در من ساکن است اوست (۱۸) زیرا که می یابم که در من یعنی در جسم هیچ چیز نیکو ساکن نیست بجهت آنکه خواهش در من هست لیکن بجا آوردن آنچه را خوب است نمی یابم (۱۹) نه آن نیکویی را که میخواهم بجا می آرم بلکه بدی را که نمی خواهم میکنم (۲۰) پس چون آنچه را که نمی خواهم میکنم البته من نیستم که آنرا میکنم بلکه گناهی که در من ساکن است (۲۱) پس اینچنین قیدی در خود می یابم که چون میخواهم که خوب کنم بدی نزد من بظهور میرسد (۲۲) چه من از حیثیت شخصِ باطنی از شریعتِ خدا خوشنودم (۲۳) لیکن قیدی دیگر در اعضای خود می بینم که با قیدِ عقل من مذاصرت مینماید و مرا اسیر آن قید گناه که در اعضای من است میسازد (۲۴) آه که مرد مستمندم و کیست که مرا از این بدن مرگ رهائی بخشد (۲۵) شکر میکنم خدا را بوساطت خداوند ما عیسیء مسیح خلاصه آنکه من از حیثیت عقل خود متابعت شریعتِ خدا را مینمایم و بحسبِ جسم قواعد گناه. *

(باب هشتم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) غرض بر آنانی که در مسیح عیسی میباشند که جسم را نه بلکه روح را متابعت مینمایند مواخذه نیست (۲) که شریعت روح حیات در مسیح عیسی از قید گناه و مرگ مرا آزاد ساخته است (۳) زیرا آنچه که بسبب ناتوانی جسم شریعت را محال میبود خدا بفرستادن پسر خود در صورت جسم گناهکار و بقریبی از برای گناه در جسم بر گناه تحکم نمود (۴) تا که راستی شرعی در ما که جسم را نه بلکه روح را متابعت مینمائیم بکمال انجامد (۵) زیرا آنهایی که در قید جسم اند سرشت آنها جسمانی است و آنانی که تابع روح اند مزاج روحانی دارند (۶) و سرشت جسمانی فنا است و فطرت روحانی حیات و آرام را (۷) زانرو که سرشت جسم مبعوض خداست که شریعت خدا را تابع نمی شود بلکه نمی تواند شد (۸) و آنانی که در جسم اند پسندیده خدا نمی توانند شد * (۹) لیکن شما در جسم نیستید بلکه در روح میباشید هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد و اگر کسی روح مسیح را ندارد زان او نیست (۱۰) پس چون مسیح در شما میباشد هر چند بدن بعثت گناه مرده است لیکن روح بعثت راستی زنده گی است (۱۱) و چون روح کسی که عیسی را از مرده گان بر خیزانید در شما ساکن میباشد پس او که مسیح را از مرده گان بر خیزانید بدنهای فانی * شمارا بسبب روحتش که در شما ساکن میباشد خواهد بر خیزانید * (۱۲) پس ای برادران چنین نیست که بده کار جسم باشیم که بروش جسم زنده گانی نمائیم (۱۳) زیرا که اگر بروش جسم زنده گانی نمائید مرگ را آماده آید و اگر افعال بدن را بروح بی جان سازید زنده گی را خواهید یافت (۱۴) که اشخاصی را که روح خدا محرک میباشد پسران خدا میباشند (۱۵) زیرا که شما بار دیگر نیافته آید روح بده گی را تا محل خوف بلکه یافته آید روح پسر خوانده گی را که بسبب این ندا میکنیم ما که یا ابا ای پدر (۱۶) همان روح با ارواح ما

شهادت میدهد که فرزندانِ خدا میباشیم (۱۷) و چون فرزندانِ ایم وارثانِ
نیز میباشیم یعنی وارثانِ خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصائبش شُرکاتیم
تا آنکه در جلاّش نیز شریک باشیم * (۱۸) چون میسنجیم مصائب این
زمانِ الهی را که لائقِ مقابله نیست نزدِ آن جلالی که نزدیک است که
بر ما ظاهر گردد (۱۹) زانوَ که [تمامی] مخلوقات متمرّد اند در انتظارِ ظهور
جلالِ پسرانِ خدا (۲۰) زیرا که مخلوق که مقهورِ بطالت گردیده است نه از
خود گشته است بلکه بسببِ کسی است که آن را مقهور گردانید و حال
امیدوار میباشد (۲۱) چه مخلوقات خود نیز از قیدِ فساد خلاصی مییابند
و در آزادهگی جلالِ فرزندانِ خدا در می آیند (۲۲) که میدانیم که مجموع
خلقت تا حال در آه کشیدن و دردِ زیّه میباشند (۲۳) نه آنها بتنهائی بلکه
ما که نوبِ روح را یافته ایم در خود آه میکشیم در انتظارِ مرتبهٔ پسری که
آن خلاصی بدن ماست (۲۴) که بامید نجات یافتیم و چون امید خود
موجود شد امید نیست زیرا که آنچه کسی را موجود است چرا دیگر امید
در آن باشد (۲۵) لیکن اگر امیدواریم آنچه را که نمی بینیم بصرِ منتظر
میباشیم * (۲۶) و حال آنکه روح هم ضعفای ما را معاون میباشد که
چنانچه باید نمیدانیم که سؤال نمائیم لیکن آن روح خود با آهائی که
بیان ندارد شفاعت ما را مینماید (۲۷) و آن کس که تفحص کنندهٔ دلهاست
میداند که مقصدِ روح چه چیز است زیرا که او بحسبِ خدا شفاعت
مینماید مقدّسان را * (۲۸) و ما را محقق است که دوستانِ خدا را تمامی
وقائع انجام بخیر خواهد انجامید بجهتِ آنانی که بحسبِ تقدیرش خوانده
شده گان اند (۲۹) زیرا که آن کسانی را که او از ازل شناخت مقدر نمود که
آنها با صورتِ پسرش مشابه باشند تا که او در میان برادرانِ بسیار مولود
نخست باشد (۳۰) و کسانی را که پیش شناخت خواند و آنان را که خواند
تذریه نمود و آنها را که منزه نمود جلال داد * (۳۱) پس چه گوئیم این چیزها را

چون خدا از ما است کیست که بر ما است (۳۲) آن کس که حتی این را نیز کرد که پسر خربش را هم در بیخ نغمزود بلکه او را در راه همه گیء ما تسلیم نمود پس چرا همه چیز را با وی بما نخواهد بخشید (۳۳) کیست که با برگزیده گان خدا مدعی گری نماید چون خدا آنها را عادل می شمارد (۳۴) و کیست که تحکم تواند نماید چون مسیح مرد بلکه برخاسته در دست راست خدا میباشد و جبهه ما شفاعت مینماید (۳۵) کیست آن که ما را از محبت مسیح جدا سازد آیا مصیبت یا تنگی یا عقوبت یا گرسنگی یا غربانی یا تحدید یا شمشیر (۳۶) چنانچه نگارش یافته است که همیشه از جبهه تو کشته می گردیم و چون گوسفندان ذبحی شمرده می شویم (۳۷) بلکه بر همه گیء آن چیزها فوق غالب نیز هستیم بوسیله این کس که ما را محبوب داشت (۳۸) که من یقین دارم که نه مرگ و نه زنده گی و نه فرشته گان و نه ریاست و نه توانائیها و نه موجودات و نه آینده گان (۳۹) و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ خلقی دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از آن محبت خدا که در مسیح عیسی خداوند ما است جدا سازد *

(باب نهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) من راست می گویم در مسیح و دروغ نمی گویم و قلب من با من شهادت میدهد بروح القدس (۲) که مرا اندوه عظیم است و دل مرا آلم پیوسته (۳) که کاشکی من خود از مسیح محروم میشدم در راه برادران من که خویشان من از حیثیت جسم اند (۴) که ایشان اسرائیلی میباشند و آنها را است پسر خوانده گی و جلال و عهدا و امانت شرع و عبادت و وعده ها (۵) و پدران نیز پدران ایشان اند و مسیح نیز از حیثیت جسم از میان ایشان است که او خدای فوق همه است مبارک باد تا بابد آمین * (۶) لیکن چنین نیست که کلام خدا ضایع شده باشد زیرا که چنین نیست که همه که از اسرائیل هستند اسرائیل باشند (۷) یا از آنجا که نسل ابراهیم میباشند همه

از فرزندان باشند نه بلکه به اِسْحَق نسل تو خوانده خواهد شد (۸) یعنی چنین نیست که فرزندان جسمی فرزندان خدا باشند بلکه فرزندان موعودی نسل شمرده میشوند (۹) و کلام وعده باین طور بود که من این وقت خواهم آمد و سارآرا پسری خواهد بود (۱۰) همین نه آن و پس بلکه چون رَبْقَاءُ نیز از آن یک شخص حامله بود یعنی پدر ما اِسْحَق (۱۱) و هنوز متولد نشده بودند و از نیک و بد هیچ نهموده بودند تا آنکه مقرر شود که اراده خدا از روی اختیار وی است نه به اعمال مردم بلکه بدعوی دعوت کننده است (۱۲) و یَیْرَا گفته شد که مهتر کهنتر را بنده گی خواهد نمود (۱۳) چنانچه نوشته شده است که من یعقوب را درست داشته ام و عیسوی دشمن * (۱۴) پس چه میگوئیم آیا که در خدا ناراستی میباشد حاشا (۱۵) و نیز موسی را گفت که هر آن کس را که من رحم بر او خواهم کنم رحم خواهم نمود و هر کس را که من لطف خواهم نمودن لطف خواهم نمود (۱۶) حاصل آنکه نه از خواهش کننده و نه از دوفده بلکه از خدای رحم کننده است (۱۷) و کذاب فرعون را میفرماید که من تو را بجهت این بلند کرده ام که قدرت خود را در تو ظاهر سازم تا که بر تمامی زمین اسم من شهرت یابد (۱۸) پس رحم مینماید بر هر آن کس که میخواهد و سنگدل مینماید هر آن کس را که میخواهد * (۱۹) پس تو مرا خواهی گفت که پس چرا دیگر ملامت مینماید بجهت آنکه با مشیت وی که مقاومت نموده است (۲۰) لیکن ای انسان تو کیستی که با خدا معارضه میکنی آیا که مصنوع بصانع خود تواند گفت که تو چرا مرا چنین ساخته (۲۱) آیا که کوزه گر بر گل اختیار ندارد که از یک مشت گل کوزه عزیزی و کوزه ذلیلی را همی نماید (۲۲) پس چون خدا عزم نمود که غضب را ظاهر سازد و قدرت خود را هبدا نماید پس ظروف غضب را که بجهت هلاک آماده شده بودند با حلم بسیار متحمل گردید (۲۳) و تا آنکه ظاهر نماید وقور جلال خود را بر ظرفهای رحمت که

آنها را پیش آماده نموده بود برای جلال (۲۱۴) و خواند نیز یعنی ما را نه محض از یهود بلکه از قبائل نیز * (۲۱۵) چنانچه بوساطت هوشدیع میگوید که آذانی را که قوم من نبودند قوم خود خواهم خواند و او را که محبوب نبود محبوب (۲۱۶) و چنین خواهد شد که در جایی که بآنها گفته شد که شما قوم من نیستید در همان جا فرزندان خدای زنده خوانده خواهید شد (۲۱۷) و اِشْعِیَاءَ بر اِسْرَائِیلَ فریاد مینماید که هر چند عددِ بنی اِسْرَائِیلَ چون ریلک دریا است لیکن بعضی نجات خواهند یافت (۲۱۸) چه محاسبه را جمع میزند و بصحت مغرور مینماید که خداوند محاسبه را با زمین منقطع خواهد کرد (۲۱۹) چنانچه اِشْعِیَاءَ پیش خبر داده است که اگر خداوند صباوت بجبهه ما نسلی نگذاشته بود چون سدوم می گشتیم و مانند عمورا میگردیدیم * (۲۲۰) پس چه گوئیم این است که قبائل که در پی عدالت نبودند عدالت را بچنگ آوردند آن عدالتی را که از ایمان است (۲۲۱) و اِسْرَائِیلَ که جستجو مینمود شریعت عدالت را بشریعت عدالت نرسید (۲۲۲) چرا که از راه ایمان جستجو نمیکردند گویا که از اعمال شرعی یافت شدنی است زیرا که بر آن سنگ کوفته یا کوفتند (۲۲۳) چنانچه مرقوم شده است که اینک در صیون سنگ کوفته گی و کوهی هصام می نهم و هر کس که بر آن ایمان آورد بشیمان نخواهد شد *

(باب دهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) ای برادران خوشنودی دل من و استدعی من پیش خدا بجبهه اِسْرَائِیلَ در نجات ایشان است (۲) زیرا که من بجبهه ایشان شهادت میدهم که در راه خدا تعصب ندارند لیکن نه بحسب عقل (۳) زیرا که چون از عدالت خدا واقف نبودند و خواهان اثبات عدالت خود بودند بطریح عدالت خدا نشدند (۴) چه مسیح مقصد از شریعت است با عدالت برای هر کس که ایمان می آورد * (۵) و موسی آن عدالت را که از شریعت پیدا میشود چنین

بیان مینماید که هر کس که اینهارا بجا می آورد بسبب اینها حیات خواهد یافت (۶) اما عدالت ایمانی باین طور میگوید که در دل خود مگو که باسماں چه کس صعود خواهد نمود مقصود این است که تا آنکه مسیح را پائین آورد (۷) و یا به تمیقی چه کس فرو خواهد رفت مقصود این است که تا آنکه مسیح را از مرده گان بر آورد (۸) لیکن چه میگوید اینکه کلام نزد تُست و در دهن تو و در دل تو و آن این کلام ایمانی است که بآن ندا میکنیم (۹) که اگر بزبان خود اعتراف به عیسی^ع خداوند کنی و در دل خود اعتقاد نمائی که خدا او را از مرده گان بر خیزانید نجات خواهی یافت (۱۰) زیرا که ایمان بدل آورده شده است از برای راستی و اقرار بزبان کرده شده است از برای نجات (۱۱) زانرو که کتاب میگوید که هر آن کس که بر او ایمان آورد خجل نخواهد شد * (۱۲) زیرا که هیچ فرق نیست میان بیبودن و یونانی از آنرو که او خداوند همه است همان بر همه آسان که او را میخوانند کریم است (۱۳) زیرا که هر کس که اسم خداوند را میخواند نجات خواهد یافت * (۱۴) پس چگونه بخوانند آن را که او را باور نکردند و چگونه باور کنند آن کس را که خبرش را نیافته اند و چگونه خبرش را بیابند بغیر خبر دهند (۱۵) و چگونه خبر دهند جز اینکه فرستاده شوند چنانچه نوشته شده است که چه زیبا است پایهای آن کسانی که مؤذنه صلح میدهند و خبرهای خوش می آرند (۱۶) لیکن همه مؤذنه را مطیع نشده اند زانرو که اِشعیاه میگوید خداوند ا ندای ما را چه کس باور کرده است (۱۷) خلاصه آنکه ایمان از شنیدن حاصل میشود و شنیدن از کلام خدا (۱۸) لیکن میگویم آیا نشنیده اند آری چونکه آواز ایشان بجموع زمین بیچید و باقصای معموره سخنهایی ایشان رسید (۱۹) و میگویم که آیا اِسْرَائِیل ندانسته است و حال آنکه موسی نخستین گفته است که بآنانی که قوم نبودند من شمارا بغیرت و بطائفه بی فهم شمارا بحمیمت خواهم آورد (۲۰) و اِشعیاه جرات کنان میگوید که من بآنانی که

جویای من نبودند یافت شدم و بر آنهایی که خواهان من نبودند هویدا گشتم (۲۱) و به اسرائیل میگوید که دستهای خود را گشوده ام در تمام روز نزد کسانی که تَمَرَد و مخالفت مینمایند *

(باب یازدهم مشتمل بر سی و شش آیه)

(۱) پس میگویم که آیا خدا قوم خود را رانده است حاشا که من نیز اسرائیلی از نسل ابراهیم میباشم و از طائفه بَنیامین (۲) و خدا رَد نکرده است قوم خود را که پیش قصد کرده بود آیا نمیدانید که کتاب در خصوص ایلیناه چه میگوید که چگونگی از اسرائیل شکایت میکند و میگوید (۳) خداوند ا پیغمبران تو را کشته اند و مذاجِ تو را برکنده اند و من تنها مانده ام و ایشان در قصد جان من میباشند (۴) لیکن الهام بوی چه میگوید اینکه من بجهت خود هفت هزار مرد را بجا گذاشته ام که در پیش بعل زانو نزنده اند (۵) و بهمین قسم حال نیز بعضی باقی مانده اند بحسب اختیارِ کرمی (۶) و چون بکرم باشد دیگر از اعمال نباشد ورنه کرم دیگر کرم نباشد و چون باعمال باشد دیگر از کرم نباشد ورنه دیگر عمل عمل نباشد * (۷) خلاصه آن است که آنچه اسرائیل میگوید بآن نرسیده است و برگزیده گان بآن رسیده اند و باقی کور شده اند (۸) چنانچه نوشته شده است که خدا آنها را روح خواب آلوده داده است یعنی چشمان ذبینا و گوشهای ناشنوا و چنین است تا امروز (۹) و داؤد نیز میگوید که سفره ایشان دام و تاه و سنگِ مصادم و جزا باد آنها را (۱۰) و چشمان ایشان کور گردانیده شود که نه بینند و پیوسته پُشت آنها را خم گردان * (۱۱) پس میگویم آیا که لغزش نمودند تا که بیفتند حاشا بلکه از لغزش آنها نجات بقبائل رسیده است تا که غیرت در آنها پدید آید (۱۲) پس چون لغزش آنها سعادتِ جهان است و نقصان ایشان افزونی * قبائل بچند مرتبه بیشتر کمال ایشان چنین خواهد بود (۱۳) و من شمارا که قبائل میباشید میگویم از آنجا که خواری بسوی قبائل و خدمت خود را

تَحْسِينِ مِينَمَائِمِ (۱۴) تا شاید که اَبْنایِ جَنْسِ خُودِرا بَغیرتِ آوَرَم و بَعْضی از آنهارا رَهائِي بَخْشَم (۱۵) و چوَن رانْدنِ اِيشانِ سَبَبِ بَرگَرْدِیدِنِ جِهانِ اسْتِ باز گِرَفْتِنِ آنْها چِیسْتِ جُز حِیاتِ از مَردهگانِ * (۱۶) و چوَن نوْبَرِ پاکیْزَه گَرْدِیدِ باقیِ نِیز چِنینِ خَواهدِ بُوَد و چوَن بَیخِ مَنزَه گُشتِ شاخْها نِیز چِنینِ خَواهندِ بُوَد (۱۷) و چوَن بَعْضی از شاخْها بُرِیدَه گُشتِ و تو که زَبْتونِ صَحْرائِي بُوَدی در مِیابِ آنْها پِیونْد گُشتِي و در اصلِ و چَرَبِي زَبْتونِ شَرِبْکِ گَرْدِیدِي (۱۸) بَر شاخْها تَفاخِر مَکَن و اِگر تَفاخِر کُنی چِنینِ نِیسْتِ که تو اصلِ را حامِلِ باشِي بَلْکِه اصلِ تو را (۱۹) پَس خَواهي گُفتِ که شاخْها بُرِیدَه گُشتِ تا که مَن پِیونْد گَرَم (۲۰) بَلِي بَسَبَبِ بِي اِیْمائِي بُرِیدَه شَدنْد و تو نِیز بایْمانِ اِیستادَه بَلنْدپروازِي مَکَن بَلْکِه هِراسانِ باشِ (۲۱) زِیرا که چوَن خُدا بَر شاخْهايِ طَبِيعِي دَر بَیخِ نَفْرودِ خَبَر دَار باشِ که مَبادا بَر تو نِیز دَر بَیخِ نَدارَد * (۲۲) پَس مَلاحظَه نَما مَهْرَبانِي و سَعْتِي خُدارا سَخْتِي بَر اَفکَندهگانِ و مَهْرَبانِي بَر تو اِگر در خُوبِي بَمانِي و رَه نَ تو نِیز بُرِیدَه خَواهي گُشتِ (۲۳) و اِگر اِيشانِ در بِي اِیْمائِي نَمانندِ پِیونْد خَواهندِ گُشتِ زِیرا که خُدا قَادِر اسْتِ که اِيشانِ را باز پِیونْدَد (۲۴) زِیرا که چوَن تو از زَبْتونِ طَبِيعِي بُرِیدَه شَدَه بَزَبْتونِ نِیکو فَوْقِ الطَّبِيعَتِ پِیوسْتَه گَرْدِیدِي بَچَنْد مَرْتَبَه اَفزُونِ تَر اِيشانِ که شاخْهايِ طَبِيعِي اِنْد در زَبْتونِ خُودِ پِیوسْتَه خَواهندِ گَرْدِیدِ * (۲۵) و اِي بَرادَرانِ مَن نَمِخَواهمِ که اِینِ رازِ بَر شَما مَسْتورِ باشَد که مَبادا خُودِ بَینِ باشِیدِ که جِزْوِي کُورْمِي بَر اِسْرَائِیلِ طَاريِ شَدَه اسْتِ مادامِي که اَمْدنِ قَبائِلِ بَکمالِ رَسَد (۲۶) اَنگاهِ مَجموعِ اِسْرَائِیلِ نِجاتِ خَواهندِ یافْتِ چَنانچِه نَوشْتَه شَدَه اسْتِ که رَهانْدَه از صِیونِ خَواهدِ اَمْد و ناراسْتِي را از یَعقُوبِ بَر خَواهدِ داشْتِ (۲۷) و اِینِ اسْتِ پِیمانِ مَن با آنْها چوَن گُناهايِ اِيشانِ را ناپُودِ مِیسازَم (۲۸) و نَظَرِ بَأَجْیلِ مَرْدودِ اِنْد بَجهتِ شَما و نَظَرِ بَه بَرگَزِیدَهگِي مَحْبوبِ اِنْد بَجهتِ بَدْرانِ (۲۹) که خُدا از اِنْعامِها و خَواندنِ پَشیمانِ نَمِي شُود (۳۰) زِیرا که چَنانچِه شَما رِیشِ

از این خدارا عاصی بودید و حال بعثتِ معصیتِ آنها مرحوم گردیدید (۳۱) بهمین وضع ایشان نیز بسببِ رحم بر شما عاصی شدند تا که بر ایشان نیز رحم کرده شود (۳۲) که خدا همه را در عصیان شریک شمرده است تا بر همه رحم فرماید * (۳۳) زهی کُنْه حکمتِ بی‌مُنْتها و دانشِ خدائی که چه قدر قضایای او دور از تحقیق و چه بسیار راه‌های او بعید از تدقیق است (۳۴) کیست که ارادهٔ خداوندرا دانست یا مُشیرش که بود (۳۵) یا کیست که سبقتِ جُسته او را چیزی داده باشد که باو باز داده شود (۳۶) که همه از او و باو و تا او است سُبْحَانَهُ الی الابد آمین *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) پس ای برادران برای خاطرِ رحمت‌های خدا من از شما استدعا می‌نمایم که بدن‌های خود را وا گذارید چون قربانی زنده و مقدّس چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادتِ عقلانی شما (۲) و هم شکل باین جهان مباحثید بلکه شکلِ دیگر پذیرید به تجدیدِ فهمِ شما تا که دریابید که آن رفتارِ نیکوی خوش آینده کامل که خدا خواهد کدام است * (۳) و بعثتِ آن توفیقی که بمن داده شده است هر کس را که در میان شما میباشد میگویم که میندیش فوق آنچه باید اندیشید بلکه اندیشهٔ سجّیده نما چنانچه هر کس را خدا پیمانۀ از ایمان باو پیموده است (۴) که چنانچه یک بدنِ ما را اعضای بسیار است و جمیع اعضا به یک کار مشغول نیستند (۵) بهمین وضع مُتَجَمِّعاً ما در مسیح یک تن میباشیم و مُفَصَّلًا اعضای یکدیگر هستیم (۶) هر چند استعداداتِ مختلفه در ما میباشد بحسبِ فضلی که بما داده است اگر آن اخبار کردن باشد فضلش در پیمایشِ ایمان است (۷) و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است و اگر معلّم است در تعلیم (۸) اگر وعظ‌هنده است در وعظ و تقسیم کننده در پالک‌دستی و پیشوا در کوشش و پرستار در خوشنودی * (۹) و در محبّت صداقت باید و بدی را

بغض نمائید و با نیکی ملحق شوید (۱۰) و در برادری با یکدیگر مهربان باشید و یکدیگر را در سبقت تعظیم نمائید (۱۱) و در کوشش تأخیر ننمائید و در روح چالاک و خداوند را فرمان‌پذیر باشید (۱۲) در امید شاد و در مصیبت صابر و در دنا پایدار (۱۳) حاجت مقدّس را بر آورده غریب پیروی را پیروی نمائید (۱۴) معذّبین خود را خوش گفته بلی خوش گوئید و نفرین نه نمائید (۱۵) و شمارا است خوشی با خوش شده‌گان و گریستن با گریان (۱۶) و با یکدیگر به برابری اندیشه نمائید و بلند پرواز مباشید بلکه با افتاده‌گان فرود آئید و خودبین مباشید * (۱۷) هیچ کس را بدی در مکافات بدی ننمائید و بجهت آنچه نزد کس خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمائید (۱۸) اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما باشد با همه خلق صلح باشید (۱۹) ای محبوبان بجهت خود انتقام مکنید بلکه جای غضب را خالی گذارید که نوشته شده است که مراست انتقام عوض خواهم کرد خداوند میفرماید (۲۰) و اگر دشمن تو گرسنه باشد او را لقمه بده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کنی اخگرهای آتش را بر سر او خواهی انباشت (۲۱) و مغلوب بدی مشو بلکه بدی را بنیکی مغلوب کن *

(باب سیزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) هر شخص را باید که قدرت‌های برتر [از خود را] اطاعت نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خداست و قدرتهایی که موجود است از خدا مقرر است (۲) پس آن کس که قدرت را مخالف می‌نماید تقدیر خدا را مقاومت می‌نماید و چنین مُقاوِمِان حکم را بر خود فرود می‌آورد (۳) چه حکم بر اعمال نیک قاهر نیستند بلکه اعمال بد را پس اگر تو خواهی که از قدرت خائف نباشی نیکی کن که تو از آن تحسین خواهی یافت (۴) زیرا که گماشته خدا است که تو را احسان نماید لیکن اگر بدی نمائی خائف باش که شمشیر را عبت بر ندارد زانو که خادم خداست که با

غضب از بدکار انتقام کشد (۵) پس باید مطیع باشید نه بعلتِ غضب و بس بلکه بجهتِ معرفتِ خود (۶) و بهمین قسم باج را ادا نمائید زیرا که خدارا ملازمانِ حضور اند که به همین کار بمواظبت متوجه اند (۷) پس همه گوی را ادایِ لوازمِ نمائید و باجِ خواهر را باج و صاحبِ جزیه را جزیه و مستحقِ ترس را ترس و بخداوندِ عزتِ عزت * (۸) و هیچ کس را بدهکار مبادید جز دینِ محبتِ یکدیگر را زانرو که آن کس که دیگری را محبت مینماید در شریعت کامل است (۹) زیرا اینکه زنا مکن و قتل مکن و دزدی مکن و شهادتِ دروغ مده و طمع مکن و چنانچه حکمی دیگر باشد همه مُندرج است در این کلام که آشنایِ خود را چون دوست دار (۱۰) و از محبتِ بر آشنایان بدی نمی آید پس تکمیلِ شریعت بمحبت است * (۱۱) خصوصاً که وقت را یافته اید که حال وقتی است که از خواب بیدار شویم زیرا که نجاتِ الحال نزدیک تر شده است از آن وقتی که ایمان آوردیم (۱۲) و شب منقضی شده است و روز نزدیک است پس کارهای تاریکی را دور کنیم و سلاحِ نور را بما بپوشیم (۱۳) و بر رسمِ روزانه بطرزِ شایسته رفتار نمائیم نه در جشنها و مستیها و مجامعات و ملاعبات و در نزاع و جدال (۱۴) بلکه ملبسِ بعیسیء مسیح خداوند شوید و طامعانه فکر بجهتِ جسم نمائید *

(باب چهاردهم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و ضعیف الایمان را بپذیرید و با اختلافِ آراء را مگذاریدش (۲) که یک شخص را اعتقاد آن است که هر چیزی را میتوان خورد و شخصِ ضعیف الایمان بَقولِ میخورد (۳) و آن کس که خورنده است تحقیر نه نماید آن کس را که نمی خورد و آن کس که نمی خورد معیوب نداند خورنده را زیرا که خدا او را قبول کرده است (۴) و تو کیستی که ملازمِ آقایِ دیگر را تحکم مینمائی او اگر ایستاده است یا افتاده است نزدِ مولیء خود است بلکه خواهد ایستاد که خدارا آن قدرت هست که او را بر پا دارد (۵) و یک شخص

روزی را افضل از روزِ دیگر میدانند و دیگری هر روز را برابر میدانند هر کس باید که در فهمِ خود بر یقین باشد (۱) و آن کس که نظر در روز می‌کند برای خداوند نظر میکند و آن کس که نظر در روز نمی‌کند از برای خداوند نظر نمی‌کند و آن کس که می‌بخورد برای خداوند می‌بخورد و شکر خدا را میکند و آن کس که نمی‌بخورد برای خداوند نمی‌بخورد و نیز خدا را شکر مینماید (۷) زیرا که هیچ کس از ما بجهتِ خود زیست نمی‌نماید و هیچ کس از ما بجهتِ خود نمی‌میرد (۸) اگر زیست کنیم بجهتِ خداوند می‌زیسیم و اگر می‌میریم بجهتِ خداوند می‌میریم پس خواه زیست کنیم و خواه بمیریم از آن خداوندیم (۹) زیرا که مسیح برای همین هم مُرد و هم برخاسته زنده شد تا که هم بر مرده‌گان و هم بر زنده‌گان خداوندی نماید * (۱۰) لیکن تو چرا بر برادرِ خود تحکم می‌نمائی یا تو نیز چرا برادرِ خود را حقیر می‌شماری زانرو که همه‌گی نزد محکمهٔ مسیح حاضر خواهیم گشت (۱۱) چنانچه نوشته شده است که بحیاتِ من خداوند میفرماید که هر زانو مرا خم خواهد گشت و هر زبان بخدا اقرار خواهد نمود (۱۲) پس هر یک از ما حسابِ خودش را بخدا پس خواهد داد * (۱۳) پس بعد از این بر یکدیگر تحکم نه نمائیم بلکه این را اولی دانیم که موجبِ مصادمهٔ یا سکندری را در راه برادر نگذاریم (۱۴) زیرا که من میدانم و یقین دارم از عیسیء خداوند که هیچ چیز از خود ناپاک نیست بلکه از برای آن کس که چیزی را ناپاک می‌پندارد ناپاک است (۱۵) لیکن اگر بسببِ خوراکِ برادرت آزرده شود دیگر رفتارِ بعمیبت نیست برای خوراکِ خود آن کس را هلاک مکن که مسیح در راه او مُرد (۱۶) خلاصه بر آن خوبیء شما بد گفته نشود (۱۷) که ملکوتِ خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح القدس است * (۱۸) و آن کس که در این امور مسیح را بنده‌گی می‌نماید خدا را خوش می‌آید و مردم را مقبول است (۱۹) پس تابعِ چیزهائی که مناسبست بصلح

و تعمیر یکدیگر دارند باشیم (۲۰) و صنعتِ خدا را برای خوراکِ از هم کمپاش
 البته همه چیز پاک است لیکن آن کس که با ایدای غیر میخورد حرام
 است (۲۱) و اولی است گوشت نخوردن و شراب نه نوشیدن و نه هیچ چیز
 دیگر که بعثت آن برادرست ایدای باید یا سکندری خورد یا سُست شود
 (۲۲) اگر تو ایمان داری با خود و خدا داشته باش خوشحال آن شخص
 که خود را ملامت نمیکند در کاری که اختیار کرده است (۲۳) و آن کس که
 شک دارد اگر خورد بر وی حکم میشود زیرا که از ایمان نیست و هر چه
 از راه ایمان نیست گناه است *

(باب پانزدهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) و ما که قوی‌الایمان مدباشیم باید که ضعفِ ضَعْفًا را متحمل شویم و در
 قیدِ خوشی* خود نباشیم (۲) بلکه هر یک از ما در آنچه مفید است بجهتِ
 معمری باید که جوانِ خوشی* آشنایان خود باشد (۳) زیرا که مسیح هم
 خود را خوش نمے کرد بلکه چنانچه نوشته شده است [برقوع انجلید] که
 ملامتهای آذن که تو را ملامت می نمودند بر من واقع شد (۴) و هر آنچه
 پیش نگارش یافته برای آگاهی* ما نوشته شده است تا که بصبر و خاطر جمعی
 از کذاب امیدوار باشیم (۵) و آن خدائی که اصلِ صبر و خاطر جمعی است
 بشما عطا کند این را که نظر بوحدهٔ مسیح عیسی با یکدیگر یک اندیشه
 باشید (۶) تا که به یک جان و یک زبان خدا و پدرِ خداوند ما عیسی*
 مسیح را تعظیم نمائید * (۷) پس شما یکدیگر را به پذیرید چنانچه مسیح ما را
 در جلالِ خدا راه داده است (۸) الحال میگویم که عیسی* مسیح خادمِ
 اهلِ خُتنه شد بجهتِ راستی* خدا تا که وعده‌هایی که به پدران شده بود
 ثابت گرداند (۹) و تا آنکه قبائل بسببِ رحمتِ خدا را تعظیم نمایند
 چنانچه نوشته شده است که من بجهتِ آن بتو در میانِ قبائل اقرار
 خواهم کرد و باسمِ تو تسبیح خواهم خواند (۱۰) و باز می فرماید که ای قبائل

مسرور باشید با قوم او (۱۱) و نیز سپاس کنید خدا را ای همدگی * طوائف و اورا ستایش نمائید ای همدگی * قبائل (۱۲) و باز اِشعیاء میگوید بیعِ یَشی خواهد ماند و کسی برمیخیزد که مسأط شود بر قبائل و بوی قبائل امیدواری خواهند یافت (۱۳) و خدا که اصل امید است شمارا از کمالِ سُور و آرام در ایمان مملو گرداند تا در امیدواری انزوده شوید در قوتِ روح القدس * (۱۴) و من خود یقین دارم ای برادران که شما خود از خوبیها پُر میباشید و از هرگونه معرفتی مملو و قادر بر آن اید که یکدیگر را نصیحت نمائید (۱۵) لیکن من کاغذِ مختصری بی تکلفانه بشما نوشتم که شمارا یادآوری نمایم بعلتِ توفیقی که خدا بمن داده است (۱۶) تا که من در میان قبائل گماشته، عیسی * مسیح باشم یعنی ملازمتِ مزده خدا را نمایم و تا آنکه هدیه قبائل مقبول شود که بروح القدس مشرف گردن (۱۷) پس مراست تفاخر بعیسی * مسیح در کارهای خدائی (۱۸) زیرا که مرا آن جرأت نیست که تکلم نمایم جز بانچه مسیح بوساطت من برای اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً (۱۹) به اظهار آن قوت بر امور عجیب و غریب بقوت روح خدا بحدی که از اورشلیم دور زده تا به اِثرقون در هر جا مزده مسیح را بانعام رسانیدم (۲۰) و خواهان این عزت بودم که در جایی که اسم مسیح نبود خیر بانجیل دهم تا که بر اساس غیری عمارت نه نمایم (۲۱) بلکه آن شود که نوشته شده است که آن کسانی که خیرش بانها نرسیده است خواهند دید و آنهایی که نشنیده اند خواهند فهمید * (۲۲) از برای این بکرات از آمدن نزن شما باز ماندم (۲۳) لیکن حال چون در این حدود دیگر جایی باقی نیست و آرزوی آمدن بزن شما از سالهای بسیار دارم (۲۴) چون به اِسبانیّه میروم بنزد شما خواهم آمد زیرا که امیدوارم که در عبور شما ملاقات نمایم و از شما بدرقه یابم بعد از آنکه قدری از ملاقات شما سیر شوم (۲۵) اکنون جهت خدمت نمودن مقدسان باورشلیم می روم (۲۶) زیرا که اهل مقدونیه

و أَحَدِيَّةً چنين بخاطر رسيد که قدری بذل کنند بجهتِ مفسدان از مقدّساني که در اُورُشَلِيمُ ميباشند (۲۷) بلي ايشان خود راضي شدند هر چند بده کاران ايشان ميباشند زيرا که چون قبائل در روحانيّات شريک ايشان گشتند آنها را نيز بايد که در جسمانيّات ايشان را خدمت نمايند (۲۸) پس چون اين کار را باتمام رسانم و اين منفعت را نزد آنها ختم نمايم از اينجا بسوي شما تا به اِسْپَانِيَّة خواهم رفت (۲۹) که ميدانم اين را که اگر بسوي شما آيم با کمالِ برکتِ مؤدّه مسيح خواهم آمد * (۳۰) و اي برادران من از شما استدعا مي نمايم که از براي خاطر خداوند ما عيسي مسيح و از براي محبتِ روح که شما بجهتِ من نزد خدا در دعا سعي نماييد (۳۱) تا آنکه از بي ايمانان که در يهوديه هستند رستگار شوم و آنکه خدمتِ من در اُورُشَلِيمُ مقدّسان را پسند آند (۳۲) تا با سرور نزد شما آمده انشاء الله با شما استراحت نمايم خدائي که اصلِ آرام است با همه شما باد آمين *

(باب شانزدهم مشتمل بر بيست و هفت آيه)

- (۱) و خواهرِ ما فِيبِي را که خانهء کليسيايِ کَنُکِرِيه هست بشما مي سپارم
- (۲) که شما بجهتِ خداوند او را بنهج شايسته مقدّسان بپذيريد و در هر عمل که شمارا ميخواند مُعاوِن او باشيد زيرا که او خود مُعاوِن بسياري بوده است بلکه مُعاوِن من خود نيز * (۳) و پِرْسُکَلَه و اَقَلَه را سلام نماييد که در امرِ مسيح عيسي رفيقي من مي بودند (۴) و بجهتِ جانِ من گردنِ خودشان را نهانند و نه همين من از ايشان ممنونم بلکه تمامي * کليسياهي قبائل
- (۵) و کليسيائي را که در خانه ايشان است سلام نماييد و محبوبِ من اِبِنِيُقْسُ را که بجهتِ مسيح نوبِرِ أَحَدِيَّة هست سلام رسانيد (۶) و سلام رسانيد مريم را که براي ما بسيار مشقت کشيد (۷) و سلام نماييد خويشان و هم محبسهاي من اَنَدِرِيُقْسُ و يُونِيَه را که در ميان حواريان مشهور اند و پيش از من داخلِ مسيح گشتند (۸) اَمَبِلِيَّاس را که محبوبِ من است در

خداوند سلام رسانید (۱) اُوربانُس را که در امرِ مسیح رفیقِ ما بود و دوستِ
 من اُسْتَحْس را سلام باد (۱۰) و ایلِیس را که در مسیح آرزومند است سلام رسانید
 و اشخاصی که از اهلِ اَرِسْتَبُولَس میباشدند سلام رسانید (۱۱) و خویشِ من
 هیرودِیِر را سلام برسانید و از اهلِ نِرکَس آن کسانی که در خداوند اند سلام
 رسانید (۱۲) طَرَفِیَنَه و طَرَفُوسَه را که در امرِ خداوند زحمت می‌کشند سلام
 بگرفتید و پَرَسِس محبوبه را که در امرِ خداوند بسیار مشقت کشید سلام رسانید
 (۱۳) و رُوفَس را که در خداوند برگزیده شده است و مادرِ او و مادرِ مرا سلام
 رسانید (۱۴) و اَسِنکِرَطُس و فِلیگُون و هِرْمَانَس و پَطْرَبَانَس و هِرْمِیس و برادرانی را
 که با ایشان اند سلام برسانید (۱۵) و فِلیگَس و یُویَه و نِدیِرِیوس و خواهرش را
 و اَلْمِیَاس و تمامی مقدسانی را که با ایشان اند سلام برسانید (۱۶) و یکدیگر را
 بپوسه مقدسانه سلام نمودید و کلیسیاهای مسیح شمارا سلام می‌نمایند *
 (۱۷) و ای برادران من از شما استدعا می‌نمایم که با خبر باشید از آنانی که
 جدائیها و ایذاها را خلاف اعتقادی که شما آموخته اید عمل نمایند و از
 آنها اعراض نمائید (۱۸) زیرا که چنین کسان خداوند ما عیسیء مسیح را
 بنده‌گی نمی‌نمایند بلکه شکم خود را می‌پرستند و بکلام محبت آمیز و سخن
 شیرین دل‌های ساده‌گان را می‌زبانند (۱۹) و مطیع بودن شما بهمگی رسیده
 است پس خوشوقت میباشدم در باره شما و می‌خواهم که شما در نیکوئی‌ها
 عاقل باشید و در بدیها ساده (۲۰) و خدائی که اصل آرام است شیطان را
 بزودی در زیر قدم‌های شما خواهد مالید و توفیقِ خداوند ما عیسیء مسیح
 با شما باد آمین * (۲۱) تِیْمُوتِیُوسِ رفیقِ من در هر امر و نُوکِیُوس و یاسون
 و سوسِیَطِر خوبشان من سلام شمارا میرسانند (۲۲) و من کاتبِ حروفِ تِریبُوس
 در خداوند شمارا سلام میگویم (۲۳) و گایوس که مرا و تمام کلیسیا را مهمان دار
 است شمارا سلام میرساند و اِرَاسْتَس کلانتر شهر و کُرَاطُس برادر شمارا سلام
 میرسانند (۲۴) که توفیقِ خداوند ما عیسیء مسیح با همه شما باد آمین *

(۲۵) پس آن کسی را که قادر است که شمارا استوار نماید بر حسبِ مؤدّهٔ من و ندایِ بعیسی^۱ مسیحِ موافقِ اظهارِ آن سَرّی که از قدیمِ اَلْاَیّامِ مستتر بود (۲۶) و الحالِ آشکارا گردیده است و بوساطتِ رسائلِ انبیا و حکمِ خدایِ لَم یَنْزِلْ از برای اطاعتِ بایمان بر همه گئی^۲ تَبَدُّلِ هَویدا شده است (۲۷) آن خدایِ وحیدِ حکیم را بوساطتِ عیسی^۳ مسیح تا باید جلالِ بادِ آمین *

تمام شد نامهٔ پوُلُسِ حواریِ باهلِ روم

نامهٔ اوّلِ پوُلُسِ حواریِ باهلِ قرنّس

مشمول بر

شانزده باب

(بابِ اوّلِ مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) پوُلُسِ حواری^۴ خوانده شده عیسی^۵ مسیح به مشیتِ خدا با سُوَسْتِنِیْسِ برادر (۲) بکلِیسیایِ خدا که در قرنّس است به مغرّهان در مسیحِ عیسی و مقدّسانِ خوانده شده با همه گئی^۶ آنانی که در هر جا اسمِ خداوندِ ما عیسی^۷ مسیح را می خوانند که هم خداوندِ ایشان است و هم ما را (۳) که توفیق و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عیسی^۸ مسیح خداوند بر شما باد * (۴) [اَمَّا بَعْدَ] پیوسته شکر مینمایم خدایِ خود را در باره شما بجهتِ توفیقِ خدا که در مسیحِ عیسی بشما داده شده است (۵) زبوا که در هر چیز در وی مستغنی شده اید از کمالِ بیان و کمالِ علم (۶) بنوعی که شهادتِ مسیح در نزد شما ثابت شده است (۷) بنهجی که شما در هیچ کرامتِ قاعمر نیستید و ظهورِ خداوندِ ما

عیسی^۱ مسیح را انتظار می‌کشید (۸) و او است که شمارا تا بانجام بر قرار خواهد ساخت تا آنکه شما در روز خداوند^۲ ما عیسی^۳ و مسیح سر افکنده نباشید (۹) امین است آن خدائی که از او طلب کرده شدید تا که در پسرش عیسی^۴ و مسیح خداوند^۵ ما شریک باشید * (۱۰) و من ای برادران از شما بجهت^۶ خاطر خداوند^۷ ما عیسی^۸ و مسیح استدعا مینمایم که شما بتعامی در قول متفق باشید و جدائی در میان شما راه نیابد بلکه به یک قصد و یک مقصود با هم پیوسته باشید (۱۱) زیرا که از اهل کلوئی^۹ خبر بمن رسیده است در باره شما ای برادران که نزاعها در میان شما میباشد (۱۲) غرض این است که هر یکی از شما میگوید که من زان پولس^{۱۰} و من زان اپلوس^{۱۱} و من زان کیفاس^{۱۲} و من زان مسیح * (۱۳) آیا مسیح منقسم شد یا آنکه پولس^{۱۴} در راه شما مصلوب شد یا باسم پولس^{۱۵} تعمید یافتید (۱۴) خدا را شکر می‌کنم که هیچ یک از شمارا غسل ندادم مگر کرسپس^{۱۶} و گابوس^{۱۷} را (۱۵) مبدا کسی بگوید که من باسم خود تعمید دادم (۱۶) و خاندان^{۱۸} استیفان^{۱۹} را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی دیگر را تعمید داده باشم * (۱۷) زیرا که مسیح نفرستاد مرا تا که تعمید دهم بلکه تا عهد^{۲۰} را رسانیده باشم و آن نه بسجرو بیان است که مبدا صلیب^{۲۱} مسیح عبث شود (۱۸) زیرا که ذکر صلیب در نزد هالکان حماقت است و نزد ما نجات یافته‌گان قدرت خداست (۱۹) زیرا که نوشته شده است که من تباه میکنم حکمت^{۲۲} حکما را و باطل میسازم فهم^{۲۳} ارباب^{۲۴} فهم را (۲۰) کجاست حکیم و کجاست کاتب و کجاست مباحثه‌کننده^{۲۵} این جهان آیا که خدا حکمت^{۲۶} این دنیا را تمحیت نکرده است (۲۱) زیرا که چون بسبب^{۲۷} حکمت^{۲۸} خدا جهان بحکمت^{۲۹} خود خدا را نشناخت رأی^{۳۰} خدا چنین قرار گرفت که بوسیله^{۳۱} مهملیت^{۳۲} قول^{۳۳} منادی ایمان داران را برهاند (۲۲) هر چند^{۳۴} یهود^{۳۵} متفحص^{۳۶} آیت و یونانیان^{۳۷} جوین حکمت^{۳۸} اند (۲۳) لیکن ما ندا می‌کنیم بمسیح^{۳۹} مصلوب^{۴۰} که آن یهود^{۴۱} را سنگ

مصادم و یُونَانِیَان را هَمَل است (۲۴) و آنهایی را که خوانده شده اند چه از یَهُودِیَان و چه از یُونَانِیَان مسیح قدرتِ خدا و حکمتِ خداست (۲۵) زیرا که آنچه از خدا احمق است از مردم عاقل تر است و آنچه از خدا ضعیف است از مردم قوی تر است * (۲۶) دیگر ای برادران شما اهلِ دعوتِ خود را ملاحظه نمائید که حُکماءِ جسمی بسیار نیستند و بزرگان بسیار نیستند و شُرَفَا بسیار نیستند (۲۷) بلکه خدا ابلهای چند از جهان را برگزیده است تا آنکه حکیمان را شرمنده سازد و نفي چند از ضعیفانِ عالم را برگزیده است تا که قویهارا خجل سازد (۲۸) و پست ترین چیزهای دنیا و چیزهای ناچیز را و چیزهای غیر موجود را خدا برگزیده است تا آنکه چیزهای موجود را معدوم گرداند (۲۹) و تا آنکه هیچ بشری در حضور او فخر نه نماید (۳۰) لیکن شما از او در مسیح عیسی هستید که او از خدا حکمت و عدالت و تقدس و استخلاص شده است برای ما (۳۱) تا آنکه بحَسَبِ آنچه نوشته شده است هر کس که فخر کند بخداوند فخر کند *

(بابِ دویم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) و من ای برادران چون بنزد شما آمدم نیامدم با فضیلتِ کلام و حکمت بلکه تا شما را از اعلامِ خدا آگاه سازم (۲) زیرا که عزم من چنین بود که چیزی ندانم در میان شما جز عیسیء مسیح و همان را مصلوب (۳) و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما می بودم (۴) و کلام من و ندای من بسخنانِ دل پسندِ حکمتِ انسانی نبود بلکه به برهان و تأثیرِ روح بود (۵) تا که نباشد ایمانِ شما در حکمتِ انسانی بلکه در قدرتِ خدائی باشد *

(۶) لیکن نزد اشخاصِ کامل بحکمت تکلم مینمائیم اما نه حکمتِ این جهان و نه حکمتِ فضائی این جهان که نابود می گردند (۷) بلکه بحکمتِ خدائی مروزاً تکلم مینمائیم آن حکمتِ نهان را که خدا پیش از عوالم بجهتِ جلالِ ما مقدر کرده بود (۸) و آنرا هیچ کس از پیشوایانِ این جهان ندانستند زیرا

که اگر دانستندی خداوند جلال را مصلوب نساختندی (۹) لیکن آنچنان که نوشته شده است که چشمی ندیده است و گویی نه شنیده است و بخاطری خطور نکرده است آن چیزهایی را که خدا بجهتِ مَحَبَّتِ خود مهیا ساخته است (۱۰) لیکن خدا بروحِ خود بر ما کشف نموده است که روح همه چیزها را تحقیق می نماید بلکه مواضع عمیقۀ خدا را نیز (۱۱) و کیست از بشر که چیزهای بشری را درک کند مگر روح بشر که در وی است بهمین وضع امورِ خدائی را هیچ کس درک نتواند کرد جز روح خدا (۱۲) و ما نیافته ایم روح دنیائی را بلکه روح خدائی را تا که درک نمائیم آن چیزهایی را که خدا بمان عطا نموده است (۱۳) و بآن چیزها تکلم مینمائیم نه بکلام پرداخته حکمت انسانی بلکه بآن کلام که روح القدس آموزد و مقابله مینمائیم روحانیات را با روحانیات (۱۴) و انسان طبیعی چیزهای روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزدش مهمل است و نمی تواند فهمید از آنرو که بروحانیت تحقیق آن میسرند (۱۵) لیکن شخصی روحانی همرا درک می نماید و هیچ کس او را درک نمی کند (۱۶) زیرا کیست که فهم خداوند را فهمیده است تا آن را مشیر باشد لیکن ما فهم مسیح را داریم *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) ای برادران من نتوانستم که با شما تکلم نمایم چون با روحانیان بلکه چون با جسمانیان و چون اطفال در مسیح [تکلم نمودم] (۲) و شما را با شیر پروراندیم نه با گوشت که توانائی نداشتید بلکه هنوز نیز توانائی ندارید (۳) چه تا حال جسمانی هستید آیا چون در میان شما غیرت و نزاع و جدائیها است جسمانی نیستید و مثل خلق رفتار نمی نمائید (۴) چنانچه کسی از شما میگوید که من زان پلوسم و دیگری که من زان اپلوس آیا جسمانی نیستید * (۵) کیست پلوس و کیست اپلوس جز خادمان که بوساطت آنها ایمان آوردید و بقدری که خداوند بهر کس داده است (۶) من کاشتم و اپلوس

آبِ یاری نمود و رویاننده خدا است (۷) پس نه غرس کننده و نه آب دهنده چیزی است مگر خدای رویاننده (۸) کارنده و آب دهنده يك هستند و هر يك مزد خود را موافقِ مشقَّتِ خود خواهند یافت (۹) زیرا که بِالسَّوْبَةِ مزدورانِ خدا هستیم و شما زراعتِ خدا و عمارتِ خدا هستید * (۱۰) و من بحسبِ توفیقي که خدا بمن داده است چون معمارِ عاقل اساس نهادم و دیگری آنرا عمارت مینماید و هر کس باید خبردار باشد که چگونه تعمیر مینماید (۱۱) زیرا که هیچ کس نمی تواند که اساسِ دیگر را بنا نهد جز آنچه هست و آن عیسیء مسیح است (۱۲) و اگر کسی بر آن اساس از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه عمارت کند (۱۳) عملِ هر کس آشکارا خواهد شد زیرا که آن روز او را ظاهر خواهد ساخت از آنرو که بآتش کشف کرده میشود پس آتش خواهد آرمود کارِ هر کس را که چگونه است (۱۴) اگر عملِ کسی که عمارت کرده است بماند مزد خواهد یافت (۱۵) و اگر عملِ کسی سوخته شود زیان خواهد یافت لیکن خود رستگار شود مانند کسی که از آتش گریزد * (۱۶) آیا ندانسته اید که هیكلِ خدا میباشد و روحِ خدا در شما ساکن میباشد (۱۷) اگر کسی خراب کند هیكلِ خدا را او را خراب نماید زیرا که هیكلِ خدا پاك است و آن شمائید (۱۸) و هیچ کس خود را فریب ندهد چه اگر کسی از شما در این جهان حکیم مینماید باید احمق گردن تا آنکه حکیم شود (۱۹) زیرا که حکمتِ این جهان نزد خدا حماقت است که نوشته شده است که او حکیمان را هم بتزویراتِ ایشان گرفتار میسازد (۲۰) و ایضاً اینکه تصوّراتِ حکما را میدانند که لغو است * (۲۱) خلاصه آنکه هیچ کس را نرسد که بمردم فخر نماید زیرا که تمامیء اشیا زانِ شماست (۲۲) خواه پولس خواه اپلوس خواه کیقاس خواه دنیا خواه زنده گي خواه مرگ خواه حالیات خواه مستقبلات همه زانِ شماست (۲۳) و شما زانِ مسیح اید و مسیح زانِ خدا است *

(باب چهارم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) چنین باید که شخص ما را داند که خادمانِ مسیح و تقسیم‌کننده‌گانِ اسرارِ خدائیم و بس (۲) و آنچه در تقسیم‌کننده مطلوب است این است که امین یافته شود (۳) و چه بسیار حقیر است مرا که از شما یا از تدقیقِ خلقِ امتحان کرده شوم بلکه من بر خود حکم نمی‌نمایم (۴) که هر چند من در خود هیچ نیایم معین نمی‌شود که عادل هستم آن که معین می‌نماید مرا خداوند است (۵) پس پیش از وقت مطلقاً حکم نه ننماید تا وقتی که خداوند آید و او است که مستوراتِ ظلمت را روشن خواهد ساخت و اراده تلو بر او هویدا خواهد نمود آنگاه هر کس را خدا تعریف خواهد نمود *

(۶) ای برادران این مطالب را از خود و ایلوس^{وسوسه} بیان نمودم بجهتِ دیگران بری خاطر شما تا آنکه شما از ما یاد گیرید که زیاده بر آنچه نوشته شده است تصور نه نمائید و تا آنکه یک شخص از یک نفر بزرگ دیگری نتفاخر نه نماید (۷) زیرا که کیست که تورا منزّه میسازد و چه چیز را مالکی که نیافته پس چون یافتی چرا فخر مینمائی چنانچه گویا از خود یافتی *

(۸) حال سیر هستید حال مستغنی میباشید و بدون ما بمرتبه سلطان هستید کاش مسلط بودید تا که ما نیز با شما مسلط شویم (۹) زیرا که مظنه من چنین است که خدا ما رسولان را آخرین نمودار نموده است بنوعی که گویا حکم قتل بر ما شده است که دنیا و فرشته‌گان و خلق را تماشاگاه گشته ایم (۱۰) و ما بجهتِ مسیح احمق ایم و شما از مسیح خردمند آید ما ناتوان ایم و شما توانا شما عزیز آید و ما ذلیل (۱۱) و تا این ساعت گرسنه هستیم و تشنه و برهنه و طپانچه خورده و آواره (۱۲) و بدستهای خود در کار کردن مشقت می‌کشیم و فحش میدهند دعا مینمائیم تذاب میدهند صبر مینمائیم (۱۳) کفر می‌کنند التماس مینمائیم چون فضله دنیا شده ایم و چون زواید هر چیز تا حال * (۱۴) و من این را نمی‌نویسم که شما را منفعل نمایم بلکه

چون بفرزندانِ محبوبِ خود پند میدهم (۱۵) که هرچند در مسیح ده هزار استان دارید لیکن پدرانِ بسیار ندارید که در مسیح عیسی بوسیلهٔ اتحیل من شمارا تولید نمودم (۱۶) پس از شما استدعا مینمایم که از من تائب شوید * (۱۷) و بسببِ این من تیموثیوس را بنزد شما فرستادم که او فرزندِ محبوب و امین من است در خداوند و او رفتار مرا در مسیح بنوعی که در هر جا در هر کلیسیا تعلیم می‌نمایم شمارا یاد خواهد آورد (۱۸) بعضی خود را شخصی مینمایند گویا که من خود نزد شما نمی‌آیم (۱۹) لیکن بروی نزد شما خواهم آمد اگر خداوند خواسته باشد و خواهم یاقوت نه کلام متکبران را بلکه قدرت ایشان را (۲۰) زیرا که ملکوتِ خدا در کلام نیست بلکه در قدرت است (۲۱) چه می‌خواهید آیا با چوب بنزد شما آیم یا با محبت و نفسِ فقر *

(باب پنجم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و مشهور است در هر جا که در میان شما زنا میباشد آن قسم زنائی که در میان قذائل هم نام برده نمی‌شود که شخص زن پدر خود را گیرد (۲) و شما فخر مینمائید بجای آنکه بایست غم خورید که آن کس که این عمل را نموده است از میان شما بر طرف گردد (۳) و بدرستی که هرچند من از حیثیت جسم غائبم لیک از روی روح حاضر در این کس که این چنین کرده است گویا که من خود حاضر هستم و حکم مینمایم (۴) که شما باسم خداوند ما عیسی مسیح و روح من جمع گشته با قوتِ خداوند ما عیسی مسیح (۵) فلان کس را بجبههٔ هلاکت جسمانی بشیطان سپارید تا آنکه روح در روزِ خداوند ما عیسی مسیح نجات یابد * (۶) و فخر شما شایسته نیست آیا نمیدانید که اندک خمیری تمامِ چونه را خمیر میسازد (۷) پس خمیرمایه کهنه را تماماً بیرون نمائید تا آنکه تماماً چونه نو باشید چنانچه شما نیز بی خمیرمایه آید که فصیح ما نیز بجبههٔ ما قربان شده است یعنی مسیح

(۸) پس عید کنیم نه بخمیرِ کهنه و نه بخمیرِ بدی و شرارت بلکه بنانِ بی خمیرمایهٔ ساده‌لوحی و راستی * (۹) و در این مکتوب بشما نوشته ام که با زناکاران مخالفت نه نمائید (۱۰) لیکن نه اینکه مطلقاً با زناکاران این جهان یا با طماعان یا ستم‌پیشه‌گان یا بُت‌پرستان [=عشور نشوید] زیرا که در این صورت بایست از دنیا بیرون روید (۱۱) بلکه بشما نوشته‌ام که مخالفت نشوید با کسی که برادر خوانده شود و زانی یا طامح یا بُت‌پرست یا دشمن‌دهنده یا باده‌پرست یا ستمگر باشد بلکه با چنین کسی اکل نه نمائید (۱۲) زیرا که مرا چه کار است که بر خارجیان حکم نمایم آیا چنین نیست که شما بر اهلِ درون حکم می‌نمائید (۱۳) و خدا بر اهلِ بیرون حکم می‌نماید بهر صورت آن شریرا از میان خودتان بر طرف نمائید *

(بابِ ششم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) آیا هیچ کس از شمارا این جرأت هست که چون با کسی دیگر ^۱حاکمه دارد در نزد بی‌دینان انفضال دهد نه در نزد مقدّسان (۲) نمیدانید که مقدّسان حکم بر اهلِ دنیا خواهند کرد پس هرگاه اهلِ دنیا از شما حکم می‌یابند آیا شایستهٔ تحکمِ مقدّماتِ کمینه نیستید (۳) آیا نمیدانید که بر فرشته‌گان حکم خواهیم کرد پس چون است که در امورِ دنیوی حکم نه نمائیم (۴) پس اگر ادعاهای دنیوی داشته باشید کسّتی را که در کلیسیا بست‌تر اند بنشانید (۵) این سخن را بجهتِ انفعالِ شما می‌گویم آیا چنین است که در میان شما یک خردمند هم نباشد که تواند در حقِ برادرِ خود تصاف نماید (۶) آیا برادر با برادر ادعا دارد نه همین و بس بلکه به پیشِ اسی‌دینان (۷) بدرستی که در میانِ شما بالکلیهٔ نقصی است که با یکدیگر ادعا داشته باشید چرا مظلوم بودن را نمی‌پسندید و چرا زیان را بیشتر اختیار نمی‌نمائید (۸) بلکه شما ظالم و اخاذ هستید نه همین و بس بلکه بر برادران (۹) آیا نمیدانید که ناراستان وارثانِ ملکوتِ خدا نخواهند گشت * فریفته

نشوید زانرو که نه زنکاران و نه بُت‌پرستان و نه فاسقان و نه مفعولان و نه فاعلان (۱۰) و نه دُزدان و نه ظالمان و نه باد‌پرستان و نه فحاشان و نه اخاذان و ارتانِ ملکوتِ خدا خواهند گشت (۱۱) و بعضی از شما نیز چنین بودید لیکن غسل یافتید و مطهر گردیدید و از راستان شدید با اسمِ خداوند عیسی و بروحِ خدایِ ما * (۱۲) و همه چیز مرا جائز است لیکن نه آنکه همه مفید باشد قادر بر همه هستم و هیچ چیز بر من قدرت نخواهد یافت (۱۳) خوراکِ بجهتِ شکم است و شکمِ بجهتِ خوراک و خدا هم این را و هم آن را فانی خواهد ساخت و بدنِ بجهتِ زنا نیست بلکه بجهتِ خداوند است و خداوند بجهتِ بدن (۱۴) و خدا هم خداوند را برخیزانید و هم ما را بقدرتِ خود خواهد برخیزانید (۱۵) آیا نمیدانید که بدنهایی شما اعضای مسیح اند پس آیا من اعضای مسیح را گرفته ام؟ فاحشه گردانم چنین مباد (۱۶) آیا نمیدانید که آن کس که با فاحشه ملحق می‌گردد با وی یک تن است زانرو که میگوید آن هر دو یک جسم خواهند بود (۱۷) و آن کس که با خداوند ملحق می‌گردد با او یک روح است (۱۸) از زنا بگریزد که هر گناه که مردم میکنند خارج از بدن است و زانی گناهکار است نسبتِ بتنِ خود (۱۹) آیا که نمی‌دانید بدنِ شما هیكلِ روحِ تقدس است که در شما می‌باشد و آنرا از خدا یافته اید و اینکه از آن خود نیستید (۲۰) زیرا که بقیامت خریده شده اید پس خدا را تعظیم نمائید بتنِ خود و بروحِ خود که زانِ خدا میباشند *

(بابِ هفتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و در باره آنچه شما از من استفسار نمودید شایسته است مرد را که با زن مسّ نه نماید (۲) لیکن بسببِ رفیع زنا سزاوار است که هر مرد زنِ خود را داشته باشد و هر زن شوهرِ خود را (۳) و باید شوهر را که با زن بوضع مناسب مرحمت نماید و زن نیز با شوهرِ خود بهمین وضع (۴) زن مختارِ بدنِ خود نیست بلکه شوهر است و شوهر نیز مختارِ بدنِ خود نیست بلکه زن است

(۵) از یکدیگر جدائی نگزینید جز برضای طرفین تا مدتی بجهت فرصت نمودن بجهت روزه و نماز و باز با یکدیگر پیوندید مبادا که شیطان بسبب بی مبالاتی * شما شمارا در امتحان اندازد (۶) و اینها را بطریق جواز میگویم نه بطریق حکم (۷) زیرا که من چنین میخواهم که همه گئیء خلق چون من باشند لیکن هر کس بفرع مخصوص خود از خدا بخشش یافته است یکی باین قسم و دیگری بقسم دیگر (۸) و ترویج نکرده شده گان و بیوه زنان را میگویم که ایشانرا افضل است که چون من باشند (۹) لیک اگر پرهیز ندارند نکاح نمایند که نکاح نمودن افضل است از سوخته شدن (۱۰) بترویج کرده گان حکم مینمایم نه من بلکه خداوند که زن از شوهر جدا نگردد (۱۱) و اگر جدا شود بی نکاح بماند یا برگردد بشوهر خود و اینکه شوهر زن را وا نگذارد * (۱۲) و بدیگران میگویم نه من بلکه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی ساکن باشد او را مرخص نه نماید (۱۳) و نیز زنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و آن مرد راضی باشد که با وی ساکن باشد آن زن مرد را ترک نه نماید (۱۴) زیرا که شوهر بی ایمان بزین خود مقدس گردیده است و زن بی ایمان بشوهر مقدس گردیده است و زنی او را که شما حرام زاده میپندند و حال آنکه مقدس اند (۱۵) و اگر شخصی بی ایمان خود جدا شود جدا گردد برادر یا خواهر در این وقت مقید نیست لیکن خدا ما را بصلح دعوت نموده است (۱۶) که چه میدانی تو ای زن شاید شوهر را نجات دهی و تو چه دانی ای مرد شاید که زن را نجات دهی (۱۷) بهر حال چنانچه خدا هر کس را قسمت داده است و آنچه آن که خداوند هر کس را خوانده است بهمان طور رفتار نماید و در همه گئیء کلیسیاها من باین وضع معین مینمایم * (۱۸) و اگر مختونی خوانده شده باشد نامختونی نخواهد و اگر نامختونی خوانده شده باشد مختون نگردد (۱۹) زیرا که مختونی هیچ و نامختونی نیز هیچ است بلکه نگاه داشتن احکام خدا عمده است (۲۰) و هر کس در پیشهء که در آن خوانده شده بود بماند

(۲۱) اگر در حالت بنده‌گی خوانده شدی میندیش لیکن آزادی را اگر توانی بیشتر خواهان باش (۲۲) زیرا که بنده‌گی که در خداوند خوانده شده است آزاد خداوند است و همچنین کسی که آزاد خوانده شده است بنده‌گی مسیح است (۲۳) بقیامت خریده شده‌ای در بنده‌گی مردم راسخ مشوید (۲۴) ای برادران باید شخص در هر حالت که خوانده شده است در همان حالت با خدا باشد * (۲۵) و حکمی از خداوند در باره نکاح نیافته‌گان ندارم لیکن چون کسی که از خداوند مرحمت یافته است که امین باشد رأی میزنم (۲۶) که چنین گمان دارم که بسبب تنگی این روزگار بهتر آن است که شخص در همان حالت بماند (۲۷) ای که با زن پیوند شده‌ای خلاصی مجو و ای که از زن جدائی زن مگیر (۲۸) لیکن اگر نکاح کنی گناه نکرده‌ای و اگر باکره نکاح نماید گناه نکرده است لیکن این اشخاص زحمت جسمانی خواهند کشید و از این مرا بر شما دریغ است * (۲۹) و این را میگویم ای برادران که وقت منقضی است خلاصه این است که آنان که زن دارند چنان باشند که گویا ندارند (۳۰) و گریه‌کننده‌گان چون آنان باشند که گریه نمی‌کنند و خوشوقتان چون آنان که خوشی نمی‌نمایند و خرنده‌گان چون آنان که مالک نیستند (۳۱) و کسانی که در این جهان تصرف نمایند چون آنان که بغایت تصرف نمی‌نمایند زیرا که اوضاع جهان در گذار است (۳۲) و شمارا می‌خواهم که بی فکر باشید که شخص بی نکاح در چیزهای خداوند می‌اندیشد که چگونه خداوند را خوش نماید (۳۳) و نکاح کرده شده در باره امور جهان می‌اندیشد که چگونه زن را خوش نماید (۳۴) زن مزوجه و باکره باهم تفاوت دارند زن نامزوجه بجهت امور خداوند می‌اندیشد که هم در تن و هم در روح مقدس باشد و زن نکاح دیده در امر دنیا می‌اندیشد که چگونه شوهر را خوش نماید (۳۵) و بجهت نفع شما این را میگویم نه آنکه دومی بر شما اندازم بلکه بجهت آنچه سزاوار است و تا آنکه خداوند را

بی‌تشویش خدمت نمائید * (۳۶) لیکن اگر کسی گمان دارد که دخترِ او را شایسته نیست که از حدِّ بلوغ بگذرد و باید که چنین شود پس آنچه خواهد کند گناه نمی‌کند نکاح کنند (۳۷) و آن کس که در دل پایدار است و محتاج نیست و مختارِ اراده خود است و در دلِ خود این عزم را نموده است که دخترِ خود را نگاه دارد خوب مینماید (۳۸) پس آن کس که نکاح میدهد خوب میکند و آن کس که بفکاح نمی‌دهد خرابتر مینماید * (۳۹) زن بسته میشود بشریعت مادامی که شوهرش زنده است و اگر شوهرش مرده باشد اختیار دارد بهر که تزویج کند لیکن در خداوند باشد (۴۰) لیکن خوش‌حال‌تر است که باین طور بماند بنا بر رأی من و من گمان میبرم که روح خدا در من است *

(باب هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) اما در باره قربانیهای بُت‌ها ما را محقق است که همه دانش داریم و دانش آماس می‌نماید و محبت معور میسازد (۲) اگر کسی گمان دارد که چیزی میداند هیچ چیز را نمی‌داند چنانچه بایست بداند (۳) و اگر کسی با خدا محبت داشته باشد هم آن را شناخته است (۴) پس بخصوص خوردن قربانیهای بُت‌ها این محقق است ما را که در جهان بُت چیزی نیست و اینکه خدای نیست جز یک خدا (۵) چه هر چند میباشند که خدایان خوانده میشوند چه در آسمان و چه در زمین چنانچه میباشند خدایان بسیار و خداوندان بسیار (۶) لیکن ما را یک خداست آن پدر که همه چیزها از او است و باز گشت ما بسوی او است و یک خداوند یعنی عیسیء مسیح که بواسطت او همه چیز می‌باشد و ما را وسیله است (۷) لیکن همه را این دانش نیست چه بعضی تا حال نظر بر بُت می‌خورند چنانچه آن از بُت است و چون مدرک آنها ضعیف است مکدر میشود * (۸) و خوراک ما را بخدا نمیرساند زیرا که اگر خوریم افضل نیستیم و اگر نخوریم پست‌ترین هستیم

(۹) لیکن زنهار مبادا که این اختیارِ شما ضعیفان را بلغزانند (۱۰) زیرا که اگر کسی تو را که دانش داری به بیند که در بُت‌کده نشسته آیا دلِ آن شخصِ ضعیف بخوردنِ قربانیهای بُت قوی نخواهد شد (۱۱) پس هلاک می‌شود آن برادرِ ضعیفِ تو که در راه او مسیح مُرک بسببِ دانشِ تو (۱۲) و باین قسم بر برادران تقصیر کرده و دانشِ ضعیفِ آنها را صدمه رسانیده بر مسیح خطا مینمائی (۱۳) پس اگر خوراکی برادرِ مرا لغزش دهد هرگز گوشت نخواهم خورد مبادا که برادرِ خود را لغزش دهم *

(باب نهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) آیا من حواری نیستم آیا من آزاد نیستم آیا من عیسی مسیح خداوند ما را ندیدم آیا شما صنعتِ من در خداوند نیستید (۲) اگر دیگران را حواری نیستم که بی شک شما هستم زانرو که شما مهربانِ رسالتِ من در خداوند هستید (۳) جوابِ من آنانی را که از من سؤال مینمایند این است (۴) که آیا اختیارِ خوردن و آشامیدن نداریم (۵) آیا اختیار نداریم که خواهرِ ابعانی را بزنی گرفته باهم بسر بُرده باشیم چون باقی حواریان و برادرانِ خداوند و کِیْفَاس (۶) یا همین من و برناباس اختیارِ معزولی از شغل نداریم * (۷) کیست که از کیسهء خود خورده گاهی متوجّه جنگ شود یا کیست که ناکستان را غرس نموده از میوه اش نخورد یا گله را چراند و از شیرِ آن گله نخورد (۸) آیا اینها را من از خود میگویم و یا شریعت چنین نمی‌گوید (۹) که در صحیفه موسی مرقوم است که گاوِ خوردکنندهٔ خرمن را دهان مَبَدِد آیا خدا را اندیشه از گاوِ است (۱۰) یا بجهتِ ما میگوید با لگلیه بلی بجهتِ ما مرقوم است که خویش‌کننده باید با امید خویش کند و خوردکننده بیابد از امیدگاهِ خود چیزی را به امیدواری (۱۱) چون ما روحانیت را بجهتِ شما افشاندیم آیا امری بزرگ است که جسمانیاتِ شما درو کنیم (۱۲) چون دیگران بر شما در این اختیار شریک میباشند آیا که ما بطریق

اولی نیستیم لیکن این اختیاررا معمول نداشتیم بلکه هر چیزرا متحمل میشویم که مبدا مژده مسیح را معوق داریم * (۱۳) آیا شما مطلع نیستید که خادمان مجمع از مجمع می‌خورند و ملازمان مذبح در مذبح شریک اند (۱۴) بهمین قسم خداوند مقرر فرموده است بجهت آنانی که ندا بمژده مینمایند که از مژده معاش یابند * (۱۵) لیکن من هیچ یک از اینها را معمول نداشتیم و این را باین قصد نه نوشتیم که بجهت من چنین شود زانرو که مرا مرگ نیکوتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند (۱۶) که هرچند ندا بمژده کنم فخر من نیست که مرا ضروری است و وای بر من است اگر ندا بمژده نه نمایم (۱۷) چه اگر بخوشوقتی در این امر مشغول باشم مزد خود را می‌بام و اگر گرها نمایم امین نظارت میداشم (۱۸) پس اجرت من چیست این است که رسانیدن مژده مسیح را چون رسانم بی‌خرج سازم یعنی که اختیار خود را در انجیل پُر استعمال نه نمایم * (۱۹) که چون از همه آزاد می‌باشم خود را بنده همه ساخته ام تا بیشتر از خلق را بچنگ آرم (۲۰) و با یهودیان چون یهود گشتم تا که یهود را بچنگ آرم و با متشرعان چون متشرع تا آنکه متشرعان را بچنگ آرم (۲۱) و با بی‌شرعان چون بی‌شرع نه اینکه نزد خدا بی‌شریعت بودم بلکه در راه مسیح متشرع بودم تا که بی‌شرعان را بچنگ آرم (۲۲) و ضعیفان را چون ضعیفا گشتم تا آنکه ضعیفان را بچنگ آرم و بجهت هر کس هر چیز گشتم تا بهر نوع بعضی را نجات دهم (۲۳) و این را بجهت این مینمایم که تا به انجیل شریک گردم * (۲۴) آیا نمیدانید که آن کسان که در میدان میدوند همه میدوند و یک نفر گوی را میرباید شما نیز بهمان طور بدوید تا که شما بچنگ آرید (۲۵) و هر کس که اراده کوشش دارد کمال خودداری مینماید بدرستی که ایشان این را مینمایند تا که سریند فانی را ربایند و ما غیر فانی را (۲۶) و من هم بهمان طور میدوم نه چون شبه‌ناکان در مقصود و مشت میزنم نه چون کسی که

هوارا میزند (۲۷) بلکه تن خود را زبون میسازم و چون اسپرش می‌کشم که
مبادا دیگران را عطف نموده من خود مردود شوم *

(باب دهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) ای برادران من نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید که پدران ما همه تحت
ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند (۲) و همه بغسل در ابر و دریا داخل
موسلی شدند (۳) و همه یک خوراک روحانی می‌خورند (۴) و همه یک
آشامیدنی روحانی را می‌آشامیدند زیرا که از کوه روحانی که بعقب می‌آمد
می‌آشامیدند و آن کوه مسیح بود (۵) لیکن از اکثر آنها خدا راضی نبود
چنانچه در دشت ریخته شدند * (۶) و این امور بجهت ما نمونه‌ها گشتند
تا آنکه اخاذ بدیها نباشیم چنانچه آنها اخاذ بودند (۷) و نه بت پرستان
شوید چنانچه بعضی از آنها بودند چنانچه نوشته شده است که قوم نشست
بجهت خوردن و آشامیدن و برخاست بجهت لعب (۸) و نه زنا کنید چنانچه
بعضی از آنها زنا کردند و ساقط گشتند در یک روز بیست و سه هزار نفر
(۹) و نه مسیح را امتحان کنیم چنانچه بعضی از آنها امتحان کردند و از مارها
هلاک شدند (۱۰) و نه گله نمائید چنانچه بعضی از آنها گله کردند و از فرشته
هلاک کننده هلاک شدند (۱۱) و همه‌گی * این امور که بر آنها واقع گشت
نمونه است و بجهت نصیحت ما نوشته شده است که اواخر ایام بما رسیده
است (۱۲) پس آن کس که گمان دارد که ایستاده است با خبر باشد که
نیفتد * (۱۳) و هیچ امتحانی شمارا در نیافته است جز آنکه انسانی بوده
است و خدا امین است و شمارا نخواهد گذاشت که ما فوق طاقت آزموده
شوید بلکه با امتحان گریزگاه نیز پیدا خواهد نمود تا آنکه تحمل کنید *
(۱۴) خلاصه ای محبوبان من از بت پرستی بگریزد (۱۵) سخن می‌گویم چون
با خردمندان خودتان تفکر کنید در آنچه می‌گویم (۱۶) ساغر مبارک که ما
آنها تفسیر می‌نمائیم آیا شراکت در خون مسیح نیست و نانی که می‌شکنیم

آیا شراکت در قن مسیح نیست (۱۷) زیرا که ما تعامی یک فان و یک بدن هستیم که همه در یک نان شریک هستیم (۱۸) و ملاحظه نمائید اِسْرَائِيلِ ظاهری را آیا خورندهگانِ قریانیِ شرکای قربانگاه نیستند (۱۹) و قصد من چیست آیا که بُت چیزی هست یا قربانیهایی بُت چیزی میباشند (۲۰) بلکه آنچه قبائیل قربانی مینمایند دیوها را مینمایند نه خدا را و نمیخواهم که شما شرکاء دیوان باشید (۲۱) کاسه خداوند و کاسه دیوان هر دورا نمی توانید آشامید در ماده خداوند و ماده دیوان هر دو شریک نمی توانید بود (۲۲) آیا که خداوند را بغیرت می آریم آیا ما از وی قوی تر میباشیم * (۲۳) مرا بر همه چیز اختیار است لیکن همه مفید نیست مرا بر همه چیز اختیار است لیکن نیست چنین که همه معمور سازد (۲۴) و باید که هیچ کس فائده خود را نچوید بلکه هر کس فائده دیگری را (۲۵) و هر آنچه در قصابخانه میفروشند بخورید و بسبب زهد سؤال نه نمائید (۲۶) که زمین و پُرش از خداوند است (۲۷) و اگر کسی از بی ایمانان شمارا دعوت نماید و خواهش رفتن نمائید هر آنچه نزد شما گذاشته شود بخورید و بسبب زهد شک نه نمائید (۲۸) و اگر کسی شمارا گوید که این قریانی بُت است مَخورید بسبب آن کس که اشارت کرد و بسبب زهد هر چند که زمین و پُرش زان خداوند است (۲۹) و قصد من از زهد نه زهد خودت است بلکه شخص دیگر زیرا که چرا بر آزاده گویی من از زهد دیگری حکم شود (۳۰) و اگر من شریک نعمت شوم چرا بسبب آنچه بر آن شکر کنم مطعون گردم (۳۱) پس خواه خورید و خواه آشامید هر چه کذید در همه منظور تعظیم خدا باشید (۳۲) پس نسبت به یهود و یونانی و کنیسیای خدا بی آزار باشید (۳۳) چنانچه من نیز در هر عمل همه را خوش وقت میسازم و فائده خود را منظور ندارم بلکه فائده عموم خلق را تا نجات یابند

(باب یازدهم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) از من تنبَّح نمائید چنانچه من تنبَّح مینمایم مسعرا * (۲) ای برادران من تحسین مینمایم شمارا که در هر عمل مرا یاد آرید و سفارش هارا نگاه دارید آنچنان که بشما سپردم (۳) و میخواهم که بدانید شما که سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد و سر مسیح خدا (۴) و هر مرد که در دعا یا وعظ سر را پوشیده دارد سر خود را رسوا می نماید (۵) و هر زن که سر برهنه دعا یا وعظ نماید سر خود را رسوا مینماید زانرو که چنان است که گویا تراشیده شده است (۶) زیرا که اگر زن نمی پوشد بچیند و اگر چیدن یا تراشیدن بجهت زن بی حرمتی است بیوشاند (۷) و مرد نبایست که سر را بیوشاند که صورت او پرتو خداست و زن پرتو مرد است (۸) که مرد نیست از زن بلکه زن از مرد است (۹) و مرد بجهت زن خلق نشد بلکه خلق شد زن بجهت مرد (۱۰) از آن است که زن را بایست که نقاب بر سر داشته باشد بجهت فرشته گان (۱۱) لیکن در خداوند نه مرد جدا از زن است و نه زن جدا از مرد (۱۲) زیرا که چنانچه زن از مرد است مرد را نیز واسطه زن است و همه از خدایند * (۱۳) و در پیش خود انصاف دهید که آیا شایسته است که زن نبوشیده خدا را عبادت نماید (۱۴) یا آنکه طبیعت خود شمارا نمی آموزد که اگر موی مرد دراز باشد باعث بی حرمتی اوست (۱۵) و اگر زن داشته باشد حرمت اوست از آنجا که مو در شمار لباس بوی داده شده است * (۱۶) و اگر کسی لجاجت نماید [خود داند] نه ما و نه کلیسیاهای خدا چنین عادت را نداریم * (۱۷) و چون این اخبار را مینمایم تحسین نمی نمایم که نه بجهت تکمیل بلکه بجهت نقص با هم جمع میشوید (۱۸) زیرا که مسموع میشود که چون نخست در کلیسیا فراهم می آید مخالفتها در میان شما میشود و قذلی را اعتقاد می نمایم (۱۹) زیرا که ضروری است که مخالفتها در میان شما باشد تا که مقبولان در میان شما آشکارا گردند *

(۲۰) پس چون شما با هم فراهم می‌آئید بجهت خوردنِ عشاءِ ربّانی نیست
 (۲۱) بلکه هر یک عشاءِ خود را مقدم میدارن و یکی گرسنه و دیگری مست
 میباشد (۲۲) مگر بجهت خوردن و آشامیدن خانه‌ها ندارید یا آنکه کلیسیایی
 خدارا تحقیر مینمائید و مفلسان را شرم‌ننده میسازید من چه گویم شمارا
 آیا در این مقدمه شمارا تحسین نمایم من تحسین نمینمایم * (۲۳) که من
 این را از خداوند یافتم و بشما سپردم که عیسی^ع خداوند در شبی که تسلیم
 گردید نانی را برداشت (۲۴) و شکر نموده شکست و گفت که بگیرید و بخورید
 این بدن من است که در راه شما شکسته میشود و این عمل را در یادداشت
 من بجا آرید (۲۵) بهمان طور کاسه‌ها نیز بعد از شام گرفته گفت که این
 کاسه پیمان تازه ایست که بخون من بسته شده است این عمل را هر وقت
 که بی‌آشامید در یادداشت من بجا آرید (۲۶) زانرو که هر مرتبه که آن نان را
 می‌بخورید و این کاسه را می‌آشامید نشان میدهید از مرگ خداوند تا وقتی
 که باز آید * (۲۷) پس هر کس که بطور ناشایسته آن نان را خورد یا کاسه^ع
 خداوند را آشامد مُجرّم بدن و خون خداوند خواهد بود (۲۸) باید که شخص
 تحقیق نماید خود را و باین قسم از نان خورد و از کاسه آشامد (۲۹) زیرا که
 آن کس که بطور ناشایسته می‌خورد و می‌آشامد مکافات خود را می‌خورد
 و می‌آشامد که بدن خداوند را ملاحظه نمی‌نماید (۳۰) و از آنجاست که در
 میان شما بسیار می‌باشند بی‌قوت و ضعیف و چندی مُرده اند (۳۱) زانرو
 که اگر خود را می‌آزودیم بر ما حکم نمی‌شد (۳۲) و چون که بر ما حکم
 می‌شود از خداوند منتبّه میشویم مبدا که با اهل دنیا سزا یابیم (۳۳) خلاصه
 ای برادران من چون بجهت خوردن جمع میشوید یکدیگر را انتظار کشید
 (۳۴) و اگر کسی گرسنه باشد در خانه بخورد مبدا که بجهت سزا یافتن
 با هم جمع شوید و باقی مطالب را چون خود آیم درست خواهیم
 نمود *

(باب دوازدهم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) ای برادران من نمیخواهم که شما از کراماتِ روحانی بی‌خبر باشید
 (۲) و خود میدانید که از جمله قبالل میبودید و در عقبِ بُتهای گنگ
 بنوعی که می‌بردند شمارا روان بودید (۳) پس شمارا مُخبر میسازم که هر
 کس که بروحِ خدا نکلّم می‌نماید عیسی را لعنت نمی‌نماید و هیچ کس
 عیسی را خداوند نمی‌تواند خواند مگر بروحِ القُدس * (۴) و کراماتِ متعدّد
 است و روحِ یَک (۵) و خدمتِ متعدّد است و مخدمِ یَک (۶) و افعالِ
 متعدّد است و یَک خداست که فاعلِ همه در همه است (۷) و هر کس را
 ظُهورِ روحِ بجهتِ منفعتِ عطا میشود (۸) که یَک کس را از روحِ کلامِ حکمت
 و دیگری را بهمان روحِ کلامِ دانش داده میشود (۹) و بهمان روحِ دیگری را
 ایمان و دیگری را کراماتِ معالجاتِ بهمان روح (۱۰) و یکی را فعلهای قوی
 و دیگری را اخبار نمودن و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسامِ زبانها و دیگری را
 ترجمهٔ زبانها (۱۱) و فاعلِ این همه همان یَک روح است که هر کس را بر
 حَسَبِ ارادهٔ خود تقسیم مینماید * (۱۲) که چنانچه بدنِ یَک است
 و اعضایی متعدّد دارد و همهگی * اجزای آن یَک بدنِ بتامی یَک شخص
 میباشد مسیح نیز بهمین وضع میباشد (۱۳) زیرا که ما تمامی از یَک روح
 بغسلِ داخلِ یَک بدنِ شدید خواهِ بُهوت و خواهِ یُونانی خواهِ بنده و خواه
 آزاد و همه از آشنامیدن یَک روحِ شدید * (۱۴) و تمامِ بدن را یَک تضرّ
 نیست بلکه اعضایی بسیار است (۱۵) و اگر پا گوید که چون من دست
 نیستم از بدن نیستم آیا بدین سبب از بدن نیستم (۱۶) و اگر گوش گوید
 که چون من چشم نیستم از بدن نیستم آیا بدین سبب از بدن نیستم
 (۱۷) اگر تمامِ بدن چشم بودی کجا بودی شنیدن و اگر همه شنیدن بودی
 کجا بوئیدن (۱۸) و خدا الحال هر یَک از اعضا را بروفقِ ارادهٔ خود در بدن
 قرار داده است (۱۹) و اگر تمامی یَک عضو بودی بدن کجا بودی (۲۰) حالا

اعضا بسیار اند و بدن یکی است (۲۱) و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پاهارا که احتیاج بشما ندارم (۲۰) بلکه اعضایی که در بدن ضعیف تر معلوم میشود بطریق اولی ضرورتر است (۲۳) و آن اعضایی را که گمان میکنیم که در بدن عزتی ندارند بیشتر عزت مینمائیم و اعضایی ناشایسته را بیشتر شایسته گی میدهیم (۲۴) و اعضایی شایسته ما را احتیاج نیست لیکن خدا بدن را چنان ترکیب نمود که اعضایی ناشایسته را بیشتر حرمت داد (۲۵) تا آنکه در بدن جدائی نشود بلکه اعضا با یکدیگر یک حس دارند (۲۶) که اگر یک عضو از آن درد آید تمامی اعضا با او درد می یابد و اگر یک عضو از آن عزت یابد تمامی با او خورسند میگردند (۲۷) غرض شما بدن مسیح می باشید و مفضلاً اعضا میباشید * (۲۸) و بعضی را خدا در کلیسیا قرار داده است اول حواریان دویم خیر دهندگان سیوم معلمان بعد معجزات بعد کرامات شفاه و دستگیرها و ریاستها و اقسام زبانها (۲۹) آیا که همه حواریان اند یا همه مخیران یا همه معلمان یا همه معجزات (۳۰) آیا که همه گی کرامات شفاهارا دارند یا که همه بزبانها حرف میزنند یا که همه ترجمه می کنند * (۳۱) و شما شائق کرامات افضل باشید و من طریق افضل را بشما نشان میدهم

(باب سیزدهم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) اگر من بزبانهای خلق و فرشته گان حرف زنم و محبت نداشته باشم چون کوه نایی نفیرکننده یا صنم فغان کننده شده ام (۲) و اگر نبوت داشته باشم و همه گی اسرار را و جمیع علوم را یافته باشم و نیز کمال ایمان را بحدی که کوه هارا نقل مکان نمایم و محبت نداشته باشم هیچ نیستم (۳) و اگر همه گی اموال خود را خیرات نمایم و بدن خود را و گذارم که سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نکرده ام * (۴) و محبت را حوصله می باشد و مهربان است محبت غیرت ندارد محبت کبر

ندارد محبت مغرور نمی باشد (۵) اطوار ناشایسته ندارد و مال خود را تقاضا نمی نماید و خشونت نمی نماید و بد مظنه نمی ندارد (۶) از ناراستی خوشوقت نمی گردد بلکه با راستی خوشنود میشود (۷) بهمه چیز شکیدائی مینماید و همه چیز را باور مینماید و از هر چیز انتظار نیکو می کشد و بهر چیز صبر مینماید * (۸) و محبت گاهی ساقط نمی شود لیکن اگر نبوتهاست باطل خواهد گشت اگر زیانهاست باز خواهد ماند اگر فهم است ضایع خواهد گردید (۹) که جزئی را می فهمیم و جزئی را خبر میدهیم (۱۰) و چون آنچه کامل است آید پس جزوی باطل می گردد (۱۱) مادامی که طفل بودم چون طفل سخن میکفتم و چون طفل می یافتم و چون طفل مناظره میکردم و چون مرد گشتم طفلیات را باطل نمودم (۱۲) که الحال بوساطت آئینه منعکساً می بینم و آن وقت رو برو حال جزئی را می فهمم و آن وقت خواهیم یافت بنوعی که یافته شده ام * (۱۳) و الحال ایمان و امید و محبت این سه چیز باقی است و بزرگترین آنها محبت است *

(باب چهاردهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) پس محبت را پیروی نمائید و طالب کرامت روحانی باشید خصوصاً اینکه وعظ نمائید (۲) زیرا که آن کس که بزبانی تکلم مینماید با خلق تکلم نمی نماید بلکه با خدا زانرو که هیچ کس نمی فهمد و در روح به اسرار تکلم می نماید (۳) و آن کس که وعظ می نماید خلق را بتکلم تربیت و دلجوئی و نصیحت می نماید (۴) آن کس که بزبانی حرف میزند خود را معمر میکند و آن کس که وعظ مینماید کلیسیا را معمر مینماید (۵) و من می خواهم که شما همه بزبانها تکلم نمائید و زیاده بر آن آنکه وعظ نمائید زیرا که وعظکننده افضل است از آن که بزبانها تکلم مینماید مگر آنکه ترجمه نماید تا آنکه اهل کلیسیا تربیت یابند * (۶) و الحال ای برادران اگر بنزد شما آیم و به آلسنه مختلفه تکلم نمایم شمارا چه سود بخشم مگر آنکه در

پیشِ شما بتفسیر یا بدانش یا بوعظ یا بتعلیم تکلمِ نعامیم (۷) و بهمین وضع تعامی* اشیائی که لاین شعور صدا میکنند خواهِ نی و خواهِ بربط اگر آوازه‌ها مُمتاز نشود آنچه نی می‌سراید یا بربط می‌نوازد چگونه توان درک نمود (۸) و نیز اگر کوه‌نای صدای غیر معینی نماید کیست که بجهتِ کاروزار آمادهٔ گردد (۹) و بهمین نوع شما نیز اگر بزبان کلامِ معینی ادا ننمائید چگونه مفهوم شود آنچه‌را تکلمِ مینمائید گویا که با هوا سخن می‌گویید (۱۰) هرچند اقسام لغتها در جهان میباشد هیچ یک از آنها بی‌معنی نیست (۱۱) پس اگر معنی لغت را نیابم نسبت بمنکلم بیگانه خواهم بود و نیز متکلم نسبت بمن * (۱۲) پس چون شما مشتاقِ کرامات هستید بکوشید تا بجهتِ تعمیرِ کلیسیا فضیلت بهم رسانید (۱۳) پس آن کس که بزبانها تکلم مینماید دعا کند که مترجم شود (۱۴) زیرا که اگر بزبانی دعا کنم روح من دعا مینماید و فهم من خود بی فائده است (۱۵) خلاصه آنکه بروح دعا خواهم کرد و بفهم نیز بروح خواهم سُرد و بفهم نیز (۱۶) زیرا که اگر در روحِ دعای خیر نمائی آن کس که در رتبه بی‌سواد است چگونه بر شکرگذاری* تو آمین بگوید چون نداند که تو چه می‌گویی (۱۷) و بدرستی که تو خوب شکر می‌گذاری لیکن دیگری تربیت نمی‌یابد (۱۸) و من شکر مینعمایم خدای خود را که بیش از همه* شما بزبانها حرف می‌زنم (۱۹) لیکن پنج کلمه در کلیسیا موافقِ فهم خود بنوعی که دیگران را تعلیم نعامیم بیشتر می‌پسندم از ده هزار کلمه در زبانِ دیگر * (۲۰) و ای برادران در فهم چون اطفال مَباشید در بدخوئی طفل باشید و در فهم کامل (۲۱) در شریعت نوشته شده است که من با این قوم بصاحبانِ زبانِ دیگر و بلب‌هایِ دیگر تکلم خواهم نمود و باین طور هم مرا نخواهند پذیرفت خداوند میفرماید (۲۲) پس زبانها نشانی هست نه بجهتِ مؤمنان بلکه بجهتِ بی‌ایمانان و نبوت نیست بجهتِ بی‌ایمانان بلکه مؤمنان را است * (۲۳) پس اگر تمامِ کلیسیا باهم جمع گردند و تمامِ زبانهایِ مختلفه

تکلم نمایند و يك بي سواہي يا بي ايماني داخل شود آیا نخواهد گفت کہ شما ديوانہ ميباشيد (۲۴) و اگر تمامي وعظ نمائيد و شخصي کہ بي ايمان يا اُمِّي باشد داخل گردد از همه مجاب و از همه ملزم خواهد گشت (۲۵) و بين نوع اسرارِ درونش آشکارا گشته پس برو افتاده خدا را خواهد پرستيد و خواهد گفت کہ في الحقيقه خدا در ميان شماست * (۲۶) پس خلاصه اي برادران چون باهم جمع شويد هر يك از شما مزموري دارن تعليمي دارن زباني دارن مکاشفه دارن و ترجمه دارن بايد کہ هر آنچه شود بجهت تربيت شود (۲۷) و اگر کسي بزباني تکلم نمايد دو نفر اِلي سه نفر تکلم نمايند يکي بعد ديگري و يك نفر ترجمه نمايد (۲۸) و اگر مترجم نباشد در کليسيا خاموش بماند و ميانه خود و خدا حرف زند (۲۹) و بايد کہ از واعظان دو سه نفر تکلم نمايند و ديگران تسفکر نمايند (۳۰) و اگر ديگري را کہ نشسته باشد چيزي معلوم گردد بايد کہ نخست خاموش گردد (۳۱) زيرا کہ ممکن است شمارا کہ يك يك تمامي وعظ نمائيد تا آنکه همه بيآموزند و تمامي خاطر جمع شوند (۳۲) و ارواح انبيا مطيع اند انبيارا (۳۳) زيرا کہ خدا آشوب دوست نيست بلکه آرام را است چنانچه در تمامي کليسياهاي مقدسان است * (۳۴) و بايد کہ زنان شما در کليسيها خاموش باشند زانرو کہ سخن گفتن آنها را جائز نيست بلکه ايشان را است اطاعت چنانچه شريعت نيز ميفرمايد (۳۵) و اگر خواهند چيزي معلوم نمايند از شوهران خود در خانه سؤل نمايند زانرو کہ تکلم ايشان را در کليسيا سزوار نيست (۳۶) آیا کلام خدا از ميان شما بيرون آمد يا همين بشما رسيد و بس * (۳۷) و اگر کسي واعظ يا روحاني است بايست کہ اعتراف نمايد کہ آنچه من بشما مينويسم احکام خداوند است (۳۸) و اگر کسي چنين نداند هم نداند (۳۹) پس اي برادران شائقي وعظ نمودن باشيد ليک از تکلم بزبانها منع نه نمائيد (۴۰) و بايد کہ هر چيز بشايسته گي و موافق تربيت کرده شود *

(باب پانزدهم مشتمل بر پنجاه و هشت آیه)

(۱) وای برادران من شمارا خبر می‌نمایم از آن مرده‌ها که من نزد شما آوردم و شما آنرا پذیرفتید و بآن نیز قائم می‌باشید (۲) و بوساطت آن نیز نجات می‌یابید بشرطی که هر سخنی را که من بشما گفتم محکم بگیرید و الا که شما عبت ایمان آوردید (۳) و من نخست سپردم شمارا آنچه بمن سپرده شده بود که مسیح موافق کُتُب در راه گناهان ما مُرد (۴) و اینکه مدفون گشت و اینکه در روز سیوم موافق کُتُب برخاست (۵) و اینکه بر کِفالس نمودار گشت و بعد از آن بآن دوازده نفر (۶) و بعد از آن یانصد برادر را بیش به یکت بار در نظر آمد و اکثر آنها تا حال باقی می‌باشند و بعضی مرده اند (۷) و بعد از آن بر یعقوب نمودار گشت و بعد از آن سائر حواریان را (۸) و آخر همه همچون بر ساقط گشته بر من هویدا گردید (۹) زیرا که من کوچک‌ترین ام از حواریان و لائق آن نیستم که بحواری موسوم شوم زنیرو که کلیسیای خدا را مزاحم گشتم (۱۰) لیکن بفضل خدا آنچه هستم هستم و توفیق او که بجهت من بود باطل نگشت بلکه بیش از همه گوی * آنها مشقت کشیدم لیکن نه من بلکه توفیق خدا که با من میدید (۱۱) بهر صورت خواه من و خواه ایشان باین طور ندا می‌کنیم و بهمین وضع ایمان آوردید *

(۱۲) و چون بمسیح ندا میشود که از مرده‌گان برخاست چون است که بعضی از شما می‌گیرند که مرده‌گان را قیامت نیست (۱۳) و در صورت آنکه مرده‌گان را قیامت نباشد مسیح نیز بر نخاسته است (۱۴) و اگر مسیح بر نخاسته است پس ندای ما عبت است و ایمان شما نیز عبت (۱۵) و ما شاهدان کاذب خدا گشته ایم که بجهت خدا شهادت دادیم که مسیح را بر خیزانید و حال آنکه او را بر نخیزانیده است در صورتی که مرده‌گان بر نمی‌خیزند (۱۶) زیرا که اگر مرده‌گان بر نمی‌خیزند مسیح نیز بر نخاسته است (۱۷) و اگر مسیح بر نخاسته است ایمان شما بی‌جا است و تا حال

در گناه خود باقی می‌باشید (۱۸) بلکه آنانی که در مسیح مرده اند نیز هلاک شده اند (۱۹) چه اگر در این جهان و بس از مسیح انیدواریم کار ما از جمیع خلق تباہتر است * (۲۰) و حال آنکه مسیح از مردهگان برخاسته است و نوبت خوابیدهگان شده است (۲۱) زیرا که چون بوساطت انسان مرگ آمد بوساطت انسان نیز قیامت مردهگان بیدار شد (۲۲) که چنانچه در آدم همه می‌میرند بهمان طور در مسیح همه زنده خواهند گشت (۲۳) هر کس در نوبه خود نخست مسیح که نوبت است و بعد از آن کسانی که زان مسیح هستند در وقت آمدنش (۲۴) آنگاه آخر است که چون سلطنت را بخدا و پدر سپارد و وقتی که جمیع بزرگی و همه اختیار و اقتدار را معدوم گرداند (۲۵) زیرا که باید او سلطنت نماید مادامی که تمامی دشمنان را در زیر پاهای خود نهد (۲۶) و دشمن آخرین که معدوم می‌شود مرگ است (۲۷) زیرا که همه چیز را زیر پاهای او گذاشته است و چون میگوید که همه چیز را گذاشته است ظاهر است که آن کس که همه اشیاء مُنقاد او گردانیده است مستثنی است (۲۸) و چون همه چیز مطیع او شود آن وقت پسر خود نیز در تحت او درآید که همرا در تحت او در آورده است تا آنکه خدا همه در همه باشد * (۲۹) و اگر این است که مردهگان بالکلیه بر نمی‌خیزند پس چه می‌کنند آنان که در راه مردهگان غسل می‌یابند و چرا غسل می‌یابند در راه مردهگان (۳۰) و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم (۳۱) بخبری که بخصوص شما در عیسیء مسیح خداوند ما دارم قسم که هر روزه مرا مُردنی است (۳۲) و چون حرب با سباع بطور انسانیّه در افسس نمودم اگر مردهگان بر نمی‌خیزند مرا از این چه سود است بخوریم و بیآشامیم چون فردا می‌میریم (۳۳) و فریفته مشوید که صحبت‌هایی ناخوش اخلاق خوش را تباہ میسازد (۳۴) بیدار شوید در صداقت و گناه مکنید زیرا که بعضی از شما معرفت خدا را ندارید بجهت انفعال شما سخن می‌گویم *

(۳۵) اما کسی خواهد گفت مرده‌گان چگونه برمیخیزند و بکدام بدن باز می‌آیند (۳۶) ای احمق آنچه‌را تو می‌افشایی زنده نمی‌شود جز اینکه بمیرد (۳۷) و آنچه‌را می‌افشایی نه آن بدن‌را می‌افشایی که خواهد گشت بلکه همین دانه‌را و بس خواه دانه گندم و خواه دانه‌های دیگر (۳۸) و خدا آنرا بدنی میدهد آنچه‌ان که خواسته است و هر یک از تخمه‌ها را بدن مخصوص بخود (۳۹) و همه اجسام یک نوع جسم نیستند بلکه جسم انسانی دیگر و جسم وحوش دیگر و جسم ماهیان دیگر و جسم طیور دیگر (۴۰) و ابدان سماوی و ابدان ارضی میباشند لیکن شأنِ سماویات دیگر است و شأنِ ارضیات دیگر (۴۱) و شأنِ آفتاب دیگر است و شأنِ ماه دیگر و شأنِ ستاره‌ها دیگر زانرو که ستاره از ستاره در شأن توفیر دارند * (۴۲) بهمین نهج است قیامت مرده‌گان بفساد پاشیده میشود و بی‌فساد برمیخیزد (۴۳) در ذلت پاشیده میشود و با جلال برمیخیزد در ناتوانی پاشیده میشود در توانایی برمیخیزد (۴۴) بدن حیوانی پاشیده میشود و بدن روحانی برمیخیزد بدنی حیوانی میباشد و بدنی روحانی (۴۵) و باین قسم نیز تحریر شده است که بود انسان اول آدم نفس حیات‌دار و انسان آخر روح حیات‌بخش (۴۶) لیکن مقدم نبود آنچه روحانی است بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی (۴۷) و انسان اول از زمین بود خاکی و انسان دوم خداوند است از آسمان (۴۸) چنانچه خاکی بود خاکیان نیز هستند و چنانچه آسمانی بود آسمانیها نیز هستند (۴۹) و آنچه‌ان که شکل آن خاکی‌را برداشتیم شکل آن سماوی‌را نیز خواهیم برداشت * (۵۰) ای برادران من این‌را میگویم که جسم و خون نمی‌توانند که وارث ملکوت خدا شوند و نیز فساد وارث غیر فساد نمی‌شود (۵۱) اینک من شمارا سری میگویم که همه نخواهیم مرد بلکه همه مبدل خواهیم گشت (۵۲) در دتیقده در طرفه‌العینی در هنگام صور آخر زیرا که کرنا صغیر خواهد نمود و مرده‌گان بی‌فساد خواهند برخاست و ما مبدل خواهیم شد (۵۳) زیرا که باید که این

فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی بی‌فنائی را * (۵۴) و چون این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی بی‌فنائی را آن وقت واقع خواهد شد آن کلمه که نوشته شده است که مرگ در غلبه مستغرق گردید (۵۵) ای مرگ نیزه تو کجاست و ای گور غلبه تو کجاست (۵۶) نیزه مرگ گدازه است و قوت گناه شریعت است (۵۷) و شکر خدا را است که ما را غلبه بوساطت خداوند ما عیسیء مسیح عطا فرمود (۵۸) پس ای برادران محبوب من بر قرار بوده بی‌تشویش در شغل خداوند پیوسته بپوزاید زانجا که میدانید که رحمت شما در خداوند بی‌جا نیست *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و بخصوص عطائی که بجهت مقدسان میشود چنانچه من کلیسیاهای گلتیه را امر نمودم شما نیز بعمل آرید (۲) که هر روز یکشنبه هر یک از شما چیزی را نزد خود وا گذارد و جمع نماید بحسب آنچه برکت یافته است که مبدا که چون بیایم آن وقت عطاها آماده شود (۳) و چون حاضر شوم آذنی را که شما برگمارید در کاغذها من مقرر خواهم نمود که بخشش شمارا باورشلیم رسانند (۴) و اگر مناسب باشد که من نیز بروم با من خواهند رفت * (۵) و بنزد شما خواهم آمد چون از مقدونیه عبور نمایم زانرو که از مقدونیه عبور می‌نمایم (۶) و شاید که بنزد شما بمانم بلکه زمستان را بسر برم تا که مرا بدرقه نمائید بهر جا که میروم (۷) و نمی‌خواهم شمارا در عبور به بینم که امیدوارم که مدت چندی نزد شما توقف نمایم اگر خداوند اجازت دهد (۸) و تا عید پنجاهم در ایسوس می‌مانم (۹) زیرا که دروازه بزرگ و مفید بجهت من باز شده است و مخالفان بسیار اند * (۱۰) اگر تیموثیوس بیاید آگاه باشید که نزد شما بی‌خوف بماند زانجا که شغل خداوند را بجا می‌آرد چون من (۱۱) پس باید که هیچ کس او را حقیر نشمارد و او را بدرقه نمائید که سلامت بنزد من رسد زیرا که من او را بسا

برادران انتظار می‌گشتم (۱۲) اما بخصوصِ اِبُلّوسِ برادر از او بسیار استدعا نمودم که با برادران بنزدِ شما بی‌آید در این وقت مطلقاً خواهش نداشتم که آمده باشد لیکن چون فرصت یابد خواهد آمد * (۱۳) هشیار باشید و در ایمان پایدار و مردانه و زورآور باشید (۱۴) و همه‌گی * اعمالِ شما با محبّت کرده شود * (۱۵) و من ای برادران از شما استدعا می‌نمایم که شما خود خاندانِ اِسْتِیْفَان را می‌شناسید که نوبِرِ اَحَدِیّه اند و خود را بجهتِ خدمتِ مقدّسان وقف نموده اند (۱۶) پس [با خبر باشید که] شما نیز مطیعِ باشید این چنین اشخاص را و هر کس را که در عملِ رفاقت میکند و زحمت می‌کشد (۱۷) و از آمدنِ اِسْتِیْفَان و فُورْتُوناطُس و اَحَدِیْکُس من خوشوقت هستم زیرا که نقصِ شمارا ایشان تمام کردند (۱۸) که روحِ مرا و شمارا تازه نمودند پس چنین کسان را بپذیرید * (۱۹) و کلیسیاهایِ آسیّه شمارا سلام می‌رسانند اَقْلًا و پَرِسْکَلَه با کلیسیائی که در خانه آنهاست شمارا در خداوند بسیار سلام می‌رسانند (۲۰) و همه‌گی * برادران سلام می‌رسانند و یکدیگر را بپوشه مقدّس سلام نمایند * (۲۱) و سلام من بدستِ خودم پَولُس (۲۲) اگر کسی عیسی * مسیح خداوند را دوست ندارد محروم باد ما رانِ اَنَا (۲۳) و توفیقی عیسی * مسیح خداوند بر شما باد (۲۴) و محبّت من با همه‌گی * شما در مسیح عیسی * باد *

آمین *

تمام شد نامه اولِ پَولُسِ حواریِ باهلِ قرنّس

نامهٔ دویمِ پوُلُسِ حواریِ باهَلِ قُرِنْتُس

مشمول بر

سیزده باب

(بابِ اوّلِ مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) پوُلُسِ حواریّ عیسیّ مسیح بمشیتِ خدا و تیموثیوسِ برادرِ یگلیسیائی خدا که در قُرِنْتُس میباشد با همهٔ مقدّسانی که در تمامِ اَحَثِیّه میباشد (۲) که از پدرِ ما خدا و عیسیّ مسیح خداوندِ فضل و آرام بر شما باد * (۳) مبارک باد خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسیّ مسیحِ پدری که اصلِ رحمتها است و خدائی که منشأ همهٔ گئی و تسلیات است (۴) که ما را در تمامی و زحمتهای ما تسلی عطا میفرماید تا آنکه بوسیلهٔ این تسلی که ما خود از خدا می‌یابیم دیگران را که در هر مُصیبت گرفتار میباشند تسلی توانیم بخشید (۵) زانجا که چنانچه ناخوشیهای ما بسببِ مسیحِ افزاید بهمین قسم بوسیلهٔ مسیحِ تسلی ما نیز می‌افزاید (۶) خواه زحمت کشیم که بجهتِ تسلی و نجاتِ شما است که میسر گردد به اینکه شما نیز متحملِ ناخوشیهای میباشید که ما متحملِ آن می‌باشیم و خواه تسلی یابیم که بجهتِ تسلی و نجاتِ شما است (۷) و امید ما در بارهٔ شما ثابت است که یقین داریم که چنانچه شما در زحمتهای سُرها می‌باشید بهمین وضع در تسلی نیز سُرها خواهید بود * (۸) زانرو که ما نمی‌خواهیم ای برادران که شما بی‌خبر باشید از صدمه که در آسیّه بر ما واقع گشت که بیش از قوهٔ ما گران بود بحیثیتی که قطع امید از زنده‌گانی کردیم (۹) لیکن ما خود بر خود فتوای قتل داشتیم تا آنکه بر خود توکل نکرده باشیم بلکه بر خدائی که برخیزانندهٔ مرده‌گان

است (۱۰) و او است که ما را از چنین مهلکه رهانید و میرهاند و امیدوار ایم که بعد از این نیز رهند (۱۱) بشرطی که شما نیز بدعا در حق ما اعانت نمائید که آن نعمتی که بما بسبب اشخاص بسیاری رسیده است شکرانه آن بجهت ما از خلق بسیاری بجا آورده شود * (۱۲) که فخر ما این است یعنی اقرار قلب ما که بساده‌گی و صفای خدائی نه بتخیل جسمانی بلکه بتوفیق خدا اوقات خود را در دنیا صرف نمودیم خصوصاً در باره شما (۱۳) و هیچ چیز بشما نمی‌نویسیم جز اینکه می‌خوانید بلکه اعتراف نمائید و امیدوار ایم که تا آخر اعتراف خواهید نمود (۱۴) چنانچه شما در جز اعتراف نموده اید که ما فخر شما می‌باشیم بنوعی که شما نیز فخر ما می‌باشید در روز عیسی خداوند * (۱۵) و باین اعتماد پیس از این اراده نمودم که بسوی شما آمده باشم تا آنکه نعمت دیگر را دریافته باشید (۱۶) و از میان شما بمقدونیه عبور نمایم و باز از مقدونیه بنزد شما آمده باشم و از شما بدرقه گرفته بسوی یهودیه شتابم (۱۷) پس این اراده را که نمودم آیا تلون را بکار بردم یا اراده من از روی بشریت بود که بلی بلی و نه نه در من باشد * (۱۸) بخدای امین قسم است که سخن ما نزد شما بلی و نه نشد (۱۹) زیرا که پسر خدا عیسی مسیح را که مرده او از ما یعنی من و سلوانس و تیموثیوس در میان شما پدید شد بلی و نه نشد بلکه در او بلی بود (۲۰) زیرا که تمامی وعده‌های خدا بلی است در وی و در وی آمین است خدا را تعظیماً بوسیله ما (۲۱) و آن کس که ما را با شما در مسیح ثابت می‌سازد و ما را مسیح نموده است خداست (۲۲) که او ما را مهر نموده است و روح را بر سبیل بیعانه بما بخشیده است * (۲۳) و من خدا را بشهادت خود می‌بخوانم که از راه آنکه شما معاف دارم به قرننش هنوز نیامده ام (۲۴) و این نیست که بر ایمان شما حکمرانی نمائیم بلکه با شما رفیق در خوشوقتی می‌باشیم زانرو که در ایمان ثابت می‌باشید

(بابِ دویم مشتمل بر هفده آیه)

- (۱) و من این را بر خود لازم دانستم که دیگر با اندوه نرد شما نیآمده باشم
- (۲) زیرا که اگر من شمارا اندوهگین نمایم کیست که مرا خوشوقت سازد جز آن کس که از من متاثر میشود (۳) و من این را نوشتم بشما که مبادا من آمده اندوهناک شوم از آنانی که بایست از ایشان خوشوقت گردم به اعتماد بر تمامی شما که خوشوقتی من خوشوقتی همهگی شما می باشد
- (۴) زیرا که از اندوه بسیار و از دل تنگی خود بشما به اشکهای بسیار نوشتم نه از آنجا که شما غصه خورید بلکه تا دریابید آن محبت را که خصوصاً نسبت بشما دارم * (۵) و اگر کسی مرا غصه دهد مرا غصه نداده است بلکه جزوی را مبادا که همهگی شمارا باریدار نمایم (۶) و آن سرزنش که از اکثری بر آن شخص واقع شده است اورا کافی است (۷) بنوعی که برخلاف گذشته شمارا لازم است که اورا عفو نموده تسلی دهید که مبادا این شخص در اندوه بی شمار مستهلک گردد (۸) پس از شما استدعا می نمایم که محبت را بوی ثابت نمایند (۹) و بدین جهت نوشتم که بتجربه شمارا دریابم که آیا در جمیع امور مطیع می باشید یا نه (۱۰) و هر کس را که شما چیزی عفو نمائید من نیز عفو می نمایم زیرا که اگر من کسی را از عملی عفو نمایم بجهت شما در مقام مسیح عفو می نمایم (۱۱) تا آنکه شیطان دست ابطال بر ما دراز نه نماید از آنجا که از اراده های او بی خبر نیستیم ما * (۱۲) و چون به ترواس بجهت مزده مسیح آمدم و باب راه خداوند بجهت من مفتوح شده بود (۱۳) از آنجا که نیتس برادر خود را نیافتم قلباً آرام نداشتم پس از آنها مرخص شده بمقدونیه آمدم * (۱۴) و خدا را شکر که ما را در مسیح دائم مظفر می سازد و راحه معرفت خود را بوسیله ما در هر جا هویدا می سازد (۱۵) که ما خدا را بطریق خوشبوی مسیح می باشیم در ناجیان و در هالکان (۱۱) در یکت طائفه راحه مرگ در مرگ و در طائفه دیگر راحه حیات

در حیات و بجهتِ این امور کیست که کافی باشد (۱۷) زیرا که ما چون بسیاری اشخاص نیستیم بمخالط نمودنِ کلامِ خدا بلکه چون راستان و چون مردانِ خدا پیشِ رویِ خدا در شانِ مسیح سخن می‌گوئیم *

(بابِ سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) آیا باز شروع در سفارشِ خود می‌نمائیم آیا چون بعضی احتیاج بسفارشِ نامه‌جات بشما یا از شما داریم (۲) نامه ما شما می‌باشید که در دل‌های ما رقم شده است که بر همه خلق معروف است و خوانده میشود (۳) که هویدا است که نامه مسیح می‌باشید که ما خادمانِ آن ایم و نه بسیاهی مرقوم است بلکه بروجِ خدایِ حی و نه در صفحه‌های سنگی بلکه در صُحُفِ جسمی دل * (۴) پس چنین اعتمادی از مسیح نزد خدا داریم (۵) نه اینکه بخود اعتماد نمائیم که چون از خود چیزی تصور نمائیم بلکه استنطاعتِ ما بخدا است (۶) و اوست که ما را خادمِ پیمانِ تازه ساخته است که نیست نوشته بلکه روح است زیرا که نوشته می‌گردد و روح حیات می‌بخشد (۷) و چون خدمتِ مرگ بنوشته در سنگ‌های منقوش با این همه جلال واقع شد که بنی اسرائیل را طاقت نبود که در صورتِ موسی نگرند بجهتِ جلالِ فانی که در صورتش بود (۸) چگونه خدمتِ روح بیشتر با جلال نخواهد بود (۹) که چون خدمتِ الزام با جلال می‌بود خدمتِ عدالت بطریقِ اولی جلال را بیشتر دارد (۱۰) بلکه آنچه با جلال بود نسبت باین هیچ جلال نداشت بسببِ جلالِ فاتحِ این (۱۱) زیرا که چون آنچه معدوم می‌شد با جلال بود بطریقِ اولی آنچه باقی است با جلال است * (۱۲) پس چون چنین امید ما را می‌باشد در کمالِ وُضوح آن را بجا می‌آوریم (۱۳) و چون موسی نمی‌نمائیم که بر صورتِ خود نقاب می‌بست بحدی که بنی اسرائیل را غایتِ آنچه فانی بود نیافتند (۱۴) بلکه فهم‌های آنها کور شد و تا امروز آن نقاب در هنگامِ مطالعه پیمانِ کهنه باقی است و برداشت نشده است

زیرا که آن از مسیح معدوم میشود (۱۵) بلکه تا امروز وقتی که موسی را مطالعه می‌نمایند نقاب بر دل آنها گذارده می‌شود (۱۶) و چون بسوی خداوند بازگشت شود نقاب برداشته میشود (۱۷) زیرا که خداوند روح است و جایی که روح خداوند است آزاده‌گی می‌باشد (۱۸) و ما همه که بصورت آشکارا در جلال خداوند نگران می‌باشیم آن تمثال را اخذ مینمائیم از جلالی بجلالی از آنجا که از خداوند که روح است اخذ مینمائیم *

(باب چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) پس ما که این خدمت را داریم از ترجمی که بما شده است خسته نمی‌شویم (۲) بلکه از اسرار شرم‌آور دورگشی می‌نمائیم و مکارانه رفتار نمی‌نمائیم و کلام خدا را مخلوط نمی‌نمائیم بلکه بسبب اظهار راستی از برای خود در ضمیر هر کس نزد خدا منزل می‌گیریم * (۳) و اگر هم مزده ما مخفی بماند بر هالکان مخفی است (۴) یعنی آنانی که خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور کرده است که مبدا و روشنائی مزده جلال مسیح که شبیه خداست بر ایشان تابد (۵) چه ما ندا بخود نمی‌نمائیم بلکه بمسح عیسی^۶ خداوند و خود را به اینکه خادمان شما می‌باشیم بجهت عیسی (۶) زیرا که خدائی که حکم فرمود که از ظلمت روشنائی درخشد همان است که دل‌های ما را روشن ساخت تا آنکه بمعرفت جلال خدا که در صورت عیسی^۷ مسیح است روشن سازد * (۷) و این گنجینه را در ظروف سفالی داریم تا آنکه فضیلت قدرت خدا را باشد نه ما را (۸) و پیوسته زحمت می‌کشیم لیکن در شکجه نیستیم حیرانیم و مأیوس نیستیم (۹) متعاقب میشویم و وا گذاشته نشده ایم انداخته میشویم و هلاک نمی‌باشیم (۱۰) و پیوسته قتل عیسی^۸ خداوند را در بدن می‌کشیم تا که حیات عیسی در بدن ما آشکارا گردد (۱۱) زیرا که پیوسته ما که زنده می‌باشیم در راه عیسی بقتل رسانده میشویم تا آنکه حیات عیسی نیز در جسم فانی ما بیدار شود * (۱۲) پس

مرگ در ما اثر می‌نماید و حیات در شما (۱۳) و چون که ما نیز همان روح ایمان را داریم که مسطور است که ایمان آوردیم و بجهت این حرف زدم ما نیز ایمان آورده ایم پس متکلم می‌باشیم (۱۴) زآنجا که میدانیم که آن کس که عیسی را برحیضانید ما را نیز بوساطت عیسی خواهد برحیضانید و با شما حاضر خواهد ساخت (۱۵) و این همه بعلمت شماست تا آنکه نعمت فراوان موجب ازدیاد تعظیم خدا بوساطت شکرگذاری و اکثری گردد * (۱۶) و بجهت این ما خسته نمی‌شویم بلکه هرچند شخص ظاهر ما از هم می‌باشد لیکن شخص باطن ما هر روزه تازه می‌گردد (۱۷) زیرا که زحمت سبکی که ما را در آنی میباشد بار جلال ابدی و غایت الغایت را برای ما مهیا مینماید (۱۸) از آنجا که ما در مرئیات نمی‌نگریم بلکه در ناهرئیها از آنجا که مرئیات زمانی است و ناهرئیها جاودانی است

(باب پنجم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) از آنجا که میدانیم که اگر مسکن خالی و ما ریخته گردد عمارتی از خدا داریم خائده که دست آنرا نساخته است و ابدی در آسمان است (۲) و در این آه می‌کشیم از آرزوی هیکل روپوش ما که آسمانی است (۳) از آنجا که هنگام پوشیدن عریان نخواهیم بود (۴) زآنجا که چون در این هیکل می‌باشیم از گرانیش آه می‌کشیم و حال آنکه نمی‌خواهیم از این عاری شویم بلکه بر روی این پوشیم تا که فدائی مستغرق حیات گردد (۵) و آن کس که ما را بجهت این مهیا گردانیده است خداست و اوست که روح را به بیعانه بما داده است (۶) پس دائم خاطر جمع می‌باشیم و میدانیم که مادامی که در وطن بدن می‌باشیم از خداوند غائب می‌باشیم (۷) زیرا که به ایمان رفتار مینمائیم نه به بینش (۸) پس با وجود آنکه خاطر جمع هستیم بیشتر خواهان ایم که از بدن غائب شده نزد خداوند منزل گزینیم (۹) پس این عزت را طالب ایم که خواه توقف نمائیم و خواه بیرون رویم از ما خوشنود باشد (۱۰) از

آنجا که ما هم‌درآزم است که در محکمهء مسیح حاضر شده تا آنکه هر کس مکافات در بدن یابد بر وفق عملش خواه نیک و خواه بد * (۱۱) پس از ترس خداوند مستحضر شده خلق را دعوت مینمائیم و نزد خدا ظاهر می‌باشیم و امیدوارم که بر ضعائرشما نیز ظاهر باشیم (۱۲) زیرا که چنین نیست که ما خود را بشما وا گذاریم بلکه شما را موجب فخر میدهیم تا آنکه پیش کسانی که بظاهر فخر مینمایند نه به دل بی چیز نباشید (۱۳) زیرا که اگر بی‌هوش ایم ما بجهت خداست و اگر هشیار ایم بجهت شماست (۱۴) بدرستی که محبت مسیح ما را می‌کشد که چنین یافته ایم که چون یک شخص بجهت همه مرد پس همه مرده بودند (۱۵) و اینکه در راه همه مرد تا زنده‌گان دیگر بجهت خود زیست نه نمایند بلکه بجهت آن کس که در راه آنها مرد و برخاست (۱۶) پس ما بعد از این هیچ کس را از راه جسم نمی‌شناسیم بلکه هر چند مسیح را هم از راه جسم شناخته ایم لیکن من بعد دیگر نمی‌شناسیم (۱۷) پس در صورتی که کسی در مسیح باشد مخلوق تازه ایست که چیزهایی کهن گذشته است و الحال تمامی چیزها نو شده است (۱۸) و همه آنهاور از خداست که ما را بوساطت عیسیء مسیح بسوی خود باز گردانیده است و خدمت صلح را بما عنایت فرموده است (۱۹) و آن این است که خدا در مسیح دنیا را بسوی خود بر میگرداند و خطایای آنها را بر آنها نمی‌گیرد و کلام مصلحت را در ما قرار داد * (۲۰) پس بجهت مسیح ایلیچیرگی مینمائیم و گویا خدا بوساطت ما استدعا مینماید و ما بجهت مسیح استدعا مینمائیم که با خدا صلح نمائید (۲۱) زیرا که آن کسی که گناه را نشناخت در راه ما کفاره گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدائی در وی شویم *

(باب ششم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه ما همکاران استدعا مینمائیم که شما توفیق خدارا عبت مگیرید

(۲) که میگوید در زمانی سعید تورا اجابت نموده ام و در روز نجات تورا کُمت کرده ام اینک حال زمان سعید است و الحال روز نجات (۳) ما هیچ کس را مطلقاً سزا راه نیستیم از آنجا که مبدا نقیصی در خدمت پدید آید (۴) بلکه در هر امر خود را مقرر مینمائیم که خدایمان خدائیم بصیر بسیار در رحمتها در حاجتها در تنگیها (۵) در صدمهها در زندانها در هنگامها در محنتها در بیداریها در گرسنگیها (۶) بپاکیزه‌گی بدانش بحلم بهمهربانی بپاک‌طینتی بحسبت بی‌ریا (۷) بکلم راست بقدرت خدا بسلاح صداقت از راست و چپ (۸) در عزت و ذلت در فحش و خوش‌آمد چون مزور و ساده‌لوح (۹) چون گم‌نام و مشهور چون اجل‌رسیده‌گان و اینک زنده ایم و صدمه می‌یابیم و هلاک نمیشویم (۱۰) چون غم‌خوار و دائم خوشحال مفلس و غنی‌کننده بسیاری چون بی‌چیز و مالک هر چیز میباشیم * (۱۱) ای قُرْنَسِیَانْ دهن ما بسوی شما باز شده است و دل ما وسیع (۱۲) شما در باره ما در تنگی نیستید بلکه در احوالی خود در تنگی میباشید (۱۳) و شما نیز [که گویا با فرزندان تکلم مینمائیم] در عوض آن کُشاده شوید * (۱۴) با بی‌ایمانان جفت نجانفس مَشوید که صدق را با ناراستی چه شراکت و روشنی را با تاریکی چه رفقت باشد (۱۵) و مسیح را با بلیعل چه مناسبت است و مؤمن را با بی‌ایمان چه مشارکت (۱۶) و هیکل خدایمان با بدن چه مشابهت است از آنجا که شما هیکل خدای حی میباشید چنانچه خدا گفته است که من در میان آنها خواهم ماند و خواهم سیر کرد و من خدای آنها خواهم بود و آنها اهل من خواهند بود (۱۷) پس خداوند میفرماید که از میان آنها بیرون آئید و جدا شوید و چیز ناپاک را مس نه نمائید و من شمارا می‌پذیرم (۱۸) و من شمارا پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود فرمان خداوند قادر مطلق همان است *

(بابِ هفتم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) پس ای محبوبان چون این وعده‌ها را داریم باید که از تمامی نجاستهای جسمانی و روحانی خود را پالت کنیم و از ترس خدا پاکیزگی را بنهایت رسانیم * (۲) و ما را به پذیرید که بر هیچ کس ظلم نکردیم و هیچ کس را مقصّر نساختیم و از هیچ کس طمع نه نمودیم (۳) و من از روی حجت سخن نمی‌گویم که پیش گفته ام که شما در دل ما هستید که در مرگ و حیات باهم باشیم (۴) مرا نسبت بشما بسیار گستاخی است و مرا از شما نهایت فخر است و با وجود همه‌گی مصیبت‌های ما پر از تسلی و لب‌ریز سرور شده ام * (۵) زیرا که چون بمقدونیه رسیدیم جسم ما هیچ استراحت ندید بلکه در هر طریق زحمت می‌کشیدیم در ظاهر هنگامها و در باطن خوفنا می‌بود (۶) لیکن آن کس که افتاده‌گان را تسلی دهنده است یعنی خدا ما را تسلی داده است به آمدن تبتس (۷) و نه از آمدنش و بس بلکه بجهت این تسلی که او در شما یافت و ما را آگاهی داد از شوق و غصه و غیرت شما در باره من بنوعی که بیش از پیش خوشوقت گردیدم (۸) زیرا که هر چند شمارا بآن مراسم غمگین گردانیدم اما حال بشیمان نیستم چنانچه بودم از آنجا که می‌بینم آن کاغذ را که در شما غم احداث نمود هر چند که ایام معدودی بود (۹) و حال که خوشوقت میباشم نه از آن است که غصه خوردید بلکه از آن است که تا بتره غصه خوردید از آنجا که غصه شما در راه خدا بود که بهیچ وجه از ما نقصانی در شما بدید نیآید (۱۰) و از آنجا که غصه در راه خدا نتیجه میدهد توبه را که انجامش نجات است و باعث بشیمانی نیست و غصه دنیائی نتیجه‌اش مرگ است (۱۱) چه این غصه شما که در راه خدا بود ملاحظه نمائید که چه مقدار جهد در شما بدید آورد بلکه معذرت و خشم و ترس و اشتیاق و غیرت و انتقام را و شما بالکلیه ثابت نمودید که خود از آن مقدمه عاری هستید (۱۲) لهذا هر چند من شما نوشتم

لیکن نه بجهتِ آن ظالم یا آن مظلوم بلکه از برای اظهار کردنِ بشما پیشِ رویِ خدا آن جهدی را که ما را است در بارهٔ شما * (۱۳) و باین جهت از تسلی و شما تسلی یافتیم و از خورسندی و تبتس بنهایت خوشوقت شدیم از آنجا که قلبش از همهٔ گی و شما آرام یافته بود (۱۴) و از آنجا که اگر اندکی در بارهٔ شما در پیش او فخر نمودم خجل نگشتم بلکه چنانچه همه چیز را بشما براستی گفتم بهمان وضع فخر ما نیز نزد تبتس براستی بود (۱۵) و مهر او با شما زیاد میشود و چون یاد می‌آرد اطاعتِ نامی و شما را که چگونه بقرس و لوز اورا پذیرفتید (۱۶) پس خوشوقتَم که از هر راه با شما خاطره جمع میباشم *

(باب هشتم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) ای برادران شما آگاهی میدهم از نعمتِ خدا که بیکسایاهای مقدونیه عطا شده است (۲) زیرا که در امتحانِ عظیم از تنگی فراوانی و سرور ایشان و افلاس بی‌نهایتِ عظیم ایشان استغنائی سخاوتِ ایشان را افزوده است (۳) زانجا که من شاهدَم که بقدرِ قوه بلکه بیش از قوهٔ خود راضی شده (۴) به اصرارِ بسیار از ما خواهش نمودند که ما این نعمت و شراکت در این خدمت را که برای مقدسان است قبول نمئیم (۵) و این را بنوعی که ما مظهر داشتیم نکردند بلکه اول خود را بخداوند دادند و بمشیتِ خدا نیز بما (۶) پس ما از تبتس استدعا نمودیم که چنانچه آغاز نمود این نعمت را در میان شما بانجام رساند * (۷) لیکن [من میگویم که] چنانچه در هر امر سبقت گرفته اید در ایمان و کلام و دانش و کمالِ جهد و محبتِ خود نسبت بما خبردار باشید که در این نعمت نیز بیفزایید (۸) و من حکم نمی‌نمایم بلکه از راهِ کوششِ دیگران و تا بحکم زخمِ خالص بودنِ محبتِ شما (۹) و شما میدانید گرمِ خداوند ما عیسی مسیح را که هر چند دولت‌مند بود در راهِ شما مقلس گردید تا آنکه به افلاس دولت‌مند شوید (۱۰) و در این

امرچنین صلاح میدانم که این بجهت شما مناسب است چنانچه یک سال پیش از این شروع نمودید نه در کردن و بس بلکه در مهیا شدن (۱۱) الحال این فعل را بانتهای راستید که چنانچه در اراده توند بودید در فعل نیز بهمان طور باشید بحسب آنچه دارید (۱۲) که اگر خواهش مقدم باشد هر کس را بقدر مقدور قبول می افتد نه زیاده از مقدور (۱۳) و من نمی خواهم که بر دیگران اسهل و بر شما مشکل باشد (۱۴) بلکه از راه مساوات تا آنکه در این وقت زیادتی شما بانقص آنها باشد و زیادتی آنها بانقص شما باشد تا که مساوات واقع شود (۱۵) چنانچه مرقوم است که آن کس که بسیار یقوت زیاده نداشت و آن کس که کم یقوت نقصان نه پذیرفت * (۱۶) و شکر خدا که این کوشش را نسبت بشما در دل تبتس قرار داد (۱۷) از آنجا که استدعای قبول کرد لیکن از تعجیل که داشت باختیار خود بنزد شما آمد (۱۸) و فرستادم بروقت و آن برادر را که تعریفش بسبب انجیل در تمامی کلیسیاها میباشد (۱۹) نه محض این بلکه از کلیسیاها برگزیده شد که همسفر ما باشد بهمراهی این نعمت که ما آنرا میرسانیم بجهت تعظیم همان یک خداوند و خاطر شما (۲۰) و ما از این با حذر می بودیم که هیچ کس در این بخشش که ما خدایمان آن هستیم عیبی بر ما نگذرد (۲۱) زیرا که نه آنچه نزد خدا و بس مناسب است بلکه آنچه را نزد خلق نیز مناسب باشد می اندیشیم (۲۲) و با آنها فرستاده ایم برادر خود را که او را در امور بسیار تجربه نمودیم که کوشش مینماید و حال بجهت آنکه اعتماد کلی بر شما دارد بیش کوشش مینماید (۲۳) اگر کسی از تبتس سؤال نماید مرا رفیق است و بجهت شما هم پیشه من و اگر از برادران ما سؤال نمائید رسولان کلیسیاها و جلال مسیح مینمایند (۲۴) پس محبت خود را و فخر ما را بشما بر ایشان ثابت نمائید در حضور کلیسیاها *

(باب نهم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و بخصوص خدمتِ شما بجهتِ مقدّسانِ نوشتنِ من ضرور نیست
 (۲) زانجا که میدانم کویء شمارا و بدین جهت نزد مقدّنیان در باره شما
 فخر مینمایم که احدیه از پارینه مستعدّ اند و غیرت شما اکثری را برانگیخته
 است (۳) امّا برادران را فرستادم تا آنکه فخر ما نسبت بشما در این خصوص
 عبث نگردد بلکه چنانچه من گفتم مستعدّ باشید (۴) مبادا که اگر مقدّنیان
 با من بیایند و شمارا نا مستعدّ یابند شمارا نمیگویم بلکه ما از این فخر
 عظیم خجل شویم (۵) پس لازم دانستم که از برادران استدعا نمایم که پیش
 نزد شما آمده باشند و برکت موعود شمارا مهیا نمایند تا آنکه فی الحقیقه از
 راه برکت باشد نه از راه بخل * (۶) و این را میگویم که آن کس که برگرفته گی
 تخم می باشد برگرفته گی خواهد دروید و آن کس که با برکت خواهد باشید
 با برکت خواهد دروید (۷) و هر کس بنوعی که در دل خود پسندیده است
 بعمل آرد نه از راه غصه یا ضرورت از آنجا که خدا بخشنده مشعوف را
 دوست میدارد (۸) و خدا قادر است که بجهت شما هر نعمت را برکت
 دهد تا آنکه در هر صورت و هر وقت در کمال مستغنی بوده در هر عمل
 نیک بیفزاید (۹) چنانچه مرقوم شده است که باشید و داد مفسدان را
 و تصدّق او تا ابد خواهد ماند (۱۰) و آن کس که بذرا به بزرگ عطّ مینماید
 امید است که هم نان را بجهت خوراک شما بدهد و هم زراعت شمارا
 برکت دهد و هم حاصل تصدّق شمارا بسیار سازد (۱۱) تا که از هر راه با کمال
 سخاوت دولت مند باشید که آن بوساطت ما ظاهر میسازد شکرگذاری خدایا
 (۱۲) از آنجا که خدمت این عمل مقدّس نه همین حاجت مقدّسان را
 رفع مینماید بلکه بسیار شکرگزاری خدایا افزاید (۱۳) از آنجا که از اثبات
 این خدمت خدایا تعظیم می نمایند بجهت اطاعت آشکاری شما بمزده
 مسیح و سخاوت بر ایشان و بر همه (۱۴) و آنها در دعا بسیار مشتاق شما

میباشند از آنجا که غایتِ توفیقِ خدا با شما میباشد (۱۵) و شکر خدا را است بجهتِ آن انعمای که تفریری نیست *

(باب دهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و من که پوئسم که ظاهرّاً در میان شما حقیر می‌باشم و در باطن بشما گستاخم بجهتِ حلم و فروتنی * مسیح از شما التماس می‌نمایم (۲) و خواهش می‌نمایم که مبدا چون حاضر شوم گستاخ باشم آن قدر که مظنه دارم که باشم نسبت بکسانی که ما را چنین میدانند که رفتار ما جسمانی است (۳) زیرا که هر چند جسمانی رفتار می‌نمائیم لیکن بشیوه جسم جدال نمی‌نمائیم (۴) زانرو که آلاتِ جدال ما جسمانی نیست بلکه از خدائی است که بر انهدام قلعه‌ها قادر است (۵) که خیالات و هر بلندی را که خلاف معرفت خداست پست میسازیم و هر ثقل را اسیر می‌نمائیم که مسیح را مطیع شود (۶) و بجهت انتقام گرفتن از هر قسم سرکشی مستعد می‌باشیم وقتی که اطاعت خود را تمام ننماید * (۷) آیا شما در ظاهر نگاه می‌کنید اگر کسی را اعتقاد این است که خود زان مسیح است باید این را نیز بخاطر بگذراند که چنانچه او زان مسیح می‌باشد ما نیز زان مسیح می‌باشیم (۸) و چنانچه من اندکی زیاده فخر نمایم از قدرتِ خود که خداوند بما داده است بجهت تعمیر شما نه بجهت خرابی خجل نمی‌شوم (۹) [این گفته شد که] مبدا چنین ظاهر شود که شمارا بنامها می‌تیرسانم (۱۰) چنانچه می‌گوید که نامه‌های او گران و پرزور است و ظاهر رؤیتش کم‌زور و سختش بی‌مغز (۱۱) بخاطر آن شخص برسد که چنانچه ما در غیبت در نامه‌ها در کلام می‌باشیم بهمان وضع در حضور در فعل می‌باشیم (۱۲) که قوه آن را نداریم که خود را مقارن یا مقابل نمائیم با آن که خود را می‌سزایند که ایشان از بسکه خود را بخود می‌آزمایند و خود را با خود مقابله می‌کنند درک نمی‌کنند (۱۳) و ما از آنچه زیاده از بی‌مورد است فخر نمی‌نمائیم بلکه بقدر پیمایش مقداری که خدا بجهت ما

تقسیم نموده است و آن پیموده انجاش تا بشما است (۱۴) که ما خود را
 مهتد نمی سازیم چنانچه گویا بشما نرسیده ایم از آنجا که با مژده مسیح
 حتی بشما وارد شدیم (۱۵) که ما بیش از پیمایش در عمل دیگران فخر
 نمی کنیم بلکه امیدواریم که چون ایمان شما بیفزاید ماها بوساطت شما بر
 وفق پیموده خود وسیع و افزوده شویم (۱۶) که در نواحی آن طرف شما
 مژده رسانیم نه آنکه در پیموده کسی دیگر از عمل آراسته فخر نمائیم (۱۷) که
 هر آن کس که فخر می نماید باید از خداوند فخر نماید (۱۸) از آنجا که نه
 آن کس که خود را می ستاید مقبول است بلکه آن کس که خداوند او را
 می ستاید *

(باب یازدهم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) و میخواهم که نادانی مرا اندکی متحمل شوید بلی با من متحمل شوید
 (۲) زیرا که مرا در حق شما غیرتی است خدائی که من شمارا آراسته
 نمودم که شمارا چون دوشیزه پاکیزه نزد مردی حاضر سازم یعنی مسیح
 (۳) لیکن میترسم که چنانچه ما حوآرا بمکر فریفت بهمان وضع مدرکات
 شمارا از ساده گی در مسیح مکدر نماید (۴) زیرا که اگر شخصی آید و بعیسی
 دیگری که ما باو نکردیم ندا کند یا اگر روح دیگری می یافتید که نیافته
 بودید یا مژده دیگری که نه پذیرفته بودید هرآینه بخوبی متحمل می شدید *
 (۵) از آنجا که من مظنه ندارم که بهیچ وجه از بزرگترین حوآریان کمتر باشم
 (۶) که هر چند در تکلم آمی می باشم لیکن در دانش چنین نیست بلکه
 بالکلیه در هر امر نزد شما آشکارا گردیدیم (۷) آیا که تقصیر کردم که خود را
 پست نمودم تا که شما بلند شوید یا که مفت مژده خدا را نزد شما آوردم
 (۸) و از کلیسیاهای دیگر غارت نموده معاش خود را اخذ نمودم در خدمت کاری
 شما (۹) و چون نزد شما حاضر بودم و احتیاج هم داشتم بر هیچ کس بار
 نبودم و برادران از مقدونیّه آمده رفیع احتیاج مرا نمودند و در هر امر خود را

نگاه داشته ام و خواهم داشت که بر شما بار نشوم (۱۰) براسستی مسیح که در من است که این فخر در نواحی *أَحْطِیَّة* از من مرتفع نخواهد شد (۱۱) چرا آیا از آنجا که شمارا درست نمیدارم خدا بهتر میداند (۱۲) لیکن آنچه می‌کنم همان را خواهم کرد تا از آنانی که در بند فرصت اند فرصت را منقطع سازم تا که از آن راهی که فخر میکنند مثل ما یافته شوند * (۱۳) زیرا که این چندین اشخاص حواریان کاذب و مباشران حیل‌گر اند که خود را با حواریان مسیح مشتبه می‌نمایند (۱۴) و این نیست عجب از آنجا که شیطان خود شبیه فرشته نورانی را میگیرد (۱۵) پس چیزی نادر نیست هرگاه خادمانش نیز مشابهت بخدام صادق پیدا نمایند و انجام آنها بر حسب ائمه‌الشان خواهد بود * (۱۶) و نیز میگویم که هیچ کس مرا احق نداند ورته چون از احمقان از من متکمل شوید که من نیز اندکی فخر نمایم (۱۷) آنچه در استقرار فخر میگویم در راه خداوند نمیگویم بلکه از راه حماقت است (۱۸) از آنجا که بسیاری بحسب جسم فخر می‌نمایند من نیز فخر مینمایم (۱۹) زیرا که از آنجا که شما خود صاحبان فهم میباشید بی‌فهمان را بخوشی متکمل میشوید (۲۰) زیرا که متکمل میشوید اگر کسی شمارا بغلامی گیرد یا آنکه شمارا فرو برد یا از شما چیزی گیرد یا خود را بلند سازد یا شمارا بر رخ طپانچه زند (۲۱) و از روی حقارت حرف میزنم چنانچه گویا ما حقیر بودیم لیکن در هر راه که کسی جرأت دارد از راه حماقت میگویم که من نیز جرأت دارم (۲۲) آیا آنان *عَبْرِي* میباشند من نیز هم *إِسْرَائِيلِي* هستم من نیز هستم از نسل *إِبْرَاهِيمَ* من نیز هم (۲۳) اگر خادمان مسیح اند از راه بدبوشی سخن میگویم که من بیشتر هستم در محنتها افزون در ضربها اش در زندانها آزد در هلاکتها بارها (۲۴) از بیوه پنج مرتبه چیل و یکی کم تازیانه خوردم (۲۵) سه مرتبه چوب خوردم *یَلَدَنَعَة* سنگسار شدم سه مرتبه *كِشْتَم* شکست یك شده روز در دریا بسر بردم (۲۶) مگر در سفرها و خطرهای

رودخانه‌ها و خطرهای دزدان و خطرهای قوم خود و خطرهای از قبائل و خطرهای در شهر و خطرهای در صحرا و خطرهای در دریا و خطرهای در میان برادران کاذب (۲۷) در محنت و مشقت و بارها در بیداریها و در گرسنگی و تشنگی و بارها در فاقه‌ها و در سردی و برهنگی بدم (۲۸) علاوه بر این همه چیزهای خارجی نیز آنچه بر من هر روزه شکسته می‌نماید از اندیشه نمودن بجهتِ تمامی کلبسیایها * (۲۹) که چه کس کم‌زور است و من کم‌زور نباشم و چه کس در صدمه است و من مشتعَل نشوم (۳۰) و چون باید فخر نمود پس از چیزهایی که ضعفِ من در آن است فخر مینمایم (۳۱) که خدا و پدرِ خداوندِ ما عیسیٰ مسیح که تا بابد مبارک باد آگاه هست که دروغ نمی‌گویم (۳۲) و در دَمَشَق چون حاکم از جانبِ هَرْتَاصْ شاه شهر دَمَشَقِیَان را بجهتِ گرفتن من محارست مینمود (۳۳) از درِ چَهِه در زنبیلی از دیوار پائین آمده از چنگِ آنها بدر رفتم

(باب دوازدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و با وجودی که فخر نمودن مناسبِ من نیست نیز بمشاهدات و مکاشفاتِ خداوند می‌آیم * (۲) مردی را در مسیح می‌شناسم که چهارده سال پیش از این خواه در بدن نمی‌دانم و خواه بیرون از بدن نمی‌دانم خدا می‌داند که آن شخص تا باسماں سیوم کشیده شد (۳) و آن مرد را میدانم آیا در بدن یا بیرون از بدن این را میدانم خدا میدانند (۴) که تا بفردوس کشیده شد و کلام بی‌تقریری را شنید که ممکن نیست که بخلق آن را تقریر نماید *

(۵) از اینچنین شخصی فخر می‌نمایم و از خود فخر نمی‌کنم جز از ناتوانیهای خود (۶) هرچند که اگر فخر نمایم احمق نخواهم بود از آنجا که راست می‌گویم لیکن ترک می‌کنم که مبادا کسی در حقِّ من گمان بیش از آنچه از من ببیند یا می‌شود برد * (۷) و از آنجا که مبادا از غایتِ مکاشفاتِ مغرور شوم نیشتری در جسم بجهتِ بی‌قرار داده شد که فرستادهٔ شیطان

است تا مرا مُشت زند که مبدا مغرور شوم (۸) و سه دفعه از خداوند در این خصوص سؤال نمودم که از من جدا شود (۹) لیک او فرمود مرا که توفیق من کافی است تو را زیرا که توانایی من در ناتوانی کامل میشود پس بخوشوقتی تمام اختیار می‌نمایم که فخر نمایم از ضعفهای خود تا آنکه قوت مسیح بر من پرتو آنگن گردد (۱۰) پس از ناتوانیها و رسوائیها و حاجتها و زحمتها و صدمه‌ها در راه مسیح راضی هستم از آنجا که چون ناتوانم همان لحظه توانا می‌باشم * (۱۱) و بجهت فخر نمودن احمق شدم چون شما بر من زور آوردید از آنجا که بایست شما تعریف مرا نمائید که از بزرگترین حواریان از هیچ رو کمتر نیستم هر چند هیچ نیستم (۱۲) و از آنجا که نشانه‌های حواری بکمال صبر در میان شما بدید شده است یعنی از علامات و امور غریب و معجزات (۱۳) و آن چیست که شما در آن از کلیسیاهای دیگر کمتر می‌باشید جز آنکه من بار بر شما نشده ام این ظلم را بجهت خاطر من به بخشید * (۱۴) اینک بار سلیم است که به آمدن نزد شما مهیا می‌باشم و بر شما بار نخواهم شد از آنجا که مالی شمارا نمیخواهم بلکه خود شمارا که فرزندان را نربد که بجهت والدین جمع نمایند بلکه والدین بجهت فرزندان (۱۵) که من بخوشوقتی تمام خرج میکنم و خرج کرده خواهم شد در راه جانهای شما هر چند که هر قدر شمارا بیشتر دوست دارم کمتر دوست داشته شوم * (۱۶) و شاید که هر چند من خود بار شما نگشتم لیکن چون حیلهور بودم شمارا بمرچنگ آوردم (۱۷) آیا من یوساطت کسی از آنها که نزد شما فرستادم از شما طمع نمودم (۱۸) از تیتس استدعا نمودم و برادر دیگر را همراهش فرستادم آیا تیتس بشما دست اندازی نمود آیا به یک روح و به یک آثار رفتار نمودیم * (۱۹) آیا باز گمان می‌کنید که بجهت خود نزد شما عذر می‌آورم نمی‌پیش خدا در مسیح سخن می‌گوئیم و تمامی ای محبوبان بجهت تربیت شماست (۲۰) زیرا که می‌ترسم که چون من بی‌آیم

شمارا چنان یابم که نمی‌خواهم و شما مرا چنان یابید که نمی‌خواهید و مبادا که نزاعها و غیرتها و غیظها و جدالها و غیبتها و سرگوشیها و عبوسیهها و فتنه‌ها باشد (۲۱) و مبادا چون بی‌آیم خدا مرا در میان شما پست سازد و از بسیاری از آنان که پیش‌گناه کردند و از بی‌عصمتی و زنا و فحش توبه نکردند غُصه خورم *

(باب سیزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و این مرتبه سیوم است که می‌خواهم که بنزد شما آیم هر مقدمه از زبان دو سه شاهد ثابت خواهد گشت (۲) پیش از این گفته ام و حال نیز اخبار می‌نمایم گویا مرتبه دیگر حاضر می‌باشم و حال در غیبت بکسانی که قبل از این تقصیر کرده اند و بهمه باقی می‌نویسم که اگر این بار آیم دریغ نخواهم نمود (۳) زیرا که شما برهان طلب می‌نمائید که مسیح بوساطت من سخن میگوید و او نسبت بشما کم‌زور نیست بلکه او بر نفس شما قادر است (۴) از آنجا که هرچند از عجز مصلوب گردید لیکن از قدرت خدا زنده می‌باشد و ما نیز در وی عاجز می‌باشیم لیکن از قدرت خدا که در شما است با وی زنده خواهیم بود (۵) خودرا تجربه نمائید که آیا در ایمان هستید و خودرا بیازمائید آیا شما خود نمیدانید که عیسی مسیح در شما می‌باشد مگر آنکه مردود باشید (۶) و امیدوارم که خواهید یافت که ما مردود نیستیم (۷) و از خدا سؤال می‌نمایم که شما از بدی معرفی باشید نه این‌را که ما نیکو ظاهر گردیم بلکه این‌را که شما نیک باشید هرچند ما چون مردودین باشیم (۸) زیرا که ما بر خلاف راستی هیچ کار نمی‌توانیم نمود بلکه آنچه کنیم در راه راستی است (۹) از آنجا که خوشوقت می‌باشیم چون ما ناتوان و شما توانا می‌باشید و بجهت این استدعا می‌نمائیم که شما مستحکم گردید (۱۰) و بجهت این در غیبت من این‌را می‌نویسم که مبادا چون حاضر شوم درشتی‌را کار بفرمایم بحسب آن قدرت که خداوند بمن داده است

بجهتِ عمارت نه ویرانی * (۱۱) خلاصه ای برادران خوشوقت شوید مستحکم گردید خاطر جمع و متفق و با صلح باشید که خدای محبت و آرام با شما خواهد بود (۱۲) و یکدیگر را بپوسه مقدس سلام رسانید (۱۳) و تمامی^۷ مقدسان شمارا سلام میرسانند (۱۴) توفیقِ عیسی^۸ مسیح خداوند و محبتِ خدا و رفاقتِ روح القدس با همه^۹ گی^{۱۰} شما باد * آمین *

تمام شد نامه^۶ دویمِ پَولُسِ حواریِ باهَلِ قَرْنَتَس

نامه^۶ پَولُسِ حواریِ به گلتیان

مشمول

بر نشش باب

(باب اول مشتمل بر ست و چهار آیه)

(۱) پَولُسِ حواری شده نه از جانبِ خلق و نه بوساطتِ خلق بلکه از عیسی^۱ مسیح و خدای پدر که او را از مردهگان برخیزانید (۲) و تمامی^۲ برادران که با من می باشند بکلیسیاهای گلتیه^۳ که فضل و آرام بر شما باد از خدای پدر و خداوند ما عیسی^۴ مسیح (۴) که خود را در راهِ گناهان ما فدا نموده است تا آنکه ما را از این جهان زشت خلاصی بخشد بمشیتِ خدا و پدر ما (۵) که او را تا ابدالابد جلال باد آمین * (۶) و من تعجب مینمایم که شما باین زودی برگشتید از آن کس که شمارا بفضلِ مسیح خوانده بود بمرده^۵ دیگر (۷) که فی الحقیقه مرده^۶ دیگر نیست مگر اینکه بعضی هستند که شمارا مضطرب میسازند و میخواهند که انجیلِ مسیح را متحرف نمایند (۸) لیکن اگر ما یا فرشته از آسمان مرده^۷ دیگر جز اینکه ما بشما رسانیدیم رساند

ملعون باد (۱) چنانچه پیش گفتیم حال نیز میگویم که اگر کسی شمارا مژده دهد جز آنکه یافتید ملعون باد (۱۰) آیا الحال مردم را باغب مینمایم یا خدارا یا آیا خوش آمد مردم را میجویم اگر خوش آمد می نمودم خلق را خادم مسیح نمی بودم * (۱۱) و ای برادران من شمارا خبر میدهم در باره آن مژده که من آوردم که بحسب خلق نمی باشد (۱۲) از آنجا که من آنرا نه از خلق یافتم و نه فرا گرفتم مگر به انکشاف عیسیء مسیح (۱۳) و شما سرگذشت مرا در دین یهود پیش از این شنیده اید که بشدت کلیسیایی خدارا مزاحم شده اورا ویران نمودم (۱۴) و در دین یهود از اکثر رفقا در میان قوم خود سبقت جستم که تعصب سنن پدران خود را بدیشتن داشتم * (۱۵) لیکن چون خدا که مرا از شکم مادر جدا نمود و بفضل خود خواند راضی شد (۱۶) که پسر خود را بر من جلوه گر سازد تا آنکه مژدهء اورا در میان قبائل رسانم در آن وقت بجسم و خون نه پرداختم (۱۷) و نه باورشلیم ببرد آن کسان که قبل از من حواری بودند رفتیم مگر بدیار عرب رفته باز به کتیشق برگشتم (۱۸) و باز بعد از سه سال باورشلیم رفتیم که با پطرس ملاقات شود و پانزده روز با وی بودم (۱۹) و کسی دیگر از حواریان را ندیدم جز یعقوب برادر خدایندرا (۲۰) و آنچه بشما نوشتم اینک در حضور خدا مینویسم که دروغ نیست (۲۱) و بعد از این بنواحیء شام و قلیقیه آمدم (۲۲) و در کلیسیاهای یهودیه که در مسیح میباشند صورتاً غیر معروف میبودم (۲۳) و آنها همین قدر شنیده بودند که آن کس که ما را پیش مزاحم میبود حال ندا میکند به آن طریق که پیش ویران مینمود (۲۴) پس بسبب من خدارا تعظیم مینمودند

(باب دوم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و باز بعد از چهارده سال دیگر بار به اورشلیم رفته برنباؤس و تیمتس را همراه گرفتم (۲) و بحسب الهام رفتیم و نزد ایشان بیان نمودم آن مژده را که

در میانِ قبائلِ ندا بآن می‌کنم لیکن در خلوتِ بمعتمدانِ ایشان که مبادا بیهوده بدوم یا دویده باشم (۳) هرچند ضرور نبود که تینس هم که با من بود خُتنه شود که یونانی بود (۴) مگر بسببِ برادرانِ کاذبِ پنهانی آمده که داخل شده بودند که آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم تفحص نموده تا ما را به بنده‌گی در آرند (۵) لیکن ایشان را یک ساعت هم از راه اطاعت مُنقاد نگشتیم تا آنکه حقیقتِ انجیل در میانِ شما پایدار باشد (۶) و در خصوصِ آنها که ظاهراً چیزی بودند هر چه بودند نزد من تفاوت ندارد که خدا صورتِ خلق را نمی‌پذیرد و آن بزرگان بر من هیچ نیفزودند (۷) بلکه چون دیدند که من بدان مژده بغیرِ محقّقانِ امین شده ام چنانچه پطرس باهل خُتنه (۸) از آنجا که آن کس که بجهتِ رسالتِ پطرس باهل خُتنه تقویّت نمود همان کس نیز مرا در میانِ قبائلِ تقویّت نمود (۹) و چون یافتند یعقوب و کیفاس و یوحنا که ظاهراً ستون میبودند آن فضیلت را که بمن عطا شده است دستهایِ راست را بجهتِ شراکت بمن و برنباَس دادند تا آنکه ما در میانِ قبائلِ برویم و ایشان باهل خُتنه (۱۰) و همین را می‌خواستند که مُنلسان را یاد آریم و من نیز در همین عمل جهد می‌کردم * (۱۱) و چون پطرس به اَنطَاقِیَه آمد او را رو برو مخالفت نمودم از آنجا که مستوجبِ مؤاخذه بود (۱۲) زیرا که پیش از آمدنِ بعضی از جانبِ یعقوب با قبائلِ اکل می‌نمود و چون آنها آمدند متواری گشته از ترسِ اهلِ خُتنه خود را جدا ساخت (۱۳) و باقیِ یهودیانِ در ریای او شریک شدند بحدّی که برنباَس نیز از ریای آنها از جا کنده شد (۱۴) لیکن چون من دیدم که بحسبِ حقیقتِ انجیل درست قدم نمی‌زنند در نزدِ همه‌گی پطرس را گفتم چون تو که یهودی هستی بطورِ قبائلِ زیست می‌کفی نه بطورِ یهود چون است که بر قبائلِ زور می‌آوری که به یهودیت پردازند * (۱۵) ما که طبعاً یهودی هستیم و نه از قبائلِ گنادران (۱۶) از آنجا که میدانیم که مردم از اعمالِ

شرعی عدالت نمی‌یابند مگر به ایمان بر عیسی^۱ مسیح ما نیز بر عیسی^۲ مسیح ایمان آوردیم تا آنکه از ایمان بمسیح عادل شویم نه از اعمال شرعی زیرا که از اعمال شرعی هیچ بشری عدالت پیدا نخواهد کرد (۱۷) و اگر هنگامی که می‌خواهیم در مسیح عدالت پیدا نمائیم خود گناه‌کار باشیم مسیح واسطه گناه است و حاشا عن ذالک (۱۸) که اگر آن چیزها را که خراب نمودم باز تعمیر نمایم خود را خاطی قرار خواهم داد (۱۹) که من بعلت شریعت از شریعت فانی شدم تا آنکه در خدا زنده باشم (۲۰) و با مسیح مصلوب شدم و زنده هستم لیکن نه منم بلکه مسیح است که در من زنده است و زنده‌گانی که حال در جسم مینمایم بایمان بر پسر خدا مینمایم که با من محبت نموده خود را در راه من تسلیم نمود (۲۱) توفیق خدا را ضایع نمی‌سازم که چنانچه عدالت از راه شریعت پیدا شود بدیهی است که مردن مسیح مطلقاً مصرف نداشت *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) ای گلّتیان خفیف‌العقل کیست که شمارا چشم‌بند نموده است که راستی را اطاعت نه نمائید و حال آنکه در چشمان شما عیسی^۳ مسیح که در میان شما مصلوب بود ظاهر میبود (۲) و این را میخواهم که از شما معلوم نمایم و بس که آیا روح را از اعمال شرعی یافتید یا از استماع ایمان (۳) آیا شما این قدر بی‌مدرک میباشید که در روح شروع نمودید و حال میخواهید که در جسم کامل گردید (۴) آیا این همه زحمت را بی‌بهره متحمل شدید لیکن شاید که بی‌بهره نباشد (۵) و آن کس که روح را بشما عطا می‌نماید و در میان شما معجزات مینماید از اعمال شرعی مینماید یا از اعتقاد ایمانی (۶) چنانچه ابراهیم^۴ خدا را باور نمود و این در باره او عدالت شمرده گشت * (۷) پس دریابید که اهل ایمان همان پسران ابراهیم^۵ اند (۸) و کتاب چون پیش دید که خدا قبائل را از ایمان عادل میسزارد به ابراهیم^۶ پیش

موده داد که تمامی * قبائل از تو برکت خواهند یافت (۹) پس اهل ایمان به اِبْرَاهِیمِ مومن برکت می یابند * (۱۰) و کسانی که مقید به اعمال شرعی اند مورد لعنت می باشند از آنجا که نوشته شده است که ملعون باد هر کس که ثابت نباشد در تمامی * نوشته های شریعت تا آنکه همه را بجا بیآرد (۱۱) و این بدیهی است که هیچ کس را عدالت نزد خدا از شریعت حاصل نمیشود از آنجا که عادل بایمان زنده گي خواهد یافت (۱۲) و شریعت را نسبتی بایمان نیست بلکه آنانی که آنها را بجا آورده اند از آنها زنده گي خواهند یافت (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه گشته است که بجای ما مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده است که ملعون است هر کس که از دار آویخته شده است (۱۴) خلاصه چنین شد تا که برکت اِبْرَاهِیمِ در قبائل بوساطت مسیح عیسی بدید آید تا آنکه وعده روح را از راه ایمان پانته باشیم * (۱۵) ای برادران بر حَسَبِ خَلْقِ تَلَمَّ مینمایم که اگر پیمانی از خلق باشد و بس چنانچه بسته شد هیچ کس آنرا باطل نمی سازد و چیزی بر آن نمی افزاید (۱۶) حالا اِبْرَاهِیمِ و نسلش را وعده ها کرده شده بود و نمی گوید نسلها را که بسیار باشند بلکه همچون یك یعنی نسل تو را و اوست مسیح (۱۷) و من میگویم که آن عهدی که از خدا بسته شد در مسیح شریعت که چهار صد و سی سال بعد بدیدار شد آنرا منسوخ نمی سازد بنهجی که آن وعده باطل شود (۱۸) و اگر میراث از راه شریعت باشد دیگر از راه وعده نخواهد بود لیکن خدا این را به اِبْرَاهِیمِ بَحَسَبِ وعده عنایت نموده است * (۱۹) پس شریعت چیست بلی جهت تجاوزها ملحق گردید تا هنگام آمدن آن نسل که وعده باو شد و بوساطت فرشته گان از دست واسطه قرار گرفت (۲۰) و واسطه جهت یك طرف نیست و خدا یکی است * (۲۱) پس آیا شریعت خلاف وعده های خداست حاشا و کلاً زیرا که اگر شرعی مقرر شده بود که می توانست زنده گي بخشد هر آینه از شریعت عدالت پیدا می شد

(۲۲) لیکن اکنون کتاب همه را به یک وتیره در گناه کشیده است تا که آن وعده مؤمنان را از ایمان بعیسی^۱ مسیح داده شود (۲۳) اما قبل از آمدن ایمان در تحت شریعت مقید شدیم و تا آمدن ایمان که ظهورش آینده بود بسته شدیم (۲۴) پس شریعت ما را استاد گشته است بمسیح تا آنکه از ایمان عدالت را حاصل نمائیم * (۲۵) لیکن بعد از آمدن ایمان دیگر محکوم استاد نیستیم (۲۶) از آنجا که همه فرزندان خدا هستید بایمان بر عیسی^۱ مسیح (۲۷) زیرا که اشخاصی که از شما بتعمید داخل مسیح شدید ملبس بمسیح شدید (۲۸) و نه یهود و نه یونانی و نه بنده و نه آزاد و نه نرو نه ماده از آنجا که شما همه در مسیح عیسی یک میباشید (۲۹) و چون زان مسیح می باشید خلاصه آن است که نسل ابراهیم میباشید و بر حسب وعده از وارثان میباشید *

(باب چهارم مشتمل بر سی و یک آیه)

(۱) و من میگویم مادامی که وارث صغیر است با بنده توفیر ندارد باوجودی که خداوند همه است (۲) بلکه تا هنگامی که پدرش مقرر نموده است در تحت وکلا و ناظران است (۳) و ما نیز چون طفل بودیم در تحت مبادی^۲ دنیوی بنده بودیم (۴) و چون کمال هنگام فرا رسید فرستاد خدا پسر خود را که از زن زائیده و در تحت شریعت متولد شد (۵) تا آنکه آنانی را که در تحت شریعت اند فدیه شود که مقام پسر خوانده گی را یابیم (۶) و از آنجا که پسران می باشید خدا روح پسر خود را به دل های شما نازل نمود و او فریاد میکند یا ابا ای پدر (۷) پس دیگر بنده نیستی بلکه پسر و چون پسر باشی وارث خدائی بوساطت مسیح * (۸) لیکن در آن هنگام که خدا را نمی شناختید آنان را که بالطبع خداوندان نیستند بنده گی می نمودید (۹) اما حال که عارف بخدا می باشید یا فی الحقیقه بخدا معروف شدید چون است که بسوی مبادی^۲ ضعیف ناتوان رجعت می نمائید و دیگر از نو بآنها می خواهید

که بنده‌گی نمائید (۱۰) روزها و ماه‌ها و فصلها و سالهارا نگاه می‌دارید (۱۱) می‌ترسم از آنجا که میدانم در میان شما بی‌جا تصدیح کشیده باشم * (۱۲) ای برادران از شما استدعا می‌نمایم که چون من شوید زانجا که من چون شما می‌باشم شما بهیچ وجه ضرری بمن نرسانیده اید (۱۳) و خود میدانید که مؤذره را بشما با ضعف جسم نخست رسانیدم (۱۴) و شما بسبب آن تجربه جسمی که در من بود مرا امانت نرسانیدید و دور نه نمودید بلکه چون فرشته خدا و چون مسیح عیسی قبول کردید مرا (۱۵) چه مقدار بود مبارک باد شما که شاهد هستم که اگر ممکن بود چشمهای خود را کَنده بمن میدادید (۱۶) پس آیا شمارا دشمن گشتم چون بشما راست گفتم * (۱۷) نسبت بشما حمیت دارند لیکن نه نیکویی بلکه میخواهند ما را رانده باشند تا آنکه شما نسبت بآنها حمیت نمائید (۱۸) سزاوار است که شما پیوسته در امر نیکو حمیت داشته باشید نه همین که من نزد شما حاضر می‌باشم (۱۹) ای طفل‌هایی من که از شما باز در درد زه می‌باشم تا هنگامی که مسیح در شما بالکلیه مصور شود (۲۰) میخواهم که الحال نزد شما باشم و صدای خود را تغییر دهم زیرا که از شما در شک می‌باشم * (۲۱) ای کسانی که میخواهید در تحت شریعت باشید بمن بگوئید که آیا سخی شریعت را مسموع نمیدارید (۲۲) زیرا که نوشته شده است که اِبْرَاهِیمُ دو پسر داشت یک از کنیز و دیگری از آزاد (۲۳) لیکن پسر کنیز بحسب جسم تولد یافت و پسر زن آزاد بر وفق وعده (۲۴) اینها بر سبیل مثال است از آنجا که این دو زن دو عهد هستند یکی از کوه سینایی که بجهت بنده‌گی میزاید و آن هاجر است (۲۵) و آن هاجر کوه سینایی است در عرب و باورشلیم موجود هم قدم است و با فرزندان خود در بنده‌گی هست (۲۶) و آن اورشلیم که در علیین است آزاد است و مادر همه‌گی ما او است (۲۷) که نوشته شده است که خوش باش ای عاقره که نژاده و بانگ برآورد و فریاد نما ای که درد زه را ندیده زیرا که اولاد زن

بی کس بسیار بیش از فرزندانِ صاحبِ شوهراند (۲۸) و مایِ برادران چون اسْحَقْ اَطْفَالٍ وعده می‌باشیم (۲۹) لیکن چنانچه آن وقت آن که بحَسَبِ جسم تولد یافت آن را که بحَسَبِ روح بود صدمه می‌رسانید حال نیز چنین است (۳۰) لیکن کتاب چه می‌گوید کنیزک و پسرش را اخراج نما از آنجا که پسر کنیز با پسر زین آزاد میراث نخواهد یافت (۳۱) پس خلاصه ای برادران این است که ما اولادِ کنیز نیستیم بلکه اولادِ زینِ آزاد ایم *

(باب پنجم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) پس در آن آزادی که مسیح بما بخشیده است پایدار بمانید و دیگر بار در غلِ بنده‌گی گرفتار نیآئید * (۲) اینک من که پوئسم شمارا می‌گویم که اگر شما مختون شوید مسیح در باره شما سودمند نخواهد بود (۳) و نیز مکرر آنکه هر کس که مختون شود فتویٰ می‌دهم که بر او واجب است که شریعت را تماماً بجا آرد (۴) و شمارا با مسیح هیچ کار نیست ای کسان که از شریعت عدالت حاصل می‌نمائید و از توفیق افتاده اید (۵) زیرا که ما از روح امیدوارِ عدالت از ایمان می‌باشیم (۶) که در مسیح عیسی خُتَنه و نامختونی هیچ اثر ندارد جز ایمان که بحسبِ عمل می‌نماید (۷) و شما خوب می‌شناختید آن کیست که شمارا از اطاعتِ راستی مانع گشت (۸) که این اعتقاد از آن کس که شمارا خوانده بود نمی‌باشد (۹) اندک خمیری تمامِ چونه‌را خمیر می‌سازد (۱۰) من بر شما اعتماد دارم در خداوند که دیگر چیزی خیال نخواهید نمود و آن کس که شمارا مضطرب می‌نماید هر کس که باشد عقوبت را بگردن خواهد گرفت (۱۱) و ای برادران اگر هنوز من بخُتَنه ندا کنم چرا زحمت میکشَم یقین است که کراهتِ صلیب برخاسته است (۱۲) ای کاش آنان که شمارا از جا می‌برند خود را بریدندی * (۱۳) از آنجا که شما ای برادران به آزادی خوانده شدید لیکن همین آزادی را فرصت بجهتِ جسم مدانید بلکه یکدیگر را بنده‌گی نمائید در طریقِ محبت

(۱۴) از آنجا که تمامی شریعت به یک سخن کامل میشود یعنی تو آشنایی خود را چون درست دار (۱۵) و اگر شما یکدیگر را بگریزد و بخورید با حذر باشید که از یکدیگر بلعیده نشوید * (۱۶) و میگویم من که بروح رفتار نمائید که خواهش جسم را کامل نخواهید نمود (۱۷) از آنجا که جسم را خواهش بر خلاف روح است و روح را بر خلاف جسم و این هر دو ضد یکدیگر اند بنحی که آنچه خواهید نمی‌توانید نمود (۱۸) و اگر از روح هدایت شوید در تحت شریعت نمی‌باشید (۱۹) و اعمال جسم ظاهر است و آن این است فسق و زنا و بی‌عصمتی و فحش (۲۰) و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنیها و نزاعها و غیرتها و خشمها و جدلها و جدائیها و بدعتها (۲۱) و حسدها و قتلها و مستیها و قلاشیها و امثال اینها که من شمارا خبر میدهم چنانچه پیش دادم که عاملان این اعمال وارثان ملکوت خدا نخواهند بود (۲۲) و عمر روح محبت است و سرور و آرام و حلم و مهربانی و اخلاق و وفاداری (۲۳) و افتداده‌گی و پرهیزگاری و بر چنین کسان شریعتی نمی‌باشد (۲۴) و آنان که زان مسیح اند جسم را با خواهشها و تمناها صلیب نموده اند (۲۵) چون بروح زنده هستیم بروح نیز قدم زنیم (۲۶) جاه طلب نباشیم با ادعا بر یکدیگر و حسد بر یکدیگر *
(باب ششم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و ای برادران اگر کسی ناگاه بخطائے گرفتار شود شما که روحانی می‌باشید آن شخص را بنفس حلیم بیزیرید و خود را نیز ملاحظه نما که مبادا تو نیز در امتحان افتی (۲) و یکدیگر را ببارها دستگیری نمائید و باین نوع در شریعت مسیح کامل باشید (۳) اگر کسی گمان برد که چیزی هست مادامی که چیزی نیست خود را می‌فریبد (۴) و باید هر کس عمل خود را تحقیق نماید که آن وقت خود مجال فخر را در خود خواهد یافت نه از شخص دیگر (۵) زیرا که هر کس حامل بار خود خواهد بود * (۶) و باید که آن کس که از کلام تربیت می‌یابد مربی را در همه‌گی نعمتها شریک سازد (۷) و گول

نخوردید که خدا فریفته نمی‌شود ز آنرو که شخص هر چه افشاند همان خواهد دروید (۸) چه آن کس که در راه جسم خود می‌باشد از جسم فساد را خواهد دروید و آن کس که در راه روح می‌افشاند حیات جاویدانی را خواهد دروید (۹) از نکوئی ملول نگردیم از آنجا که اگر ملول نباشیم در موسم خاص خواهیم دروید (۱۰) پس بقدری که فرصت داریم در باره همه‌گی احسان نمائیم خصوصاً در باره خاندان ایمان * (۱۱) و می‌بینید که من از دست خود چه مقدار کاغذ بشما نوشتم (۱۲) اشخاص که میخواهند ظاهراً در جسم آراسته باشند شمارا مجبور می‌نمایند که ختنه نمائید محض از این رو که مبدا از صلیب مسیح رحمت گشند (۱۳) از آنجا که همان اشخاص که ختنه می‌شوند خود شریعت را بر قرار نمی‌دارند بلکه خواهند که شما ختنه شریک تا آنکه از ظاهر شما فخر نمایند (۱۴) لیکن میسر نگردد که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت آن مرا دنیا صلیب شده است و من دنیا را (۱۵) و در مسیح عیسی نه ختنه مصرف دارد و نه نامختنی جز خلقت نو (۱۶) و آنانی که بر حسب این قانون رفتار مینمایند آرام و رحمت بر آنها باد و بر اسرائیل خدا * (۱۷) و دیگر هیچ کس مرا تصدیق ندهد که نشانه‌های داغهای عیسی خداوند را در جسد خود دارم (۱۸) توفیق خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد ای برادران * آمین *

تمام شد نامه پولس حواری به گلنایان

نامهٔ پوئسِ حواری به افسسیان

مشمول

بر نشش باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پوئسِ حواری شدهٔ عیسیٰ مسیح بمشیتِ خدا بمقدّسانی که در افسس می‌باشند و در مسیح عیسی ایمان دارند (۲) که فضل و آرام از پدر ما خدا و از خداوند عیسیٰ مسیح بر شما باد * (۳) مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسیٰ مسیح که در مسیح در همهٔ برتقای روحانی در اعلیٰ علیین ما را فرخنده ساخته است (۴) چنانچه ما را پیش از بنای عالم در مسیح اختیار نمود که مقدّس و بی‌نقص در محبت باشیم در پیش روی او (۵) که بر ما بحسب ارادهٔ مختار خود تقدیم نمود که بوساطتِ عیسیٰ مسیح او را پسران خوانده شویم (۶) تا آنکه سپاس کرده شود جلالِ فضلِ او که بسببِ آن ما را مقبول نمود در محبوب (۷) و در وی فدیّه یافته ایم بعلتِ خویش یعنی آمرزشِ گناهان را از استغنائی فضلش (۸) که بدان سبب هر نوع دانش و بینش را در ما افزون نمود (۹) که ما را آگاه نموده است از سرّ مران خود که بحسب اختیار خود در خود تقدیر کرده است (۱۰) نسبت بانتنظامِ تمامیّه از منّه به اندراج همه در مسیح یعنی همه آنچه در آسمان و زمین است در وی (۱۱) که بسببِ او میراث نیز شدیم یعنی بر حسب تقدیر آن کس که بر وفقِ ارادهٔ مصلحت آسبیز خود همهٔ امورات را بظهور میرساند مقدر شدیم (۱۲) تا آنکه از ما که نخست امیدوار بمسیح میبودیم اوصافِ جلالش بدید آید (۱۳) و شما نیز بوی امیدوار شدید بعد از آنکه کلامِ راست را یعنی

مُردهٔ نجاتِ خود را شنیده و بر وی ایمان آورده مَهرِ شدیدِ بروجِ وعده که آن روحِ اَلْقُدُس است (۱۴) و بیعانهٔ میراثِ بودنِ ما است تا وقتِ استخِلاصِ مالِ خاصّ که اوصافِ جلالش بدید آید * (۱۵) و بنا بر این من چون خبیرِ ایمانِ شما را بر عیسیء خداوند و محبتِ نسبتِ بنامِ مَهرِ مقدّسان را شنیدم (۱۶) باز نمی‌ایستم از شکرگذاری در بارهٔ شما و از یاد نمودنِ شما را در اوقاتِ دعایم (۱۷) تا که خداوند ما عیسیء مسیح که ذوالجلال است روحِ دانش و کشف را بشما عطا نماید در شناسائی * او (۱۸) تا آنکه دیده‌های دانشِ شما کُشاده شود تا که دانید چیست اُمیدِ دعوتش و چیست عَظَمِ جلالِ میرانش که در مقدّسان است (۱۹) و چه مقدار هست عَظَمِ عظمتِ قدرتش در بارهٔ ما مومنان بحَسَبِ تأثیرِ زورِ قوتش (۲۰) که نسبتِ بمسحِ بظهور آورد چون او را از مرده‌گان برخیزانید و بر یمینِ خود در علین نشانید (۲۱) برتر از همه‌گی * ریاستها و اقتدار و قوت و خداوندی و هر اسمی که نه در این جهان و بس بلکه در جهان آینده خوانده میشود (۲۲) و تمامی * اشیارا در تحت اقدامِ وی فهاد و وی را در همهٔ اُمور سرودنِ کَلِیسِیا ارزانی فرمود (۲۳) که آن بدنِ او می‌باشد که کمالِ آن کس است که کمالِ همه در همه می‌باشد *

(بابِ دومِ مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و شما را که در خطایا و گناهان مُرده بودید برخیزانیده است (۲) که در آنها بر حَسَبِ دَوَرِ این روزگار و بر حَسَبِ رُئِیسِ قدرتِ هوا پیش از این رفتار میکردید که آن روحی است که حال در ابتدای بغاوت تأثیر مینماید (۳) و ما نیز در میان آنها پیش از این در خواهشهای جسمانیء خود بسر میبردیم که خواهشهای جسم و تصورات را بجا می‌آوردیم و طبعاً ابتدای غضب بودیم چون دیگران (۴) و خدا که رحمتش در غایت است از آن محبتِ بسیاری که نسبتِ بما داشت (۵) هنگامی که در خطایا هلاک

بودیم ما را با مسیح زنده سردانیده است که شما محض از توفیق نجات یافته اید (۶) و برخیزانید و نشانید در اعلیٰ علیین در مسیح عیسی (۷) تا در عوالمِ مستقبله نهایت فراوانی کرم خود را بسببِ مهربانی بر ما در مسیح عیسی آشکار نماید (۸) که شما از کرم در راه ایمان نجات یفتید و آن نیز از بخششِ خداست نه از شما (۹) و نه از اعمال است مبادا کسی فخر نماید (۱۰) از آنجا که ما مصنوع او می‌باشیم و خلق شدیم در مسیح عیسی برای اعمالِ نیکی که خدا پیشتر معین فرمود که در آنها رفتار نمودیم * (۱۱) پس یاد آرید که شما پیش‌تر قبائلِ جسمانی بودید و نامختون خوانده می‌شدید از آنچه بختنه مسمی است که آن ختنه در جسم به دست کرده شده است (۱۲) که در آن هنگام شما از مسیح جدا بودید و از خندانِ اسرائیلِ اجنبی و از عهد‌های وعده بیگانه و امید نداشتید و در دنیا از خدا مہجور بودید (۱۳) و حال در مسیح عیسی شما که قبل از این دور بودید نزدیک شدید از خونِ مسیح (۱۴) از آنجا که وی مصلح ما است که هر دورا متحد نمود و دیوارِ حائل را از میان برداشت (۱۵) و دشمنی یعنی فرمایش‌های احکامِ واجبه را بسببِ جسمِ خود نابود گردانید تا که هر دورا یک شخصِ جدید در خود که باطنِ صلح بود مهیا نماید (۱۶) و تا آنکه در یک بدن هر دورا بخدا باز گرداند بسببِ صلیبی که دشمنی را بآن هلاک نمود (۱۷) و آمده شمارا که دور بودید و آنانی را که نزدیک بودند ندا بصلح نمود (۱۸) که ما هر دو بوساطتِ او به یک روح نزد پدر مدخلیت داریم * (۱۹) پس حال دیگر شما بیگانه و غریب نیستید بلکه همشهری و مقدسان و خانوادهٔ خدا می‌باشید (۲۰) و بر اساسِ حواریان و پیغمبران بنا شده اید و عیسی مسیح خود رأسِ زاویه می‌باشد (۲۱) و در وی تمامی عمارت با اتصال با هم مرتفع میشود برای هیكلِ مقدس در خداوند (۲۲) و شما نیز با اتفاق در وی ساخته میشوید تا که روحاً منزلِ خدا گردید *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) بنا بر این من که پوئسم بجهت شما که قبائل اید اسیر عیسی مسیح
 (۲) و شما امر نظارت توفیق خدایا که بمن داده شده است بجهت شما
 شنیده اید (۳) که از روی کشف این سررا بر من آشکارا نمود چنانچه
 مختصری قبل از این نوشتم (۴) و از مطالعه آن قدری از دریافت من از
 سر مسیح میتوانم فهمید (۵) که آن سر در قزلبای پیش بر بنی آدم آشکارا
 نشده بود بقدری که حال بر حواریان مقدس او و پیغمبران از روح کشف
 گردید (۶) که قبائل نیز باید که هم در میراث و هم در تن و هم در شراکت
 و عده اش در مسیح رسد داشته باشند بوساطت مزده (۷) که من بانعام فضل
 خدا که از تاثیر قوتش بمن عنایت شد خادم آن شدم (۸) و مرا که احقر
 از حقیرترین مقدسانم این توفیق عنایت شد که در میان قبائل ندا بدولت
 افزون از قیاس مسیح نمایم (۹) و بر همه آشکارا نمایم که چیست شرکت
 در سری که از ازل مستور بود در خدائی که تمامی اشیا را بوساطت عیسی
 مسیح خلق نمود (۱۰) تا آنکه در این وقت بر ارباب ریاست و اقتدار در
 اعلیٰ علیین بوساطت کلیسیا ظاهر گردد حکمت گونگون خدا (۱۱) بر حسب
 تقدیری که از ازل نمود در مسیح عیسی خداوند ما (۱۲) که داریم در وی
 گستاخی و داخل شدن با اعتماد بسبب ایمان بر وی (۱۳) بنا بر این استدعا
 مینمایم که از مصیبتهای من بجهت شما دل شکسته نشوید که آن عزت
 شما است * (۱۴) و از این جهت است که من در پیش پدر خداوند ما
 عیسی مسیح بزانو در می آیم (۱۵) که از وی همه گی و خاندان در آسمان
 و زمین مسعی میگرددند (۱۶) تا آنکه بمقتضای ذات جلال خود شمارا
 عنایت فرماید که در شخصیت باطنی از روح او قوت کامل بهم رسانید
 (۱۷) تا آنکه در دلهای شما مسیح بوساطت ایمان مسکن نماید و شما در
 محبت ریشه دوانیده و اساس نهاده (۱۸) قدرت بهم رسانید که یابید با

تمامی مقدّسان که عرض و طول و عمق و ارتفاع چیست (۱۱) و محبت مسیح را هر چند خارج از فهم است بفهمید تا پُر شوید تا بتمامی پُری خدائی * (۲۰) و آن کس که قادر است که بی نهایت بیش از تمام آنچه بخواهیم یا بپاییم بجا آرد به اقتضای آن قدرتی که در ما اثر مینماید (۲۱) اورا در کلیسیا بوساطت مسیح عیسی تا ابدالآباد جلال باد آمین *

(باب چهارم مشتمل بر سی و دو آیه)

(۱) خلاصه من که اسیرم در خداوند استدعا مینمایم از شما که بطور شایسته آن دعوتی که یافتید رفتار نمائید (۲) با کمال فروتنی و کوچک دلی و حلم و متحمل یکدیگر بحسب (۳) و سعی شوید که برشته صلح اتحاد روح را نگاه دارید (۴) یک تن و یک روح است چنانچه امید دعوت شما که با خواننده شدید یک است (۵) یک خداوند یک ایمان یک غسل (۶) یک خدا و پدر همه که بر بالای همه و در میان همه و در اندرون همه شما همان است * (۷) لیکن هر یک را از ما توفیق بر وفق مقدار انعام مسیح داده شده است (۸) که بنا بر این میگوید که بر بلندی صعود نموده نفس اسیری را اسیر نمود و بمردم انعاما فرود (۹) و صعود نمود چیست جز اینکه اول باسفل زمین نزول نمود (۱۰) و آن کس که نزول نمود همان است که صعود نمود بر بالای همه آسمانها تا پُر کند همه را (۱۱) و اوست که داده است بعضی را منزلت حواری و بعضی را پیغمبری و بعضی را رسالت مزده و بعضی را شبانی و معلّمی (۱۲) بقصد آراستن مقدّسان برای خدمتکاری بجهت تعمیر بدن مسیح (۱۳) تا وقتی که همه باتحاد ایمان و اعتراف بر پسر خدا بکمال بلوغ باندازه قامت کامل مسیح رسیم (۱۴) تا آنکه دیگر طفل نباشیم و متلاطم و از هر باد تعلیم از تقلب خلق و از مهارت در حکمت ضلال از جا در نرویم (۱۵) بلکه در محبت راست بوده تماماً نموّ نمائیم مناسب آن که سر است یعنی مسیح (۱۶) که از وی تمام بدن پیوسته و ملصق شده بوساطت

هر مفصلِ گذارساننده بفعل نمودن باندازه هر تَضوی که باعثِ نمو بدن می‌شود بنهجی که خود خود را در محبت کامل می‌سازد * (۱۷) پس این را میگیریم و در خداوند میفرماییم که شما من بعد چون قبائل دیگر که بفهم باطل خود رفتار می‌نمایند رفتار ننمائید (۱۸) که از ادراک کوراند و از زنده‌گی خدا مہجور بسبب آن جهالت که از سختی دل آنها در ایشان است (۱۹) که خود را بی‌حس ساخته به زناات تسلیم نمودند که هر قسم بی‌عصمتی را بحرص بجا آرند (۲۰) لیکن شما مسیح را باین طور فرا نگرفته اید (۲۱) چون شما از او شنیدید و در او آموخته شدید بطوری که حق است در عیسی (۲۲) تا آنکه شما شخصیت کهنه را نظر بر رفتار قدیمش که از خواهشهای فریبنده فاسد میباشد از خود بیرون کنید (۲۳) و در فهم خود روحاً نو شوید (۲۴) و شخصیت تازه را ببوشید که آن مانند خدا در صداقت و پاکی حقیقی مخلوق شده است * (۲۵) پس دروغ را اخراج نموده هر کس با نزدیک خود براستی گوید از آنجا که اعضای یکدیگر می‌باشیم * (۲۶) غیظ کنید لیکن خطا نکنید و باید که آفتاب بر غیظ شما غروب ننماید (۲۷) و غیبت کننده را مجال مدهید * (۲۸) و آن کس که دزدی می‌کرد من بعد دزدی ننماید بلکه سزاوار است که در پیشه نیکی محنت کشیده بدستها مشغول شود تا آنکه تواند که محتاجان را چیزی داده باشد * (۲۹) و هیچ سخن فاسدی شمارا از دهن بیرون نیاید بلکه اگر سخن است که بجهت تربیت نیکو مصرفی دارد و گفته شود تا شنونده‌گان را وسیله توفیق باشد (۳۰) و غصه مدهید روح مقدس خدا را که از آن مہر شده اید تا بروز خلاصی * (۳۱) و همه مرارت و غیرت و غیظ و هنگامه و بدگویی و هر قسم کج خلقی از میانه شما مرتفع شود (۳۲) و بر یکدیگر مہربان و رحیم باشید و یکدیگر را عفو نمائید چنانچه خدا در مسیح شمارا عفو نموده است

(باب پنجم مشتمل بر سی و سه آیه)

(۱) پس خدارا متابعت نمائید چون فرزندانِ محبوب (۲) و در محبت رفتار نمائید چنانچه مسیح ما را محبت نمود که در راه ما خود را تسلیم نمود که خدارا هدیه و قربانی بوده باشد با راجحه خوش * (۳) و زنا و هر قسم بی‌عصمتی و حرص در میان شما ذکرش کرده نشود چنانچه میزید مقدسان را (۴) و نیز فحش و بی‌هوده‌گویی یا شوخی که نامناسب باشد بلکه اولی است شکرگذاری (۵) که شما خود مطلع هستید که هر کس که او زانی یا بی‌عصمت یا طامع که بُت پرست است باشد هیچ میراث در ملکوت مسیح و خدا ندارد (۶) و از سخنانِ باطل که کس شمارا نفریبد زانرو که بجهت این امور است که غضبِ خدا بر ابنای بغاوت نازل میشود (۷) پس ایشان را رفیق مباحثید (۸) زیرا که شما پیش‌تر ظلمت بودید و اکنون که در خداوند نور می‌باشید چون ابنای نور رفتار نمائید (۹) از آنجا که میوه روح در کمالِ مهر و صدق و راستی است (۱۰) و تحقیق نمائید که رضای خداوند چیست (۱۱) و در اعمالِ بی‌مأخصلِ ظلمتی رفیق مباحثید و بهتر است که آنها را روشن سازید (۱۲) از آنجا که تکلم بقباحتی که از آنها در خلوت سر میزند ناشایسته است (۱۳) و هر آنچه از نور ظاهر می‌شود آشکارا است و هر چه آشکارا می‌شود روشن می‌باشد (۱۴) و از آنجا است که می‌گوید که ای خوابیده بیدار شو و از مرده‌گان برخیز که مسیح بر تو خواهد تابید * (۱۵) پس با خبر باشید که باحقیق رفتار نمائید نه چون مردمان بی‌عقل بل چون عارفان (۱۶) و زمان را دریابید که روزگار نا مساعد است (۱۷) و بی‌مدرک مباحثید بلکه دریابید که مشیتِ خداوند چیست (۱۸) و مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشید (۱۹) و با یکدیگر به مزامیر و ترنمها و اشعار روحانی تکلم نمائید و قلباً خداوند را سُرد و ترنم نمائید (۲۰) و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را شکر نمائید

یاسم خداوند ما عیسیٰ مسیح (۲۱) و از خدا ترسی یکدیگر را مطیع باشید *

(۲۲) ای زنان شوهران خود را چون به خداوند مطیع باشید (۲۳) از آنجا که شوهر سر زن است چنانچه مسیح که رستگارکننده بدن است رأس کلیسیا است (۲۴) لهذا چنانچه کلیسیا مسیح را اطاعت می نماید بهمین وضع باید که زنان با شوهران باشند در هر امر * (۲۵) ای شوهران زنان خود را محبت نمایند چنانچه مسیح نیز کلیسیا را محبت نمود و خود را در راه او تسلیم نمود (۲۶) تا آنکه او را به غسل آب با کلام پاک نموده منزه سازد (۲۷) تا آنکه او را نزد خود حاضر نماید با تزیین یعنی کلیسیائی که داغ و چین و از این قبیل چیزها نداشته باشد بلکه مقدس و بی عیب باشد (۲۸) و بهمین وضع بر مردان واجب است که زنان خود را دوست دارند چون بدنهای خود و هر کس که زن خود را دوست دارد خود را دوست داشته است (۲۹) زیرا که هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن ندارد بلکه او را می پروراند و نازش می نماید چنانچه خداوند کلیسیا را (۳۰) که ما اعضای بدنش هستیم از جسم و استخوانهای او (۳۱) از آن است که مرد پدر و مادر خود را میگذارد و با زن خود می پیوندد و این دو یک جسم خواهند بود (۳۲) و این سری عظیم است لیکن قصد من مسیح و کلیسیا است (۳۳) بهر صورت شما هر یک زن خود را دوست دارید چون خود و زن باید که شوهر را محترم دارد *

(باب ششم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) ای فرزندان والدین خود را در خداوند اطاعت نمائید که این است انصاف

(۲) پدر و مادر خود را اکرام نما که حکم اول با وعده این است (۳) تا که تو خوشوقت و بر زمین طویل العمر باشی * (۴) و ای پدران بر فرزندان خود سخت مگیرید بلکه ایشان را با تربیت و نصیحت خداوندی پرورش نمائید *

(۵) و ای ملازمان آنان را که خداوندان بشری می باشند چون مسیح بخوف و بیم و ساده لوحی خود اطاعت نمائید (۶) نه بنده گی ظاهره چون آنان

که مردم را خوش آمد میگویند بلکه چون بنده گانِ مسیح اراده خدا را از جان بجا آرید (۷) و با خوشنودی خداوند را بنده گانِ نمائید نه مردم را (۸) از آنجا که میدانید که شخص هر عملِ نیکی که بجا آرد جزای آنرا از خداوند خواهد یافت خواه بنده و خواه آزاد باشد * (۹) و ای مالکان شما نیز با آنها بهمین طور رفتار نمائید و نهیب کمتر کنید از آنجا که میدانید که خداوند شما نیز در آسمان است و نگاه بظاهرِ شخص نمی نماید * (۱۰) خلاصه ای برادرانِ من از خداوند و از توانائیِ قدرتش زور پیدا نمائید (۱۱) اسلحه تانم خدا را ببوشید تا آنکه نزد شیطنتهای ابلیس توانید ایستاد (۱۲) از آنجا که گشتی ما بخون و جسم نیست بلکه با رُوسا و مقتدرین و شاهنشاهانِ ظلمتِ این جهان و اشرارِ روحانی در ملاءِ اعلی است (۱۳) بنا بر این اسلحه تانم خدا را اخذ نمائید تا آنکه در روزِ معرکه مخالفت توانید نمود و همرا بکار برده تانم مقاومت توانید آورد (۱۴) پس کمر خود را بکمر بندِ راستی بسته و چهار آئینده صدق را پوشیده قائم باشید (۱۵) و چالاکي مژده صلح را بر پاهای بسته (۱۶) و بر بالای همه سپر ایمان را گرفته که بوسیله آن قدرت خواهید داشت که تمامی تیره های آتشی آن شیرورا اظفا نمائید (۱۷) و کلاه خودِ نجات و شمشیرِ روح را که آن کلامِ خداست بردارید (۱۸) و با کمالِ طلب و دعا پیوسته قلباً استدعا نمائید و در این عمل هشیار باشید در نهایتِ استقلال و استدعا بجهتِ همه گانِ مقدسان (۱۹) و بجهتِ من که بمن داده شود کُشاده گانِ در زبان و جرأت در کلام تا که سر مژده را کشف نمایم (۲۰) که بجهتِ آن در زنجیرِ ایلچیرگی می نمایم تا آنکه بجرأت حرف زدم چه طور که مرا سزاوار تکلم است * (۲۱) و تا آنکه شما نیز بدانید احوالِ مرا که چه میکنم برادرِ محبوبِ تُحُکُس که در خداوند خادم وفادار است شماره از هر چیز مطلع خواهد ساخت (۲۲) و او را من بجهتِ همین نزد شما فرستادم تا آنکه از احوالِ من مستحضر باشید و تا آنکه دلپای

شمارا تسائی بخشید * (۲۳) برادران را آرام و محبت با ایمان باد از خدای پدر و عیسی و مسیح خداوند (۲۴) و توفیق با همه‌گی * آنها باد که خداوند ما عیسی و مسیح را بساده‌لوحی محبت می‌نمایند * آمین *

تمام شد نامه پَولُسِ حواری به اِنْسِیَانِ

نامه پَولُسِ حواری باهلِ فیلیپی

مشمول

بر چهار باب

(بابِ اوّلِ مشتمل بر سی آیه)

(۱) پَولُس و تیموثیوسِ خادمانِ عیسی و مسیحِ بتامایِ مقدّسان در مسیح عیسی که در فیلیپی میباشند با اسقفوان و خدام (۲) که فضل و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عیسی و مسیح بر شما باد * (۳) من شکر می‌نمایم خدای خود را در هر وقت که شمارا یاد می‌آرم (۴) و پیوسته در هر دعای خود با سرور بجهتِ تمامی * شما دعا می‌نمایم (۵) بسببِ آن شراکتی که شمارا از روزِ اوّل تا حال در انجیل بوده است (۶) یقین دارم که آن کس که عملِ خیر را در شما شروع نموده است تا روزِ عیسی و مسیح با تمام خواهد رسانید (۷) چنانچه شرط انصاف نزد من این است که این را در باره همه‌گی * شما ملاحظه نمایم زیرا که شمارا چنین تصور می‌نمایم که هم در زنجیرها و هم در جواب و اثباتِ انجیل تمامی * شما در توفیقِ رفقای من میباشید (۸) که خدا گواه است که چه مقدار مشتاقِ تمامی * شما بهر عیسی و

مسیح می‌باشم (۱) و بجهتِ این دعا می‌نمایم که محبتِ شما پیوسته در
 معرفت و کمالِ فهم در ترقی باشد (۱۰) تا آنکه فضائل را امتیاز دهید و در
 روزِ مسیح ساده و بی‌آزار باشید (۱۱) و پُر از ثمراتِ صداقت بوساطتِ عیسی^ع
 مسیح حمد و ستایش خدا را باشد * (۱۲) و ای برادران من میخواهم که
 شما بدانید که آنچه بر من واقع شد بجهتِ انجیل انفع بود (۱۳) بخدا
 که زنجیره‌ای من در تمامی^ع بارگاه و بر تمامی^ع جاهای دیگر ظاهر گشت که
 بجهتِ مسیح می‌باشد (۱۴) و اکثر برادران در خداوند از زنجیره‌ای من جرأت
 بهم رسانیده در گفتنِ کلام گستاخانه زیاده جرأت می‌نمایند (۱۵) و بدرستی
 که بعضی از راهِ حسد و اذعا و بعضی به رضا ندا بمسیح می‌نمایند (۱۶) اول
 از راهِ جدال ندا بمسیح می‌نمایند نه بساده‌گی است بلکه گمان می‌برند
 که بزنجیره‌ای من زحمتی دیگر علاوه نمایند (۱۷) و دیگری از راهِ محبت نیز
 از آنجا که میدانند که بجهتِ اثباتِ مزده مقرر شده ام (۱۸) ما حاصل
 آنکه حال بهر صورت خواه بغرض و خواه در حقیقت بمسیح خبر داده
 می‌شود از همین خوشوقتم و خوشوقتی خواهم نمود (۱۹) از آنجا که میدانم
 که انجامِ این مرا بنجات خواهد کشانید بوسیله^ع دعاي شما و رسد یافتن از
 روحِ عیسی^ع مسیح (۲۰) چنانچه انتظار و امید من است که هیچ گونه خجالت
 نخواهم کشید بلکه با کمالِ گستاخی آنچنان که پیوسته بوده است حال نیز
 مسیح از بدن من بزرگی یابد خواه در حیات و خواه در ممات * (۲۱) که
 مرا زیست مسیح است و مرگ نفع (۲۲) و اگر زیستن در جسم نصیب
 من شود این نیز کارسازی مرا می‌کند نمیدانم کدام را اختیار نمایم (۲۳) زیرا
 که در میان دو چیز گرفتارم که خواهش دارم که خلاصی یابم و با مسیح
 باشم زانرو که آن بسیار بهتر است (۲۴) لیکن در جسم ماندن بعلتِ شما
 ضرور است (۲۵) و از این عقیده می‌یابم که خواهم ماند و نزد شما زیست
 خواهم نمود تا آنکه شما در ایمان ترقی نمائید و مسرور باشید (۲۶) و تا

آنکه فخرِ شما بجهتِ من بسببِ حضورِ من دیگر بار نزدِ شما در مسیح عیسی بیفزاید * (۲۷) همین است که بطورِ شایسته آنجیلِ مسیح گذران نمائید تا آنکه خواه آیم و شمارا به بینم و خواه غائب باشم احوالِ شمارا بشنوم که در یک روح بر قرار می‌باشید و به اتحادِ دل در ایمان مژده کوشش نمائید (۲۸) و از هیچ یک از مخالفان مشوّش مباشید که آن ایشان را دلیلِ هلاکت است و شمارا دلیلِ نجات و آن از خداست (۲۹) که بجهتِ خاطرِ مسیح این انعام بشما شده است نه مجردِ ایمان بوی بلکه تا آنکه در راه او تصدیق کشید (۳۰) چه شما در همان سعی هستید که در من می‌دیدید و الحال می‌شنوید که در من است *

(بابِ دومِ مشتمل بر سی آیه)

(۱) اگر چنین است که در مسیح تسلی و اگر در محبتِ خاطرِ جمعی و اگر در روح شراکتی و اگر مهربی و رحمی می‌باشد (۲) پس خورسندیء مرا کامل گردانید که یک رای و در محبتِ متحد و یک دل و یک مزاج باشید (۳) هیچ امری بمنزاعه و جاه‌طلبی میسر نشود بلکه بکوچک‌دلی یکدیگرا از خود افضل دانید (۴) شما هر یک حالِ خودرا ملاحظه ننمائید بلکه احوالِ دیگرانرا ملاحظه نمائید * (۵) شمارا همان طبیعت باشد که در مسیح عیسی بود (۶) که چون او تعالی خدا می‌بود و تساوی با خدا را تعدی ندانست (۷) لیکن خودرا پست نموده مثالِ بنده‌گی را گرفته در صورتِ خلق بیدیدار گشت (۸) و چون صورتِ انسانی را پذیرفته خودرا حقیر ساخته مطیع گردید تا بمرگ بلکه بمرگِ صلیب هم (۹) پس خدا او را بی‌نهایت بلند نموده است و اسمی بوی داده است که فوقِ هر اسمی است (۱۰) تا که خم گردد باسمِ عیسی هر زانوئی از اهلِ آسمان و زمین و آنان که در زیرِ خاک اند (۱۱) و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که عیسیء مسیح خداوند است بقصدِ جلالِ خدای پدر * (۱۲) پس ای محبوبانِ من آنچنان که پیوسته فرمان‌پذیر بوده

اید نه همین آنچنان که در حضور من می‌کردید کنید و بس بلکه حال که غائب می‌باشم بسبب بیشتر در خوف و هراس در عمل نجات خود مشغول باشید (۱۳) از آنجا که خداست که در شما تأثیر مینماید که تا به رضا بخواهید و بکنید (۱۴) و هر عملی را بدین هنگامه و مجاله بجا آرید (۱۵) تا که بی‌عیب و بی‌غش و فرزندانِ خالص خدا باشید در میان طبقه کم‌رو و گردن‌کش و در آن میان شما می‌درخشید چنانچه نیرین در عالم (۱۶) و چنگ‌زنان در کلام حیات بوده تا که در روز مسیح مرا مجال فخر باشد که بیهوده ندویدم و بیهوده محنت نکشیدم * (۱۷) و اگر بر هدیه و خدمت ایمان شما ریخته‌گردم خوشنود هستم و شما همه‌گی را تهنیت می‌گویم (۱۸) لهذا شما نیز خوشروقتی نمائید و مرا تهنیت گوئید * (۱۹) و امیدوارم از عیسی‌ء خداوند که بزودی تیموثیوس را نزد شما روانه نمایم که از احوال شما اطلاع بهم رسانیده آسوده‌خاطر گردم (۲۰) زیرا که هیچ‌همدم دیگر را ندارم که بی‌تکلف در باره شما اندیشه نماید (۲۱) از آنجا که همه‌گی فوائد خود را ملاحظه می‌نمایند نه فوائد مسیح عیسی را (۲۲) و شما بتجربه‌ی او را می‌شناسید که چون فرزند با پدر در موده با من خدمت نمود (۲۳) پس امیدوارم که او را بعد از اینکه ملاحظه احوال خود را نمود در ساعت روانه نمایم (۲۴) و بر خداوند اعتماد دارم که خود نیز زود آمده باشم * (۲۵) ایفریدیس را که برادر و هم‌کار و هم‌قتال من است و شمارا رسول است و خادم ضروریات من است لازم دانستم که بسوی شما بفرستم (۲۶) زیرا که تمامی شمارا مشتاق می‌بود و اندوهناک می‌بود از اینکه شمارا مسموع شده بود که او بیمار بود (۲۷) از آنجا که بیمار بود و بیماریش نزدیک به مرگ بود و لیکن خدا بر وی قرح فرمود نه بر وی بنهائی بلکه بر من نیز مبادا که شمی بر غمم افزاید (۲۸) پس بیشتر بسعی او را روانه نمودم که او را دیده دیگر بار خوشوقت گردید و اندوه من کمتر شود (۲۹) پس در خداوند او را با کمال

خورسندی بپذیرید و اینچنین اشخاص را محترم دارید (۳۰) زیرا که در عمل مسیح نزدیک برگ رسید و بجهت حیات خود نمی‌اندیشید تا آنکه نقص ملازمت شمارا نسبت بمن کامل گرداند *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) خلاصه ای برادران من در خداوند خوشنود باشید و مکرر نوشتن بشما مرا تصدیح نیست و شمارا سلامتی است * (۲) از سگها از بدکاران از برنده‌گان بر حذر باشید (۳) که ما اهل ختنه می‌باشیم که در روح خدا را بنده‌گی مینمائیم و از مسیح عیسی فخر مینمائیم و بر جسم اعتماد نداریم (۴) و حال آنکه مرا گنجایش فخر در جسم میباشد که اگر دیگری را در جسم مظنه خاطر جمعی است مرا بطریق اولی میباشد (۵) ختنه من در هشت روزه‌گی شد و از خاندان اسرائیل از فرقه بنیامین عبری از عبریان نسبت بشرع فریسی می‌بودم (۶) و در تعصب معدب کلیسیا و در عدالت شرعی بی‌عیب می‌بودم (۷) لیکن هر آنچه مرا سود بود همان را بجهت مسیح مضر دانستم (۸) بلکه همه اشیا را نقص میدانم نسبت بفضیلت معرفت مسیح عیسی خداوند خود که بجهت او همه چیزهای من زیان گردید و فضا میدانم تا که مسیح را سود یابم (۹) که در وی یافت شرم نه با عدالت خرد که شرعی است بلکه با آن عدالت که از راه ایمان بمسیح است عدالت خدائی که در ایمان است (۱۰) تا که اوزا بشناسم و قدرت برخاستنش و شراکت در عذابش را تا مشابه گردم مرگش را (۱۱) که شاید بقیامت مرده‌گان برخوردارم * (۱۲) که نیست چنین که الحال یافته باشم یا کامل شده باشم لیکن در پی هستم که شاید آنچه‌ی را بچنگ آرم که بسبب آن گرفتار عیسی مسیح گشتم (۱۳) ای برادران من خود را چنین نمیدانم که به دست آورده باشم لیک یک چیز هست که گذشته را فراموش می‌نمایم و آنچه در پیش است بسوی او خود را می‌گشام (۱۴) و در پی نشانه دعوت خدا به بلندی در

مسیح عیسی راست می‌دوم * (۱۵) پس اشخاصی که از ما بالغ می‌باشند باید که باین طور خیال نمایند و اگر فی‌الجمله در تصورات دیگر می‌باشید این را نیز خدا بر شما کشف خواهد نمود (۱۶) اما بهر مقام که رسیده اید بهمان قانون قدم زنید و در همان خیال باشید (۱۷) ای برادران با یکدیگر تتبع من نمائید و ملاحظه نمائید آن اشخاصی را که بحسب آن نمونه که در ما دارید رفتار می‌نمایند (۱۸) زیرا که بسیاری چنین رفتار مینمایند و بارها ذکر آنها را بشما نموده ام و حال نیز با گریه مینمایم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند (۱۹) که انجام آنها هلاک است و خدای آنها شکم است و فجر ایشان در ننگ ایشان است و از سقویات سرشته اند (۲۰) و گذارش ما از علین است و از آنجا انتظار نجات دهند را می‌کشیم که او عیسی مسیح خداوند است (۲۱) که بدن ذلیل ما را متغیر خواهد ساخت تا که بدن جلالیش را هم رنگ شود بر حسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامی اشیا را تحت خود

(باب چهارم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) پس ای برادران محبوب و معشوق و شادی و تاج من بهمین طور در خداوند یابیدار باشید ای محبوبان * (۲) و از او بده استعدا مینمایم و همچنین از سناخی که در خداوند بی‌نفاق باشند (۳) و سوال من از تو ای همکار ساده این است که معین باش آن زنان را که با من در مژده کوشش نمودند و نیز قلبیمنس را و باقی همکارهای مرا که اسماء ایشان در کتاب حیات است * (۴) و دائم در خداوند خوشوقتی نمائید و نیز می‌گویم که خوشوقتی نمائید (۵) بر تمامی خلق اعتدال رفتار شما معلوم باشد که خداوند نزدیک است (۶) و هیچ فکر ننمائید بلکه در هر امر به مناجات و دعا با شکرگذاری مسؤلات شما نزد خدا آشکارا گردد (۷) و آرام خدا که ما فوق درک همه است دل‌های شما و فهم‌های شما را در مسیح عیسی محفوظ خواهد داشت * (۸) خلاصه ای برادران هر چه راست است و هر آنچه شایسته است و هر آنچه عادل

است و هر آنچه پاک و هر آنچه دل خواه و هر آنچه نیک نامی است اگر هنری و اگر تعریفی باشد همان را تصور نمائید (۹) آنچه را شما آموختید و یافتید و شنیدید و در من ملاحظه نمودید آنرا فاعل باشید و خدای آرام با شما خواهد بود * (۱۰) و من در خداوند بسیار خوشوقت میباشم که حال بالآخره اندیشه شما در باره من شکوفه نمود همانرا که تصور می نمودید لیکن فصل مقتضی نبود (۱۱) چنین نیست که بسبب احتیاج تکلم نمایم زیرا که آموخته شده ام که بهر حال که باشم بآن قناعت نمایم (۱۲) رفتار در فلّت و افزونی را نیز میدانم بهر صورت و در هر حال تربیت یافته ام هم در سیری و هم در گرسنگی هم در زیادتى و هم در نقصان (۱۳) بر همه چیز قادرم در مسیحی که مرا قدرت می بخشد * (۱۴) لیکن نیکو کرده اید که در زحمت شرکا من گردیده اید (۱۵) و شما خود ای فیلیپیان واقف اید که در آغاز موده چون از مقدونیه بیرون آمدم هیچ کلبسیا در خصوص دادن و گرفتن رفاقت با من نکرد جز شما و بس (۱۶) چنانچه در نسیلیقی یک دفعه بلکه دو دفعه بجهت رفع احتیاج من فرستادید (۱۷) چنین نیست که من خواهان عطا باشم بلکه جویان ثمری هستم که بحساب شما افزایش (۱۸) تمامی بمن رسید و متمول و پر شده ام چون از ایفردیتس یافته ام سوغات شمارا که رایحه طیب و هدیه مقبول و خدارا خوش آینده است (۱۹) و خدای من بر وفق غایت جلال خود در مسیح عیسی جمیع احتیاج شمارا رفع خواهد نمود (۲۰) خدا و پدر ما را ابدالابد جلال باد آمین * (۲۱) هر شخص مقدس در مسیح عیسی را سلام رسانید و برادرانی که با من میباشند شمارا سلام میرسانند (۲۲) همه گوی مقدسان شمارا سلام میرسانند علی الخصوص آنانی که در خانه قیصر میباشند (۲۳) توفیق خداوند ما عیسی مسیح با همه گوی شما باد * آمین *

تمام شد نامه پولس حواری باهل فیلیپی

نامهٔ پلُسِ حواری به قُلَسِیان

مشمول

بر چهار باب

(بابِ اولِ مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پلُسِ حواری شدهٔ عیسیٰ مسیح بمشیتِ خدا و نیموثیوسِ برادر
 (۲) بمقدسان و برادرانِ ایمانی در مسیح که در قُلَسِ میباشند که فضل
 و آرام از جانبِ پدرِ ما خدا و عیسیٰ مسیحِ خداوند بر شما باد * (۳) و ما
 خدا و پدرِ خداوند ما عیسیٰ مسیح را شکر می‌گذاریم و پیوسته شمارا دعاگو
 میباشیم (۴) از هنگامی که شنیدیم از ایمانِ شما در مسیحِ عیسیٰ و محبت
 در بارهٔ همهٔ ما مقدسان که شمارا میباشد (۵) و بسببِ آن امیدگاهی که
 بجهتِ شما در آسمان گذاشته شده است چنانچه شما پیش از این در کلامِ
 حقیقتِ مژدهٔ خبرش را شنیدید (۶) و بشما رسید این چنانچه بتمامِ عالم
 و برمیدهد چنانچه در میانِ شما نیز از روزی که شنیدید و دریافتید فضلِ
 خدا را برستی (۷) چنانچه از اِپِفِرَاسِ هم خدمتِ ما که خادمِ وفادارِ مسیح
 بجهتِ شماست آموختید (۸) و اوست که ما را از محبتِ روحانیِ شما آگاهی
 بخشیده است * (۹) لهذا ما نیز از روزی که شنیدیم باز نمی‌ایستیم از
 دعا نمودن در حقِّ شما و سؤال نمودن این را که کامل گردید در معرفتِ
 ارادهٔ آس با کمالِ دانش و بینشِ روحانی (۱۰) و تا آنکه بطورِ شایستهٔ خداوند
 با کمالِ رضاجوئی و او رفتار نمائید و در هر عملِ خوبِ مُمَثِر و در معرفتِ
 خدا در ترقی باشید (۱۱) و بحسبِ قدرتِ جلالش بکمالِ انضباطِ قادر باشید
 که کمالِ صبر و تحمل را با سرورِ بجا آرید (۱۲) و پیوسته شکر نمائید آن

پدر را که مارا بجهتِ رسد در میراثِ مقدَّسانِ نورانی مستعدَّ نموده است
 (۱۳) اوست که مارا از قبضهٔ قدرتِ ظلمتِ رهاکنندهٔ بملکوتِ پسرِ محبتِ
 خود در آورده است (۱۴) که در وی فدیهٔ داریم از خویش یعنی آموزشِ
 گداهان (۱۵) و او رویتِ خدایِ غیرِ مرئی است و پیشِ همهٔ مخلوقاتِ
 متولد شد (۱۶) که مخلوق شد بویِ هر آنچه در آسمان و زمین است از
 چیزهای دیدنی و نادیدنی چه از اورنگها و چه خداوندیها و چه ریاستها و چه
 قدرتها تمامهٔ بوساطتِ و بجهتِ وی خلقتِ گشت (۱۷) و او پیش از همه میباید
 و همه در وی باهم متصل اند (۱۸) و اوست رأسِ هیکلِ کلیسیا و اوست آغاز و از
 میانِ مُرده‌گان مولودِ نخست تا آنکه در همهٔ اُمور او را تقدیم باشد * (۱۹) از
 آنجا که همهٔ پُری اختیار نمود که در وی مسکن نماید (۲۰) و بوساطتِش
 همه را بسوی خود برگرداند چون بخونِ صلیبش صلح نمود بلی بوساطتِ او
 خواه اشیا سفلی و خواه اشیا علوی را * (۲۱) و شمارا نیز که پیش اغیار
 بودید و با اعمالِ ناشایسته در عقل دشمن بودید الحال برگردانید (۲۲) تا در
 بدنِ جسمانی او بوساطتِ مرگش شمارا حاضر سازد مقدَّس و بی‌عیب
 و بی‌ادعا در حضورِ خود (۲۳) بشرطی که در ایمان یا بر جا و استوار بمانید
 و نجنبید از امیدِ مَرده که شنیدید که ندا بآن در میانِ همهٔ خلق که
 زیرِ آسمان است کرده شد و آنرا من که بولسم خادمِ میباشم * (۲۴) و الحال
 از زحمتهای خود در راهِ شما خوشوقتم و آنچه از عذابهای مسیح بقی است
 در پاداشِ آن کامل میسازم در بدنِ خود در راهِ بدنش که آن کلیسیا است
 (۲۵) که من خادمِ آن گشتم بحسبِ این نظارت که در بارهٔ شما خدا بمن
 داده است که کلامِ خدا را انتشار دهم (۲۶) یعنی آن رازی که از اَبام سلف
 و قزنهای ماضیه مخفی بود و الحال بر مقدَّسانش فاش گردید (۲۷) آنرا که
 خدا خواست که مطلع سازد که چه مقدار است غایتِ جلالِ این راز
 نسبتِ بقبائل که آن این است که مسیح در شما امیدِ جلال است

(۲۸) آن کسی که ما خبر از وی میدهیم و هر کس را ناصح و معلم میباشیم با کمالِ دقت تا آنکه هر کس را در مسیح عیسی کامل حاضر سازیم (۲۹) و در این امر زحمت می‌کشم و مجاهد میباشم بر حَسَبِ فعلی که با قوت در من بدید می‌آید *

(بابِ دَوِیم مشتمل بر بیست و سه آیه)

(۱) و میخواهم که شما آگاه باشید که چه قدر کوشش مینمایم در راه شما و اهلِ لَأُودِکِیَه و اشخاصی که صورتِ جسمانی* مرا ملاقات نکرده اند (۲) تا که خاطرهای آنها جمع شود به اِلْتِصَانِ بِمَحَبَّت و در کمالِ مقدارِ عقیده* دانشمندان با معرفتِ سِرِّ خدای پدر و مسیح (۳) آن که در وی همه‌گی* خزانِ دانش و بینش مستقر است (۴) و این را از آنرو میگویم که مبادا کسی شمارا بچرب‌گویی بمغالطه اندازد (۵) که هر چند جسماً غائب میباشم لیکن قلباً با شما میباشم و در نظم و استواری* ایمان شما بر مسیح بخوشوقتی نگرانم (۶) پس آنچنان که مسیح عیسی* خداوندرا پذیرفته اید در وی سلوک نمائید (۷) که پیوسته ریشه دوانیده و تعمیر شده در وی و در ایمان بطوری که آموختید پایدار و در آن در ترقی و شکرگذاری باشید* (۸) و خبردار باشید که کسی شمارا بِفُلْسِفَه و دلائلِ باطلِ موافقِ احادیثِ مردم و یا موافقِ مبادی* دنیوی نه موافقِ مسیح برآید (۹) زیرا که در وی مسکن می‌نماید تمامی* الهیت از رویِ جسم (۱۰) و شما کامل هستید در او آن که رأسِ جمیع ریاست و اقتدار است (۱۱) و در وی مخزنِ شدیدِ بختنه* که به دست نشده است یعنی به بیرون کردنِ جلدِ گنّهانِ جسمی که اوست ختنه* مسیحی (۱۲) و بغسل با وی مدفون شدید و بواسطتِ ایمان بر فعلِ خدا که او را از میانِ مرده‌گان برخیزانید در برخاستنش شریک شدید (۱۳) و شمارا که در خطایا و غلابِ جسمانی مرده بودید با وی زنده گردانید بنوعی که تمامی* خطایارا بجهتِ شما معاف فرمود (۱۴) و آن حجتِ نوشته*

در احکام که بر خلاف ما و مقابل ما بود محو نمود و از میانه بُرد چون بر صلیبش چسباندید (۱۵) و ریاستها را و قوتها را عریان ساخته علانیة رسوا نمود چون در صلیب بر آنها ظفریافت * (۱۶) پس هیچ کس شمارا در بارهٔ خوراکی یا آشامیدنی یا در خصوص عید یا هلال یا سَبْتها مجرم نداند (۱۷) اینها اظلالِ اشیا آینده است و حقیقت آنها مسیح است (۱۸) و هیچ کس شمارا نرُیابد به استرزا در فروتنی و عبادت فرشته‌گان و بدخل نمودن در چیزهایی که ندیده است که آن شخص از نهم جسمانی و خود عبث باد می‌نماید (۱۹) و تمسک بسر نمی‌جوید که از وی همه‌گی بدن بوسیلهٔ مفصلها و اوتار غذا یافته و باهم ملصق شده بنمرد خدائی نمو می‌نماید * (۲۰) پس چون از مبادی دنیوی با مسیح مُردید چون است که باز احکام پرست می‌باشید چنانچه در دنیا زنده می‌باشید (۲۱) چون مس مکن و مچش و دست مگذار (۲۲) که مصرف این همه اشیا در معرض فساد است چون اعتقادات و تعلیمهای بشری (۲۳) که حکمت شمرده میشود بسبب استرزا در عبادت و فروتنی و عدم توجه بدن و عدم التفات بسیر کردن جسم *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس چون با مسیح برخاستید طالب باشید اشیا علوی را جایی که مسیح نشسته است بر دست راست خدا (۲) که آنچه علوی است ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است (۳) از آنجا که مُرده اید و زنده‌گی و شما با مسیح مخفی است در خدا (۴) و چون مسیح که حیات ما است بظهور آید آن وقت شما نیز با وی با جلال بظهور خواهید آمد * (۵) پس اعضای خود را که بر زمین میباشد مُرده نگارید از زنا و بی‌عصمتی و شهوت و خواهش نفسانی و طمع که بت پرستی است (۶) که بسبب این اعمال غضب خدا بر ابدانی بغاوت نازل می‌شود (۷) و شما نیز مدتی با آنها بسر می‌درید هنگامی که در آنها زنده بودید (۸) لیکن الحال شما همراوا گذاشته

اید از غضب و خشم و تندخویی و خبث و فحش از دهن خود (۱) و دروغ به یکدیگر مگوئید از آنجا که انستیت کهنه را با اعمالش از خود برکنده اید (۱۰) و نوراً پوشیده اید که او مجدّد می شود در معرفت در صورت خالق خود (۱۱) آنجا که یونانی و یهودی و ختنه و نامختونی و بربری و اسکوتی و بنده و آزاد نیست بلکه همه و در همه مسیح است * (۱۲) پس چون برگزیدهگان خدا که مقدّس و محبوب اند رحم دلّی و مهربانی و فروتنی و افتاده گی و حلم را در بر خود نمائید (۱۳) ماکمل و بخشنده نسبت به یکدیگر باشید و اگر کسی در ضد دیگری ادعائی داشته باشد چنانچه مسیح شما را عفو نمود شما نیز چنان کنید (۱۴) و علاوه بر این همه محبت را که او ربسمان انضباط کاملیت است (۱۵) و در دلهای شما صلح خدا حاکم باشد که بجهت آن در بیک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید * (۱۶) و کلام مسیح در شما گذیراً واقع شود و بکمال دقت یکدیگر را تعلیم و اندرز نمائید و بمزامیر و ترنمات و اشعار روحانی بشکرانه در دل خود خداوند را سرائید (۱۷) و هر آنچه قولاً یا فعلاً می نمائید تمامی باسم عیسی خداوند نمائید و خدای پدر را بوساطت وی شاکر باشید * (۱۸) ای زنان شوهران خود را چنانکه در خداوند زبده اطاعت نمائید (۱۹) ای شوهران زنان خود را محبت نمائید و با ایشان تندخویی ننمائید * (۲۰) و ای فرزندان والدین خود را در هر امر مطیع باشید که این است رضای خداوند (۲۱) و ای پدران با فرزندان خود بلجّاجت رفتار ننمائید مبادا که افسرده گردند * (۲۲) و ای نوکران آقایان بشری را در هر امر مطیع باشید نه بخدمتهای ریائی چون کسانی که مردم را خوش آمد میگویند بلکه بساده لوحی چون خدا ترسان (۲۳) و هر امر را که بعمل می آید بجان بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق (۲۴) و چنین دانید که در مکافات میراث را از خداوند خواهید یافت زیرا که مسیح است آن آقای که شما او را بنده گی مینمائید (۲۵) و آن کسی

که ظلم می‌نماید بر حَسَبِ ظلمی که نموده است باو خواهد رسید و مطلقاً
ظاهرینی نمی‌باشد *

(باب چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) ای آقایان در حقِ خادمان برآستی و عدالت رفتار نمائید که شمارا
نیز آگاهی در آسمان می‌باشد * (۲) و در دعا نمودن مداومت نمائید و در
آن بیدار بوده شکر گذارید (۳) و در حقِّ ما نیز دعا نمائید که خدا دَرِ کَلَمِ را
بر روی ما بکشاید که سِرِّ مسیح را که بجهتِ آن مقید شدم آشکارا سازم
(۴) که ظاهر سازم اورا بطوری که مرا باید حرفِ زَم * (۵) و پیشِ خارجیان
بعقل رفتار نموده زمان را در یابید (۶) و پیوسته مکالمه شما مه‌آمیز و نمکین
و مربوط باشد و بفهمید که شمارا بچه نوع باید که هر کس را جواب دهید *
(۷) و تمامی احوال من بر شما ظاهر خواهد گشت از نَجَسِ آن برادرِ
محبوب و خادمِ وفادار و هم‌خدمت در خداوند (۸) و اورا بهمین جهت
نزد شما فرستادم که از احوال شما مستحضر شده شمارا تسلی بخشد
(۹) و اَنیْسِمُسِ برادرِ امینِ محبوب که از شما است اورا همراه است ایشان
از همه گذارشی اینجا شمارا مستحضر خواهند ساخت * (۱۰) اَرِسْتَرخُسِ رفیقِ
مجلس من شمارا سلام میرساند و مَرَقَسِ خواهرزادهٔ بَرَنابَاسِ را که شمارا در
باره او فرمایش شده است اگر بنزد شما آید اورا بپذیرید (۱۱) و یَسوعَ که
به یوسطس مسمی است سلام میرساند ایشان اند که از اهلِ خُتَنه میباشند
و بتهائی در ملکوتِ خدا هم خدمت من میباشند و مرا دل جوئی مینموده
اند (۱۲) اِبَقْرَاسِ که از میانه شما بنده مسیح است شمارا سلام میرساند
و دائم در حقِّ شما بدعا می‌کوشد تا که در جمیع اراده خدا تام و تمام
باشید (۱۳) و من در حقِّ او شهادت میدهم که او در باره شما و اهلِ تَارِدِکِیَه
و اهلِ هیراپلی بسیار حمیت دارد (۱۴) و لوقای طبیبِ محبوب و دیماس
شمارا سلام میرسانند * (۱۵) به برادرانی که در لاورِدِکِیَه میباشند و به نِمَقَسِ

و کلیسیائی که در خانه اوست سلام رسانید (۱۶) و چون این کتابت بر شما خوانده شود نوعی نمائید که در کلیسیای لاوردکیان نیز خوانده شود و کتابت لاوردکیان را نیز شما بخوانید (۱۷) و به آرکپس بگوئید که آن خدمتی را که در خداوند یافته ملاحظه نما که باتمام رسائی * (۱۸) تهنیت است به دستِ خودم پولس قیدهای مرا یاد آرید توفیق با شما باد * آمین *

تمام شد نامه پولس حواری به قلسیان

نامه اول پولس حواری به تسلیقیان

مشمول

بر پنج باب

(باب اول مشتمل بر ده آیه)

(۱) پولس و سلوانس و تیموثیوس به کلیسیای تسلیقیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند است که فضل و آرام از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد * (۲) و بعد ما پیوسته در باره همهگی * شما خدا را شکر میگذاریم و در دعاهای خود شما را ذکر مینمائیم (۳) و پیوسته کار ایمان و محبت محبت و صبر در امید خداوند عیسی مسیح که در شما میباشد نزد خدا و پدر خود یاد می آریم (۴) که ای برادران محبوب میدانیم که شما برگزیده گان خدائید (۵) زیرا که مزه ما در میان شما بمجرد کلام نبود بلکه با قوت و روح القدس و اعتقاد صحیح بود چنانچه خود میدانید که چگونه در میان شما بسبب شما میبودیم (۶) و شما مارا و خداوندرا

تبعیت نمودید از آنجا که کلام را در هنگامِ اَلَمْ بسیار بخوشوقتی * روح القدس یافتید (۷) بحدی که شما بجهتِ تمامی * مؤمنان در مَقْدُونِیَه و اَحَدِیَه نمونه میبودید (۸) که آوازه کلام خداوند از میان شما نه بنهایی در مَقْدُونِیَه و اَحَدِیَه پیچیده است بلکه ایمان شما نسبت بخدا در هر جا مشهور شده است بحدی که احتیاج بحرف زدن ما نیست (۹) از آنجا که ایشان خود در باره ما خبر میدهند که چه نوع مدخلیت نزد شما داشتیم و بچه نوع از بُت‌ها بسوی خدا برگردیدید که خدای حقیقی را بنده‌گی نمائید (۱۰) و پسرش را از آسمانها منتظر باشید که او را از مرده‌گان برخیزانید یعنی عیسی که مارا از غضب آیفند میرهاند *

(باب دوم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) ای برادران شما خود میدانید که مدخلیت ما در شما عبث نبود (۲) بلکه هرچند عذاب و رسوائی بیشتر کشیده بودیم در فیلیپی چنانچه میدانید باز در خدای خود جرأت بهم رسانیدیم که بمزده خدا بکوشش تمام نزد شما تکلم نمائیم (۳) که استدعای ما از روی مکر یا تقلب یا ریا نبود (۴) بلکه چنانچه منظور خدا میباشیم که امین مزده باشیم بهمان طور حرف میزنیم و خلق را خوش آمد نمیگوئیم بلکه خدائی را که دلهای ما را می آزماید (۵) زیرا که هرگز سخن تملق نمی گفتیم چنانچه خود میدانید [چه] نه بهانه طمع داشتیم چنانچه خدا گواه است (۶) و نه عزت از خلق را طالب بودیم و نه از شما و نه از دیگران را باوجود آنکه ما را جائز بود که بر دیگران بار باشیم از آنرو که رسولان مسیح بودیم (۷) بلکه بعلایمت در میان شما بسر میبردیم بطوری که دایه اطفال خود را می پروراند (۸) ما نیز از اشتیاق بشما راضی بودیم که داده باشیم بشما نه همین مزده خدائی را و بس بلکه جانهای خود را نیز زیرا که ما را محبوب می بودید (۹) چه شما خود ای برادران یاد دارید محنت و مشقت ما را که شب و روز بشغل مشغول

می‌بودیم که مبادا براحدی از شما بار بوده باشیم و شما را ندا بموده خدا
 مینمودیم (۱۰) شما خود شاهد اید و خدا نیز که بجهت زهد و عدالت
 و نیت‌نامی نزد شما که مؤمنان اید می‌بودیم (۱۱) چنانچه شما خود واقف
 اید که چون پدر فرزندان خود را هر یک از شما نصیحت و پند مینمودیم
 (۱۲) همواره میگفتیم که بنوع لائق آن خدائی که شما را بملکوت و جلال
 خود خوانده است رفتار نمائید * (۱۳) از این روست که ما پیوسته خدا را
 شکر مینمائیم که چون کلامی را که از ما شنیدید که کلام خداست چون
 کلام خلقش نپذیرفتید بلکه چنانچه فی الحقیقت میباشد کلام خدایش
 یافتید که شما مؤمنان را مؤثر است (۱۴) از آنجا که شما ای برادران پیرو
 کلیسیاهای خدا که در مرزوبوم یهودیه در مسیح عیسی میباشید شدید زبوا
 که کشیدید شما از قوم خود آن عذابی را که کشیدند آنها از یهود (۱۵) که
 عیسی خداوند و پیغمبران خود را بقتل رسانیدند و ما را زحمت دادند که
 در رضا جوئی خدا نیستند و همه خلق را نیز مخالفت مینمایند (۱۶) و ما را
 منع مینمایند که با قبائل بجهت نجات ایشان حرف نزنیم تا آنکه پیوسته
 معصی خدا را بانتهای رسانند و مفتیهای غضب بر ایشان رسیده است *
 (۱۷) و ما ای برادران که چندی ظاهراً نه قلباً از شما همجور گشتیم بشوق
 بسیار زیاده کوشیدیم تا که روی شما را به بینیم (۱۸) و بدین جهت می‌خواستیم
 که بنزد شما آمده باشیم یعنی من که پولس یک مرتبه بلکه مکرر لیکن
 شیطان ما را باز می‌داشت (۱۹) زیرا که چیست امید ما یا سرور یا تاج
 فخر آیا که شما نمی‌باشید نزد خداوند ما عیسی مسیح وقتی که آید
 (۲۰) بدرستی که شما هستید جلال و سرور ما *

(بابِ سیوم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) پس چون دیگره تکمیل جدائی نمی‌توانستیم شد راضی شدیم که تنها
 در آنده مانده باشیم (۲) و تیموثیوس را که برادر ما و خادم خدا و در انجیل

مسیح هم‌پیشه ما است فرستادیم تا آنکه شمارا استوار سازد و شمارا در خصوص ایمان شما خاطر جمع نماید (۳) که هیچ کس از این مصائب متحرک نشود که شما خود میدانید که برای همین مقرر شده ایم (۴) و چون با شما بودیم پیش شمارا می‌گفتیم که زحمت خواهیم کشید و چنین شد چنانچه شما خود میدانید (۵) لهذا من دیگر شکیدائی نکرده فرستادم تا ایمان شمارا تحقیق نمایم که مبادا ممتحن شمارا امتحان نموده باشد و محنت ما بی‌بوده شده باشد * (۶) لیکن الحال چون تیموثیوس از پیش شما بما آمده و موده ایمان و محبت شمارا بما رسانید و اینکه شما پیروسته بخوبی در ذکر ما می‌باشید و ملاقات ما را شائق می‌باشید چنانچه ما مشتاق شمائیم (۷) لهذا ای برادران باوجود همه مصیبت و ناخوشیهای خود از شما بسبب ایمان شما تسلی یافتیم (۸) یعنی حال زنده هستیم اگر شما در خداوند پایدار باشید (۹) و ما چه مقدار خدا را شکر می‌توانیم نمود بجهت آن همه سرور که بعثت شما نزد خدای خود داریم (۱۰) و شب و روز بی‌شمار استدعا مینمائیم که شمارا ملاقات نموده ناتمامیهای شمارا در ایمان تمام نمائیم * (۱۱) خرد خدا و پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح را و ما را بسوی شما نماید (۱۲) و خداوند شمارا این عطا کند که در محبت نسبت به یکدیگر و همهگی ترقی و افزونی پیدا کنید چنانچه ما نسبت بشما (۱۳) تا آنکه دل‌های شمارا استوار سازد در تقدس نزد خدا و پدر ما در هنگام آمدن خداوند ما عیسی مسیح با همهگی مقدسانش *

(باب چهارم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه ای برادران از شما سؤال می‌کنیم و استدعا می‌نمائیم بجهت خاطر عیسی خداوند که چنانچه از ما فرا گرفتید که چه نحو رفتار نمائید و خدا را رضاجوئی کنید بر آن افزائید (۲) زیرا که شما خود میدانید که چه احکام دادیم شمارا از قبل عیسی خداوند (۳) چه خواهش خدا در تقدس

شما اینست که از زنا خودداری نمائید (۴) و اینکه هر کس از شما بداند که بچه نوع بدن خود را منزّه و محترم نگاه دارد (۵) نه در آرزوی شهوت چون قبائل که خدارا نمی‌شناسند (۶) و اینکه در هیچ امر تعدی و دست‌اندازی نسبت برادر خود ننمائید که خداوند از تمامی این چیزها انتقام مینماید چنانچه پیشتر ما بشما گفتیم و پیوسته شهادت دادیم (۷) از آنجا که نخوانده است خدا ما را به ناپاکی بلکه بسوی تقدّس (۸) لهذا آن کس که تحقیر و تعدی نماید خلق را تحقیر نمی‌نماید بلکه آن خدائی را که روح مقدّس خود را بما عنایت فرموده است * (۹) و در خصوص محبت برادری احتیاج نیست که من بشما بنویسم زیرا که شما خود محبت یکدیگر را از خدا آموخته اید (۱۰) و چنین می‌نمائید نسبت بتمامی برادران که در تمامی مَقْدُونِيّه میباشد ای برادران از شما استدعا می‌نمائیم که بر آن بیفزائید (۱۱) و طالب باشید این عزّت را که آرام داشته در کار خود مشغول باشید و بدستهای خود چنانچه شمارا مقرر نمودیم بکار پردازید (۱۲) تا آنکه بطور نیکوئی در نظر خارجیان زیست کنید و احتیاج بهیچ کس نداشته باشید * (۱۳) و ای برادران نمیخواهم که شما از مُردگان بی‌خبر باشید مبادا چون دیگران که امید ندارند غم خورید (۱۴) زیرا که اگر باور کرده ایم که عیسی مُرد و برخاست همین طور خدا آن اشخاص را که در عیسی خوابیده اند با وی خواهد آورد (۱۵) و این را از کلام خداوند میگوئیم که میان که زنده و باقی میباشیم تا بآمدن خداوند سبقت بر خوابیده‌گان نخواهیم نمود (۱۶) که خداوند خود در آنی بآواز رئیس الملائکت و صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و آنانی که در مسیح خوابیده اند اول خواهند برخاست (۱۷) و بعد از آن ما که زنده و باقی مانده باشیم با آنها به ابرها کشیده خواهیم شد تا که خداوند را ملاقات نمائیم در هوا و پس همواره با خداوند خواهیم بود (۱۸) لهذا یکدیگر را باین سخن خاطر جمع

(باب پنجم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) ای برادران در بارهٔ زمانها و فصلها احتیاج ندارید که چیزی بشما نوشته شود (۲) زیرا که شما خود یقین میدانید که روزِ خداوند چون دُرُد در شب می آید (۳) چه هنگامی که ذکرِ آرام و امن را می نمایند همان وقت هلاکتِ ناگهانی آنها را فرو خواهد گرفت چون در دُرُد زین حامله را و رستگاری نخواهند یافت * (۴) لیکن ای برادران شما در تاریکی نمی باشید تا آنکه آن روز شمارا چون دُرُد چنگ آرد (۵) شما همه فرزندان نور و فرزندان روز اید و از شب و تاریکی نیستیم (۶) پس باید که چون دیگران بخواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم (۷) از آنجا که خوابناکان در شب می خوابند و بدستان در شب مست میشوند (۸) لیکن ما که از روز میباشیم باید هشیار بوده چهار آئینه ایمان و محبت را و کلاه خود امید نجات را پوشیده باشیم (۹) که خدا ما را معین نکرده است بر غضب بلکه بجهت تحصیل نجات بواسطتِ خداوند ما عیسی مسیح (۱۰) که در راه ما مُرد که خواه بیدار و خواه خوابیده باشیم همراه او زنده گردیم (۱۱) پس همدیگر را خاطر جمع نمائید و یکدیگر را تعمیر نمائید چنانچه حال می نمائید * (۱۲) و ای برادران از شما استدعا مینمائیم که آنانی را که در میانه شما بتعب گرفتار اند و پیشوایان شما در خداوند میباشند و شما را نصیحت می نمایند التفات نمائید (۱۳) و آنها را با نهایتِ مهربانی عزیز دارید بسببِ عمل آنها و باهم در مقام صلح باشید (۱۴) و ای برادران از شما استدعا مینمائیم که سرکشان را نصیحت نمائید و بی جرأتان را تسلی دهید و ضَعْفارا معارفت نمائید و نسبت به همه گي در مقامِ حلم باشید * (۱۵) و با حذر بوده که کسی با کسی در مکاناتِ بدی بدی ننمائید بلکه دائم در پی خوبی با یکدیگر و با همه باشید * (۱۶) و همواره شادمان باشید (۱۷) و پیوسته بدعا مشغول باشید (۱۸) و در هر امر شاکر باشید که ایفست خِاهشِ خدا در حق شما در مسیح عیسی *

(۱۹) روح را خاموش ننمائید (۲۰) نبوتها را حقیر شمارید (۲۱) هر چیز را آزموده بآنچه خوب است تمسک جوئید (۲۲) از هر بدنمائی پرهیز نمائید * (۲۳) و خود خدای آرام شمارا بِالْکَلِمَةِ مَقْدَسِ سازد و جمله شمارا از روح و از نفس و از بدن محفوظ دارد که در آمدن خداوند ما عیسی مسیح بی عیب باشید (۲۴) امین است آن که شمارا خواند و اوست که بجا خواهد آورد * (۲۵) ای برادران در حقی ما دعا نمائید (۲۶) و همه گوی برادران را بدو سه مقدس سلام رسانید (۲۷) و شمارا بخداوند سوگند میدهم که این مکتوب را بر همه گوی برادران مقدس بخوانید * (۲۸) توفیق خداوند ما عیسی مسیح با شما باد * آمین *

تمام شد نامه اول پائولس حواری به تسلیقیان

نامه دوم پائولس حواری به تسلیقیان

مشمول

بر سه باب

(باب اول مشتمل بر دوازده آیه)

(۱) پائولس و سیلوانس و تیموثیوس بکلیسیای تسلیقیان که در پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند میباشد (۲) که فضل و آرام از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد * (۳) ای برادران بر ما واجب است که بجهت شما دائم خدا را چنانچه سزاوار است شکرگذاری نمائیم از آنجا که ایمان شما بغایت عظیم تر میگردد و محبت هر یک از شما همه گوی در راه یکدیگر می افزاید (۴) بحدی که ما خود از شما در کلیسایهای خدا

فخر مینمائیم بعزت صبر و ایمان شما در جمیع مصائب شما و عذابهایی که آنرا متحمل میگردید (۵) و این برهانی است بر اجرایی حکم خدا برآستی که شما قابل ملکوت خدا دانسته شده اید که بجهت آن رحمت می کشید (۶) زیرا که این است انصاف نزد خدا که معذبین شمارا از راه قصاص عذاب نماید (۷) و شمارا که مظلومان اید راحت بخشد با ما در وقت ظهور عیسی^۱ خداوند با فرشته گان قدرتش از آسمان (۸) در آتش مشتعل منتقم از آنانی که خدا را نمی شناسند و آنانی که مژده^۲ خداوند ما عیسی^۳ مسیح را اطاعت نمی نمایند (۹) و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید (۱۰) هنگامی که می آید که بمقدسان خود مزین گردند و از همه گوی^۴ مؤمنان باعث کمال حیرت گردند در آن روز یقین است که از شهادت ما شما همچون گشته اید * (۱۱) لهذا در حق شما دعا می نمائیم که خدای ما شمارا شایسته این دعوت شمارد و باتمام رساند کمال رضای خود را در نیکویی و کار ایمان را با قوت گرداند (۱۲) تا آنکه عظیم گردد از شما اسم خداوند ما عیسی مسیح و شما از وی بر حسب توفیق خدای ما و عیسی مسیح خداوند ما *

(باب دوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) ای برادران از شما استدعا مینمائیم در باره آمدن خداوند ما عیسی^۱ مسیح و حشر ما نزد وی (۲) که شما زود از هوش متزلزل نشوید و مضطرب نگردید نه از روح و نه از کلام و نه از نوشته که گویا از ما باشد باین مطنه که گویا روز مسیح نزدیک است (۳) و هیچ کس بهیچ وجه شمارا نفریبند زیرا که آن واقع نمی شود جز آنکه در اول ارتداد طاری گردد و آشکارا شود آن شخص گناه که فرزند هلاکت است (۴) که او بر همه آنچه بخدا یا معبود مسئول است مخالفت مینماید و تفرق میجوید بنوعی که در هیکل خدا چون خدا می نشیند و خود را چنین مینماید که اوست خدا * (۵) آیا یاد

نمیدارید که وقتی که هنوز نزد شما بودم این را بشما گفتم (۶) و الحال میدانید که مانع چیست تا که در هنگام خود بظهور آید (۷) از آنجا که بالفعل هم آن مستور ناراست مؤثر است و همین که آنچه تا حال مانع است از میان برخاسته شود (۸) آن وقت آن ناراست ظاهر خواهد گردید و خداوند او را بفسد دهن خود فرو خواهد گرفت و بجلوه آمدن خود معدوم خواهد نمود (۹) و ظهورش از عمل شیطان با هر قسم قوت و عجائب و غرائب کاذب میباشد (۱۰) و با کمال دلیل ناراست نسبت بهالکال از آنجا که نیافتند محبت راستی را تا آنکه نجات یابند (۱۱) لهذا خدا بآنها اثر ضلالت را خواهد فرستاد تا آنکه ایشان دروغرا اعتقاد نمایند (۱۲) تا که بر همه آنها حکم شود که راستی را باور نه نمودند بلکه بناراستی خورسند بودند * (۱۳) و ای برادران محبوب خداوند ما را لازم است که بجهت شما همواره خدا را شکر گذاریم که خدا از نخست بتقدس روحانی و ایمان راستی شما را بجهت نجات برگزید (۱۴) و شما را بوسیله ندای ما بآن خواند تا آنکه شما مال پرجلال خداوند ما عیسی، مسیح گردید * (۱۵) پس ای برادران راسخ قدم باشید و آن احکامی را که خواه از کلام و خواه از مکتوب ما فراگرفتید محکم نگاه دارید (۱۶) و خود خداوند ما عیسی، مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت فرمود و تسلی ابدی و امیدواری خوب را از کرم بما عنایت فرموده است (۱۷) دلهای شما تسلی بخشد و در هر قول و فعل نیک پایدار سازد *

(باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) خلاصه ای برادران در حق ما دعا کنید که کلام خداوند جاری شود و عظم یابد چنانچه نزد شما یافته است (۲) و تا آنکه از مردم نامعقول شریر محفوظ گردیم از آنجا که همواره ایمان نمی باشد (۳) و امین است خداوندی که شما را استوار خواهد ساخت و از شریر محفوظ خواهد نمود (۴) و از خداوند

در باره شما اعتماد داریم که آنچه شمارا میفرمائیم هم بجا آورده اید و هم خواهید آورد (۵) و دل‌های شمارا خداوند هدایت نماید بعبادت خدا و صبر در انتظار مسیح * (۶) و شمارا حکم مینمائیم باسم خداوند ما عیسی مسیح ای برادران که شما از هر برادری که بسرگشته‌گی رفتار مینماید نه برحساب آن فرمائی که از ما یانت گذاره گیرید (۷) از آنجا که شما خود میدانید که چه سان با ما متابعت نمائید چه ما دز میان شما سرگشته نبودیم (۸) و نه از قبل کسی نان مفت می‌خوردیم بلکه با محنت و مشقت شب و روز مشغول بودیم که مبادا بر احدی از شما بار باشیم (۹) و این نبود از آن جهت که اختیار نداریم بلکه از آنجا که خودرا نمونه بشما نمائیم تا که موافق ما گردید (۱۰) و چون نزد شما بودیم این‌را نیز بشما گفتیم که اگر کسی خواهد که کار نکند نان نیز نخورد (۱۱) که مسموع میشود که بعضی اشخاص بسرگشته‌گی در میان شما رفتار مینمایند و کار نمی‌کنند و لیکن برگردش مشغول اند (۱۲) و امثال این اشخاص را می‌گوئیم و استدعا می‌نمائیم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح که بآرام بشغل پرداخته نان خودرا بخورند (۱۳) و ای برادران شما در نیکوکاری ملول نگردید (۱۴) و اگر کسی سخن ما را در نوشته اطاعت نه نماید اورا نشانه نمائید و با وی محسور نشوید تا آنکه خجل گردد (۱۵) لیکن چون دشمنش شمارید بلکه پندش دهید چون برادری را (۱۶) خود خداوند آرام پیوسته در هر صورت شمارا آرام بخشد و خداوند با همه‌گی * شما باد * (۱۷) سلام بدست خودم پولس این نشانی است در هر کتابت چنین مینویسم (۱۸) توفیق خداوند ما عیسی مسیح با همه‌گی * شما باد * آمین *

تمام شد نامه دوم پولس حواری به تئسلونیکیان

نامهٔ اولِ پَولُسِ حواریِ به تِیموُثیوس

مشمول

بر شش باب

(بابِ اوّلِ مشتمل بر بیست آیه)

(۱) پَولُسِ حواریِ عیسیٰ مسیح بحکمِ نجات‌دهندهٔ ما خدا و امیدگاهِ ما عیسیٰ مسیح خداوند (۲) به تِیموُثیوس فرزندِ حقیقی در ایمان که فضل و رحم و آرام از پدرِ ما خدا و خداوندِ ما عیسیٰ مسیح بر تو باد * (۳) چنانچه هنگامی که ارادهٔ مَقْدُونِیَه داشتم از تو استدعا نمودم که در افسُس مانده بعضی از آنانی را بفرمائی که تعلیم را تغییر ندهند (۴) و نقلها و نسب نامه‌های غیرِ منتهای را اعتنا نمایند که غالب آن است که آن چیزها جدل را باعث است نه تربیتِ الهی را در ایمان * (۵) و مقصود از حکمِ محبت است از دل پاک و نفسِ مطمئن و ایمان بی‌ریا (۶) و بعضی از این چیزها را منکرَف گشته بنارا بیاوه‌گوئی گذاشته اند (۷) و میخواهند که معلّمانِ شرع بوده باشند و نمی‌بایند که چه میگویند و بر چه دلیل می‌آرند (۸) و میدانیم ما که شریعت نیکو است اگر کسی آن را منتشرعانه بکار برد (۹) و این را بداند که شرع بجهتِ عادل نیست بلکه بجهتِ سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و گناه‌کاران و بی‌تقربان و بی‌پرهیزان و پدرکش و مادرکش و مردم‌کش (۱۰) و زانی و لاطی و مردم‌زد و دروغ‌گو و سوگندِ دروغ‌خور است و اگر چیزی دیگر باشد که خلافِ تعلیم صحیح باشد (۱۱) این است بروقی مَرَدَه با جلالِ خدایِ مبارک که بمن سپرده شده است (۱۲) و منت پذیرم از مسیح عیسیٰ خداوندِ ما که مرا قدرت بخشید زانرو که مرا امین دانست چون بخدمت تعیین فرمود

(۱۳) و من قبل از این کفرگو و معذب و ظالم بودم لیکن رحم کرده شدم زانرو که آنها را در جهالت از بی اعتقادی مینمودم (۱۴) و توفیق خداوند ما بغایت افزود بایمان و محبتی که در مسیح عیسی است (۱۵) کلامی است معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح عیسی بدنیا درآمد تا که گناهکاران را نجات بخشد و در میان آنها من بزرگترین گناهکارانم (۱۶) لیکن از این جا بر من رحم کرده شد تا که عیسی مسیح کمال حلم را در من نجست نمودار کند تا که نمونه باشم بجهت آنانی که بعد بر وی ایمان می آورند بجهت حیات جاوید (۱۷) و پادشاه عوالم معرا از فساد و مبرا از رویت خدای یگانه حکیم را تعظیم و جلال تا ابدالابد آمین * (۱۸) ای فرزند تیموثیوس این حکم را بتو می نمایم که بر حسب اخباراتی که سابق در باره تو می یرد تا در این چیزها جهاد نیکو بجا آری (۱۹) بنگاه داشتن ایمان و لطمینان نفس نیز که بعضی او را دور کرده کشتی ایمان ایشان شکست (۲۰) و از آن میانه همینوس و سکندر می باشند که آنها را بشیطان سپردم تا تنبیه یافته دیگر کفر نگویند *

(باب دوم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) پس از هر چیز پیشتر سفارش می نمایم که مفاجت و دعا و شفاعت و شکرگذاری در باره تمامی خلق کرده شود (۲) بجهت پادشاهان و تمامی اشخاص صاحب جاه تا آنکه عمر خود را بآرام و (ستراحت گذران نمایم با کمال زهد و شایسته گی (۳) زیرا که این نیکو است و خوش آینده نبرد نجات دهنده ما خدائی (۴) که میخواهد که تمامی خلق نجات یافته بمعرفت راستی گرایند (۵) که یک خداست و در میان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان مسیح عیسی است (۶) که خود را در راه همه فدیّه داد و این شهادت در وقت های معین واقع شد (۷) و در آن من نداکننده و حواری و معلم قبائل در ایمان و راستی مقرر شدم و در مسیح راست میگویم و دروغ نمیگویم * (۸) پس خواهش من است که مردان در هر جا

دعا نمایند به بلند کردن دستهای پاكِ بی‌خشم و بی‌جدل (۱) و زنان نیز بلباسِ مَزیّنِ بجیا و پرهیز نه بگیسوها یا طلا یا موارید یا رختهای گران بها خود را آریند (۱۰) بلکه چنانچه زانی را که خدایرستی ادعا مینمایند میزبید به اعمالِ نیکو [بجا آرند] * (۱۱) و باید که زن بآرام و با کمالِ اطاعت تعلیم گیرد (۱۲) و زن را بتعلیم دادن اجازت نمیدهم و نه تا آنکه زبردست مرد باشد بلکه سکوت اختیار کند (۱۳) از آنجا که اولِ آدمِ خلق شد و بعد حوا (۱۴) و آدم فریفته نشد بلکه زن فریفته شده از حد تجاوز نمود (۱۵) لیکن در زادنِ فرزندِ رستگاری خواهد یافت بشرطِ استقرارشان در ایمان و محبت و تقدس و وقار *

(بابِ سیوم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) سخنی است متین که هر کس که خواهشمندِ منصبِ اسقوفیت باشد عملی نیکورا طالب است (۲) پس باید که اسقوف نیک‌نام و صاحبِ یک زن و پرهیزگار و بردبار و صاحبِ اخلاق و غریب پرست و مائل بتعلیم باشد (۳) نه می‌پرست و نه ضارب و نه طامع نفع معیوب بلکه صابر و صلح‌جو و نه محبت سیم باشد (۴) و بو خانوادگی خود بطور شایسته حکم کند و فرزندان خود را در کمالِ بردباری مطیع دارد (۵) زیرا که اگر کسی نداند که چگونه بر خانوادگی خود بزرگتری نماید بجهت نوع تواند از کلیسیای خدا با خبر باشد (۶) و نوآموز نباشد مبادا یاد کرده بسزای ابلیس گرفتار شود (۷) و باید که از خارجیان استشهاده نیک‌نامی داشته باشد مبادا که در ذلت و دامِ ابلیس افتد * (۸) و خادمان را نیز باید که بهمان طور بردبار باشند نه اشخاصِ دو رو و نه اینکه بشراب بسیار میل داشته باشند و نه نفع معیوب را طالب باشند (۹) بلکه رازِ ایمان را با ساده لوحی نگاه دارند (۱۰) و نخست باید که آنها را تجربه نمایند اگر بر آنها ادعائی نشد آنگاه در کار خدمت مشغول شوند (۱۱) و زنان را نیز بهمان طور باید که بردبار و مبرا از غیبت دیگران را

و هشیار و در هر امر یا بر جا باشند (۱۲) و خادمان با یک زن بمانند و فرزندان و خانه‌واده خود را بطور شایسته پیشوائی نمایند (۱۳) زیرا که آنانی که خوب خدمت نموده اند مرتبه نیکورا و نهایت جرأت را در ایمان بمسیح عیسی اخذ مینمایند * (۱۴) و این چیزها را بتو می نویسم با امید آنکه خود زود بنزد تو آیم (۱۵) و در صورتی که تأخیر کنم دانی که چگونه در خانه خدا گذران باید کرد که آن کلیسیای خدای حقی و ستون و بنیاد راستی است (۱۶) و بآب‌دیهه عظیم است سر دین که خدا در جسم آشکارا شد و بروح تصدیق کرده شد و از ملائکه دیده شد و در میان قبائل باو ندا کرده شد و در دنیا بروی ایمان آورده شد و جلال گرفته شد *

(باب چهارم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) روح صریحاً میفرماید که در ایام آخر بعضی از ایمان خواهند برگشت و به ارواح ضالّه و تعلیم دیوان اعتنا خواهند نمود (۲) بسبب ترویج دروغ‌گویان که نفس آنها گویا بداغ از حس افتاده است (۳) و منع مینمایند از نکاح و حکم مینمایند به احتراز از طعامهایی که خدا آفریده است تا آنکه مؤمنان و عارفان حق با شکرگذاری تناول نمایند (۴) زیرا که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست اگر بشکرگذاری تناول کرده شود (۵) از آنجا که از کلام خدا و دعا پاك میشود * (۶) اگر این چیزها را به برادران یداد دهی خادم خوب عیسی مسیح خواهی بود و تردیدت یافته در کلام ایمان و آن تعلیم نیکو که پیوسته در پی آن بوده‌ام (۷) لیکن از نقلهای یازده و افسانه‌های پیروزان اعراض نما و در دین داری ریاضت کش باش (۸) زیرا که ریاضت بدنی کم‌مصرف است و دین داری بهر چیز مفید است و وعده‌هایی این حیات و حیات آینده را دارد (۹) سخن متین است و قابل کمال قبول (۱۰) و بدین جهت است که مشقت می‌کشیم و ذلیل میشویم که امیدوار میباشیم از خدای حقی که اوست نجات‌دهنده همه‌گی و خلق خصوصاً

مؤمنان (۱۱) و این چیزها را حکم و تعلیم فرما * (۱۲) و کسی جوانی و تورا حقیر
 نشمارد بلکه مؤمنان را در کلام و گذران و محبت و روحانیت و ایمان
 و پاکیزگی نمونه باش (۱۳) تا هنگام آمدن بمطالعه و دعوت و تعلیم متوجه
 شو (۱۴) و بی خیر مباش از کرامتی که در نیت که بتو داده شد از اخبار
 نمودن و نهادن دست کشیشان بر تو (۱۵) در این چیزها تأمل نما و باینها
 ثابت باش تا که ترقی و تو بر همه نمودار باشد (۱۶) از خود و از ارشاد با
 خبر باش و در اینها مستحکم شو که اگر اینها را بجا آری خود را و شنونده گان
 خود را نجات خواهی داد *

(باب پنجم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پیروا درشتی مَلَمَّا بلکه چون از پدر سؤال نما و با جوانان چون با
 برادران رفتار نما (۲) و با پیره زنان چون با مادران و با زنان جوان چون با
 خواهران با کمال حیا * (۳) و بیوه زنان را که فی الحقیقه بیوه باشند محترم
 دار (۴) و اگر زن بیوه فرزند یا نبیره داشته باشد آنها را باید که بیاء و زند
 نخست با خانواده خود صلّه و رحم را بجا آرند و به ادای حقوق اجداد
 پردازند زیرا که این نرد خدا شایسته و نیکوست (۵) که زنی که فی الحقیقه
 بیوه و بی کس است بخدا توکل نموده شب و روز در دعا و مناجات اشتغال
 مینماید (۶) لیکن زنی که بعیش و عشرت میگذراند هم در حیات مرده است
 (۷) پس آنها را از این آگاه ساز تا که متهم نشوند (۸) و اگر کسی در باره
 خویشان بتخصیص اهل خانه خود نگاهداری و زرد مکر ایمان است و پست تر
 از بی ایمان است * (۹) و زن بیوه که داخل سیاهه میباشد باید که کمتر
 از شصت سال نداشته باشد و یک شوهر کرده باشد (۱۰) و در اعمال نیک
 مشهور گردیده باشد مثلاً در طفل پروری مشغول بوده است یا غریب نوازی
 مینموده است یا پاهای مقدّسان را می شسته است یا دل شکسته گان را
 معاون بوده است یا در هر نوع عمل نیکوئی همواره اشتغال داشته است

(۱۱) اما از زنان بیوه جوان احتراز نما زانرو که بر خلاف مسیح ناز مینمایند و نکاح میخواهند (۱۲) و قابل مؤآخذه میباشند از آنرو که وفاداریه اول را نسج نموده اند (۱۳) و علاوه بر این بی کاری را یاد میگیرند که از خانه بخانه گردش نمایند نه بی کار و بس بلکه یاوه گو و فضول و تکلم کننده بآنچه مناسب نیست (۱۴) پس رأی من این است که زنان جوان نکاح کرده شوند و فرزند زایند و کدبانوی خانه باشند و خصم را مجال مذمت ندهند (۱۵) زیرا که بعضی الحال پیروی شیطان را مینمایند (۱۶) و اگر مرد یا زن مؤمنی بیوه گان را داشته باشد خود آنها را متکفل گردد و بار بر کلیسیا ننماید تا آنکه آنانی را که فی الحقیقه بیوه میباشند متکفل گردد * (۱۷) و آن مشائخی را که پیشوائی را نیکو نموده اند لائق توجه مضاعف دانند خصوصاً آنانی را که در وعظ و تعلیم مشقت می کشند (۱۸) چه کتاب می گوید که گاو خرمن کوب را دهن میند و مزدور مستحق مزد خود است * (۱۹) و ادعائی بر کسی از مشائخ را مپذیر جز با دو سه شاهد (۲۰) اما گناه کاران را در پیش روی همه گی ملزم ساز تا دیگران نیز ترس بر دارند (۲۱) و من پیوسته نزد خدا و عیسی مسیح خداوند و فرشته گان برگزیده در این گواهی هستم که تو اینها را بدون لجاجت باید نگاه داری و هیچ امر را از طرف داری نه نمائی * (۲۲) بزودی دستها را بر کسی مگذار و نه در گناهان دیگران شریک شو بلکه خود را پاك نگاه دار (۲۳) و دیگر آب خور مباش بلکه بجهت هضم و ضعفای پیوسته خود اندک شرابی بکار بر * (۲۴) و تقصیرات بعضی اشخاص بر واضح است و بر تجربه سبقت می گیرد و گناهان بعضی بعد واضح می شود (۲۵) و همان قسم اعمال نیک بعضی واضح است و چیزهای دیگرگون نیز مخفی نخواهد بود *

(باب ششم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) باید آنانی که در غل بنده گی میباشند مولایان خود را قابل کمال احترام دانند که مبادا باسم خدا و قواعدش بدگوئی شود (۲) و آنانی که مولایان

ایمان دار دارند تحقیر نه نمایند آنها را از آنجائی که برادران اند بلکه بیش بنده‌گی نمایند از آنجائی که ایمان دار و محبوب و در نعمت حصّه دارند باین چیزها ارشاد و دعوت نما * (۳) و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و بکلام صحیح خداوند ما عیسیٰ مسیح و اعتقادی که بحسب دین داری است اعتقاد نه نماید (۴) باذ کرده است و هیچ نمی‌فهمد بلکه ناخوشی و مباحثه و مجادله در اوست که پیدا می‌شود از آنها حسد و نزاع و اقوال تمیحه و بدعظمتگیها (۵) و اطلاق اوقات اشخاص فاسدالعقل و مسجور از حق که می‌پندارند که دین داری نفع است از این جورره اشخاص خود را گزاره کن * (۶) بلی دین داری با قناعت نفع بزرگ است (۷) زیرا که هیچ چیز را در دنیا در نیآوردیم و ظاهر است که هیچ چیز را از دنیا بیرون نمی‌توانیم برد (۸) پس هرگاه خوراک و پوشاک داشته باشیم با آنها گفتنا نمائیم (۹) و آنان که عنم دولت دارند می‌افتند در امتحان و دام و انواع خواهشهای نامعقول مضر که مردم را در تباهی و هلاکت غرق می‌کنند (۱۰) و اصل همه بدیها زردوستی است که آنرا بعضی طالب شده از ایمان گمراه گشتند و در خود نوبت آلهای بسیار را فرو کردند * (۱۱) و تو ای مرد خدا از این چیزها گیر و در پی صدق و دین داری و ایمان و محبت و صبر و افتاده‌گی باش (۱۲) و در کوشش نیکوی ایمان بکوش و حیانت جاوید را که بحیث آن خوانده شده و ادعای نیک را نیز پیش شاهدان بسیار نموده به دست آر (۱۳) و تو را حکم مینمایم پیش خدائی که همه را زنده می‌سازد و پیش مسیح عیسی که در حضور پنطیوس پیلاتس بدرستی اقرار نمود (۱۴) که تو این حکم را بی‌داغ و خالی از دم نگاه داری تا هنگام ظهور خداوند ما عیسیٰ مسیح (۱۵) زیرا که در وقت معین خواهد نمود آن کس که حاکم مبارک واحد و پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان میباشد (۱۶) و اوست بندهائی که بقارا دارن و ساکن توری که دور از نزدیکی است و هیچ کس از مردم او را ندیده است و نمی‌تواند دید

اورا عزت و قدرت جاودانی باد آمین * (۱۷) و اشخاصی را که در این جهان صاحب دولت اند حکم فرما که مغرور نشوند و بر دولت ناپایدار اعتماد نه نمایند بلکه بر آن خدای حقی که هر چیز را بفرزاد ما ارزانی میفرماید تا بکار بریم اعتماد نمایند (۱۸) و اینکه نیکوکار بوده و در اعمال نیک بیفزایند و میل بعبا و بذل نمودن داشته باشند (۱۹) و اساس خزانة نیکو در آخرت بجهت خود بنهند تا که حیات جاوید را به دست آرند * (۲۰) ای تیموثیوس امانت نگاهدار و از یاوه‌گویی‌های بی‌دینی و از آن اختلافات که از علم کاذب حاصل میشود کفاره‌جو باش (۲۱) که بعضی چون آنرا ادعا نمودند از راه ایمان ماکرف گشتند و توفیق با تو باد * آمین *

تمام شد نامه اول پولس حواری به تیموثیوس

نامهٔ ثانی پولس حواری به تیموثیوس

مشمول

بر چهار باب

(باب اول مشتمل بر هجده آیه)

(۱) پولس حواری شده عیسی مسیح باراده خدا در باره وعده حیات در مسیح عیسی (۲) به تیموثیوس فرزند محبوب که فضل و رحم و آرام از خدای پدر و مسیح عیسی خداوند ما بر او باد * (۳) منت خدای را که بنده‌گیش را از اجداد بساده‌گی می‌نمایم و شکر مینمایم چون تو را پیوسته در دعای خود شب و روز یاد می‌آرم (۴) و مشتاق ملاقات تو میباشم

زمانی که اشکهای تورا بیدار می‌آرم تا آنکه از سرور پر شوم (۵) چه یاد می‌آرم ایمان بی‌ریائی؟ تورا که پیشتر ساکن بود در جدّه انت لُؤفیس و مادرت اونیقی و مرا یقین است که حال در تو نیز مییابد * (۶) لهذا تورا یاد می‌آرم که کرامتِ خدایا که بواسطتِ گذاشتنِ دستهای من در تو مییابد بر افزوی (۷) از آنجا که خدا روحِ جبین را بمانداده است بلکه روحِ قدرت و محبت و وقار را * (۸) پس تو از شهادت بر خداوند ما و از من که اسیرِ اویم خجل مباش بلکه بمرافقتِ مژده عذاب بکش بقدرتِ خدایی (۹) که ما را ناجی گردانیده است و بدعوتِ مقدس دعوت نمود نه از اعمال ما بلکه از تقدیر خود و توفیقی که بما در مسیح عیسی از ایام قدیم عنایت شده است (۱۰) و حال آشکارا گردید بسببِ ظهورِ نجات‌دهنده ما عیسی مسیح که مرگ را معدوم ساخت و حیات و بقا را روشن نمود بمژده (۱۱) که من در آن نداکننده و حواری و معلّم قبائل مقرر شدم (۱۲) و بهمین جهت من این عذاب را می‌کشم لیکن خجل نیستم که میدانم بر چه کس ایمان آورده ام و یقین دارم که تواند که امانت مرا تا بآن روز نگاه دارد * (۱۳) و آن کلام‌های صحیح را که از من شنیده چون معیار با ایمان و محبت که در مسیح عیسی است تمسک جو (۱۴) امانت نیکورا نگاه دار بروح القدس که در ما ساکن است * (۱۵) و تو این را میدانی که همه اهل آسیه از من برگشتند و فگلس و هرمنس نیز با آنها مییابند (۱۶) و خداوند خانقوانده انیسفوس را رحمت نماید که مکرر مرا تازه‌گی بخشید و از زنجیر من خجل نمی‌شد (۱۷) بلکه در هنگامی که در روم میبود نیز بکوشش مرا جستند پیدا نمود (۱۸) خداوند این را بوی عنایت فرماید که در آن روز رحمت از خداوند یابد و تو بهتر میدانی که در افسس چه قدر خدمت نمود *

(بابِ دوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) پس تو ای فرزند من از توفیق که در مسیح عیسی می‌باشد با قوت باش

(۲) و آنچه از من بوسیله شاهدان متعدد شنیده‌ام بسیار به اشخاص معتبری که قابلیت تعلیم نمودن دیگران را داشته باشند (۳) حاصل آنکه تو چون سپاهی و نیکویی عیسی و مسیح متکمل عذاب میباش (۴) و کسی که سپاه‌گری می‌نماید تا سردار سپاه را خوش آید در امور معاش نمی‌پیچد (۵) و اگر کسی نیز کوشش نماید متوجه نمی‌شود جز آنکه بر وفق قاعده کوشش نماید (۶) و دهقان رنج‌دیده را باید که نخست در حاصل شریک باشد (۷) و در آنچه میگویم تأمل نما و خداوند فهم هر چیزی را بتو عنایت فرماید *

(۸) بخطر آر که عیسی مسیح که از نسل داوود بود از مردگان برخاست چنانچه من بآن ندا می‌نمایم (۹) و بسبب آن متکمل شدائد می‌باشم تا به بندها که گویا مجرم بودم لیکن آن کلام خدا بسته نمیشود (۱۰) و این همه را بجهت برگزیده‌گان متکمل می‌شوم تا آنکه ایشان آن نجاتی را که در مسیح عیسی می‌باشد با جلال ابدی بچنگ آرند (۱۱) سخنی صحیح است که اگر با وی مرده ایم با وی نیز خواهیم زنده شد (۱۲) اگر تحمل ورزیدیم با وی نیز مسلط خواهیم گشت و اگر انکار نمائیم او نیز ما را انکار خواهد نمود (۱۳) اگر بی‌ایمان گردیم او خود امین باقی می‌ماند و خود را انکار نمی‌تواند نمود * (۱۴) این چیزها را یاد ده و در حضور خداوند پیوسته ایشان را در شهادت تأکید نما که با یکدیگر مجادله نمایند که جز وانگوس نمودن شنونده‌گان دیگر کارسازی از وی نمی‌شود (۱۵) و کوشش نما که خود را از مقبولان درگاه خدا سازی چون عملی که شرمنده نگردد و در شرح کلام حق به استقامت باشد (۱۶) و از یار و گویهای هرزه کناره بگیر که بزبان بی‌دینی ترقی خواهند نمود (۱۷) و سخنی آنها چون خوره پیوسته در تفحص قوت است و همنایوس و فلیتس هم از آنان می‌باشند (۱۸) که ایشان از حق منحرف گشته اند که قائل اند بآنکه قیامت قائم گشته است و ایمان بعضی را انحراف میدهند * (۱۹) هر چند اساس خدایی مستحکم است و این مهرا

گرفته است که می شناسد خدا آذنی را که زان او میباشد لیکن باید که هر کس که با اسم مسیح تکلم می نماید از ناراستی دور باشد (۲۰) و در خانه بزرگان نه همین ظروف طلا و نقره است بلکه چوبی و گلی نیز میباشد بعضی بجهت عزت و بعضی بجهت خواری (۲۱) پس هرگاه کسی خود را از این آلودگیها پاک سازد ظرف عزت خواهد بود و مقدس و نزد مالک با قرب و بجهت هر عمل نیکو آماده است * (۲۲) و از خواهشهای جوانی هزیمت نما و در بی راستی و ایمان و محبت و صلح با آنان که اسم خداوند را از دل پاک میکنند باش (۲۳) و از مسائل معقول و نامربوط اغماض نما زیرا که خود میدانی که اینها موجب نزاعها می باشند (۲۴) و نایبست بنده خداوند را که جنگ نماید بلکه با همه حلم و رزد و میل بتعلیم داشته متحمل عذاب گردد (۲۵) و مغازان را بحوصله خالی نماید چه شاید که خدا آنها را توبه دهد تا راستی را شناسند (۲۶) و از دام ابلیس به بیداری رهائی یابند که از وی گرفتار شدند بقوعی که خواهش او را بجا می آرند *

(باب سیوم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و این را بدان که اوقات صعب در زمان آخر خواهد رسید (۲) زیرا که خواهند بود مردم خود دوست و زری پرست و مغرور و متکبر و کفرگو و نافرمان والدین و حق ناشناس و بی دین (۳) و بی اُلفت و بی وفا و خُبت کننده و بی پرهیز و بی حلم و با خوبان بی اعتنا (۴) و خائن و کم حوصله و عبوس کننده و عیش را بر خدا ترجیح میدهند (۵) و صورتاً دین دار و منکر حقیقتش میباشد از این چنین اشخاص اغماض نما (۶) و از این مقوله اند آنان که بخانهها در آمده ضعیفها را اسیر مینمایند که بار گناه را می کشند و بخواهشهای گوناگون کشیده میشوند (۷) و پیوسته می آموزند و گاهی بمعرفت راستی نمی توانند رسید (۸) که چون یَنبِیسُ و یَمْرِیسُ که مخالفت نمودند موسی را ایشان نیز راستی را مخالفت مینمایند و مردمی میباشد فاسد العقل

و مردود الایمان (۱) لیکن بعد از این ترقی نخواهند کرد از آنجا که دیوانه‌گی و اینها بر همه واضح خواهد گشت چنانچه دیوانه‌گی و آنها نیز ظاهر گشت *

(۱۰) لیکن تو مستحضری از تعلیم من و گذران و مراد و ایمان و حوصله و محبت و صبر (۱۱) و مصیبتها و عذابهایی که در انطاکیه و ایقونیون و لسطره بر من واقع گشت که چه مقدار زحمت کشیدم و خداوند از همه مرا رهایی بخشید (۱۲) و همه آنان که میخواهند تدین ورزند در مسیح عیسی زحمت خواهند کشید (۱۳) و اشخاص بد و مکار ترقی خواهند نمود به پستی در فریبندگی و فریب‌خوری * (۱۴) لیکن تو در آنچه آموخته و عقیده نمودی یا بر جا باش که میدانی از چه کس آموخته (۱۵) و اینکه شناخته از طفولیت آن نوشته‌های مقدس را که می‌تواند تو را فهیم سازد در آن نجاتی که در ایمان بمسیح عیسی هست (۱۶) هر نوشته از الهام خداست و بجهت تعلیم و حجت و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است (۱۷) تا که مرد خدا مستعد و بجهت هر کار نیک مهیا باشد *

(باب چهارم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) پس من در حضور خدا و عیسی و مسیح خداوند که در ظهور خود و ملکوت خود بر زنده‌گان و مرده‌گان حکم خواهد نمود بر این قول ثابتم (۲) که ندا بکلام نما و در فرصت و غیر فرصت در حضور مداومت نما و حجت آر و ملاعت نما و دعوت کن با کمال حوصله و معلمی (۳) از آنجا که خواهد رسید هنگامی که تعلیم صحیح را متکمل نخواهند شد بلکه سامعه خوارش دار خواهند داشت که معلمان را بر حسب رأی خود انبار مینمایند (۴) و سامعه را از راستی منحرف ساخته بسوی افسانه‌ها خواهند گرائید (۵) لیکن تو در هر امر با خبر و متکمل شدائد باش و بجا آر فعل مؤده آورزا و خدمت خود را بانها رسان * (۶) زیرا که حال من بتخلیل میروم و هنگام رحلت رسیده است (۷) در کوشش نیکو کوشیده ام و داور خود را باتمام رسانیده ام

و ایمان را نگاه داشته ام (۸) خلاصه تاج صداقت بجهت من گذارده شده است که خداوند که حاکم عادل است بمن در آن روز عطا خواهد فرمود و نه مرا و بس بلکه همه آنانی را که مشتاق ظهورش میباشند * (۹) تلاش نما که زود بنزدیک من آئی (۱۰) زیرا که دیماس از حب این دنیا مرا گذاشته به تسلیقی رفت و کریسکینس به گلثیه و تینس به دلماثیه رفتند (۱۱) و نوثا بتغهایی با من است و مرقس را بهمرای خود گرفته بیآور که در خدمت بجهت من کارساز است (۱۲) و تخکس را به افسس فرستادم (۱۳) و بالیوش را که در ترواس نزد کریس گذاشتم چون آئی بیآور و کتابها را خصوصاً پوستها را نیز بیآور * (۱۴) اسکندر آهنگر بسیار بدیبا با من نمود خداوند او را بر حسب افعالش جزا دهد (۱۵) تو نیز از وی با حذر باش زیرا که کلام ما را بابرام مخالفت نمود * (۱۶) و نخستین بار که جواب دادم هیچ کس با من رفاقت نه نمود بلکه همه مرا رها نمودند و امید است که با این گرفته نشوند (۱۷) لیکن خداوند به پهلوی من ایستاد و قوت بمن بخشید تا ندای من بمنتهای رسد و همه گی قباکل استماع نمایند و از دهن شیر رستگاری یاقتم (۱۸) و خداوند که مرا از هر عمل زشت محفوظ خواهد داشت و تا بملکوت آسمانی خود ناجی خواهد داشت تا ابدالآباد او را جلال باد آمین * (۱۹) و پریسکه و اقله و خاندان انیسیفوس را سلام رسان (۲۰) اراستس در قرنتس ماند و تروفیمس را در میلیتس بیمار رها نمودم (۲۱) و جهد نما که قبل از زمستان آمده باشی * لئوبوس و پودنس و لینس و قلودیه و همه گی برادران تو را سلام می رسانند (۲۲) عیسی مسیح خداوند با روح تو بان و توفیق با شما باد * آمین *

تمام شد نامه نانی پولس حواری به تیموثیوس

نامهٔ پولس حواری به تیتس

مشمول .

بر سه باب

(بابِ اوّل مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) پولس بندهٔ خدا و حواریٔ عیسی مسیح بجهت ایمان برگزیدهٔ گان خدا و بجهت اعتراف بآن راستی که موافق تدبیر است (۲) بامید حیات جاویدی که خدای صادق از اَزْمَنَهٗ قدیم وعده نموده بود (۳) و در هنگام مُعین کلام خود را آشکار نموده است بندائی که بر حَسَبِ حکم رهانندهٔ ما خدا بمن سپرده شد (۴) به تیتس فرزندِ حقیقی در ایمانِ مشترک که فضل و رحم و آرام از جانبِ خدای پدر و عیسیٔ مسیح خداوند و رهانندهٔ ما بر تو باد * (۵) بدین جهت تو را در قریبتی گذاشتم که اُمورِ باقی ماندهٔ را درست نمائی و کشیشهارا شهر بشهر مقرر کنی بانحوی که من بتو امر نمودم (۶) هرگاه شنیدی یافت شود از تهمتِ بری و صاحبِ یلک زن بوده فرزندانِ مؤمن را داشته باشد که خالی اند از تهمتِ بی‌مبالاتی و گردن‌کشی (۷) زانرو که اِسْقُوفَ را ضروری است که از تهمتِ بری باشد چون ناظر است از جانبِ خدا و خود پرست یا تدمزاج یا می‌پرست یا مردم آزار و یا نفع طلب نباشد (۸) بلکه غریب نواز و مُحِبِّ نیکان و سنجیده و عادل و پاک فطرت و پرهیزگار (۹) و تمسک جویندهٔ بکلامِ معتبر بطوری که تعلیم یافته است تا آنکه تواند هم تسلی بخشد و هم بر مخلصانِ حجت تمام نماید به بیانی صحیح * (۱۰) از آنجا که بسیاری میباشند که گردن‌کش و یاوه‌گو و مکار اند خصوصاً آنان که از اهلِ خُتَنَهٗ میباشند (۱۱) که زبانِ آنها را باید بست که

ایشان خاندان‌ها را بالکلیه واژگون میگردانند و بجهتِ قلیل‌نفعیِ خبرهای ناشایسته را تعلیم می‌نمایند (۱۲) چه یکی از ایشان که پیغمبری از قوم خودشان می‌بود گفته است که قریبتیان همیشه دروغ‌گو و حیواناتِ بد و شکم‌های‌گران هستند (۱۳) این شهادتی است راست و بدین جهت آنها را بدرستی مجاب نما که ایمانشان صحیح باشد (۱۴) و بر افسانه‌های یهود و احکام مردمانی اعتنا نه نمایند که راستی را انحراف میدهند (۱۵) پاکان را هر چیز پاک است و آلوده‌گان و بی‌ایمانان را هیچ چیز پاک نیست بلکه دانش و نفس آنها نیز ملوث شده است (۱۶) ادعای معرفتِ خدایا مینمایند ، فعلاً منکر میباشند که کثیف و گردن‌کش و بجهتِ هیچ امر نیک مصرف ندارند *

(بابِ دویم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و تو بآن سخنانی که موافقِ اعتقادِ صحیح باشد تکلم نما (۲) که پیران را باید که هوشیار و با وقار و سنجیده و در ایمان و محبت و صبر مستقیم باشند (۳) و زنانِ پیر بهمان طور در اخلاق چنان باشند که مقدّسان را زبید نه غیبت کنند و نه مُقیدِ بشرابِ بسیار باشند بلکه مائل بآموختنِ نیکی باشند (۴) که زنانِ جوان را ادب بیآموزند که دوستِ شوهر و فرزند (۵) و میان‌رو و با تصمت و خانه‌نشین و نیکوخلق و مطیعِ شوهران باشند که مبادا نسبت بکلامِ خدا سخنِ ناشایسته گفته شود (۶) و بهمین طور نیز مردانِ جوان را نصیحت نما که میان‌رو باشند (۷) و تو خود را در هر امر از اعمالِ نیک نمونه نما و در تعلیمِ صحت و وقار و إخلاص را ظاهر ساز (۸) بکلامِ صحیحی که بر او نکته نتوان گرفت که خصم خجل گردد و مطلقاً نتواند در بارهٔ شما سخنِ ناشایسته گوید * (۹) و ملازمان را حکم نما که آقایانِ خود را اطاعت نمایند در هر امر بنوعِ خوشی نه آنکه حاضر جواب باشند (۱۰) و خاندان نباشند بلکه کمالِ امانت را ظاهر سازند تا آنکه قواعدِ نجات‌دهندهٔ ما خدایا در هر امر زینت دهند * (۱۱) زیرا که توفیقِ نجات‌آورِ خدا بر

تعلیمی و خلق ظاهر گردید (۱۲) و ما را مرتبی است که بی دینی و خواهشهای دنیوی را انکار نموده بمیانروی و عدالت و تدبیر در این جهان زنده‌گویی نمائیم (۱۳) در انتظار آن امید خجسته و ظهور جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده ما عیسیء مسیح (۱۴) که خود را در راه ما تسلیم نمود تا آنکه ما را از هر قسم گرفتاری رهایی بخشد تا پاک نماید بجهت خود طائفه مخصوصی را غیور در اعمال نیکو (۱۵) باین چیزها ننگ نما و دعوت کن و ملتزم ساز با کمال قدرت و هیچ کس حقیرت نشمارد *

(باب سیوم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) خلق را محرک شو که ارباب ریاست و اقتدار را مطیع و منقاد باشند و بجهت هر کار نیک مستعد باشند (۲) و هیچ کس را بد نگویند و صلح جو و حلیم و با نهایت افتاده‌گی با همهء خلق رفتار نمایند (۳) زیرا که قبل از این ما نیز بی فهم و گردن‌کش و گمراه در قید لذات و خواهشهای گوناگون و با بغض و حسد هم‌عنان و لائق تنقیر [خلق] و یکدیگر را دشمن می‌بودیم * (۴) لیکن چون عنایت و شفقت نجات‌دهنده ما خدا آشکارا گردید (۵) نه بجهت اعمالی که از ما بصدقت صادر شده بود بلکه از راه رحم خود ما را نجات بخشید بغسل تولد ثانی و تجدید بروح القدس (۶) که آنرا بوساطت رهاننده ما عیسیء مسیح بر ما بفرزانی ریخت (۷) تا آنکه از فضلش از عادلان شمرده شده امیدوار وراثت حیات جاوید گردیم * (۸) سخنی است متین و میخواهم که همواره تو در این مقدمه گفتگو نمائی تا آنانی که بر خدا ایمان آورده اند تفکر نمایند و در اعمال نیک سبقت جویند که مردم را این چیزها مناسب و مفید است (۹) لیکن از مسائل ناهعقول و از نَسَب‌نامه‌ها و نزاعها و جنگهای متشرطانه [عراض نما از آنجا که بی‌مصرف و تبث میدباشد (۱۰) و از شخص بدتمت‌گذار بعد از یک دو دفعه نصیحت [عراض نما (۱۱) از آنجا که میدانی که این چنین شخص برگشته است

و بحکم خود گناه را مرتکب میشود * (۱۲) و چون که اَرْتَمَاس یا تُخِکْس را بفرزدت روانه نمایم سعی نما که در نیقیپولی بنزد من آمده باشی که اراده دارم که در آنجا زمستان را بسر برده باشم (۱۳) زیناس فقیه و اپلوس را بکوشش پدرت نما تا آنکه آنها را مطلقا احتیاجی نباشد (۱۴) و آنانی را که از آن ما میباشند بایست که در شغلهای نیکو مشغول باشند بجهت کارسازی تا که بی ثمر نباشند (۱۵) و همد * آن کسان که همراه من اند تو را سلام میرسانند و اشخاصی که ما را در ایمان دوست میدارند سلام رسان و توفیق با همه گوی * شما باد *
آمین *

تمام شد نامه پولس به تیمتس

نامه پولس حواری به فلیمون

مشمول بر بیست و پنج آیه

(۱) پولس بنده مسیح عیسی و تیموثیوس برادر به فلیمون که محبوب و همقطار ما است (۲) و به ایفیه * محبوب و ارخپس هم معرکه * ما و یگلیسیائی که در خانه ات میباشد (۳) که فضل و آرام از جانب پدر ما خدا و عیسی * مسیح خداوند بر شما باد * (۴) خدا را شکر می نمایم و پیوسته در دعاهای خود تو را یاد می آرم (۵) از آنجا که محبت تو را و ایمانی که نسبت بخداوند عیسی و همه گوی * مقدسان داری می شنوم (۶) بنهجی که شراکت تو در ایمان باعث می شود که اعتراف نمایند بتمامی * خردیهائی که در شما میباشد در مسیح عیسی (۷) و بدرستی که سرور وافر و تسلی از محبت تو بجهت ما حاصل است زیرا که ای برادر از تو نفس مقدسان در آرام است * (۸) بدین جهت من با وجود آنکه کمال جسارت از مسیح دارم که بآنچه مناسب

است بر تو حکم نمایم (۹) لیکن مرا خوش می آید که از راه محبت از تو التماس نمایم از آنجا که من کسی نمی باشم جز پولس پیر و حال نیز اسیر عیسی و مسیح (۱۰) خلاصه از تو استدعا می نمایم در حق فرزند خود که در زنجیرها از من بیدار گشت یعنی آنیسیمس (۱۱) که پیش از این بجهت تو بی مصرف و الحال هم تو را و هم مرا مصرف دارم (۱۲) که او را فرستادم و تو او را یعنی نفس مرا قبول نما (۱۳) و میخواستی که او را نزد خود نگاه دارم که بجای تو مرا در بندهای مزده خدمت نماید (۱۴) لیکن خواستم که بی استرضای تو امری مرتکب نشوم تا که احسانی تو بتکلف نباشد بلکه از روی رضا باشد (۱۵) و شاید که مدتی از تو دور افتاد بدین جهت بود که دیگر باز گشته پیوسته با تو بوده باشد (۱۶) لیکن نه چون بنده بلکه فوق بنده چون برادر محبوب خصوصاً مرا پس بچند مرتبه افزون تو را هم جسماً و هم در خداوند (۱۷) پس اگر تو مرا رفیق میدانی او را چون من قبول فرما (۱۸) و اگر ضروری بتو رسانیده است یا چیزی مقروض است آنرا بمن حواله نما (۱۹) من که پولس بدست خود نوشتم که من ادا خواهم نمود و نمیگویم این را که تو خودت قرض دارم من هستی (۲۰) ای برادر بگذار که من در خداوند از تو منتفع شوم و نفس مرا در خداوند آرام بخش (۲۱) چون جرم داشتم که اطاعت می نمایی بتو نوشتم و یقین است که زبان از آنچه گفته ام خواهی کرد (۲۲) و هم بجهت من مکافی معین کن زیرا که امیدوارم که از دعاهای شما بشما باز داده شوم * (۲۳) ای پطرس که هم محبس من در مسیح عیسی می باشد (۲۴) و مرقس و آسترخس و دیماس و لوقا همقطاران من تو را سلام میرسانند (۲۵) توفیق خداوند ما عیسی و مسیح با روح شما باد * آمین *

تمام شد نامه پولس حواری به فلپمون

نامهٔ پوئسِ حواری به عیبریان

مشمول

بر سیزده باب

(باب اول مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) خدائی که در اوانِ سلف در قسطهای متعدده و وجوه مختلفه به اجداد ما بوساطت پیغمبران تکلم نمود (۲) در این ایام آخر با ما تکلم نمود بوساطت پسرِ خود که اورا وارثِ جمیع اشیا گردانید و بوساطتس عوالم را خلق نمود (۳) و او تابشِ جلالش و سگهٔ وجودش بود و همهگی اشیا را بجزریان قوهٔ خود متحمل گشته گذاهان مارا بنفسِ خود محو نموده بر دستِ راستِ خدایِ قادرِ مطلق در علیین جلوس فرموده (۴) و از فرشتهگان بمقدارِ عظیم نام خود که بمیراث یافت از آنها بزرگتر است * (۵) از آنجا که بکدام یک از ملائکه گاهی فرمود که تو پسرِ من میباشی و من امروز تورا تولید نموده ام و یا آنکه من پدرِ او و او پسرِ من خواهد بود (۶) و نیز چون نخستین مولود را بگیتی در می آورد میگوید که همهگی ملائکهٔ خدا اورا سجده نمایند (۷) و در حق فرشتهگان میگوید که اوست که فرشتهگان را از روح می سازد و ملازمانِ خود را شعلهٔ آتش (۸) و پسر را چنین که ای خدا تحتِ تو تا بابدال آباد است و عصای ملکوتِ تو عصایِ راستی است (۹) توئی که راستی را دوست داشته و ناراستی را دشمن لهذا خدا خدایِ تو مسح کرد عطرِ سرور را بر تو بیدش از آنچه مسح کرد بر رفقایِ تو (۱۰) و نیز که ای خداوند تو در ابتدا زمین را بنا نهاده و سموات صدائِح دستهایِ تست (۱۱) اینها فانی می شوند و تو باقی میمانی و اینها نمایی چون لباس مُندرس می شوند

(۱۲) و تو آنها را چون لباس خواهی پیچید و آنها تغییر خواهند پذیرفت و تو همانی و سالهایی تو نقصان نخواهد یافت * (۱۳) و نیز بکدام یک از فرشته‌گان گاهی فرموده است که بنشین در دست راست من تا هنگامی که دشمنانت را لگدکوب پاهای تو سازم (۱۴) آیا که نیستند آنها همه ارواح خادم که فرستاده می‌شوند بجهت خدمت انسانی که نجات را بعیرات خواهند یافت *

(باب دوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) لهذا ضروری است که بآنچه شنیده شد نهایت دقت را بجا آریم مبدا که گاهی فراموش نمائیم (۲) از آنجا که چون آن کلام که بوساطت فرشته‌گان گفته شد بر قرار گردید که هر تجاوز و تغافل سزای سزاوار را یافت (۳) چگونه ما دستگار گردیم اگر از چنین نجات عظیمی غافل باشیم که ذکر آن از خداوند آغاز شده از آنان که شنیدند بر ما ثابت گردید (۴) و خدا باوور عجیب و غریب و اقسام معجزات و کرامات روح القدس که بر حسب اراده خود تقسیم نمود با آنها شهادت میداد * (۵) خلاصه اینکه آن جهان مستقبل را که در باره آن تکلم می‌نمائیم در تحت فرشته‌گان در نیآورده است (۶) لیکن شخصی در مقامی شهادت داده فرموده است که چیست انسان که تو او را بخاطر میگذرانی و نوزند انسان که بروی توجه میفرمائی (۷) تو تا مدتی او را کمتر از فرشته‌گان داشتی و او را بعزت و اکرام متوج نمودی و تو او را بر کارهای دستهای خود گماشتی (۸) و هر چیز را در تحت اقدامش نهاده و چون هر چیز را محکوم او نمود هیچ چیزی را نگذاشت که محکوم وی نباشد لیکن هنوز نمی‌بینیم که هر چیز محکوم او شده باشد (۹) و حال می‌بینیم عیسی را که چند گاهی پست‌تر از فرشته‌گان می‌بود و بسبب عذاب مرگ بعزت و اکرام متوج شد زانرو که از فضل خدا لازم بود که او در راه هر کس مرگ را بچشد (۱۰) زانرو که آن کسی را که همه

بجیتِ او و بوسیله او هست شدند شایسته بود که در درآوردنِ ابنای کثیری را در جلال که پیشوای نجاتِ آنها را از راه عذاب کامل گرداند * (۱۱) زانرو که مقدس کننده و مقدس شده گان همه از یک میباشند لهذا از خواندنِ آنها را برادر خجل نمی شود (۱۲) که میگوید اسمِ تورا در میانِ برادرانِ خود مشهور خواهم گردانید و تورا در میانِ جماعت حمد خواهم نمود (۱۳) و نیز من بروی تو کُل خواهم نمود و نیز اینک من و فرزندانِ که خدا بمن داده است (۱۴) و چون فرزندان در جسم و خون شریک اند او نیز در آنها بر تساوی حصّه یافت تا آنکه بوسیله مرگ صاحبِ اقتدارِ مرگ یعنی اِبلیس را تباہ سازد (۱۵) و آنانی را که از ترسِ مرگ همه عمر گرفتارِ بنده گی بودند رهائی بخشد (۱۶) که جسم فرشته گان را نگرفت بلکه جسم نسلِ اِبراهیم را گرفت (۱۷) پس بایست که در هر امر مشابهِ برادران باشد تا آنکه کاهنِ بزرگ رحیم و امین باشد در هر امر که خدائی باشد در کفارتِ گناهانِ خلق (۱۸) که چون خود عذاب کشیده تجربه یانت می تواند که تجربه بیننده گان را دست گیری نماید *

(بابِ سیوم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) پس ای برادرانِ مقدس که در دعوتِ آسمانی شریک اید بنگرید رسول و کاهنِ بزرگ بر حَسَبِ اعتقادِ ما را یعنی مسیح عیسی را (۲) که امین بود تعیین نمایند «خود را چنانچه موسی نیز در تمامِ خاندانش می بود * (۳) و این کس لیاقتِ عزت را بیش از موسی دارد بقدری که سازنده خانه را حرمت بیش از حرمتِ خانه است (۴) زیرا هر خانه را کسی سازد و آن که هر چیزی را ساخته است خداست * (۵) و بدرستی که موسی امین بود بر همه گی «خاندانش چون خادمی بجیتِ شهادت بر آن چیزها که بعد از آن گفتنی بود (۶) امّا مسیح چون پسر بر خانه خود و ما ئیم خانه او بشرطی که اعتماد و فخرِ امید را تا بانتهای استحکام نگاه داریم * (۷) پس

(چنانچه روح القدس میفرماید که اگر آوازش را امروز می شنوید (۸) خود را قَصِي الْقَلْبِ مسازید چنانچه در اوان به خشم آوردن و ایام امتحان در بیابان (۹) جایی که پدران شما مرا امتحان کردند و آزمودند و تا مدت چهل سال افعالی مرا می نگرستند (۱۰) پس بر آن طائفه خشم گرفتم و گفتم که پیوسته قلباً گمراه میشوند و راه های مرا ندانستند (۱۱) بجهتی که در خشم خود سوگند خوردم که در آرام من داخل نخواهند گردید (۱۲) ای برادران با خبر باشید که در کسی از شما دلِ شیر و بی ایمان نباشد که از خدای حی دور شوید (۱۳) بلکه یکدیگر را روز بروز استدعا نمائید مادامی که امروز گفته می شود که مبادا کسی از شما سخت دل گردن بتزویر گناه (۱۴) زانرو که در مسیح شُرکا میگردیم بشرطی که ابتدای اعتماد را تا انجام محکم بچنگ زیم * (۱۵) مادامی که گفته می شود که امروز اگر آوازش را می شنوید دل های خود را سخت مدارید چنانچه ایشان در هنگام تحریک خشم [داشتند] (۱۶) از آنجا که بعضی شنیده تحریک خشم می نمودند لیکن نه همه آنان که بوسیله موسی از مصر بر آمدند (۱۷) پس با کدام اشخاص چهل سال خشم داشت آیا نه با آنان که عاصی بودند که اعضای آنها در بیابان افتاد (۱۸) و بجهت کدام اشخاص سوگند یاد فرمود که داخل آرامش نخواهند گشت جز بی ایمانان (۱۹) پس ما را معلوم است که بسبب بی ایمانی نتوانستند که داخل شوند *

(باب چهارم مشتمل بر شانزده آیه)

(۱) پس باید بترسیم که بعد از آنکه وعده بداخل شدن در آرامش کرده شد مبادا کسی از شما چنان نماید که قاصر آید (۲) زانرو که بما نیز مرده چون بآنها داده شد لیکن آنها را شنیدین کلام سون نه بخشید زانرو که با ایمان در شنونده گان در نیامد (۳) و ما که ایمان آوردیم داخل آرام هستیم چنانچه گفته است که در غضب خود سوگند یاد کردم که داخل نخواهند گشت

بآرام من و حال آنکه افعالش از بنای عالم با تمام انجمید (۴) و روز هفتم را در مقامی باین طور فرموده است که خدا در روز هفتم از اتمام همهگی * افعال خود آرام گرفت (۵) و دیگر بار در اینجا میگوید که داخل آرام من نخواهند گردید (۶) پس چون حاصل این است که بعضی داخل آن میشوند و آنهایی که پیش مرده را یافتند بسبب بی‌ایمانی داخل نشدند * (۷) و باز روز دیگری را محدود میفرماید از آنجا که بزبان داوود بعد از مدت طولی بلفظ امروز اشاره میفرماید چنانچه گفته است که امروز اگر آوازش را بشنوبد دل سخت مگردید (۸) و اگر یوشع آنها را آرام داده بود ذکر روز دیگر بعد از این نمی‌نمود (۹) حاصل آنکه بجهت طائفه خدا آرام گرفتن باقی است (۱۰) زانرو که آن که داخل آرام او شده است خود از افعال خود آرام گرفته است چنانچه خدا از اعمال خویش * (۱۱) پس بکوشیم تا داخل آن آرام شویم که مبادا بر وفق آن نمونه بی‌ایمانی کسی بیفتند (۱۲) زانرو که کلام خدا زنده و موثر و برنده‌تر از شمشیر دو دمه و فرو رونده تا شکافتن جان و روح و مفصلا و مغزها و محقق تصورات و تحلیلات قلبی است (۱۳) و هیچ خلقت در پیشش مخفی نیست بلکه همه چیزها برهنه و منکشف است پیش چشمان آن کس که ما را با او سرکار است * (۱۴) پس چون داریم کاهن بزرگی را که از آسمانها در گذشت یعنی عیسی پسر خدا را پس باین اعتقاد تمسک جوئیم (۱۵) زیرا که نداریم چنان کاهن بزرگی که هم درد نباشد با شکسته‌گیهای ما بلکه چنان تجربه شد که در هر امر مشابه بود جز در گناه (۱۶) پس نزدیک آئیم با جرأت تخت توفیق را تا که بیابیم رحمت را و بگیریم توفیق را که معاین باشد در هنگام احتیاج *

(باب پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) چه هر کاهنی بزرگ که از میان خلق اختیار میشود در امور الهی وکیل خلق مقرر شده است تا آنکه هدایا و ذبائح را بجهت گناهان بگذارد

(۲) و می‌تواند که با جاهلان و گمراهان مهربانی نماید از آنجا که ضعف بر وی نیز مُحِیط میباشد (۳) و از این جهت باید که بجهت خود نیز چون بجهت خلق قربانی گذراند بجهت رفع گناهان * (۴) و هیچ کس نمی‌تواند که خود این عزت را برای خود اخذ نماید جز آنکه از خدا مقرر شود چون هَارُونَ (۵) و مسیح نیز بهمین قسم خود عزت کهنان را بجهت خود اخذ نه نمود بلکه آن کس بوی داد که ویرا گفت که تو پسر من میباشی و من امروز تو را تولید کرده‌ام (۶) و چنانچه در مقام دیگر نیز میگوید که تو تا باید کاهن میباشی در صفِ مَلِکِ صِدِّق * (۷) و او چون در ایامی که در جسم بود دعا و نیاز را نزد آن کس که برهانیدنش از مرگ قادر بود با فریاد شدید و اشکها می‌نمود و بسبب عبادت مستجاب شد (۸) پس با وجود آنکه پسر می‌بود از عذابهایی که می‌کشید اطاعت را آموخت (۹) و کامل گردیده بجهت تمامی مطیعان خود سبب نجات ابدی گشت (۱۰) و از خدا مخاطب بود بکاهن بزرگ از صفِ مَلِکِ صِدِّق * (۱۱) که قصه او طویل و مشکل‌التقریر است از آنرو که شما ثَقِیلُ السَّمْعِ میباشدید (۱۲) که هر چند بسبب طول مدت باید که معلم باشید لیکن باز محتاج اید که کسی شمارا تعلیم نماید که نخستین مبدی کلام خدا چه چیز است و چنان میباشدید که محتاج اید به شیر نه به اکلِ سخت (۱۳) و هر کس که شیرخواره است آن است که در کلام صدق ناآزموده است بلکه طفل است (۱۴) و غذای سخت زان کاملان است که ایشان از کثرت عادت مدرك خود را قوی دارند بنوعی که معین نیک و بد می‌توانند شد *

(باب ششم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) پس حکایت مبدی مسیح را وا گذاشته بسوی کمال رو نهیم نه اینکه دیگر بازار اساس بازگشت از اعمال بی‌جان و ایمان برخدا (۲) و تعلیم غسلها و گذاشتن دستها و برخاستن مردگان و جزای ابدی را نهیم (۳) و اگر

خدا اجازت دهد این را خواهیم بجا آورد (۴) که آنانی که یک بار مغرور شدند و انعام آسمانی را چشیدند و در روح القدس شریک میبودند (۵) و خوش مزه یافتند کلام خدا و حقائق عالم آینده را (۶) چون افتند محال است که دیگر بار آنها را بتوبه آرند چون پسر خدا را بسبب خود باز صلیب و رسوا می نمایند * (۷) که زمینی که شرب مینماید آن بارانی را که مکرر بر او می بارد و میزاید گیاه نیکوئی را بجهت آن اشخاصی که در آن کار می کنند از خدا برکت می یابد (۸) و آن زمین که میرواند خار و شترخار را بی قرب و نزدیک بنفرین است و انجاش سوختن است * (۹) لیکن ای محبوبان هر چند باین طور تکلم میکنیم اما در حق شما چیزهایی بهتر و قریب به تجارت را یقین داریم (۱۰) از آنجا که خدا بی انصاف نیست تا که فراموش کند عمل شمارا و آن محنت محبتی را که در راه اسمش ظاهر کردید بخدمتی که میکردید و می کنید مقدسان را * (۱۱) و آرزومند ایم که هر یک از شما همین کوشش را در استکمال امید خود تا انجام ظاهر سازد (۱۲) تا آنکه تغافل نورزیده بلکه پیرو باشید آنانی را که از ایمان و تحمل وارثان وعده ها شدند (۱۳) زانرو که خدا وقتی که ابراهیم را وعده نمود چون سوگند به عظیم تر از خود نمی توانست خورد بخود سوگند خورد (۱۴) و فرمود به یقین که من برکت میدهم تو را برکت دادنی و پیوسته تو را منتشر میکنم منتشر کردنی (۱۵) پس صبر بجا آورده آخذ مواعید گردید (۱۶) که سوگند می خورند مردم به بزرگتر از خود و آنها را در اثبات اشیا سوگند قاطع تمامی * اختلاف میشود (۱۷) و بر همین وتیره چون خدا خواست که ظاهر تر سازد استحکام اراده خود را بوارثان وعده سوگند را در میان آورد (۱۸) تا آنکه بسبب دو امر که تغییر پذیر نیست و دروغ گفتن خدا در آنها محال است اطمینان کامل حاصل شود ما را که گریختیم که تا بآن امیدگاهی تمسک جوئیم که پیش روی ما گذارده شده است (۱۹) و آنرا داریم چون لنگر جان که راسخ و پایدار

است و فرو میروند باندرون پرده (۲۰) که آنجا پیش‌رو ما رفته است عیسائی
که از صفِ مَلِکِ صِدِّقِ تا بابد کاهنِ بزرگ است *

(بابِ هفتمِ مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و این مَلِکِ صِدِّقِ که پادشاهِ سَلِیم و کاهنِ خدایِ متعال که برخوردار
اِبْرَاهِیمِ را هنگامی که از شکستِ پادشاهان باز می‌گردید و در حقیق او دعای
خیر نمود (۲) و اِبْرَاهِیمِ عَشْرَاز همه مال را باو داد و اوّل اسمش در ترجمه
مَلِکِ صِدِّقِ است و بعد مَلِکِ سَلِیمِ نیز یعنی شاه آرام (۳) بی‌پدر و مادر
و بی‌نسب و نه آغازِ ایام و نه انجامِ عمر داشت بلکه مشابه است پسرِ
خدایا کاهنی است دائمی * (۴) و ملاحظه نمائید که این شخص چه قدر
صاحبِ مرتبه بود که بزرگِ پدرانِ اِبْرَاهِیمِ نیز ده‌یک از غذای او بی‌داد
(۵) و بدرستی که آن اشخاص از بنی لیبی که کهنانت را می‌یابند حکم
دارند که بحسبِ شریعت ده یک را از قوم بگیرند یعنی از برادران خود
هرچند که ایشان نیز از صلبِ اِبْرَاهِیمِ جاری شده اند (۶) لیکن آن کس
که در نسب با آنها داخل نبود عَشْرًا از اِبْرَاهِیمِ گرفت و مالکِ مواعید را
دعای خیر نمود (۷) و بی شک و شبهه بزرگتر در حقیق کوچکتر دعای خیر
مینماید * (۸) اینجا اشخاصِ مُردنی عَشْرًا اخذ مینمایند اما در آنجا کسی
که چنین مشهور شده است که زنده است (۹) و گویا لیبی که حال عَشْرًا
می‌گیرد بوساطتِ اِبْرَاهِیمِ او نیز عَشْرَ داد (۱۰) زانو که هنگامی که مَلِکِ صِدِّقِ
بوی برخوردار در پشتِ پدر خود بود * (۱۱) پس اگر کمال در کهنانتِ لیبی
می‌بود که قوم بهمان مَتَشَرَع شدند دیگر چه احتیاج بود که از صفِ
مَلِکِ صِدِّقِ کاهنی دیگر مبعوث شود و از صفِ هارون گفته نشود (۱۲) و اگر
کهنانت متبدل شود لازم که شریعت نیز متبدل میشود (۱۳) که آن شخص
که اینها در شان او گفته شد در طائفه شریک می‌بود که هیچ کس از آن
طائفه به قربانگاه نزدیکی نمی‌نمود (۱۴) و مُحَقِّق است که خداوند ما طلوع

فرمود از یهودان که موسی از کهنانت در باره آن فرقه هیچ نفرمود (۱۵) و اوضح از آن است که بمشابهت مَلَكِي صِدِّقِ کاهنی دیگر مبعوث میشود (۱۶) که با شریعت احکام جسمی نمی آید بلکه با تَوْتِ حیاتِ لائبرالی (۱۷) که شهادت میدهد که تو تا باید کاهن هستی از صِفِ مَلَكِي صِدِّقِ * (۱۸) که حقیقتاً نسخ حکمِ مقدم میشود بعلتِ ضعف و بی مصرفیش (۱۹) زیرا که هیچ چیز را شریعت کامل نکرد جز آنکه داخل کننده بود امیدِ بهتری را که بعلتِ آن نزدیکی بخدا میجوئیم * (۲۰) و چون مقرر نشد بدونِ آنکه سوگند خورده شود (۲۱) و کاهنانِ دیگر بدونِ تَسَمِ مقرر میشوند و لیکن او با سوگند از طرفِ آن کسی که باو میگوید که خداوند سوگند خورد و تخلف نخواهد کرد که تو تا باید کاهن هستی از صِفِ مَلَكِي صِدِّقِ (۲۲) عیسی بهمین تفاوتِ ضامنِ پیمانِ بهتر می باشد * (۲۳) و آنهایی که کاهن میشوند بسیار اند زانرو که مرگِ مانع از بقای ایشان است (۲۴) اما او بعلتِ آنکه تا باید باقی است کهنانش بی زوال است (۲۵) لهذا او آن اشخاص را که از راه او پیشِ خدا می آیند میتواند که تا آخر الامر ناجی سازد از آنجا که پیوسته زنده است که بجهتِ آنها شفاعت نماید * (۲۶) و این چنین کاهنِ بزرگِ ما را شایسته است که معصوم و بی ضرر و نالوده و از گناه کاران متفرق و رفیع تر از آسمانها باشد (۲۷) و او چون کاهنانِ بزرگِ احتیاج ندارد که هر روز اول بجهتِ گناهانِ خود قربانی گذراند و بعد بجهتِ گناهانِ خلق زانرو که چون خود را گذرانید این را به یک دفعه بجا آورد (۲۸) و شریعتِ آن اشخاص را بر کهنانت می گمارد که ضعف دارند اما کلامِ موکدِ بسوگند که بعد از شریعت بوده است پسر را می گمارد که تا باید کامل است *

(بابِ هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) خلاصه کلام این است که ما چنین کاهنِ بزرگی را داریم که بر بعضی تختِ خدایِ قادرِ مطلق در علیین نشسته است (۲) و ملازم است مکانِ مقدس

و آن خیمه حقیقی را که آنرا خداوند نه آنکه خلق بر پا نموده است *

(۳) و چون هر کاهن بزرگ مقرر میشود که هدیهها و قربانیها را بگذرانند پس ضرور بود که این شخص را نیز چیزی باشد که بگذراند (۴) و اگر بر زمین میبودی کاهن نبودى زانرو که بحسب شرع کاهنان هستند که هدیهها را میگذرانند (۵) و ایشان بجا می آرند ملازمت آنچه را نمونه و ظل علویان است چنانچه بر موسی منکشف گشت هنگامی که میخواست بیآرید خیمه را که میگوید خبردار باش که بسازی همرا موافق آن نمونه که در کوه بتو نشان داده شده بود (۶) و حال آنکه یافته است منصب افضل را چنانچه واسطه است پیمان بهتری را که مرتب است بر وعده های بهتر *

(۷) چه اگر پیمان اول بی عیب بودی جایی بجهت پیمان دیگر مطلوب نمیگشت (۸) و از راه عیب جوئی با آنها گفت فرمان خداوند این است که اینک می آید آن ایام که من بر خاندان اسرائیل و خاندان یهودا پیمان نورا بانجام خواهم رسانید (۹) نه چون آن پیمان که با پدران آنها نمودم هنگامی که آنها را دستگیری نمودم که از زمین مصر بیرون آمم چه آنها پیمان مرا استوار نداشتند و من را گذاشتم آنها را فرمان خداوند همین است (۱۰) و خداوند باز میفرماید اینست آن پیمان که بعد از این اوان با خاندان اسرائیل خواهم بست که احکام خود را در فهمهای آنها خواهم نهاد و بر دلهای آنها نقش خواهم نمود و من خواهم بود ایشان را خدائی و ایشان خواهند بود مرا قومی (۱۱) و دیگر هیچ کس آشنای خود و برادر خود را معلّم نخواهد بود و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که ایشان از ادنی و اعلی تمامی مرا خواهند شناخت (۱۲) چه من بر کج رویهای آنها رحم خواهم نمود و دیگر یاد نخواهم نمود گناهان و خطایای آنها * (۱۳) و چون پیمان نورا ذکر مینماید اول را کهنه ساخته است و آنچه کهن و سال خورده است در معرض زوال است *

(باب نهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) خلاصه آن خیمه نخستین مشتمل بود بر آداب ملازمت و پیرایه مقدس دنیوی (۲) چه ساخته شد در آن خیمه نخست جائی که در آن چراغدان و مائدة و گذاردن نانها بود و این مسعی است بمکان مقدس (۳) و پس از آن پرده دویم است که مسعی است بمکان اقدس (۴) که مشتمل بود بر قربانگاه زرین و صندوق پیمان که اطرافش طلا کوب بود و در آن بود حقه طلایی از من و عصای هارون که شکوفه نمود و در لوح پیمان (۵) و بر بالای او کروبیان با جلال که بر تخت مرحمت سایه افکن میبودند و حال هنگام تفصیل آنها نیست * (۶) خلاصه این چیزها باین قسم آراسته شده کاهنان بخیمه اول بجهت ادای لوازم خدمت دائم در می آیند (۷) لیکن در خیمه ثانی کاهن بزرگ تنها در سالی یک بار در می آید نه بدون خونی که بجهت خود و خطیای مردم میگذرانند (۸) و روح اقدس باین اشارت مینمود که مادامی که خیمه اول برپا است راه مکان اقدس گشاده نیست (۹) و آن مثالی است تامدی که در آن مدت هدایا و قربانیها را میگذرانند که نمی توانند که عبادت کنند را کامل گردانند در نفس (۱۰) چونکه مشتمل است بمحض خوردنیها و آشامیدنیها و اقسام غسلها و احکام جسمی که تا وقت اصلاح مأمور شد * (۱۱) لیکن مسیح حاضر شده کاهنی بزرگ بجهت منافع آینده در خیمه بزرگتر و کاملتر که از دست ساخته نشده است یعنی از این قبیل صنایع نیست (۱۲) و نه با خون بزها و گوسالهها بلکه با خون خود یک بار بمکان اقدس بر آمده بعد از آنکه قدیمه ابدی را یافت (۱۳) و اگر خون گاوها و بزها و خاکستر گوساله ماده چون بر آورده گان ریخته میشود آن مقدار طهارت میبخشد که صفای جسم حاصل می شود (۱۴) پس بطریق اولی آیا خون مسیح که بروح ابدی خود را قربانی بی داغ پیش خدا گذرانید نفس شمارا از اعمال مرده صفا خواهد بخشید که تا خدای زنده را عبادت

نماید * (۱۵) و از این رو است که واسطهٔ پیمانِ نو اوست تا از مرگی که واقع شد بجهتِ مکافاتِ خطیاتی که در پیمانِ اول شده بود خوانده شده‌گان بیابند و عدهٔ میراثِ ابدی را (۱۶) چه هر جائی که وصیتی مُتَحَقِّق میشود ناچار است از مرگِ وصیت‌کننده (۱۷) زانرو که وصیت ثابت میشود از مرگ و مادامی که وصیت‌کننده زنده است استحکام ندارد * (۱۸) پس پیمانِ نخست نیز بی خون مُتَحَقِّق نشد (۱۹) که چون موسی گفت همه‌گیء احکامِ شرعی را پیشِ همه‌گیء خلق گرفت خونِ گوساله‌ها و بزهارا با آب و پشمِ قوز و زوفا و هم بر کتاب و هم بر مجموعِ قوم پاشید (۲۰) و فرمود که این است خونِ آن پیمان که خدا با شما بسته است (۲۱) و نیز بر خیمه و همه‌گیء اسبابِ خدمت پاشید بر همین سیاق (۲۲) و قریب بنامِ آورده‌گیها بحسبِ شریعت از خونِ پاک می شود و بی خونِ ریزی عَفْوِی نمی‌شود * (۲۳) پس ضرور بود نمونه‌های اشیائی که در آسمان اند باین قربانیها و خودِ اشیاءِ آسمانی با قربانیهای افضل از این‌ها مصفی شوند (۲۴) چه مسیح بمکانِ مقدس که از دست ساخته شده و نمونهٔ مکانِ حقیقی است در نیامد بلکه باصلِ آسمان در آمد و حال برای ما پیشِ خدا حاضر میباشد (۲۵) و ضرور نبود که خود را مکرر بگذراند چنانچه کاهنِ بزرگ هر ساله با خونی که از غیرِ اوست بمکانِ مقدس در آید (۲۶) زانرو که در آن صورت بایست بارها از آغازِ جهان وفات کرده باشد و حال آنکه در اواخرِ ایامِ یک بار ظاهر گشت تا گناه‌را بقربانیء خود ناچیز سازد (۲۷) و آنچنان که بر مردمِ یک بار مُردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است (۲۸) مسیح نیز بر همین وتیرهٔ یک بار بجهتِ برداشتنِ گناهانِ بسیاری قربان شد و دیگر بار معرّاً از گناه ظهور خواهد نمود بجهتِ نجاتِ آنان که او را منظراند *

(بابِ دهم مشتمل بر سی و نه آیه)

(۱) و چون شریعت را ظلالِ خوبیهای آینده است نه اصلِ شبیهٔ امور بود

پس هرگز نمی‌تواند که کامل گرداند مقربان را بآن قربانیهایی که پیوسته هر ساله میگذرانند (۲) ورنه چرا گذرانیدن آنها را موقوف نمی‌کردند زانرو که عبادت‌کننده‌گان بعد از آنکه یک بار مبرا شدند دیگر یاد گناهان نمی‌نمودند (۳) لیکن بآن قربانیها هر ساله یاد از گناهان مینماید * (۴) چه ممکن نیست که خون گاوها و بزها گناه را رفع نماید (۵) لہذا چون بدنیا درمی‌آید میگوید که تو قربانی و هدیه را نخواستی و بدن را برای من آراسته (۶) و از قربانیهای تمام سوخته و هدیه‌هایی گناه را ضعیف نموده (۷) و آنگاه من گفتم اینک می‌آیم چنانچه در صحیفه کتاب در شأن من مکتوب است تا ای خدا مشیتِ تورا بجا آرم (۸) و چون در آنچه مذکور شد میگوید که قربانی و هدیه و قربانیهای تمام سوخته و هدایای گناهان را نخواستی و از آنها راضی نبوده و حال آنکه اینها در شریعت گذرانیده میشود (۹) آنگاه فرمود اینک من می‌آیم تا ای خدا مشیتِ تورا بجا آرم اول را نغمی مینماید تا ثانی را ثابت نماید (۱۰) پس ما [که همراهان ایم] با گذاردن بدن عیسی مسیح یک مرتبه بآن مشیت مصفا شدیم * (۱۱) و بدرستی که هر کاهنی هر روزه بر یا ایستاده خدمت مینماید و مکرر آن قربانیها را میگذرانند که هرگز نمی‌توانند گناهان را رفع نمایند (۱۲) لیکن او یک قربانی بجهت گناهان گذرانیده تا باید بر دست راست خدا نشسته است (۱۳) و من بعد منتظر است تا دشمنانش لگدکوب پایهای او گردند (۱۴) که به یک قربانی تا باید کامل گردانیده است مصفا شونده‌گان را * (۱۵) و نیز روح القدس برای ما شهادت میدهد زانرو که بعد از آنکه قبل گفت (۱۶) که خداوند میفرماید که اینست آن پیمان که بعد از آن ایام با آنها خواهم بست که احکام خود را در دل‌های آنها خواهم نهاد و در فهمهای آنها خواهم نگاشت (۱۷) [فرمود] که گناهان و خطایای آنها را دیگر یاد نخواهم آورد (۱۸) و جایی که آنها را آمرزش است دیگر قربانی بجهت گناه نیست * (۱۹) پس ای برادران از آنجا که جرأت داریم بداخل شدن

در مکان مقدّس بسببِ خونِ عیسی (۲۰) از طریقِ جدیدِ حی که بجهتِ ما از میان برده یعنی از جسمِ خود مهیا نموده است (۲۱) و نیز کاهنِ بزرگرا بر خاندانِ خدا (۲۲) پیشِ آئیم با دلِ صادق و ایمانِ کامل و دلها را از ضمیرِ بد پاک نمائیم و بدن را بآبِ پاکِ شست و شو کرده (۲۳) اعتراف به امیدواری را محکم نگاه داریم زانرو که امین است و عده‌کننده (۲۴) و یکدیگر را نگرسته بمحبت و اعمالِ نیک تحریک نمائیم (۲۵) و اجتماع با یکدیگر را چنانچه بعضی را عادت است ترک نکنیم بلکه دعوتِ نمائیم بلکه بیشتر نمائیم از آنجا که می‌بینید که روز نزدیک میشود * (۲۶) زبوا که بعد از پذیرفتنِ معرفتِ راستی هرگاه عمداً گناه نمائیم دیگر قربانی بجهتِ گناه باقی نیست (۲۷) بلکه هست نوعِ انتظارِ هیبتِ نالکِ جزا و غیرتِ آتشی که مخاصمان را فرو خواهد گرفت (۲۸) و کسی که شریعتِ موسی را تحقیر کرده است به دو سه شاهد بی‌دریغ کُشته می‌شود (۲۹) پس ملاحظه نمائید که آن شخص بچند مرتبه لایقِ عذابِ شدیدتر است که پسِ خدا را یا عمل نموده است و خونِ پیمان را که بآن ملّزه شده بود تحقیر نموده است و روحِ توفیق را خوار شمرده است (۳۰) زانرو که میدانیم که کیست که گفته است که خداوند میفرماید که مرا است انقمام و منم که تلافی خواهم نمود و نیز اینکه خداوند بر قومِ خود حکم خواهد نمود (۳۱) و بدستهایِ خدایِ حی گرفتار شدن بغایت هولناک است * (۳۲) و یاد آرید آیامِ سابق را هنگامی که مقرر شده متحملِ شدائدِ گران از عذابها می‌بودید (۳۳) چه بسببِ فضیلتها و عذابها که تماشاگاه می‌بودید و چه بسببِ رفقتِ آنانی که با ایشان چنین سلوک میشد (۳۴) از آنجا که در بندهایِ من شریک بودید و تاراجِ اموالِ خود را بخوشوقتی می‌پذیرفتید از آنجا که میدانستید که مالِ نکوتر و پاینده‌تر را در آسمان بجهتِ خود دارید (۳۵) پس دوری مگزینید از آن اعتقادی که مقرر است پاداشِ عظیم را * (۳۶) که لابد است از صبری

تا که مشیتِ خدا را بجا آورده و عده را بچنگ آرید (۳۷) زانرو که قلیل مدتی آن کس که آمدنی است ظهور خواهد نمود و تأخیر نخواهد ورزید (۳۸) و عادل از ایمان زنده خواهد بود و اگر کسی متفکر باشد من از او دل خوش نخواهم بود (۳۹) لیکن ما از متفکرین نیستیم تا هلاک شویم بلکه از مؤمنین ایم تا جان را مالک باشیم *

(باب یازدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و ایمان اعتماد بر چیزهایی که مرجو است و مرئی کنندهء چیزهای نامرئی می باشد (۲) و متقدمین از همین شهرت یافته اند * (۳) و بسبب ایمان می یابیم که عوالم از امر خدا آفریده شده است بنوعی که اشیائی که مرئی میشوند از چیزهای ظاهری بوجود نیآید * (۴) و هابیل بسبب ایمان قربانیء شایسته تر از قائلین را پیش خدا گذرانید و بسبب این شهادت یافت که از عادلان بود و خدا هدیه های او را تحسین فرمود و بسبب آن ایمان باوجودی که مرده است تا حال مذکور می شود * (۵) و بسبب ایمان اخراج منتقل گردید تا مرگ را ندید و یافت نشد زانرو که خدا او را منتقل نمود و پیش از انتقالش شهرت یافته بود که خدا از وی راضی است (۶) و جز باایمان ممکن نیست که از کسی راضی شود چه آن کس که توجه بخدا می نماید باید این را معتقد باشد که او موجود است و آنانی را که در طلب وی کوشش مینمایند مکافات کننده است * (۷) و بسبب ایمان بود که نوح را منکشف گشت از اموری که غائب بود که خوف کرده کشتی بجهت نجات خاندان خود ساخت و باین سبب اهل دنیا را ملزم ساخت و وارث گشت راستیء ایمانی را * (۸) و بسبب ایمان بود که ابراهیم بعبودت اطاعت نمود بنوعی که بیرون آمده رفت بسوی مقامی که مقرر شده بود که مالک گردد پس بیرون آمد و حال آنکه نمیدانست که بکجا می رود (۹) و بسبب ایمان بود که در زمین موعود غربانه می بود چون در زمین

بیگانه و خیمه نشین میبود با اسحق و یعقوب که در میراث آن وعده شریک بودند (۱۰) زانرو که انتظار می کشید شهر با بنیادی را که معمار و آبادکننده وی خداست (۱۱) و بسبب ایمان بود که ساراه نیز قدرت برگرفتن نسل یافت و زائید بعد از هنگام جوانی زانرو که امین دانست وعده کننده را (۱۲) لهذا از آن يك شخص که او نیز چون مرده بود چون عدد ستاره های آسمان و چون ريك لب دریا که بی شمار است متولد گردید * (۱۳) و این همه در ایمان مردند و حال آنکه نیافته بودند مواعید را لیکن آنها را از دور دیده یقین نمودند و تهنیت گفتند و معترف بودند که چون بیگانه گان و مسافران اند در زمین (۱۴) و آنانی که چنین تکلم می نمایند ظاهر است که در جستجوی وطن میباشند (۱۵) و اگر مقصد آنها آن وطنی بود که از آن بیرون آمده بودند هر آینه قدرت رجعت با آنها داشتند (۱۶) لیکن شائق وطن بهترین میبودند یعنی وطن آسمانی را لهذا خدا از خدا خوانده شدن بجهت آنها منفعیل نمیگردد بلکه بجهت آنها شهری را آراسته است * (۱۷) و بسبب ایمان بود که چون ابراهیم تجربه کرده شده اسحق را پیش گذرانید بلی یگانه خود را گذرانید آن کس که وعده ها را یافته بود (۱۸) که بوی گفته شد که نسل تو از اسحق خوانده خواهد شد (۱۹) زانرو که چنین می پنداشت که خدا به برخیزانیدنش از مرده گان قادر است بلکه او را از اینجا در مثل پیدا نمود * (۲۰) و بسبب ایمان بود که اسحق در حق یعقوب و عیسو در باره چیزهای آینده دعای خیر نمود (۲۱) و بسبب ایمان بود که یعقوب هنگام رحلت هر يك از پسران یوسف را دعای خیر نمود و بر سر عصای خود سجده نمود (۲۲) و بسبب ایمان بود که یوسف در هنگام وفات ذکر خلاصی * بنی اسرائیل را نمود و در باره استخوانهای خود حکم کرد * (۲۳) و بسبب ایمان بود که چون موسی تولد یافت والدینش او را سه ماه پنهان کردند زانرو که او را وجیه یافتند و از قدغن پادشاهی

شترسیدند (۲۴) و بسببِ ایمان بود که چون موسی بزرگ شد نحواست که پسرِ دخترِ فرعون خوانده شود (۲۵) که بیشتر پسندید که در مصیبت با قوم خدا شریک باشد تا آنکه در گناه باشد بسببِ خوش گذرانی و قلیل مدتی (۲۶) و می پنداشت تفضیح مسیحی را دولتی عظیم تر از خزائنِ مصر زانرو که ملاحظه مینمود مکافات را (۲۷) و بسببِ ایمان بود که مصر را گذاشته و از خشم پادشاهی نیندیشید که گویا غیرِ مرئی را رؤیت نموده مستقل بود (۲۸) و بسببِ ایمان فصیح و خونپاشی را بنا نهاد که مبدا مهلت اولاد نخستین بر آنها دست نهد * (۲۹) و بسببِ ایمان بود که از دریای سرخ چون از خشکی عبور نمودند و مصریان چون قصد نموده [بگرداب] فنا افتادند * (۳۰) و بسببِ ایمان بود که قلعه‌های یریحو بعد از آنکه هفت روز بدور آنها گشتند منهدم شد * (۳۱) و بسببِ ایمان بود که راحاب فاحشه با بی ایمانان در مهلکه شریک نبود که جاسوسان را سلامت راه میداد * (۳۲) و دیگر چه گویم که مرا وقت کفاف نخواهد کرد اگر در باره کدعون و باراق و شمشرون و یفتاح و داؤد و شموئیل و پیغمبران خواهم که مفضلاً بیان نمایم (۳۳) که ایشان از راه ایمان بر معاملات غلبه نموده و به نیکوکرداری پرداخته و آخذِ وعده‌ها گردیدند و دهی شیران را بند نمودند (۳۴) و شدتِ آتش را خاهوش نمودند و از دمه‌های شمشیر رستگار شدند و از ضعف بقوت رسیدند و در جنگ دلیر شدند و لشکرهای بیگانه‌گان را منهدم ساختند (۳۵) و زنان مرده‌گان خود را یافتند برخاسته و بعضی کوفته گشته و خلاصی را قبول نکردند تا که قیامت بهتر را یابند (۳۶) و بعضی در امتحان استنهاها و تازیانه‌ها بلکه بندها و حبسها افتادند (۳۷) و سنگسار شدند و از آره دو پاره شدند و در شکنجه افتادند و از شمشیر بقتل رسیدند و پوستهای گوسفند و بز پوشیده آواره می‌گشتند و پیوسته محتاج و متالم بودند و بد رفتاری میدیدند (۳۸) و بلوجود آنکه جهان لائق آنها نبود در بیابانها و کوه‌ها و غارها و شکافهای

زمین متواری میبودند * (۳۹) و اینها همه بسبب ایمان مشهور شدند و وعده را نیاقتند (۴۰) که خدا در باره ما چیز نیکوتری را ملاحظه می نمود تا آنکه آنها کامل نگردند جدا از ما *

(باب دوازدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) پس ما نیز چون چندین ابر شاهدان را گردانید خود داریم هرگزانی و گناه دامن گیر را بیرون کرده در میدان معینی بی خسته گی بدویم (۲) و پیوسته در بناکننده و کامل سازنده در ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که او بجهت آن سروری که منظورش بود خجالت را ناچیز انگاشته صلیب را متحمل گردید و بر دست راست تخت خدا بنشست * (۳) و ملاحظه نمائید که این شخص چه قدر آن مخالفی که گناه کاران را در ضد وی بود متحمل می شد مبادا که دل شکسته شده خسته شوید (۴) و شما در جهاد با گناه تا بخون ریزی هنوز نه ایستاده اید (۵) و آن خاطر جمعی را فراموش کردید که شما را چون پسران مخاطب مینماید که ای پسر حقیر مشعار تنبیه خداوند را و چون تو را ملزم سازد خسته مشو (۶) زانرو که هر کس را که خداوند دوست دارد تنبیه مینماید و تازبانه میزند هر پسر را که می پذیرد (۷) و اگر شما متحمل تنبیه می شوید خدا با شما چون با پسران رفتار نموده است زانرو که کدام پسر است که پدر او را تنبیه نمی نماید (۸) و اگر نیابید آن تنبیه را که تمامی در آن شریک میباشند حرام زاده گان میباشید نه فرزندان *

(۱) و اگر پدران جسمی را مَنده خود داشتیم و مُنقاد شدیم آیا بطریق اولی پدر روحانیء خود را اطاعت نکنیم و زنده باشیم (۱۰) که بدرستی که بجهت [فائده] قلیل مدتی بنوعی که مظنه داشتند تنبیه مینمودند و او بجهت نفعی که تا در تقدس وی شریک باشیم [تنبیه مینماید] (۱۱) و هر تنبیهی در آن حال چیز قرح انگیزی نیست بلکه الم آلود است لیکن بعد میوه بر آرام راستی را بجهت آنها که تربیت کرده میشوند از وی بار می آورد *

(۱۲) لهذا دستهای اندازده و زانرهای سست شده را استوار نمائید (۳) و راه‌های راست را بجهت پایهای خود آراسته نمائید تا که آنچه لنگ است تلف نه شود بلکه صحیح گردد (۱۴) و بصلح جوئی با همه سلوک نمائید و تقدس نیز که بدین آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید (۵) و هوشیار باشید که مبدا کسی از توفیق خدا فاسد آید و مبدا اصل مرارت سرکشیده اضطراب بار آرد و بسیاری بدین جهت آلوده شوند (۱۶) و مبدا کسی زانی و بی‌مبالات باشد مانند عیسو که بجهت یلک خوراک حق خلافت را تسلیم نمود (۱۷) که میدانید که چون بعد خواست که وارث برکت گردد به اجابت نرسید زانرو که مجال تغییر در آن نیافت با وجود آنکه با اشکها جویای آن میبود * (۱۸) و شما نرسیدید بکوهی که مس کرده شود و با آتش سوخته باشد و بظلمت و تاریکی و طوفان (۱۹) و آواز صورها و صدای هاتفها که شغف‌نندگان خواستند که دیگر سخنی زیاد بر آن بایشان مذکور نشود (۲۰) [زیرا که آنچه مذکور می‌شد نمی‌توانستند متکمل شد که اگر حیوان هم کوه را مس نماید سنگسار شود یا نیزه بر او فرو کرده شود (۲۱) و اینکه رویت آن قدر هولناک بود که موسی گفت من در غایت هراسان و لرزانم] (۲۲) بلکه آمدید بکوه صیون و بشهر خدای حی اورشلیم آسمانی و به هزاران هزار فرشته (۲۳) و بدیوان عمومی و کلیسیای زاده‌های نخستین که در آسمان مرقوم اند و بخدای حاکم همه و بارواح راستان کامل گردیده (۲۴) و به واسطه پیمان نو عیسی و خونی که ریخته شد که سخنانش بهتر از آواز خرن هابیل است * (۲۵) و هوشیار باشید که از حرف‌زننده خود را اعراض نمائید زانرو که چون آنان که خود را از آن کس که بر زمین حکم میفرمود دور داشتند رستگار نشدند بطریق اولی هرگاه ما خود را از آن که از آسمان تکلم می‌نماید دور نمائیم رستگار نخواهیم شد (۲۶) چه آن وقت آوازش زمین را جنبانید و حال وعده نموده است که من یلک بار دیگر زمین را نه بتنهائی بلکه

آسمان را می‌جُنبانم (۲۷) و این سخن که يك بارِ ديگر دالّ است بر كنده شدن چيزهاي جُنبنده چون چيزهاي ساخته شده تا آنكه چيزهاي كه نمي‌جُنبند باقي ماند (۲۸) لهذا ما كه بچنگ مي‌آريم مملكت با ثبات را بگيريم توفيق را كه بطور خوش‌آينده خدا را بنده‌گي نمائيم با حيا و زهد (۲۹) كه خدای ما آتش فرودگيرنده است *

(باب سيزدهم مشتمل بر بيست و پنج آيه)

(۱) و پيوسته محبت برادرانه باقي ماند (۲) و مسافرپروري را فراوش نه نمائيد زانرو كه بعضي بدین سبب لَعْنُ شعور فرشته‌گان را مهماني نموده اند (۳) و بنديان را ياد آرید چنانچه گویا با آنها در بند بودید و آناني را كه بدسلوكي مي‌بينند چنانكه خودتان در بدن هستيد (۴) و نكاح در همه خلق معزز است و بسترِ نالوده ليكن زانيان و فاسقان را خدا جزا خواهد داد (۵) و زر پرستي را طريقِ خود مسازيد و با آنچه هست قناعت نمائيد زانرو كه او خون فرموده است كه من مطلقا تورا وا نخواهم گذاشت و هرگز تورا ترك نخواهم نمود (۶) بنوعي كه ما خاطر جمع شده ميتوانيم گفت مرا خداوند معاون است نخواهم ترسيد از آنچه خلق با من مينمايند * (۷) و پيشروايانِ خود را كه بكلامِ خدا با شما تكلم نمودند بخاطر آرید و انجام گذران ايشان را ملاحظه نموده ايشان را در ايمان پيروي نمائيد (۸) و عيسيء مسيح ديروز و امروز و تا بابد همان است (۹) و از تعليمهاي گوناگون غريب متردد مشويد زانرو كه بهتر است كه دل از توفيق استوار شود نه از خوراكيها كه آناني كه اين قسم رفتار مينمودند هيچ سود نيافتند (۱۰) و ما قربانگاهي را داريم كه آنان كه ملازم خيمه ميشانند مأذون نيستند كه از آن خرده باشند * (۱۱) كه آن حيوانهايي كه خون ايشان جهت گناه به دست كاهن بزرگ بلكان اقدس برده ميشود بدنهاي آنها بيرون از خيمه گاه سوخته ميشود (۱۲) لهذا عيسيء نيز تا آنكه قوم را بخون خود مقدس سازد در خارج

از دروازه عذاب کشید (۱۳) پس ما بیرون از خیمه‌گاه بنزدش برویم و رسوائیش را متحمل گردیم (۱۴) زانرو که نداریم در اینجا شهر پایداری را بلکه در تفحص شهر مستقبل میباشیم (۱۵) پس بوسیله او هدیه تمجید را یعنی حاصلِ لُبه‌ها که اعتراف با سَمَش باشد پیوسته نزد خدا بگذرانیم * (۱۶) و از احسان و خیرات غفلت نرورید زانرو که خدا از چنین هدایا راضی می‌شود (۱۷) و اطاعت و انقیاد نمائید پیشوایان خود را زانرو که آنها جانهای شمارا پاسبانی می‌نمایند چون آنان که حساب را پس میدهند تا آنکه بخوشوقتی این را بجا آرند نه با ناله از آنجا که این بجهت شما بی‌مصرف است (۱۸) و در حق ما دعا نمائید زانرو که ما را یقین است که نیت خیر داریم و می‌خواهیم که بهر صورت بخوبی رفتار نموده باشیم (۱۹) و بیشتر التماس می‌نمایم که این را بکنید تا آنکه بشما باز بزودی برسم * (۲۰) و خدای آرام که شبان بزرگ گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را بخون پیمان جاودانی از مرده‌گان برخیزانید (۲۱) شمارا در هر عمل خیر آراسته سازد تا آنکه اراده او را بجا آرید و در شما بدید آرد آنچه در حضور او خوش آینده می‌باشد بوساطت عیسی * مسیح که او را تا ابد آباد جلال باد آمین * (۲۲) و ای برادران از شما استدعا می‌نمایم که کلام نصیحت آمیز را به پذیرید که مختصری بجهت شما در رساله نوشتم * (۲۳) و مستحضر باشید که تیموثیوس برادر خلاصی یافته است و اگر زود آید بهمهرا او شمارا ملاقات خواهیم نمود (۲۴) و هم‌ه پیشوایان خود را و مقدسان را سلام برسانید و اهل ایتلیه شمارا سلام میرسانند (۲۵) با همه‌گی * شما توفیق باد * آمین *

تمام شد نامه پولس حواری به عبریان

و نه کس را امتحان می‌نماید (۱۴) و هر کس که در امتحان است از خواهشِ خود کَشیده شده و گول خورده است (۱۵) و بعد خواهش آبتن شده میزاید گناه را و گناه بکمال رسیده مرگ را بدید می‌آرد * (۱۶) ای برادرانِ محبوبِ من فریفته مشوید (۱۷) که هر انعامِ نیکو و هر احسانِ کامل از بالا است و نازل میشود از ابوالانوار که نزد او زوال و ظلّ انعکاس هم نیست (۱۸) و اراده فرموده بکلام حق ما را تولید نمود تا آنکه از مخلوقاتِ وی چون نوبر باشیم * (۱۹) پس ای برادرانِ محبوبِ من هر کس در شنیدن کند و در گفتن کند و در خشم سُست باشد (۲۰) از آنجا که خشم خلق عدالتِ خدا را بجا نمی‌آرد (۲۱) پس هر قسمِ کثافت و کضالتِ بدرا کننده بفرقتی کلام کاشته را بپذیرید که جانهای شما را تواند رها کند * (۲۲) و بکلام عمل‌کننده باشید نه اینکه خود را گول زده همین بشنوید و بس (۲۳) که اگر کسی شنونده کلام باشد و عمل نفع‌ماید شخصی را مانند که صورتِ ظاهری خود را در آئینه می‌نگرد (۲۴) از آنجا که خود را نگر نیست و رفت و فی‌الغور فراموش نمود که چه قسمِ شخصی بود (۲۵) لیکن آن کس که در شریعتِ کاملِ آزادی غور نماید و قرار گیرد از آنجا که شنونده فراموش‌کننده نیست بلکه بجا آورنده عمل است در اطوارِ خود خوشوقت خواهد بود * (۲۶) و اگر شخصی در میان شما اندیشه دین‌داری کند و جَلو زبانِ خود را نگیرد بلکه دلِ خود را فربرد دین‌داری آن شخص عبث است (۲۷) دینِ پاكِ بی‌شش نزد خدا و پدر اینست یقینان و زنانِ بیوه را در هنگامِ تنگ‌دستی تفحص نمودن و خود را از [آلایش] دنیوی پاك‌نگه داشتن *

(بابِ دوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) ای برادرانِ من با ظاهربینی جمع ننماید ایمانِ خداوند ما عیسیٰ و مسیح [خدوی] جلال را (۲) چه اگر مردی با انگشترین طلا و کسوتِ فاخر بمجلسِ شما در آید و آید مُفلسی نیز با لباسِ مذدرس (۳) و بر صاحب

کَسَوْتِ فاخر توجه نموده میگوئید که اینجا بفرمائید که نیکوست و مفسر را میگوئید که در آنجا به ایست یا در اینجا در تحت قدمگاه من بنشین (۴) آیا در میانه خود طرفگیری نموده اید و همیزان زشت سیر نیستید (۵) بشنوید ای برادران محبوب من آیا بر نگزیده است خدا مفسرین این جهان را که در ایمان توانگر و وارث آن ملکوت باشند که بمحبتان خود وعده فرموده است (۶) لیکن شما فقیران را تحقیر نموده اید آیا صاحبان مکتب شمارا مجبور نمی نمایند و بمحکما شمارا نمی کشند (۷) آیا آنها نسبت با آن نام کرامی که بر شما خوانده شده است کفر نمی گویند (۸) و بتحقیق که اگر شما در شریعت ملوکانه ترقی نمائید بر وفق آن نوشته که تو آشنای خود را چون خود دوست دار نیکو خواهید نمود (۹) اما اگر نگاه بظاهر نمائید گناه می ورزید و مثل تجاوز کننده گان بشریعت ملزم میشوید * (۱۰) زانرو که اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد و یکت جزورا سهل انگار همه را مقصر شده است (۱۱) زانرو که آن کس که فرمود که زنا مکن نیز فرمود قتل مکن پس اگر تو زنا نمائی لیکن قتل کنی از شریعت تجاوز نموده * (۱۲) شما حرف زنید و عمل نمائید چون کسانی که از شریعت آزادی حکم خواهند یافت (۱۳) که حکم بی رحم بکسی خواهد شد که رحم نموده است و رحم بر حکم برتری میکند * (۱۴) ای برادران من چه مصرف دارد اگر کسی گوید که ایمان دارد و عمل ندارد آیا ایمان او را رستگار تواند نمود (۱۵) اگر برادر یا خواهری برهنه باشد و محتاج بگذران یومیه باشد (۱۶) و یکی از شما آنها را گوید بروید بسلامت و گرم و سیر شوید و ما محتاج بدن را بآنها ندهد چه نفع حاصل خواهد شد (۱۷) بهمان طور ایمان نیز اگر با عمل نباشد خودش بی روح است (۱۸) شاید کسی گوید که تورا ایمان است و مرا عمل تو ایمان خود را بی عمل خودت بر من ظاهر ساز و من از اعمال خود ایمان خود را بر تو ظاهر می سازم (۱۹) تو اعتقاد داری که خدا یکی است و خوب میکنی

و شیطاين نیز معتقد اند و می‌لرزند (۲۰) ای مرد بیچ آیا خواهی دانست که ایمان بی‌عمل مُرده است (۲۱) آیا پدر ما اِبْرَاهِيمَ از عمل عادل شمرده نشد هنگامی که پسر خود اِسْحٰقُ را بر قربانگاه گذرانید (۲۲) پس ملاحظه نما که ایمان با عملش مؤثر بود و از عمل ایمانش کامل گشت (۲۳) و آن نوشته کامل گشت که میگوید اِبْرَاهِيمَ بر خدا ایمان آورد و به عدالت به او منسوب شد و خلیل الله خوانده شد (۲۴) پس ملاحظه نمائید که مردم از اعمال عادل شمرده میشوند نه از ایمان بتنهائی (۲۵) و بهمان قسم آیا راحِبِ فاحشه نیز از عمل عادل شمرده نشد چون فرستاده‌گان را باندرون بُرد و از راه دیگر بیرون نمود (۲۶) که آنچه آن که جسم بی‌جان مُرده است بهمان وتیره ایمان بی‌عمل مُرده است *

(باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) ای برادران من بسیار مفتی مباشید که خود میدانید که عقوبت اشد بر ما واقع می‌شود (۲) از آنجا که در اکثر امور همهگی سهو می‌نمائیم و اگر کسی در کلام سهو نه نماید همان مرد کامل است و می‌تواند که تمام بدن را جلوگیری نماید (۳) چنانچه جلوه‌ها را در دهان اسپان میگذاریم تا ما را اطاعت نمایند و تمامی بدن آنها را می‌گردانیم (۴) و نیز کشتیها هر قدر بزرگ باشند و باد هلی شدید آنها را برانند با سُکّان کوچک هر جا که میل ناخدا باشد می‌روند (۵) بهمان وضع زبان عضوی کوچک است و سخنان عظیم بسیار میگوید چنانچه اخگر آتشی چه مقدار اجناس را که میسوزاند (۶) زبان آتش و عالم ناراستی است در میان اعضا و چنان است زبان که تمامی بدن را آلوده و گیتی را آفروخته سازد و آفروخته‌گیء خودش از جینم میباشد (۷) هر نوع وحوش از طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبایع انسان رام شده اند و می‌شوند (۸) لیکن زبان را هیچ کس از خلایق رام نمی‌تواند کرد و سرکشی است شریر و مملو از زهر قاتل است (۹) بهمان ما خدا

و پدر را ستایش می‌نمائیم و بهمان لعن می‌نمائیم مردم را که شبیه خدا
 میباشند (۱۰) پس از يك دهن دعا و نفرین بیرون می‌آید ای برادران من
 نباید که چنین شود (۱۱) آیا از يك شکاف چشمه شیرین و تلخ بیرون
 می‌تراود (۱۲) ای برادران من آیا درخت انجیر بر زیتون می‌تواند آورد یا
 تان انجیر را همچنين هیچ چشمه آب شور و شیرین را نمی‌تواند آورد *
 (۱۳) اگر کسی در میان شماست که صاحب عقل و تمییز باشد ظاهر سازد
 اعمال گذران نيك خود را با افتاده‌گی و عاقلانه (۱۴) اگر در دل دارید غیرت
 تندخویی و نزاع جوئی را فخر نه نمائید و دروغ مگوئید بر خلاف راستی
 (۱۵) از آنجا که این عقل از بالا نازل نمی‌شود بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی
 است (۱۶) چه هر جا که غیرت و نزاع میباشد فتنه و هر عمل ناشایسته
 موجود است (۱۷) اما آن عقل که از بالا است اول پاك است و بعد صلح جو
 و حلیم و افتاده و پُر از رحم و نمرات نيك و بی طرف داری و بی ریا
 (۱۸) و تحم صداقت در آرام پاشیده می‌شود برای آنان که آرام طلب اند *

(باب چهارم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) در میان شما نزاعها و جدالها از کجا میشود آیا از اینجا نمی‌شود یعنی
 از خواهشهای شما که در اعضای شما در نزاع اند (۲) طمع مینمائید
 و مالک نمی‌شوید قتل و حسد مینمائید و بچنگ نمی‌توانید آورد
 و جنگ و جدل مینمائید و بسبب آنکه استدعا نمی‌کنید بچنگ
 نمی‌آرید (۳) بلی سؤال مینمائید و نمی‌رسد زانرو که بعقیده ناخوش
 سؤال می‌نمائید تا در خواهشهای خود بکار برید * (۴) ای زانیها و زانیه‌ها
 آیا نمیدانید که دوستی دنیا دشمنی خداست پس هر کس که خواهد با
 دنیا دوست باشد دشمن خدا گشته است (۵) آیا چنان گمان برید که
 کتاب لغو می‌گوید که روح که در ماست انجام طمعش تا حسد است
 (۶) لیکن توفیقش افزون است که میگوید خدا متکبران را مخالفت مینماید

و فروتنان را توفیق می بخشد (۷) پس خدا را اطاعت نمائید و با ابلدیس مقاومت نمائید که از شما خواهد گریخت (۸) با خدا نزدیکی نمائید که او با شما نزدیکی خواهد نمود دستها را پاک سازید ای گناهکاران و دلها را صاف سازید ای دو دله گان (۹) غصه خورید و ناله و گریه کنید خنده شما به غصه و راحت شما به رنج مبدل شود (۱۰) پیش خداوند کوچکی نمائید که او شما را بلند خواهد ساخت * (۱۱) و ای برادران با یکدیگر بد نگوئید و هر کس که بر برادر بد میگوید و بر برادر حکم مینماید بر شریعت بد میگوید و بر شریعت حکم مینماید و اگر بر شریعت حکم مینمائی بجا آرنده شریعت نیستی بلکه خود شارعی * (۱۲) یکتا شارع است که تواند رهتاید و هلاک نمود تو کیستی که بر کس دیگر حکم مینمائی * (۱۳) بشنوید شما که میگوئید که امروز و فردا بفلان شهر میرویم و در آنجا یک سال بسر برده تجارت میکنیم و منتفع میشویم (۱۴) و حال آنکه نمیدانید که فردا چه عیشود زانرو که چیست حیات شما بخاری است که اندکی ظاهر است و بعد غائب میشود (۱۵) شما بخلاف آن باید گفت که اگر خداوند بخواهد زنده خواهیم ماند و چنین خواهیم کرد (۱۶) لیکن حال شما از راه پوچی فخر مینمائید و هر آن فخری که چنین باشد بد است (۱۷) خلاصه کسی که نیکی کردن را داند و بجا نیارد باو گناه است *

(باب پنجم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) ای صاحبان دولت الحال رو آرید و گریه و ناله کنید بعلمت این مصیبتها که بر شما وارد میشود (۲) دولت شما گنبدیده می شود و رختهای شما به بید خورده می گردد (۳) طلا و نقره شما موربانه میخورد و موربانه آنها شهادتی است بر شما و اجسام شما نیز چون آنش میخورد و بجهت روز بازبین خود گنجینه نهاده آید (۴) اینک فریاد می کند مزد دورانی

که کشتهای شما را درویدند و شما از آنها باز داشتید و فریاد آن درونده‌گان
 بگوشهای خداوند صباوت رسیده است (۵) تنعم و عیش و عشرت در زمین
 نموده اید و دل‌های خود را فریبه نمودید چنانکه بجهت روز ذبح است
 (۶) بر عادل تحکم نمودید و به قتل رسانیدید و او شما را مقاومت نمی‌نماید *
 (۷) پس ای برادران صبر نمائید تا آمدن خداوند اینک دهقان انتظار
 نمر گران‌بهای زمین را می‌کشد و بجهت آن صبر مینماید تا هنگامی که یابد
 باران اول و آخر را (۸) شما نیز صبور بوده خاطرهای خود را جمع دارید که
 آمدن خداوند نزدیک است * (۹) ای برادران با یکدیگر گله ننمائید مبادا
 که بر شما تحکم شود اینک حاکم بر در دروازه ایستاده است (۱۰) ای برادران
 من نمونه بگیرید در تحمل بد سلوکیها و صبر آن پیغمبران را که باسم خداوند
 حرف زده اند (۱۱) الحال متحملان را تهنیت می‌گوئیم صبر ایوب را شنیده
 اید و مقصود خداوند را یافته اید که خداوند بغایت مهربان و رحیم است *
 (۱۲) و ای برادران من فوق همه اینست که باسما و زمین و هر نوع دیگر
 سوگند مخورید بلکه بلی * شما بلی و نفع شما نه باشد مبادا که زیر تحکم
 افتید * (۱۳) و اگر کسی از شما ستم دیده باشد دعا نماید و اگر کسی
 خاطر جمع است زور بسراید (۱۴) و اگر کسی در میان شما بیمار باشد
 کشیشان کلیسیا را بخواند که بر وی دعا نموده و بر وی باسم خداوند روغن
 مالند (۱۵) و دعای ایمانی زنجور را خواهد رهانید و او را خداوند خواهد
 بر خیزانید و اگر گناهی کرده باشد آمرزیده خواهد شد (۱۶) و نزد یکدیگر
 بخطاها اقرار نمائید و در حق یکدیگر دعا نمائید تا که رستگار باشید که
 دعای محکم شخص عادل بسیار مؤثر است (۱۷) ایلیایه که انسان چون ما
 صاحب حواس بود دعا نمود که باران نبارد و سه سال و شش ماه باران
 نبارید (۱۸) و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین بر خود را آورد * (۱۹) ای

برادران اگر کسی در میان شما از حق منحرف گردد و کسی او را باز برگرداند
(۲۰) بداند که شخص که گناه کاری را از گمراهی او برگرداند نفسی را از قتل
رهانیده است و بسیاری از گناهان را پوشیده است *

تمام شد نامه عامِ یعقوبِ حواری

نامه عامِ اولِ پطرسِ حواری

مشمول

در پنجم باب

(بابِ اولِ مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پطرسِ حواری عیسی ع مسیح بمسافران پراکنده در پنطس و کَلِیَّه و قِدِیْقَه
و آسیه و بیثونیّه (۲) که برگزیده شده اند بر حسب مشیتِ ازلی ع خدای
پدر بوسیله تقدیسِ روح تا به اطاعت و خون پاشی ع عیسی ع مسیح که فضل
و آرام زیاد بر شما باد (۳) مبارک باد خدا و پدرِ خداوند ما عیسی ع مسیح
که بحسبِ وفورِ رحمتش ما را باز بامید زنده تولید نمود بوسیله برخاستن
عیسی مسیح از مرده گان (۴) بعیراثِ بی فساد و نا آلوده و ناپرموده که
بجهت ما گذارده شده است در آسمان (۵) که بقدرتِ خدا و بوساطتِ ایمان
در امن هستیم تا رسیدن آن نجاتی که آشکارا میشود در ایامِ آخر (۶) لهذا
شما خرم میباشید باوجود آنکه حالِ مدّتِ قلیلی از راهِ ضرورت در امتحانهای
گونگون شگمین هستید (۷) تا آنکه این حجتِ ایمانِ شما که از زرفانی
بسیار گرامی تر است بعد از تجربه کرده شدنش بآتش در هنگامِ ظهورِ عیسی ع

مسیح با تحسین و تکریم و جلال یافت شود (۸) که شما او را ندیده دوست
 میدارید و حال آنکه هنوز نمی بینید او را لیکن ایمان آورده در وجد اید
 بخرمی که بیرون از تقریر و پر از جلال است (۹) و غایت ایمان خود را که
 نجات جنتهاست می یابید * (۱۰) و در باره آن نجات بدقت تفحص
 و تجسس نمودند پیغمبرانی که اخبار نمودند از آن توفیقی که در شماست
 (۱۱) و استفسار می نمودند که چه وقت و چه نوع وقتی قصد است آن روح
 مسیح را که در ایشان بود هنگامی که بیشتر شهادت میداد بر عذابهای مسیح
 و جلالهای متعاقب آن (۱۲) آنها را مکشوف شد که نه بجهت خود بلکه بما
 می رسانیدند آن خبرهایی را که حال خبر از آنها یافتید بوساطت آذانی که
 بروح القدس که از آسمان فرستاده شد شمارا مژده دادند و فرشته گان شوقمند
 می باشند که در این چیزها شور نمایند * (۱۳) لهذا شما کمرهای دل خود را
 استوار نموده هوشیار بوده امید کامل داشته باشید برای آن توفیقی که در
 هنگام ظهور عیسی مسیح بر شما می آید (۱۴) چون انبای اطاعت متمائل
 میباشد خواهشهای پیشین خود را که در او ان جهالت داشتید (۱۵) بلکه
 چنانچه مقدس است آن که شمارا دعوت نمود شما نیز در جمیع افعال
 خود مقدس باشید (۱۶) از آنجا که مرقوم شده است که پاک شوید زانرو
 که من پاک هستم * (۱۷) و چون آن کس را که شما پدر می خوانید
 بی ظاهر بینی بر حسب فعل هر کس حکم مینماید هنگام توقف خود را
 با احتیاط مصروف نمائید (۱۸) زیرا که میدانید که بچیزهای فانی چون طلا
 و نقره رهائی نیافتید از اطوار باطل خود که از پدران بقواتر شما رسیده بود
 (۱۹) بلکه بخون گران بهای مسیح که چون بره بی عیب و بی داغ بود
 (۲۰) و معین شد پیش از بنای عالم لیکن برای شما در این ایام آخر ظاهر
 گشت (۲۱) که بوساطت ایمان می آورید بر خدائی که او را از ورده گان
 برخیزانید و جلال بخشید بنوعی که ایمان و امید شما بر خدا میباشد *

(۲۲) و جانهای خود را به اطاعت برآستی از قدرتِ روح پاک نموده تا که محبتِ برادری * بی ریا [باشد] پس یکدیگر را بساده‌لوحی و بغایت دوست دارید (۲۳) زانرو که تولد تازه یافتید نه از تخمه، فانی بلکه از تخمه غیر فانی که عبارت است از کلامِ خدا که تا بابد زنده و باقی است (۲۴) زانرو که هر بشری چون گیاهی است و جمیع جلالِ خلق چون گل گیاه است گیاه پژمرده گشت و افشانده گشت کُلش (۲۵) اما گفته‌اند خداوند تا بابد باقی است و این کلامی است که بشما بمزده داده شده است

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) پس هر نوع شرارت و هر قسمِ مکر و ریا و حسد و هر قسمِ غیبت را گذاشته (۲) چون اطفالِ نو زاده خواهش مند شیر صائب کلام باشید تا از آن پرورش یابید (۳) چون یانت ذایقه شما که خداوند را خوش گوار است * (۴) تا باو رسیده یعنی بآن سنگت زنده که خلقش مردود نموده اند اما نزد خدا مکرم و معزز است (۵) شما خورد نیز چون سنگهای زنده عمارت میشود چون خانه روحانی و میگردید کاهن مقدس تا قربانیهای * روحانی * خوش آینده * خدا را بواسطتِ عیسی * مسیح گذرانید (۶) و در این مقدمه فقرة ایست در کتاب که اینک من می نهم در صیون سنگی را که سر زاویه و مکرم و معزز است و هر کس که بروی ایمان آورد خجیل نخواهد گردید (۷) پس نزد شما که ایمان دارید گران بها است و طاغیان را آن سنگی که معمارانش رد کردند سر زاویه (۸) و سنگت کوبنده پا و کوه مصادم شده است و ایشان از راه بغاوت از کلام کوبیده میشوند و بجهت همین وضع شده بودند (۹) لیکن شما قوم برگزیده و کهنه ملوکانه و طائفه مقدس و قوم خاص گشته اید تا آنکه اوصاف آن کس که شمارا از ظلمت بنور زادر خود دعوت نموده است جلوه دهید (۱۰) که سابق بر این شما قوم نبودید اما حال قوم خدائید و مرحوم نبودید و الحال مرحوم گشته اید * (۱۱) ای محبوبان استدعا مینمایم

که چون غریب و مسافر از خواهشهای جسمی اجتناب نمائید که آنها با نفس در نزاع اند (۱۲) و رفتار خود را در میان قبائل نیکو دارید تا آنکه ایشان بجای سخنان زشت در حق شما چون بر زشت کاران در روز توجّه خدا را تمجید نمایند از کردهای شایسته شما که ملاحظه مینمایند * (۱۳) پس هر معین شده انسان را بجهت خداوند اطاعت نمائید چه پادشاه را چون سرور (۱۴) و چه حکام را چون گماشتهگان وی بجهت انتقام از بدکاران و تحسین نیکوکاران (۱۵) که خواهش خدا همین است که به نیک رفتاری جهل مردم جاهل را منطقی نمائید (۱۶) و چون آزادان بوده لیکن آزادی را بهانه شرارت نمائید بلکه چون بندهگان خدا باشید (۱۷) هر کس را عزت نمائید و برادران را دوست دارید و از خدا بترسید و پادشاه را تعظیم نمائید * (۱۸) ای نوکران آفایان خود را در کمال انقیاد اطاعت نمائید نه همین آفایان مهربان و حلیم را و بس بلکه کج خلقان را نیز (۱۹) زانرو که فضیلت است هرگاه کسی مصیبت به نا حق کشیده آنرا بجهت خاطر خدا متحمل گردد (۲۰) چه فخر است اگر گناه کرده و طپانچه خورده متحمل شوید لیکن اگر نیکی کرده و مصیبت کشیده متحمل شوید این نزد خدا فضیلت است (۲۱) و از برای این رفتار دعوت کرده شدید زانرو که مسیح نیز در راه ما عذاب کشید و برای ما نمونه گذاشت تا آنکه بر اثر پای وی روان شوید (۲۲) که او گناه نکرد و در دهانش ثقلب یافت نشد (۲۳) و چون بر او دشنامی واقع می شد دشنام باز نمیداد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود بلکه خود را بآن کس تسلیم می نمود که انصاف بحق می نماید (۲۴) و او گناهان ما را بر بدن خود بردار متحمل شد تا که ما از گناهان گردان گشته در راستی زنده گردیم و شما بسبب ضرب او شفا یافته اید (۲۵) که بودید چون گوسفندان گمراه لیکن الحال بسوی شبان و ناظر نفوس خود برگشتید *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و نیز ای زنان شوهران خود را بنوعی مطیع باشید که اگر بعضی کلام را نگروریده باشند بسبب خوش رفتاری زن بدون کلام رُبوده شوند (۲) چون به بینند رفتار شایسته با حرمت شمارا (۳) و آرایش شما از زینتهای ظاهری از بافتن موهای سر و مزین بطلا شدن یا پوشیدن لباسها نباشد (۴) بلکه شخص پوشیدهء باطنی [بزینت] غیر فانی به مزاج حلیم و آسوده مزین شود که او نزد خدا گران بها است (۵) و بهمین نوع در اوان سلف زنان مقدس که امیدوار بخدا میبودند خود را آرایش می نمودند و شوهرشان را مطیع میبودند (۶) چون ساراه که ابراهیم را مطیع بود که او را خداوند میخواند و شما دختران او میباشید مادامی که نیک کردار باشید و از هیچ صدمه خائف نباشید * (۷) و شوهران نیز با ایشان بطور عاقلانه سلوک نمائید و ماده را چون ظرفی نازکتر احترام نمائید چون کسانی که در توفیق حیات هم ارث اند که مبادا دعاهای شما منقطع گردد * (۸) خلاصه شما همه گوی یک دل و هم درد و برادر دوست و رحم دل و خوش خلق باشید (۹) و بدی بجای بدی و دشنام بجای دشنام بکار نیآورید بلکه بالعکس دعای خیر نمائید که چنین میدانید که برای همین خوانده شده اید که دعای خیر را بمعیرات یابید (۱۰) و آن کس که طالب است خوشیء حیات را و خواهد که در روزگار خوشی بیند زنان خود را از بدی باز دارد و لبهای خود را تا بتقلب نگردد (۱۱) از بدی اعراض نماید و نیکی نماید و صلح جو باشد و او را تعاتب نماید (۱۲) زانرو که چشمهای خداوند بر راستکاران است و گوشهائی او در راه دعای آنها گشاده است و روی خداوند بر خلاف بدکاران است (۱۳) و اگر شما نیکی را پیروی نمائید آن کیست که با شما بدسلوکی نماید (۱۴) اما اگر در راه راستی زحمت یابید خوشوقت باشید و از تمدیدات آنها مترسید و مضطرب مشوید (۱۵) بلکه در دلهای خون خداوند خدایا تفریه نمائید

و پیوسته مستعدّ باشید که هر کس که در بارهٔ آن امید که دارید علتی از شما سؤال نماید با حلم و احتیاط جواب دهید (۱۶) و در نیکی نفس را نا مکدر نگاه دارید تا آنان که ظن می‌زنند بر رفتار نیلک شما در مسیح بجای بد گفتن بر شما چون بر بدکاران خجل گردند (۱۷) چه اگر مشیت خدا قرار گرفته باشد که عذاب کشیم نیک کردار مُعذّب بهتر است از بدکردار * (۱۸) زانرو که مسیح در راه گناهان [یعنی] عادل در راه ظالمان یلک بار عقوبت کشید تا آنکه مارا بسوی خدا آورد و حال آنکه از حیثیت جسم کُشته شد و از حیثیت روح زنده گشت (۱۹) و او رفته ندا کرد ارواحی را که مسجون بودند (۲۰) که مدتی یابی بودند هنگامی که حلم خدا چند گاهی انتظار کشید یعنی در ایام نوح در اوانی که کشتی را میساختند و در آن چندی از نفوس یعنی هشت نفر از طریق آب ناجی شدند (۲۱) و در مقابل آن ما نیز از غسلی که آن سُستن کثافت جسم نیست بلکه توجه قلب صمیم بخداست نجات می‌یابیم بوساطت بر خاستن عیسی مسیح (۲۲) که باسماں صعود نموده در دست راست خداست و فرشته‌گان و اصحاب اقتدار و خداوندان قدرت محکوم وی شدند *

(باب چهارم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) پس از آنجا که از حیثیت جسم مسیح در راه ما متحمل گشت شما نیز همان خوبی را چون سلاح به بر نمائید که آن کس که جسماً متحمل مرگ شد از گناه باز مانده است (۲) تا آنکه دیگر باقی عمر را در جسم موافق خواهش خلق صرف ننماید بلکه بنوعی که مشیت خداست (۳) زیرا که مدت ماضی از عمر ما بس است بجهت بجا آوردن خواهش قبائل چون در بی عصمتیها و شهوتها و می‌پرستیها و شوخیها و شربها و بت‌پرستیهای مکروه رفتار مینمودیم (۴) و تعجب می‌نمایند و سخنهاي لغو میگویند چون بینند که شما تا بان حد اسراف با آنها نمی‌دید (۵) لیکن نزد آن کس

که مستعد است که بر زنده‌گان و مُرده‌گان حکم نماید حساب را پس خواهند داد (۱) و از این رو است که مُرده‌گان را ندا باین موده شد که هر چند پیش مردم از حیثیت جسم حکم کرده شده اند پیش خدا از حیثیت روح زنده باشند * (۲) و انجام هر چیز نزدیک است پس بهوشیاری در دعا بیدار باشید (۳) خصوصاً آنکه محبت یکدیگر را بشدت داشته باشید زانرو که محبت کثرت گناهان را خواهد پوشانید (۴) و بی دریغ یکدیگر را ضیقت نمائید (۵) چنانکه هر کس کرامتی یافته است آنرا بدیگران رساند چون ناظران نیک توفیق گوناگون خدا (۶) و اگر کسی تکلم نماید از مقوله کلام خدا تکلم نماید و اگر کسی خدمت نماید خدمت نماید بحسب آن قوتی که خدا تطایعی نماید تا آنکه بهر صورت خدا تمجید یابد بوساطت عیسی مسیح که او را جلال و قوت تا ابد الابد است آمین * (۷) ای محبویان تعجب ننمائید از آن شدائد ناری که بجهت تجربه شما در شما واقع می‌شود که گویا چیز غریبی بشما بر خورده است (۸) بلکه از این رو که در عذابهای مسیح شریک می‌باشید شادمان باشید تا آنکه هنگام ظهور جلالش با فرح و وجد باشید (۹) و اگر از اسم مسیح رسوائی می‌کشید خوشحال شما زانرو که روح جلال و خدا بر شما قرار می‌گیرد که از آنها می‌یابد بدگویی و از شما تمجید را (۱۰) پس هوشیار باشید که کسی از شما چون قاتلی یا دزدی یا بدکاری یا فضولی معذب نگردد (۱۱) لَمَّا اگر چون مسیحی عذاب گشته شرمندة نگردد بلکه از این جهت خدا را شکر نماید (۱۲) زانرو که وقت است که از خانه خدا قضا بنا شود و چون آغازش از ماست پس انجام آنان که مزده خدا را نه پذیرفتند چه خواهد بود (۱۳) و چون نجات عادل به دشواری است بی‌دین و گناهکار کجا رو خواهند نمود (۱۴) پس آن کسان که بر حسب اراده خدا زحمت می‌کشند نفوس خود را با نیکوکرداری بار بسپارند چون بخالتی آمین *

(باب پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) از کشیشانی که در میان شما میباشند من که نیز کشیش و شاهد بر عذابهای مسیح و در جلالی که کشف خواهد گردید شریک میباشم استدعا مینمایم (۲) که گناه خدا را که در میان شما میباشد شبنی نمائید و نظارت نمائید نه گناه بلکه طوعاً نه بجهت نفع معیوب بلکه بخواهش دل خود (۳) و بر میراث خدا خدایندگی مچوئید بلکه نمونه‌هایی گناه بشوید (۴) و چون شبن باشی ظاهر گردن تاج پیوسته تازه جلال را خواهید یافت (۵) و نیز جوانان پیران را اطاعت نمائید بلکه هم‌دیگرا کلاً مطیع باشید و ملتس بانفاده‌گی باشید زانرو که خدا با متکبران مقاربت مینماید و توفیق میبخشد افتاده‌گان را (۶) پس در تحت دست قدرت خدا کوچکی نمائید تا شمارا بهنگام معین سرافراز نماید (۷) و جمیع اندیشه خود را با وی گذارید که او در باره شما فکر می‌نماید * (۸) و هوشیار و بیدار باشید زانرو که خصم شما ابلیس چون شیر غران می‌گردد در طلب کسی که بلع نماید (۹) به استواری در ایمان اورا مقاربت نمائید زانرو که میدانید که برادران شما که در دنیا میباشند بانواع این بلاها بسر می‌برند * (۱۰) و خدائی که هر توفیقی از او است و مارا بوسیلهٔ مسیح عیسی خوانده است که داخل جلال ابدی او شویم بعد از تحمل رحمت قلبی او خودش شمارا آراسته نماید و استوار کند و قوت بخشد و پایدار نماید (۱۱) اورا تا ابد الاباد جلال و قوت باد آمین * (۱۲) مختصری به‌مراه سلوانس که چنین می‌دانم که برادر امین است بشما نوشتم باستدعا و شهادت بر اینکه همین است توفیقی حقیقی خدا که در آن ایستاده اید (۱۳) و کلیسیای بابل که در برگزیده‌گی شریک است و پسر من رقس شمارا سلام میرسانند (۱۴) و شما یکدیگر را بیوسه محبت سلام نمائید و بر همدگی شما که در مسیح عیسی می‌باشید سلام باد * آمین *

تمام شد نامهٔ عام اوّل پطرس حواری

نامهٔ ثانی، عامِ پطرسِ حواری

مشمول

بر سه باب

(بابِ اولِ مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) شمعونِ پطرس بنده و حواری عیسی مسیح بآنان که قسمت یافته اند چون ما ایمانِ گران‌بهارا بعدالمت خدا و رهاننده ما عیسی مسیح (۲) که فضل و آرام بر شما از معرفتِ خدا و عیسی خداوند ما افزون باد * (۳) چنانچه قدرتِ الهی او هر چیز را که منسوب بحیات و زهد میباشد بوسیله معرفتِ آن کس که ما را بجلال و صلاح خوانده است بما عنایت فرموده است (۴) که بوساطتِ آنها مواعید بسیار اعظم و اکرم بما عنایت کرده شده است تا آنکه شما از فسادی که در دنیا بسببِ شهوت است خلاصی یافته بوسیله اینها در طبیعتِ الهیت شریک گردید (۵) بر اینها نظر نموده سعی بلیغ نموده ظاهر سازید از ایمان صلاح و از صلاح معرفت را (۶) و از معرفت پرهیز و از پرهیز صبر و از صبر تقوی را (۷) و از تقوی اَلقَتِ برادرانه و از اَلقَتِ برادرانه محبت را (۸) چه اگر این چیزها در شما یافت شود و بيفزاید شمارا در معرفتِ خداوند ما عیسی مسیح لغو و بی‌ثمر نخواهد بود (۹) و آن کس که صاحبِ این اخلاق نیست کور و آحول است و فراموش نموده است که از گناهان پیشین تنزیه یافته است (۱۰) پس ای برادران اولی است که کوشش نمائید که دعوت و برگزیده‌گی خود را ثابت نمائید که اگر چنین نمائید هرگز نخواهید افتاد (۱۱) و باین نوع شمارا کمالِ مدخلیت در ملکوت ابدی خداوند و رهاننده ما عیسی مسیح داده

خواهد شد * (۱۲) و من از این ثقلت نخرام ورزید که این مطالب را پیوسته گوش زد شما نمایم هر چند خود میدانید و در راستی که دارید ثابت قدم میباشید (۱۳) و مناسب میدانم که هنگامی که در این مسکن هشتم شمارا بیدار آوری تحریک نمایم (۱۴) و میدانم که گذاشتن مسکن خود را زود واقع می شود چنانچه خداوند ما عیسی مسیح مرا آگاه کرده است (۱۵) پس سعی می نمایم که بعد از وفات من این مطالب را شما پیوسته یاد آرید * (۱۶) که ما افسانه های ساخته گی را پیروی نکردیم چون از قوت و ظهور خداوند ما عیسی مسیح شمارا مطلع ساختیم بلکه بچشمان خود بزرگی اورا مشاهده نمودیم (۱۷) که از خدا و پدر عزت و جلال یافت هنگامی که آوازی بجهت وی از جلال عظیم باین معنی نازل گردید که این است پس محبوب من که من از وی خوشنودم (۱۸) و این صدارا هنگامی که با وی در کوه مقدس بودیم شنیدیم ما که از آسمان آمد * (۱۹) و اعتقاد ما در باره کلام نبوت افزود و شما نیکو مینمائید که اورا اعتنا مینمائید که چون چراغ در ظلمت میدرخشد تا هنگامی که فجر خندد و ستاره صبح در دل های شما طالع گردد (۲۰) و این را نخست بدانید که هر خبر کتابی را شرح مخصوصی نیست (۲۱) زیرا که خبرهای پیشین باره مردم نشد بلکه اشخاص مقدس خدا بروح القدس متحرک گشته سخن گفتند *

(باب دوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و بینمبران کاذب نیز در قوم بودند چنانچه در میان شما معلمان کاذب نیز خواهند بود که بدعت های مهلت را در خفا داخل خواهند نمود بمرتبه که آن مخدومی که آنها را خرید انکار خواهند نمود و هلاک ناگهانی بر خود تار خواهند داد (۲) و بسیاری امور مهلکه ایشان را پیروی خواهند نمود که بسبب ایشان نسبت براه راست لعن کرده خواهد شد (۳) و از راه طمع بافسانه های فریبنده شمارا مایه نفع خود خواهند پنداشت و جزای آنها

مَدَنِي تَأْخِيرِ نَخَوَاهِدِ افْتَدَانَ وَ هَلَاكِ اَنَّهُا دَرَنَگِ نَمِي نَمَايَدِ * (۴) که چون خدا بر فرشته‌گان که مرتکب گناه شدند در بیخ نفرمود بلکه در جهنم انداخته برنجیرهایی ظلمت گرفتار نمود که تا بروز حکم محفوظ باشند (۵) و بر جهان کهنه در بیخ نفرمود که شخص هشتم یعنی نُوحٌ رَا که دعوت برآستی می نمود محفوظ داشته بر جهان بی دینان طوفانی فرود آورد (۶) و شهرهایی سدوم و عموره را خاکستر نموده از راه مکافات زبروز بر کرده بجهت بی دینان آینده عبرت نهاد (۷) و لوط عادل را که از رفتار بی ضابطه بی دینان غم میخورد رها کنید (۸) که آن عادل هنگامی که در میان آنها ساکن بود هر روز از دیدن و شنیدن افعال ناشایسته آنها دل راست خود را مجروح میداشت (۹) [محقق است که] خداوند میتواند که دین داران را از امتحان رها نکرده ناراستان را تا روز حکم در عقوبت نگاه دارد (۱۰) خصوصاً آنان که در بی جسم بخواش آمده می رفتار مینمایند و حکمرانان را تحقیر مینمایند * مَتَهَوِّرُ و مُتَكَبِّرٌ مِیباشند و از طعن زدن بزرگان نمی اندیشند (۱۱) و ملائکه با وجود آنکه در زور و توانائی بیش اند مقدمه فحش آمیز را بر آنها نزن خداوند نمی برند (۱۲) و اینها که چون حیوان مطلق هستند که بجهت گرفتاری و خرابی موجود شدند در مقدماتی که نمی فهمند کفر میگیرند و از فساد خود فاسد خواهند شد (۱۳) که مزد ناراستی را خواهند یافت که عیش و عشرت روز را تنعم میدانند و حال آنکه داعیا و نقصا می باشند و از تروبرات خود هنگامی که با شما در ضیافتها می نشینند خوش میشوند (۱۴) و چشم هایشان پر از زنا است که از گناه باز نمی ایستند و ایشان نفوس متلوان را میفریبند و دل آنها در طمع مستقر گشته است و فرزندان لعنت میباشند (۱۵) و راه راست را گذاشته گمراه گشته متابعت نمودند براه بلعالم این بصور که مزد ناراستی را دوست داشت (۱۶) و از حماقت خود ملزم گردید که حمای صامت در صدای انسان تکلم نموده پیغمبر را از دیوانگی منع نمود (۱۷) ایشان اند چشمه‌های بی آب و ابرهائی

که از باد گردش مینمایند و بجهت آنها تاریکی و ظلمت جاوید مقرر است *
 (۱۸) و الفاظ بلند باطل را استعمال نموده گرفتار می نمایند بخواهشهای جسمانی
 و بی‌عصمتی آنانی را که فی الحقیقه از اهل ضلالت رستگاری یافته بودند
 (۱۹) و آنها را بآزادی وعده میدهند و حال آنکه خود بنده گانِ فساد اند از
 آنجا که چون شخص از کسی مغلوب شد در بند او نیز گرفتار است (۲۰) و
 اگر بعد از رستن از آلیش دنیوی بواسطه معرفت خداوند و رهاکنده عیسی *
 مسیح بار دیگر در آنها پیچیده و مغلوب شوند انجام آنها بدتر از آغاز شده
 است (۲۱) چه بهتر بود آنها را که راه راست را ندانند از آنکه بعد از دانستن
 از آن فرمان پاك که به آنها سپرده شد اعتراف ورزند (۲۲) که آن مثل بر
 آنها درست گردید که سگ بقی خود رجوع کرده است و خوک شسته
 شده بغلطیدن در لجن *

(باب سیوم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) ای محبوبان اکنون این مراسله دیگر را بشما می نویسم و در این و آن
 هر دو دل ساده شمارا بطریق یادآوری بر می انگیزم (۲) تا یاد آرید کلمه را
 که پیش پیغمبران مقدس گفته اند و حکم ما رسولان خداوند و رهاکنده را
 (۳) و نخست این را بدانید که در اوانِ آخر ریشخند کننده گان خواهند آمد
 که بر وقتی خواهشهای خود رفتار نموده (۴) خواهند گفت که وعده ظهورش
 کجاست که از هنگامی که پدران مرده اند هر چیز بهمان نسق است که در
 آغاز آفرینش بود * (۵) که ایشان عمداً فراموش میکنند که آسمان از قدیم
 بود و زمین از آب و در آب موجود بود به امر خدا (۶) و با وجود آنها
 آن جهانی که آن وقت می بود در آب غرق گشته تباہ گردید (۷) و آسمان
 و زمینی که الحال می باشد به امر وی امانت و محفوظ باشند بجهت
 آتش در روز جزا و هلاک اشخاص بی دین * (۸) و این یک امر ای محبوبان
 بر شما مخفی نماند که نزد خداوند یک روز چون هزار سال و هزار سال

چون يك روز است (۹) و خداوند در وعده تأخیر نمی نماید چنانچه بعضی تأخیر می پندارند بلکه با ما بحلم رفتار می نماید و نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی به توبه رجوع کنند (۱۰) لیکن روزِ خداوند چون دزد در شب خواهد آمد و در آن وقت آسمانها بفشانش از جا در خواهد رفت و عناصر سوخته از هم خواهد پاشید و زمین و متحدانش سوخته خواهد گردید * (۱۱) پس چون این همه چیزها از هم می پاشد شمارا چه نوع اشخاص می باید بودن در هر رفتارِ نیک و عبادت (۱۲) منظر و خواهان رسیدنِ روزِ خدا که در آن آسمانها افروخته گشته از هم خواهد پاشید و عناصر از حرارت گداخته خواهد شد (۱۳) لیکن انتظار می کشیم آسمان و زمین نورا بحسبِ وعدهٔ آن که در آنها راستی قرار می گیرد * (۱۴) پس ای محبوبان چون انتظار می کشید این چیزها را سعی نمائید که بی داغ و بی عیب نزد او یافت شوید (۱۵) و حلم خداوند ما را سببِ نجات دانید چنانچه برادرِ محبوبِ ما پولس نیز بحسبِ عقلی که بوی داده شده است بشما نوشته است (۱۶) چنانچه در همهٔ کتابتها نیز این چیزها را بیان می نماید و در این مطالب مقاصدی چند هست که در یافتِ آن مشکل است و مرهمانِ جاهل و متشکی در وی می پیچند چنانچه در باقی کتابها در هلاکِ خود * (۱۷) پس شما ای محبوبان پیش آگاه شده با خبر باشید که مبادا بضلالتِ بی دینان از جا کنده شده از استقرارِ خود باز مانید (۱۸) و در توفیق و معرفتِ خداوند و رهاندهٔ ما عیسی^ع مسیح نمو نمائید و او را هم حال و هم تا ابد جلال باد * آمین *

تمام شد نامهٔ ثانی^ع عامِ پطرسِ حواری

نامهٔ عامّ اولِ بُوحَنایِ حواری

مشمول

بر پنج باب

(بابِ اوّلِ مشتمل بر ده آیه)

(۱) آنچه از نخست بود و آنچه شنیدیم و آنچه بچشم خود دیدیم و آنچه را نگاه کردیم و دستهای ما مسّ کرد دربارهٔ کلمهٔ حیات (۲) که حیات جلوه‌گر شد و ما دیدیم و شهادت میدهیم و آگاهی می‌بخشیم شمارا از حیاتِ جاودانی که نزد پدر بود و بر ما آشکارا گشت (۳) خلاصه شمارا از آنچه خود دیدیم و شنیدیم خبر میدهیم تا آنکه شما نیز با ما مُتَّحِد باشید و اَتَّحِدِ ما با پدر و با پسرش عیسیٰ مسیح است (۴) و این را بشما مینویسیم تا آنکه سُورِ شما کامل گردد * (۵) و این است سخن که از وی شنیدیم و شمارا میگوئیم که خدا نور است و از ظلمت در وی اثری نیست (۶) اگر گوئیم که با وی مُتَّحِدِ ایم و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ گوئیم و در راستی عمل نمی‌نمائیم (۷) و اگر در روشنائی رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائی میباشد با یکدیگر مُتَّحِدِ هستیم و خون پسرش عیسیٰ مسیح مارا از هر گناه پاک می‌سازد * (۸) اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خودرا میفریبیم و راستی در ما نیست (۹) و اگر بگناه خود اعتراف نمائیم او صادق القول و عادل است تا آنکه گناهانِ مارا عفو نماید و مارا از هر قسمِ ناپاکی پاک سازد (۱۰) اگر بگوئیم که گناه نکرده ایم اورا تکذیب می‌نمائیم و کلاهش در ما قرار نگرفته است *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) ای طفلان من این چیزها را بشما می‌نویسم تا که گناه را مرتکب نشوید و اگر کسی مرتکب گناه شود و کیلی ذرّ پدر داریم یعنی عیسی علیه مسیح عادل (۲) که او بجهت گناهان ما بل نه گناهان ما و بس بلکه همه جهان کفارت است * (۳) و از آنجا میدانیم که او را می‌شناسیم که فرمایشهای وی را بجا می‌آریم (۴) و آن کس که گوید من او را می‌شناسم و احکامش را بجا نیآرد کاذب است و در وی راستی نیست (۵) لیکن آن کس که امرش را بجا آرد فی الحقیقه محبت خدا در وی کامل است و از این جا میدانیم که در وی هستیم (۶) و آن کس که میگوید که در وی است باید چنانچه او رفتار نمود او نیز رفتار نماید * (۷) ای برادران حکم توئی را بشما نمی‌نویسم بلکه آن حکم کهنه‌ها که از آغاز میداشتید و حکم کهنه آن سخنی است که از نخست استماع نمودید (۸) و نیز حکم توئی را بشما می‌نویسم که راست است هم در وی و هم در شما که ظلمت درگذر است و نور حقیقی بالفعل میدرخشد (۹) و آن کس که ادعا نماید که در روشنائی است و با برادر خود خصومت می‌ورزد تا حال در تاریکی است (۱۰) و آن کس که برادر خود را محبت است در روشنائی است و سبب افتادن در وی موجود نیست (۱۱) و آن کس که با برادر خود کینه ورزد در ظلمت است و در ظلمت راه می‌رود و نمیداند که بکجا می‌رود زانرو که تاریکی چشمان او را کور کرده است * (۱۲) و ای اطفال بشما می‌نویسم از آنجا که گناهان شما بعلم اسمش بخشیده شد (۱۳) و ای پدران بشما می‌نویسم از آنجا که که شناختید او را که قدیم است و ای جوانان بشما می‌نویسم از آنجا که بر آن شریک نظر یافتید و ای اطفال بشما می‌نویسم از آنجا که پدر را شناختید (۱۴) و نوشتم بشما ای پدران که او را شناختید که قدیم است و نوشتم بشما

ای جوانان از آنجا که زورآورد می‌باشید و کلام خدا در شما قرار گرفته است و بر آن شیر غلبه یافته اید * (۱۵) دنیا و چیزهایی که در اوست دوست مدارید که کسی که دنیا را دوست داشت دوستی پدر در وی نیست (۱۶) چه هر آنچه در دنیا است از خواهشهای جسمی و خواهشهای چشمی و غرور زنده‌گی از پدر نیست بلکه از دنیا است (۱۷) و دنیا و خواهشهایش در گذر است اما آن کس که خواهش پدر را بجا آورد تا ابد باقی است * (۱۸) ای کودکان ساعت آخر است که آنچنانکه شنیدید که مخالف مسیح می‌آید الحال هم مخالفان مسیح بسیار اند از آنجاست که میدانیم که ساعت آخر است (۱۹) آنها از میان ما بیرون آمدند لیکن از ما نبودند چه اگر از ما میبودند با ما میماندند لیکن چنین شد تا ظاهر شود که همه از ما نیستند (۲۰) لیکن شما مسیح را از آن مقدس دارید و هم‌را میدانید (۲۱) من بشما نوشتم از آنجا که بر راستی مطلع نیستید بلکه از آنجا که میدانیدش و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست (۲۲) کیست دروغ گو اگر نیست آن کس که انکار مینماید که عیسی همان مسیح است همان است مخالف مسیح که پدر و پسر را منکر است (۲۳) و هر کس که پسر را منکر است پدر را نیز نیافته است * (۲۴) پس آنچه از آغاز شما شنیدید در شما قرار گیرد و اگر در شما قرار گیرد آنچه از آغاز شنیدید شما نیز در پسر و پدر خواهید ماند (۲۵) و اینست آن وعده که بما داده است یعنی حیات جاوید (۲۶) پس این قدر در باره آنها که شمارا میفریبند بشما نوشتم (۲۷) و حال آنکه آن سستی که شما از آن یافتید در شما باقی است و احتیاج بتعلیم کسی نیست بلکه آنچنان که آن مسیح شمارا در هر امر تعلیم مینماید و راست است و دروغ نیست همان نوعی که شمارا آموخته است در وی بمانید * (۲۸) و ای کودکان الحال در وی بمانید تا آنکه چون ظاهر شود پروا نداشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجَل

نباشیم (۲۹) اگر میدانید که او عادل است میدانید که هر تداالت‌کرداری از وی تولد یافته است

(باب سیوم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) ملاحظه نمائید که پدر با ما چه مقدار محبت داشته است که فرزندان خدا خوانده شدیم و از آنرو دنیا ما را نمی‌شناسد که او را نشناخت (۲) ای محبوبان حال هم فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن میدانیم که چون او ظاهر شود چو او خواهیم بود از آنجا که او را چنانکه هست خواهیم دید * (۳) و هر کس که این امید را از وی دارد خود را ظاهر میسازد چنانکه او ظاهر است (۴) هر کس که معصیت می‌نماید بی‌شرعی نیز می‌نماید که معصیت بی‌شرعی است (۵) و شما خود میدانید که او ظاهر گشت که گناهان ما را بر دارد و گناه در او نیست (۶) و هر کس که در وی می‌ماند گناه نمی‌کند و هر کس که معصیت مینماید او را ندیده و نشناخته است * (۷) ای کودکان کسی شمارا نفریبد که آن کس که راستی را بجا آورد راست است آنچنانکه او راست است (۸) آن کس که معصیت می‌نماید از ابلیس است زانرو که ابلیس از نخست معصیت مینمود و پسر خدا از این جهت ظاهر گشت تا که افعال ابلیس را ناچیز گرداند (۹) و هر کس که از خدا متولد شده است معصیت نمی‌نماید چه اصلش در وی باقی است و نمی‌تواند که معصیت نماید زانرو که از خدا متولد شده است (۱۰) و از اینجا ظاهر میشوند فرزندان خدا و فرزندان ابلیس * و هر کس که راستی را بجا نمی‌آورد و آن کس که برادر خود را دوست نمی‌دارد از خدا نیست (۱۱) زانرو که آن فرمائی که از نخست شنیدید اینست که یکدیگر را دوست داریم (۱۲) و نه چون قاتل باشیم که از آن شریب بود و برادر خود را کُشت از بهر چه کُشت او را زانرو که افعال خودش قبیح بود و از برادرش حسن (۱۳) ای برادران من غریب بشمارید اگر دنیا

با شما مخالفت نماید (۱۴) که میدانیم ما که از مرگ تا بحیات عبور نموده ایم از آنرو که برادران را دوست میدانیم و آن کس در مرگ است که برادر خود را دوست ندارد (۱۵) و هر کس که با برادر خرد مخالفت ورزد قتل است و شما میدانید که هیچ قاتل در خود حیات جاوید ندارد * (۱۶) و ما محبت را از اینجا شناختیم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما را نیز باید که جانهای خود را در راه برادران بنهیم (۱۷) لیکن آن کس که معیشت دنیوی را دارد و برادر خود را در احتیاج می بیند و از او مضایقه می نماید چگونه محبت خدا در وی برقرار باشد (۱۸) ای کودکان من محبت قوی یا زبانی نه نمائیم بلکه فعلاً و صدقاً نمائیم * (۱۹) و از اینجا ما میدانیم که اهل راستی هستیم و بزرگِ وی از دل مطمئن خواهیم بود (۲۰) چه اگر دل ما بر ما ملامت کند خدا از دل ما بزرگتر است و همه چیز را میداند (۲۱) ای محبوبان اگر دل ما ملامتی بر ما ندارد نزد خدا اعتماد داریم (۲۲) و آنچه سوال مینمائیم از وی می‌دایم از آنجا که او امرش را بجا می‌آریم و آنچه او را خوش آیند نماید مینمائیم (۲۳) و اینست فرمان او که باسم پسرش عیسیء مسیح ایمان بی‌آریم و یکدیگر را دوست داریم چنانچه ما را مقرر فرموده است (۲۴) و آن کس که فرمانش را بجا می‌آرد در او می‌ماند و او در وی و از روحی که بما داده است میدانیم که در ما می‌باشد *

(باب چهارم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) ای محبوبان هر روح را باور ننمائید بلکه ارواح را بیآزمائید که آیا از خدا هست یا نه زیرا پیغمبران کاذب بسیار در دنیا پیدا شده اند (۲) و از اینجا می‌شناسیم روح خدا را که هر روحی که اقرار می‌نماید که عیسیء مسیح محسّم شده است از خداست (۳) و هر روحی که اعتراف ننماید که عیسیء مسیح تجسیم یافته است از خدا نیست و همین است آن روح

مخالفِ مسیح که شنیده اید که می آید و الحال در جهان است * (۴) ای کودکان شما از خدا میبایسید و بر آنها فائق آمدید زانرو که آن کس که در شماست بزرگتر است از آن کس که در جهان است (۵) و چون ایشان از دنیا میباشند لهذا از دنیا تکلم می نمایند و دنیا از آنها می شنود (۶) و چون ما از خدائیم آن کس که بخدا عارف است از ما می شنود و آن کس که از خدا نیست از ما نمی شنود و بهمین نَسَقِ رُوحِ راستی و رُوحِ گمراهی را تمییز میدهیم * (۷) ای محبوبان یکدیگر را دوست داریم از آنجا که دوستی از خداست و هر کسی که دوستی دارد از خدا متولد شده است و خدا را می شناسد (۸) و آن کس که محبت ندارد خدا را شناخت از آنجا که خدا عینِ محبت است (۹) و از اینجا محبتِ خدا بر ما ظاهر گشت که فرستاد خدا فرزندِ یگانه خود را بدنی تا آنکه بواسطه او زنده گانی یابیم (۱۰) و همین است محبت نه اینکه ما خدا را محبت بودیم بلکه خود او ما را محبت نمود که فرزندِ خود را فرستاد که در راه جرائم ما عقوبت کشد (۱۱) پس ای محبوبان چون چنین حقیقی خدا بما نمود ما را نیز سزاوار است که یکدیگر را محبت نمائیم (۱۲) و هیچ کس گاهی خدا را ندیده است لیکن اگر یکدیگر را محبت نمائیم خدا در ما میباید و محبتش در ما بکمال می انجامد (۱۳) و از اینجا که از روح خود بما تنایت فرموده است میدانیم که ما در وی میباشیم و او در ما * (۱۴) و ما خود دیدیم و شهادت می دهیم که پدر فرستاد پسر خود را تا آنکه رها نشده باشد جهان را (۱۵) و هر کس که اعتراف نماید که عیسی پسر خداست خدا در وی می باشد و او در خدا (۱۶) و ما یافته ایم و قبری نموده ایم آن محبتی را که خدا بما دارد و خدا خود محبت است پس آن که در محبت است در خداست و خدا در وی است (۱۷) و از آنرو محبت در ما کامل گشته است که در روز جزا بی پروا باشیم زانرو که چنانچه او میباید ما نیز در این جهان

میباشیم (۱۸) در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون مینماید از آنجا که خوف عذاب است و مخوف در محبت کامل نشده است (۱۹) و ما او را از آنرو محبت میباشیم که نخست او ما را محبت نمود (۲۰) و اگر کسی گوید که من خدا را محبت و با برادر خود کینه ورزد دروغگو است چه آن کس که محبت نکند برادر خود را که دیده است خدا را که ندیده است چگونه تواند محبت باشد (۲۱) خلاصه این حکم را از وی داریم که آن کس که خدا را دوست دارد برادر خود را نیز دوست دارد *

(باب پنجم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) هر کس که اعتراف نماید که عیسی همان مسیح است از خدا متولد شده است و هر آنکس که والد را دوست دارد دوست دارد هر آنکس را که از وی تولد یافته است (۲) و از اینجا که فرزندان خدا را دوست میداریم میدانیم که خدا را دوست میداریم و احکامش را بجا می‌آوریم (۳) که محبت خدا این است که احکامش را بجا آوریم و احکامش گران نباشد (۴) چه هر چه از خدا متولد شده است بر دنیا سرفرازی می‌یابد و آن ظفر که دنیاربا مغلوب می‌نماید ایمان ماست (۵) کیست آن کس که دنیاربا غالب آید جز آن که معترف است که عیسی پسر خداست * (۶) و این است آن کس که از آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح نه آب و نس بلکه آب و خون و روح است آن که شهادت میدهد زیرا روح راستی است (۷) زانرو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یک هستند (۸) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه در یک هستند * (۹) اگر ما قبول می‌کنیم شهادت مردم را حال آنکه شهادت خدا بزرگتر است و اینست شهادت خدا که در باره پسرش داد (۱۰) و آن کس که ایمان آورده است بر پسر خدا در خود شهادت دارد و آن کس که خدا را باور نکرده است او را کاذب ساخته است

که اعتراف ننموده است آن شهادتی را که خدا در بارهٔ پسرِ خود داده است (۱۱) و آن شهادت این است که خدا حیاتِ جاوید را ارزانی فرموده است بما و آن حیات در پسرش می باشد (۱۲) و آن کس که یافته است پسر را حیات را یافته است و آن کس که نیافته است پسرِ خدا را حیات را نیافته * (۱۳) این چیزها را بشما که باسمِ پسرِ خدا اعتقاد دارید نوشتم تا آنکه بدانید که حیاتِ ابدی را دارید و تا اینکه باسمِ پسرِ خدا اعتقاد نمائید (۱۴) و این است آن اعتمادی که نزدِ وی داریم که هر چه سؤال نمائیم بحسبِ ارادهٔ اش استجابت می نماید (۱۵) و اگر دانیم که سؤالِ ما را مستجاب مینماید هر آنچه سؤال نمائیم دانیم که آن سؤال را که از او استدعا نمودیم خواهیم یافت * (۱۶) اگر کسی بیند برادرِ خود را که گناهی را می نماید که مقرون بهلاکت نیست استدعا نماید و بوی حیات بخشد این در بارهٔ آنهایی است که معصیتِ مقرون بهلاکت نمی کنند و گناهی هست که مقرون بهلاکت میباشد و من نمیگویم که در بارهٔ آن سؤال نماید (۱۷) هر قسمِ ناراستی معصیت است لیکن گناهی هست که مقرون بهلاکت نیست * (۱۸) و میدانیم ما که هر کس که از خدا متولد شده است معصیت نمی نماید بلکه آن کس که از خدا متولد شده است خود را نگاه میدارد و آن شریک بر روی دست نمی یابد (۱۹) میدانیم که از خدا میباشیم و تمام دنیا در معصیت خوابیده است (۲۰) و میدانیم که پسرِ خدا آمده است و مددگرِ ما داده است که آن کس را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخصِ راست یعنی در پسرش عیسیء مسیح و این است خدای حقیقی و حیاتِ جاویدانی * (۲۱) ای کودکانِ خود را از بُت ها نگاه دارید * آمین *

تمام شد نامهٔ اوّلِ یوحناّی حواری

نامه دومین یوحنا ی حواری

(باب اولی است بلا ثانی مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) کشیش به خاتون برگزیده و فرزندانش که من در راستی دوست میدارم و نه من و بس بلکه همه گوی * آنان که راستی را دریافتند (۲) بسبب آن راستی که در ما می باشد و تا باید با ما خواهد بود (۳) که فضل و رحم و آرام از جانب خدای پدر و از جانب خداوند عیسی * مسیح فرزند پدر در راستی و محبت بر شما باد * (۴) بسیار خوشوقت بودم که یافتم بعضی از فرزندان تو را که در راستی رفتار می نمودند چنانکه از پدر فرمان یافته ایم (۵) و ای خاتون حال از تو سؤال مینمایم نه آنکه حکم تازه بتو می نویسم بلکه آنچه را از نخست داشتیم که یکدیگر را محبت نمائیم (۶) و محبت آن است که بر وفق احکامش رفتار نمائیم و این است آن حکم که از آغاز شنیدید که موافق آن رفتار نمائید * (۷) که مکاران بسیار دنیا در آمده اند که اقرار نمی نمایند که عیسی * مسیح مجسم شده است و چنین کسی مکار و مخالف مسیح است (۸) خود را محافظت نمائید تا آنکه آنچه کرده ایم بر باد ندهیم بلکه تمام مزد را بچنگ آریم (۹) و هر کس که تجاوز مینماید و در تعلیم مسیح توقف نمی نماید خدا را ندارد و هر کس که در تعلیم مسیح می ماند او هم پدر و هم پسر را دارد (۱۰) اگر کسی بنزد شما آید و آن تعلیم را نیارد او را بخانه خود راه ندهید و او را سلام مگوئید (۱۱) از آنجا که هر کس که او را سلام میگوید در اعمال قبیحش شریک میگردد * (۱۲) چیزهای بسیار دارم که بشما بنویسم لیکن نخواستم که بکاغذ و مرکب

نوشته باشم بلکه امیدوارم که خود بفرد شما آمده مشافهت تکلم نمایم تا که سرور ما کامل کردن * (۱۳) و فرزندانِ خواهر برگزیده تو را سلام می‌رسانند * آمین *

تمام شد نامهٔ دویمین یوحنا یوحنا یوحنا

نامهٔ سیومین یوحنا یوحنا یوحنا

(بابِ اولی است بلا ثانی مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) کشیش به گایوس محبوب که در راستی اورا دوست میدارم * (۲) ای محبوب زیاده از هر چیز دعا مینمایم که چنانکه جان تو در خیریت است خودت نیز در خیریت و عاقبت باشی (۳) که بسیار خورسند گشتم چون آمدند برادران و شهادت برآستی * تو می‌دهند چنانکه تو در راستی رفتار مینمائی (۴) و مرا بیش از این خورسندی نیست که بشنوم که فرزندان من در راستی رفتار می‌نمایند (۵) ای محبوب بجهت برادران و مسافران آنچه می‌نمائی بطرز مؤمنان می‌نمائی (۶) چه آنها نزد کلیسیا بر محبت تو شهادت دادند و تو اگر بطور شایسته خدا آنها را بدرقه نمائی خوب خواهی کرد (۷) زانرو که بجهت اسم وی بیرون آمده اند و از قبائل هج چیز نمی‌گیرند (۸) پس ما را واجب است که چنین اشخاص را راه دهیم که معین باشیم راستی را * (۹) چیزی بکلیسیا نوشته ام لیکن دیوطرئیس که می‌خواند بر آنها تفوق جوید ما را قبول نمی‌نماید (۱۰) لهذا اگر آیم بخاطرش آرم آن رفتاری را که می‌نماید که بسخنها می‌نماید ما را استهزا

می‌نماید و باین قانع نگشته نه خود برادران را راه میدهد و نه کسان دیگر را که میخواهند میگذارد بلکه آنها را از کلیسیا اخراج می‌نماید (۱۱) ای محبوب بدی را پیروی ننما بلکه نیکی را که نیکوکار از خداست و قبیح‌کردار خدا را نیافتتہ است * (۱۲) دیمیتریوس همه‌گیء خلق و خود راستی بر نیکیء او شهادت میدهند و ما نیز شهادت میدهیم و میدانید که شهادت ما صدق است * (۱۳) بسیار بود که بنویسم لیکن نخواستم که بمرگب و قلم بتو نوشته باشم (۱۴) و امیدوارم که بزودی تورا دیده مشافهت گفتگو نمایم و سلام بر تو باد و دوستان تورا سلام میرسانند و دوستان را باسمه سلام برسان *

تمام شد نامه سیومین یوحناي حواري

نامه عام یهودا حواری

(باب اولی است بلا ثانی مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) یهودا بنده عیسیء مسیح و برادر یعقوب بمقدس شده‌گان در خدای پدر و محفوظان خوانده بجهت عیسیء مسیح (۲) که شمارا رحم و آرام و محبت در ترقی باد * (۳) ای محبوبان چون سعیء موفور مینمودم که بنویسم بشما چیزی در حق نجات مشترک ضرور میدانستم که مستعداً بشما نوشته باشم که بر آن ایمانی که یک بار سپرده شد بمقدسسان جان‌نشانی نمائید (۴) زیرا که مردی چند مخفیانه داخل شده اند که از قدیم این جزا بر آنها مقدر شده بود و مردمانی بی‌دین اند که توفیق خدای مارا به بی‌پرهیزی بدل نموده‌اند و خدای مخدوم وحید و خداوند ما عیسیء مسیح را

انکار مینمایند * (۵) و میخواهم که شمارا یادآوری نمایم هرچند شما خود اینرا یکت بار دریافتید که خداوند بعد از آنکه قیومرا از زمینِ مَصْرَجَات داد بی ایمانانرا هلاک نمود (۶) و ملائکه که نگاه نداشتند مرتبه خودرا و محلِّ خَصِّ خودرا باز گذاشته آنها را تا محاکمه روز عظیم در زنجیرهای ابدی در ظلمت نگاه داشته است (۷) و هم بر این قیاسِ سِدُوم و عَمُوراهُرا و نیز شهرهای اطراف که بطرز آنها فسق می نمودند و در پستیِ جسم غیر طبیعی می افتادند محلّ عبرت مینماید که سزای آتش ابدی را پذیرفته اند *

(۸) و باوجود آن وقایع این خوابیدهگان نیز جسمرا آلوده مینمایند و ارباب ریاسترا ناچیز می انگارند و اهل منصب را رفض مینمایند (۹) و حال آنکه میکائیل رئیس ملائکه هنگامی که با ابلیس مغارت مینمود در باره بدن موسی جرات این نمود که حکم دشنام آمیزی نماید بلکه گفت خداوند تورا نهیب نماید (۱۰) و اینها بد میگویند آنچه را نمی یابند و آنچه را بالطبع چون حیوانات غیر ناطق می یابند از همان خودرا خراب مینمایند (۱۱) وای بر آنها زانرو که در راه قائم رفته اند و در ضلالت بلعالم بجهت مزد خودرا انداخته اند و در بغاوت قورح تباہ گشته اند * (۱۲) اینها در ضیافتهای محبتانه شما لکه ها هستند هنگامی که عیش مینمایند و خودرا بی دغدغه سیر مینمایند و ابرها هستند بی آب که از بادها چرخ میزنند و درختان پژمرده و بی برو دوباره مرده از بیخ برکنده شده میباشند (۱۳) و نیز امواج پُر خروش دریا که کف روسیاهی خودرا بر می آرند و ستاره های سیاری که سیاهی ظلمت ابدی بجهت آنها مقرر است * (۱۴) و اخوخ پشت هفتم از آدم از اینها اخبار نمود چون گفت که اینک خداوند با ربّوانت مقدسه خود می آید (۱۵) تا بر همه حکم نماید و تمامی بی دینانرا الزام دهد در باره همدگی افعال بی دینی آنها که کرده اند و در باره همدگی سخنان درشت که آن گناهکاران بی دین بر او گفته اند (۱۶) و اینها شورش کننده و گله مند

و بر وفق خواهشهای خود رفتارکننده می باشند و دهن آنها بِالْفَاظِ بلند تکلم
 مینماید و بجهت نفع ظاهر اشخاص را می ستایند * (۱۷) اما ای محبوبان
 بخاطر آرید آن سخنانی را که از حواریان خداوند ما عیسیء مسیح پیش از
 این اخبار کرده شده است (۱۸) که گفته اند شما را که خواهید بود در اوان
 آخر ریشخند کننده گانی که بحسب خواهشهای بی دین خود رفتار خواهند
 نمود (۱۹) اینها آنان اند که خود را جدا میسازند و نفسی اند و روح را
 ندارند * (۲۰) لیکن ای محبوبان شما خود را در ایمان اقدس خود تعمیر
 کنید و با روح اقدس دعا نمائید (۲۱) و خویشتان را در محبت خدا نگاه
 دارید و رحم خداوند ما عیسیء مسیح را همواره تا حیات ابدی منتظر
 باشید (۲۲) و بر بعضی با تمیز رحم نمائید (۲۳) و بعضی را از خوف به
 رهانید و از آتش به یغما برید و عداوت کنید حتی لباسی را که از جسم
 آلوده شده است * (۲۴) و آن کس را که تواند شما را معصوم نگاه دارد و در
 حضور جلالتش بی داغ و با سرور بر پا دارد (۲۵) یعنی خدای وحید حکیم
 رهنده ما را جلال و بزرگی و توانگی و اقتدار حال و تا ابد آباد باد * آمین *

تمام شد نامه عامّ یهودا حواری

کتابِ مکاشفاتِ یوحناي الهي

مشمول بر

بیست و دو باب

(بابِ اولِ مشتمل بر بیست آیه)

(۱) مکاشفه عیسی مسیح که خدا ویرا عنایت نمود تا آنکه اُموری را که زود واقع میگردد بر بندهگانِ خود ظاهر سازد و او فرشته خود را فرستاد و بوساطتِ او بر بنده خود یوحنا نمودار گردانید (۲) و اوست آن کس که شهادت داد بر کلامِ خدا و بر شهادتِ عیسی مسیح و بر هر آنچه دید (۳) خوشا حالِ آن کس که می خواند و آن کسان که می شنوند سخنهايِ این نبوت را و نگاه میدارند آنچه را در او نوشته شده است زیرا که وقت نزدیک است * (۴) یوحنا بان هفت کلیسیا که در آسیه هستند که فضل و آرام از او که هست و بود و خواهد بود و از آن هفت روحی که در پیش تختِ اوست (۵) و از عیسی مسیح که شاهدِ معتبر و نخست زادهٔ مردهگان و سر پادشاهان زمین است بر شما باد و اورا که مارا محبت نمود و مارا بخونِ خود از گناهانِ ما شُست (۶) و مارا نزدِ خدا و پدرِ خود پادشاهان و کاهنان گردانید ویرا تا ابد الاباد جلال و قدرت باد آمین * (۷) اینک با ابرها می آید و هر چشمی اورا خواهد دید و آنانی که اورا نیزه زدند و تمامی طوائفِ زمین بجهتِ وی خواهند نالید آری آمین * (۸) و من هستم آلفا و اُومگا و ابتدا و انتها فرمانِ خداوند است که هست و بود و خواهد بود قادرِ علی الاطلاق * (۹) من که یوحنا و برادرِ شمایم و در مصیبت و ملکوت و انتظارِ عیسی مسیح رفیقِ شما هستم بجهتِ کلامِ خدا و شهادتِ بر عیسی مسیح وار

بجزیره که مسمی به پطمس است گردیدم (۱۰) و در روز خداوندی در روح شدم و از عقب خود آواز بلندی چون صدای صور شنیدم (۱۱) که گفت من الفأ و اومگا اول و آخر هستم و نیز این را که آنچه را مشاهده می‌نمائی در صحیفه بنگار و به هفت کلیسیای آسیه بفرست به افسس و سمرنا و پرگمس و نظیری و سردیس و فلدلیقیه و لاودکیه * (۱۲) و برگشتم تا بنگرم آن آوازی را که با من تکلم نمود چون برگشتم هفت چراغدان از طلا دیدم (۱۳) و در میان آن هفت چراغدان چون فرزند انسان را که تا بپا ملبس بود و بر پستانها حماقیل طلائی بسته بود (۱۴) و سرش و موی سرش چون پشم سفید بلکه چون برف سفید بود و چشمهای او چون شعله آتش (۱۵) و پایهای او مانند برنج صیقلی گویا در تلور پر آتش میبود و آوازش چون صدای آبهای بسیار (۱۶) و داشت در دست راست خود هفت ستاره را و از دهانش شمشیر دو دمعه نیز بیرون می‌آمد و صورتش چون آفتاب که هنگام اوج قدرتش می‌تابد (۱۷) چون ویرا دیدم چون مرده نزد قدمهای وی افتادم لیکن او دست راست خود را بر من نهاد و مرا گفت که مترس که منم اول و آخر (۱۸) و زنده هستم و مرده بودم و الحال تا ابدالابد زنده هستم آمین و کلیدهای جهنم و مرگ نزد من است (۱۹) بنویس آنچه را که دیده‌ام و آنچه هست و آنچه خواهد بود بعد از این (۲۰) و سر این هفت ستاره را که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغدان طلا این است که آن هفت ستاره فرشته‌گان آن هفت کلیسیا هستند و آن هفت چراغدان که مشاهده نمودی هفت کلیسیا میباشند *

(باب دوم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و فرشته کلیسیای افسس بنویس که آن کس که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا سیر مینماید این را میفرماید (۲) که من از کارهای تو و مشقت تو و صبر تو مستحضرم و اینکه تو بدان را

متحمل نمی توانی شد و آنان را که ادعای حواری بودن دارند و نیستند آزموده^۹ و آنها را کاذب یافته^{۱۰} (۳) و تحمل نموده^{۱۱} و صبر ورزیده^{۱۲} و بجهت اسم من محنت کشیده^{۱۳} و خسته نگشته^{۱۴} (۴) لیک بک سخن با تو دارم که محبتِ اولِ خود را فراموش کرده^{۱۵} (۵) پس یاد آر که از کجا افتاده^{۱۶} و توبه نما و اعمالِ نخستین را متوجه شو و آلا بزودی بزندت آمده چراغدان ترا از مکانش بر میکنم اگر توبه نغمائی (۶) لیکن این را داری که افعالِ طائفه نیکفائیان را دشمن داری که من نیز آنها را دشمن دارم * (۷) و هر کس که گوشی دارد بشنود که روح بکلیسیاها چه چیز میگوید که هر کس که غالب آید من این را بویِ خواهم داد که از درختِ حیات که در وسطِ فردوسِ خداست اکل نماید * (۸) و بفرشته^{۱۷} کلیسیایِ سمرنیان بنویس که او که اول و آخر است و مُرد و زیست این را میفرماید (۹) که من از افعال و مشقت و مفلسی^{۱۸} تو مستحصرم و حال آنکه غنی هستی و از کفر آنها که خود را بیودمی می نامند و نیستند بلکه از معبدِ شیطان هستند [عارفم] (۱۰) و مطلقاً مترس از آنچه از عذاب خواهی کشید و اینک ابلیس بعضی از شمارا در زندان خواهد افکند تا که آزمایش کرده شوید و تا ده روز آسیب خواهید کشید و تا بقتل ایمان دار باش که تاجِ حیات را بتو خواهم بخشید * (۱۱) و هر کس که گوشی دارد بشنود که روح بکلیسیاها چه چیز میگوید که هر کس که غالب آید از مرگِ ثانی ضرر نخواهد یافت * (۱۲) و بفرشته^{۱۹} آن کلیسیا که در پرگمس است بنویس که صاحبِ شمشیرِ دو دمه^{۲۰} تیز این را میفرماید (۱۳) که من افعال ترا میدانم و جایی را که ساکن هستی و آن جای تختِ شیطان است و اینکه تو اسم مرا محکم گرفته^{۲۱} و ایمانم را انکار نه نموده^{۲۲} در چنان آیامی که انطیپاس شهیدِ امین من در میان شما که مسکنِ شیطان است کشته شد (۱۴) لیکن بعضی جزئیات بر تو دارم که تو در آنجا داری اشخاصی را که اعتقادِ بلعالم دارند که او آموخت

بِالْقُرَا که ببندها در راهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ سنگِ مصادم را که از قربانیهای بُت‌ها بخورند و زنا نمایند (۱۵) و نیز تو آن اشخاصی را داری که اعتقادِ نِدْقَانِيَّانَ را دارند که آن چیزی است که من او را دشمن دارم (۱۶) تا بآنکه باش ورنه بزودی بزدت آمده و با شمشیرِ دهنِ خود با آنها جنگ مینمایم * (۱۷) هر کس که گوش دارد بشنود که روحِ بِلَيْسِيَاها چه میگوید هر کس که غالب آید این را بوی خواهم داد که از آن من مخفی بخورد و او را سنگِ سفیدی خواهم داد که بر آن سنگ اسمِ نَوِّي مرقوم است که هیچ کس نمی‌فهمد جز آنکه یافته است * (۱۸) و بفرشتهٔ کَلَيْسِيَايِ نَطْطِيرَةَ بنویس که پسرِ خدا که چشمهای او چون شعلهٔ آتش و پایهای او مانند بزنجِ صیقلی است این را میفرماید (۱۹) که من اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر بلکه همهٔ افعالِ تو را دانسته‌ام و اینکه افعالِ آخرِ تو بیش از افعالِ اول است (۲۰) لیکن بعضی جزئیات بر تو دارم که تو آن زن یعنی اِنْرِيْلَ که خود را نبیه میگوید اجازت داده که تعلیم دهد و بفریبد ملازمانِ مرا که زنا کنند و از قربانیهای بُت‌ها بخورند (۲۱) و من او را مهلت دادم تا از زناکاریِ خود تائب شود و تائب نشد (۲۲) اینک من او را به بستر می‌اندازم و آن‌را که با او زنا مینمایند در صورتی که از افعالِ خود تائب نشوند بمصیبتِ سخت مبتلا می‌سازم (۲۳) و اولادش را بهلاکت خواهم انداخت و همگی * کَلَيْسِيَاها خواهند دانست که من ضمیر و قلب هر کس را تفحص مینمایم و هر يك از شما را بر وفقِ اعمالش خواهم داد (۲۴) اما بشما و باقی آنان که در نَطْطِيرَةَ هستند و این اعتقاد را ندارند و ببحرِ شیطان را چنانکه می‌گیرند نفهمیده اند می‌گویم که باری دیگر بر آنها نمی‌گذارم (۲۵) جز اینکه تمسک جوئید آنچه دارید تا هنگام آمدنِ من * (۲۶) و هر کس که غالب آید و تا انجامِ اعمالِ مرا نگاه دارد و بی‌را بر قبائلِ اقتدار خواهم داد (۲۷) که بر آنها به عصای آهنی حکمرانی خواهد کرد که چون

کوزه‌های کوزه‌گر خورد میشوند بفعلی که من از پدر خود یافته ام (۲۸) و من
 اورا ستارهٔ سحری خواهم دان (۲۹) هر کس که گوش دارد بشنود که روح
 بکلیسیاها چه چیز میگوید *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و بفرشتهٔ کلیسیای سردیس بنویس که صاحبِ هفت ارواحِ خدا و هفت
 ستارهٔ این را میفرماید که من افعالت را میدانم که تو اسمِ زنده‌گی را داری
 لیکن مردهٔ (۲) بیدار شو و آنچه را باقی است که نزدیک بفناست استوار نما
 زانرو که افعالت را نزد خدا کامل نیافتم (۳) پس بخاطر آر که چگونه یافته‌
 و شنیده‌* و نگاهدار و توبه نما که اگر بیدار نباشی خواهم آمد بر تو چون
 دزدی که تو بی‌خبر خواهی بود از ساعتِ آمدنم بر تو (۴) و تو در سردیس
 هم چند شخص را داری که لباس خود را ملوث نموده اند و ایشان سفیدپوش
 با من خواهند خرامید از آنجا که سزاوار اند * (۵) و هر آن که غالب آید
 بجامهٔ سفید ملبس خواهد گشت و اسمش را از کتابِ حیات همچو نخواهم
 نمود بلکه بنامِ وی نزد پدر خود و نزد فرشته‌گانش اقرار خواهم نمود (۶) هر
 آن که گوشی دارد استماع نماید که روح بکلیسیاها چه سخن میگوید *
 (۷) و به فرشتهٔ کلیسیای فلدلفیه بنویس که آن کس که مقدس و راست‌گو
 و با ارست کلید داؤد و می‌کشاید چنانچه هیچ کس نمی‌بندد و می‌بندد
 چنانچه هیچ کس نمی‌کشاید این را می‌فرماید (۸) که من افعالت را دانستم
 اینک در گشاده‌ها در پیشت نهاده ام که هیچ کس را قدرت بستن آن
 نیست از آنجا که قلیل طاقتی داری و کلامم را سخت گرفته‌ و اسم مرا
 انکار کرده‌* (۹) اینک از معبد شیطان میگردانم آنانی را که خود را یهودی
 می‌نامند و نیستند بلکه دروغ گویند الحال چنین خواهم نمود که بیایند
 و نزد پاهای تو سجود نمایند و یابند که من تو را دوست می‌دارم (۱۰) از
 آنجا که تو کلام صبر مرا نگاه داشته‌* من نیز تو را نگاه خواهم داشت از آن

سَمْعَتِ اَمْتَكَايِ كَه قَرِيبِ اسْت كَه بَرَهْمَنگِي * رُبِحِ مَسْكُونِ طَارِي گَرْدَدِ تَا كَه مَقِيْمَانِ اَرْضِ رَا اَمْتَكَا ن كُنْد (۱۱) اِيْنَك مَن بَزُوْدِي مِي آيْمِ پَس مَحْكَم بَكِيْرِ آتَجَهْرَا دَارِي كَه مَبَادَا دِيگَرِي تَاچِ تَوْرَا بَكِيْرِد * (۱۲) وَ هَر آنكُو غَالِبِ آيِد مَن اوْرَا دَر هِيكَلِ خُدَايِ خُوْدِ سَتُوْنِ مِي سَازَم كَه دِيگَرِ بِيْرُوْنِ نَخَوَاهَد رَفْتِ وَ بَرُوِيْ اَسْمِ خُدَايِ خُوْدِ رَا وَ اَسْمِ شَهْرِ خُدَايِ خُوْدِ رَا كَه اُوْرِشَلِيْمِ نَوَّ اسْت وَ اَز آسْمَانِ اَز نَرْدِ خُدَايِ مَن نَازَلِ مِي شُوْدِ وَ اَسْمِ نَوِيْ خُوْدِ رَا خَوَاهَم نُوْشْتِ (۱۳) وَ هَر آن كَس كَه كُوْشِي دَارَكِ بَشَنُوْدِ كَه رُوْحِ چَه مِي فَرْمَايِدِ بَكَلِيْسِيَا هَا * (۱۴) بَه فَرَشْتَه * كَلِيْسِيَايِ لَأُوْدِكِيَه بَنُوْسِ كَه آن شَاهِدِ اَمِيْنِ رَا سَمْتِ كُوِيْ مَبْدَا * خَلَقْتِ خُدَا اِيْنِ رَا مِي فَرْمَايِدِ (۱۵) كَه مَن اَفْعَالَتِ رَا مِي دَانَم كَه تُو نَه سَرْدِ وَ نَه گَرْمِي كَاشِ يَا سَرْدِ يَا گَرْمِ مِي بُوْدِي (۱۶) پَس اَز مَلُوِي * تُو نَه سَرْدِ وَ نَه گَرْمِي نَزْدِيكِ اسْت كَه تَوْرَا اَز دَهِيْ خُوْدِ بِيْرُوْنِ اَن كُنَم (۱۷) تُو مِي گُوِيْ كَه مَن دَوْلَتِ مَنْدِ وَ مَسْتَعْنِي هَسْتَم وَ بَه هِيچِ چِيْزِ اَحْتِيَاچِ نِدَارَمِ وَ غَاظَلِي اَز آنكَه مَسْتَعْمَدِ وَ ذَلِيْلِ وَ مُغْلَسِ وَ كُوْرُو بَرَهْنَه * (۱۸) وَ مَن صِلَاحِ تَوْرَا چَنِيْنِ مِي بِيْنَم كَه بَخْرِي اَز مَن طَلَايِ مَصْفَا شُدَه * بَاتَشِ رَا تَا آنكَه صَاحِبِ مَكْنَتِ شُوِي وَ نِيْزِ رَخْتِ سَفِيْدِ رَا تَا كَه پُوْشِيْدَه شُوِي كَه مَبَادَا نَنگِ بَرَهْنَه گِي * تُو فَاشِ گَرْدَدِ وَ بَمَالِ بَرِ چَشْمَهَايِ خُوْدِ مَرَهْمِ رَا تَا بِيْنَا شُوِي (۱۹) وَ هَر كَسِ رَا كَه دُوْسْتِ مِي دَارَم مَن اِيْشَانِ رَا اِلْرَامِ وَ تَنْبِيَه مِي نَمَايَمِ پَس بَا غِيْبَرْتِ بَاشِ وَ تُوْبَه نَمَا (۲۰) اِيْنَكِ بَرِ دَرِ اِيْسْتَاْدَهَامِ وَ مِي كُوْبَمِ وَ اَكْرَكْسِي آوَازِ مَرَا بَشَنُوْدِ وَ دَرِ رَا بَا زِ نَمَايِدِ بَنْزَدَشِ مِي آيْمِ وَ بَا وَحِي نَانِ مِي خُوْرَمِ وَ اُو نِيْزِ بَا مَن خَوَاهَدِ خُوْرَدِ * (۲۱) وَ هَر كَسِ كَه غَالِبِ آيِد مَن اِيْنِ رَا بُوِي مِي دَهَم كَه دَرِ رَخْتِ مَن بَا مَن بَنَشِيْنَدِ چَنَانِچَه مَن كَه نِيْزِ غَلْبَه يَاقَمِ بَا پَدَرِ خُوْدِ بَرِ تَخْتَشِ نَشَسْتَم (۲۲) وَ آن كَس كَه كُوْشِي دَارَدِ بَشَنُوْدِ كَه رُوْحِ بَكَلِيْسِيَا هَا چَه مِي فَرْمَايِدِ *

(باب چهارم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) بعد از آن نگه کردم که ناگاه دروازه در آسمان باز شد و نخست صدائی چون صور شنیدم که با من تکلم نمود و گفت بدین سو بلا بیا تا من تورا نشان دهم از آنچه بعد از این باید بوقوع آید * (۲) فی القور در روح شدم که ناگاه تختی در آسمان گذارده شد و بر تخت نشیننده (۳) و آن نشیننده تخت در شمائل چون سنگ یشم و یاقوت بود و قوس قزحی بر گرد آن تخت بود که رنگ زرد داشت (۴) و بر اطراف آن تخت بیست و چهار تخت بود و دیدم که بیست و چهار بزرگ بر آن تختها نشسته و رختهای سفید پوشیده بودند و تاجی از طلا بر سرهای خود داشتند (۵) و بیرون می آمد از آن تخت برقهبا و رعدها و صداها و هفت چراغ آتشین در پیش تخت مشتمل بود و این هفت روح خداست (۶) و در پیش تخت درباری از شیشه چون بلور بود و در وسط و اطراف تخت چهار حیوان بودند که پیش رو و پشت سر آنها بر از چشم بود (۷) و حیوان اول چون شیر بود و حیوان دوم چون گوساله * حیوان سوم در صورت شبیه مردم بود و حیوان چهارم چون عقاب پرنده (۸) و این چهار حیوان هر یک شش بر اطراف داشتند و اندرون پر از چشمها بود * و شب و روز باز نمی ایستادند از گفتن قدوس قدوس خداوند خدای قادر علی الاطلاق که بود و هست و خواهد بود (۹) و چون آن حیوانات عزت و تکریم و شکرگذاری مینمایند آن تخت نشین را که تا بابدالآباد زنده است (۱۰) آن بیست و چهار بزرگ پیش نشیننده عرش می افتند و او را که تا ابدالآباد زنده است سجده می کنند و تاجهای خود را نزد تخت می اندازند (۱۱) و میگویند خداوند سزاوار هستی که بجلال و اکرام و توانائی ستوده شوی از آنجا که همرا تو آفریده و بمشیت تو هستند و آفریده شدند *

(باب پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و دیدم بر دستِ راستِ تخت نشین کتابی را که اندرون و پشتش نوشته شده بود و به هفت مهر مختوم بود (۲) و فرشته^۱ توانایی را دیدم که با آواز بلند فریاد نمود که کیست سزاوار آن که کتاب را کُشاید و مهرهای آن را باز کند (-) و هیچ کس در آسمان یا در زمین یا در زیر زمین نتوانست که آن کتاب را کُشاید یا در آن نگرد (۴) و من بسیار گریستم که هیچ کس پیدا نشد که شبایسته آن باشد که آن کتاب را کُشاید و بخواند بلکه در آن بنگرد (۵) و یکی از بزرگان مرا گفت که گریه مکن که اینک آن شیر که از فرقه^۲ پیبوده^۳ و ریشه^۴ داوود است غالب آمده است تا آنکه کتاب را کُشاید و هفت مهرش را باز کند * (۶) و نگاه دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط بزرگان بره^۵ ایستاده بود که گویا ذبح شده بود و داشت هفت شاخ و هفت چشم که هفت روح خدایند که بتمامی^۶ زمین فرستاده شده اند (۷) پس او آمد و کتاب را از دستِ راستِ نشیننده^۷ تخت گرفت * (۸) و چون کتاب را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار بزرگ که با هر یک از آنها بر پطها و پیاله^۸ های طلا^۹ی پُراز بویهای خوش که دعاهای مقدسان است بود نزد آن بره افتادند (۹) و بسرو^{۱۰} تازه می سرودند و می گفتند که توئی سزاوار آنکه کتاب را بگیری و مهرهای آن را بشکنی زانرو که ذبح شده^{۱۱} و از برای خدا بخون خود از هر فرقه^{۱۲} و زبانی و قومی و طائفه^{۱۳} ما را خریده^{۱۴} (۱۰) و ما را بجهتِ خدای ما پادشاهان و کاهنان گردانیده^{۱۵} و در زمین پادشاهی خواهیم نمود (۱۱) و نگذا^{۱۶} کردم و شنیدم آواز فرشته^{۱۷} گان بسیاری را بر دوره^{۱۸} تخت و آن حیوانها و بزرگان را که عدد آنها ده هزار ده هزار و هزاران هزار بود (۱۲) که با آواز بلند می گفتند که سزاوار است بره^{۱۹} ذبح شده که بتوانائی و دوام و عقل و زور و عزت و جلال و برکت ستوده شود (۱۳) و هر مخلوقی که در آسمان و در زمین و در زیر زمین و آفتابی که در دریا و هر آنچه در

آنهاست شنیدم که میگفتند نشیننده تخت و برهرا شکر و عزت و جلال و قدرت تا ابدالآباد باد (۱۴) و چهار حیوان گفتند آمین و آن بیست و چهار بزرگ افتادند و سجده نمودند اورا که تا ابدالآباد زنده است *

(باب ششم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) چون بره یکی از مهره‌ها را کُشاد نگاه کردم و شنیدم که یکی از آن چهار حیوان بصدائی چون رعد میگفت بیآ و ببین (۲) چون نگریستم اسپ سفیدی بود و راکبش را کمائی بود و باو تاجی داده شد و با غلبه بیرون آمد و تا آنکه غلبه یابد * (۳) چون مهر دوم را کُشاد شنیدم که حیوان دوم میگفت بیآ و ببین (۴) و بود اسپ دیگری که هر که بیرون آمد و به راکبش این داده شد که صلح را از زمین مرتفع نماید و اینکه هم دیگر را قتل نمایند و شمشیر بزرگ بوی داده شد * (۵) و چون مهر سوم را کُشاد حیوان سوم را شنیدم که میگفت بیآ و ببین و دیدم و بود اسپ سیاهی که سوارش داشت در دست خود ترازویی (۶) و از میان چهار حیوان آوازی را شنیدم که میگفت یک وقیه گندم به یک درهم و جو سه وقیه به یک درهم و روغن و شراب را ضرر مرساں * (۷) چون کُشاد مهر چهارم را آواز حیوان چهارم را شنیدم که میگفت بیآ و ببین (۸) و دیدم که بود اسپ سمندی و بود اسم راکبش مرگ و ملازم او بود قبر و تا چهارم زمین اختیاری بآنها داده شد که بشمشیر و قحط و مرگ و حیوانات زمین بکشند [خالق را] * (۹) و چون کُشاد مهر پنجم را در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که در راه کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند (۱۰) که باواز بلند فریاد می نمودند و گفتند که تا چند ای مولای مقدس راست گوی انصاف نمی نمائی و انتقام خون ما را از سکنه ارض نمی کشی (۱۱) و داده شده بهر یک از آنها جامه‌های سفیدی و بآنها گفته شد که اندکی دیگر تامل نمایند تا هنگامی که هم قطاران آنها در بنده‌گی و برادران آنها که چون آنها کشته میشوند

تمام شوند * (۱۲) و چون مهرِ ششم را کُشاد نگاه دیدم که زلزله عظیمی شد و آفتاب چون پلاسِ پشمی سیاه شد و ماه چون خون گردید (۱۳) و ستاره‌هایی آسمان بر زمین افتادند بنوعی که درختِ انجیر از بادِ شدید تکان خورد و انجیرهایی اولِ خود را بیفشاند (۱۴) و آسمان چون صقیقه پیچیده شده در گذشت و هر کوه و جزیره از مقام خود منتقل گشت (۱۵) و سلاطین زمین و بزرگان و اغنیا و سرداران و اربابِ اقتدار و هر بنده و هر آزادی خود را در مغاره‌ها و سنگهای کوه‌ها پنهان نمودند (۱۶) و بکوه‌ها و سنگها می‌گفتند که بر ما بیقتید و ما را از صورتِ نشینندهء تخت و غضبِ بَرهٔ پنهان نمائید (۱۷) زانرو که روزِ عظیمِ غضبش آمده است و کیست که تابِ مقاومت آورد *

(بابِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) بعد از آن دیدم که چهار فرشته بر چهار گوشهٔ زمین ایستادند و چهار بادِ زمین را گرفتند تا آنکه مطلقا باد بر زمین یا بر دریا یا بر درخت نوزد *
 (۲) و فرشته دیگر را دیدم که از مشرق بالا می‌آمد و داشت مهرِ خدای زنده را و بان چهار فرشته که مقرر شدند که بر زمین و دریا زبان رسانند باواز بلند فریاد نمود (۳) و گفت زمین و دریا و درختها را آسیبی مرسانید تا هنگامی که بنده‌گانِ خدای ما را بر پیشانیهای ایشان مهر نمائیم *
 (۴) و عددِ مهر کرده شده‌گان شنیدم که از تمامی * فِرْقِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَكُ صَد و چهل و چهار هزار مهر شدند (۵) از فرقهٔ یهوذا دوازده هزار و از فرقهٔ رُوبِن دوازده هزار از فرقهٔ گاد دوازده هزار (۶) از فرقهٔ آشیر دوازده هزار از فرقهٔ نَفْتَالِي دوازده هزار از فرقهٔ مَنَسَسَهٔ دوازده هزار (۷) از فرقهٔ شَمْعُون دوازده هزار از فرقهٔ لِيُوي دوازده هزار از فرقهٔ يَسَاكَاَر دوازده هزار (۸) از فرقهٔ زَبُولُون دوازده هزار از فرقهٔ يُوَسَف دوازده هزار از فرقهٔ بِنِيامين دوازده هزار مهر شدند *
 (۹) و بعد از آن نگریسته گروه بسیاری را دیدم که هیچ کس آن را نتوانست

شمرد از هر طائفه و فرقه و قومی و زبانی که پیشِ تخت در حضورِ بره ایستاده و جامه‌های سفید پوشیده بودند و شاخه‌های نخل را در دست گرفته (۱۰) با آواز بلند فریاد می‌کردند و می‌گفتند نجات خدای ما را که تخت‌نشین است و بره‌را است (۱۱) و همه‌گی * ملائکه در دورِ تخت و بزرگان و آن چهار حیوان که ایستاده بودند در پیشِ تخت بر رو افتادند و خدا را سجده نمودند (۱۲) و گفتند آمین برکت و جلال و عقل و شکر و عزت و توانائی و قدرت تا ابد الابد خدای ما را است آمین * (۱۳) و یکی از آن بزرگان مرا مخاطب ساخته گفت این سفید پوشان کیان اند و از کجا می‌آیند (۱۴) من اورا گفتم خدیوا تو میدانی مرا گفت اینها آنان اند که از عذاب شدید می‌آیند و در خونِ بره جامه‌های خود را شستند و سفید نمودند (۱۵) از این جهت پیشِ تخت خدایند و شب و روز در هیكل او بنده‌گیش مینمایند و آن که شیننده تخت است بر آنها سایه خواهد افکند (۱۶) و دیگر نه گرسنه خواهند بود و نه تشنه خواهند بود و آفتاب و هیچ حرارتی بر آنها نخواهد تابید (۱۷) زانرو که آن بره که در وسطِ تخت است آنها را خواهد چرانید و چشمه‌های زنده آب آنها را راه‌نمائی خواهد نمود و خدا هر اشکی را از چشم‌های آنها محو خواهد نمود *

(باب هشتم مشتمل بر سیزده آیه)

(۱) و چون کُشاد مهر هفتم را تا مدتِ نیم‌ساعت در آسمان خاموشی بدید گشت * (۲) و آن هفت فرشته را که در حضورِ خدا ایستاده بودند دیدم که هفت صورت آنها داده شد (۳) و فرشته دیگر آمده نزد مذبح ایستاد و داشت مجمری از طلا و بوی داده شد بوهایی خوش بسیاری که تا با دعاها همه‌گی * مقدسان در قربانگاه طلائی که پیشِ تخت است بگذرانند (۴) و دود بوهایی خوش با دعاها مقدسان از دست فرشته بنزد خدا صُود نمود (۵) و آن فرشته مجمر را گرفته و از آتش قربان‌گاه پُر کرده بر زمین انداخت و صداها

و رعد‌ها و برق‌ها و زلزله‌ها واقع گشت * (۶) و آن هفت فرشتهٔ مالکین هفت صور صورهای خود را مستعد نمودند که صور دهند * (۷) و فرشتهٔ اول صور زد و تگرگ و آتشِ خونین پیدا شده بر زمین ریخته شد و ثلثِ دختان سوخته شد و هر گیاهِ سبز سوخته شد * (۸) و فرشتهٔ دوم صور دمیده چون کوهی بزرگ با آتش افروخته شده بدریا افکنده شد و ثلثِ دریا خون شد (۹) و ثلثِ مخلوقاتِ جان‌دار دریائی مُردند و ثلثِ کشتیها تده شد * (۱۰) و فرشتهٔ سوم صور دمید و کوکبِ عظیمی چون چراغِ افروخته از آسمان بزیر آمد و بر ثلثِ رودخانه‌ها و چشمه‌های آب وارد گشت (۱۱) و اسمِ آن ستارهٔ افسنتین است و ثلثِ آن آبها افسنتینی شد و مردمِ بسیار مُردند از آن آب زیرا که تلخ شده بود * (۱۲) و فرشتهٔ چهارم صور دمید و ثلثِ آفتاب و ثلثِ ماه و ثلثِ ستاره‌ها ضرب خورده بنوعی که ثلثِ آنها تاریک شد و ثلثِ روشنیِ روز و شب نیز کم شد * (۱۳) و دیدم فرشته‌ها و شنیدم که در فضای آسمان می‌پرد و باواز بلند می‌گوید وای وای بر ساکنانِ زمین بجهتِ صدهای آن صور سه فرشتهٔ باقی مانده که باید صور دهند *

(بابِ نهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و فرشتهٔ پنجم صور دمید و دیدم که ستارهٔ از آسمان بر زمین افتاد و کلیدِ گودِ بی‌قعر بوی داده شد (۲) و گودِ بی‌پایان را گشاد و بالا رفت از آن گود دودی چون دودِ تنورِ عظیم و آفتاب و هوا از دودِ آن گود تاریک شد (۳) و از میانِ دودِ ملخها بر زمین ریختند و داده شد آنها را قدرتی چون قدرتِ عقربهای زمین (۴) و آنها را امر شد که علفِ زمین و هر گونه گیاهی را و هر درختی را ضرر نرسانند جز آن اشخاصی را که مهرِ خدا را در پیشانی‌ها خورده ندارند (۵) و بآنها امر شد که ایشان را نکشند بلکه مدتی پنج ماه معدب دارند و تعذیبِ آنها چون تعذیبِ عقرب که خلق را می‌گزرد است (۶) و در آن اوان خلق مرگ را طلب خواهند نمود و آنها نخواهند یافت و ایشان

خواهش مرگ خواهند نمود و مرگ از ایشان خواهد گریخت (۷) و شکلِ
 ملخها چون اسپهائی که بجهت جنگ آراسته شده باشند میبود و بر سرِ
 آنها تاجهایی چون طلا میبود و صورت آنها شبیه به صورت مردم (۸) و چون
 موی زنان موئی داشتند و دندانهای آنها چون دندان شیران میبود (۹) و
 داشتند چهار آئینه‌هایی چون چهار آئینه آهنی و صدای پیر آنها چون
 صدای ازابه‌های اسپان بسیار که در جنگ میدوند (۱۰) و ده‌هایی چون دم
 عقرب می‌داشتند و در ده‌های آنها نیزه‌ها می‌بود و قدرت آنها بر تعذیب
 خلق پنج ماه می‌بود (۱۱) و پادشاهی دارند که فرشته گرد بی‌پایان است
 و در عبری اسمش ابدون و در یونانی اپلین است * (۱۲) و یک وای گذاشته
 است و اینک دو وای دیگر بعد از این می‌آید * (۱۳) و فرشته ششم صور
 دید و آوازی را از چهار شاخ قربانگاه طلایی که نزد خداست شنیدم (۱۴) که
 بآن فرشته ششم که صاحب صور بود میگوید که تو آن چهار فرشته را که در
 رودخانه بزرگ فرات بسته شده اند خلاص نما (۱۵) پس خلاصی یافتند
 آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال مهیا شده اند تا که
 نژد مردم را بکشند (۱۶) و عدد سواران فوجها دویست هزار هزار بود و این
 عدد را من خود شنیدم (۱۷) و باین سیاق آن اسپان و سواران آنها را در رویا
 دیدم که چهار آئینه‌های آتش و سنبل و کبریت کون داشتند و سر اسپان
 چون سرهای شیر بود و از دهان آنها آتش و دود و کبریت بیرون می‌آمد
 (۱۸) و از این سه چیز یعنی آتش و دود و کبریت که از دهان آنها بیرون
 می‌آمد ثلث خلق هلاک شدند (۱۹) زانرو که قدرت آنها در دهان و ده‌های
 آنها هست زیرا که ده‌های آنها چون ماران میبود که سرها داشتند و بآنها
 ضرر میرسانند (۲۰) و باقی‌مانده خلق که از این مصیبتها هلاک نشدند از
 صنعت دستهای خود توبه نه نمودند که نه پرستند شیاطین و بت‌های طلایی
 و نقره و برنجی و سنگی و چوبی را که نه توانائی دیدن و شنیدن دارند و نه

رُوش میداندند (۲۱) و از قتلها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نه نمودند *

(بابِ هفتم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) و فرشتهء نفوس را دیگر را دیدم که از آسمان نازل می شد و پوشیده بود بابرې و توسّ ترح بر سرّش و صورتش چون آفتاب و پایهایش چون ستون های آتش میبود (۲) و داشت در دستِ خود کتابِ کوچک کُشاده و نهاد پای راستِ خود را بر دریا و چپش را بر زمین (۳) و باوازِ بلندی چون غرش شیر فریاد نمود و چون فریاد نمود هفت رعد صداهای خود را دادند (۴) و چون آن هفت رعد صداهای خود را دادند من در اراده نوشتم بودم که آوازی را از آسمان شنیدم که مرا گفت بر آنچه آن هفت رعد گفتند مهر کن و آنرا منویس (۵) و دیدم آن فرشته را که بر دریا و زمین ایستاده بود که دستِ خود را با آسمان بلند نمود (۶) و سوگند یاد کرد که بآن کس که تا ابد الابد زنده است و آسمان و آب و زمین و دریا و آبدیش را آفرید که دیگر زمان نخواهد بود (۷) بلکه در ایام فرشتهء هفتم هنگامی که صور دهد سرّ خدا بغایت خواهد انجلمید چنانچه به بندهگانِ خود پیغمبران خبر داده است * (۸) و آن آوازی را که از آسمان شنیدم باز با من تکلم نموده گفت که برو و آن کتابِ کوچک کُشاده را که در دستِ آن فرشته است که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر (۹) و من بزرگ فرشته رفتم و وی را گفتم کتابِ کوچک را بمن ده مرا گفت بگیر آنرا و بخور که اندرونم را تلخ خواهد نمود لیکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود (۱۰) و کتابِ کوچک را از دستِ فرشته گرفته خوردم و در دهانم چون عسل شیرین بود و چون خوردم اندرونم تلخ شد (۱۱) و مرا گفت که تو را لازم است که ایضاً بر قومها و طوایف و زبانها و پادشاهان بسیار نبوت نمائی *

(باب یازدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و نَبِيٍّ چون عصا بمن داده شده و امر شد که برخیز و هیکن خدا و قربانگاه و عبادت کننده گانی را که در اویند به پیما (۲) و قصر بیرون هیکل را بگذار و نه پیما آنرا که بقبائل داده شد و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود * (۳) و دو شاهد خود را قدرت خواهم بخشید که پلاس پوشیده یک هزار و دوست و شصت روز اِخْفار نمایند (۴) اینها دو درخت زیتون و دو چراغدان اند که نزد خدای زمین ایستاده اند (۵) و اگر کسی خواهد که آنها را ضرر رساند آتشی از دهن آنها بیرون می آید و دشمنان آنها فرو میگیرند که اگر کسی خواهد که آنها را ضرر رساند هم چنین باید که کشته شود (۶) و اینها قدرت بر بستن آسمان دارند که در ایام نبوت آنها باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را بخون مبدل نمایند و زمین را بر قسم مصیبت گرفتار نمایند هر وقت که خواهند * (۷) و چون شهادت خود را باتمام رسانند آن حیوان که از گوشت بی پایان بر می آید با آنها خواهد جنگید و بر آنها دست خواهد یافت و آنها را بقتل خواهد رسانید (۸) و مردارهای آنها در میدان آن شهر بزرگ که معنای بسووم و هصر مسمی میشود جایی که خداوند ما مصلوب شد خواهد بود * (۹) و خلقتی از قومها و قبیلها و زبانها و اصناف مردارهای آنها سه روز و نیم خواهند دید و نخواهند گذاشت که نেশهای آنها در قبور مدفون شود (۱۰) و ساکنان زمین بر آنها سرور خواهند نمود و شادمان خواهند گشت و بجهت یکدیگر هدیهها خواهند فرستاد زانرو که این دو نبی ساکنان زمین را عذاب می رسانند * (۱۱) و بعد از آن سه روز و نیم از خدا روح حیات در آنها در آمده بر پایهای خود ایستادند و بیننده گان آنها را خوف عظیمی فرو گرفت (۱۲) و آواز بلندی را از آسمان شنیدند که آنها را گفت باین سو بالا آید پس در ابر با آسمان صعود نمودند و دشمنان آنها آنها را میدیدند (۱۳) و در همان ساعت

زلزله عظیمی واقع شد که ده یک از شهر خراب شد و هفت هزار نفر در آن زلزله هلاک شدند و باقی «خوف گشته خدای آسمان را ستایش نمودند * (۱۴) و وای دویم درگذشت و الحال وای سیوم می آید * (۱۵) و فرشته هفتم صور دمید و صداهای بلند در آسمان بلند شد که ممالک دنیا از خداوند ما و مسیحش شده است و تا ابد الابد سلطنت خواهد نمود * (۱۶) و آن بیست و چهار بزرگ که بر تختهای خود نزد خدا نشسته اند بر رویشان افتاده خدای ستایش نمودند (۱۷) و گفتند شکر می کنیم تو را خداوند خدای قادر علی الاطلاق که هستی و بودی و خواهی بود زانرو که قدرت عظیم خود را گرفته و سلطنت کرده (۱۸) و طوائف غصب آلود بودند و حال آمده است غضب تو و وقت مردهگان تا انصاف شود و مزد دهي بندهگان خود را از پیغمبران و مقدسان و ترسانگان از اسم تو چه بزرگ و چه کوچک و تا فاسد نمایی مفسدان زمین را * (۱۹) و هیکل خدا در آسمان بار شد و صندوق پیماناش در هیکلش نمایان شد و برتها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ بزرگی واقع گشت *

(باب دوازدهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و علامتی عظیم در آسمان سر زد که زنی پوشیده بود خورشید را و ماه در زیر پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره (۲) و آبتن شده از درد زه و عذاب زان فریاد می نمود * (۳) و علامتی دیگر که در آسمان بدید آمد که نگاره ازدهای بزرگ آتشی که هفت سر و ده شاخ داشت و بر سرهای او هفت آفر می بود (۴) و دوش ثلث کواکب آسمان را جاروب نموده بر زمین ریخت و آن ازدها نزد آن زن که در زان بود ایستاده که چون زاید بجهانش را فرو گیرد (۵) و زاید بجهه ذکور را که بعضی آهذین بر همه طوائف حکم خواهد راند و آن بجهش را روده بنزد خدا و تختش رسانیدند (۶) و آن زن گرخت به بیابان و در آنجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در آنجا او را یک هزار و دو بیست و شصت روز

پروانند * (۷) و در آسمان جنگ شد که میکائیل با فرشته‌گانش با اژدها جنگ نمودند و اژدها با فرشته‌گانش نیز بجنگ در آمدند (۸) لیکن غلبه نیافتند بلکه دیگر در آسمان مکان آنها یافت نشد (۹) و آن اژدهای بزرگ و مار قدیم که به اِبْلِیس و شیطان مسمی است که تمام مسکونه را میفریبد مطروح شده بر زمین انداخته شد و فرشته‌گانش نیز با وی افکنده شدند (۱۰) و آواز بلندی را شنیدم که در آسمان می گفت حالا نجات و توانگی و سلطنتِ خدای ما و اقتدارِ مسیحش بوقوع پیوست زیرا که مدعی برادران ما که بر آنها نزدِ خدای ما شب و روز ادعا می نمود بزیر افکنده شد (۱۱) و ایشان بجهتِ خونِ بره و کلامِ شهادتِ خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند تا بمرگ (۱۲) لہذا شاد باشید ای آسمانها و ساکنانِ آنها و رای بر ساکنانِ زمین و دریا از آنجا که اِبْلِیس با غضبِ شدید بنزدِ شما فرود آمده است چه میدانند که قلیل مدتی را مالک است * (۱۳) و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد مزاحم شد آن زن را که بجهتِ نرینه را زائیده بود (۱۴) و دو پر عقابِ بزرگ بآن زن داده شد تا که به پرد در بیابان بمقام خود جایی که پرورش یابد در زمان و زمانین و نصفِ زمان غالب از نظرِ مار (۱۵) و مار در عقبِ زن چون رود آب از دهنِ خود میریخت تا آنکه او را سیل فرو گیرد (۱۶) و زمین زن را حمایت نموده بلکه زمین کُشاد دهنِ خود را و آن رودی را که اژدها از دهنش ریخت فرو گرفت (۱۷) و اژدها بر آن زن غضب نموده رفت تا با باقی از نسلش که احکامِ خدا را نگاه میدارند و شهادتِ عیسی، مسیح را دارند جنگ نماید *

(باب سیزدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و من بر ریلک دریا ایستاده بودم که دیدم حیوانی از دریا بالا می آید که هفت سر و ده شاخ داشت و بر شاخهای او ده آفسر و بر سرهای او اسم کفر بود (۲) و آن حیوانی را که دیدم شبیه بود بپلنگ و پاپای او چون

پایه‌های خرس و دهانش چون دهان شیر بود و ازده‌ها قدرت و تحت خود و قوتِ عظیم را بوی داد (۳) چنان یافتیم که گویا یکی از سرهای او زخم مهلکی خورد لیکن آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی زمین را در پی آن حیوان تعجب فرو گرفت (۴) و آن ازده‌ها را که قدرت بآن حیوان بخشید پرستیدند و آن حیوان را نیز پرستیدند و گفتند که کیست که مثل این حیوان است و کیست که تواند با او جنگید (۵) و بوی داده شد که بالفاظ بلند کفرآمیز تکلم نماید و تا مدت چهل و دو ماه قدرت [جنگت] بوی داده شد (۶) و دهان خود را بکفر بر خدا کُشاد تا آنکه کفر گوید بر اسمش و بر مسکنش و بر ساکنان آسمان (۷) و قدرتی بوی داده شد که با مقدسان جنگ نماید و آنها را زبون سازد و قدرت بر هر قبيله و زبانی و طائفه بوی داده شد (۸) و خواهند پرستید او را همه گی و ساکنان زمین که اسمای آنها در کتاب حیات برده ذبیح از بنای عالم مرقوم نشده است (۹) اگر کسی گوش دارد بشنود (۱۰) اگر کسی اسیر نماید به اسیری خواهد رفت و اگر بشمشیر قتل نماید باید که بشمشیر کشته شود و در اینجا است صبر و ایمان مقدسان *

(۱۱) و حیوانی دیگر را دیدم که از زمین بیرون می‌آمد و چون بر دو شاخ داشت و چون ازده‌هایی صدا می‌نمود (۱۲) و تمامی قدرت حیوان سابق را در حضور او بفعل می‌آورد و باعث است این را که زمین و ساکنانش حیوان اول را که زخم مهلکش شفا یافت پرستند (۱۳) و آن علامات قوی را بجا می‌آورد بحدی که پیش روی مردم آتش را از آسمان بر زمین فرود می‌آرد (۱۴) و بسبب آن علامتهائی که بوی داده شد که در حضور آن حیوان بفعل آرد ساکنان زمین را می‌فریبد و امر مینماید ساکنان ارض را که شکلی بجهت آن حیوان که زخم شمشیر را خورد و زنده ماند بسازند (۱۵) و او را این قدرت بخشیده شد که بشکل آن حیوان جان بخشد تا که شکل آن حیوان تکلم نماید و امر کند که هر کس که شکل آن حیوان را نپرستد کشته

شود (۱۶) و امر را بجائی میرساند که همدر از کهنتر و مهتر و غنی و فقیر و آزاد و بنده نقشی بردستِ راست یا بر پیشانی آنها بسازد (۱۷) و تا آنکه هیچ کس خرید و فروخت نتواند جز آن کس که نقش یا اسم حیوان یا عددِ اسمش را داشته باشد (۱۸) و در اینجا حکمتی است که صاحبِ فهم عددِ حیوان را شمارد که عددِ انسان است و عددش شش صد و شصت و شش است *

(باب چهاردهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و دیدم که ناگاه بره بر کوه صیون ایستاده است و با وی بودند یک صد و چهل و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی خود ثبت نموده داشتند (۲) و آوازی را از آسمان شنیدم چون صدای آب‌های بسیار و چون صدای رعد بزرگ و شنیدم صدای بریطانوان را که بریط‌های خود را می‌نواختند (۳) و می‌سرودند چون سرود تازه در نزد تخت و چهار حیوان و بزرگان و هیچ کس آن سرود را نتوانست آموخت جز آن یک صد و چهل و چهار هزار کس که از زمین خریده شده بودند (۴) و اینها آنان اند که با زنان آلوده نشدند و باکره هستند و اینها آنان اند که بره را پیروی می‌نمایند بهر جا که می‌رود و اینها از میان مردم خریده شدند و نوبِ خدا و بره اند (۵) و در دهی آنها مکرری یافت نشد چه پیشِ تختِ خدا بی‌عیب اند * (۶) و دیدم فرشته دیگری که در فضای آسمان طیران مینمود و داشت مژده ابدی را که تا ساکنان زمین را از هر صنف و قبیله و زبان و قومی را بآن ندا نماید (۷) و باواز بلند می‌گفت که از خدا بفرسید و او را ستایش نمائید زانرو که رسید زمان عدالتش پس به پرستید آفریننده آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را * (۸) و فرشته دیگر در عقب آمده گفت که خراب شد بابلون آن شهر عظیم خراب شد زانرو که از شراب غضب آلوده زانی خود بهمه طوائف چشائید * (۹) و فرشته سیومی در عقب آنها روان بود

و باواز بلند می‌گفت که اگر کسی حیوان و تمثالش را پرستد و نقش را بر پیشانی یا به دست خود پذیرد (۱۰) آن کس نیز از شرابِ غضبِ خدا که در ساغرِ قهرش بدونِ شایبه آمیخته شده است خواهد آشامید و با آتش و گوگرد در حضورِ فرشته‌گانِ مقدّس و در حضورِ برهٔ مُعَذِّب خواهد گردید (۱۱) و دودِ عذابِ ایشان تا ابدآباد بالا می‌رود و مطلقاً شب و روز آرام ندارند آنانی که می‌پرستند حیوان و شکش را و هر آن کس که نقشِ اسمش را می‌پذیرد * (۱۲) اینجا است محلّ صبرِ مقدّسان و اینجا می‌باشند آنان که احکامِ خدا و ایمانِ عیسی را نگاه میدارند (۱۳) و آوازی را شنیدم از آسمان که مرا گفت بنویس که من بعد خوشاحالِ آن مُرده‌گان که در خداوند می‌میرند روح می‌گوید بلی چون از محنتهای خود آرام می‌گیرند و افعالِ آنها در عقبِ آنها روان است * (۱۴) و ناگاه دیدم ابرِ سفیدی را که بر آن ابر شخصی چون فرزندِ انسان نشسته بود که تاجِ طلائی بر سر داشت و بود در دستِ وی داسِ تیزی (۱۵) و فرشتهٔ دیگر از هیکل بیرون آمده و باواز بلند به ابرنشین گفت که بینداز داسِ خود را و درو نما که هنگامِ درو نمودن تو رسیده است زانرو که کِشْتِ زمین خشک گشته است (۱۶) و نشینندهٔ ابر داسِ خود را بر زمین انداخته و زمین درویده گشت * (۱۷) و فرشتهٔ دیگر از هیکلِ آسمانی بیرون آمده که او نیز داشت داسِ تیزی را (۱۸) و فرشتهٔ دیگر از قربانگاه بیرون آمد که بر آتش مسلط بود و صاحبِ داسِ تیز را باواز بلند گفت که داسِ تیز خود را بینداز و خوشه‌های زمین را درو نما چه انگورهایی آن رسیده است (۱۹) و آن فرشتهٔ داسِ خود را بر زمین انداخت و دالتِ زمین را چید و در می‌خانهٔ بزرگِ غضبِ خدا انداخت (۲۰) و [تاک] در می‌خانهٔ خارجِ شهر پایمال شد و خون از می‌خانهٔ بحدّی بیرون آمد تا که در یک هزار و شش صد تیرپرتاب تا جلو اسپان می‌آمد *

(باب پانزدهم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) و علامتی دیگر بزرگ و عجیب در آسمان مشاهده نمودم که هفت فرشته بودند که هفت صدمه^۱ آخرین با آنها بود که غضب خدا بآنها باتمام می‌رسید * (۲) و ملاحظه نمودم دریای آبگینه نمایی آتشی و اینکه آن اشخاص که بر حیوان و شکل و نقش و عدد اسمش غالب آمدند که بر دریای شیشه ایستاده بودند و گرفته بودند بر بطنهای خدارا (۳) و سرود موسی و بنده^۲ خدا و سرود برتر می‌سرودند و می‌گفتند خداوند خدای قادر علی‌الاطلاق افعال تو بزرگ و عجیب است و پادشاه مقدسانا راهی تو راست و مستوی است (۴) و کیست که نترسد از تو خداوندا و اسم تو را تکریم ننماید زانجا که پاک هستی تو بتنهائی و تمامی * قبائل خواهند آمد و تو را در حضورت خواهند پرستید از آنجا که ظاهر شد قضای تو * (۵) و بعد از آن دیدم که نگاه هیکل محلّ شهادت که در آسمان است کُشاده گشت (۶) و آن هفت فرشته که صاحب هفت صدمه بودند از هیکل بیرون آمدند و پارچه^۳ پاک درخشنده پرشیده بودند و بر پستانهای ایشان کمربند طلائی پیچیده شده بود (۷) و یکی از آن چهار حیوان هفت پیاله طلائی مملو از غضب خدایی که تا ابد آباد زنده است بآن هفت فرشته داد (۸) و هیکل از جلال خدا و قدرتش پرده گردید و هیچ کس باندرون هیکل نمی‌توانست در آمد تا انتهای هفت صدمه آن هفت فرشته *

(باب شانزدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و آواز بلندی را شنیدم از هیکل که بآن هفت فرشته می‌گفت بروید و پیاله‌های غضب خدارا بر زمین بریزید * (۲) و فرشته^۴ نخست رفت و پیاله خود را بر زمین ریخت که زخمی شدید و سخت بر ارباب نقش حیوان و پرستنده‌گان شکش واقع گشت * (۳) و فرشته^۵ دریم پیاله خود را در دریا ریخت و آن چون خون مرده گشت و هر جان‌دار که در دریا بود مرد *

(۴) و فرشته، سیم پیاله خود را بر ردها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد (۵) و از فرشته، آب‌ها شنیدم که گفت خداوند تو که هستی و بودی و مقدسی راست هستی که این انصاف را نموده (۶) از آنجا که ایشان خون مقدس و پیغمبران را ریختند و تو ایشان را خون داده که بدوشند چونکه شایسته آن اند (۷) و شنیدم فرشته دیگر را که از قربانگاه می‌گفت بلی خداوند خدای قادر مطلق قضا‌های تو راست و مستوی است * (۸) و فرشته، چهارم پیاله خود را بر آفتاب ریخت که بآن این قدرت بخشیده شد که خلق را بآتش بسوزاند (۹) و خلق بسوختنی سخت سوختند که به اسم خدا که بر این شدائد اقتدار دارد کفر گفتند و توبه نمودند که او را تعظیم نمایند * (۱۰) و فرشته، پنجم پیاله خود را بر تخت حیوان ریخت که سلطنتش تاریک گشت و زبانهای خود را از درد گزیدند (۱۱) و خدای آسمان را از دردها و زخمهای خود کفر گفتند و از افعال خود توبه نمودند * (۱۲) و فرشته ششم پیاله خود را بر رودخانه بزرگ فرات ریخت و آبش خشک گردید تا آنکه راه پادشاهان مشرق مهیا شد (۱۳) و دیدم که از دهن اژدها و از دهن حیوان و از دهن پیغمبر کاذب سه روح پلید چون غوک (۱۴) که آن روحهای دیوان معجز نشان اند بیرون می‌آمدند و بنزد پادشاهان زمین و تمام مسکونه میروند تا آنکه آنها را فراهم آورند بجهت جنگ روزی تعظیم خدای قادر علی‌الاطلاق (۱۵) اینک من چون دُرُ می‌آیم خوشحال آن کس که بیدار باشد و رختهای خود را نگاه دارد که مبادا برهنه راه رود و ناشایسته‌گیش را به بیند (۱۶) و ایشان را در حلی که در عبری آرمگدون گویند جمع نمود * (۱۷) و فرشته هفتم پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلندی از هیکل آسمانی یعنی تخت بر آمده گفت که شد (۱۸) و بدید آمد صداها و رعداها و برقها و چنان زلزله عظیمی واقع شد که از هنگامی که مردم بر زمین قرار گرفته اند چنان زلزله عظیمی واقع نشده است

(۱) و شهر بزرگ به سه یاره گشت و شهرهای قبائل خراب شد و یاد آمد نرد خدا بابلون بزرگ که پیاله شرابِ قهر با سخطش رو باو نهد (۲۰) و هر جزیره گریخت و کوه‌ها نابدید گشت (۲۱) و تگرگی عظیم که هر دانه بوزن یلک من بود از آسمان بر خلق فرو بارید و مردم بسبب ضربِ تگرگ خدازا کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش در غایت بزرگ بود *

(باب هفدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و یکی از آن هفت فرشته که صاحبِ هفت پیاله بودند آمد و با من سخن راند و مرا گفت که بیا که نشان دهم من تو را سزای فاحشه بزرگی را که بر آب‌های بسیار نشسته است (۲) و پادشاهان زمین با او زنا کرده اند و از شراب زنی او ساکنان زمین بیهوش اند (۳) و روحاً مرا در بیابانی آورد و زنی را دیدم که بر حیوانی سرخ‌فام که بر از اسمای کفر و هفت سر و ده شاخ داشت نشسته بود (۴) و آن زن بسرخي و قومزنی ملبس و بظلا و جواهر و مروارید مزین بود و پیاله طلّی را مملوّ از کسافت و نجاستهای زنی خود بر دست داشت (۵) و بر پیشانی او این اسم مرقوم بود سِرِّ بابلون بزرگ و مادر زناها و خبالت زمین (۶) و آن زن را دیدم که از خون مقدّسان و از خون شهیدان عیسی مست بود و از ملاقات او بسیار تعجب نمودم * (۷) و فرشته مرا گفت چرا حیرت داری من سِرِّ این زن و حیوانی که هفت سر و ده شاخ دارد و او را می‌برد بر تو شرح مینمایم * (۸) آن حیوانی که دیدی بود و نیست و از گود بی‌پایان بالا خواهد آمد و بهلاکت خواهد رسید و تعجب خواهند نمود ساکنان زمین که اسمای آنها از بنای عالم در کتاب حیات نوشته نشده است از دیدن حیوان که بود و نیست و حال آنکه هست * (۹) اینجا است فهمیدن صاحبِ فهم هفت سر هفت کوه هستند که زن بر آنها نشسته است (۱۰) و هفت سلطان اند که پنج ساقط شده اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید بایست

قلیلی درنگ نماید (۱۱) و آن حیوان که بود و نیست آن هشتمین است که از مقولهٔ آن هفت است که بهلاکت میرسد * (۱۲) و آن ده شاخ را که دیدی ده پادشاه اند که هنوز پادشاهی نرسیده اند بلکه ساعتی با حیوان چون سلاطین مقتدر خواهند گشت * (۱۳) این همه یک اراده دارند و قدرت و اقتدار خود را بحیوان تسلیم خواهند نمود (۱۴) و اینها با بره خواهند جنگید و بره بر آنها سرفراز خواهد بود زیرا که او خداوند خداوندان و پادشاه پادشاهان است و آذنی که با او بند خوانده شده و برگزیده و امین اند * (۱۵) و مرا گفت آن آب هژی که دیدی که فاحشه بر آن نشسته است قومها و طائفهها و قبایلهها و زبانهایند (۱۶) و آن ده شاخ که بر حیوان دیدی فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و برهنه خواهند نمود و اجزایش را خواهند خورد و بآتشش خواهند سوزانید (۱۷) که خدا در دلهای آنها انداخت که قصد او را بجا آرند و باتفاق سلطنت خود را بحیوان سپارند تا هنگام تمام شدن کلام خدا * (۱۸) و آن زن که دیدی آن شهر بزرگ است که بر سلاطین زمین سلطنت دارد *

(باب هجدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) بعد از آن دیدم فرشتهٔ دیگر را که از آسمان نازل شد و صاحب قدرت عظیم بود و زمین از جلالتش منور گشت (۲) و بقوت و آواز بلند فریاد نمود که خراب شد خراب شد بابلون بزرگ و گردید مسکن دیوان و محبس هر روح پلید و زندانی هر طائر خبیث و مکروه (-) از آنجا که همدگی و طوائف را از شراب غضب زناي خود داد که آشامند و سلاطین زمین با او زنا کردند و تجار زمین از اسرافش مستغنی گردیدند * (۳) و آواز دیگری از آسمان شنیدم که گفت ای قوم من از وی بیرون آئید که مبادا در گناهانش شریک بوده از صدماتش صدمه خورید (۴) از آنجا که گناهانش تا با آسمان رسیده است و عیبهای او را خدا یاد آورده است (۵) باز بدهید او را آنچه

او شمارا داده است و آنچه کرده است برای او مضاعف نمائید و در پیاله
 که او ممزوج ساخت در چندان بجهت او بیامیزید (۷) هر چند خود را
 تعظیم مینمود و نازک طبعی بکار می برد همان قدر او را عذاب و غصه بدیدید
 چه در دل خون میگفت که چون منگنه نشسته ام و بیوه نیستم و غصه
 نخواهم دید (۸) لهذا آمدهای و در یک روز خواهد آمد مرگ و غم و کورسنگی
 و در آتش سوخته خواهد شد چه قوی است خداوند خدائی که بر او حکم
 میکند * (۹) و چون ملوک زمین که با او زنا و عیش رانده اند [و] دود
 سوختن او را بفکرند بجهت او گریه و سینهنزنی خواهند کرد (۱۰) از خوف
 عذابش دور ایستاده خواهند گفت وای وای ای شهر بزرگ بابلون ای شهر
 پر قوت که در یک ساعت سزای تو رسید * (۱۱) و تجار زمین بجهت او
 گریه و زاری خواهند کرد چه من بعد متاع آنها را هیچ کس خریدار نیست
 (۱۲) متاع طلا و نقره و جواهر و مروارید و حریر و سرخی و ابریشم و قوزی
 و هر چوب خوشبو و هر ظرف عاج و از هر چوب گران بها و برنج و آهن
 و موم (۱۳) و دار چینی و کندرها و موم و لبان و شراب و روغن و آرد و گندم
 و بهائم و گوسفندان و اسبان و تخت روانها و اجساد و ارواح مردم (۱۴) و
 میوه های مرغوب جان تو و هر چیز صاف و براق از تو دور شده است
 و من بعد تو آنها را نخواهی دید (۱۵) تاجران این اشیا که از وی غنی شده
 بودند از ترس عذابش دور ایستاده گریه و ناله خواهند نمود (۱۶) و خواهند
 گفت وای وای ای شهر بزرگ که حریر و سرخ و قوز می پوشیدی و بطلا
 و جواهر و مروارید مزین می شدی (۱۷) زیرا که در یک ساعت آن قدر
 دولت عظیم بر باد فنا رفت * و هر ناخدا و جماعت چهاربان و ملاهان
 و هر کس که بدریا می پردازد از دور ایستادند (۱۸) و از دیدن دود سوختن
 او فریاد کرده گفتند که چون این شهر بزرگ کدام شهر می ماند (۱۹) و خاک
 بر سرهای خود می ریختند و با گریه و ناله فریاد کنان گفتند که وای وای بر

آن شهر بزرگ که بسبب او همگی و آنان که جهازهای آنها بر دریا بود از کثرتِ اسرافش غنی گشتند زیرا که در یک ساعت ویران گشت * (۲۰) و شاد باشید بر آن ای آسمان و حواریان مقدس و پیغمبران زانرو که انتقام شمارا خدا از او گرفته است * (۲۱) و فرشته توانائی سنگی چون سنگ آسیای بزرگ برداشت و بر دریا انداخت و گفت که باین قسم با صدمه آن شهر بزرگ بابلون انداخته خواهد شد و دیگر پیدا نخواهد شد (۲۲) و آواز بریط نوازان و خواننده‌گان و نی نوازان و صور کمنده‌گان من بعد در تو شنیده نخواهد شد و من بعد هیچ اهل صنعت از تمامی صنایع در تو یانت نخواهد شد و صدای آسیا من بعد در تو شنیده نخواهد گشت (۲۳) و روشنی چراغ دیگر بر تو نخواهد تابید و دیگر در تو صدای داماد و عروس شنیده نخواهد شد زیرا که تجار تو بزرگان زمین بودند که از سحر تو همگی و طوائف فریفته شدند (۲۴) و خون پیغمبران و مقدسان و همگی آنان که در زمین کشته شده بودند در او پیدا شد *

(باب نوزدهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و بعد از آن آواز بلندی از گروه بسیاری در آسمان شنیدم که گفتند هَلْلُویَا نجات و جلال و عزت و توانائی خداوند خدای ما را است (۲) زیرا که محاکمات او راست و برحق است چه بر آن فاحشه بزرگ که زمین را بزای خود فاسد نمود حکم نموده است و انتقام خون بنده‌گان خود را از وی کشید (۳) و بار دیگر گفتند هَلْلُویَا و دودش تا ابد آباد صعود خواهد نمود (۴) و آن بیست و چهار بزرگ و چهار حیوان افتاده و خدای نشیننده تخت را سجده نمودند و گفتند آمین هَلْلُویَا (۵) و آوازی از تخت بیرون آمد که گفت ستایش نمائید خدای ما را ای همگی بنده‌گانش و آنانی که از وی می‌ترسید از کهنتر و مهتر * (۱) و چون آواز جماعت بسیاری و چون آواز آب‌هایی بسیار و چون آواز رعد پر قوت شنیدم که می‌گفتند هَلْلُویَا

زانرو که خداوند خدایِ قادرِ مطلقِ سلطنتِ نموده است (۷) و خوشنود
و مسرور باشیم و اورا تعظیم نمائیم زیرا که هنگامِ نکاحِ بره رسیده است
و عروسش خود را مهیا نموده است (۸) و عروسش را داده شد که حریرِ پاکِ
درخشنده بپوشد که آن حریرِ راستی و مقدّس است (۹) و مرا گفت که
بنویس خوشحالِ آنان که بزواجِ بره طلبیده شده اند و گفت مرا که اینها
سخنهایِ حقیقی و خدا است (۱۰) و من نزدِ قدمهایی او افتادم که اورا سجده
نمایم او بمن گفت زینهار نکنی که من هم خدمت تو و هم خدمت برادران
تو که شهادتِ عیسی را دارند میباشم خدا را پرست که شهادتِ عیسی روح
نبوت است * (۱۱) و دیدم آسمان را کُشاده و ناگاه اسب سفیدی که سوارش
به راست و حقیقی مسّی است و بحق انصاف و جنگ می نماید (۱۲) و
چشمهایش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود
که هیچ کس نمی فهمید جز خودش (۱۳) و جامه پوشیده بود که در خون
رنگ شده بود و اسمش به کلمه الله مسّی بود (۱۴) و سپاهیان آسمانی بر
اسبان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده در عقبش میبوندند
(۱۵) و از دهنش شمشیر نیز بیرون می آمد که قبال را بآن زند و بر آنها
به عصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و می خانه قهر و سخطِ خدایِ قادرِ
مطلق را پامال میسازد (۱۶) و بر لباس و ران خود اسمی را نوشته دارد که
پادشاه پادشاهان و خداوندِ خداوندان * (۱۷) و دیدم فرشته را که در آفتاب
ایستاده بود و باواز بلند فریاد نموده گفت بتما می * مرغان که در آسمان
طیّران مینمایند که بیا کنید و در ضیافتِ خدایِ عظیم جمع شوید (۱۸) تا
آنکه بخورید اجساد پادشاهان و سرداران و پهلوانان و اسبان و راکبان آنها را
بلکه اجساد همه گی را از آزاد و بنده و کهنه و مهتر * (۱۹) و آن حیوان
و پادشاهان زمین و عساکر ایشان را دیدم که مجتمع شده اند تا با آن سوار
اسب نشین و سپاهیانش کارزار نمایند (۲۰) و گرفتار شد آن حیوان و آن

پیغمبر کاذب نیز که پیشش آن امور غریبه را بجا آورد که بسبب آنها فریفت آنانی را که نقش حیوان را با خود گرفتند و مثالش را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچه آتش که با کبریت میسوزد انداخته شدند (۲) و باقی بشمشیر سواره اسب که از دهانش بیرون می آید بقتل رسیدند و جمیع مرغان از اجساد آنها سیر شدند *

(باب بیستم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و فرشته را دیدم که از آسمان نزول مینمود که کلید گود بی پایان و زنجیر بزرگی را در دست خود داشت (۲) و ازدها یعنی آن مار کهن را که ایلِس و شیطان است گرفتار نمود و او را تا مدت هزار سال بند نمود (۳) و او را در گود بی پایان انداخت و بست و مهر کرد که دیگر نفریبد قبائل را تا آنکه مدت هزار سال با تمام رسد و بعد از آن قلیل مدتی بایست که آزاد باشد * (۴) و تخت چندی را دیدم که تخت نشین چند بر آنها بودند و آنها را حکومت بخشیده شد و نفوس آنانی را که بسبب شهادت بر عیسی و بعثت کلام خدا سر بریده شده بودند و آنانی را که نه حیوان و نه شکش را پرستیدند و نقشش را بر پیشانی یا بر دست خود نگرفتند دیدم که زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت راندند (۵) و باقی از مردگان زنده نشدند تا آنکه هزار سال با تمام رسید و این قیامت اول است (۶) خوشوقت و مقدس آن کس است که از قیامت اول حصه دارد بر آنها مرگ ثنی دست ندارد بلکه کاهنان مسیح و خدا خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند نمود * (۷) و چون هزار سال بانجام رسد شیطان از محبس خود خلاصی خواهد یافت (۸) و بیرون خواهد شناخت تا آنکه قبائل را که در چهار جهت زمین هستند یعنی گوت و ماگوت را بفریبد و آنها را بجهت جنگ فراهم آرد و عدد آنها چون ریلک دریا است (۹) و بر عرض ارض منتشر شدند و قصر مقدسانی و شهر محبوبه را محاصره نمودند و آتشی از جانب خدا از آسمان نازل

شده آنها را فرو گرفت (۱۰) و اِبْلِیس که آنها را میفریبد بدریاچه آتش و کبریت در جایی که آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدآباد شب و روز معذب خواهد بود * (۱۱) و دیدم تخت بزرگ سفید را و شخصی را که بر او نشسته بود که از صورت او زمین و آسمان گریخت و مکانی بجهت آنها یافت نشد (۱۲) و دیدم مردهگان را از کهنتر و مهتر که پیش خدا ایستاده اند و کتابها باز شد و کتابی دیگر که کتاب حیات است کُشاده شد و مردهگان بحسب افعال خود از آنچه در آن کتابها نوشته شده بود حکم یافتند (۱۳) و دریا آن مردهگانی را که در آن بودند باز داد و مرگ و گور نیز آن مردهگانی را که در آنها بودند تسلیم نمودند و هر کس بحسب افعال خود حکم یافت (۱۴) و مرگ و گور بدریاچه آتش انداخته شدند و این مرگ ثانی است (۱۵) و اگر کسی در کتاب حیات نوشته یافت نشد در دریاچه آتش افکنده شد

(باب بیست و یکم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و دیدم آسمان نو و زمین نو را زیرا که آسمان اول و زمین اول در گذشت و دیگر دریا نبود (۲) و من که یوحنا هستم دیدم شهر مقدس اورشلیم نو را که از جانب خدا از آسمان نازل می شد و آراسته شده بود چون عروسی که بجهت شوهر خود آرایش مینماید (۳) و شنیدم آواز عظیمی را از آسمان که گفت ایفک مسعین خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خدای آنها (۴) و من خواهد کرد خدا هر اشک را از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود مرگ و نیز ناله و فریاد و درد نخواهد بود زانو که اطوار نخست گذشت (۵) و نشیننده تخت گفت الحال من هر چیز را از نو میسازم و مرا گفت بنویس زیرا که این سخنان راست و محقق است (۶) و مرا گفت که شد من هستم اَلْفَا و اَوَمَّا و ابتدا و انتها و من تشنه را مفت از چشمه آب حیات خواهم

داد (۷) و آن کس که غالب آید هر چیز را وارث خواهد بود و من او را خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا مولودی (۸) اما خوف ناکان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بت پرستان و تمامی دروغ گوینان حصه آنها در دریاچه کسه بآتش و کبریت میسوزد میباشد این مرگ ثانی است *

(۹) و یکی از آن هفت فرشته که صاحب آن هفت پیاله پر از هفت صدمه آخرین بودند بنزدیک من آمد و با من تکلم نموده گفت که اینجا بیآ عروس زین بره را بتو نشان خواهم داد (۱۰) و مرا روحاً بکوه بزرگ و بلندی برد و شهر بزرگ اورشلیم مقدس را بمن نمود که از آسمان از جانب خدا فرود می آمد (۱۱) و صاحب جلال خدائی بود و روشنی او مانند سنگ گران بها چون سنگ یشم بلوری بود (۱۲) و قلعه بزرگ بلند با دوازده دروازه داشت و بر دروازه ها دوازده فرشته و اسمهای نوشته بود که اسمهای دوازده فرقه بنی اسرائیل است (۱۳) از سمت مشرق سه دروازه از شمال سه دروازه از جنوب سه دروازه از مغرب سه دروازه (۱۴) و حصار شهر را دوازده اساس بود و در آنها بود اسمهای دوازده حواری بره (۱۵) و آن شخص که با من سخن می گفت نیمی طلائی داشت که شهر و دروازه ها و حصار آنها به پیماید (۱۶) و شهر مربع است و طول و عرض مساوی است و شهر را با نیمی پیموده هزار تیرپرتاب یافت طول و عرض و ارتفاع مساوی است (۱۷) و حصار آنها پیموده یکصد و چهل و چهار هزار ذرع یافت از پیمایش خلق یعنی فرشته (۱۸) و بنای حصارش از یشم بود و شهری از طلائی خالص چون شیشه مصفا بود (۱۹) و اساسهای حصار شهر از هر نوع سنگ جواهر آراسته شده بود و اساس اول یشم بود و دوم فیروزه و سیوم بی جاده و چهارم زمرد (۲۰) پنجم لعل ششم یاقوت هفتم عقیق زرد هشتم بلور نهم زبرجد دهم لاجورد یازدهم یاقوت کبود دوازدهم مرجان بود (۲۱) دوازده دروازه از دوازده مرارید است هر یک دراز یک مرارید و میدان شهر از طلائی خالص

چون شیشه مصفا بود (۲۲) و در آن معبدی را ندیدم زانرو که خداوند خدای قادر مطلق و بره معبد آن است (۲۳) و آن شهر محتاج بافتاب و ماه نیست که در او بتابد زیرا که جلای خدا او را روشن نموده است و چراغش بره است (۲۴) و طوائف ناجیان در نورش سیر مینمایند و پادشاهان زمین جلال و عزت خود را بآن میرسানند (۲۵) و دروازه‌هایی آن در روزها بسته نخواهد شد و شب در آنجا نخواهد بود (۲۶) و جلال و عزت قبائل را بآن خواهند رسانید (۲۷) و داخل آن نخواهد شد هیچ چیز که نجس یا خبیث یا کذب باشد مگر آنانی که در کتاب حیات بره نوشته شده اند *

(باب بیست و دوم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و نشان داد بمن رود صافی از آب حیات درخشان چون بلور که جاری بود از تخت خدا و بره (۲) و در میان میدانش و دو طرف رودخانه درخت حیات بود که درازده میوه میکند و هر ماه میوه خود را میآورد و برگهایی آن درخت بجهت شفای قبائل است (۳) و در آنجا هیچ لعنت نخواهد بود و در آن خواهد بود تخت خدا و بره و بنده‌گانش بنده‌گی* او را خواهند نمود (۴) و صورتش را خواهند دید و اسمش بر جبین آنها خواهد بود (۵) و شب در آنجا نخواهد بود و محتاج بچراغ و نور آفتاب نیست زیرا که خداوند خدا آنها را روشن میسازد و تا ابدآباد سلطنت خواهد نمود *

(۶) و مرا گفت که این سخنان راست و محقق است و خداوند خدای پیغمبران مقدس فرشته خود را فرستاده است تا آنکه نشان دهد بنده‌گان خود را آنچه زود بوقوع می‌آید (۷) اینک من بزودی می‌آیم خوشحال آن کس که سخنان الهامی* این کتاب را ضبط نماید * (۸) و من که یوحنا هستم دیدم و شنیدم این چیزها را و چون شنیدم و دیدم افتادم که در پیش پاهای آن فرشته سجده نمایم که این چیزها بر من ظاهر نمود (۹) مرا گفت زینهار نکنی من هم خدمت تو و از برادرانت پیغمبران و حافظان

سخنانِ این کتاب میباشم خدارا پرستش نما * (۱۰) و مرا گفت که بر سخنانِ الهامی * این کتاب مَهْر ننما زانرو که وقت نزدیک است (۱۱) و آن که ظلم مینماید باز ظلم ننماید و آن که خبائت مینماید باز خبائت ننماید و آن که راست است باز راستی کند و آن که مقدّس است باز تقدّس پیدا ننماید (۱۲) که اینک من بزودی می آیم و مزد من با من است تا هر کس را بر حسبِ اعمالش ادا نمایم (۱۳) و من آلفا و اومگا و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم (۱۴) خوشحالِ آنانی که احکامش را بجا می آرند تا اقتدار بر درختِ حیات را داشته باشند و از دروازه ها بشهر در آیند (۱۵) که بیرون اند سگها و ساحرها و زاندها و قاتلها و بُت پرستها و هر کس که مُجِبِّ و فاعِلِ کذب باشد (۱۶) من که عیسیایم فرشته خود را فرستادم تا آنکه باین چیزها شهادت بشما دهد در کلیسیایها و من ریشه و نسلِ دُؤُود و ستاره درخشانِ صبح گاهم * (۱۷) و روح و عروس میگویند بیآ و هر آن کس که می شنود بگوید بیآ و هر آنکو تشنه است بیآید و هر کس که خواهد آب حیات را مفت بگیرد * (۱۸) و بهر کس که سخنانِ الهامی * این صحیفه را می شنود براستی امر مینمایم که اگر کسی چیزی بر آن ملحق سازد خدا آن آلمهائی را که در این کتاب نوشته شده است باو ملحق سازد (۱۹) و اگر کسی از سخنانِ این صحیفه الهامی چیزی کم کند خدا حصّاش را از کتابِ حیات و شهرِ مقدّس و نوشته های این کتاب کم خواهد کرد * (۲۰) و آن کس که این شهادت را میدهد میگوید که آری دن زود می آیم آمین آری بیآ ای عیسی * خداوند (۲۱) و توفیقِ خداوند ما عیسی * مسیح با همه گی * شما باد * آمین *

تمام شد کتابِ مکاشفاتِ یوحنا الهی

و سائرِ کُتُبِ انجیل